هذا

كتاب كلم طيبة

... فاضل الفريد في عصره وأوانه ومن
... بق علوم باري الحق على لسانه وأشرقت أنوار الحقيقة ببيانه
... من استحق الحقائق ومستخرج الدقائق زين المسلمين وعزّ
... ب بضاعة ... منين غواص بحار الاخبار المرويّة عن النبي والائمة
... ام وتكاليف ... عليهم صلوات الله ما تعاقب الليل والنهار ممدوح
... وصفاته ... المنزه من كل شين والمتحلي بكل زين سراج اهل الحق
... ح ميرزا ... النوري الطبرسي متّع الله المسلمين بكتابه وحياته وطول
... وقدر لي بلطفه لطف ربّه الخفي والجلي اقل ابناء العلماء الحاج
... شيخ علي المحلاتي الحائري وكان شروعه في اليوم الثاني
... من العشر الثالث من الشهر الثالث من ٧
... النصف الاول من السنة الثالثة من العشر
... الاول من المائة الثالثة من الالف
... الثاني من الهجرة النبوية على
... صاحبها الف الف تحية

١٣٣

MAJLIS
ALI MAR

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE12651
۱۲۶۵۱

الم تر کیف
ضرب اللہ مثلا
کلمۃ طیبۃ
کشجرۃ طیبۃ اصلہا ثابت
وفرعہا فی السماء تؤتی
اکلہا کل حین
باذن ربہا

وبضرب اللہ الامثال للناس لعلہم یتذ

بسم اللہ الرحمن

سپاس بے اندازہ و قیاس خداوندیرا سزاست کہ کوہر کرا بخشای دانش و بینش بر سرپرۂ بنی آدم
بودیعت گذاشت و مشت خاک تیرہ را بگنجینہ داری حضرت مقدس خود برگزید و بر آن کوہر کاشت
ہیچ نعمتی بکسی نبخشود کہ بر نعمت دانش فزونی نمود و تاج عزتی برتارکی ننہاد کہ برای آن بپیشانی
مسکنت بخاک نیفتاد و درود بیحد و نہایت بر روان پاک خاتم رسالت و سرچشمہ علوم و سراپچہ ہدایت
و بر آل اطہارش ریزندۂ ہر ثنا و ستایش و فروزندۂ دلہا از حکمت و دانش و بعد چنین
گوید بندۂ مذنب میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی حشرہما اللہ مع مواليہم [illegible] سنجیدہ نماند بر اخوان
مومنین و برادران مسلمین کہ این حقیر بے بضاعت و سرگردان وادی جہالت پا بانظر در احوال
اہل علم و طلاب علوم دین و خرابی امور معاش و زندگانی مشتغلین و گستن رشتہ اشتغال بمہمہ
النجا، طائفہ از ایشان بضرورت باہل غنی و ثروت از اعیان و تجار و ارباب ملک و نقد
این فریق با مصاحبت توفیق چون آتش و آب و کتان و ماہتاب ہرگز با ہم جمع نشو
نداشتن چارہ از حرکت کردن از وطن و حفظ الرئیس خود بسوی مرکز علم و مجمع علماء
و استغراق زمان و سنہ در کسب مقدار قوت خود و عیال خود بلکہ
و اشتغال جماعتی در دفع ظلم و ناملائمات کہ از اہل عمدوان بر ایشان
در شرع پسندیدہ و روایت و برد شنہ شدن تعظیم و توقیر علماء

SHIA SEMINAR.

در سبب تالیف این کتاب مستطاب

بودن در نظار بجد یکپاره از مجالست و مکالمه بلکه از نظر و مشاهدهٔ ایشان متنفر و گریزان و بدو نبود دشان
مسادی و یکسان و نزدیک شدن علوم حقه و سنن احمدیه و سیرهٔ علویه و آثار ائمهٔ هدی بانهدام
و پراکندگی چه قوم و استحکام آنها بقوام حاملین و حافظین آنهاست و فرو گرفتن شبهات ملحدین و زخارف
زنادقه و دهریین ضعفا و بطالین را و رغبت نکردن ایشان در دفع شبهات بر راسخین در علوم دین و ظاهر نکردن
علماء حقایق علوم را و غیر اینها از خرابی و مفاسد که از آثار پریشانی و اختلال امور اهل دین است چنان دیدم که
بانداشتن استعداد مالی و بدنی و تعذر رفع هم و پریشانی از این فرقه ناجیه و عصابهٔ محمدیه اگر چنانچه
شرح بی بضاعتی و پراکندگی اسباب تحصیل اهل علم و بیان شأن و مقام و وجوب تعظیم و احترام حملهٔ علوم
خیر الانام و تکالیف حالیه و مالیه و بدنیه خلایق را نسبت بایشان بنحو اختصار داده میشد با اشاره بمقطوعات
کتاب و سنت و شواهد و براهین و درایت و اجتناب از کلام جزاف و اخبار ضعاف شاید بمطالعه و تامل
دران طالبین احسان و تابعین امناء رحمن را رغبت و میلی پیدا شده هر کس بقدر قوه و استعداد در مقام اصلاح
این فساد و برداشتن توشه از برای معاد بر آینه و باین سبب حقیر را در سلک یاری کنندگان شرع قویم
و راه نمایان صراط مستقیم در آورده در روز پسین در صفوف اصحاب یمین جای دهند متوقع از ناظرین که
از مطالعهٔ این اوراق بنظر انصاف مضایقه نکنند شاید از رسیدن بفواید آن از ناصرین و خویش شمارند و نام
این کتاب را **کلمهٔ طیبه** گذاشتم و در بستان شریعت احمدی نخل امیدی کاشتم و آن مشتمل است
بر مقدمه و نوزده باب **مقدمه** در فهرست مطالب ابواب بنحو اجمال **باب اول** در ذکر
عنایت اهل هر مذهبی در ترویج دین و اعانت مروجین ملت و آئین خود و حراست آن بقدر امکان بمال و بدن
و زبان **باب دویم** در ذکر خرابی ملت بیضاء و ضعف شریعت غراء و نزدیک شدن حملهٔ آن
بانهدام و رفتن هم اعانت حفظهٔ اسلام از میان کافهٔ انام و پریشانی حال طالبین علوم ستوده در مشاهد
شریفه **باب سیم** در ذکر بلاها و مصائب که از آثار مفاسد مذکوره است و خلق تنها معذب و مبتلایند **باب**
چهارم در بیان لزوم احترام علماء و مومنین و شرح حقیقت معنی تعظیم و کیفیت آن بالنسبه باهل علم و لزوم
بحضرت و استیناس با ایشان و فوائد آن در آن چهار فصل است اول در لزوم احترام و توقیر و ذم توهین و تحقیر
دویم در بیان حقیقت معنی تعظیم و اقسام آن سیم در تفصیل تعظیم علماء و شرح سلوک با ایشان **چهارم** را
در بیان اهتمام در معاشرت اهل علم و تحریص بر مراوده با ایشان **باب پنجم** در ذکر سایر صفات و جهات موجوده در اهل علم خصوصا
فاطنین ایشان در عتبات عالیات که ملاحظه هر یک خود کافی در لزوم احترام و اعانت است و آن هشت
چیز است **اول** آنکه ایشان طایفه از مجاهدین اند در بیان علت فضل جهاد نفس که جهاد اکبر است بر دادن جان که
جهاد بمعراست **دویم** آنکه ایشان زوار ائمه دین اند **سیم** آنکه این فرقه از مرابطین اند **چهارم**

در بیان فهرست این کتاب مستطاب بر سبیل اجمال

آنکه این قوم مجاورین اند ذکر پاره از الطاف خاصه به مجاورین که سبب مزید یقین است **پنجم** آنکه این زمره آباد کننده کان خانهای خدایند **ششم** آنکه اینجماعت از مهاجرین اند **هفتم** آنکه این عصابه از فقرا محمد وحین محسوب اند **هشتم** آنکه اینان بسته در سلسله غربا در شمارند **باب ششم** در تدبیر صلاح امور این طایفه بنحو اجمال و بیان تکلیف هر کس در هر جا بالنسبه بایشان و ذکر موانع اعانت این طایفه و رفع آن **باب هفتم** در مدح صدقه و انفاق به بیانی کلی و آنچه از آیه شریفه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم و صل علیهم ان صلوتك سكن لهم توان استنباط کرد و در آن سه فصل است **اوّل** در فائده اول که تطهیر است **دویم** در فائده دویم که تزکیه است و ذکر اجمالی از کیفیت تزکیه کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله است همه عالم را و خواص غذای حلال **سیّم** در فائده سیم که سکون و اطمینان است که ثمره دعای پیغمبر است برای صدقه دهنده **باب هشتم** در شروط و آداب صدقه و انفاق که از تشریف کردن خداوند آنرا در زرع پیرون می آید مطابق اخبار اهلبیت علیهم السلام و آن پانزده چیز است **باب نهم** در اقسام صدقه بملاحظه اغراض که برای چه باید داد دیگی باید داد و چه باید داد و در آن سه مقام است **اوّل** در اقسام آن بملاحظه اغراض و آن سی و یکچیز است و در آخر آن ذکر شده پاره حکایات و کرامات که از دادن صدقه دیده شد **دویم** در اقسام آن بملاحظه آنچه میشود داد و خیر آن رساند بعباد و آن پنج چیز است **اوّل** حالات قلبیه **دویم** اعانت بجوارح و اعضا **سیّم** خیرات زبان **چهارم** مال **پنجم** ترک آنچه را ممکن است از کردن آن و عفو از جرایم و عصیان **سیّم** در اقسام آن بملاحظه گیرنده از خود و والدین و علماء و اموات و مساکین و همسایه و عاجزین و حیوانات و نباتات و جمادات و در آنچا ذکر شده بعضی مطالب شریفه و حکایات لطیفه و سر بزرگی حق همسایه و ذکر حیوانات **باب دهم** در آنکه خیر انفاق و صدقه گاهی خاص و گاهی عام و اشاره بنفع آن **باب یازدهم** در حکم دادن صدقه بدست خود و بتوسط دیگران **باب دوازدهم** در اینکه صدقه را باید برای حفظ وجود مبارک امام عصر روحنا و روح العالمین فداه داد و مقدم داشت آنرا بر صدقه از برای نفس خود و هر عزیزی **باب سیزدهم** در شمه از حاصل فضائل صدقه بکلامی شیرین و مختصر **باب چهاردهم** در فضل اعانت سلسله سادات عظیم الشان و ذکر اخبار و حکایات وارده در دیدن خیرها و اعانت بایشان **باب پانزدهم** در مدح و ترغیب بر شرکت در صدقه و انفاقات باهل خیر و سعادت و در آخر آن بمناسبتی ذکر شده حکایت بنای مسجد جمکران که در یکفرسخی قم است بامر امام عجل الله تعالی فرجه و رسیدن حسن مثله خدمت آنجناب **باب شانزدهم** در شمه از حال آنهائیکه از آنچه دارند و توانند چیزی در راه خداوند ندهند و از خدا تعالی مال تازه خواهند که از آن صدقه کنند و عقوبت

باب اول در ذکر اعانت و رعایت اهل هر ملتی علمای مذهب خود را

این تمنی و معاهده چنانچه خداوند در قرآن مجید ذکر فرموده **باب هفدهم** در شرح حال فقراء و مساکین و بیان سئوال از خالق و حکم سئوال از مخلوق و اقسام آن از واجب و مستحب و حرام و مباح و مکروه و مفاسد آن که سبب کراهت است و آن بیست و سه مفسده بزرگ است **باب هیجدهم** در شمه از تکلیف مسئولین و آداب ایشان با سائل که آن چهل چیز است و بیان محل وجوب و استحباب و حرام و مکروه و مباح از اجابت سئوال **باب نوزدهم** در ذکر بعضی از ازمنه و امکنه که امتیازی دارند در انفاق کردن در آنها **باب اول** در ذکر اعانت و رعایت اهل هر ملتی علمای دین و مروجین مذهب و آیین خود را و این مطلب بر ناظرین تواریخ و سیر گذشتگان و طریقه اهل زمان در نهایت وضوح و ظهور است چه پست ترین مذاهب و باطل ترین آنها مذهب بت پرستان و عبادت کنندگان چوب و سنگ و طلا و نقره است که حال از خطه هند تا حدود چین دائر و شایع است و احترام و توقیر و بذل مال آنها بر همه و علماء خود فوق تقریر است و از برای اهل علم آنها لفظ لباس مخصوصی است برنگ زرد و چون کسی او را پوشید بقصد دخول در آن زمره و تحصیل مزخرفات آنها فی الفور لوازم احترام را با او معمول میدارند حتی آنکه اگر پسر پوشید دفعه پدر می ایستد و دیگر در مقابل او نمی نشیند و اینجماعت را مکانهای معینه است بمنزله مدارس متصل به بلد و هر روز از آنجا یک نفر داخل در بلد می شود و بر سر شش صینی است که در آن ظرفهای متعدده است و از میان کوچها عبور میکند بدون سئوال و تکدی و هر کس در خانه بحسب اندازه خود غذائی مرغوب بجهت اینها مهیا کرده و در در خانه حاضر و با انتظار آن نشسته چون آن شخص را به بیند نزدیک او آید و در ظرفها بریزد و اگر غذای دو خانه متفق شد در یک ظرف و گرنه در دیگری تا آنکه مقدار کفایت حاصل شود مراجعت کند تا روز دیگر و از اینجهت هرگز در فکر تحصیل غذا نیفتند و فارغ البال مشغول کار خود باشند و اما مخارج آنها بجهت بتها و تکدیها و زوارها پس از اندازه حساب بیرون است چنانچه از تجار و متردین شنیده میشود و اینها را در هر سال موسمی است قریب به پانزده روز که همه مردمان خود حلوا میسازند و باید بدانشوران و برهمنهای خود بخورانند و چون حلوا زیاد و خورنده اش کم باعانت دو سیله پول هر چند لقمه باشد بخورانند و گاه شد از برای یک لقمه هزار روپیه که قریب بدویست و پنجاه تومانست دهند و از قوانین مرسومه برهمنها نیطائفه انکه چون مال کسی زیاد شود بذل آنرا بر فقراء مایه فخر و سبب عزت خود دانند و بسیار دیده اند و چنین کرده اند که امروز فلان تاجریست با سرمایه گزاف و با ختیار خود فردا داخل میشود در پست ترین اصناف و باین عمل بر طائفه و قبیله خود مباهات میکنند و در انظار معظم و محترم میشود اما نصاری و عیسویان که حال تمام دول فرنگ و جمله از جاهائی دیگر را فرو گرفته

پس برادنی خبیری پوشیده نیست رفتار وکردار آنها با کشیشها و پادریها و پاپها و رهبانها و کلیسیا
و بانچه ترویج مذهب ایشان کند و بآنها که مردم را بسوی کیش ایشان بخوانند حتی آنکه در جمیع شهرهای
هند مخصوصا اشخاصی که در مذهب کاملند گذاشته اند که هر روز بر سر کوچه که معبر عام است می ایستند
و با آواز بلند مردم را بسوی کیش نصاری میخوانند و هر کس مائل بصحبت با ایشها شود مضائقه نکنند و
با او بملائمت محاجه کنند و هیچ ناملائمی و آزاری متالم و دلگیر ایشان نشوند هر چند دشنام دهند و استهزا
کنند و خیو بصورت اندازند ابدا در حال او تغییری نکند و بهمین روش هر ساله جمعی از اوباش هر شهری
بدین نصاری در آیند و پاپ بزرگ که در کلیسای رومیه است و او را خلیفه خاص حضرت عیسی علیه السلام
میدانند چندان معظم و مکرم است که تا چندی قبل عزل و نصب تمام سلاطین فرنگستان با او بود
که هر کس را خواست عزل کند معزول و هر کس را برای سلطنت معین کرد منصوب بود و باید بآنجا رود و پای
بدست خود تاج بر سرش نهد و این یک شغل را سلطان فرانسه از او گرفت و با قی احترام و اعزاز
باقی است و عجائب این کلیسیا که یکی از هفت بنای عجیب دنیا است بزعم ایشان و موقوفات
و خدم و رهبانان در رهبانات که در آنجا ساکنند و از هم معاش بالمره فارغ و آسوده اند زیاده
از انست که در این مختصر بگنجد و تمام اینها از شعبه ترویج مذهب است و هم چنین است علمشان با کلیسیاها که در روی زمین است و پیوسته توریت و انجیل و سائر کتب مقدسه خود را وقف کرده
بآنجاها میفرستند و اهل اسلام نباید فراموش کرده باشند از دون ایشان آن کتب را ببلاد ایران
و دادن آنها را در اوائل امر مجانا بهر کسی بلکه وجهی هم بران می افزودند مخصوص استمالة و ترغیب بمذهب
عیسوی و اگر کسی ردی بر اهل اسلام بنویسد غایت جهد را در اغراز و ترویج ان کتاب بعمل می آورند
بنحویکه سائرین را رغبتی تمام پیدا شود در اینکار و عجب از همه حال بلاهده ملقب بنجوجه که جامع خباثت
هر مذهب باطل است و حال در غایت کثرت و انتشار است در اطراف هند و سند و حدود شرق
و در دادن خمس و وجوهات بر ئیس مذهب خود چندان اهتمام دارند که بر جمیع فرائض و واجبات
ایشان مقدم است بلکه در هر انفاق در مصرفی سهمی بجهة او معین میکنند و در ضیافات تزویج دختران و غیرآن
تا از طعام حاضر حصه بجهة او معین نکنند احدی دست بانغذاء نمیزند و پس از تعیین آنرا در همان مجلس در
معرض بیع در آورده بقیمت گزاف میخرند و از این رشته هر ساله سبلغی خطیری باو میرسانند و در
بسیاری از بلاد پدر و مادر اولاد خود را از او گرفته در بازار میفروشند و قیمت آنرا برای او میفرستند
و نظیر اینطائفه طائفه ضالّه و زنادقه بابیه اند که در پی پائی و بی اصلی مذهب و خبث طریقت یکسان اند
هر جا متاعی مرغوب و چیزی محبوب قلبی بدست آید او باش اتباع اینطائفه بکمین و عرق جبین

اعانت و رعایت ملل باطله علماء مذهب خود را

به مخاطره جان بقدر امکان بروسائی دین شان میرسانند بلکه خود را مالک مال و مختار باهل و عیال خود نمیدانند و اما جماعت اهلسنت و معرضین از خانواده رسالت پس هر ناقدی مؤید است جد و جهد سلاطین و متمولین آنجا در ترویج علماء و طلاب و کتب مصنفات و اخبار مجعوله و احادیث موضوعه که در آن تزئین دین و تشیید آئین ایشانست و در شهرهای معروفه خصوص مقر سلطنت و حرمین بلکه در اکثر شهرهای بزرگ کتاب خانهای معتبر ساخته و از هر صنف کتاب وقف کرده در آنجا گذاشته اند و محصلین را از تفتیش و تفحص آن مستغنی دارند و بجهت احاد طلاب وظائف و مقرری بقدر حاجت معین کرده و در هر ماه بدون زحمت و دوندگی بایشان میرسانند و در احترام حرمین شریفین مکه و مدینه و مجاورین آن دو بقعه مطهره نهایت اهتمام را دارند و از برای جمیع طبقات اهل علم آنجا بلکه مؤذن و معلم اطفال و سائر منتسبین بامور دین و خدمت شعائر مسلمین وظیفه و مستمری معین که هر ساله با امین سلطان برای ایشان حمل می شود بی زحمت و منت و کم کردن حق سعی تسلیم ایشان میکنند و موقوفات و صلات و نذورات از نقد و جنس که از اطراف خصوص مصر بآنجا حمل می شود زیاده از تحریر است و در مسجد ازهر که در مصر است خود مشاهده کردم طلاب زیاد که از قرار نقل بعضی چند هزار می شوند و همه صاحب وظیفه و مقرری و امر این طائفه در اسلامبول اضعاف اینهاست بهمه جهته و شیخ الاسلام آنجا در نهایت جلالت و شأن و در احترام و ملاحظه قدر و مقام در درجه صدر اعظم ایشانست و در سنه گذشته که رجال دولت عثمانیه سلطان عبدالعزیز را عزل کردند تا از او استفتا کردند و او حکم بالعزال نکرد اقدام نکردند و صورت استفتا و جواب آنرا دیدم و بهتر از اسلامبول در مراعات حال طلاب علم و اهتمام در ترقی و اسودگی مشتغلین ولایت بخارا است چنانچه متواتر از تجار متردد بین بآنجا شنیده شده و آنقدر از کثرت مدارس و طلاب آنجا و مواظبت امیر بخارا در امور مختصه در فتن خودش بمدارس و تفقد احوال ایشان و امتحان نمودن از مقام تحصیل ایشان و رسانیدن ماهانه آنها نقل کرده اند که انسان متعجب می شود و داعی بر شرح آنها نیست چه مقصود آگاه کردن فرقه ناجیه اثنا عشریه کثرهم الله است بر مواظبت و مراقبت ملل باطله و مذاهب فاسده در حفظ و حراست و تزئین طریقه و مذهب خویش و اعانت و حمایت و ترقی دادن مروجین در و سائیش خود را بقدر امکان بمال و زبان و جوارح و هر کس طالب تفصیل باشد راه آن در غایت آسانی است چه در این ازمنه که امر کتب مطبوعه دایر و شایع و تردد ببلاد بعیده و دول خارجه بسیار و رسیدن اخبار از هر جا بتوسط روزنامه ها متصل اطلاع بر این قسم مطالب سهل و آسانست و از برای تنبیه و برخواستن غیرت دین و تعصب ملت در آنچه کفیم کفایت است آنرا که در دل ذره از ورود دین باشد بلکه اگر کسی بتواریخ و سیر رجوع نماید و در رفتار شجره خبیثه بنی امیه و بنی عباس نظر کند که تا چه حد سعی

باب دویم

وکوشش داشتند و مصارف کلی میکردند در ترویج مذاهب و مدح مبغوضین خداوند متعجب ماند ۲

باب دویم در ذکر اختلال ملت بیضا و خرابی شریعت غرا و اشراف حملهٔ آن بانهدام و نزدیک شدن اساس الاسلام و قواعد دین مبین بانهدام و برگشتن اسلام بحال غربت اول چنانچه حضرت ختمی مآب صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خبر دادند کہ بدأ الاسلام غریبا و سیعود غریبا اسلام در اول امر غریب بود و زود است کہ بهمان حالت برگردد پوشیده نماند کہ پس از ارتحال آنجناب بعالم بقاء برداشتن نظر ظاهری از اهل دنیا اگرچه منافقان امت بانواع مکر و خدیعت آتش مخالفت افروختند و خانهٔ رسالت و امامت را سوختند و بر دِ خلافت را از دوش اهل آن ربودند و بر سریر خلافت غنودند و خلق را در تیه گمراهی و ضلالت انداختند و لوای امارت و سلطنت افراختند ولیکن کثرت بدی رفتار و کفار و قلت علم باحکام و آثار شیوع اقسام منکرات و انواع بدعت و بروز قصد تخریب شریعت و ارادهٔ سلطنت در ریاست کہ از انقوم روز بروز ظاهر و هویدا می شد خود وافی و کافی بود در بی وثوقی ارباب دیانت بدعاوی کاذبه و آراء فاسدهٔ آنجماعت و زوال اعتقاد بداشتن ایمان آنقوم از دلها چه رسد بتوهم صحت ریاست و خلافت آنها و چگونه ممکن بود جمع شدن اقرار بنبوت خاتم الانبیاء صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و صدق کتاب خداوند با اعتقاد بحسن کردار جماعتیکه هرگز کاری از ایشان سر نمیزند کہ توان آنرا بظاهر کتاب و سنت مطابق نمود و اگر باین حال مانده بود کم کم اباطیل و بدع ایشان از میان رفته رخسار حق بے آلود کے بغبار اغیار در میان خلایق پیدا و آشکار میشد اما چه سود کہ ارباب تالیف و صاحبان تصنیف خلق را بصراط مستقیم اصلے خود باقے نگذاشتند و باعانت قلم و استمداد اخبار موضوعه و آثار مجعوله و شبهات شیطانیه و تدلیسات ابلیسیه کہ مبدع و مؤسس آن دجال المؤمنین معویه بن ابے سفیان بود راه نجات را بستند و از برائے کردارهای زشت و گفتارهای منکره تاویلها ساختند راه صحیح پیدا کردند و چون از ان عاجز شدند دست بتهاء انکار زدند و بتمسک بظواهر بعضی از سنن شرع و آداب صوریه خود را در لباس متمسکین باصل دین در آوردند و اراء و اقوال و احادیث خود را جلوه دادند و بقوت و قهر سلاطین و انعام و جوائز امراء و ظالمین امر تصنیف دائر و شایع و بازار شبهات و ایراد بر یکدیگر کہ منشاء آن تحاسد و تباغض و تنافس در تقرب بخلفاء جلفاء و حب جاه در قلوب ابناء دنیا بود رواج گرفت تا آنکه آراء مختلفه و مذاهب متشتته در انتشار و کثرت بجائے رسید کہ ظاهر شد صدق کلام الهی کہ میفرماید فتقطعوا امرهم بینهم زبرا کل حزب بما لدیهم فرحون چه سبب کلی شکست دین اسلام و تفرق شریعت سید الانام صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم زیادتی زبر و تصانیف و تزیین کلمات اطراء و تمویه اراء سخیفه باستمداد قلم بپاره

بیان انهدام دین مبین و برگشتن اسلام بحال اوّل غربت خود

(۱)

از سخنان حق شده چنانچه بر متدبر پوشیده نیست و طریقه خلف پوشیده نیست و کار تالیف بجای رسید که از برای عذر افعال شنیعه بنی امیه و حرکات قبیحه بنی عباس کتابها تصنیف شد چه رسد بمقدّمین بر ایشان بلکه از برای مفاخره بنی امیه بر بنی هاشم کتاب نوشتند و عائکه دختر یزید را بجهت آنکه پدرش یزید و جدش معویه و شوهرش عبد الملک و پدر شوهرش مروان و پسرش ولید خلیفه بودند در مقابله فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در مقام مفاخرت شمرند و از این روش پی توان برد که بزور قلم چه حقها را پوشانند و چه باطلها را رواج دادند و بالجمله فرق دین مبین حسب وعده حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بهفتاد و سه رسید چنانچه از جناب اهل اسلام روایت نمودند که فرمود زود است متفرق شوند امّت من بر هفتاد و سه فرقه و یکی از انها ناجی و رستگار و تتمه مخلّد در نار و شاید در این عدد ملاحظه اصول فرق و اساس شعبها شده دگر نه در هر طائفه مذهب چندان طریقه و ملل جدا گانه پیدا شده که ضبط و احصا آن در قوه کسی نباشد و همه بر یکدیگر طعن زنند و لعن کنند و جمله بکفر غیر خود فتوی دهند و بر یکدیگر رد نویسند و شاید بخیال اظهار کردن باطل او دست از قواعد و آئین خود کشند و از افترا بستن در دروغ بر دیگری و نسبت دادن بانچه در او نیست از انچه خلاف او ضروری است پروا نکنند و قلت و کثرت هر فرقه در هر قرنی و ضعف قوّت هر طائفه از روی مجانبت سیره و آئین طریقه مخالفه آن و تحفظ از مداخله ۷ قواعد دیگران در نظم امور معاد و معاش احسن و محافظت بر سنّت و آداب مواظبت بر قواعد محققه یا مخترعه خود است و اینها معین مبین و دو بارزی دین هر فرقه از فرق مسلمین در فرقه ناجیه اثنا عشریه که یکی از ان هفتاد و سه است و هیچ فرقه غیر او را نتوان حکم بنجات او کرد چه حکم بنجات هر فرقه غیر از طائفه اثنا عشریه مستلزم نجات تمام یا بیشتر آن فرقها است بسبب اشتراک آنها در اغلب اصول مذهب کفر ت و عدم نجات بسته بصحت و فساد است و این با صدق کلام نبوی نسازد و مشارکت ۷ در اصول مذهب و انفراد اثنا عشریه در بین مسلمین در کتب امامت مشرح شده با ادله واضحه و براهین ساطعه بر بطلان ان فرق و نجات اینجماعت در این اعصار در غایت ضعف و پستی و قلّت و سستی است بسبب امور چندکه عمده آن کثرت تردد و آمد و شد کفار است ببلاد مقدسه ایران که محل مرکز ایمان و بیضه حقیقت اسلام است و شدت مراوده و تحبب مسلمین با ایشان و فروگذاشتن امتعه و اقمشه و آلات اثاث البیت و مشروبات و ماکولات اهل کفر و شرک هر شهر و دیهکده را و ترزین و ترغیب مترفین خوشگذرانها و جماعت بیعار و ننگ که از بی قیدی بمذهب و بی اعتنائی بدین هرگز بفکر صدق آن و حقیّت معاد نیفتادند و از برای اوقات عمر خود ساعتی از برای انیکار نگذاشتند قوانین

شیعه پیدا شد از جهت کردن تالیف
دویست و سی و سه سال بعد از ان
هلاک شیعه مسلمان میشود از ان
هفتاد و سه فرقه از انها کرده
حضرت نبوی از انها
شیعه و ایشان
فرزند حسن بن موسی
ابو محمد حسن بن علی
شیخ جلیل ابو اسحاق
و بعد از ان
البرز علی الاطلاق
و بعد از ان
و در رساله ایشان
مقالات که حال موجود و عدد
فرق شیعه در ان
شیعه فرقه
شیعه نوبختیه

بیان آنکه بغض کفار و ملحدین از ارکان دین است

و آئین و رسوم کفره و ملحدین را تا آنکه نماند چیزی از ضروریات زندگی و اسباب راحت بدن و آسودگی جز آنکه از انها در آن نشانه و اسمی و یادگار و رسمی است بلکه لباس و کفتار و هیئت بدن و طرز کردار مشابه مشرکین و از قواعد و رسوم آنها گرفته شده و نتایج این کار و آثار این رفتار مفاسدیست و مضاریست پشمار که در دین احمد مختار صلی الله علیه و آله پیدا شده و زیاد خواهد شد بنا چار و باشاره بعضی از انها قناعت می شود **اوّل** آنکه بغض قلبی کفار و ملحدین که از ارکان دین و اجزاء ایمانست از دل برده و محبت و دوستی آنها را که در منافضت با دوستی خداوند و اولیائش چون آب و آتش است آورده بلکه مراوده و آمیزش با آنها مایه افتخار و سبب مباهات شده و حال آنکه خداوند میفرماید لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادّون من حادّ الله و رسوله و لو کانوا اباءهم او ابنائهم او اخوانهم او عشیرتهم یعنی نمییابی قومیرا که ایمان آورند بخداوند و روز بازپسین دوست دارند کسیرا که دشمنی و مخالفت کند خدا و رسول او را هر چند آنها پدران یا پسران یا برادران یا عشیره او باشند چه رسد بهمسایه و بیگانه پس دوستی ایشان را حظی از ایمان نباشد و ایضا میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوّی و عدوّکم اولیاء تلقون الیهم بالمودّة و قد کفروا بما جائکم من الحق ای کسانیکه ایمان آوردید نگیرید دشمن من و دشمن خود را دوستان و متولّی امور خود ملاقات میکنید ایشان را با می اندازید بسوی ایشان دوستی را و حال آنکه کافر شده اند بانچه رسیده از حق چگونه دوستی میکنید با آنکه حق شمار منکر شده و از این رقم آیات بسیار است **و در** من لا یحضره الفقیه از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که خداوند وحی فرستاد بسوی پیغمبری از پیغمبران خود که بگو بمؤمنین نپوشند لباس اعدای مرا و نخورند غذای اعدای مرا و نروند براههای اعدای من پس می شوید از دشمنان من چنانچه ایشان دشمنان منند **و در** کتاب جعفریات بهمین مضمون از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده و در آخر آن فرموده و مثل نشوند بکلهای اعدای من **و در** امالی صدوق مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود کسیکه دوست دارد کافر را دشمن داشته خداوند او را کسیکه دشمن شود کافر را دوست داشته خدا را انگاه فرمود دوست دشمن خدا دشمن خداست **و در** صفات الشیعه از جناب رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه از کسانیکه بخود بستند محبّت ما اهل بیت را کسانی اند که فتنه ایشان سخت تر است بر شیعیان ما از دجال راوی گفت بچه سبب فرمود بدوست داشتن دشمنان ما و دشمن داشتن دوستان ما زیرا که چون چنین شود مختلط می شود حق بباطل و مشتبه می شود پس شناخته نمی شود مؤمن از منافق **و نیز** آنجناب درباره اهل جبر و تشبیه و غلات فرمود چنانچه **در** خصال

افعالیکه باعث است بغض علماء و صلحا را

مرویست که هر کس دوست دارد ایشانرا دشمن داشته ما را و کسیکه دشمن دارد ایشانرا دوست داشته
ما را و کسیکه موصلت کند ایشانرا بریده است با ما و کسیکه بریده از ایشان موصلت کرده با ما و کسیکه
بیازارد ایشانرا انسی کرده است با ما و کسیکه نیکی کند ایشانرا آزرده است ما را و کسیکه اکرام کند
ایشانرا اهانت کرده ما را و کسی که اهانت کرده ایشانرا اکرام نموده ما را و کسیکه رد کند ایشانرا پذیرفته
از ما و کسیکه بپذیرد از ایشان رد نموده ما را و کسیکه احسان کند ایشانرا بدی نموده با ما و کسیکه بدی
کند با ایشان احسان نموده با ما و کسیکه تصدیق کند ایشانرا ما را تکذیب نموده و کسی که تکذیب کند
ایشانرا تصدیق کرده ما را و کسیکه عطیه دهد ایشانرا محروم کرده ما را و کسیکه محروم کرده ایشانرا عطیه
داده ما را ای پسر خالد هر که از شیعیان ما است نگیر دار ایشان دوستی و ناصری و چون حال این قسم
کفره چنین باشد حال سایر کفار اگر بدتر نباشد کمتر نخواهد بود **دویم** آنکه در دل بغض دین و
طریقهٔ مسلمین و عداوت متدینین و علماء و معالجین که متادب اند بآداب شریعت و منکر اند
بقلب و زبان معاشرت و مشابهت با ایشانرا کم کم ثابت و برقرار شود چه هر کس بحسب
فطرت متنفر است از مخالف طریقه و منکر رسوم خویش که آنهارا از روی محبت و خیال التزام و
منفعت اختیار کرده خصوص اگر آن مخالف ناهی و رادع باشد بقدر امکان او را از پیروی آن طریقه
و شیوع و بروز این مفسده بمقامی رسیده که نزدیک شد معامله کنند با اهل علم و ارباب دین معامله
با یهود و مکرین که از دیدنش قلب منفجر و صورت عبوس شده و آنرا که تمکن رساندن اذیتی است باو
در صدد آن برآمده بلکه از دیدن صاحب عمامه که وجودش منغص عیش و مانع لهو و طرب است تنفر
پیش و انضجار و استهزاء و سخریه و اشاره بچشم و دست بنحو استخفاف زیاده از دیگران بلکه حکایت
حرکات و سکنات اهل علم را در اوقات تحصیل و عبادت از اسباب مضحکهٔ مجالس لهو و زینت محافل
طرب خود کرده اند و کاهی در لباس شعر و مضامین نظم در آورند و همان کارها که کفار بهنگام دیدن
مؤمنین میکردند از استهزا بزبان و اشارهٔ با برو و چشم و استحقار و استخفاف بمقدار یسیر و خداوند در
مواضع متعدده حکایت فرموده و وعدهٔ عذاب دنیا و آخرت بآن داده بهمانروش فساق و فجار
با اجتماعت در این اعصار چنین کنند و این بغض و منافرت با لزوم تعظیم و احترام ایشان چنانچه باید
نهایت مناقضت و کمال مباینت دارد و هرگز با یکدیگر جمع نشود و در اخبار بسیار دائره ایمانرا
منحصر فرموده اند بحب فی الله و بغض فی الله و فرموده اند ایمان نیست مگر بحب و بغض حب خداوند و آنچه را
پسندیده و دوست دارد و بغض اعدای خداوند و آنچه را دوست دارنده **و دهم** نهج البلاغه
مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمودند اگر نبود در ما مگر دوست داشتن ما آنچه را خداوند

دشمن دارد و تعظیم کردن ما انچه را که خدا حقیر کرده هر آینه کفایت میکرد ما را در مخالفت ما خدا را و رد
گردانیدن از امر او سیم آنکه مخارج و مصارف اینجماعت خارج از اندازه و زیاده از مدخل
و شان متعارف شده و بر آلات فضول معاش و اسباب لهو و زینت و انواع جامهای
نفیسه و ماکولات خبیثه و مشروبات بحسبه چندان افزوده شده که تمام محصول حلال و حرام
و زحمات لیالی و ایام از برای تحصیل اندکی از انها وفا نکند قیمت صورتهای منقوشه کفار که بعضی
از زینتهای یکی از حجره های شخصی از مترفین شده بچند هزار تومان برسد چنانچه مسموع و محقق
شده مخارج سائر زینتها و اطاقها که جزئیست از سائر لوازم تعیش چه خواهد بود و این اعمال و سیره
در امر زندگی علاوه بر آنکه پاره از آنها تبذیر است که خداوند صاحب آنرا برادر شیطان شمرده ان
المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفورا و پاره اسراف
از کبائر است بنص کلام جبار و ان المسرفین هم اصحاب النار و سبب احتیاج دائم و
برانگیختن انسانست بر کسب حرام و ظلم انام چه محصول حلال با ملاحظه تکالیف الیته که در صرف آنها
است هرگز باین پایه و مقدار نرسد چنانچه خواهد آمد که ده هزار درهم یا بیست هزار درهم هرگز از
حلال جمع نشود و بمقدار وافی عشری از معشار آن مخارج نیست مانع است صاحبش را از رشید مالی
دین و اعانت علماء و مشتغلین و ترویج شرایع و تعظیم شعائر مسلمین است چه بسیاری از صاحبان
ثروت مال و ارباب الوف از عقار و منال دیده می شود مقروض و پریشان و بجهت مخارج یومیه
محتاج باین و آن علاوه بر آن استیصال انفاق در راه خدا ضرر مال دانسته نه اسباب ترقی و نمو
و حفظ آن چنانچه مشروح خواهد شد دیگر چه جای توقع اعانت است و بر صاحب انصاف و بصیرت
پوشیده نیست که تحصیل علم دین بنحو کمال و تمام و تهذیب شرایع اسلام و دفع شبهات بالسنه
انام بی استغراق وقت و اجتماع فکر در آن و مساعدت اسباب خصوص اقسام کتب و اصناف
مصنفات در هر باب میسر نباشد پس در بدایت امر طالب علم را احراز دو شرط لازم اول اعراض
از کسب معاش و فراغت از شواغل و عوائق لوازم زندگی دوم وجود یا تحصیل باجتماع مقدار
کفایت گذران روز و شب و سائر اسباب لازمه و پس از اعراض باعجز اغنیا بجهت مفسده مذکوره
در اصلاح این شرط که عمده و اصل و از تکالیف عینیه ایشانست ناچار بازار علم کاسد
امر شرع مختل و اساس دین منهدم چنانچه مشاهده و محسوس است که اولا طالب علم بالنسبه
باحتیاج بلاد اسلام بوجود ایشان در هر مجمع و مکان اندک و غیر وافی چه بعد از نداشتن مقدار
کفایت با کفیل رساندن آن اقدام در اینکار غیر مقدور خصوص از انانکه پایه ایمانشان بمقام عالی

نرسانده چنانچه مفروض سخن است زیرا که غرض بیان حال عامه و تکالیف ظاهره است **وثانیا**
برخی که بامید اعانت داخل سد انگاه مأیوس یا مدد معاشی از ملک و عقار داشت و از جور حکام و ظلام
بنصب رفت یا از کثرت خوارج و زیادتی و ثقل عوارض دیوان از دست داد یا از آبادی و نفع افتاد
و هنوز بمقام عالی از درجات علم نرسیده ناچار بجهة بپا داشتن مراسم زندگی و ملاحظه شان
و اعتبار متمسک باسباب مختلفه شده بعضی بعلل نیابت صوم و صلوة که مزد سال آن از ناچاری
بپانزده قرن رسیده و متعارف آن بیست و پنج قرانی چهار تومان و اگر کسی هر روزه روزه
بگیرد و روزی ده روز نماز کند بلوازم تعیش شخصی خود نرسد چه رسد بعیال و اطفال و حال آنکه
این رشته نیز برای ایشان همیشه میسر نیست بعضی بعمل اطفال برخی بنصب ملا باشی که یکی از
مناصب ظلمه است و پاره بخیال گرفتن مستمری و وظیفه خود را ذلیل فجر لئام و محتاج بر در و ابواب
فسقه انام و تملق از ناکسان و تحمل ناملایم و دیدن منکرات و معاونت بر ظلم کرده پس از صرف و هتک
پاره از عرض و ناموس و اعتبار مال و دین و عمر غالبا مأیوس و مطرود و منکوس و بر فرض قبول استقرار
غالبا بی اعتبار و وصول بآن بغایت دشوار یا حواله بماخوذ از کمرک و داروغه بازار و اشباه آن
از حرام که بمحیط اعظم پاک نشود و بعضی که فی الجمله رعایتی از قدر علم کرده و آنمقدار اندک از علم
مانع شد ایشانرا از چنگ زدن بدامان ستمکاران یا درنخت از ایشان مأیوس بخیال خام رشید
بوجوه بریه از حبس و زکوة و مظالم و کفارات در درخانه تجار و ارباب عقار معتکف و مقیم گاهی
بخوار منت بعضی از انها از پست ترین مال خود مقدار قلیلی که وافی بعشر مخارج سائل که سیادت و
دیانت و خطوط علما ملت را بشفاعت آورده میدهد و گمانداره در قیامت بر شافع روز جزا
خاتم رسل صلی الله علیه و آله حقی عظیم دارد که اولاد روحانی و جسمانی او را از ممالک عظیمه
نجات داده و بعضی بخیال روضه خوانی و ذکر فضائل و نشر مسائل بلا اتقان مبادی و مأخذ صحیح
و فهم مستقیم و اطلاع کامل و قوت تمیز زشت از زیبا ببلاد و قری پراکنده شده بمتاعی قلیل از
آثار ائمه هدی علیهم السلام و اکاذیب بی شمار و ایمان ضعیف مستعار مشغول تجارت و خریدن
دنیا بآخرت و بعضی بجهت تسخیر عوام از مردان و زنان کالانعام پاره از اذکار و اوراد و ختوم و
مناتر و طلسمات بدست آورده بازاری بارواج و دکانی مرغوب و بارونق در گوشها و
خلوات باز کرده باقی ماند قلیلی که شوق تحصیل و نور علم مانع ایشانست از انس بغیر آن و از بسته شدن
طرق معاش و ابواب خیر و اعانت خصوص با ابتلا ببلاد غربت و اله و سرگردان و اکثر ایشان
در این اعصار که حسب تقدیر حضرت احدیت مرکز علم بملاحظه جمع اساتید و مصاحبت توفیق

دشمن دارد و تعظیم کردن ما انچه را که خدا حقیر کرده هر آینه کفایت میکرد ما را در مخالفت ما ضرار و
کرداندن از امر او سبحانه آنکه مخارج و مصارف اینجماعت خارج از اندازه و زیاده از مدخل
و شان متعارف شده و بر آلات فضول معاش و اسباب لهو و زینت و انواع جامهای
نفیسه و ماکولات خبیثه و مشروبات بحسبه چندان فزوده شده که تمام محصول حلال و حرام
و زحمات لیالی و ایام از برای تحصیل اندکی از انها وفا نکند قیمت صورتهای منقوشه کفار که بعضی
از زینتهای یکی از حجره های شخصی از مترفین شده بچند هزار تومان برسد چنانچه مسموع و محقق
شده مخارج سائر زینتها و اطاقها که جزئیست از سائر لوازم تعیش چه خواهد بود و این اعمال و سیره
در امر زندگی علاوه بر آنکه پاره از آنها تبذیر است که خداوند صاحب آنرا برادر شیطان شمرده ان
المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفورا و پاره اسراف
از کبائر است بنص کلام جبار و ان المسرفین هم اصحاب النار و سبب احتیاج دائم و
برانگیختن انسانست بر کسب حرام و ظلم انام چه محصول حلال با ملاحظه تکالیف الیته که در صرف آنها
است هرگز باین پایه و مقدار نرسد چنانچه خواهد آمد که ده هزار درهم یا بیست هزار درهم هرگز از
حلال جمع نشود و بهمقدار دانی عشری از معشار آن مخارج نیست مانع است صاحبش را از تشیید مبانی
دین و اعانت علماء و تشخلین و ترویج شرایع و تعظیم شعائر مسلمین است چه بسیاری از صاحبان
ثروت مال و ارباب الوف از عقار و منال دیده می شود مقروض و پریشان و بجهت مخارج یومیه
محتاج باین و آن علاوه بر آن استیصال انفاق در راه خدا ضرر بمال دانسته نه اسباب ترقی و نمو
و حفظ آن چنانچه مشروح خواهد شد دیگر چه جای توقع اعانت است و هر صاحب انصاف و بصیرت
پوشیده نیست که تحصیل علم دین بنحو کامل و تمام و تهذیب شرایع اسلام و دفع شبهات ملاحده
انام بی استغراق وقت و اجتماع فکر در آن و مساعدت اسباب بخصوص اقسام کتاب و اصناف
مصنفات در هر باب میسر نباشد پس در بدایت امر طالب علم را احراز دو شرط لازم اول اعراض
از کسب معاش و فراغت از شواغل و عوائق لوازم زندگی دویم وجود محتاج باجتماع مقدار
کفایت کذران روز و شب و سائر اسباب لازمه و پس از اعراض با عجز اغنیا بجهت مفسده مذکوره
در اصلاح این شرط که عمده و اصل واز تکالیف عینیه ایشانست ناچار بازار علم کاسد
امر شرع مختل و اساس دین منهدم چنانچه مشاهده و محسوس است که اولا طالب علم بالنسبه
باحتیاج بلاد اسلام بوجود ایشان در هر مجمع و مکان اندک و غیر وافی چه بعد از ندانستن مقدار
کفایت با کفیل برساندن آن اقدام در اینکار غیر مقدور خصوص از انانکه پایه ایشانرا بمقام عالی

نرسانده چنانچه مفروض سخن است زیرا که غرض بیان حال عامه و تکالیف ظاهره است و ثانیاً
برخی که بامید اعانت داخل سدانکاه مایوس یامدد معاشی از ملک و عقار دست و از جور حکام و ستم ظلام
بنصب رفت یا از کثرت خواج و زیادتی و ثقل عوارض دیوان از دست داد یا از آبادی و نفع افتاد
و هنوز بمقام عالی از درجات علم نرسیده ناچار بجهة بپا داشتن مراسم زندگی و ملاحظه شان
و اعتبار متمسک باسباب مختلفه شده بعضی بعمل نیابت صوم و صلوة که مزد سال آن از ناچاری
بپانزده قران رسیده و متعارف آن پنجاه و پنج قران الی چهار تومان و اکثر سی هر روزه روزه
بگیرد و روزی ده روز نماز کند بلوازم تعیش شخصی خود نرسد چه رسد بعیال و اطفال و حال آنکه
این رشته نیز برای ایشان همیشه میسر نیست بعضی بعمل اطفال برخی بمنصب ملا باشی که یکی از
مناصب ظلمه است و پاره بخیال گرفتن مستمری و وظیفه خود را ذلیل فجّ اللئام و محتاج بر در و ابواب
فسقه انام و تملق از ناکسان و تحمل ناملایم و دیدن منکرات و معاونت بر ظلم کرده پس از صرف و هتک
پاره از عرض و ناموس و اعتبار مال و دین و عمر غالبا مایوس و مطرود و منکوس و بر فرض قبول استقرار
غالبا بی اعتبار و وصول بآن بغایت دشوار یا حواله بماخوذ از کمرک و داروغه بازار و شباه آن
از حرام که بمحیط اعظم پاک نشود و بعضی که فی الجمله رعایتی از قدر علم کرده و آنمقدار اندک از علم
مانع شد ایشانرا از چنگ زدن بدامان ستمکاران یا درنخت از ایشان مایوس بخیال خام رسیدن
بوجوه برّیه از خمس و زکوة و مظالم و کفارات در درخانه تجار و ارباب عقار معتکف و مقیم کاهی
بخزعبلات بعضی از اطفا از پست ترین مال خود مقدار قلیلی که وافی بعشر مخارج سائل که سیادت و
دیانت و خطوط علما، ملت را بشفاعت آورده میدهد و کماندارد و در قیامت بر شافع روز جزا
خاتم رسل صلی الله علیه و آله حقی عظیم دارد که اولاد روحانی و جسمانی او را از ممالک عظیمه
نجات داده و بعضی بخیال روضه خوانی و ذکر فضائل و نشر مسائل بلا اتقان مبادی و ماخذ صحیح
و فهم مستقیم و اطلاع کامل و قوت تمیز زشت از زیبا بلاد و قری پراکنده شده بمتاعی قلیل از
آثار ائمه هدی علیهم السلام و اکاذیب بی شمار و ایمان ضعیف مستعار مشغول تجارت و خریدن
دنیا بآخرت و بعضی بجهت تسخیر عوام از مردان و زنان کالانعام پاره از اذکار و اوراد و ختوم و
مناترو طلسمات بدست آورده بازاری پارواج و دکانی مرغوب و بارونق در کوشها و
خلوات باز کرده باقی ماند قلیلی که شوق تحصیل و نور علم مانع ایشانست از انس بغیر آن و از بسته شدن
طرق معاش و ابواب خیر و اعانت خصوص با ابتلا ببلاد غربت و الله و سرگردان و اکثر ایشان
در این اعصار که حسب تقدیر حضرت احدیت مرکز علم بملاحظه جمع اساتید و مصاحبت توفیق

وظهور برکت وترقی درعتبات عالیات قرار گرفته ولهذا اغلب علمای کاملین وفقهای
راسخین که در اطراف بلاد ایمان منتشر ومتفرق اند تمام ایام اشتغال یا اغلب آنرا در این بقاع
مطهره بسر برده ودر جوار ائمه اطهار علیهم السلام اقامت نیابت ومقام ریاست بایشان
سپرده شده مجتمع شده وبمرارت فقر وپریشانی وتلخ عیش وزندگانی مبتلا وبدرد غربت
وجور خلاف ملت گرفتار چه بسیار سادات ذوی شان که آسمان از نورشان روشن شب
از بی روشنائی چراغ مهموم وازفیض مطالعه ونوشتن محروم واز سورنش کرسنگی در پیچ
وتاب واز آه وناله اطفال خورد کباب ومنوع از لذت خواب نه در وقت حدت گرما قدرت
برمیوه وآبی وتوانائی تعیش در بام وسردابی ونه در زمان شدت سرما قوت لباس نافعی وملکت
اسباب ومکان واقعی وبسا علماء اعلام وفقهای ذوی الاحترام که راه نمایان دین وخلفای
خاتم النبیین اند روزها پس از فراغت از تعلیم وتعلم در کوشهای صحن مقدس بجهت تحصیل قرض نان
متحیر واز اندیشه مطالبه دیان متفکر چه بسیار اصناف ماکول ومشروب وانواع فواکه فصول بیاید
وبرود که حظ شان از انها جز دیدن نه وچه شبها وروزها بگذرد وبرآنها که سهم شان از قوت غیر
از مقدار نمردن نیست چه دلها که از حسرت نداشتن کتاب سوخته وکباب وچه چشمها که از
تصور عجز از اکتساب شبها بیدار وبرآب سالکان راه خدا که پناه بقبور ائمه علیهم السلام آورده اند
در اوقات زیارات مخصوصه از ظلم اعدا در میان خار وخاشاک بچهان وواقفان اسرار
الهیه که از برکت وجود شان مور صحرا وماهی دریا روزی خورانند ازدل طوائف انسان تاجوران
دین که برتارک شان افسر هدایت گذاشتند از کثرت کنکی جامه وقذارت لباس لعبانی
بی پود استغنا وتعفف کنند وپیشوایان دین که از قلوب شان زنگ جهالت را برداشتند
نه آنقدر در انظار خار که ایشانرا بقدر فاجر باثروت وتاجر بی ملتی اعتنا کنند هر یک از وطن
اصلی خود بمراحل دور وباندازه قوت لایموت شاکر ومسرور نه اهل بلد وقریه بادرصدد تکفل
این غربا ونه زوار متمول در فکر رعایت امثال اینها چه اگر گاهی از ارباب دیوان واعوان
سلطان وتجار باثروت وشان بزیارت آیند ودر مقام بذل مال واصلاح حال مجاورین
افتند از ندانستن رسوم انفاق وشرائط آن بافساد نیت وحرمت مالشان چندان عیار و
اشرار بلباس اخیار بمیان درآمده واسطه رساندن شوند که جده ودیناری بمحل محبوب خداوند
ترسد وبالجمله شرع نبوی ودین احمدی از نصرت اینجماعت بملاحظه این موانع مایوس و
خائب وثالثا شرذمه قلیلی اگرچه بمساعدت اسباب ومرافقت توفیق وموافقت

همت باری بمنزل رسانده از تحصیل واکتساب فارغ ولوای ترویج ونشر دین را در اطراف
واکناف بلاد افراخته وایتام آل محمد علیهم السلام را سرپرستی وولهای مرده را زنده ساخته لیکن
چه سود که از کثرت جور متغلبین وتعدی اراذل وطغام ونشر قوانین کفره ومشرکین وعدم قدرت
علما بر کفالت امور مشتغلین ودفع ظلم از محصلین که بتوسط آنها شرایع منتشر واحکام خداوند در میان
خلایق دائر سود ورواج گیرد بلکه رسیدن نا ملائمات از ضرر مالی وعرضی بنفوس مقدسه ایشان از
جانب اشرار برکت وانتفاع بوجود این چراغان راه هدایت از میان خلق برداشته شده بعضی
در زاویه خمول محتجب وخموش وبعضی بسعایت مفسدین ممنوع ومحبوس وبعضی از مستقر ووطن
خود آواره ومطرود وبعضی از شکستن شیشه صبر وتحمل هجرت ببلاد غربت کرده بعلم وایمان خود
مانوس وقلیلی که قوت هجرت ندارند یا ضرر رفتن را پیش از توقف دانند غالب ایام در
مجادله ومخاصمه باحکام ودفع تعدی از انام پس باقی نمانند از برای نصرت دین ورساندن
احکام وآداب شریعت سید المرسلین وتعظیم شعائر وتعلیم علوم حقه یاور ومعینی وحافظ و
امینی آنانکه مقام تحصیل نفس وتهذیب قلب را بجای رسانند که ابواب علوم غیبیه بر
قلب شان باز وقابل گرفتن اسرار وتحمل راز شدند بالهامات وسائر طرق انکشافات فائز
ودواقف اند بر لب قفل خموشی زدند وخود را در لباس نادان نمانند دست خلایق از فیض ایشان
خالی وبضلالت وجهالت خود باقی پس منکشف شد که نتیجه اینده رکن اعظم فساد دین ودو
باب بزرگ اغوای شیاطین که یکی تزئین ورواج قواعد وآداب کفر است در ملت اسلام ودیگری
تقویت نکردن دین باعانت علما، وحمله کتاب وسنت وانهدام اساس اسلام واختلال امور
معاد انام نباشد چنانچه دیده می شود که عظم دین وشوکت حاجت باحکام آنچنان از میان مردم
برداشته شده که بمقدار سر کی باور قرار نکنند چه اگر در دهی که در او ده خانه دار باشند سه کله یا
حافظ خانه ایشان تلف شود البته در صدد تحصیل بدل آن در همانروز برآیند وصلاح امور معاش
خود را متوقف بر وجود او دانند وسالها میگذرد بر قری وقصبها که مشتمل است بر مرد وزن
بسیار ودر ایشان نیست کسیکه مقدار واجب از اصول دین وفروع را که همه آنها در هر آن
باکثر آن محتاج ومبتلایند تعلیم کند وهرگز در فکر آوردن کسی از خارج یا فرستادن کسی از
خود که تحصیل کند وبایشان برساند نیفتادند بلکه اگر کاهی بنعمت وجودش فائز شوند از بی اعتنائی
ویا اعانت ناچار بتعلیم اطفال مبتلا شود یا بسبب اشتغال بکسب وزراعت علم آخوندها
از دست دهد یا از آنجا فرار کند ورشته کار امت پیغمبر آخر الزمان بجای رسیده که غالب عوام

از ضروریات مسائل پنجبرانند بلکه از تردد و مجالست دائمن با نصاری و زنادقه و دهریین چندان کلمات
کفر و سخنان منکرانه که موجب ارتداد است در میان مردم شایع شده که فوج فوج از دین
برون روند و ندانند و اگر دانند از هم خود نشمارند اکابر و اعیان بمعاصی بزرگ چون خوردن روزه
شهر رمضان در محضر خلایق مفتخرانه و بر پیروان دین خنده زنند و سخریه و استهزا کنند و ایشانرا
بی شعور ادراک دانند در سلک پنجبران و بی ذوقان شمارند و کاهی ایشانرا خشک و مقدس
نامند و بر افعال خداوند عزّ و جلّ پیوسته اعتراض کنند و ایراد کیرند و مدایح و توصیف حکمای
و اهل صنایع فرنک و کثرت عقل و هوش ایشانرا ورد زبان و زینت مجالس نمایند و صنایع انحصار
را که نتیجهٔ فی الجمله تکمیلی است در علم طبیعی و ریاضی از قوت بشر بیرون دانند و با معاجز و خوارق
عادات انبیا و اوصیا علیهم السلام برابر سازند و از مجالس علما کریزان و از صحبت علم دین و ذکر
معاد ملول و منزجر شوند و اکر در محفلی کرفتار شوند بخواب روند یا دل را بجای دیکر فرستند و رعایت
فقرا و اهل دین را لغو و بیفائده انکارند و از اموال نخسه که از چندین راه حرام و از خون ارامل و ایتام
بدست آورده و در مصارف حرام و معاصی عظام خرج می کنند خود را غنی و معظم و لازم الاحترام
شمرند و علماء و اتقیا را خورندهٔ مال مردم و حلوائی و کدا و ذلیل پندارند ظروف استعمال از نقره و
طلا و لباس مردان زری و دیبا شاربها دراز و ریشها تراشیده بهیئت بنی مروان و بنی امیه سخن
محبوب و زبان مرغوب لسان فرنسه و انکلیس و بدل کتاب خدا و ندوا ثار ائمه اطهار علیهم السلام
کتب ضلال و مؤلفات کفره انیس و جلیس یهودان که سالها در بلاد فرنک با عیسوی محشور اند
رسوم مذهب و کیش خود را از دست ننداده و مسلمانان از سفر چند ماهه با نصوب دل از مسلمانی
کشیدند لباس کفره بلکه دوخته ایشان متداول و ممدوح و عمامه و رداکه تاج ملائکه و لباس انبیا
است قبیح و مطروح کمتر معصیتی مانده که شایع نشده و فحش از انظار برداشته نیت و کمتر طاعتی
و عبادتی باقی است که از ان جز صورت و اسمی و دران از چندین راه خلل و فسادی راه نیافته
اهل حق از اقامه معروف و نهی منکر عاجز با قدرت از تاثیر آن مأیوس و در خلوات بر
ضعف ایمان و غربت اسلام و شیوع منکر کریان و مغموم **والحمد لله** که همه
شد صدق اخبار حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله بوقوع این مفاسد و غیر آن در امت او
چنانچه شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که کفت
حج کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس کرفت حلقه در کعبه را پس روی مبارک را
متوجه نمود بما و فرمود آیا خبر ندهم شما را بعلامات قیامت و بود نزدیک ترین مردم در آن روز

در علامات قیامت منقول از حضرت سلمان

بانجناب سلمان رضی الله عنه پس گفت یا رسول الله پس فرمود از علامات قیامت ضایع کردن
نماز است و پیروی شهوات و میل بارا، باطله و تعظیم ارباب مال و فروختن دین بدنیا پس در آنوقت
آب می شود قلب مؤمن در جوفش چنانچه آب می شود نمک در آب از آنچه می بیند از منکرات
پس قدرت ندارد بر تغییر آن سلمان گفت بدرستی اینها ظاهر آیند خواهد شد یا رسول الله فرمود
آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان پس در آنگاه منکر معروف می شود و معروف
منکر و امین می شود خائن و خیانت میکند امین و تصدیق کرده می شود دروغگو و تکذیب کرده
می شود صادق سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست ۷
اوست ای سلمان میشود در آنزمان ریاست زنان و مشارکت کنیزان و نشستن اطفال بر منبرها
و میشود در دروغ ظرافت و زکوة غرامت یعنی دادن آنرا ضرر در مال خود دانند و مال کفار را که بغلبه گیرند
غنیمت خود کنند یعنی در مصارف مسلمین صرف نکنند و جفا میکند مرد پدر و مادر خود را و بیزاری
میجوید از صدیق و طلوع میکند ستاره دنباله دار سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود
آری قسم به آنکه جانم در دست اوست بدرستیکه در آنوقت شریک می شود زن با شوهرش در
تجارت و باران در تابستان آید و جوان مردان تمام شوند و حقیر می شود مرد فقیر پس در آنوقت بازارها
نزدیک یکدیگر شود که ناگاه این گوید نفروختم چیزی و این گوید نفعی نکردم بچیزی پس نمی بینی
مگر مذمت کننده برای خدا سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم
در دست اوست ای سلمان پس در آنزمان والی شود بر آنها کسانیکه اگر سخنی بگویند بکشند ایشانرا
و اگر سکوت کنند ایشانرا هر آینه برگزینند غنیمت ایشانرا و پایمال کنند حرمت ایشانرا
و بریزند خونهای ایشانرا و هر آینه پر شود دلهای ایشان از فساد و ترس پس نمی بینی ایشانرا
مگر ترسان و هراسان سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست
اوست بدرستیکه در آنزمان آورده شود چیزی از مشرق و چیزی از مغرب و برنگاورند تها
مختلفه در آید پس وای بر ضعفای امت من از انها و وای بر آنها از خداوند رحم نمیکنند صغیر را
و توقیر نمینمایند بزرگ را و نمیگذرند از بدکاران جنه ایشان جثه آدمیان است و دل شان دل
شیاطین سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست
ای سلمان در آنوقت اکتفا کنند مردان بمردان و زنان بزنان و رشک برند بر امردان چنانچه
رشک برده می شود بر دختران و مردان شبیه بزنان و زنان شبیه بمردان شوند و سوار شوند زنان
بر زین پس بر این زنان از امت باد لعنت خداوند سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله

علامات قیامت مطابق خبر سلمان رض

فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست بدرستیکه در آنوقت نقش و طلاکاری کنند مسجدها را و
چنانچه نقش و تذهیب کنند معبد یهود و نصاری را زینت داده می شود قرآنها و دراز میشود منارها
و بسیار می شود صف ها که دلشان با یکدیگر کینه و عداوت دارد و زبانهای شان مختلف است
سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست و در آنوقت
آرایش کنند مردهای امت را بطلا و بپوشند حریر و دیباج و بگیرند پوست پلنگ بجهت جامه زیر درع
سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان
در آنوقت ظاهر می شود ربوا و معاملها چنین کنند یعنی متاعی را بفروشند بوعده بقیمت معین بعد
آن متاع را بایع از مشتری بخرد به کمتر از آن قیمت و این نوعی است از حیله تحلیل ربوا و داد و ستد
رشوه و پست شود دین و بلند شود دنیا سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه
جانم در دست اوست ایمان در آنوقت طلاق آرد شود و جاری نشود حدی برای خدا و ند
و هرگز ضرری نرساند بخدا متاع سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه
جانم در دست اوست و در آنوقت ظاهر شوند کنیزان خوانندگان و آلات طربها که حکایت مقامات
آواز کنند چون عود و طنبور و دایره شود بر ایشان شرار امت سلمان گفت اینها خواهد شد یا
رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست ای سلمان و در آنوقت حج می کنند اغنیا
برای نزهت و متوسطین ایشان برای تجارت و فقرای ایشان برای ریا و سمعه پس در آنوقت
پیدا شود قومیکه یاد گیرند قرآن را برای غیر خدا و ندا و را برای خود خوانندگان بگیرند و پیدا شود
قومیکه علم دین آموزند برای غیر خدا و بسیار شود اولاد زنا و خوانند که کنند بقرآن و بر روی
یکدیگر بریزند برای دنیا سلمان گفت اینها واقع خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم
در دست اوست ای سلمان این در وقتی است که دریده شود حرمتها و کسب کرده شود معاصی
و مسلط شوند بدان بر خوبان و منتشر شود دروغ و ظاهر شود لجاجت و شایع شود فقر و
احتیاج و افتخار کنند بلباس و بسیار دیر ایشان باران در غیر وقت باران و نیکو دانند و شمرند
و گیرند نرد و شطرنج و طبل و آلات ساز را و قبیح دانند امر بمعروف و نهی از منکر را تا آنکه می شود
مؤمن در آنوقت خوارتر از کنیز و ملامت میان قرار و عیادفاش می شود پس آنها خوانده شوند
در ملکوت آسمانها اراجیس در آنجا سلمان گفت اینها خواهد شد یا رسول الله فرمود آری قسم
بآنکه جانم در دست قدرت اوست ای سلمان پس در آنوقت نترسد غنی بر فقیر تا آنکه سائل
سؤال کند از جمعه تا جمعه پس نمیسیابد احدی را که بگذارد در کف او چیزی سلمان گفت اینها خواهد

سلام است بر تو ای سلمان

و بنویسند و بخوانند فرمود آری

سوگند بخدا سلمان گفت گریه

بسی مردان که گفت و فرمود کردند

بسی سر بر زمین سجده آورده

بسی بر خاک ره بنهاده رخسار

چون حق بین کردند خدا انبیا را

همه گفتند فیه مربوب کم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

فرمود شما را سبب را زنده کنید

و بر پیمودن

و بر زیادت کردن

و بر زیادت خواستن

و بر فرمودن کردن

و بر زیادت خواستن

و بر زیادت کردن

و بر زیادت خواستن

و بر زیادت کردن

و بر زیادت خواستن

و بر زیادت

بی اعتنائی خلق بدین مبین

یارسول الله فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست انتهی الخبر و بالجمله غیرت در دین و عصبیّت در مذهب چنان از خلق برداشته شده که اگر از کافری یا مخالفی ضررهای کلی بدین او برسد اندوهگین نشود بمقدار ذرّه‌ئی که از ضرر جزئی مالی که از برادر مسلم باو رسیده پیدا می شود و اگر دسته دسته مردم از دین برگردند هرگز نمگین نشوند و از امور عجیبه که کاشف است از نهایت بی اعتنائی و بی غیرتی و خذلان الهی مردم شانرا آنکه در تمام چاپ خانهای شهرهای دولت عثمانی مثل اسلامبول و مصر و پروت و شام و بغداد با تفاق دولت و ملت کتابیکه معلوم شود مصنف آن شیعه است و باصطلاح شان رافضی نمیگذارند چاپ شود و در ایران خصوص طهران چه بسیار کتب اهل سنت چاپ شده که در آن طعنها و فحشها بشیعه و بی ادبی باعیان علماء مذکور است بلکه در اول کتاب محض ترویج بازار مصنف کتاب را بالقاب بسیار ذکر کنند غافل از آنکه چه قدر دین خود را بدنیا فروخته اند و دشمنان خدا را محبوب مردم کردند و بسا هست که از همان سنخ کتاب بهتر و مکرّر از امامیّه در دست هست و اعتنائی ندارند یا فرق نگذارند پس وای بر آن کاتب و صاحب چاپ و چاپچی و فروشنده و مادح از غضب خدای جبّار و مخاصمهٔ رسول مختار و حیدر کرّار و ائمهٔ اطهار و علمای اخیار

باب سیّم در ذکر بلاها و مصائب که از آثار مفاسد سابقه و نتایج اعمال گذشته و غیر آنها است و خلایق با آنها در دنیا معذّب و مبتلا بند و مبدأ تمام آنها اعراض ایشان است از اخیار علماء و سرکشی از اطاعت و فرمان ایشان بر ارباب بصیرت و بینش هویدا است که از اعظم آیات الهیه که در دلالت کردن بر وجود ذات مقدس الهی و صدق رسالت حضرت ختمی مآب بی نظیر دارد نعمت های خفیه سبنه که در ترسانیدن خلایق از بدی عاقبت کردار زشت و مانع شدن ایشان از اقدام بر جرائم و هتک محارم بهتر از هر وعظ و تذکیر ظهور صدق وعیدهای الهی است که در دار دنیا بر اعمال قبیحه داده و فوج فوج مردم را بجزای کارهای بد معاقب ساخته و بانواع نکال و تعذیب ایشانرا عبرت دیگران نموده و باندک تامل صادق و نظر درست در افعال و کردار خلایق و آنچه بر آنها مترتب می شود از بلاها و مصائب این باب عظیم و جلیل در ابواب معرفت حضرت احدیت و زاجر از ارتکاب بزرگ و کوچک معصیت مفتوح و مدّعا مکشوف و مبیّن شود و در کتاب خداوند و سنّت نبوی و آثار ائمه علیهم الصلوة والسلام تصریح باین در مواضع بسیار شده چنانچه در کتاب دار السلام مشروحا ذکر نمودم و در اینجا بذکر بعضی از آن قناعت میکنم خداوند فرموده ولنذیقنهم من العذاب الادنی

دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ هر آینه بچشانیم ایشان را از عذاب نزدیک تر
و پایست تر پیش یا غیر از عذاب بزرگتر باشد که ایشان برگردند از کردارهای بد و روی آورند بسوی
خداوند و نیز فرمود ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم وما
یتضرعون و تحقیق که گرفتیم ایشان را بعذاب پس فروتنی و خواری نکردند برای پروردگار
خود و زاری ننمودند و نیز فرمود قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من
فوقکم و من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم بأس بعض انظر
کیف نصرف الایات لعلهم یفقهون بگوای محمد که او است توانا که بفرستد
بر شما عذابی از بالای شما مانند عذاب قوم لوط و اصحاب فیل و طوفان یا مراد دود و صیحه
است چنانچه شیخ عیاشی از جناب باقر علیه السلام روایت نموده یا مراد ظلم سلاطین
است که در رتبهٔ ظاهری فوق رعایا یند چنانچه شیخ طبرسی از جناب صادق علیه السلام
روایت نموده یا از زیر شما مانند عذاب فرعون و قارون که بغرق و فرو رفتن بزمین بود یا از
بندگان بد و آنانکه در ایشان خیری نیست چنانچه در خبر دویم مذکور است یا شما را بیامیزد با
یکدیگر در حالیکه گروههای متفرقه باشید در رای و هوای نفس هر فرقه تابع رئیسی و مراد
از آمیزش اختلاط است و در هم شدن هنگام جنگ یا مخالفت در دین و طعن بعضی بر
بعض دران یا زدن بعض بعضی را بسبب آنچه در میان ایشانست از دشمنی و عصبیت چنانچه در
خبر عیاشی است یا بچشاندن بعض از شما سختی جمع دیگر که مراد کشتن بعض است یا حضیرا یا
اذیت همسایه چنانچه در خبر دوم است و حضرت باقر علیه السلام فرمود جمیع اینها بکبت
اهل قبله است یعنی مسلمین بنگر چگونه میگردانیم دلیلها و علامات را بتقریرات و انواع گوناگون
تا مگر ایشان دریابند و بفهمند و چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بجبرئیل فرمود بقای امت من با این عذابها چه خواهد بود و از برای این آیه زیاده از این
توضیح باید انشاء الله تعالی و نیز فرمود افامن الذین مکروا السیئات
ان یخسف الله بهم الارض او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون
او یاخذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزین او یاخذهم علی تخوف فان ربکم
لرؤف رحیم آیا پس ایمن شدند آنانکه بکار کردند بدیها را یعنی بمکر و حیله گناه کنند اینکه
فرو برد خدا تعالی ایشانرا بزمین یا بیاید ایشانرا عذاب از جائیکه ندانند یا بگیرد ایشان را
در حال گردیدن ایشان در سفرها و در کارهای خویش و غیر آن پس نیستند ایشان عاجز کنندگان

اشاره بمعنی مکر وحیله در معاصی

اشاره بمعنی حیله و مکر در معصیت

که از خود دور کنند آنچه را که بایشان اراده شده از عذاب یا بگیرد ایشانرا در حالت ترس ایشان از آمدن بلا بجهت هلاک شدن قومی پیش از ایشان بچیزی که ایشان نیز بهمان مشغولند پس منتظر باشند بلا را یا اندک اندک از ایشان کم کند تا تمام مال و دیار و جانهای ایشانرا بگیرد پس بدرستیکه پروردگار شما هر آینه مهربان و بخشاینده است که مهلت میدهد گناهکاران را و زود نمیگیرد یا ایمنی ایشان بجهت دانستن رأفت و مهربانی خداوند است و کردن معصیت بحیله و مکر که در این آیه شریفه و در مواضع دیگر اشاره بآن شده یا بالنسبة بخلق است چنانچه بسیاری بآن گرفتار اند که صورت طاعاتی از واجب یا مستحب کنند و در ان جز جذب قلوب بیننده یا شنونده و محبت آنها غرض و مقصدی ندارند و با ایشان چنان بنمایانند که ما در این طاعت جز رضای خداوند و فرمانبرداری امر او مخلص نداریم و حال آنکه در دل مقدار خردلی از خلوص و قربت نباشد و این خود از معاصی کبیره و در حدود شرک ولیکن در لباس طاعت و صورت عبادت که بندگان بآن مغرور شوند و فریب خورند و یا بالنسبة بخالق جلّ و علا چه بسیاری از خلق باشند که شیطان از اغوا و انداختن ایشان بمعاصی کبار که علاوه بر قبح ذاتی در انظار نیز مستهجن و قبیح اند مأیوس و ناامید ناچار از راه مباحات و طاعات که گاهی مقدمه شوند از برای معصیتی یا خود بجهت نداشتن پاره شروط که بی آن نه مباح شود نه طاعت بلکه شرده می شود از اقسام معصیت پیش آید و وسوسه نماید چنانچه در بشارة المصطفی صلی الله علیه وآله و تحف العقول مرویست که امیر المومنین علیه السلام فرمود به کمیل ای کمیل از برای شیاطین مکرها و بانگها و زینتها و وسوسها و کبرها است بر هر کس بقدر منزلت او در طاعت و معصیت پس بحسب آن مستولی می شود بر او بغلبه ای کمیل بدرستیکه ایشان فریب میدهند شما را بنحوی پس اگر اجابت نکردی ایشانرا مکر میکنند تا تو و نفس تو به محبوب نمودن یا نیکو نمودن ایشان خواهشهای نفسانیه ترا بسوی تو و دادن تو را آرزوها و مقصودهای تو را و به بی راه انداختن تو را دور ندارند از خاطر تو و نهی کنند تو را و امر کنند تو را و نیکو نمایند گمان تو را به خداوند تا امیدوار شوی با و پس باین مغرور شوی و گناه کنی او را و جزای گناهکار دوزخ است ای کمیل حفظ کن قول خداوند عزوجل را که الشیطان سوّل لهم و املی لهم پس تسویل کننده شیطان

ومهلت دهنده خدای کیسل بیاد آر قول خداوند را به ابلیس لعنه الله وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ
بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ
الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا و بانگ زن بر ایشان یا جمع کن بر ایشان آنچه توانی از
فریب با سواران و پیاده کانت و شریک ایشان شو در اموال و اولاد و وعده ده ایشانرا
و وعده نمیدهد شیطان ایشانرا مگر فریب ای کیسل بدرستیکه شیطان وعده نمیدهد
ایشانرا از جانب خود بلکه وعده میدهد ایشانرا از جانب پروردگار خود تا اینکه واردارد ایشانرا
بر معصیت او پس هلاک نماید ایشانرا ای کیسل بدرستیکه شیطان می آید بسوی تو با آن مکر
دقیق و امر میکند تورا بچیزیکه میداند که تو انس داری باو از طاعتیکه ترک نمیکنی او را پس
گمان میکنی که او است ملک کریم یعنی اینکه در دل تو اثر غیب و تحریص میکند باین عبادت
و جزا این نه که او شیطانیست رجیم پس همین که آرامی گرفتی بسوی او و مطمئن شدی و ایمن
تورا بمهلکه های بزرگ که نجاتی نیست با آنها ای کیسل برای او دامهائیست که گسترده آنهارا
پس ترس از آنکه بیندازد تورا در آنها و از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود
که مغرور نکند تورا زینت دادن شیطان طاعت را برای تو که او بار میکند بر تو نور و نور
از خیر تا آنکه ظفر بیابد بر تو در صدمین و غرض ازین دو خبر و امثال آن که ذکر نشد مخفی شدن
معصیت است بر ایشان تا آنجا که او را طاعت پندارد و بجهت تقصیر در مقدمات عارض
باشد مثلا از پارهٔ شروط و اجزا یا دارا باشد جمله از موانع را که از انهاست خواستن بآن عمل
در کنون خاطر و سویدای قلب خوشنودی غیر خداوند را هر چند خود باین مفسد شرک آمیز
ملتفت نباشد ولیکن بمحک جزئی و میزان الهی معلوم میشود و گاه شود که در تقصیر در مقدمات
علمیه و داخل شدن در آن از غیر بابش خود را قابل فهمیدن کتاب و سنت داند و از انها چیزیرا
دلیل و حجت میان خود و خالق پندارد پس بآن بسیاری از انچه حرام است حلال و واجب
است مستحب شمارد و باین جهت در عمرش زیاد از شماره بگذرد و حیله کناه کرده و گاه شود کار
بجائی رسد که احتمال دهد یا اعتقاد کند که خدای تعالی از انها نه دلش آگاه نیست یا غفلت نموده
که عین کفر است و مکر و خدعه که در کناه بکار برده میشود چه با خالق یا با مخلوق گاه در دین است
گاه در عرض و گاه در مال و گاه در نفس و با قسام آن خلایق مبتلا چه بسیار اند که اعتراف
کنند در نزد خداوند یا خلق که من معتقدم بفلان چیز که واجب است اعتقاد بآن و نیست
یا گوید مجتهم و نیست و با ئمه خود علیهم السلام گویند سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم

و در دل و عمل بعکس اند و باطل را لباس حق پوشانند و بمردم القا کنند و در لباس محبت جویای خفیات امور شوند و غرضشان تجسس از معائب است که در انظار خوارش نمایند و عیب پوشیده را شایع سازند و بالجمله بل الانسان علی نفسه بصیرة هر کس در حال خود نگرد و در کار خود تفتیش نماید آنقدر خدعه از این رقم پیدا کند که خود متحیر ماند و این مقام گنجایش شرح زیاده از این نیست و نیز فرمودند ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم خدا تعالی تبدیل نکند و تغییر ندهد انچه عطا فرموده بقومی از نعمت و عافیت تا آنکه آنها تغییر دهند از حالتهای نیکو بحالتهای بد چنانچه طبرسی از امیر المومنین علیه السلام و عیاشی از جناب باقر علیه السلم روایت نمودند که خداوند در تقدیر حتمی قرار داده که هیچ نعمتی ندهد به بنده پس آنرا از او بگیرد پیش از انکه بنده معصیتی کند که مستحق شود بان جرم گرفتن آن نعمت را از او و نیز فرموده امنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور ام امنتم من فی السماء ان یرسل علیکم حاصبا فستعلمون کیف نذیر آیا ایمن شدید از انکه در آسمانست ملکوت و سلطنت و امر او اینکه فرو برد شما را بزمین پس انگاه حرکت کند باضطراب آیا ایمن شدید از انکه در آسمانست تدبیر و قهر او اینکه فرستد بر شما بادتندی که در او سنگریزه باشد پس خواهید دانست که چگونه است عاقبت ترساندن شما با کتاب و رسول صادق یا چه گونه است صدق رسول که تخذیر نموده در حالیکه شما سودند بچنانچه ظاهر آیه است و نیز فرمود وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر انچه رسد بشما از مصائب و بلاها و نکبات زمان پس بسبب انچیزیست که کسب کرده دستهای شما و عفو میکند از بسیاری با آنکه از بسیاری در گذشته آنقدر نا فرمانی کنند در انچه بلا شدند همه از محصول برزخ جریست که کشتند و نیز فرمود ولو ان اهل القری امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون افامن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم نائمون او امن اهل القری ان یاتیهم باسنا ضحی وهم یلعبون ترجمه این آیه با دیگر آیات مناسبه آن بیاید در اخر فصل دویم از باب ششم و نیز در مقام سرزنش و توبیخ و عبرت نگرفتن به عقابهای خداوندی مر ظالمین را باظهور و تبیین آن میفرماید وسکنتم فی مساکن الذین ظلموا

انفسهم وتبین لکم کیف فعلنا بهم وضربنا لکم الامثال ومثل
گرفتید در جایگاه آنها که ستم کردند بر نفسهای خویش وظاهر شد مر شما را که چگونه رفتار
کردیم با ایشان وزدیم از برای شما مثلها و بمشاهده وعیان وبیان بر شما هویدا شد که
چه کردیم با آنها از عقوبت و صفات انچه کردند وانچه کردیم به ایشان بیان نمودیم یا از جزا
دلیل بر توانائی عذاب دنیا مثلها آوردیم وذکر امالی شیخ صدوق مرویست که
حضرت سجاد هر روز جمعه باین کلمات در مسجد رسول خدا موعظه میکرد وآن طولانیست
وبعضی از فقراتش اینست که بباشید از غافلین که مایل اند بزینت زندگی دنیا پس خوابهید
از آنانکه بجهله معصیت کردند وحال آنکه خدای فرموده افامن الذین مکروا السیئات
تا آخر آیه که گذشت پس بترسید از چیزیکه ترساند خداوند شما را از وپند گیرید از انچه بستمکاران
کرده چنانچه در کتاب خود فرمود وایمن نباشید از انکه فرود آمد بشما بعضی از انچه
ترساند بآن قوم ظالمین را در قرآن قسم بخداوندکه پند داده شدید بتغیر خود پس
بدرستیکه سعادتمند آنست که پند گیرد بغیر خود وبتحقیق که شنوانید شما را خداوند در کتاب
خود انچه بظالمان کرده از اهل بلاد پیش از شما چنانچه فرموده وکم قصمنا من قریة
کانت ظالمة وانشانا بعدها قوما اخرین فلما احسوا بأسنا اذا هم
منها یرکضون لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم
لعلکم تسئلون قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین فما زالت تلک دعویهم
حتی جعلناهم حصیدا خامدین وچه بسیار که تباه کردیم از اهل ده یا شهریکه
ستمکار بودند وآفریدیم پس از ایشان گروهی دیگر پس چون مشاهده کردند عذاب ما
شکنجه ما را انگاه میدویدند از انها گریزان مگریزید وبازگردید بسوی انچه ناز پرورده
شدید بآن وبجایهای خودتان شاید که شما پرسیده شوید گفتند ایوای که ما بودیم
ستمکاران پس پیوسته همین خواندن شان بود تا اینکه گردانیدیم ایشانرا درودهٔ
پژمرده وقسم بخدای بدرستیکه این کلام پند است برای شما وترساندن اگر پند بگیرید و
بترسید انگاه برگشت خداوند بسوی سخن در کتاب خود بسوی اهل معاصی وگناهها پس
فرمود ولئن مستهم نفحة من عذاب ربک لیقولن یا ویلنا انا کنا
ظالمین واگر برسد بایشان پاره از عذاب پروردگار تو هر آینه میگویند ایوای برما
که بودیم ستمکاران پس اگر بگوئید ای مردم که خداوند اراده فرموده از این کلام همان

شمرکین را این چنین باشد این یعنی چنین نیست و حال آنکه میفرماید بعد از آن و نضع الموازین
القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا و ان کان مثقال حبة من خردل
اتینا بها و کفی بنا حاسبین و نصب فرمائیم ترازوهای دادخواهی را برای روز رستخیز
پس ستم کرده نشود نفسی بچیزی هرچند مقدار حبة باشد از خردل که بیاوریم آنرا یا جزا
دهیم و بالیم برای رسیدن حساب بدانید ای بندگان خدا بدرستیکه نصب نکنند
برای اهل شرک ترازوها را و باز نکنند برای ایشان دفترها را و جزاین نه که بار کنند
دفترها را برای اهل اسلام و در قرآن در مواضع بسیار و در اخبار ائمه اطهار علیهم السلام
امر شده بتامل و نظر در قصه امت های گذشته و چگونگی گرفتن خداوند آنها را بانواع
شکنجها و عذاب ها و شناختن سبب آن عقوبت تا آنکه ترک نمایند و مبتلا نشوند
و دانستن سبب نجات دیگران تا عمل نمایند بآن و خلاص شوند و در خطبه قاصعه امیر المؤمنین
علیه السلام که در نهج البلاغه است مذکور است و احذروا ما نزل بالامم قبلکم
من المثلات بسوء الافعال و ذمیم الاعمال فتذکروا فی الخیر و الشر
احوالهم و احذروا ان تکونوا امثالهم بترسید از آنچه نازل شده بامتها
که پیش از شما بودند از عقوبتها بجهت بدی کردار و زشتی اعمال پس نخاطر آرید در حال
خوبی و بدی و عافیت و بلا و شدت و رخا حالات ایشان را و بترسید از آنکه شوید
مانند ایشان و در جای دیگر فرموده فاعتبروا بما اصاب المتکبرین من
قبلکم من بأس الله و صولاته و وقایعه و مثلاته و اتعظوا بمثاوی
خدودهم و مصارع جنوبهم عبرت گیرید بآنچه رسیده امتان گردنکشان
پیش از شما را از عذاب خداوند و گرفتنهای او و پند گیرید بجایگاه چهرهای شان و
محل افتادن پهلوهای شان یعنی قبورشان که در آنجا بخواری و ذلت خوابیده اند و در
امالی صدوق و غیره مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود هیچ سالی بارانش
کمتر از سالی نیست ولیکن خدا میدهد آنرا هر جاکه خواهد بدرستیکه خداوند چون قومی معصیت
کنند برگرداند از ایشان آنچه را مقدر کرده است برایشان از باران در این سال بسوی غیر شان
بسوی صحراها و دریاها و کوهها و بدرستیکه خداوند هر آینه عذاب میکند جعل را در سوراخش بسبب
حبس باران از زمینی که در آن معصیت کنند بجهة معاصی کسانیکه نزد او بند بتحقیق که خداوند
قرار داده برای او راه بسوی مکانی غیر از محل اهل معاصی یعنی سبب عذاب کردن جعل کنار

در عقوبت دنیوی گناهان

نگرفتن از زمین گناهان است که محل ترقب نزول عذاب است از آسمان پس کنایه نگرفتن از اخذ
خود جرمی باشد که شریک نماید صاحبش را با انجماعت در عذاب پس آنحضرت فرمود عبرت گیرید
ای صاحبان بصیرت انگاه فرمود یافهیم در کتاب علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و
آله فرمود هرگاه زنا ظاهر شود مرگ فجاه زیاد و هرگاه کم داده شود کیل در معامله بگیرد خداوند
ایشانرا بقحط و نقص در اموال و هرگاه منع کنند زکوة را منع کنند زمین برکات خود را از زرع و
میوه و معدن و هرگاه در حکم جور کنند اعانت کنند یکدیگر را بر ظلم و عدوان و هرگاه بشکنند
عهد و پیمانرا مسلط کند بر ایشان خداوند دشمن شانرا و هرگاه قطع کنند رحم را اموال در دست
بدان افتد و هرگاه امر نکنند بمعروف و نهی نکنند از منکر و پیروی نکنند خوبان اهل بیت
مرا مسلط میکند خداوند بر ایشان بدان ایشانرا پس دعا کنند در آنوقت خوبانشان پس
مستجاب نشود **پوشیده نماند** که تحصیل بغض و معاصی و کراهت قلبی و نفرت
ازان بالطبع پس از معرفت نواهی الهیه معرفت مفاسد و آثار زشت آنها است و بعد
ازان معرفت مترتب شدن آن آثار بر آنها و دیدن یا شنیدن از راست گویان که فلان
چنین کرد پس باو چنان کردند و پس از آن مشاهده آن در خویشتن و تجربه آن تاثیر و کردار خود
و بعد ازان فهمیدن مناسبت هر عملی مر عقوبتی را چنانچه بپاره ازان در این خبر شریف
اشاره شده و این باب بزرگیست در معارف احمدیه که آخر آن منتهی شود بعصمت و
دست هر کسی بدامن وصالش نرسد و مراد از شکستن عهد یا عهد و پیمانیست که با خدای
خود بسته در ضمن ایمان که او را طاعت و بندگی کند و خدای نیز او را اجابت کند هرگاه او را
بخواند چنانچه میفرماید اوفوا بعهدی اوف بعهدکم پس نکردن عبادتی شکستن عهدی
باشد یا عهد و پیمانیست که با امام خود بسته در وقت بیعت کردن که جان و مال خود را در راه
او بامر و فرمان او نثار کند و خواهش او را بر خواهش خویشتن مقدم دارد پس در روز رزم فرار کند
و مالی را که فرمود بکسی دهد یا در محلی صرف نماید بخل ورزد یا عهد و پیمانیست که با خلق بسته در ضمن
معاملاتیکه با ایشان میکند و در معانی الاخبار مرویست از جناب سجاد علیه السلام که
فرمود ان گناهان که نعمت ها را تغییر دهد ظلم است بر مردم و ترک عادت خود در خیر و ترک نیکی
یعنی آن چیزیرا که عادت داشت و اکذا و دو کفران نعمت ها و ترک شکر و انچه نازل کند نقمت ها
عصیان آنکه بغی و ستم را داند یعنی عالم باو امر و نواهی الهی بودن و سرکشی کردن بر مردم و استهزا
بایشان و سخریه کردن و گناهانیکه روزی مقسوم را برگرداند اظهار بی چیزی کردن و خواب ماندن

در عقوبت گناهان دنیوی

و نماز عشا و صبح از دست دادن و نعمت الهی را کوچک شمردن و از معبود خود شکایت داشتن
و گناهانیکه پرده را پاره کند شراب خواری و قمار بازی کردن کاری که مردم را بخنداند از لغو و
شوخی و ذکر عیب مردم و نشستن با آنها که متهم اند و گناهانیکه فرود آرد بلا را بفریاد درماندهٔ
نرسیدن و نکردن اعانت بمظلوم و ضایع کردن امر بمعروف و نهی از منکر و گناهانیکه چیره و
غالب کند دشمن را آشکار ظلم کردن و علانیه فجور کردن و مباح کردانیدن حرامها و عصیان
نیکان و اطاعت بدان و گناهانیکه اجل را نزدیک میکند قطع رحم و قسم دروغ و سخنان کذب
و زنا و بستن راه مسلمانان و دعوی امامت باطله و گناهانیکه پرده را از کار آدمی برمیدارد
قرض کردن است بنیت پس ندادن و اسراف در نفقه بیهوده و بخل بر اهل و اولاد و خویشان
و بدی خلق و کم صبری و ملالت و کسالت پیشه کردن و سبک شمردن اهل دین و گناهانیکه
دعا را رد کند بدی نیت و ناپاکی سریرت و نفاق با برادران و تصدیق نداشتن مستجاب شدن
دعا و تاخیر نماز و اجب تا آنکه وقتش بگذرد و ترک تقرب بسوی خداوند به نیکی و صدقه و سخن
بیهوده و فحش گفتن و گناهانیکه حبس کند باران آسمان را جور حکام است و ترک حکم و شهادت در روز
و کتمان شهادت و منع زکوة و قرض و سائر منافع خیریه و سخت دل بر فقراء و نیازمندان و ستم
بر یتیم و مردان و زنان بی پرستار و راندن سائل و برگردانیدن او در شب مخفی نماند
که مراد از نفقه بیهوده مقدار زیادی از اندازه مخارج بجا است که بملاحظهٔ حرمت بیهوده شود
چه هر مصرفی که انسان مال خود را در آن صرف میکند یا مصرفیست که در آن فائده و نفعی عقلائی
هست یا خیالی است از آن خرج کردن در محل دوم تبذیر باشد که آن خرج مال است بچیزی
و لغو و آنچه در شرع حرام شد داخل در این قسم باشد چه شارع مقدس آن منافع را حرام کرده و
آنرا فائده انچیز قرار نداده پس محل داخل شود در آنچه بالاصل فائده ندارد و مثل طلاکاری خانه
و بسیاری از اقسام آتش بازی و شکستن ظروف و تلف کردن مال و نظائر آن و قسم
اول بر دو قسم است زیرا که از برای هر کسی در مصرف حدیست معین بحسب حالت و شخص و زمان
و مکان که از آن حد نباید بگذرد پس اگر بگذشت صرف در آن بحق و ممدوح باشد و اگر از آن حد
تجاوز نمود اسراف باشد پس اسراف بحسب اشخاص مختلف شود و ممکن باشد کسی از برای نان
یکخورش حاضر کند مسرف باشد و دیگری چندین رنگ و مسرف نباشد بلاحظهٔ شان و غنی و فقر و
هم چنین در سائر لوازم از خانه و لباس و مرکوب و زن و امثال آن و اما تبذیر پس مختلف نشود
باختلاف آنها و اسراف و تبذیر دو نوع اند از گناهان کبیره و اما بدی نیت و خبث سریره که در

در مفاسد عاجله گناهان

ر قسم هفتم گناهان ذکر فرمودند پس مخفی نماند که آدمی گاهی باخبث فطرت و سوء سجیت باشد که هرچه
ازاو طراود شر و آزار عباد و افساد بلاد باشد هرچند که خیری در آن شر برای او نباشد و قصد نفع و صلاحی
دران اذیت برای خویش نکرده باشد بلکه می شود که با این فطرت زشت قصد رسیدن شر از ان کار
بغیری نداشته باشد ولیکن بالطبع نخواهد و نکند مگر بدی را و گاهی بحسب فطرت چنین نباشد و شری یرا احدی
بالطبع دوست ندانسته باشد ولیکن بحسب پاره از مقاصد و اغراض قصدش بد شود و در کار شر اراده بدی کند
و گاه شود از داشتن چنین نیت خود کاره باشد لیکن آن غرض خارجی و نفع خیالی او را بآن وادارد و لهذا چنین شخص محل
تعجب شود که فلان با فطرت نیک و سلامتی ذات و پاکی طینت نبایست چنین کند و گاه شود که اینها همه جمع شوند
و این نهایت شقاوتست و گاه از هر دو خالص باشد نه در فطرت شر کسیر اطالب باشد و نه در کاری اراده
بدی کند هرچند هزارها خیر او در او باشد و این نهایت سعادتست و این چهار قسم تواند یکدیگر متبدل شود بحسب اغراض
و در باب ششم اشاره باین خواهد شد و در کتاب تحصیل ابو علی محمد بن همام مرویست از معتب غلام حضرت
صادق علیه السلام که اسماعیل پسر آنجناب تب شدیدی کرد پس حضرت را از تب او خبر کردند پس فرمود برو
بنزد او و سئوال کن چه کرده امروز از بدی پس چند بیت تعجیل فرمود عقوبت را کفت پس آمدم و حالتی که تب
پس سئوال کردم از او آنچه را که کرده بود پس ساکت شد و کسی کفت بمن که او دختر زلفی را بدستش زد پس
افتاد بالای عتبه در پس خراشیده شد رویش پس آمدم نزد حضرت و خبر دادم آنجناب را بآنچه گذشت
پس فرمود الحمد لله بدرستیکه ما اهل بیتیم که تعجیل میکند خداوند برای اولاد ما عقوبت را در دنیا پس
طلبید آن کنیزک را و فرمود اسماعیل را حلال کن از اینکه ترا زده است پس کفت او را حلال کردم پس حضرت
چیزی با و بخشید انکاه بمن فرمود برو ببین چه کونه است حال او معتب کفت پس آمدم نزد او و تب
از او کناره کرده بود و در اینخبر شریف قانون دستور العملی است الهی از برای عاصیان که مبتلا بعقوبات حدی
و عرضی و مالی دنیوی معصیت که پس از ان مبتلا اولا تفحص در رفتار و کفتار و نیات کذشته خود کنند
تا سبب آن بلا را بدست آورد چه دانستی که هرچه بر سد از بلاها آثار کناهی است که مرتکب آن شده و بسا
شود که از روی لطف بلا را مختص بآن عضو کنند که کناه از او سرزده چون در دیده بچشم نظر کرده بحرام
و در کوش بکوش داده بغیبت و فحش حرام و نظایر آنها و بدین قیاس در دست و پا همان عضو دهند
که بد و معصیت نموده تا زود متنبه شود و در صدد تدارک برآید و اکر چنین نشد خود فکر کند و در کردهای
ذمیمه کذشته خود جستجو کند تا آنرا پیدا کند پس اولا اصل او را چاره کند و از میان بردارد و اکر مشغول
است بآن ترک نماید و ثانیا آنچه خرابی کرده و افساد نموده اصلاح نماید چنانچه در این خبر اول از دختر
زلفی استحلال کردند که صاحب حق بود و آن نیز زهر آلود و الحق از طرف قلب شکسته و صورت

در عقوبت دنیوی جرایم

خواسته او بجناب اسماعیل رسید پس عفو کرد و انگاه شکستگی دل او را که بآن آزار آمد و با عفو که همان دست
برداشتن و گذشتن از حق خویش است نرود بلکه باحسان و بخشیدن مال اصلاح فرمودند و او را
بحالت اولی خود برگردانند تا نعمت صحت و عافیت بجای خود آمد و اگر تو هم رود که مجرد
گذشت کافی و رضای قلبی لازم نباشد جوابش آنکه برگشتن نعمت صحت که تفضل محض بود نیز
واجب نباشد و اگر از این باب داخل نشد بساهست توبه کند و مالها صدقه دهد و عبادتهای بسیار
بجای آرد و سالها بگذرد که همان درد مبتلا باشد چه آن دل شکسته که از و بر عقوبت باز رسیده
بحال خود باقی هرگز در صدد پیدا کردن و استرضای او برنیاید پس هر چه کند اگر چه نیک است اما
علاج درد و شفای مرض او نباشد و شاید اشاره باینمقام باشد آنچه در قصص الانبیاء از جناب
صادق علیه السلام مرویست که جناب موسی علی نبینا و علیه السلام گذشت بر مردیکه بلند کرده بود
دست خود را بسوی آسمان و دعا میکرد پس جناب موسی بطلب حاجت خود رفت و هفت روز
از و غائب شد انگاه برگشت بسوی او و او دستهای خود را هنوز بلند داشت و دعا میکرد و کار
میفرمود و حاجت خود را میخواست پس خدا بتعالی وحی فرستاد که ای موسی اگر نخواندم ترا تا آنکه ز بان
از کار بیافتد اجابت نخواهم کرد او را اگر آنکه بیاید بسوی من از آن دریکه امرش کردم که از آن در
داخل شود و دعا کند و در دار السلام این مطلب را مشروحا ذکر نمودم و در عقاب الاعمال
و علل الشرایع مرویست از جناب صادق علیه السلام که عیسی بن مریم در سیاحت خود گذشت
بقریه پس یافت اهل او را مرده در راهها و خانها پس گفت اینها مردند بغضب خداوند و اگر مرده بودند
بسبب دیگر یکدیگر را دفن میکردند پس اصحاب او گفتند دوست داریم مطلع شویم بر قصه ایشان
پس بآنجناب گفته شد که ایشان را ندا کن پس فرمود ای اهل قریه پس یکی از آنها جوابداد لبیک
یا روح الله فرمود چیست حال شما و قصه شما گفت صبح کرده بودیم در عافیت و شب را بسر
آوردیم در هاویه فرمود چیست هاویه گفت دریای آتش که در او ست کوهها از آتش فرمود چه رسید
شما را بآنچه می بینم گفت حب دنیا و بت پیشوایان گمراه فرمود بکجا رسیده بود محبت دنیای
شما گفت مثل محبت کودک مادر خود را که چون مادر رو کند باو مسرور می شود چون پشت کند باو
محزون شود پس فرمود بکجا رسیده بود بندگی شما پیشوایان گمراه را گفت هرگاه امر میکردند طاعت
میکردیم ایشان را فرمود چگونه شد که تو در میان ایشان جواب دادی مرا گفت زیرا که همه آنها را
لجام کرده اند بلجامی از آتش و موکل اند بر ایشان ملئکه غلاظ شداد و من بودم در میان ایشان
و نبودم مثل شان چون رسید عذاب بایشان مرا نیز گرفت من معلقم بدرختی و در بعضی نسخ بموئی

در مفاسد دنیوی گناه

که میترسم برود و فهمم پس علی علیه السلام با صحاب خود فرمود خوابیدن بر جای ناهموار مزبله ها
و خوردن نان جو کم است بسلامتی دین **و در کافی** مرویست از امام علی نقی علیه السلام که
خداوند قرار داد بعضی از زمین خود را بقعه پاکیزه شده مرحومات دوست دارد که دعا کرده شود
در آن پس اجابت فرماید و بدستیکه قرار داد خداوند بعضی از زمین خود را که نامیده شده منتقمات پس هر کاه
کسی کسب کرد مالی از غیر مال حلال مسلط میکند بر آن شخص یکی از آنها را پس خرج میکند آنمال را
در آن بقعه **مخفی نماند** که زمین را از کردن معصیت در آن ظلمتی و ملکه را از آن نفرتی و شیاطین را
به آنجا انس و الفتی بهم میرسد که خیر و برکت و رحمت از آنجا منقطع شود و بعذاب و لعنت نزدیک
گردد و چون هر جاکه تردد بنی آدم در آنجا بیشتر کناه نیز در او بیشتر شود و لهذا در شرع برای عبادت جاهای
مخصوص چون مساجد و مشاهد معین فرمودند بلکه مقرر شده هر کس در خانه خود مصلای مخصوصی
بمنزلهٔ مسجد داشته باشد که در آنجا عبادت کند و کارهای دیگر خود را در جاهای دیگر کند و در آداب
خواب از جناب صادق علیه السلام رسیده که نخوابد بر فرش نضیفی مقاربت نکرده باشد در آن بحلال
یا حرام پس اگر مقاربت حلال چنین تاثیر کند که خیر خواب را از دیدن ملائکه و مطالب صادقه ببرد
پس تاثیر حرام اضعاف آن باشد و شاید سر بیرون رفتن ائمه علیهم السلام و خلص اصحاب ایشان
بسیاری از اوقات بصحرا و عبادت کردن در آنجا تحصیل مکان پاک از کناه بوده چه در بلد کمتر چنین
مکانی بدست آید و در حرمت نشستن بر سفره طعامیکه در آن خمر خورند بلکه هر معصیتی اگر کرده شود
چنانچه بعضی فرموده اند شاهدیست برای مقصود که حرام چگونه تاثیر میکند در مکان و اگر در مکان چنین
تاثیر کرد پس در جسد و قلب و روح چه خواهد کرد **و در** عقاب الاعمال مرویست از جناب باقر علیه السلام که
فرمود در کتاب علی علیه السلام است که سه خصلت است که نمیمیرد صاحبش هرگز تا آنکه می بیند
وبال آنها را ظلم و قطع رحم و قسم دروغ که تعجیل میکند خدای عقوبت آنها را **و دانیز** از جناب
صادق علیه السلام روایت کرده که در آن کتاب است که خورندهٔ مال یتیم بظلم نوشت که برسد باو
وبال اینخوردن در ذریهٔ او بعداد در دار دنیا **پوشیده نماند** که با رضایت آنها بظلم بدر یا به علم
به اینکه ترکه پدر از مال ایتام است در سبیل وبال ایشان چندان نباشد و بکنا کسی دیگر بر آنها فرقه نباشد
و نیز از آنجناب روایت نموده و غیر از چنین سندکه هیچ تا ضایع نشده در برّ و بحر که بدندان
زکوة **و در کافی** از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود محمد بن [illegible]
چهار نفر بودند از مؤمنین پس یکی از آنها آمد در نزد آن [illegible]
پس در خانه را کوبید غلامی بیرون آمد آنحضرت گفت آقای تو کجاست [illegible]

مولا از غلام پرسید که کی بود در را میکوبید گفت فلان من با و گفتم که تو در منزل نیستی پس صاحب خانه ساکت شد و اعتنائی نکرد و غلام را ملامت ننمود و هیچیک از ایشان مهموم نشد بجهت رجوع او از در خانه و مشغول بصحبت خود شدند چون روز دیگر شد باداد آنمرد بسوی ایشان رفت در حالیکه ایشان بیرون آمده بودند بعزم رفتن بقریه که از یکی از آنها بوده پس سلام کرد بر ایشان و گفت من نیز با شما هستم گفتند آری و از او معذرت نخواستند و آنمرد محتاج و پریشان بود چون قدری راه رفتند ناگاه ابری بر سر ایشان سایه انداخت گمان کردند که آن ابر بارانست پس شتاب کردند چون ابر بر سر ایشان استوار شد منادی ندا کرد از میان ابر که ای آتش یکیرا بنها را و منم جبرئیل رسول خدا یتعالی پس آتشی در آمد از میان ابر و گرفت آنه نفر را و باقی ماندان یکنفر هراسان و متعجب از آنچه نازل شد با قوم و سبب آنرا نمیدانست پس بنزد جناب یوشع بن نون آمد قصه را نقل کرد و هر چه دید و شنید پس یوشع فرمود آیا میدانستی که خداوند غضب کرد بر ایشان بعد از آنکه راضی شده بودند بکار یکه با تو کردند گفت چه بود کار ایشان بمن پس یوشع او را خبر داد بکار آنها پس آنمرد گفت من ایشانرا حلال کردم و عفو نمودم فرمود اگر این عفو پیش بود نفع می بخشید و اما حال نفع ندارد و شاید اینکه نفع دهد ایشانرا

بعد از این **وذر** امالی شیخ طوسی ره روایت از جناب صادق علیه السلام که فرمود در بنی اسرائیل مردی عابدی دقتی نماز میکرد و مشغول عبادت بود که نظرش افتاد بدو پسر کوچک که خوکی را گرفتند و پر آب میکشیدند پس مشغول کرد خود را بعبادت و نهی ننمود ایشانرا از انکار پس خداوند وحی فرمود بزمین که فرو ببر بنده مرا پس زمین فرو برد او را و هنوز فرو میرود با و تا اخر دهر **وذر** تفسیر عیاشی مرویست از سلیمان بن عبد الله که گفت نشسته بودم خدمت جناب کاظم علیه السلام که زنی را آوردند و صورت او برگشته بود به پشت پس حضرت دست راست را گذاشت در بغل او و دست دیگر را در پشت سر او ناگاه فشار داد روی او را از طرف راست پس فرمود خداوند تغییر نمیدهد آنچه بقومی داده تا آنکه تغییر دهند آنچه را که در ایشانست پس برگشت صورت بحال اوّل پس فرمود بترس از آنکه بکنی کاریرا که کرده بودی گفتند ای فرزند رسول خدا چه کرده بود فرمود این پوشیدنی است مگر اینکه خودش بگوید آنرا پس پرسیدند از او گفت شوهر مرا زنی بود و من برخواستم بنماز کردن پس گمان کرد که شوهرم با او است پس چون متنبه شدم دیدم که نشسته است و شوهرم با او نیست **وذر** عقاب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود جستجو نکنید عیبهای مؤمنین را زیرا که هر کس جستجو کند عیبهای مؤمنین را خداوند طلب میکند یعنی میجوید عیوب او را و هر که خداوند جویای معایب او باشد رسوا شود هر چند در جوف خانه خود پنهان باشد **وفیه** از جناب صادق علیه السلام روایت کرد که

هیچ کس سئوال نمیکند از چیزی بحاجت مگر اینکه پیش از مردن خداوند محتاج کند او را بآن چیز و نیز
فرمود نزدیک نشوند قومی بمنکری که در میان ایشان است و دیده شود و بدانند که پرکنده کنند و نکنند
مگر اینکه خداوند تعالی عقاب خود را شامل ایشان گرداند و نیز فرماید باکسانیکه مرتکب بودند منکر را و در کافی مرویست از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود بدرستیکه خداوند حکم حتمی فرموده که نعمتی ندهد بنده پس بگیرد آنرا
از او تا آنکه گناه تازه کند که مستحق شود بآن نقمت را و از جناب رضا علیه السلام روایت کرده که هرگاه بندگان
گناه تازه کنند که پیش نگردند او را خداوند نیز تازه کند برای ایشان بلائیکه نمی شناختند او را و در امالی
شیخ صدوق مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود کسانیکه میمیرند بسبب گناه ها بیشتر اند از آنهائیکه
میمیرند باجل ها و کسانیکه زنده می مانند بسبب نکوئی کردن بیشتر اند از آنهائیکه زنده می مانند بعمرهای
خودشان و در محاسن مرویست از آنجناب که فرمود کار بد نافذتر است در صاحبش از کارد
در گوشت و نیز فرمود بدرستیکه مرد هر آینه قصد میکند گناهی را پس محروم می شود از
روزی خود و در امالی شیخ مفید است که آنجناب فرمود بترسید از سطوتهای خداوند در شب و روز
پس راوی گفت چیست سطوت خدا فرمود گرفتن بر گناهان و در نهج است که قسم بخدا نبود قومی هرگز
در غضارت نعمتی از زندگی پس زائل شود از ایشان مگر بسبب گناهانیکه کردند زیرا که نیست خداوند ستمکار مر بندگان را
و در امالی شیخ طوسی از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود هرگاه قاضیان را رشوه دهند باران حبس شود و هرگاه
سلطان ستم کند دولت سست شود هرگاه زکوة حبس شود چهارپایان بمیرند و شیخ مفید در تفسیر خود
از جناب صادق علیه السلام نقل فرموده در آیه ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی
الناس ظاهر شد فساد در صحرا و دریا بسبب آنچه کسب کرده دستهای مردم یعنی بدانچه کردند از معاصی و ضرر
فرمود بحیوانات در صحرا وقتی است که باران نبارد و هم چنین هلاک شدن حیوانات دریا فرمود
حیوانات دریا باران است پس هرگاه باران ایستاد ظاهر می شود فساد در بر و بحر
و این در وقتی است که زیاد شود گناه ها و معاصی و چون از خبر اخیر خاص بدینمعنی معلوم و مستفاد نمیشود
پس مبهم شود گفت که فساد بر هلاک حیوان باشد و غیر آن از نباتات و بی ثمر شدن درخت و خشک
بر آوردن آن چنانچه بباید و ظاهر نکردن زمین گنجهای خود را و بی نفع شدن آبها و هلاک بحر شوری
آبش است یا تلف شدن و بدست نیامدن حیوانات حلال آن و زیاد شدن حرام و سباع
او و کم شدن یا بدست نیامدن لولو و مرجان و سائر نفایس او و تند و مخالف شدن بادهای او
که غرق کنند یا مانع شود کشتیها را از سیر در آن پس بیافتد از سخر بودنش مر بنی آدم را چنانکه خدای
فرموده و سخر لکم البحر و باز ماندن دریا از صعود بخار آنش که مبدا صنفی است از باران

فخر فضیه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود بزنی که سئوال نمود از جناب که مرا شوهریست و با من درشتخواست و من کاری کردم که دل او را مرا بران کنم برخود پس رسول خدا باو فرمود تیره کردی دریا را و تیره کردی خاک را و لعنت کرد او را ملائکه اخیار و ملائکه آسمان و زمین فخر کافی مرویست که هر که فحش دهد برادر مسلم خود را میمیرد و خداوند از او برکت رزق او را و وامی گذارد او را بخودش و فاسد میکند برا و معیشتش را فخر عقاب الاعمال از رسول خدا صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود هیچ چیزاست که هرگاه یافت شد نهار اپس نپاه برید بسوی خدای عزّ و جلّ از انها پیدا نشود سفاحی هرگز در قومی که آشکارش کنند مگر انکه ظاهر شود طاعون در ایشان و درد هائی که نبود در گذشتگانشان و کم نمیکنند کیلها و ترازوها را مگر اینکه گرفته میشوند بقحطی و سختی او جور سلطان و منع نمیکنند زکوة را مگر انکه منع میشود از ایشان باران آسمان و اگر نه بودند بهایم نمی بارید باران بر ایشان و نمی شکنند پیمان خدا را و پیمان رسول او را مگر انکه مسلط میکند خداوند بر ایشان دشمنانشان را پس میگیرند پاره از انچه در دستشان است و حکم نمیکنند بغیر انچه خداوند نازل کرده مگر انکه میگرداند عذاب ایشان را در خودشان یعنی در میانشان اختلاف میاندازد که بروی یکدیگر در آیند و شمشیر کشند و فرمود از برای زنا کننده شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت سه در دنیا اینکه نور رخسار را می برد و فقر می آرد و بشتاب میاندهلاکت و فرمود هرگاه بگریزند امت من خویش را از سائلها یعنی کوشش نمیکنند بسخنان ایشان و اجابت نمایند مسئولشان را و بروند باتخم قسم خورده پروردگار من عزّ و جلّ بعزت خود پس فرمود قسم بعزت خود که هر آینه عذاب میکنم بعضی از ایشان را ببعضی فخر کتاب جعفریات مرویست از علی علیه السلام که فرمود شبی نازل شد عذاب بر بنی اسرائیل پس صبح کردند بحالیکه چهار طایفه از ایشان مفقود بودند طبالان و خوانندگان و حبس کنندگان طعام و صرافانی که ربا خورند فخر تهذیب شیخ طوسی مرویست از جناب صادق علیه السلام فرمود بعد از شنیدن حکمی از بعضی بر خلاف فرمودهٔ خدا که بجهة این حکم و مانند او حبس میکند آسمان باران خود را و منع میکند زمین برکات خود را فخر ثواب الاعمال مرویست از علی علیه السلام که فرمود هرگاه خداوند غضب کند بر شهری یا امتی و نازل کرد بر ایشان عذاب را یعنی عذاب استیصال را گران میشود بر حیای او و کوتاه میشود عمرهای او و نفع نمیکند کسبهای او و پاکیزه نمیشود میوهای او و جاری نمیشود نهرهای او و حبس میشود بارانهای او و مسلط میشود بر او اشرار او فخر کامل الزیاره از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در ضمن مدایح آب فرات که اگر نه آن بود که داخل میشدند در او گناه کاران فرو نمیرفت در او صاحب دردی مگر انکه شفا می یافت و مراد از گناه کار یا همین نسقه موجودین اند از کفار و مسلمین که در ان آب غوطه میخورند و غسل غسل میکنند یا مراد عصاة بنی آدم است که بجهة ان عصیان مسخ شدند و جمله از ایشان را در دریا ریختند پس نجسشان برکت را از جایگاهشان برد فخر علل الشرایع مرویست از رسول خدا که فرمود در ذکر حجر الاسود که اگر مس نمیکرد او را پلیدهای جاهلیت مس نمیکرد او را صاحب الی مگر انکه عافیت می یافت و خواهد آمد در ذکر فضل صدقه و انفاق که هیچ وحشی نبود که بنی آدم به نزد او آید مگر انکه منفعتی از او میبرند تا انکه تکلم کرد بنی آدم بکلمهٔ عظیمه که لعنت

خارج

از جناب ... مرویست ... از ... مرویست ... از ... مرویست ... از

خداوند برای خود فرزند گرفته است پس زمین بخود لرزید و منفعت درختان رفت و دگر خبر دیگر چون این را گفت
نصف ثمر درختان رفت و چون از برای خداوند شریک گرفت درختان خار برآوردند و دگر خبر دیگر درخت
سوزنمرش چون ترنج و ثمر درخت سدر مانند خربزه بود چون بهود گفتند دست خدا بسته است بار و ثمر انها کوچک
شد و بسته برآورد و چون نصاری گفتند مسیح فرزند خداست ترسیدند پس بیرون آمد در ایشان خار و بار ایشان
کوچک شد و ابن شهر آشوب در مناقب روایت کرده از امالی شیخ جلیل ابی المفضال شیبانی که او روایت
نمود از ابی حازم عبد الغفار بن حسن که گفت ابراهیم بن ادهم وارد کوفه شد و من با او بودم در عهد منصور و وارد
کوفه شد جعفر بن محمد علوی علیهم السلام پس بیرون رفت جعفر علیه السلام بقصد مراجعت بسوی مدینه پس مشایعت
کردند او را علماء اهل فضل از کوفه که بود از انها سفیان ثوری و ابراهیم بن ادهم پس پیش افتادند انان که مشایعت
کردند جناب را پس ناگاه شیری را دیدند در میان راه پس ابراهیم ادهم با انها گفت بایستید تا جعفر بیاید پس
ببینیم چه میکند پس جعفر علیه السلام آمد و ذکر کردند برای او شیر را پس روی آورد تا نزدیک شد بشیر و گرفت گوش او را و دور
کرد او را از راه انگاه رو کرد با ایشان و فرمود بان که مردم اگر اطاعت میکردند خداوند را حق اطاعت او هر آینه بار می
کردند بر او بارهای خود را یعنی چون سرکشی و نافرمانی کردند از این فایده محروم شدند چنانچه از خیر و برکت آب فرات و
حجر الأسود و درختان و امثال انها بجهت گناه محروم شدند و از این خبر حال ابراهیم معلوم شد که چه قدر مباینت
داشت و بی اعتناء و بی اعتقاد بود بان جناب پس حقیقت سزاوار است ان کرامات و مقامات را که در زوان
و اخلی دین برای او نقل کردند و شیخ طبرسی و دیگران نقل کردند در قصه غالقه و جنگ جناب موسی علیه السلام
با ایشان که بلعم امر کرد انها را که زینت کنند زنهار او بدهند با ایشان متاعی و بفرستند ایشان را بسوی عسکر موسی
و هیچ زن امتناع نکند از کسی که با او میل کند و گفت اگر یک نفر از ایشان زنا کند کافی است شما را برای دفع ایشان
پس چنین کردند و زنان داخل شدند در عسکر بنی اسرائیل پس گرفت زمری ابن شلوم سرکرده سبط شمعون بن یعقوب بود
زنی را و او در نزد جناب موسی ایستاده بود پس با او گفت گمان میکنم که این حرام است پس قسم بخدا که اطاعت نمیکنم ترا انگاه او را داخل
کرد در خیمه خود پس با او مضاجعت کرد پس خداوند فرستاد بر ایشان طاعون را و صیاح بن العبراد پسر کالب جناب هرون که
سرکرده عسکر بود حاضر نبود چون آمد و طاعون را دید که مستقر شده است در بنی اسرائیل و مطلع شد بر قضیه و شجاع
و دلیری بود پس بسوی زمری رفت و او را دید که با ان زن در یک بستر است پس هر دو را با یک حربه بهم دوخت پس طاعون
برخواست و در این یک ساعت بیست هزار و بروایتی هفتاد هزار هلاک شدند بجهت ان یک زنا و خداوند
در چهار سوره اشاره بقصه اصحاب سبت فرموده و در سوره بقره میفرماید که ایشان را عبرت قرار دادیم برای امت
و جماعتی که پیش از هلاک ایشان بودند و کناهی کردند و انان که پس از ایشان باشند و پند و نصیحت از برای پرهیزکاران و اجمال
قصه و گناه ایشان ان بود که خداوند روز جمعه را برای تعظیم و عبادت و امساک انما مقرر فرمود چون بین امت مرحومه پس

تغییر دادند و جمعه را بدل بشنبه نمودند پس خداوند بجهة این تغییر و نافرمانی صیدماهی را در روز شنبه بر ایشان حرام کرد و امتحان ایشان را امتحان فرمود بدانیکه در غیر شنبه ماهی بکنار دریائی آمد مهلا و در روز شنبه انقدر ماهیان بزرگ فربه که شکم ایشان مانند شکم شتر بود بدریا ظاهر میشد که روی دریا را می پوشید و بر روی یکدیگر می افتادند مدتی جرات نکردند و بجست کندند تا انکه باغواء شیطان در حلال کردن این حرام حیله بکار بردند که حوضها و نهرها و کوال بسیار در کنار دریا کندند واز دریا راهی بسوی آن باز کردند چون شنبه میشد ماهیان دران جاریشدند پس در شب یا روز یکشنبه راه را می بستند وانهارا صید میکردند و بان سرمایه تجارت بزرگی کردند و بامال شدند پس فرقه ایشان را نهی کردند و دسته ساکت شدند و منع نمودند و خود هم صید نمودند گروه اول بصورت میمون شدند گروه دوم نجات یافتند و در تسم مفسرین خلاف کردند قمی کابی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که انها نیز مسخ شدند بصورت موربجهة تقصیرشان در نهی از منکر و در میان مسلمانان تا از فسخ حیله اگروه در حلال کردن حرام خصوص بجهة خوردن ربا و مسامحه کردن در نهی از منکر بسیار است و ذکر فتن خداوند این جماعت را بجهة کردن انها با نیکه یکدفعه همه را مسخ یا خسف یا بصاعقه و صیحه و یا در صر هلاک کند سبب اعتبار و تحریص زمرهٔ اسلامیه نتوان شد با انیکه عذاب استیصال در حیوة دنیا بجهة احترام وجود مبارک حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم بظاهر برداشته شد که مابین سائر امم رسوا و مفتضح نشوند و فی الحقیقه حدود الهیه محفوظ و جزاء کردار بدرسیده و میرسد از چند راه اوّل انکه عقاب ان عمل را ذخیره میکنند برای او در روز قیامت که شدت او چندین برابر عذاب دنیا است چنانچه در قرآن تصریح بان شده که فَاِنَّ لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا ذَنُوْبًا مِّثْلَ ذَنُوْبِ اَصْحَابِهِمْ فَلَا یَسْتَعْجِلُوْنِ شیخ طبرسی فرموده از برای انانکه ستم کنند نفسهای خود را بکفر یا معاصی سهم و نصیبی است از عذاب مانند نصیب رفقایشان که پیش هلاک شدند چون قوم نوح و عاد و ثمود پس منتظر تعجیل حلول عذاب نباشند و این دلالت میکند که ایشان را تاخیر انداخته تا روز قیامت و تعجیل در عذاب اگرچه در ردّ و منع از معصیت بهتر است ولی فایده رفع عذاب عاجل در انحال بجهة توسعه دادن زمان توبه است تَحَنُّنًا مِّنْهُ وَ رَحْمَةً پس امید آنست که عذاب اخروی نیز برداشته شود و اگر این فایده نبود حال و بدتر بود از حال آنانکه معذب شدند در دنیا بسبب گناه چه عذاب دنیا را مقداری نباشد در جنب عذاب آخرت و قمی انکه اگرچه عذاب استیصال برداشته شد امّا عذابهای دیگر برای آحاد میت او موجود و پیوسته گرفته میشوند چنانچه گذشت قول امیر المؤمنین علیه السلام که چون خدا بر امتی غضب کند و عذاب نکند نرخها را گران و عمرها را کم و کسبها را بی خیر و میوه را خبیث و والی را ظالم کند و قمی کابی از مرویست که چون نازل شد آیهٔ شریفهٔ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰٓى اَنْ یَّبْعَثَ عَلَیْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ اَوْ یَلْبِسَكُمْ شِیَعًا وَّ یُذِیْقَ بَعْضَكُمْ بَاْسَ بَعْضٍ برخواست پیغمبر صلی الله علیه و آله و وضو ساخت و نماز کرد و نماز را نیکو گذارد و انگاه درخواست از خدا تعالی که نفرستد بر امت او عذابی از بالای سرشان

در وقوع بین عقوبات عاجل و تعجیل

خداوند در اول سبب جمعه بر بنی اسرائیل

واز زیر پاهایشان و بپوشاند بر ایشان پراکندگی و اختلاف را و بچشاند بعضی را سختی بعضی باینکه بکشند بعضی را بعضی شمشیر پس
جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خدای تعالی میفرماید منم قادر بر اینکه بفرستم بر امت تو از بالای سرشان یا از زیر پایشان
از آنکه بفرستد بر ایشان عذاب از بالای سرشان یا از زیر پایشان و پناه نداد ایشان را از دو خصلت آخری و در
تفسیر شیخ ابو الفتوح قریب باین مضمون مرویست و در آخران فرمود و نیز خواستم تا بأس ایشان در میان ایشان
نیفکند این دعا را اجابت نکرد و جبرئیل عرض کرد فناء امت تو بتیغ خواهد شد و خصلت اول که اختلاف کلمه
و تشتت آرا و مبانیت اهواست سبب باشد از برای خصلت دوم که کشتن بعضی با شمشیر بعضی را علاوه بر آنکه فوت
شود بسبب او جمیع خیرات و قربات و واجبات و سنن که برپا داشتن انها میسر نباشد بی اتفاق کلمه و اجتماع قلوب
و اتحاد آرا و این خود از اعظم عقوبات و آفات بلاها است که هیچ امتی مانند این امت مبتلا و معاقب نشدند
چنانچه ظاهر است بر هر که نظر کند در اختلاف این امت در اصول و فروع و اعادا ایشان در احکامات جزئیه چنانچه
دو نفر را نه بینی که در رفتار و کردار و گفتار باهم موافق و مصدق یکدیگر باشند بلکه هر یکی را یا بفسق یا به کفر یا خطا
و نادانی نسبت دهند و کمتر منکریست که بنحوی از انحا جایز نداند و اما کشتن و ازار بعضی بعضی را پس در کتب سیر و تواریخ نه
موجود و مشحون و بگوش و چشم انقدر شنیده و دیده که ظاهر و هویدا شد صدق مقال خداوند و اخبار رسول
او و در سوره فرقان میفرماید وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ قرار دادیم بعضی از شما را اسباب
امتحان و اختبار بعضی آیا صبر میکنید و در آیه مطالب بسیار است که مقام مقتضی ذکر انها نیست و از جمله اخبار
ظاهر شود که انچه بر داشته شد از ان عذابها ان قسم است که در ساعتی امتی را فنا کند و اما کرفتن بعضی
بجمله پاره از کناهان در بعضی اوقات پس برداشته نشده چنانچه در امالی صدوق مرویست در خبر بهلول بنا شرکه
پس از چند سال شغل نباشی قبر دختری از انصار را نبش نمود و کفن او را کرفت و با او مواقعه کرد و در حال مراجعت ندا
شنید که این دختر او را نفرین کرد و چون بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و کناه خود را ذکر کرد
حضرت با و فرمود دور شو از من ای فاسق زیرا که میترسم بسوزم از آتش تو که چه قدر نزدیک کرده است آن
کناه تو ترا با آتش پس پیوسته میفرمود و بدست نیز اشاره میکرد تا از نظر مبارکش دور شد و در
فقیه مرویست که چون با دستخی یا زردی یا سیاهی میوزید رنک مبارک آنحضرت متغیر میشد و زرد میکردید
و چون ترسان و هراسان بود تا وقتی که قطره از آسمان فرود آید پس رنک مبارکش بحال خود برمیکشت و میفرمود
رحمت آمد بسوی شما و نیز روایت نموده از سعده که شخصی بجناب صادق علیه السلام عرض کرد فدای تو شوم
من میکذرم بکروه ناصبی در حالتی که نماز ایشان برپا شده و من وضو ندارم و اکر داخل نشوم با ایشان
در نماز میکویند انچه میخواهند که بکویند پس نماز میکنم با ایشان انکاه وضو میکیرم و چون مراجعت نمایم نماز
میکنم پس حضرت سبحان الله آیا نمیرسد کسیکه نماز میکند بی وضو نیکه زمین او را فرو برد و در جمله از اخبار ذکر

شده مسخ بنی امیه بصورت سوسمار و رحال مردن و مسخ بعضی باعجاز امیر المؤمنین علیه السلام و هلاک پاره از کشندگان ابی عبد الله الحسین علیه السلام بصاعقه و امثال ان **سیم انکه** تبدیل شود عقاب خارجی بداخلی و جسمانی بنفسانی و ظاهری بباطنی پس بسزای ان گناه که کرده دلش را مهر کنند بنحویکه چیزی را نفهمد از حق و کور و کر و لال شود پس هیچ حقی را نه بیند و حق را نشنود و در دلش تاثیر نکند و سخنی از حق نگوید و فرو رود در زمین شهوات و لذات دنیا از خوردن و نوشیدن و پوشیدن و خوابیدن و نکاح کردن و غرق شود در این دریای تاریک که فرا گرفته او را موجهای شبهات و شهوات و بیرون رود بالمره از مراتب انسانیت و داخل شود در فرقه بهایم و درندگان چنانچه شهید ثانی روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود آیا نمیترسد کسی که برمیگرداند روی خود را در نماز اینکه بگرداند خداوند روی او را بروی خر پس شهید فرموده مراد از روی قلب او است **و در** عقاب الأعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود چون بنده بایستد بنماز خداوند اقبال میکند بسوی او بوجه خود یعنی به روی لطف خود پس پیوسته اقبال دارد باو تا انگاه ان نماز کذا سه مرتبه ملتفت شود یعنی روتابد از خدا و توجه کند بغیر او چون سه مرتبه چنین کند رو بر میگرداند از او خداوند **و فی** از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود مخالفت نکنید که خداوند خلاف میاندازد میان دلهای شما **و فی** فرمود چون علم ظاهر شود و از عمل احتراز کنند و زبانها با هم الفت گیرد و دلها از هم نفرت نماید و ارحام قطع شود پس انگاه خداوند لعن کند ایشان را یعنی دور کند از رحمت خود پس کر نماید و کور نماید دیده ایشان را **و فی** فرمود زنها را زر خانه پادشاهان و حواشی ایشان زیرا که نزدیک ترین شما بدر خانه سلاطین و حواشی ایشان دورترین شما است از خدای عزوجل و کسی که برگزیند سلطان را بر خداوند و رع را میبرد از خداوند و او را حیران میکند و از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که هر کس افطار کند یک روز از ماه رمضان را بیرون آید از ایمان از دل او **و در کافی** از جناب مرویست که فرمود نیست چیزیکه خراب و تباه کننده تر باشد مر قلب را مثل گناه بدرستیکه قلب با گناه در افتد و جدال نماید و گناه نیز پیوسته با او در آمیزد تا انگه که زیادتی کند و بر او غالب آید پس کشور دل زیر و زبر میشود و سرنگون میگردد بنحویکه در او دیگر جای قرار گرفتن حقی نماند و نیز فرمود هیچ بنده نیست مگر انکه در دل او نقطه سفیدیست پس اگر گناهی کرد بیرون میآید در میان ان نقطه نقطه سیاهی پس اگر توبه کرد زایل میشود ان سیاهی و اگر اصرار نمود در معصیت زیاد میشود ان سیاهی تا انکه فرا میگیرد آن سفیدی را پس آن سفیدی چون پوشیده شد هرگز برنمیگردد صاحبش بسوی خیری و اینست قول خداوند **کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** **و در** خصال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود چهار چیز است دل را میمیرانند گناه بر روی گناه و زیاده همدمی کردن با زنان یعنی صحبت کردن با ایشان و مجادله

با احمق که بکوبید و بکوبی و بزکرد و هر کرا بسوی خوبی و همنشینی نامردکان پس کسی گفت یا رسول الله کیست مردکان فرمود هر غنی خوش گذران **ف** نیز فرمود که چهار چیز است که فاسد میکند دل را و میرویاند نفاق را در دل چنانچه میرویاند آب درخت را و ان شنیدن لهویات یعنی غنا و آلات لهو و طرب و دشنام و رفتن در خانه سلطان و طلب صید یعنی شکار **ف** در عدة الداعی مرویست از انحضرت که فرمود بدرستیکه گاه مرکب میشود بنده گناهی را پس فراموش میکند بسبب او علمی را که آموخته بود **ف** در کتاب جعفریات مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود کمان نمیکنم احدی از شما را که فراموش کند چیزی از امر دین خود را مگر بجهة گناهی که بجا آورده ان را **ف** نیز در عدة الداعی روایت کرده که خداوند وحی کرد بداود علیه السلام که من کمتر چیزی که خواهم کرد به بنده ام که عمل میکند به انچه میداند از هفتاد عقوبت باطنیه انست که برمیدارم از دل او حلاوت ذکر خود را **ف** در امالی صدوق مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بالای منبر سؤال کنید از من پیش از انکه مرا نیابید پس اشعث بن قیس برخواست و گفت یا امیر المؤمنین چگونه خبر میگیری از مجوس و بر ایشان کتابی نازل نشده فرمود نه چنین است بتحقیق که خداوند فرستاد بر ایشان کتابی و مبعوث کرد بر ایشان پیغمبری و ایشان را پادشاهی بود شبی مست شد پس دختر خود را طلبید بفراش خود و با او مقاربت کرد و چون صبح شد و قومش شنیدند بر در خانه او جمع شدند و گفتند ای پادشاه کثیف کردی دین ما را و او را تباه نمودی بیا تا حد بر تو جاری کنیم پس بایشان گفت جمع شوید و سخن مرا بشنوید پس اگر عذری ظاهر شد برای انچه کردم فبها و الا هر چه خواهید بکنید پس نزد او جمع شدند پس بایشان گفت آیا میدانید که خداوند دنیا فرید خلقی بزرگوارتر از پدر ما آدم و مادر ما حوا گفتند راست گفتی ای پادشاه گفت آیا ترویج نکرد پسران خود را با دختران خود و دختران خود را به پسران خود گفتند راست گفتی این است دین پس بر همین بمان بستند پس خداوند محو کرد انچه در سینه شان بود از علم و کتاب خداوند برداشته شد از میانشان پس ایشان کفاری اند که داخل میشوند در دوزخ بی حساب یعنی بی پرسش و چون و چرا و حال منافقان سخت تر است از ایشان و در قصة بلعم نیز تصریح شده باین نوع از عذاب **ف** در علل الشرایع مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود خشک نمیشود اشک مگر بجهة سختی و قساوت دل و سخت نمیشود دلها مگر بجهة معاصی و در جمله از اخبار رسیده که دورترین مردم از خداوند صاحب قلب قاسی است **ف** غرر از ان جناب مرویست که از بزرگترین شقاوت قساوت است **ف** در تنبیه الخاطر شیخ ورام مرویست که خشکی چشم و قساوت قلب و حرص بر دنیا از علامات نفاق است بلکه **ف** در تحف العقول مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود نکرفته خداوند بنده را به عقوبتی که بزرگتر باشد از قساوت قلب و نیز در تحف مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود خدای تعالی وحی کرد بداود علیه السلام که بگو بندکان مرا که قرار ندهند واسطه میان من و خودشان نادانی را که فریفته شده بدنیا که خواهد بازداشت ایشان را از ذکر من و از طریقه محبت من و مناجات من ایشان اند دزدان راه

۲ و گفت

بندگان من بدرستیکه نیست ترچیزی که من خواهم کرد با ایشان انکه برسیدارم شیرینی عبادت ومناجات خودرا از دلهای ایشان ف ف ر امالی صدوق مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود چون این آیه نازل شد وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ بالا رفت شیطان بکوهی در مکه که ازا ثور میگویند پس به بلندترین آوازها فریاد کرد عفریتهای خود را پس بگرد او جمع شدند وگفتند ای آقای ما برای چه ما را خواندی گفت نازل شد این آیه پس کیست برای او یعنی ضایع کردن آثار او پس عفریتی از شیاطین برخواست وگفت منم برای او پس چنین وچنان گفت تو قابل او نیستی پس دیگری برخواست وگفت مثل سخن او پس با و نیز همان جواب را داد پس وسواس خناس گفت منم برای او گفت بچه گفت وعده میدهم ایشان را وآرزومند میکنم ایشان را تا اینکه مرتکب شوند گناه را چون مرتکب گناه شوند استغفار از خاطر ایشان میبرم پس ابلیس گفت تو ئی قابل پس او را موکل گردان تا روز قیامت وچند جا خداوند اشاره باین رقم عقاب فرموده فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وایضا درجای دیگر فرموده فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وجای دیگر فرمود فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ خلاصه مفاد این آیات واخبار گذشته اینکه آدم نادان از روی جهالت ومتابعت خواهش نفس وهوا باختیار خود بد را پسندد وگناه کند که یکی از آثار ان مرض قلب است وسزای این مرض نیز مرضی است دیگر که خداوند او را بان مبتلا میکند بحسب استحقاق وآن نیز باعث ومحرک شود گناهی را بیشتر وبزرگتر از ان گناه سابق وچون مرتکب آن شد باز مرض دیگر از سوء کردار خود ومرضی از روی عقوبت خدائی باو رسد یعنی افزوده شود وبهمین نسق هر درجه از مرض گناهی بالاتر وبزرگتر طلبد وچون افزوده شد گناه تازه بر امراض سابقه چیزی افزاید تا انکاه که در دل سیدرمان ومهر شود بر قلب انسان واز حد ودشفاعت انبیاء بیرون وداخل شود در زمره وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ چنانچه درمقابل اگر کسی عمل کند به انچه آموخته آن عمل نیز برای او علمی تازه آرد که بیفزاید بر شوق ورغبت او بر عمل زیاده وبهتر از انچه میکرد پس علمی تازه کند ان نیز علمی تازه آرد بهمین نحو هر درجه از علم مقدمه شود از برای عملی بالاتر که او مقدمه شود از برای علمی دیگر چنانچه خداوند میفرماید وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ ازخداوند بپرهیزید کردن انچه واجب نموده وکردن انچه حرام کرده که خداوند شما را علم آموزد وفرمود وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ آنانکه هدایت یافتند وبراه ایمان کشانده اند رفتند خدا تعالی هدایت شانرا ایشانرا بیفزاید یعنی بقوت ویقین ونماندن آیات وشرح صدر واعانت فرماید ایشان را در تقوا ایشان وحضرت صادق علیه السلام فرمود هر که عمل کند به انچه آموخته بی نیاز کند او را خداوند از انچه نیاموخته ومثال طایفه اولی مثال جمعی است که از راه راست روشن فراخ نزدیک بی خطر اعراض کنند ومنحرف شوند وبراه تاریک باریک

پرخطری خود را اندازند که چون هر قدمی بردارند از مقصد دور و در ظلمت و خطری تازه افتند بخیال سرعت سیر و قرب وصول بمقصود و گمان نجات از آن ملکه پس هر قدر پیش افتند از مقصود دورتر شوند چه در پی دارد نیاز تی ظلمت و کمراهی و خطرناکی را تا آنگاه که راه مقصود بسته و از مراجعت مایوس و دران وادی حیران لاجرم بدست دزدان راه زن و یا بچنگ درندگان خونخوار یا در چاه و کوه دال بر و افتند و هلاک شوند و مثال طایفهٔ دیگر چون کروهی که با چراغ دران جادهٔ مستقیمه افتند و سیر کنند که در هر مرحله از آن چراغی و نشانی از مقصد و نوری تازه باشد که برنا روشنی چراغ خود شان بیفزاید پس چراغ علم این طایفه را و ادارد که بران راه مستقیم افتند و سیر نمایند و بدین آن نشانها و علامتها یقین و وثوقشان برسانند که این راه بسوی مقصد زیاد شود و هر قدر نور علم و یقین زیاد شود در سیر بیشتر همت کمارند و جهد کنند تا بمقامی رسند که آن چراغ درخشنده مهری کرده که تباش او مقصد بنظر در آرند که اگر تمام جهانیان بر خلاف جادهٔ او سیر کنند هیچ در خاطر و خیالش شبههٔ خلافی خطور نکند پس ظاهر شد که هر چه باین دو فرقه میرسد از اسباب قرب بحق یا بعد از حق همه از روی نتیجهٔ کردار خود شانست پس در خذلان و اهانت و در توفیق و هدایت از جبر و اکراه اثری و نشانی نباشد بصریحهٔ **وَمَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ** چون فی الجمله بر ناظرین مکشوف شد که آنچه عامهٔ ناس گرفتار بان از بلاها و رفتن نعمت و سایر امراض قلبیه و محرومی از فیوض نعمتهای الهیه همه از نتایج کناهان و بدی کردار و نیات و اعمال است پس کوشیم آنچه مرتکب شوند از معاصی همه از روی جهل یکی از مقدمات ترک عمل باشد که ذکر شد چه انسان عاصی و مرتکب مبغوضات الهی نشود مکر اینکه انکار کند بوجود صانعی یا بوجود مجتهای و وسایط الهیه از انبیا و اوصیا یا انکار کند معاد و جنت و نار را یا بوجود حرامی در دین معتقد نباشد چنانچه بعضی از اسماعیلیه و غیر ایشان را اعتقاد اینکه آنچه در شرع رسیده از محرمات همه اشاره است باشخاص معهوده و مراد از خمر است پیزاریست از انها و یاست کبیر دامر او نهیهای خدا نیز را یا کوچک شمرد عذابها را که وعده داده یا باداشتن اعتقاد بحرام در دین هنوز حرامی از حلال تمیز نداده یا امید خوردن تریاق توبه در آخر عمر حالیه زهر کناه این کشته یا از برای ان چندان ضرری اعتقاد نکرده و غیران از مراتب جهالت که فی تحقق تمام آن یا بعضی از آن کس بمصون کناهی نکرد و نکراند کی پس آن را که علم بصانع و حجج علیهم السلام و معاد باشد و حرام را از حلال جدا نموده و بر سختی کار و شدت عذاب و کرفتن خداوند صاحبان کناه در دنیا و آخرت از روی بصیرت و شنیدن از راست کویان آکاه کشته چون کسی باشد که در سیرهٔ زندکی و طریقهٔ معاش بر زهری قاتل واقف شود با احتمال رسیدن به تریاق آن که در مکانیست معلوم چه خبر متیقن حالیرا باحتمال رسیدن بر افع پس ازان مرتکب نشوند مکر اندکی در کمی از اوقات که کثرت شوق بنفع و لذت قلیلی که موجود است دران غافل کند صاحبش را از تصور مفاسد دنیوی و اخروی و کرفتاری به وبال ان و از اینجا معلوم شد وجه معلق کردن خداوند قبول توبه را با کناهش از روی جهالت چنانچه میفرماید **إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ**

توضیح انکه مبدء جمیع معاصی جهل است و اعراض از علماء

یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ جز این نیست که قبول توبه بر خدا تعالی برای آنان است که گناه کنند به نادانی مراد نادانستن شخص گناه است چه جهل بآن عصیان نیارد بلکه مراد نادانستن عقوبت او است و یا شدتش یا جهل بر جحان لذت باقی بر لذت زائل و غیر آن که گذشت و در تفسیر عیاشی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر گناه که بنده کند هر چند عالم باشد او جاهل است که در خطر انداخته جان خود را بمعصیت پروردگار خود و تحقیق که خداوند حکایت کرده قول یوسف را به برادران خود که هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ پس نسبت داد یوسف برادران را بجهالت بجهة فکندن بغسای خود در خطرات نافرمانی خداوند و بیرون را نعام میفرماید إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۲ من چون نزد تو آیند آنان که ایمان آورده اند به آیات ما پس بگو سلام باد بر شما واجب گردانید پروردگار شما بر ذات خود که هر که کرده باشد از شما بدی را به نادانی پس توبه کند و اصلاح نماید آنچه بگناه فاسد نموده پس بتحقیق او آمرزنده و بخشاینده است و در نحل فرموده ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ فی الحقیقه چون اعظم اسباب ابتلای بمعاصی جهالت است انبیای عظیم القدر با علو قدر و شان بخدای پناه برند و استعاذه نمایند چنانچه از قصه بقره توان یافت که چون قوم حضرت موسی گفتند به جناب أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا یعنی ما را سخریه و باز بچه گرفتی فرمود أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ پناه میبرم بخداوند از آنکه باشم از نادانان که سخریه و استهزا کنند از نادانی و جناب یوسف میفرماید إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ که تو برگردانی از من کید زنان را میل کنم بسوی ایشان و محبوب شوم از جاهلان و خداوند بجناب نوح میفرماید إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ بدرستیکه پند دهم ترا که مباد از جاهلان باشی یعنی انهائیکه مذمت شده اند بقبح معصیت جهالت را از روی عدم معرفت و بخاتم النبیین صلی الله علیه وآله فرموده وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ اگر خواستی خدا تعالی هر آینه بهم آوردی اینها را براه راست پس مباش از جاهلان یعنی از انهائیکه سزاوار مذمت شده اند و حکمت و مصالح معتقد بنا شده پس ظاهر شد از این کلمات که اول معصیتی که از هر مکلف سر زند پس از اجتماع شرایط تکلیف و او جهل است و هر معصیتی که از هر مکلفی سر زند سببش اعراض و سرکشی و نافرمانی و بی اعتنائی او است به اینکه حجتی هست از جانب خدا تعالی بر او از نبی یا وصی یا عالم یا جانشین او که باید حکم تمام امور معادیه و معاشیه از حرکات و سکنات و خطرات و حالات و معاشرات و عبادات خود را از او یاد بگیرد و عمل نماید و نشود که خداوند خلقی آفریند و از انها چیزی خواهد از کردنیها و نکردنیها و مهیا نفرماید کسی را که سر دم از و پیاموزند

انگاه عمل نمایند و در روز پسین عذری نداشته باشند بلکه در روز نخست اوّل حجت خود آفریده و خامهٔ دانش و بلاغ و رسالت و صفوت باو بخشید انگاه رعیت تا از اوّل زمان تکلیف دمی بی حجت بر او نگذرد که نقض غرضی از آفریدنش پدید آید و انچه از و مطلوبست بتواند بر آورد چنانچه در آخر کار و زمان انقراض عالم اوّل بملائکهٔ رعیت منقرض شود انگاه حجت از دنیا بیرون شود ف در علل الشرایع مرویست از حضرت صادق علیه السلام که فرمود اگر از مردم دو نفر باقی باشند یکی از ان دو امام است ف فرمود آخرین کسیکه میمیرد امام است تا انکه حجت نگیرد احدی از خلق بر خدای عزّوجلّ که و انگذاشت او را بی حجت و در انبار بسیار است که از ابتدای خلق عالم تا انقضای آن ساعتی نگذشته که خالی ماند از حجت ف فرمود ندا کرد حجت نباشد ساکنان او از هم بپاشد بالجمله اعراض و سرکشی سبب بقای جهالت فطریه است اگر رفع نشود بر افکند صاحبش را در بدترین گردابهای معاصی و رفع ان منحصر است به در آمدن بزیر بار اطاعت و انقیاد و متابعت چراغان راه هدایت و سداد چنانچه اوّل معصیت هر کسی رد و نافرمانی اوست از حجتش پس اوّل معصیتی که از بنی آدم و سلسلهٔ عیت بر روی زمین پدید آید همین باشد و باقی ابتلاهای انسان از قبیل معاصی قلبیه و تخویف و قتل نفس پس از ان باشد و این همان عقوق است که از اعظم کبائر شمرده شده و از ان کنایتست که فرا میگیرد تمام جوارح و اعضا و قوای داخلی و خارجی را چون بعضی کنایات که مختص است به جوارحی چون غیبت به زبان و شرب خمر بدهان و نظر بنا محرم بچشم و زنا بفرج و شنیدن غنا بگوش و نیز از رقم کنایاتی است که پیوسته با صاحبش قرین است در هر کاری و هر حالی که در اوست از خوردن و خوابیدن و عبادت و سیر و غیران مثل نشوز و فرار عبد از مولا و غیره ف فرمود بزرگترین کبائر بعد الشرک و عقوق یکی از انهاست و خداوند عاق را جبار شقی شمرده و با شرک عقوق را یکجا آورده چنانکه احسان و بر والدین را با بندگی خویش در یک قطار انداخته و مراد از والدین نه همان پدر و مادر جسمانیست بلکه پدران حقیقی انبیا و اوصیا و علما باشند و انچه از برای این والدین مقرر فرموده از احترام و توقیر و احسان چندین برابر او برای ایشان مقرر شده چنانچه مشروحا باید خصوصا در ذکر محل صدقه و ذکر فضایل سادات و بالجمله اگر حج و علمان خبر پدران حقیقی خلایقند شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود بزرگترین کبائر هفت است شرک بخداوند عظیم و کشتن نفسی که خداوند حرام کرده مگر بحق و خوردن مال یتیم و عقوق والدین و فرار از زحف بعضی و فرار از جهاد و انکار چیزی که خداوند نازل کرده اما شرک بخداوند عظیم پس سیده بسا انکه را خداوند در شان ما نازل کرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده پس رد کردن بعضی شما نسبت انبیا را بخدا و رسولش ف اما قتل نفس بحرام پس کشتن حسین علیه السلام و اصحاب او و اما خوردن اموال یتیمان بظلم و جور پس عضب کردن فدکی ما را و از ابردند ف اما عقوق والدین پس خداوند عزّوجلّ فرموده در کتاب خود ۱۱ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَهُوَ أَبٌ لَهُمْ

پیغمبر سزاوار

باب چهارم در بیان لزوم تعظیم علماء

پیغمبر سزاوارتر است بمؤمنین از خودشان و زنان او مادران اند ایشان را و خود انجناب پدر است برای ایشان پس عاق کردن جناب را در خصوص ذریه و خویشان او تمام شد مقصود از خبر که منحصر نبودن عقوق است بوالدین **فصل دوم** فقد ارتضا ماند کور است بعد از ذکر پاره از آداب معاشرت با والد و امکان عقوق در حیات و پس از مردن که معلم خیر و دین قائم مقام پدر است و واجب میشود برای او آنچه واجب میشود برای پدر پس بشناسد حق او را و تمام این کلام در محل خود بیاید انشاء الله پس عقوق از انجا که اول عصیان بنی آدم بود و مرخدا تعالی را و این خود امر بست بزرگ که از و کشوده شد باب جرأت بسرکشی و طغیان پس عذاب او چندین برابر سایر معاصی دیگران باشد چنانچه رسیده و اول عصیان هر مکلف و سبب مبتلا شدن بسایر گناه ها و چشیدن عذابهای آخروی و دین مفاسد و بلاهای دنیوی که اشاره باندکی از انها شد اعظم کبائر باشد پس از شرک و اعظم اقسام او همین عقوق والدین روحانی و معلمین خیر است باعراض و مجانبت و دوری و مغایرت از مجالس ایشان و نرفتن در زیر بار اطاعت و فرمان ایشان و نبودن در صدد ترویج و تقویت و کثرت ایشان چه رسد به اهانت و اذیت و تحقیر و اعانت در خواری و ذلت و ضعف و قلت ایشان با نچه برآید از دست و قلم و زبان **باب چهارم** در بیان لزوم احترام و تعظیم علماء و مؤمنین و طالبین معالم دین خاتم النبیین ص و بیان حقیقت معنی تعظیم و کیفیت آن بالنسبه باهل علم و ذکر لزوم معاشرت و استیناس بانها و فوائد آن و در این چند فصل است

فصل اول در لزوم احترام و توقیر و قبح توهین و تحقیر اهل علم بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که فهمیدن و دانستن قدر بزرگواران و لازم الاحترام نپنداشتن شخص بمالطیفه از اهل دانش یا غیر ایشان را از دو طریق میتوان دریافت اگرچه کاهی بقابلیت فطری و موهبت الهی نیز پیدا شود ولی تحصیل قابلیت ان بسیار دشوار **اول** از دیدن و شنیدن کفتار و رفتار و اداب اجلال و تعظیم و احترام اشخاصی که کفتارشان پسندیده و مطاع و رفتارشان پسندیده و لازم الاتباع و سیره و سلوکشان حکیمانه و طریقه و آئین شان عاقلانه است هر شخص یا طائفه را توان یافت بزرگی و عظمت انجماعت را هر چند در صفات و افعال مجهول باشند و هر قدر شخص با دیده بصیرت بجمیع نظر در احترامات قولی و فعلی و سلوک رؤسای دین یا دنیا نماید جلالت قدر و عظمت شأن ایشان در قلب جلوه کند پس هر قوم که انها را تعظیم کنند او نیز کند و اگر واقف نشد بر انچه آنها واقف شدند از سر تعظیم و علت احترام اقلا از متابعت ایشان تخلف ننماید چه میداند که قول و فعل عقلاء بی غرض صحیح معقول نیست و این راهی است نزدیک و آسان برای کسب اکر صفات پسندیده **ثانیا** در یافتن سبب بزرگواری شخص لازم التکریم و تدبر در صفات کامله که منه در او چه بحر و التفات بوی بزرگی و قرار و در قلب جای کیرد و قهرا بر انکیزاند شخص را به تعظیم و توقیر بنحوی که خواهد آمد و این محتاج است بدانستن چیزها یکه موجب تعظیم است و یافتن موجبات در ان شخص و این راه از هر جهت بهتر و برتر و مختصر از اول است و

وبزودی از دست نرود اما طریق اول در اینجا پس مراجعت کردن در کلام ملک علام است و اخبار حضرت خیر الانام و ائمه هدی علیهم السلام و ملاحظه نمودن در آداب و رفتار و امر فرمودنشان بتوقیر و تعظیم در موارد بسیار بمقداری که در وهله اول کسی را یارای آن نیست که در نظر ایشان چه قدر و قدر شوند و بچه اندازه محترم بوده اند و با اینها قولا و فعلا چه نوع تعظیم میفرمودند پس اگر ایمان شخص بخدا ثابت و به حجتهای او تمام و کردار و گفتارشان را منزه از عیب و مبرا از عبث و فساد دانست پس متابعت دستور العمل و اطاعت فرمانشان لازم و محتم والا با جاهل بی باک سخنی نیست چه کلام از تکالیف جزئیه انآنی است که از ایمان بهره برده اند پس میگوئیم که خداوند میفرماید یَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰتٍ بلند میکند خداوند نا آنرا که ایمان آورده اند از شما و کسانیکه داده شد علم بایشان درجات یعنی بلندی مراتب پس علماء از میان مؤمنین بدرجاتی بلند در قیامت چنانچه از جمله اخبار روز جزا معلوم میشود و بالا برده در اصل خلقت و در دنیا و آخرت نظیر آنچه فرموده در حق اهل البیت علیهم السلام وَیُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیْرًا که مراد آفریدن خداست ایشانرا پاک از لوث معاصی و رذائل و قبایح هر چند قدرت بر فعل و ترک آن داشته نه اینکه گناهی بر ایشان گذشته که ذیل دامنشان و العیاذ بالله به آن کثافات ملوث شده و خداوند بعد از آن وعده تطهیر بایشان داده پس خداوند علمائی را که مؤمن کامل اند در اصل خلقت بدرجه بلند کرد چنانچه در بصائر از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمودند بدستیکه خداوند آفریده مؤمن را از طینت جنت و هرگاه بخواهد خداوند خیری را برای بنده اش پاکیزه کند روح او را و جسد او را پس نمیشنود از خیر چیزی را مگر آنکه میشناسد حق او را و نمی شنود چیزی از منکر مگر آنکه انکار میکند او را و ظاهر است که این صفت صفت عالم عامل است چه غیر او یا اصلا خبر ندارد و نشنیده و نشناخته و معتقد نشده یا آنکه منکر را انکار نکرده و همچنین بلند کرده بحسب صفات چنانچه فرموده اِنَّمَا یَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا یعنی جز این نیست که بندگان خدا ترس آنانند که علما هستند و خشیت خداوند از اعظم صفات حسنه نفسانیه است و در معدن الجواهر از ائمه روایت نموده که اصل دنیا و آخرت یک چیز است و آن خوف از خدا یتعالی است و اکثر صفات حمیده از دانائی و منبعث است چون زهد و تواضع و ورع و اخلاص و خشوع و صبر بر تکلیف طاعت و ترک معصیت و مشتهیات و صبر بر بلا و امثال آن و همچنین غیر خوف از سائر صفات نفسانیه چنانچه خواهی دانست و همچنین بلند کرده بسزا بافعالشان که اِنَّ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهٖٓ اِذَا یُتْلٰى عَلَیْهِمْ یَخِرُّوْنَ لِلْاَذْقَانِ سُجَّدًا وَّیَقُوْلُوْنَ سُبْحٰنَ رَبِّنَآ اِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُوْلًا وَیَخِرُّوْنَ لِلْاَذْقَانِ یَبْكُوْنَ وَیَزِیْدُهُمْ خُشُوْعًا و بلند کرده در رتبه تشریف و احترامشان را در دنیا و آخرت چنانچه در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که عرض شد خدمت امام علی النقی علیه السلام که مردی از فقهای شیعه صحبت کرد با بعضی از ناصبها پس فقیه او را مجزوم لال کرد بدلیل و برهان نحوی که مقتضیه و رسوا شد پس داخل شد بر جناب و در صدر مجلس شریف مسند بزرگی گذشته بودند و آنحضرت نشسته بودند خارج از آن و سپ و در محضر همایون

در مراتب بلندی — بلندی در — بلندی در اصل — بلندی در — بلندی
و برتری در درجات علما — قیامت — خلقت — صفات — در افعال

جماعتی بودند

در وجوب تعظیم علماء

جماعتی بودند از علویین و بنی هاشم پس پیوسته آن حضرت آن فقیه را بالای بردی تا آنکه نشاندش بر مسند و روی فرمود بسوی او پس گران آمد اینکونه احترام بر آن اشراف اما علویین پس انجناب را بزرگتر از آن دانستند که سرزنش کنند اما هاشمیین پس رئیس شان گفت یا ابن رسول الله این چنین مقدم میداری عامر ابن ساوات بنی هاشم از طالبیین و عباسیین حضرت زنهار نباشید از آنکه فرمود خداوند در حق شان اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ اُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ اِلَىٰ كِتَابِ اللّٰهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلّٰى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ آیا نظر نمیکنی بکسانیکه داده شد بایشان بهره از کتاب خدا که خوانده میشوند بسوی کتاب خدا تا حکم کند میان ایشان پس پشت دهند فرقه از ایشان و روی گردان باشند بقلب پس فرمود آیا راضی میشوید به کتاب خدا عزّ و جلّ حکم باشد گفتند بلی فرمود آیا نه خدا میفرماید يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللّٰهُ لَكُمْ وَاِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ پس راضی نشد از برای عالم مؤمن مگر اینکه بلند شود درجه اش بر عالم غیر مؤمن همچنانکه راضی نشد برای مؤمن مگر اینکه بلند شود بر کسی که مؤمن نیست آیا فرمود بلند میکند خدا کسانیرا که داده شد بایشان علم چندین درجه یا فرمود بلند میکند خدا کسانیرا که داده شد به ایشان شرف نسب بچند درجه آیا خدا نفرمود هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ آیا برابر و در یک رتبه اند دانایان و نادانان پس چگونه منکر و نسنجید بلند کردن من قدر شخص را چنانچه بلندش نمود خداوند بدرستیکه شکستن او صولت فلان ناصبی را به براهین الهیّه که تعلیم کرده بودم با وهر ائمه افضل است برای او از هر شرفی در نسب و قدر اختصاص شیخ مفید مرویست که روزی سلمان فارسی داخل شد در مسجد رسول صلّی الله علیه و آله پس تعظیم کردند او را و مقدم داشتند و در صدر نشاندند بجهة اجلال و ادای حق پیری او و اختصاص بمصطفی و آل او صلوات الله علیهم پس داخل شد عمر و نظر کرد بسوی او و گفت کیست این عجمی که مصدر نشسته بر عربها پس حضرت بر منبر برآمدند و خطبه خواندند و فرمودند بدرستیکه مردم از عهد آدم تا امروز مثل دندانهای شانه اند فضلی ندارد عربی بر عجمی و سرخ چهره بر سیاه مگر بتقوی و سلمان دریائی است که از او چیزی گرفته نمیشود و گنجی است که تمام نمیشود سلمان از ما اهل بیت است و مانند نهر نیست که عطا میکند حکمت و افاضه مینماید برهان ق از تشریفات آنیه است که ملائکه بالهای خود را بر زمین میگسترند برای طلبهٔ علم از روی رضا و خوشنودی چنانچه در اخبار بسیار وارد شده و همچنین شفاعت کردن ایشان است در روز قیامت بعد از انبیا علیهم السلام چنانچه در تفسیر امام مذکور است که حضرت امیر علیه السلام فرمود که هر که از شیعیان ما دانا باشد بشریعت ما و ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که باو رسیده برساند بیاید در روز قیامت و تاجی بر سر او باشد که روشن کند جمیع اهل عرصات را و حلّه پوشیده باشد که برابری نکند با یک تاران تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که ای بندگان خدا این عالمی است از شاگردان آل محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم پس هر کس را که این عالم در دنیا از حیرت جهل بیرون آورده در این روز بنور او چنگ زند تا او را از حیرت و ظلمت عرصات به نزهت گاه

فرمودند علماء

[illegible]

در کیفیت بلند کردن خداوند درجات علما را

جنات رساند پس هر که از او هدایتی یافته باشد با او در بهشت در آید و حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که از پدرم شنیدم که فرمود علمای شیعیان ما چون بحشر در آیند بقدر علوم و ارشادشان خلایق را خلعتهای کرامت شان پوشانند حتی آنکه گاه باشد بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نور پوشانند و منادی ندا کند که ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله و ایشان را خوش برداشت نمودید و رعایت و هدایت کردید در وقتی که از پدران حقیقی که پیشوایان ایشانند جدا مانده بودند آن یتیمان را که شاگردان شما بودند بقدر آنچه از شما علم آموختند ایشان را خلعت پوشانید پس بقدر تعلیمشان خلعت بر ایشان پوشانند تا آنکه یکی را شود که صد هزار خلعت دهند و همچنین ایشان خلعت پوشانند جمعی دیگر را که از ایشان یاد گرفته اند پس ندا رسد که خلعتها نیکو بخشیده اند با ایشان عوض کنید و مضاعف کردانید پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که هر تاری از انها بهتر است از آنچه آفتاب بر آنها می تابد هزار هزار مرتبه و حضرت علی ابن موسی علیهما السلام فرمودند که میگویند بعابد روز قیامت چه خوب مردی بودی همت برای نفس خودت که مردم را از مزاحمت خود آسوده کردی و بدرستیکه فقیه آنست که بریزد بر مردم خیر خود را و نجات دهد ایشان را از دشمنان ایشان و زیاد کند بر ایشان نعمای بهشت خدا را و تفضل کند بر ایشان خوشنودی خدا را پس باین فقیه میگویند ای آن کسیکه کفالت یتیمان آل محمد میکردی و ضعیفان شیعیان را هدایت مینمودی باش تا شفاعت کنی کسانیرا که از تو علمی اخذ کرده اند پس بایستد و بشفاعت او داخل بهشت شوند فقاهی و فقاهی تا ده فقام که هر فقامی صد هزار کس باشد که بعضی از او کسب علم کرده اند و بعضی از شاگردان او و بعضی از شاگردان شاگردان او و همچنین تا روز قیامت پس به بینید چقدر فرق است میان این دو منزلت وَ در بصائر از جناب صادق علیه السلام مرویست که چون روز قیامت شود برانگیزاند خدای عزوجل عالم و عابد را پس چون بایستند هر دو در محضر خداوند بفرماید به عابد بروید به بهشت و بگو عالم را شفاعت کن از برای مردم بجزای حسن تو مر ایشان را وَ از جمله تشریفات الهیه آنکه نظر کردن بروی عالم عبادت قرار داده چنانچه فی من لایحضر الفقیه روایت کرده که نظر بروی کعبه عبادت است و نظر بسوی والدین عبادت است و نظر بسوی قرآن بدون قرائت نیز عبادت است و نظر بسوی روی عالم عبادت است و نظر بسوی آل محمد علیهم السلام عبادت است ف نشستن نزد ایشان عبادت قرار داده چنانچه فی امالی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که هیچ مؤمنی نمی نشیند نزد عالم ساعتی مگر اینکه ندا میکند او را پروردگار او که نشستی پیش پیغمبر من قسم بعزت و جلال من که هر آینه بنشانم ترا در بهشت با او و باکی ندارم و فی خانهای ایشان را معظم داشته و امر فرموده به رفعشان و بلند کردن آن فرموده فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ ف در اکمال الدین از جناب باقر علیه السلام مرویست که مراد از بیوت خانهای انبیا و رسل و حکما و ائمه هدی علیهم السلام است ف در تفسیر عیاشی از جناب صادق علیه السلام مرویست که حکمت معرفت است و فقه در دین پس هر کس از شما فقیه شد پس او حکیم است و مردن احدی از مؤمنین محبوبتر نیست نزد شیطان از فقیه و کیفیت بلند کردن آن خانه ها در باب آینده خواهد آمد ف نیز خواب عالم را عبادت قرار داده چنانچه فی نهج البلاغه است ف در عیون و غیره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

مرویست

ا ... بروجوب تعظیم

از تشریفات الهیه علما را عبادت بودن نظر کردن بایشانست

نشستن نزد علما را عبادت قرار داده

علما را معظم کرده

خواب عالم را عبادت قرار داده

در کیفیت احترام ائمه علیهم السلام علما را

مرویست که سه مرتبه فرمودند بار خدایا رحم کن خلفای مرا گفتند یا رسول الله کیست خلفای شما فرمودند کسانیکه روایت میکنند احادیث مرا و سنت مرا پس یاد میدهند امت مرا و مقتضای این خبر شریف آنست که باید رفتار کرد با علما در مقام تعظیم و احترام بنحویکه رفتار باید کرد با خود آن جناب چه ایشان را جانشین خود خوانده و جانشین شریک است با کسی که او را در جایش نشانده و در اجرای احکام گردانیده معلوم شود که از خصایص اوست و کیفیت تعظیم آنجناب که در قرآن ذکر شده پاره از آن خواهد آمد **ف** شیخ کشی در رجال خود از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که فرمودند بشناسید مقام و منزلت شیعیان ما را بقدر آنچه میدانند از روایات ما و بروایت دیگر فرمودند بشناسید منازل مردم را در نزد ما بقدر روایت شان از ما **و ایضا** از ابی الجارود نقل کرده که گفت گفتم به اصبغ بن نباته بچه اندازه بود مقام امیر یعنی حضرت امیر در نزد شما گفت نمیدانم چه میگوئی جز اینکه شمشیرهای ما برشانه ما بود پس هر کس اشاره میکرد میزدیم او را بآن شمشیر و میفرمود بما تعهد کنید تعهد کنید پس قسم بخدا که تعهد شما برای طلا و نقره نیست تعهد شما نیست مگر از برای مرگ بدرستیکه قومی پیش از شما از بنی اسرائیل معاهده کردند میانه خود یعنی از برای مرگ پس نمرد احدی از ایشان تا آنکه پیغمبر قوم شد یا پیغمبر قوم خود یا پیغمبر نفس خود شده بدرستیکه شما بمنزله ایشانید جز اینکه پیغمبر نیستید **ف علامه** حلی در اول کتاب تحریر روایت نموده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که علمای امت من بمنزله انبیای بنی اسرائیل اند پس هر چه معلوم شود که از خصایص خاصه انبیاست چون عصمت فطری و نزول وحی و مثل انها علما را از ان بهره نیست و در باقی فضایل و احکام و آداب متعلق بایشان شریک اند و ازین قبیل است انچه رسیده که ایشان وارث انبیاء و نواب ائمه اند و حجت اند بر خلایق از جانب ایشان چنانچه **ف** کافی از جناب خیر مآب روایت کرده که علما امینه و ورثه انبیا اند و بدرستیکه انبیا میراث نگذاشته اند دینار و درهمی بلکه میراث گذاشتند علم پس هر که گرفت چیزی از انها تحقیق که گرفته بهره تامی **و ایضا** از عمر بن حنظله روایت کرده که از جناب صادق علیه السلام سئوال کرد که میان دو نفر از اصحاب ما منازعه شده در دینی یا میراثی چگونه فرمود نظر کنند به یکی از شما ها از کسانیکه روایت کنند احادیث ما را و تامل نمایند در حلال و حرام ما و بشناسند احکام ما را پس راضی باشند بحکومت او بدرستیکه من او را حاکم گردانیدم بر شما پس هر گاه حکم کند و از او قبول نمایند استخفاف کردند حکم الهی را و رد کردند بر ما و رد کننده بر ما رد کننده بر خداست و آن در حد شرک بخداوند است **ف** در تهذیب مرویست که آن حضرت ابو خدیجه را فرستادند بسوی اصحاب خود و فرمودند بگو با آنها مردی را میان خود قرار دهند که متتبع باشد حلال و حرام ما را پس بدرستیکه من او را بر شما قاضی کردم **ف** در اکمال الدین مرویست که حضرت حجة علیه السلام در جواب توقیع اسحق بن یعقوب نوشتند اما حوادث واقعه پس رجوع کنید در انها بسوی رواة حدیث ما پس البته ایشان حجتند بر شما و من حجت خدایم **ف** در احتجاج مرویست که حضرت صادق علیه السلام به حسن بصری فرمودند در تفسیر آیه شریفه **وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ** که ما ئیم آن قریه ها که برکت داده خداوند در انها و قری ظاهره رسولان و نقل

ورجوب احترام علما

کنند کان از مابند بسوی شیعیان ما و شیعیان ما بسوی شیعیان ما و در احتجاج طبرسی مذکور است که حضرت عسکری علیه السلام نامه نوشت بشیخ جلیل علی بن بابویه و در اول آن بعد از حمد و صلوة چنین است امّا بعد یا شیخی و معتمدی یا ابا الحسن علی بن الحسین الفقیه وفقك الله لمرضاته وجعل من صلبك اولادا صالحین برحمته و در آخر آن است یا شیخی و امرجمیع شیعتی بالصبر زهی شرافت علم که صاحبش را بدرجه رساند که امام علیه السلام با و چنین مخاطبه کند و هم در آن کتاب است صورت توقیعاتی که حضرت حجة شیخ مفید علیه الرحمة نوشته در اول یکی از آنها چنین است بسم الله الرحمن الرحیم سلام علیك ایها الناصر للحق الداعی الیه بکلمة الصدق و در عنوان دیگری چنین است للشیخ السدید و المولی الرشید الشیخ المفید ابی عبد الله محمد بن محمد بن النعمان ادام الله اعزازه من مستودع العهد المأخوذ علی العباد بسم الله الرحمن الرحیم سلام علیك ایها المخلص فی الدین المخصوص منا بالیقین فانا نحمد الیك الله الذی لا اله الا هو و نسئله الصلوة علی محمد و آله الطاهرین و نعلمك ادام الله توفیقك لنصرة الحق و اجزل مثوبتك علی نطقك عنا بالصدق انه قد اذن لنا فی تشریفك بالمکاتبة و تکلیفك بما تؤدیه عنا الی موالینا قبلك و در اول سیمی چنین است هذا کتاب منا الیك ایها الاخ الولی و الخلص فی ودنا الصفی و الناصر لنا الوفی حرسك الله بعینه التی لا تنام و در اول چهارم چنین است هذا کتاب منا الیك ایها الولی الملهم للحق العلی و در مجالس المؤمنین مذکور است که این چند بیت منسوب بآن حضرت که در مرثیه شیخ علیه الرحمة فرموده اند که بر قبر شان نوشته دیدند

لا صوت انا عی بفقدك انه ... یوم علی آل الرسول عظیم
ان کنت قد غیبت فی جدث الثری ... فالعدل و التوحید فیك مقیم
و القائم المهدی یفرح کلما ... تلیت علیك من الدروس علوم

و در کتاب فصول سید مرتضی مذکور است که علامه رتبه هشام بن الحکم بجائی رسید در خدمت جناب صادق علیه السلام که در مجلس آنحضرت رفت و در آن زمان جوان تازه خط بود و جمعی کثیر از مشایخ شیعه در مجلس آنحضرت نشسته بودند پس آنحضرت او را بالاتر از همه جا داد با انکه از انها کهن سال بودند و چون آنحضرت از قرائن حال استنباط نمود که آن جماعت را تقدیم هشام دشوار آمد روی با صحاب نمود و فرمود این یاور ما است بدل و بان و شیخ صدوق روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی نصر که از اجلای فقهای شیعه است که گفت حضرت رضا علیه السلام حماری بر ای من فرستاد پس سوارش شدم و بخدمت آنحضرت مشرف شدم و آنشب در خدمت ایشان ماندم تا انکه گذشت از شب آنقدر که خدا خواست پس چون خواست برخیزد فرمود بمن می بینم ترا قادر بر مراجعت بمدینه گفتم بلی فدای تو شوم فرمود پس شب را بسر به برند ما و صبح کن ببرکت خدای عزوجل گفتم چنین کنم فدای تو شوم فرمود ای کنیز فرش کن اندرای او فرش مرا و بیار از برای او لحاف مرا که در آن میخوابم و بکذار زیر سرش متکای مرا پس من در نفس خود گفتم که رسیده باینجه من رسیدم در امر شب محقق که قرار داد از برای من از منزلت در نزد او و عطا فرمود او را فخر بیزی که نداد آن را احدی از اصحاب ما مگر خود را فرستاد برای من فرش کرد فرش خود را

برای من وشب را بسر میبرم در لحاف او وگذاشته شده در زیر سر من متکای او نرسیده به اینچنین مقام احدی از اصحاب ما ای نه
گوید من در نفس خود چنین میگفتم وحضرت نشسته بود پس فرمود ای احمد بخ بخ تو النفس بسوی این فخر مذلل کن برای خدا عزوجل
ق ل ر رجال کشی مرویست که حضرت صادق علیه السلام به ابان بن تغلب فرمودند با اهل مدینه بنشین بدرستیکه من دوست
میدارم اینکه دیده شود در شیعیان مثل تو بی ق نجاشی روایت نموده که حضرت باقر علیه السلام باو فرمودند بنشین در
مسجد مدینه وفتوی بگو برای مردم که من دوست میدارم که دیده شود در شیعه مثل تو ق ابن شهر آشوب در مناقب روایت
کرده که عبد الرحمن سلمی تعلیم کرد فرزند امام حسین علیه السلام را سوره فاتحه پس چون خواند آن را بپدر بزرگوار عطا کرد بعبد الرحمن
هزار اشرفی وهزار حلّه وپر کرد دهنش را از در پس کسی از جهالت اعتراض کرد بر این موهبت فرمودند کجا این عطای ما مقابله می کند
با عطای او یعنی تعلیم او ان طفل را ق ک نهج البلاغه در عهد نامه که حضرت امیر علیه السلام برای مالک اشتر نوشته اند در ضمن
کیفیت تکلیف او با قضاة وحکام شرع مذکور است که وسعت بده در عطای ایشان بقدریکه حاجتشان را از مردم برآرد وایشان را
در نزد خود رتبه ومنزلتی بده که طمع نکند در آن احدی از خاصه تو ق ر کافی از جناب مرویست چون عدی بن حاتم بر
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وارد شد آنحضرت داخل خانه خود نمودش وبنود در خانه جز بغیلی ومتکائی از پوست وباغی
کرده پس حضرت آن متکا را بجهة عدی گذاشتند ودیگران نقل کرده اند که خود آنحضرت بر زمین نشستند ق ر تفسیر امام
علیه السلام مذکور است که شخصی آمد وگیسوی او در خدمت حضرت سجاد علیه السلام باعتقاد اینکه او کشنده پدر او است پس امر بعتراف
کرد پس حکم فرمودند به ثبوت قصاص بر او وخواهش کردند از او در گذرد تا خداوند مجازات او را زیاد کند پس گویا نفس او راضی نبود
پس حضرت فرمودند بمدعی خون خواه اگر بخاطر داری برای امیر حقی بر خود پس ببخش باو این جنایت را ودر گذر از این کمابش عرض
کرد یا بن رسول الله او را حقی بر من است اما امیر است بمجرد یکه از خون پدرم بگذرم فرمودند پس چه قصد داری عرض کرد بعوض خون
پدرم میخواهم او را بکشم واگر میخواهد آن حقیر اگر که بر من دارد مصالحه کند به دیه مصالحه میکنم واز و میگذرم حضرت فرمود حیست حق
او عرض کرد یا بن رسول الله آموخت مرا توحید خداوند وبنبوت پیغمبر صلی الله علیه وآله وامامت علی علیه السلام پس حضرت فرمود
پس این آیا وفا نمیکند بخون پدر تو بلی والله وفا کند این خونهای تمام اهل زمین را از اولین تا آخرین سوای ائمه علیهم السلام اگر
کشته شوند وفا نمیکند بخون ایشان هیچ چیز الا آیا قانع میشوی از او به دیه یعنی خون بها گفت ای حضرت فرمود بقاتل اما میگوئی
برای من ثواب تعلیم تو او را به بخشم بتو دیه را پس بآن نجات بیابی از قتل عرض کرد یا بن رسول الله من محتاجم بآن وتو بی نیازی
پس بدرستیکه معاصی بزرگست ودین من میان من واین مقتول است نه میان من واین ولیش حضرت فرمود پس او را خود را
تسلیم کنی از برای کشتن محبوب تر است در نزد تو از ثواب تعلیم گفت آری پس حضرت فرمود به ولی مقتول معادل کن او
جنایت این مرد را با انعامش تو او را کشتن پدرت پس محروم کرد او را از لذت دنیا وتو را نیز محروم کرد از انتفاع از و پس خود
بسنج این معنی را که اگر صبر کنی وتسلیم نمائی پسر رفیق پدرت خواهی بود در بهشت وچون آموخت تو ایمان را واجب کرد بر تو
تو بهشت وانجای خدا را او نجات داد ترا از عذاب وآتش پس احسانش بتو چندین برابر بیشتر از جنایت او است پس یا آنکه می بخشی

او را بجزای احسان او برتو آگاه گفت بحدیثی از فضایل رسول صلی الله علیه وآله که بهتر است برای تو از دنیا وانچه در او است
و یا اگر دریغ نمائی از اینکه به بخشی او را پس بهم بتو دهیش اتا تو مصالحه کنی او را بر آن پس برای او نقل کنیم آن حدیث را نه برای تو و نه
از دست تو برآید از این حدیث بهتر است از دنیا وانچه در او است اگر عبرت بگیری یا او پس آن مرد گفت یا بن رسول الله
بخشیدم او را بی دیه و چیزی دیگر مگر طلب رضای خداوند و بجهة فرمودن شما پس بیان فرما یا بن رسول الله آن خبر را پس حضرت
بیان فرمود قدری از آن در تفسیر هست و بقیه آن از اصل ساقط شده و قد تحف العقول منقول است که حضرت کاظم
علیه السلام به هشام فرمود ندای هشام یاد بگیر از علم انچه را ندانی و تعلیم کن بجاهل انچه بدانی و تعظیم کن عالم را بانچه علمش و بکنار از
منازعه با او و کوچک کن جاهل را و مران او را از خود و بلکه نزدیک خود بیارش و بیاموزش علما و قد ذکر کافی از عبد الله بن علاء
سکونی روایت کرده که گفت عرض کردم بخدمت حضرت باقر علیه السلام بدرستیکه من بسیاهست قسمت میکنم چیزی را میان صحابه
خود که بان مواصلت میکنم بایشان پس چگونه بدهم ایشان را فرمود عطا کن بایشان بموجب هجرت در دین و فقه و عقل و چون در
سلسلهٔ علمای این امت رئیس و مقدم جناب سلمان فارسی است و در صورت عهد که حضرت رسول صلی الله علیه وآله برای
اقارب و عشایر او که از کفار بودند نوشته اند نهایت تعظیم و تبجیل از آنجناب بود و قدری از آن را این شهر آشوب در مناقب
و صاحب تاریخ گزیده نقل نموده چنانچه در کتاب نفس الرحمن ذکر نمودیم و در سال تالیف این کتاب میمون در نسبت بآن
جناب از اهل شیراز بمسامره مشرف شدند و با ایشان طومار کهنه بود که بخط خوش و جدول طلا بود و در آن بود عهد نامه
و عهدی دیگر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بخط حضرت امام حسین علیه السلام است و هر دو از روی نسخه بود که از نسخه جعلی
نوشته شده بود و ترجمهٔ اول بن سطور و دویم پس از اتمام ذکر عهد نوشته بود و در آخر آن ثبت بود و اساسی شود بر صحت
نسبت خط عهد دویم بانحضرت از سادات و غیرهم که تاریخ شهادت پارهٔ ازان در سنه ۴۲۹ چهار صد و هفتاد و نه بود
و چون نسخهٔ آن کمیاب و نشر آن لازم و مقداری از آن مناسب کتاب لهذا تمام آن را نقل کرده با ترجمهٔ آن و اساسی
شود مختصرا

عَهْدٌ وَثِيقٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلْوَابَدَةِ وَالْمُهَاجِرِيْنَ وَ
عَشِيرَتِهِمْ وَذَوِيهِمْ نسخه منسوبة بخط امیر المؤمنین علیه السلام هٰذَا كِتَابٌ مِنْ رَسُولِ اللهِ إِلَى حَيِّ
وُقُوحِ الْفَارِسِيِّ سَلْمَانِ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللهُ وَاهْلِ بَيْتِهِ وَعَقِبِهِ وَمَا تَنَاسَلُوا وَمَنْ اَسْلَمَ
مِنْهُمْ اَوْ اَقَامَ سَلَامٌ اللهِ لَاحَدٍ اِلَيْكَ اِنَّ اللهَ اَمَرَنِي اَنْ اَقُولَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
اَقُولُهَا وَاَمَرُ النَّاسَ بِهَا وَالْخَلْقُ خَلْقُ اللهِ وَالْاَمْرُ كُلُّهُ لِلّٰهِ خَلَقَهُمْ وَاَحْيَاهُمْ وَاَمَاتَهُمْ وَهُوَ
يَنْشُرُهُمْ وَاِلَيْهِ الْمَصِيرُ وَكُلُّ اَمْرِي يَزُولُ وَيَنْفَدُ وَيَفْنَى وَكُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَلَا مَرَدَّ
لِاَمْرِ اللهِ وَلَا نُقْصَانَ لِسُلْطَانِهِ وَلَا نِهَايَةَ لِعَظَمَتِهِ وَلَا شَرِيكَ لَهُ فِي مُلْكِهِ سُبْحَانَ مَالِكِ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بَقَاءُ الْاُمُورِ وَبَدِيءُ الْخَلْقِ كَمَا يَشَاءُ سُبْحَانَ الَّذِي لَا يَبْدُو صِفَةُ
قَائِلٍ وَلَا يَبْلُغُ وَهْمُ مُتَفَكِّرٍ وَلَا يُدْرِكُهُ بَصَرُ الَّذِي افْتَتَحَ بِالْحَمْدِ كِتَابَهُ وَجَعَلَهُ ذِكْرًا

صورت عهدنامهٔ رسولخدا برای قبیله سلمان رضی الله عنه

وَرَضِيَ بِهِ مِنْ عِبَادِهِ شُكْرًا أَحْمَدُ عَلَى نِعَمِهِ الَّتِي أَحَدُ عَدَدٍ مَنْ حَمِدَ اللهَ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ
فَهُوَ فِي الْعَلَنِ وَالسِّرِّ وَالْكَلَاءَةِ وَالْعِصْمَةِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاذْكُرُوا يَوْمَ ضَغْطَةِ الْأَرْضِ
وَنَفْخَةِ الْجَحِيمِ وَالْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَالنَّدَامَةِ وَالْوُقُوفِ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِذْ تَسْكُتُ كُلُّ أَحَدٍ وَالْمُرْسَلُونَ
تُسْئَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ فَمَنْ آمَنَ بِهِ وَصَدَّقَ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ وَحْيٍ وَنَبِيٍّ لَهُ
مَالُنَا وَعَلَيْهِ مَا عَلَيْنَا وَلَهُ الْعِصْمَةُ فِي الدُّنْيَا وَالسُّرُورُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ
وَالْأَنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِينَ وَالْأَمْنِ وَالْخَلَاصِ مِنْ عَذَابِ الْجَحِيمِ هٰذَا مَا وَعَدَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنَّ اللهَ
يَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ شَدِيدُ الْعِقَابِ لِمَنْ عَصَى وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَلَوْ أَنْزَلَ
هٰذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللهِ فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِهِ فَهُوَ مِنَ الضَّالِّينَ
وَمَنْ آمَنَ بِاللهِ وَبِدِينِهِ وَبِرَسُولِهِ فَهُوَ فِي دَرَجَاتِ الْفَائِزِينَ وَهٰذَا كِتَابٌ أَنَّ لَهُمْ ذِمَّةَ اللهِ
وَذِمَّةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى أَنْبِيَائِهِ وَعَلَى دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ فِي الْأَرْضِ الَّتِي أَفَاءَ
عَلَيْهَا سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا وَعُيُونِهَا وَمَرَاعِيهَا غَيْرَ مَظْلُومِينَ وَلَا مُضَيَّقٍ عَلَيْهِمْ فَمَنْ قَرَأَ عَلَيْهِ كِتَابِي هٰذَا
مِنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ فَلْيَحْفَظْهُمْ وَيَبَرَّهُمْ وَيَحُوطُهُمْ وَيَمْنَعُ الظُّلْمَ عَنْهُمْ لَا يَتَعَرَّضُ لَهُمْ بِأَذًى وَلَا مَكْرُوهٍ وَقَدْ
رَفَعَتْ عَنْهُمُ النَّاصِيَةُ وَالْوَنَارَةُ وَالْجِزْيَةُ إِلَى الْمَشْرِ وَالْعُشْرِ وَسَائِرِ الْمُؤَنِ وَالْكُلَفِ وَأَعْفَيْنَاهُمْ طَلْقَةً
عَلَى بُيُوتِ الْبُنْيَانِ وَضِيَاعِهَا وَأَمْوَالِهَا وَلَا يَمْنَعُونَهُمْ مِنَ اللِّبَاسِ الْفَاخِرِ وَالرُّكُوبِ وَبِنَاءِ الدُّورِ
وَالْأَصْطِبْلِ وَحَمْلِ الْجَنَائِزِ وَاتِّخَاذِ مَا يَجِدُونَ فِي دِيَارِهِمْ وَمَذَاهِبِهِمْ وَيُفَضِّلُونَهُمْ عَلَى سَائِرِ الْمِلَلِ
مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ بِأَنَّ حَقَّ سَلْمَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَاجِبٌ عَلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ يَحْمِيهِمْ لِلَّهِ
فَأَنْزَلَ إِلَيَّ بِالْوَحْيِ أَنَّ الْجَنَّةَ إِلَى سَلْمَانَ أَشْوَقُ مِنْ سَلْمَانَ إِلَى الْجَنَّةِ وَهُوَ تَقِيٌّ وَأَمِينِي وَنَاصِحٌ
لِرَسُولِ اللهِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَسَلْمَانُ مِنَّا فَلَا يُخَالِفَنَّ أَحَدٌ هٰذِهِ الْوَصِيَّةَ مِمَّا أَمَرْتُ بِهِ
مِنَ الْحِفْظِ وَالْبِرِّ لِأَهْلِ بَيْتِ سَلْمَانَ وَوَارِثِهِمْ مَنْ أَسْلَمَ مِنْهُمْ وَقَامَ عَلَى دِينِهِ وَمَنْ خَالَفَ
فَقَدْ خَالَفَ اللهَ وَرَسُولَهُ وَعَلَيْهِ اللَّعْنَةُ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَمَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَنِي وَلَهُ عِنْدَ اللهِ
خَيْرٌ وَثَوَابٌ وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي وَأَنَا خَصْمُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ مِنْهُ ذِمَّتِي وَ
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَلِيُحَيِّكُمْ رَبُّكُمْ وَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِأَمْرِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ مَجْنُونٌ

ترجمه

بهانیست استوار از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله از برای دانشمندان
ورؤسا وحکام وس ومجاوران یا خادمان یا دآنایان آتشکده یا قاضیان کبران وقبیله وتبار وفرزندان ایشان

نسخهٔ فرمانی است بخط امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام این نامه ایست از پیغمبر خدا لبحری قبیله
فروح پارسی سلمان فارسی که خداوند از او خشنود باد واهل بیت او وهر که در پس او آید وانچه از نسل ایشان

لا یحصیها ذو الکلاءة

۲ فیما امرح

وأقام امرح

ترجمهٔ عهدنامهٔ رسولخدا صلی الله علیه وآله

آنید کسانیکه از ایشان اسلام آرند یا برکیش خود بمانند و در ودایزد یکتا بسوی تو باد بدرستیکه خداوند فرموده مرا که بگویم نیست
سزاوار پرستشی جز خدای یکتای که نیست مرا و اهمتا خود میکویم آن را و امر میکنم مردم را بگفتن آن و آفریدکان
آفریدهٔ ایزدند و تمام کار امر خدا یراست که آفریده ایشان را و میمیراند ایشان را و زنده کند ایشان را پس از مردن و بسوی
او است بازکشت و هر چیزی تباه کردنی نابود و نیست شدنی و هر تنی بچشد مرک را و بازکشتن نیست مگر فرمان خدا را و کی
نباشد برای پادشاهی او و پایانی نیست برای بزرکی او و انباز نبود مر او را در ملکش پاکست از هر زشتی و آرای آسمانها و زمین که
برمیکرداند کارها را بخویکه میخواهد پاکست آن کسیکه احاطه نمیکند باو وصف کوینده و نمیرسد باو اندیشهٔ فکرکننده و درک
نمیکند او را دیدهٔ ابتدا فرموده بستایش خویش کتاب خود را و قرار داده ان را برآیی خود ذکر که باو یاد کنند جنابش را یا قرار داد
برای انکتاب شرافتی و راضی شد بان ستایش شکر از بندکان خود یعنی بعوض شکر نعمت به حمد کردن راضی شد ستایش میکنم او
بر نعمتهای او که بشمار در نیاید آن را احدی بعد دانکس که حمد کند خدا یرا و کواهی میدهم که نیست سزاوار پرستشی جز خداوند
پس او است حاضر و ناظر در نهانی و آشکار و شایستهٔ ستایش است و نکاهدار ای کروه مردم بهر هیزید از پروردکار خویش و
بیاد آرید روز فشار دادن زمین را و دمیدن آتش دوزخ و روز پیم بزرک و پشیمانی و ایستادن در حضور پروردکار
عالمیان اعلام کردم شما را چنانچه اعلام نمود شما را پیمبران هر آئینه به پرسند شما را از خبر بزرک هر آئینه خواهید دانست خبر او
پس از زمانی پس هر که بکرود باو و باور کند انچه را که رسید بمن از وحی پروردکار من برای او است انچه برای ما است و بر
او است انچه بر ما است و برای او است سلامتی مال و جان در سرای دنیا و خورسندی در بوستانهای نعمت یعنی بهشت
با ملائکهٔ مقربین و پیمبران و رسولان و ایمنی و رستکاری از عذاب دوزخ این چیزیست که وعده داده مؤمنان را و بدرستیکه
خداوند می بخشد هر که را که بخواهد و او است دانای حکیم که سخت است عقابش مر آن را که سرکشی کند و او است آمرزنده
مهربان و اکر فرود آید این قرآن بر کوهی هر آئینه خواهی دید او را فروتن و درهم شکسته از بیم خداوند پس هر که ایمان نیاورد
باو پس او است از کمراهان و هر که ایمان بیاورد بخداوند و بدین او و به پیغمبر او پس او در درجات رستکاران است
و این فرمان من است بدرستیکه برای ایشانست امان خدا و امان رسولخدا که رحمت یزدان بر او و سلام بر او و بر
پیمبران باد بر خونهای ایشان و مالهایشان و بر زنهایی که اقامت کردند دران از زنم همسار و کویش و بشمها و بر انکه مشکر
که ستم دیده نشوند و شک کرفته نشوند پس هر کس که نوانده شود بر او این نامهٔ من از مؤمنین پس باید حفظ کند ایشان را
و سکوئی نماید بایشان و پاس ایشان بدارد و دفع نماید سنم را از ایشان و در پی آزار و صدمات ایشان نباشد و من
بر او است از ایشان تراشیدن موی پیشانی او و بر هیمان زنار درکه و نیزه [illegible] و بر او است [illegible]
زحمتها و دستهاشان را است بر آتشکدها و دهات او و اموال او و مانع نشوند ایشان را [illegible]
و سواری و ساختن خانها و اصطبل و بر ایشان است یاری ما و فراکرفتن انچه ما بایشان درکیش [illegible] و بر ترقی دهند
ایشان را بر سایر ملتها از اهل ذمه زیرا که حق سلمان یعنی الله تعالی عنه واجب است بر همهٔ مؤمنین که خداوند

برای قبیلهٔ سلمان رضی الله عنه

ایشان را رحمت کند و نازل شده بر من در وحی که بدرستیکه بهشت مشتاق تر است بسوی سلمان از سلمان بسوی بهشت
و او ثقه و امین من است و ناصح است برای رسول خدا و مؤمنین و مسلمان از ماست پس البته مخالفت نکند احدی این
وصیت را از آنچه امر کردم ها و از نگاهداری و نیکوئی برای اهل بیت سلمان و وارث ایشان هر آنکه اسلام آورده از ایشان
یا بر دین خود مانده و هر کس خلاف کند پس بتحقیق که مخالفت کرده خدا و رسول او را و بر او باد لعنت تا روز قیامت و هر که اکرام
کند ایشان را پس بتحقیق که مرا اکرام کرده و برای او است نزد خداوند یکی و مزد و هر که بیازارد ایشان را پس بتحقیق که مرا آزرده
و منم خصم او در روز قیامت و پاداش او دوزخ است و بیزار است از او ذمهٔ من و رحمت باد بر شما و هر آینه سلام خواهد فرستاد
بر شما پروردگار شما و نوشت این عهد را علی بن ابی طالب بامر رسول خدا صلی الله علیه و آله در محضر ایشان و در تاریخ
کرده بعد از سال المؤن و الکلف چنین است ثم ان سألوکم فاعطوهم و ان استغاثوا بکم فاغیثوهم
و ان استجاروا بکم فاجیروهم و ان اساؤا فاعفوا عنهم و الم و ان ایفی الیتامی فامنعوا غنامهم و لهم ان یعطوا من
بیت المال فی کل سنة مائة حلة فی شهر رجب و مائة فی الاضحیة فقد استحق سلمان ذلک
منا و لان فضل سلمان علی کثیر من المؤمنین و انزل الی فی الوحی الخ یعنی پس اگر ایشان یعنی عشیره و
خویشان سلمان از شما سؤال کنند طلب کنید بایشان و اگر خواهش فریاد رسی کنند در حال در ماندگی بفریاد ایشان برسید و اگر
پناه آورند بشما ایشان را پناه دهید و اگر بدی کنند پس بپوشانید از بر ایشان و اگر بایشان بدی کنند ممانعت کنید از جناب
ایشان و مقرر است بر ایشان که عطا کنند بایشان از بیت المال هر سال صد حلّه در ماه رجب و صد در عید قربان پس بتحقیق که
مستحق شده سلمان این را از ما و بجهة آنکه فضیلت دارد سلمان بر بسیاری از مؤمنین و در آخر عهد چنین نقل کرده ظ بامر
رسول الله صلی الله علیه و آله فی رجب سنة تسع من الهجرة و شهد علی ذلک سلمان و
ابا ذر و عمار و بلال و المقداد و جماعة اخری من المؤمنین نسخة عهدهم کذا ظاهرا
انهم برای عشیرهٔ جناب سلمان باشد اگرچه در ایجاد کرنشده اسم ایشان و لکن این همه احترام و رعایت از مجوس نشاید جزیه
ملاحظهٔ تعلق بجناب هذه نسخة اخری عهد وثیق من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام للابد و کثیر هتم هذا کتاب من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه
السلام لبهرام شاد ابن خورزاد راس الجوبی و المستولی امر دینهم و اهل بیته النسوبین
الی اذربادابن ماراسفندان و ذمته و ذمة رسول الله صلی الله علیه وسلم و امرت
اهل طاعة الله و رسوله من جماعة المؤمنین و المسلمین المتقلدین اعمال النواحی و المجاهدین
فی سبیل الله فی شعورهم بحفظه و حیاطتکم و الکف عنکم و الاحسان الیکم و دفع
الظلم عنکم و رفعت عنکم جزیة رؤسکم و رؤس اولادکم و من تناسل منکم و صدقات
مواشیکم و بقرکم و اطلقت امدیکم فی بیوت بیعانکم و اموالها و ارضها و الصیاع الموقوفة

علا در اینجا بمعنی کسی که در طلب چیزی افتاده
چنانکه در ترجمهٔ بعضی از کلمات گذشته
علا در اینجا بمعنی کسی که در طلب چیزی افتاده

عهدنامهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام برای بزرگان کبران

عليها وهذايا ها وجميع مرافقها وبناء ما استهدم منها وثبت رسم الجاري لكم على كل
رجل ممن يمسك بدين المجوسية ويؤدي الجزية في ملتكم بدرهم في كل سنة لمن بلي الرياسة
من اهل ملتكم عليهم لما سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول اهل ملتين
لا يتوارثون فقلت ذلك لكم لما انتهى الي من منزلتكم في دينكم ورياستكم عليهم وقيامكم بما فيه
صلاح امرهم ولما وقفت عليه من مناصحكم وطاعتكم وحثكم اهل دينكم على النصح والطاعة و
والمسلمين كافة فعلى المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات ان يحفظوا هذا رسم ما دام ابن خورزاد
رأس المجوسي على ما اجري به رسمهم وبان لا يغير به حقا من حقوقهم ولا شرطا من شروطهم
وان يكرموا كرائهم ويعفوا عن مسيئهم ولا يطالبوا بجزية رؤوسهم ابدا ما تناسلوا وان لا
يكرهوا على الدين لقول الله تبارك وتعالى لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي فليعلم
جميع المسلمين ذلك من امري وادعوا وصيتي فيهم وفي ذراريهم من اسلم منهم ومن اقام على
دينه ومن قبل امري فيهم ومن اسخط الهم فهو رضاء الله ورضاء رسوله ومن خالفه
وتعدى الى غيره فهو في سخط الله ورسوله وقد خالفني وناصبني فيكون العار والبغضاء
الى يوم الدين والسلام عليكم ورحمة وكتب العبد حسين بن علي ابن ابي طالب في
رجب سنة تسع وثمانين من الهجرة النبوية العربي

یعنی این نامه وعهد امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب است
برای بهرام شاه ابن خورزاد سرکرده مجوسان ومهاشر امر دین ایشان واز بهر خاندان او که منسوبند به آذرباد بن مار
اسفندان که من شما را امین گردانیدم وعهد خدای عزوجل وامان رسول خدای صلی الله علیه وآله وامان خویش شما را
دادم چنانچه ریاست ومهتری که همکان خاندان شما را بود بر شما وفرزندان شما ارزانی داشتم وفرمودم مر جمله امتان
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله از زنان وازمردان جماعت مؤمنان ومسلمانان ووالیان شهرها وپادشاهان وغازیان
وصاحب طرقات را بحفظ شما ونگهداری شما وبیدادی از شما دور دارند وهیچکس نتواند با شما وستم از شما منع کنند وفرزندان
شما را نیکو دارند وجزیه از شما نخواهند وریاست ومهتری بر شما وبر فرزندان شما نگاه دارند وبرداشتم از شما جزیهٔ سرهای شما
وسرهای فرزندان شما را وآنچه از نسل شما بوجود آیند وزکوة گوسفندان وگاوان شما را وهاکردم دستهای شما
بر آتشکده های شما واموال او وزمینهای او وقربهای سوقوفه براو ومهیای او وجاهای آب وبرف انداختن او ومسانات
آنچه خراب شود از او ومقرر ومرسوم شده از برای شما بر هر مریکه متمسک ست بدین مجوسیه وجزیه بده است در
کیش شما یکدرم سیم در هر سال برای آنکه ریاست دارد وبرنا نواده شما بر شما چونکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله
میفرمود که اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی برند پس من گفتم این را یعنی قرار دادم این مرسوم را که گفته شد پس از
منزلت شما ودرین شما وریاست شما بر ایشان ورسیدگی با نچه صلاح ایشانست وبجهة آنچه واقف شدم بران

ترجمهٔ عهدنامهٔ امیر المؤمنین برای بزرگان مجوس

پند کردن شما و تحریص شما اهل کیش خود را بر نصیحت و طاعت تمامی مسلمانان پس لازم است بر مردان و زنان اهل ایمان و زنان و مردان مسلمانان که نگاهداری کنند بهرام شاه بن خورزاد رئیس کبران و خانوادهٔ او و فرزندان آذربادبن مارا سفید و فرزندان ایشان را و برطرف نمیشود حقوق انها بر ایشان و ریاست و مهتری ایشان بر کبران بر ان نحو که رسمشان بود و تغییر ندهند حقی از حقوق ایشانرا و نه شرطی از شروط ایشان را و اینکه اکرام کنند خوانمردانشان را و در گذرند از بدکارشان و مطالبه نکنند جزیهٔ سرهای ایشان را هرگز و اینکه اکراه نکنند ایشان را بر قبول دین اسلام زیرا که خداوند تبارک و تعالی میفرماید اکراهی نیست در دین بتحقیق که پدیدار شد حق از باطل پس باید بدانند همهٔ مسلمانان این راز فرمان من و مراعات کنند وصیت مرا در بارهٔ ایشان و در بارهٔ فرزندان ایشان کسانیکه اسلام آورند از ایشان یا باقی مانند بر کیش خود و هر که فرمان پذیرد و پند من در حق ایشان نگاه دارد پس آن خشنودی خدا و خشنودی پیمبر اوست و هر که خلاف کند و از فرمان من سرکشی کند پس او دور خشم و سخط خدا و رسول او است و بتحقیق که مرا خلاف نموده و دشمنی کرده پس خواهد بود دشمنی و کینه تا روز قیامت و در روز خدا بر شما باد و خدا شما را رحمت کند تمام شد ترجمهٔ عهد و اگر فی الجمله مخالفتی دیده شود معذور دارند که بجهة رعایت اصل و ترجمهٔ موجود در طومار بود قلبت اسامی شهود بخوی که در آخر نسخهٔ عهد دوم بود و در طومار نقل کرده بود با تمام سجلات که مضمون بیشتر انها چنین بود هذه نسخة عهد بخط سید الشهداء الحسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما و هذه النسخة قوبلت بأصل کتبه فلان بافی الجملة اختلافی در القاب و بجهة اختصار بهمان اسامی شهود قناعت کردیم رضا بن ابی الحسن ابن علی بن طاهر الحسنی ابراهیم بن ناصر بن طباطبا النسابة بخطه باصبهان فی ذی القعدة سنة ۴۷۹ تسع وسبعین واربعمأة محمد بن خوندة نمیشه بن الحسین بن علی بن طاهر بن علی بن محمد بن الحسین بن القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسین بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما الحسین بن علی بن الحسین الحسینی عباد بن علی بن حمزة طباطبا احمد بن اسمعیل بن الحسین الحسینی الیزدی عباد بن الحسین بن احمد طباطبا علی بن ناصر بن الحسین طباطبا ابو علی بن محمد بن حیدر الحسن الحسینی حیدر بن حمزة بن الحسین العلوی الحسینی هاشم بن محمد بن احمد بن طباطبا محمد بن هاشم بن محمد بن طباطبا ابو المناقب بن ابی العباس بن طباطبا السید بختیار بن ابی طاهر بن بختیار الحسینی علی بن محمد بن سعد بن احمد بن محمد بن احمد بن حمزة بن محمد بن طاهر سنة ۴۷۹ تسع وسبعین واربعمأة حمزة بن ناصر بن ابی طاهر طباطبا الحسینی اسمعیل بن احمد طباطبا فی ذی القعدة سنة ۴۷۹ تسع وسبعین واربعمأة احمد وعمر بن ابی الحسن بن شراهنک مرتضی بن الحسن العلوی علی بن ابی طباطبا الفضل بن ابی الفتوح بن ابی الفضل العلوی الحسن بن ابی الفتوح بن ابی الفضل العریضی ابی طالب بن العلقمی الحسین بن بختیار ابن ابی طاهر الحسینی چون ظاهر و هویدا شد چگونگی رفتار و کردار و قوت و اعظام خداوند و رسول و ائمه صلوات الله علیهم حاملین علوم و راویان آثار و اخبار خویش را و اینکه نبود این عمل مگر از بزرگی مقام علم و حسن آن پس هر که مدعی محبت ایشانست باید جهد و کوشش نماید تا بدست آرد محبت ایرا که ایشان ان را

در لزوم متابعت خدا و اولیائش و در حرام کردن علما

دوست میداشتند تا از روی آن محبت رفتار کنند با او آن قسم که ایشان رفتار میکردند و کرده در دعوای خود کاذب
و باید پیوسته بر نفس خویش بگرید چه هنوز داخل نشده در آیهٔ شریفهٔ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَيْكُمُ الْاِيْمَانَ وَزَيَّنَهٗ
فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَكَرَّهَ اِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوْقَ وَالْعِصْيَانَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الرَّاشِدُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ
وَنِعْمَةً پس نه راشد خواهد بود و نه بنعمت فضل خداوند سرافراز شده و بسا باشد که از محبت بمقام کراهت و بغض
رسد و داخل شود در آیهٔ شریفهٔ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَرِهُوْا مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاَحْبَطَ اَعْمَالَهُمْ کفار چونکه کراهت و بغض
چیزی را که خداوند فرستاد پس خداوند کردار ایشان را نابود کرده و ایضاً میفرماید فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُوْنَ حَتّٰى
يُحَكِّمُوْكَ فِيْمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوْنَ فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا نه چنین نیست
که ایشان گمان کردند قسم به پروردگار تو که بحقیقت ایمان نیاورند تا اینکه حکم کنند ترا در آنچه نزاع و خلاف شده میان
ایشان پس نیابند در قلب خود تنگی در آنچه حکم کردی یعنی دلشکسته نشوند بحکم تو از روی انکه خلاف میل ایشان است و القیاد
کنند و بناگذارند بر اطاعت حاصل انکه باید با آنچه خدا و خلفایش گفتند و کردند و امر نمودند راضی شد و محبت پیدا کرد و بنا بر
عمل کردن بان باید گذارد تا ایمان درست پیدا شود و دعوی محبت خدا و رسول صادق آید و محبت ایشان از محبت
بطالین خوب رویان را که سرمایه میکند محبت بانها محبت به آنچه منسوب و متعلق بایشان است از خانه و لباس و
خادم و اقوام و غیرانها کمتر نشود و چنانچه این مقام بدست نیامد بطریقی که خواهد آمد بایست اهتمام کرد که اخلاق و عمل و رفتار
خالیه نشود چه میشود از تکلف ولی میلی و کراهت کار برا کرد بجهة تحصیل ثواب یا رفع بعضی از ناملائمات یا بجهة اقتداء و متابعت
و شاید کم کم همین رشته او را بمقام اول برساند و ما در کتاب دار السلام ثابت کردیم که یکی از اسباب تحصیل محبت در انسان
محبت خداوند و نوایش عمل کردن بفرموده های ایشانست ف شیخ کلینی از یونس بن ظبیان روایت کرده که گفت عرض
کردم خدمت جناب صادق علیه السلام آیا میشود یکی این دو امر را از این مرد فرمود نه بلکه نمیشود آن مرد کیست آن را بمن
گفتم آیا میشود یکی مجرب بن آید و خاصر بن جذاعه را از مفضل بن عمر فرمود ای یونس تحقیق کردی سؤال کردم از ان دو که از
دست بردارند پس قبول نکردند پس خواندم ایشان را و خواهش کردم از ایشان و نوشتم با ایشان و بین ما و ایشان خود
قرار دادم نزد انها پس دست برداشتند از و پس بیامرزد خدا آنها را پس قسم بخداوند هر آینه کثیر غزه راست گفته
در دوستی خود یعنی غزه را که معشوقهٔ او بود از بین دو نفر و ما بحق بجود بسیار اندازه دوستی بین از جهة انکه میشود آلا
زَعَمَتْ بِالْعَيْبِ اَلَّا اُحِبُّهَا اِذَا اَنَا لَمْ يَكْرُمْ عَلَيَّ كَرِيْمُهَا ان که غزه اعتقاد کرده در عیب
کردن من او را دوست ندارم در وقتی که کریم او و دوست او کریم نباشد بر من یعنی ان را که او دوست دارد من باید
نداشته باشم پس فرمودند قسم بخدا اگر مرا دوست [illegible] دوست دارم
و شیخ کشی این خبر را با اختلافی در کلمات نقل کرده و بیت را بینحو نقل کرده لَقَدْ عَلِمَتْ بِالْغَيْبِ الخ
پس فرمودند قسم بخدا اگر کریم بودم من بر ایشان یعنی معظم و محترم بودم هر آینه [illegible]

در بزرگی صفت علم

بخود و برو یکران اختیار کردم و این خبر مؤید بوجدان برهانیست تمام بر اینکه از علامات محبت داشتن با ائمه علیهم السلام محبت
داشتن بجمیع چیزهائیست که ایشان دوست میداشتند از عبادات و خوردنیها و آشامیدنیها و مکانها و اوقات و اشخاص
صنایع و حالات و مجالسها و شنیدنیها و دیدنیها و غیرانها پس محب ایشان را گریزی نیست از تفحص تمام در آثار و اخبار
تا آنکه هست آورد و محبوبات ایشان را از آنها پس از آن سعی کند در تحصیل محبت آنها و با کوتاهی همت لامحاله خود را شبیه کند بمحبوبین در
رفتار و عمل کردن بمحبوبات ایشان و بسپرهیزد از آنکه اختیار کند از آنها آنچه را مبغوض ایشان شد و از سیره و رسم دشمنان ایشان
بود تا آنکه گردد او سبب حشر شدن با اعدای ایشان نشود نعوذ بالله من سوء الخاتمة **و اما طریق**
ثانی پس بدانکه اسباب معظم بودن و بزرگ و محبوب شدن شخص از چند جهة است و ما دو وجه ان را ذکر میکنیم **اول**
وجود صفات نیکو و خصال پسندیده در آن و دور آبودن او چیزهائیرا که خود فی نفسه مرغوب و مطلوب و نفوس بان
مایل و شایق باشند و هرچه آن خصلت در نظر انسان بزرگتر و وقعش بیشتر صاحبش در نزد او محترم تر است و از اینجهة مختلف
شود معظمها به اختلاف آراء و نظرها در بزرگی آن خصلت و حقارت آن مثل انکه متاع دنیا در نظر بی بصیرتان در غایت بزرگی
و وقع است هر که از آن بیشتر جمع نموده بزرگی و احترامش در نزد ایشان بیشتر است هرچند مایوس باشند از رسیدن چیزی از
انها بایشان و هر سلطان که مملکتش وسیع تر و جندش زیاد تر است عظمتش در قلوبشان بیشتر است و اما آنکه میفرماید تمام
دنیا حقیر و خوار تر است در نزد ما از عطسه بزی یا عداوت دارند با او بجهة باز داشتن او مر صاحبش را از خداوند پس صاحب
گنج قارون در نزد ایشان با سائل پریشان یکسان یا خوارتر و مبغوض تر باشد چنانکه بخلاف آن قرآن در نزد اهل الله و ایمانیان
در نهایت عظمت و بزرگیست چه آن اشرف و اعظم بدایا و تحفی است که غنی مطلق به اشرف رسل و اقرب بندگانش
بخشیده و اگر در خزینهٔ قدرتش به از آن بود از او دریغ نمیفرمود پس هر که حظش از آن بیشتر عظمتش زیاد تر است **و در**
کافی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود مذاهل قرآن در اعلی درجه از آدمیین اند سوی انبیا و مرسلین
پس ضعیف نشمرید حقوق اهل قرآن را بدرستیکه بر ایشان از جانب خداوند عزیز جبار هر آینه مکانیست عالی **و در**
روایت دیگر فرمودند کسی که داده شد با و قرآن پس گمان کند که کسی از مردم هست که داده شد بآن افضل از انچه داده شده
با و پس تحقیق که بزرگ شمرده چیزی را که خداوند کوچک کرده او را و کوچک شمرده چیزی را که بزرگ کرده او را خداوند **چون**
دانستی این مقدمه را پس میگوئیم علمای دین که عارفند بعقاید حقه از روی براهین و آیات و عالمند باسباب رضا و غضب
خداوند و منافع و مضار عباد و راههای قرب و بعد شان را و آرایند بزرگترین خصلتها و بهترین صفاتها را و این دعوی را واضح
و هویدا کند ادنک تأملی در منافع علم و فوائد دانائی و شواهد کتاب و سنت مؤید بوجدان حتی و برهان عقلی و بذکر بعضی ازان
قناعت میکنیم **اول** انکه خداوند عالم بندگان خود را در کلام مجید بحسب حالات قلبیه و افعال جوارحیه و اقوال
مختلفه و کثرت منفعت و مضرت و قلت آن و حسن عاقبت و بدی آن و نجات در آخرت و کرفتاری در آن دو تقسیم
فرمودند و برای هر قسمت بحسب اختلاف مراد اسامی و القاب و تشبیه و کنایات بسیاری ذکر فرمودند و پس از تأمل ظاهر

میشود که تمام القاب و صفات خیریه انسان و آنا یابست و همه اسامی و کنایات مدحیه متعلق بجا هلان ند چنانچه در حق انطایفه
میفرماید احیاء و بصیر و سمیع و با نور و اولوالالباب و شکر و عاقل و حق و بلد طیب و قریه ظاهره و جنت
و مصباح در زجاجه و علوم را به حب و عنب و زیتون و نخل و فاکهه و یمن و شجره طیبه و نور بصر و مودت در
حق آن گروه فرموده میت و کور و ضلال و ظلمت و بی عقل و انعام بلکه گمراه تر از آن و کشنده و باطل و مفسد
و امثال اینها و در تفسیر عیاشی از جناب باقر علیه السلام مرویست در آیه أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ که میت
کسی است که نشناخته این امر یعنی امر امامت را و در روایت دیگر از جناب صادق علیه السلام است که میت جاهل
از حق و ولایت است و در آیه أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ فرمودند کفار غیر مؤمنین و در آیه يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ فرمودند حی که از بیت بیرون می آید مؤمنی است که بیرون می آید از طینت کافر و میتی که از حی
بیرون می آید کافریست که بیرون می آید از طینت مؤمن و در تفسیر قمی است در آیه هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ
وَالْبَصِيرُ یعنی مؤمن و کافر و آیه شریفه أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ
أَعْمَىٰ و آیه مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ وَالسَّمِيعِ وَالْبَصِيرِ صریح است در تاویل مذکور و در
تفسیر مذکور از جناب صادق علیه السلام مرویست در آیه نور که مشکوة جوف مؤمن است و قندیل یعنی زجاجه قلب
او است و مصباح نوریست که خداوند قرار داده آن را در او و غیر این از اخبار که ذکر آن موجب تطویل است پس
انسان که بمقتضای آیه وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ از سایر موجودات چون حیوان و نبات و جماد ممتاز و باین
خلعت تکریم معظم و سرافراز شده بود از نوشیدن شربت علم زنده و بینا و شنوا شود و از تشنگی او مرده باز نده
شوند و از نور علم ظلمتها روشن شود پس کوهری کردد کران مایه و درختی شود پر شاخ و میوه شعر

علم سوی در آله برد ✿ نه سوی نفس و مال و جاه برد ✿ جان بی علم تن بمیراند ✿ شادی با دل نگیراند ✿ مرد بی علم
الیف در دبود ✿ ذره بی بهر ز رشک خورد بود ✿ هر که را علم نیست کرابست ✿ دست او زان سرای تو دامست
مرد را علم داده به نعیم ✿ مرد بی علم در دهد به بیم ✿ علم باشد دلیل نعمت و ناز ✿ خنک آن را که علم شد دمساز
روز کار اند اهل علم و هنر ✿ سینه شان چرخ و نکته شان اختر ✿ عالم علم عالمی است شکرف ✿ نیست آن مرد نطفه و حرف
عالم علم عالمی است فراخ ✿ هیچ هیچ از اکه شد در او کشاخ ✿ جان تر اجهل دان میان ✿ از نوا خوانده آدمی نتوانند
علم خوان کرت زآدمیت رکی ✿ نه نکیشد خاصیت بعلم سکی ✿ بنده دارد بسی جان و دمت ✿ نیک عالم از آدمی جاهل
علم دین بام کلش جانست ✿ زبان عقل و نفس انسانست ✿ نیست [illegible]
کار یکساله را بها دو درم ✿ علم لحظه بها عامه [illegible]
کابی علم با و بیند به ✿ تخمی نه چین هرزه چه [illegible]
علم حق از دهن اهل صواب ✿ هست چون [illegible]

در فضیلت خصلت علم

احتیاج او بزندگی و رسیدن بهر مرتبه حاجتی بمقصود و خویش از روی علم و دانش و معرفت بمصالح و مفاسد و قدرت و توانائی بر بنا بر ان آنست زیرا که بچراغ علم پی برند بانچه در آن قوام تعیش و مایهٔ آسودگی و راحت است و بنور هدایت علم پی برند باسباب جلب منافع و امور دافع مضار و بتوسط آن رشتها متصل و خلق بیکدیگر بسته شوند پس اگر تصور شود که در یکروز بلکه یک ساعت از هر کسی مقدار دانشش از او گرفته شود و مصالح و مفاسد در نظر کسیان و ارباب صنایع و حرف باجاهلان در یکمیزان شوند عالم منقلب شود و وضعها بهم خورد و چنان هرج و مرجی شود که احدی زنده نماند چه فرو رفتن یک لقمه نان در دهان متوقف است بر کار کردن پنجزار نفر و کارها نها از روی علم باصل آن کار و کیفیت او و علم باصلاح کردن آن کار است و با جهل بهر دو کارها بماند پس لقمه نان پیدا نشود و ازاین رقم است سایر ما یحتاج از لباس و مسکن و اثاث البیت و غیر انها و اموال و فروج و نفوس همه در معرض تلف و تضییع و هلاکت در آیند چه با بقای حاجت به اکل و شرب و نکاح و لباس و تمیز ندادن زشت از زیبا و بد و خوب را و عی از خارج غیر از فساد کلی و تمام شدن نوع انسانی نتیجه ندهد و با هلاکت ایشان سایر اشیاء آمد و بقا ندهند چه انها بطفیل وجود انسان خلعت وجود پوشیده اند و بجهة منافع و راحت ایشان پای در عالم نهاده اند چنانچه خداوند میفرماید خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا و نیز میفرماید بعد از ذکر فواکه و اشجار و چراگاه مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ بلکه مدار تعیش انها نیز بجهة مقدار دانشی است که دارند بانچه ایشان را نفع دهد از مأکولات و بانچه بآن دفع کنند از خود مضرت و اذیت و شناسائی خود را و باکرفتن این معرفت از ایشان ساعتی زنده نمانند و از وجه اول ظاهر میشود سر استغفار هر چیز برای طالب علم چنانچه در اخبار متواتر است سیم انکه پارهٔ از حیوانات با نهایت حقارت و خواری و پستی رتبه و مقام بسبب اندکی از علم و قلیلی از معرفت و عمل محترم و معزز شده اند بلکه از انسان جاهل که مقامش اعلی بود بمراتب مقدم و اشرف شوند چنانچه سگ که با خساست فطری و نجاست ذاتی بجهة یاد گرفتن دو سه چیزی که رفتن بسوی شکار باشد هر گاه اورا بفرستند و برگشتن بسوی صاحبش هر وقت که او را بخواند و نخوردن از شکاریکه گرفته تا صاحبش برسد یا قیمت شود و کشته اش پاک و حلال گردد بلکه بعضی از فقهاء گفته اند جایز است او را هم لازم نیست بشورند با جمع بودن شرایط ذبح و ذبیحهٔ انسان که جاهل باشد بشرایط آن مردار و نجس است ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا وَفِي الْكَافِي از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود بخورید قبره را و فحش ندهید او را و نزنید او را با طفال که بازی کنند با او بجهة انکه زیاد تسبیح میفرستند و تسبیح او این است لَعَنَ اللّٰهُ مُبْغِضِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَفِي روایت دیگر فرمودند که میکوید در آخر تسبیحش این را وَأَيْضًا در آنکتاب و کتاب خصال از داؤد رقی مرویست که گفت نشسته بودیم خدمت جناب صادق علیه السلام که کذشت مردی و در دستش پوستوکی بود کشته پس حضرت بسرعت برخواست بسوی او تا انکه گرفت آن را از دستش پس انداخت آن را بر زمین و فرمود ای عالم شما امر کرده شما را باین یا فقیه شما خبر داد مرا پدرم از جدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از کشتن شش چیز مورچه و مکس عسل و ضفدع و هدهد و صرد و پرستوک اما مکس عسل

تعبره چکاوك است

غوك و بتركی قرباغه كويند

در ستایش دانش و نعمت علم و معرفت

پس او میخورد پاکیزه و میگذارد پاکیزه و او است که خدای وصی کرده باو که نه از جن است و نه از انس و آنها موذیند پس بدستیکه مردم بقحطی افتادند در عهد سلیمان ع پس برای استسقاء بیرون رفتند پس دیدند سوری را که بر پا ایستاده و دست با آسمان بلند کرده و میگوید ما خلقیم از آفریده های تو و بی نیاز نیستیم از فضل تو پس روزی ده ما را از نزد خود و نگیر ما را بمعاصی خطاء بنی آدم پس حضرت فرمود برگردید که باران داده شما را خداوند بدعای غیر از شما انا ضفدع پس چون آتش شعله کرفت بر جناب ابراهیم علیه السلام حشرات زمین شکایت کردند بخداوند او اذن خواستند در ریختن آب بر آن پس خداوند اذن نداد مکر بضفدع پس دو ثلث او را آتش سوزاند و یک ثلث او باقی ماند آنا هذا پس دلیل آن جناب بود بسوی ملک بلقیس و انا صرد پس راهنمای جناب آدم ع بود از بلاد سراندیب تا بلاد جده و انا پرستوک پس بدستیکه چرخ کرفتنش در هوا بجهة مسرت او است برانچه کردند با اهل بیت محمد علیهم السلام و تسبیح او خواندن الحمد لله رب العالمین است آیا نمی بینید او را که میگوید و لا الضالین و ایضا از آنجناب از پدرش روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود وصیت بکنید برای پرستوک خوبی را پس بدستیکه او مونوس ترین مرغان است بانسان پس فرمود آیا میدانید چه میگوید پرستوک هنکامیکه میکند زمزمه میکند میگوید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین تا اکر خواند فاتحه را پس چون بآخرش برسد ترنم کند باو و بگوید و لا الضالین و حضرت و لا الضالین را بامد حکایت فرمود و ایضا از او در قرب روایت کرده که کفت نشسته بودم در خانه ابی عبد الله علیه السلام پس نظر کردم بسوی کبوتر راعی که میخواند مدتی زیاد پس نظر کرد بسوی من ابو عبد الله علیه السلام و فرمود ای داود آیا میدانی چه میکوید این طیر عرض کردم نه فدای تو شوم فرمود نفرین میکند بر قتله حسین علیه السلام پس نکاه دارید او را در خانهای خود و نیز از آنجناب روایت نموده که هر که خواهد مرغی در خانه نکاه دارد پس نکاهدارد ورشان را پس بدستیکه او ذکر خدا از همه بیشتر کند و تسبیح بیشتر فرستد و او مرغیست که دوست میدارد و آل بیت را و در اخبار بسیار مدح فروس سفید وارد شده نکاهداشتن او در خانه و آورده شده بجهة معرفت او و اوقات نماز و آکاه کردن او انسان را در آن زمان و لقلقه او در ذکرش اذکروا الله یا غافلین زهی قباحت جهل که آدمیرا از سکی پست کند و بتعلم از خروسی و آوازه و شرح شعور و معرفت و اذکار حیوانات در مقام تتمیم ابواب نهم خواهد شد ان شاء الله تعالی چهارم جمله از آیات شریفه مثل آیه مبارکه الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علما خداوند کریم آفریده هفت آسمان را و از زمین مانند آن بدرستیکه فرود میفرستد امر خود را میان انها تا بدانید که خداوند بر هر چیزی تواناست و بدانید که هر آینه خداوند احاطه دارد بهر چیزی از راه دانش و علمش فرو کرفته هر چیزی را از ظاهر این کلام مستفاد میشود که غرض از خلقت آسمانها و زمینها و ما بینهما و نزول شرایع الهی و [illegible] صفت قدرت و علم الهی است و چون برکشت تمام صفات بدو [illegible] و این غایت خلقت علم توحید و معرفت حضرت ربانی است و [illegible] معرفت کنت کنزا مخفیا

در فضیلت صفت علم و دانائی و مدح علم

فَاَحْبَبْتُ اَنْ اَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِکَیْ اَعْرِفَ من گنجی نهانی بودم پس خوش داشتم که شناخته شوم پس آفریدم جهانیان را تا شناخته شوم و از برای شرافت علم همین آیه کافی است وَ اَیْضاً دیگر اوّل سورهٔ علق که اوّل سورهٔ ایست که نازل شده اِقْرَءْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِیْ خَلَقَ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اِقْرَءْ وَ رَبُّکَ الْاَکْرَمُ الَّذِیْ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ بخوان بنام پروردگارت یا نام پروردگارت را الّذی آفریده آفرید انسان را از خون بسته از نطفه کندیده بخوان و حال انکه پروردگار تو کریم تر است از همه انکه آموخت آدمی را علم یعنی نوشتن یا بتوسّط قلم او را بیان آموخت آموخت انسان را چیزی که نمیدانست و از چند وجه اشاره بشرافت علم شده اوّل انکه در مقام شمردن نعمتها پس از نعمت وجود نعمت علم را بیان فرمود و اگر اشرف از او نعمتی بود سزاوارتر بود بذکر بعد از او دوّم انکه در این آیات ذکر از اوّل مرتبهٔ انسان شده که پست ترین مراتب او است و از آخر حالش که مقام دانائی باشد پس بالیست بالاترین مراتب او باشد نظر بمقابلهٔ اضافتین این دو چه گویا فرمود تو در بدایت امر در چنین مقام پستی بودی و حال بچنین مقام عالی رسیدی و اگر فوق آن درجه بود ذکرش مناسب تر بود سیّم انکه در بخشیدن گوهر علم ذات مقدّس خود را بصفت اکرمیّت یاد فرمود اشاره باینکه این صفت از روی آن موهبت است پس ناچار نعمت علم از همه نعم اعلی باشد و گرنه اگر مبیّت بغیر او متحقّق شود چون ذکر نشد با مبنا باشد چهارم انکه بذکر نعمت وجود و علم اکتفا فرمود اشاره باینکه با دست آمدن این دو نعمت تمام و در جنب آن سایر نعم را وقعی نه و نظیرش آیهٔ مبارکهٔ اَلرَّحْمٰنُ عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ خَلَقَ الْاِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَیَانَ از ابتدا کردن سوره باسم شریف الرحمن دانسته میشود که در مقام ذکر نعمت هستند و مصدق این تکرار آیهٔ مبارکهٔ فَبِاَیِّ اٰلَاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ تا آخر سوره و تعلیم قرآن را که اشرف و انفع و اکمل دوّم طرق علوم است بر همه مقدّم داشت و پس از ذکر نعمت خلقت تعلیم بیان را که معرفت منافع و مضارّ دنیا و آخرت است ذکر فرمود و بر ناقد مخفی نیست که در این ترتیب چه مقدار اعتناء بشأن علم شده و آیهٔ مبارکهٔ اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا و در جای دیگر است سَیَذَّکَّرُ مَنْ یَخْشٰی هر که از خدای ترسد پند گیرد و نصیحت در او اثر کند و جز علماء کسی نترسد پس تذکر که مفتاح راه نجاتست مخصوص ایشان خواهد بود و آیات که دلالت میکنند بر امر بسؤال زیادتی علم و تعلّم از علماء و مذمّت جهل و پناه بردن انبیاء بخدا و نداز دخول در زمرهٔ جاهلین و سر زنش کردن ایشان مکذّبین خود را بجهل که سبب تکذیب ایشان شده و صورت نکردن معصیتی مگر بعد از جهل بیکی از امور که با یقین بانها هرگز متحقّق نشود چنانچه گذشت بسیار است پنجم اخبار بسیار و بذکر بعضی قناعت کنیم ع بس امالی شیخ طوسی ره و غیره مرویست از جناب رضا علیه السّلام که حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود نه طلب علم واجب است بر هر مسلمانی پس طلب نمائید علم را از محلّش و اقتباس نمائید آن را از اهلش بدرستیکه برای خداوند علم را یاد دادن حسنه است و طلب نمودنش عبادت است و مذاکره نمودنش ثواب تسبیح دارد و عمل کردن باو جهاد است در راه خدا و تعلیمش بانکه نداند صدقه است و باهلش عطا نمودن موجب قرب بخداست

در بزرگی خصلت علم و دانش

زیرا که بعلم دانسته میشود حلال و حرام الهی و همو پیدا میکرد در راه بسوی بهشت و او است مونس در وحشت و مصاحب در غربت و وحدت و همزبان در تنهائی و خلوت و راهنما در حال شادی و کربت و سرمایه برای وفی دشمنان و زینت نزد دوستان خداوند جمعی را برای علم بلند مرتبه خواهد کرد و میکرداند ایشان را پیشوایان در خیر یعنی پیروی ایشان نمایند و اثار ایشان را هدایت یابند و به رأی ایشان عمل نمایند و ملائکه رغبت کنند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان بمالند و در هر تازه برای ایشان برکت فرستند و بر آنچیزان استغفار نمایند هر تری و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریا و درندگان و چهارپایان صحراها و بدرستیکه علم زندگانی دلهاست از جهالت و نور دیدهاست از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف میرساند بنده را بمنازل برگزیدگان و درمی آورد ایشان در مجالس نیکوکاران و در درجات عالیه در دنیا و آخرت و فکر در علم برابر است با روزه داشتن و مدارسه و مباحثه اش نزد آب نماز گذاردن و اردو به علم اطاعت و بندگی خدا میباشد از اراده صله رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته میشود علم پیشوای عمل است و عمل تابع او است علم را الهام مینمایند به سعادتمندان و محروم میکرداند از او بدبختان پس خوشا حال آنکه بهره خود را از او گرفته و محروم نشده باشد ق فرمود عالم در میان جهال مانند زنده است در میان مردگان ق ل د امالی صدوق از آنجناب مرویست که فرمود چون مؤمن میرود و کفنها که در آن علی باشد میکرداند آن ورقه در روز قیامت پرده میان او و آتش و عطا فرماید او را خداوند به هر حرفی که نوشته شده در آن شهری وسیع تر است از دنیا به هفت مرتبه ق ل بصائر الدرجات از آن جناب مرویست که فرمود فضل عالم بر عابد مثل فضل ماهست بر سایر نجوم ق ل در روایت دیگر فرمود مثل فضل آفتاب بر ستارها و فضل عالم بر غیر عابد مثل فضل ماهست بر ستارها و از جناب باقر علیه السلام روایت نموده که عالمی که منتفع شوند بعلم او بهتر است از عبادت هفتاد هزار عابد و از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که می آید عالم پیش از عابد در سکانی رفیع بسافت پانصد سال ف فیز از آن جناب روایت نموده که یک عالم افضل است از هزار عابد و هزار زاهد ف فیز فرمود یک رکعت نمازی که میکند فقیه بهتر است از هفتاد هزار رکعتی که عابد میکند و اینها از معوجین مهذب روایت نموده در کفت از آن جناب سئوال کردم از دو مرد که یکی از آن دو فقیه است و روایت کننده اخبار و دیگری عابد و نیست برای او مانند احادیث آن عالم فرمود در آوی حدیث که با بصیرت باشد در دین بهتر است از هزار عابدی که نه فقیه و آرد نه روایت و از جناب سجاد علیه السلام روایت نموده که یک عالم با بصیرت در دین بخت تر است بر شیطان از هزار عابد ف حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر شریف خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خدای عزوجل تحریص کرده بر نیکی بیتیمان بجهة جدا بودن ایشان از پدران خود بان که هر که محافظت کند ایشانرا محافظت کند او را خداوند و هر که اکرام کند انها را اکرام کند او را خداوند و هر که دست کشد بر سر یتیمی بجهة مهربانی با او میکرداند خدا برای او در بهشت بهر موئیکه از زیر دستش میگذرد قصری وسیع تر از دنیا با بچه ... و او است آنچه مایل است با و نفوس و لذت میبرد از او چشمها و ایشان در انجا مخلدین و امام علیه السلام و چه مجالستی از برای ان

در شناختن صفت علم

یتیم مبتلی است که جدا شود از امام خود و قادر نباشد بر رسیدن بخدمتش و نداند که یا غیر خود را در آنچه مبتلا میشود با و از احکام دین
هان که هر آینه از شیعیان ما دانا است بعلوم ما این جاهل بشریعت ما که جدا شده از مشاهده ما یتیمی است در دامن او پس هر که
او را هدایت کند و ارشاد نماید و یاد دهد با و احکام ما را با ما است در رفیق اعلی خبر داد مرا باین پدرم از پدرانش از رسول خدا
صلی الله علیه و آله ف امام ع فرمود حاضر شد زنی در نزد صدیقه فاطمه زهرا علیها السلام و گفت ما دری دارم نا توان
و چیزی از امر نماز بر او مشتبه شده و مرا فرستاده بسوی شما که بپرسم پس حضرت جواب ان را گفت پس سؤال دیگر کرد
جواب داد پس سؤال سیم کرد جواب داد تا انکه سؤال را به رساند جواب داد پس آن زن از زیادی سؤال شرمنده شد
و گفت گران نشوم بر تو ای دختر رسول خدا فرمود سؤال کن از انچه خواهی آیا دیدی کسی را که خود را کرایه دهد یکروز برای بالا
رفتن بهامی با بار سنگین و کرایه او صد هزار اشرفی است آیا سنگینی دارد بر او عرض کرد نه فرمود کرایه کردم من برای هر مسئله
به بیشتر از پر شدن از زمین تا عرش از لؤلؤ پس سزاوارتر م با نیکه گران نشود بر من ف حضرت امام حسن علیه السلام فرمود
فضیلت کسی که متکفل کند جاهلان شیعیان را و امور مشتبه را بر ایشان واضح گرداند بر کسیکه یتیمان دیگر را آب و طعام دهد
و مثل فضیلت ما هست بر سها که مخفی ترین ستارها است ف حضرت حسین بن علی علیهما السلام فرمود هر که متکفل شد
یکی از شیعیان ما شود و در غیبت ما و از علوم یکه با و رسیده او را هدایت کند و در علوم ما با او مواسات کند خداوند عالمیان
او را ندا کند که ای بنده کریم که مواسات کردی من سزاوارترم بکرم کردن از تو ای ملائکه در بهشت بهر حرفی که تعلیم کرده هزار
هزار قصر با و دهید و در آن قصرها انچه مناسب انها است از نعمتها برای او مقرر سازید ف حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مردم را دوست من گردان و مرا دوست ایشان کن
گفت خداوندا چه کنم که ایشان چنین شوند فرمود که بیاد ایشان آر نعمتهای مرا تا مرا دوست دارند بدرستیکه اگر یک کس از ملائکه
از درگاه من گریخته باشد یا از ساحت عزت من کشیده باشد بسوی من برگردانی بهتر است برای تو از صد سال عبادت
که روزها روزه باشی و شبها بر پا ایستاده باشی موسی ع گفت ان بنده گریخته کدام است فرمود کناهکاران و آنانی
که فرمان من نمی برند پرسید که کشیده کیست فرمود جاهل به امام زمانش پس بشناساند با و امامش را یا غایب از
امامش بعد از شناختن که جاهل باشد بشریعت دین او پس بشناساند با و شریعت را و انچه با و عبادت کند پروردگار
خود و برسد بسبب آن بخشنودی او ف حضرت سجاد علیه السلام فرمود بشارت دهید علمای شیعیان ما را به
ثواب عظیم و جزای فراوان ف حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود یک فقیه که نجات دهد یتیمی از یتیمان ما را
که جدا شده از ما و از مشاهده ما به یاد دادن او انچه را محتاج است با و گران تر است بر شیطان از هزار عابد زیرا که
[illegible] بهلاک نفس خود است و عالم با داشتن هم نفس خود هم نفوس بندگان و گنهگاران خدا را دارد که از دست
[illegible] و گنهگاران اتباع او نجات دهد و از انجهت افضل است از هزار هزار عابد ف حضرت امام محمد تقی علیه السلام
فرمود هر که متکفل شود ایتام آل محمد را که جدا شدند از امام خود و افتاده اند در حیرت جهل و گمراهی اند در دست

در منقبت صفت علم و دانش

شیاطین و در دست ناصبیهای از دشمنان ما پس نجات دهد ایشان را از آنها و بیرون آورد ایشان را از حیرتشان
و غالب شود بر شیاطین به برکرواندن و وسوسه‌شان و مقهور کند ناصبیها را به برآیین پروردگار و اولیاء ائمهٔ ایشان همه
برتری کند در نزد خداوند بر بندگان بمقامی اعلی که بیشتر است از فضل آسمان بر زمین و عرش بر کرسی و حجب بر آسمان و فضلشان
بر عابد مانند فضل ماهست بر مخفی ترین ستارها که در آسمان است ق حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود
می آیند علمای شیعیان که رسیدگی میکنند امور ضعفای دوستان و اهل ولایت ما را روز قیامت نورها سفید
از تاجهایشان بر سر هر یک تاج کرامتی است که پراکنده کرده نورها را در عرصات قیامت و مسافت دور انرصات
سیصد هزار سال است و شعاع تاجهای ایشان پراکنده است در تمام آنها پس باقی نمی ماند در انجا یتیمی که متکفل
نشده او را و از تاریکی جهل و آنا نموده او را و از حیرت گمراهی بیرون آورده او را مگر انکه در آویزد به شعبهٔ از نورهای آنها
پس بلند کند ایشان را بسوی بالاتر انکه ایشان را محاذی اعلای بهشت کنند پس فرود آرد ایشان را در منزلهای که تهیه
ایشان مهیا شده و در همسایگی استادان و معلمان ایشان و در محضر آنمهٔ ایشان که میخواندند علمای ایشان را بسوی انها و میگفتند
احدی از ناصبیان که برسد با وشعاع آن تاجها مگر انکه کور شود چشمانش و کر شود گوشهایش و لال شود زبانش و سخت تر شود بر
ایشان از شعلهای آتش پس برود و ایشان را تا برساند بزبانیه پس بنهند از دشان در قعر دوزخ و ایضا در آن کتاب
شریف است که روزی جمعی از موالیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام در خدمت آن جناب حاضر شدند و عرض کردند
یابن رسول الله همسایه داریم ناصبی العقیده میکنند ما را و معاجه میکنند با ما در تفضیل اولی و دومی و سبتی بر امیر المؤمنین علیه السلام
و برای ما آوله میاورد که نمیدانیم چگونه است جواب و بیرون رفتن از عهدهٔ انها فرمودند من میفرستم بسوی شما کسی را که عاجز
کند او را و کوچک کند قدرش را در نزد شما پس خواند یکی از شاگردان خود را و فرمود مرو در کن با این جماعت در حالتی که جمعند
و سخن میکویند پس کوش کیر کلام ایشان را پس از تو خواهش کنند سخن کفتن را پس تکلم نما و ساکت کن آن شخص را و بکن طلب سر
و برای او چیزی باقی نکذار پس آن مرد رفت و حاضر شد در آن موضع و حاضر شدند آنان و سخن کفت با آن مرد و او را عاجز کرد
چنانکه ندانست در اسمانست یا زمین انجماعت کفتند که چنان سروری بر ما رود داد که ندانند آن را جز خداوند و داخل شد بر آن مرد
و متعجبین برای او از حزن و غم بقدر سرور ما پس چون برکشتیم و نزد امام علیه السلام فرمود انچه در اسمان پیدا شد از طرب و فرح
بشکستن این دشمن خدا بیشتر است از آنچه در نزد شما بود و انچه در محضر شیطان و سرکشان اتباع او پیدا شد از غم و اندوه
بدتر بود از انچه در محضر انها پیدا شده و تحقیق که رحمت فرستادند و ثنا کفتند بر این بندهٔ شکننده او ملائکه سموات و حجب و کرسی
و قبول کرد خداوند دعای ایشان را و بزرک کرد ثواب او را و ق شیخ شهید ره در رضیة المرید روایت کرده که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای مردم بدانید کمال دین طلب علم است و عمل بآن بدرستیکه طلب علم واجب تر است از طلب
مال بدرستیکه مال تقسیم شده و برای شما در عهده کرفته تضمین کرده آن را عادل میان شما و نصاحت کرده بر آنچه شما را وفا
خواهد کرد و برای شما و علم مخزونست در نزد اهلش پس طلب کنید او را و ق ایضا فرمود کفایت میکند در شرف علم انکه

در برتری صفت علم و معرفت

ادّعا میکند او را کسیکه نمیداند او را و مسرور میشود اگر با و نسبت دهند و کفایت میکند در مذمّت جهل اینکه بیزاری میجوید از او کسیکه دارا است **و ایضاً** فرمود به کمیل بن زیاد ای کمیل علم بهتر است از مال علم تو را محافظت میکند و تو محافظت میکنی مال را و علم حاکم است و مال محکوم و مال را خرج کردن کم میکند و علم زیاد میشود به انفاق **و ایضاً** فرمود علم بهتر است از مال به هفت جهة اوّل آنکه علم میراث انبیا است و مال میراث فرعونها دوّم علم کم نمیشود بدادن و مال کم میشود سیّم مال محتاج است بحافظ و علم صاحبش را حفظ میکند چهارم علم در کفن داخل میشود یعنی با صاحبش هست و مال باقی میماند پنجم مال پیدا میشود برای مؤمن و کافر و علم خبر برای مؤمن نباشد ششم جمیع مردم محتاجند بعلم در امر دین خود و همه محتاج نیستند بصاحب مال هفتم علم قوّت میدهد صاحبش را بمرور بر صراط و مال مانع میشود او را از گذشتن **و ایضاً** فرمود قیمت هر کس مقدار دانائی او است **و** شیخ محدث جلیل شیخ یوسف بحرینی در کتاب انیس المسافر روایت نمود که چون خوارج شنیدند که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود من مدینهٔ علمم و علی علیه السّلام باب او است رشک بردند بآن جناب پس ده نفر از روسای ایشان جمع شدند و گفتند سؤال میکنیم هر یکی از ما از علی علیه السّلام یک مسئله تا ببینیم که چگونه جواب میدهد ما را پس اگر جواب داد همهٔ ما را به یک جواب میدانیم علمی ندارد و پس یکی از انها وارد شد بر آن حضرت و گفت یا علیّ علم افضل است یا مال فرمود علم افضل است عرض کرد چرا فرمود زیرا که علم میراث انبیا است و مال میراث قارون و هامان و فرعون و عاد و شدّاد پس رفت و با جواب را بر رفقا گفت دقیقی نمی آمد همان عرض را کرد همان جواب را شنیدند از دلیل پرسید فرمود چونکه مال را تو محارست میکنی و علم تو را محارست میکند رفت و سیّمی آمد و همان قسم سؤال کرد فرمود بجهة انکه برای صاحب مال دشمن بسیار است و برای صاحب علم دوست فراوان است چهارمی آمد در جوابش فرمود مال را اگر تصرّف کنی کم میشود و علم به تصرّف زیاد میشود و در جواب پنجمی فرمود صاحب مال خوانده میشود باسم لئام و بخل و صاحب علم نام برده میشود با عظام و تکریم و در جواب ششمی فرمود بر مال خوف بردن دزد است و علم از این خوف ایمن است و در جواب هفتمی فرمود مال بمرور زمان مندرس میشود و برای علم اندراس و کهنگی نیست جواب هشتمی از نسخ ساقط بود و در جواب نهمی فرمود مال قلب را سخت میکند و بعلم دل منوّر میشود و در جواب دهمی فرمود صاحب مال تکبّر میکند و خود را بزرگ میشمارد و بسا هست مدّعی ربوبیّت میشود و علم صاحبش را ذلیل و مسکین و خاشع میکند پس آن جماعت گفتند راست فرموده خدا و رسولش شکّ نیست در اینکه علیّ علیه السّلام باب تمام علوم است پس حضرت فرمود و اللّٰه اگر سؤال میکردند از من جمیع خلایق ما دامیکه زنده بودم ملول نمی شدم و هر آینه جواب میدادم هر یک از ایشان را بجوابی غیر از جواب دیگری تا آخر دهر **و** در کتاب مُنیه از حضرت سجّاد علیه السّلام روایت نمود که فرمود اگر بدانند مردم که چه چیز با است در طلب علم هر آینه طلب میکنند او را ولو بریختن خونها و فرو رفتن در کردابها باشد بدرستیکه خدا و ملائکه و جمیع نبیّان که مبغوض ترین بندگان نزد من جاهل با است که سبک شمارد حقّ اهل علم را و ترک کند پیروی ایشان را و محبوب ترین بندگان نزد من پرهیزکار طالب ثواب ملازم علماء تابع حکما است **و** از

در بزرگی قدر گوهر دانش

حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود فقیه شدید در دین بدرستیکه اکثر بصیرت پیدا نمی کند از شما در دین
اواخر ایی است که جاهل خجالتی است و بدرستیکه خداوند عزّ و جلّ میفرماید در کتاب خود لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ
وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ و نیز فرمود دوست میداشتم که سرهای اصحاب
مرا بتازیانه بزنند تا فقیه یعنی با بصیرت در دین شوند و ایضاً فرمود هر گاه خداوند بنده ای را خیر بخواهد او را با بصیرت میکند
در دین و نیز فرمود که چون فقیه بمیرد شکستی در اسلام پیدا شود که نه باران اجری و از جناب کاظم علیه السلام روایت
نموده که فرمود چون بمیرد بگریند بر او ملائکه و بقعهای زمین که عبادت میکرد خدا را در آنها و درهای آسمان که اعمال او را بالا
میبردند و در اسلام شکستی پیدا شود که تدارک او را پیری نرساند و از حضرت رسالت منقول است که فرمود آفتاب و ماه
میسازند و در کتاب خصال صدوق مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود عالم با علم خود
دار علما آرا و چهارم مشوکه هلاک میشوی بفضل ایشان و از جناب صادق علیه السلام روایت شده
بهر و پس از مردنش مگر سه چیز صدقه که جاری کرده ان را در حین حیات و او باقی میماند تا بعد از مردنش مانند سنتی که
مقرر کرده و عمل کنند بآن بعد از او و غیر او و یا فرزند صالحی که استغفار کند برای او و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده
که آنحضرت فرمود بدرستیکه بهتر چیزی که میراث میگذارند پدران برای پسران ادب است نه مال و از جناب
سعده کفت مراد حضرت از ادب علم است و فرمود اگر مهلت داد خدا نوح را علیه السلام در عمر او در روزی یک ساعت برای علم کردن
اعانت بکوئی بر روز ضرورت کسی کفت چیست آن اعانت فرمود یکه معنی نمیداند بپرسد او را و او معنی را بداند و بفهماند او را و از حضرت
و نیز در دعوات راوندی مرویست که خداوند بجناب موسی کلیم فرمود با کسی که او را دوست میدارم همنشین باش و با
میکنم قبور معلم خیر و متعلم آن را تا آنکه وحشت نکنند از مکانی که دارند و از جناب حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود
علم کنج ابنیا است و فرمود محافظت کنید دین خدا را بر عبت در مصاحبت علم و اهل علم و از هشام بن سالم از برادرش عبد
عبد الرحمن بن حجاج عرض کرد چگونه در هم رخنه میشود عروه علمای قریش رسول خدا فرمود هر گاه بمیرد عالم رخنه در اسلام
مردم مانند کوسفندی شبان ندارد و پس کم میکند چرا که او را پیدا نمی کنند تا او بگیرد و از جناب
روایت کرده که کفت کفتم بجناب باقر علیه السلام من می نشینم و فقه بحثم فکر
بر سر هر سنگی فرعی قصه خوانی باشد مثل تو فقه و ارشاد شیخ مفید و غیر از امیر علیه السلام روایت شده که فرمود
علما در میان مردم مانند ماه شب چارده اند در آسمان که روشنی میدهد نور ش بر سر تا پای آنکه بکمال
فرمود مردم سه طایفه اند عالم ربانی و متعلم برای نجات یافتن و همکسان بی سر و پا که بدنبال هر آوازی میروند
سنگری که میچرخند با هر بادی و روشنائی نگرفتند از نور علم و پناه نبرده اند بر رکنی محکم
نگاه میدارد و نوال را نگاه میدارد زوال کم میشود بدادن و علم زیاد میشود بدادن و ای کمیل معرفت علم دین است
که بآن اطاعت کرده میشود خداوند و بآن در دین کمال یابد و بسبب اطاعت عالم و محبت او و نام نیک را بعد از فنا

وصال

در شرافت صفت علم و منافع وجود علماء

ومنفعت مال تمام میشود و بتمام شدن مال و عالم حاکم است و مال محکوم ای کیسل مُردند خزینه دارهای اموال با انکه زنده اند
و علماء باقیند مادامیکه دنیا باقی است جثه شان ناپیداست امّا مثال ایشان در دلها موجود **ف** ذکر خصال
از آن جناب مرویست که قوام دین بچهار نفراست به عالم سخنگو که علمش را استعمال کند و به غنی که بخل نورزد به زیادی مالش
بر اهل دین خدا و به فقیری که فروشد آخرتش را بدنیا و به جاهلی که تکبّر نکند از طلب علم پس اگر عالم کتمان کرد علم خود را و بخل
ورزد غنی بمالش و فروخت فقیر آخرت را بدنیا و تکبّر کرد جاهل از طلب علم دنیا را پس کردو بسوی پشت خود **ف** از جناب
سجاد علیه السّلام روایت نموده که چون طالب علم بنزدش می آمد میفرمود مرحبا بوصیّة رسول خدا صلّی الله علیه وآله انگاه
میفرمود طالب علم هرگاه از منزلش بیرون رود نمیگذارد پایش را بهیچ خشک و تری از زمین مگر انکه تسبیح میکنند برای او
تا زمین هفتم **ف** در مئیة شهید تا بی ره از حضرت رسول صلّی الله علیه وآله مرویست که فرمود هر که میخواهد نظر کند
به آزاد کرده های خداوند از آتش پس نظر کند به طالبین علم قسم بانکه جانم بکف قدرت اواست هیچ متعلّمی تردّد نمیکند در درخانهٔ
عالمی مگر انکه بنویسد خدا تعالی برای او بهر قدمی شهری در بهشت و راه میرود بر زمین و او استغفار میکند برایش و صبح میکند
و شام میکند در حالتیکه آمرزیده است و شهادت میدهند ملائکه که او از آزاد کرده های خداست از آتش **و ایضا** فرمود
هر که علم طلب کند چنانست که در روز روزه دارد و در شب بپا ایستد و کیباب از علم را که آموخت بهتر است برای او از
اینکه کوه ابو قبیس طلا باشد و آن را در راه خدا انفاق کند **و ایضا** فرمود کسی را که مرگ در رسد و او در طلب علمی باشد که
زنده کند بان اسلام را میان او و انبیاء یک درجه است در بهشت **و ایضا** فرمود فضل عالم بر عابد به هفتاد درجه
که میان هر دو درجه بقدر دو پدر اسب باشد هفتاد سال زیرا که شیطان بدعت میگذارد بجهة مردم عالم ان را می بیند
و بر میدارد و بعابد روی آورده بعبادت خود **و ایضا** فرمود فضل عالم بر عابد مثل فضل من است بر ادنای شما
بدرستیکه خداوند و ملائکه اش و اهل آسمانها و زمین حتّی مورچه در سوراخش و حتّی ماهی در دریا رحمت میفرستند بر یاد دهندهٔ مردم
خیر را **و ایضا** فرمود کسیکه بجهة طلب علم بیرون میرود در سبیل خداست تا بر گردد **ف** فرمود کسی که بیرون میرود
بجهة طلب تحصیل باطلی از علم که بر گرداند بان باطلی را بسوی حقّ یا گمراهی را براه هدایت این علم او مانند عبادت چهل سالهٔ
او است **و ایضا** به حضرت امیر علیه السّلام فرمود اگر خداوند هدایت کند بدست تو یک نفر را بهتر است برای
تو از دنیا و انچه در انست **و ایضا** فرمود رشک شوان برد مگر مؤمنی یا نفر یکی انکه خداوند باو مالی داده و مسلّط کرده
او را بر آن که در راه حقّ تمامش کند و دیگری انکه خداوند باو حکمت عطا فرمود باآن حکم میکند و بمردم می آموزد
و ایضا فرمود خواب عالم بهتر است از نماز با جهل **و ایضا** فرمود یک فقیه سخت تر است بر شیطان
از هزار عابد **و ایضا** فرمود هر که در علم و عبادت نشود نمیکند تا بزرگ شود خداوند در قیامت باو ثواب
هفتاد و دو صدّیق میدهد **و ایضا** فرمود هیچ کس صدقه ندا آده بمثل علمی که او را نشر کرده **ف** فرمود هر
نفرستاده مسلم بسوی برادرش هدیّه بهتر از کلمهٔ حکمت که بان زیاد کند خداوند هدایت او را و او بر گرداند او را از هلاکه

در فوائد وجود علماء و اهل دانش

کننده ق فرمود هر که صبح بمسجد رود و اراده نکند مگر آنکه یاد کیر و خیری را یاد دهد یا دان را برای او است اجر یک عمره کننده که عمره اش تمام باشد و هر که شام بمسجد رود و همان قصد برای او است اجر یک حاجی که حجش تمام باشد و از صفوان بن عسّال روایت کرده که بخدمت آنحضرت مشرف شدم و آن جناب در مسجد تکیه کرده بود بر بُرد قرمزی پس گفتم یا رسول الله آمدم بجهة طلب علم فرمود مرحبا بطالب علم بدرستیکه طالب علم را ملائکه بپالهای خود می پوشند آنگاه پاره از آنها بال خود را با بال بعضی ترکیب میکنند تا اینکه میروند به آسمان دنیا بجهة محبت ایشان بآن چیزیکه او طلب میکند ق فرمود بهترین صدقه آنست که مرد علمی تحصیل کند آنگاه برادرش تعلیم کند ق فرمود عالم و متعلم شریکند در اجر و خیری در سایر مردم نیست د ق مر از اسباب بزرگ شدن شخص در نظر انسان رسیدن نفع و احسان است از آن شخص به ناظر و فرو گرفتن نعم و فوائد آنست مر این را و بزرگی ان نعمت و فایده و کوچکی او و کثرت نفع و کمی او و استدامهٔ احسان و انقطاع او و متفاوت شود عظمت و بزرگی در نظر پس هر که احسانش بزرگتر و زیادتر و بادوام تر بود عظمت و بزرگیش در نظر انکه مورد احسان او است بیشتر باشد و اگر این مراتب در دنیا و برزخ و آخرت هر سه با شد عظمت بالا رود و هیچ یک انسان در خود قوهٔ بیرون آمدن از عهدهٔ لوازم احترام و تعظیم او نه بیند و بالفطره مردم مجبولند در سلوک با یکدیگر در معاشرات خود از روی این قانون و اگر کاهی تخلف شود از روی نادانی بآن نفع یا فقد و مقدار او است و از مثل معروف الانسان عبید الاحسان و از کلمات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که احتج الی من شئت تکن اسیره و استغن عمن شئت تکن نظیره و افضل علی من شئت تکن امیره خود را محتاج هر کس کردی اسیر او شدی و از هر کس بی نیاز شدی مانند او شدی و بهر کس احسان کردی امیر او شدی و مشاهد است که محتاج بتوهم رسیدن نفع جزئی باو صاحب مال و ثروت را تعظیم کند و اکرام منفعت برسد بر تعظیم بیفزاید و بزیادی او زیاد کند و نفس خویش را در جنب او خوار و حقیر شمارد و خود را در احترام او بی اختیار بیند بلکه آنانکه فی الجمله ربط و انتسابی بآن منعم دارند در نظر او بزرگ نمایند و بر اهل انصاف واضح است که احسان هیچ کس در رتبهٔ احسان علماء نرسد و هیچ نفعی به بزرگی نفع ایشان نشود و اما در امر دین پس واضح است که بیوسته روزی خور خوان نعمت ایشانند و اما در آخرت پس گذشت که ایشان بعد از حجج علیهم السلام از شفاعت یابند و اما در امر معاش پس دانستی که مدار آن بر مقدار دانش ارباب صنایع و حرف است که بی آن زندگی صورت نگیرد و بر آنچه علماء از زبان شرع انور دستور العمل دهند از قانونهائی که در آن حفظ مال و نفس و ناموس و عقل است و همیشه در رشد آید و بلاها کشودن عقدها و رفع ابتلا بدست ایشان بوده چنانچه قوم جناب یونس ع با نزول عذاب بسبب وجود یک عالم و پیرو او از آن بلای عظیم رستند و مختصر آن قصه بروایت عیاشی از حضرت صادق صلی الله علیه و آله چنانست که فرمود جناب یونس ع در نک کرد در میان امت خود و میخواند ایشان را بایمان بخدا و تصدیق و پیروی او سی و سه سال پس ایمان نیاورد باو و متابعت نکرد او را از قومش مگر دو مرد یکی روبیل دیگری تنوخا و روبیل از اهل بیت علم و حکمت و خانوادهٔ نبوت و با آن جناب رفیق بود از آنزمان که هنوز به پیغمبری مبعوث نشده بود و تنوخا مردی ضعیف و عابد و زاهد

و در عبادت خود فرو رفته بود و از علم و حکمت بهره نداشت روبیل صاحب کوسفند بود انها را میچراند و از انها قوتی میخورد
و شوخا حظابی میکرد و از آن روزی میخورد و روبیل با در نزد یونس منزلتی بود غیر از منزلهٔ شوخا بجهة علم و حکمتی که داشت
پس چون یونس از ایمان قوم خود مأیوس و ملول شد از خداوند عذاب خواست و خداوند اجابت نمود و بعد از مواعظ
و حکم بسیار وعده داد که عذاب در شوّال روز چهارشنبه وسط شهر وقت طلوع آفتاب خواهد رسید پس قوم خود را
خبر ده پس آن جناب مسرور شد و آنست عاقبت امر را پس شوخای عابد را ملاقات کرد و از نزول عذاب خبر داد و فرمود
برو و قوم را خبر کن با نچه خداوند وعده فرموده شوخا گفت بگذار ایشان را در گمراهی و معصیت خودشان تا خداوند هلاک
کند ایشان را پس حضرت فرمود باید برویم و از روبیل مشورت کنیم که او مردی است عالم حکیم از خانوادهٔ نبوّت پس رفتند نزد
او و حضرت او را خبر داد با نچه با و وحی شده بود و فرمود ببر ما را تا ایشان را خبر کنیم روبیل گفت برگرد بسوی پروردگار
خود برگشتن پیغمبر حکیم و رسول کریم و خواهش کن عذاب را برداز قوم بدرستیکه خداوند از عذاب ایشان مستغنی است و دوستانرا
مدارا با بندگان را و این دعوت تراضرری نرساند و از مقاست نزد او نکاهد و شاید این قوم با این کفر و روزی ایمان آورند
پس شوخا گفت وای بر تو ای روبیل بر انچه اشاره کردی با و و امر نمودی با این کفرشان و انکار پیغمبر خود و نسبت دادن او را
بدروغ و بیرون کردن او را از منزلش و عزم بر سنگسار کردنش روبیل گفت ساکت شو تو مردی عابد از علم خبر نداری و رو
کرد با آن جناب و گفت اگر خداوند عذاب را نازل کرد بر قوم تو آیا همه را هلاک میکند یا بعضی را و بعضی را باقی میگذارد فرمود بلکه
همه را هلاک میکند و چنین خواستم و در دلم رحمی بر آنها داخل نشده که مراجعت نمایم و مسئلت کنم ردّ عذاب را از ایشان
روبیل گفت شاید زمانیکه آثار عذاب پیدا شد توبه و استغفار کنند پس رحم کند ایشان را چونکه ارحم الرّاحمین است و
عذاب را از ایشان بردارد پس از انکه خبر دادی ایشان را از جانب خداوند که در روز چهارشنبه عذاب میفرستد پس در نزد
ایشان کذّاب محسوب شوی پس شوخا گفت وای بر تو کلام عظیمی گفتی پیغمبر مرسل تو خبر میدهد که خدا با و وحی کرده که
عذاب میفرستد و تو ردّ میکنی قول خداوند را و شکّ میکنی در آن و در قول پیغمبر او برو که علت ضبط شد روبیل گفت
رأیت فاسد است پس بآن جناب گفت که اگر عذاب نازل شد و قوم هلاک شدند پیغمبری تو تمام میشود و یکی از احاد مردم
خواهی شد و صد هزار نفر بر دست تو هلاک شوند پس ان حضرت وصیّت روبیل را قبول ننمود و با شوخا بقریه در آمد و قوم
از آمدن عذاب در وقت مذکور خبر کرد پس قبول نکردند او را و اکذیب نمودند و از قریهٔ خود بیرون کردند انجناب را به عُنف
پس با شوخا بیرون رفت از قریه و اندکی دور شدند و ماندند در انجا با نتظار عذاب و روبیل با قوم ماند در قریه تا انکه شوّال
داخل شد روبیل بر بالای کوهی بر آمد و به آواز بلند فریاد کرد منم روبیل مهربان بر شما نزد پروردگار خود این شوّال است
که داخل شده بر شما پیغمبر شما یونس خبر داد که وحی شده که در چهارشنبه وسط شوّال عذاب بر شما نازل میشود در وقت
طلوع آفتاب و وعدهٔ که خداوند به پیغمبران میدهد تخلّف نمیشود هرگز پس تأمل کنید که چه خواهید کرد پس این کلام
ایشان را ترسانید و در دلشان جاگرد راستی نزول عذاب پس شتافتند بسوی او و گفتند بچه امر میفرمائی ما را آیا

در فوائد وجود وجود علماء

روپهل پدر ستیکه تو مرد عالم بیدی و پیوسته برمامه بان بودی و بمار سیده انچه بجناب پولس گفتی پس امر کن مارا باینچه راه
خود مارا آگهی وه روپهل گفت چنان می بینم برای شما که نذارند مدکه مون طلوع فجر روز چهارشنبه و راشهر و در زیر کوه اطفال را نماد ران بسر اکنید و مادران در پشت کوه بایستند پس چگونه بدانیم که ما را نخواهند کشت
ظلم کردیم و پیغمبرت را که نمودیم و برگشتیم بسوی تو از معاصی خود اگر بنا مرزی مارا و رحم نکنی برما هر آینه خواهیم شد از زیان
کاران و عذاب کرده شدگان پس قبول کن توبه ما را و رحم کن برمای ارحم الراحمین و اذکر یونس را اذ ذهب مغاضبا و ظن
نکرید تا انکه آفتاب غروب کند یا پیش ازان عذاب از شما برگرد و پس پنهان کرد و در آن روز
برداشت تفضیلی که در خبر مذکور است و در اخر انست که فرخ جون بفرمود برگشت
کدام رای صواب و حق بود رای تو یا رای من تو خاکفت بلکه رای تو و
و کاظم این بود که بجنبه زهد و عبادتی که دارم از تو افضل مانا که ظاهر شد
با تقوی افضل است از زهد و عبادت بی علم ف شیخ
علما آست خدمت جناب رضا علیه السلام عرض کرد که میخواهم
فرمودنکن بدرستیکه دفع شود بلا از اهل بیت تو بسبب تو مثل انکه دفع شود بلا از اهل
ف د تفسیر امام علیه السلام مذکور است که حضرت باقر علیه السلام
دهد برای مردم پس هر که بروشنائی او بینا شود دنیای
پس برای هر که روشنائی داد از حضرت پیرون رفت و یا از جمله
و خداوند میدهد باو ثواب صد هزار رکعت نماز که در روبروی
که علم کجا ثبت که کلیدان پرسش است پس سوال
و جواب دهنده و شنونده و دوست ایشان ف د
که مثل علما در زمین مثل ستارها است در آسمان که
محو شود راه نمایان گم راه میشوند ف شیخ
علیه السلام پس برخورد بمن کسیکه از خدمت آن حضرت پیرون آمده بود از
کردی ان مرد را که از پیش من پیرون آمده بود عرض کردم بلی و
روح او و روح امثال او را بدرستیکه او بهدی یاد کرد بها عتی را که بدرم امین کرده بود
خزانهٔ علم او و همچنین اند ایشان امروز نزد من ایشان محل سپردن ستر
کنند باهل زمین بلائی بر سبب کرده اند بسبب اینها از ایشان بلا را ایشان ستارگان شیعیان ما هستند
میکنند اسم پدرم را به ایشان ظاهر میکنند خداوند هر بدعتی را دور میکنند از دین تدلیس مبطلین و تاویل

در فوائد وجود علماء

الحضرت گریست عرض کردم گیستند ایشان فرمود برایشان باد صلوات خدا و رحمتش در حال مردگی و زندگی و بر مرد عجلی و زراره و ابوبصیر و محمد بن مسلم **و از** فوائد وجود علماء آنکه ایشانند اسباب دوستداشتن خداوند بندگان را و دوستداشتن ایشان خداوند را و این دو محبت نهایت مسیر سالکین و آخر مراحل رجوع کنندگان بسوی خداوند است **صاحب** شیخ طبرسی ره در کتاب مشکوة الانوار روایت نموده که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد هرگاه حاضر شده جنازه و حاضر شود مجلس عالمی کدام یکی محبوبتر است نزد شما که من حاضر شوم یا نجا فرمود اگر هست برای جنازه کسی که برود با او و دفن کند او را پس بدرستیکه جنازه و مجلس عالم افضل است از حضور هزار جنازه و از عیادت هزار مریض و از بپا ایستادن بجنازه عبادت در هزار شب و از روزه هزار روز و از هزار درهم صدقه دادن بمساکین و از هزار حج سوای حج واجب و از هزار جهاد سوای جهاد واجب که در راه خدا جهاد کنی بمال و جان خود و کجا میرسد این مقامات بحضور عالم آیا ندانستی که خداوند اطاعت کرده میشود بعلم و خیر دنیا و آخرت بعلم است و شر دنیا و آخرت بجهل است آیا خبر ندهم شما را از جماعتی که نه انبیا آنند و نه شهداء غبطه میبرند در روز قیامت بمنزلت ایشان در نزد خداوند که بر منبرهای نور اند گفته شد عرض کرد کیستند ایشان یا رسول الله فرمود ایشان آنانند که محبوب میکنند بندگان را در نزد خداوند و محبوب میکنند خداوند را در نزد بندگان عرض کردیم اینکه خداوند محبوب میکنند نزد بندگان دانستیم پس چگونه بندگان را محبوب میکنند نزد خداوند فرمود وام میکنند ایشان را بآنچه خداوند دوست دارد و نهی میکنند ایشان را از آنچه خداوند مکروه دارد پس هرگاه اطاعت کردند ایشان را دوست میدارد خداوند ازیشان را **و از فوائد** وجود علماء مضاعف شدن ثواب نماز است با ایشان چنانچه **شیخ شهید** روایت نموده که نماز با عالم در غیر مسجد جامع مقابل هزار رکعت است و در مسجد جامع مقابل صد هزار رکعت **و** همچنین مضاعف شدن ثواب صدقه است بر آنها چنانچه **علامه** حلی در رساله سعدیه و ابن ابی جمهور در عوالی اللئالی روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که صدقه بر عالم آنرا بآنرا هفتاد هزار است **و** همچنین رسیدن خیر و رحمت بهنشین ایشان چنانچه در کتاب قرب بطریق صحیح از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود خداوند میفرماید بملائکه در وقت برگشتن هنشین اهل علم بمنزلهای خود بنویسید هر چه بیابید از اعمال ایشان پس می نویسند برای هر یک ثواب عملش را و دوامیکند بعضی را که حاضر شده بود با ایشان و می نویسند او را پس میفرماید خداوند عزوجل چرا نوشتید فلان را با نبود با ایشان و حاضر نشد نزدشان پس میگویند ای پروردگار ما بدرستیکه او شریک نشد با ایشان در حرفی و سخن نگفت با ایشان بیک کلمه پس خداوند جلیل جل جلاله میفرماید یا آنهم نشین ایشان نبود پس عرض میکنند آری پس میفرماید بنویسید او را با ایشان بدرستیکه ایشان قومی اند که محروم نشود هنشینشان پس می نویسند او را با ایشان پس میفرماید بنویسید برای او ثوابی مثل ثواب یکی از آنها **و از** امالی از ان جناب مرویست که هیچ مؤمنی نمی نشیند نزد عالمی یک ساعت مگر انکه خدا میکند او را بپرورد کارش نشستی نزد حبیب من قسم بعزت و جلالم که هر آینه بنشانم نور او را در بهشت با او و باکی ندارم **و از** عدة الداعی مرویست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که نشستن یک

ساعت نزد علما محبوبتر است نزد خداوند از عبادت هزار سال ف در کافی وغیره از رسول خدا صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود علما آسا دانند و نشستن با ایشان عبادت است ف در پارهٔ اخبار نبی رسیده از مجالست با قاضی عامه مجهة انکه شاید لعنت او را در رسد پس همنشین او را فرو گیرد و از این معلوم میشود که نشستن با انکه محل رحمت است سبب شرکت در آن موهبت است ف فقیه مرویست که مثل عالم مثل عطر فروش است که در حالتش اگر از عطرش نخریدی از بوی عطرش متعطر خواهی شد ف همچنین رسیدن فیض به نگاه کنندگان بایشان چنانچه گذشت از کتاب من لایحضر که نظر کردن بروی عالم عبادت است ف در جامع الأخبار از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت نموده که یک نظر بروی عالم محبوبتر است نزد خداوند از عبادت شصت سال ف در عدة الداعی از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که نظر بسوی عالم محبوبتر است نزد خداوند از اعتکاف یکسال در بیت الله الحرام ف همچنین نظر به در خانهٔ ایشان چنانچه در کتاب مذکور مرویست که خداوند نظر کردن بدر خانهٔ عالم را عبادت قرار داده ف همچنین زیارت ایشان چنانچه در آن کتاب از آن جناب مرویست که زیارت علما محبوبتر است نزد خدا از هفتاد حج و هفتاد طواف دور خانهٔ خدا و بهتر است از هفتاد حج و عمرهٔ پسندیده قبول شده و بلند میکند خداوند برای او هفتاد درجه و نازل میکند بر او رحمت را و گواهی میدهند برای او ملائکه که بهشت بر او واجب شده بلکه زیارت ایشان را بدل زیارت ائمه علیهم السلام قرار دادند با انهما اجرها و خیرها که در آنست چنانچه در کافی از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که هر کس قدرت ندارد بر زیارت قبور ما پس زیارت کند صلحای برادران ما را ف همچنین برداشته شدن عذاب دنیا و برزخ از گناه کاران بسبب وجود علما چنانچه در مشکوة الانوار شیخ طبرسی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله مرویست که هر گاه خداوند نظر کند بسوی اهل قریه که در معاصی اسراف کردند و در ایشان باشد سه نفر از مؤمنین ندا کند ایشان را که ای اهل معصیت من اگر نبود در شما از مؤمنین دوستی کنندگان با یکدیگر بسبب جلال من یا برای من یا بجلالهای من و آباد کنندگان بنماز خود زمین مرا و مساجد مرا و استغفار کنندگان در سحر از بیم من هر آینه میفرستادم بر شما عذاب خود را پس باکی نداشتم ف در کتاب اثنا عشریهٔ سید محمد عاملی شهیر بابن قاسم معاصر شیخ حر مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که هیچ عالمی و متعلمی نیست که بگذرد بمقبرهٔ از قبرهای مسلمین یا شهری از شهرهای مسلمین و بخورد از طعام ایشان و نشود از شر ایشان و داخل شود از جانبی و بیرون رود از جانب دیگر مگر انکه برسد او را خداوند عذاب قبور ایشان را چهل روز قلنبهٔ بر نقادان با بصیرت مخفی نماند که اگرچه از کلمات سابقه معلوم شد که منشاء خیرات عظیمه به بندگان در دنیا و آخرت و سبب رسیدن بمصالح دینویه و منافع دنیه نفس علم است که به بنی آدم عطا شده هر چند پارهٔ از آن که متعلق بامر معاش است در کفار باشد ولکن ممدوح از علم متعلق به زندگی بهائم نقد راست که زندگی بی آن صورت نگیرد و غیر آن از علم صناعات و حرفها که محصولش اصلاح فضول معاش و بهم آمدن انواع

در بیان حقیقت تعظیم و شرح آن

لذایذ و مشتهیات اکل و شرب و لباس و مسکن و مرکوب و سایر اسباب لهو و طرب است مرغوب و محبوب نیست بلکه جمله از آن مبغوض و مذموم است و از سیر در احوال انبیاء و اوصیاء علیهم السلام میتوان بدست آورد قسم اول را و عمدهٔ آن علم زراعت و فلاحی و حرفهٔ شبانی است که هیچ پیغمبری نیامد که یکی از این دو مشغول نباشد و مثل تجاری که شغل جناب نوح و خیاطی که شغل جناب ادریس و بنائی که شغل جناب ابراهیم و زره سازی که شغل جناب داود علیهم السلام بود و غیر اینها که برمتتبع پوشیده نیست و چون منفعت عائده به عباد از صاحبان این علوم مورد و موقت و دنیوی و بی ثبات و مقدمه از برای تحصیل معرفت و علم به تکالیف و عمل بانها است بلکه در مقابل عوض و مزد است پس استرام انها از پنجه بمقدار آن منفعت است و اما نفعی که از علماء دین میرسد پس خود بنفسه مطلوب و محبوب و ثابت و باقی و سبب نجات از مهالک دنیوی و برزخی و اخروی و مایهٔ نجات از آتش و دخول بهشت و بلندی درجات و رسیدن بمقامات عالیه و مناصب جلیله و دخول در زمرهٔ شفعاء و صفوف خلف انبیاء و اوصیاء علیهم السلام هست پس انچه از ایشان میرسد چیزیست که تمام احتیاج همهٔ خلایق در همهٔ اوقات باو است و بی آن شوان در کروه انسان محسوب شد بلکه دانستی رشتهٔ تعیش و زندکی بی آن کسسته است و بعد از تدبر در این و دانستن انکه وجود ایشان سبب صرف بلاهای عظیمه و رسیدن الطاف خفیه و جلیه الهیه است معلوم خواهد شد بزرکی مقام و عظمت قدر و منزلت علماء چه اکر خبر از پادشاهان و اعاظم و اشراف ابناء زمان را که از روی آن معظم و محترم و بزرک و باشان شده اند باخبر علماء سنجیده شود بقدر محسوس و مقام نسبت نخواهد رسید پس چکونه روا است که باندازهٔ آن جماعت معظم و محترم نباشند خداوند شعور و بینشی عطا فرماید که توان میان نفع و ضرر و خیر و شر فرق کذاشت

فصل هفتم در بیان حقیقت معنی تعظیم و شرح آن و اقسام احترام و توقیر و هر جا که از جانب شرع انور تکلیف بان شده و بایست از عهدهٔ آن برآمد بدانکه تعظیم را چهار مرتبه و محل است و در هر یکی از آن مراتب برای او احکام و لوازمی است که بایست آن را معمول داشت و کرنه حقیقت تعظیم صورت نکیرد بلکه در بعضی از اقسام قرین نفاق و مصداق شقاق خواهد بود

اول تعظیم بال بمقدار استحقاق و قابلیت معظم و مراد از آن بذل موجود از مال و صرف آنست در انچه متعلق بمعظم است بنحو که شایستهٔ او است و احترام و توقیر در آن باشد از قبیل هدایا و تحف که رعایا و زیردستان برای سلاطین و اشراف میبرند و در آن ملاحظهٔ اندازهٔ خود و شان و مقام انکه نزد او میفرستند میکنند و مثل خلعتها و جایزها و نشان که حال معمول سلاطین بست از جانب آنها باهل قلم و سیف بمقدار خدمت و زحمت آنها که بسبب ان مستحق تعظیم شده اند پس اکر شخصی از رعایا با قدرت بر آوردن طبقی از میوهٔ غیر مرغوب برسم هدیه برای سلطان چند عدد میوهٔ کزیدهٔ کرم خورده را در دست کرفته بطرف سلطان بیندازد مستحق تعذیب و تادیب خواهد شد پس در تعظیم بال بایستی ملاحظه شود مقدار مال از کمی و زیادی و کیفیت آن از بدی و خوبی و کیفیت دادن و استعداد خود و اندازهٔ مقام شخص معظم که باختلال یکی از این ارکان با تمکن دادن مال اهانت و تحقیر است و تمیز موارد آن از غیرش در غایت وضوح است و در اخبار

در معنی تعظیم و اقسام آن

تقسیم زکوة اشاره باین مقام شده که از قبیل جو و گندم و مویز و خرما الفقرا و مساکین دهند و شتر و گاو و گوسفند را باهل حیا و تعفف **قسم** تعظیم بجوارح بدنیه چون استقبال در هنگام دخول بلد و مشایعت در حال خروج و بهر خواستن در وقت ورود و مراجعت و نشستن بی اذن و پیش نیفتادن از او و زمان سیر و بلند نکردن صدا در نزد او و پیشی نکردن در وقت تکلم چنانچه بعضی ازاینها اشاره شده در کتاب و سنت و در فصل آینده خواهد آمد و این نوع از تعظیم بحسب اوقات و اشخاص و بلاد و احوال مختلف میشود و انچه در هر عصر و ایرو شایع شده متبع است مادامیکه مخصوصا در شرع از آن نهی نشده باشد چون رکوع و سجود بجهة انسانی بقصد تعظیم او بلی اگر ترک آن قسم سبب هتک عرض و ریختن آبروی شخص شود باید ترک نشود چه حفظ عرض مثل حفظ دم است در لزوم مراعات آن بقدر امکان و در اینجا تفصیلی است که ذکر آن مناسب کتاب نیست **سیم** تعظیم بزبان و تقریر در بیان بذکر صفات جمیله و افعال حمیده موجوده در معظم با ملاحظه بیرون نرفتن از اندازه که شیوه غلاست و نکاستن از مقدار موجود از آن که سجیه و عادت مقصرین و تبعه غرضی و مذمات است در مجالس و محافل که شایسته و سزاوار و سبب برانگیختن فتنه و زیادی عناد و حسد نخواهد شد چه چیز چرنی که مورث شر و راست قبیح و مذموم است و از این نوع است بردن نام او بتعظیم در حضور و غیبت **قسم** کافی از جناب خاتم علیا علام مرویست که چون مرد حاضر است او را بکنیه اسم ببر و چون غایب است اسم او را ذکر کن و همچنین در عنوان مراسلات و در مقام شرح حال یا نقل کلام او در تصانیف چه قلم نایب زبان و ترجمان جنان است **چهارم** تعظیم در قلب یعنی بزرگ داشتن و بزرگ دیدن و به بزرگی یاد کردن و به بزرگی یاد کردن شخص معظم را در سویدای قلب و مطمورهٔ دل که از روی آن جوارح خاشع و اعضا متحرک شده و در غایت سهولت در مقام ادای تکالیف گذشته خود برآیند و از بهترین اموال باسانی دست بردارند پس اگر بزرگ دید او را بالذات بغیر یعنی بواسطه آثار بزرگی و هیبت او را در غیر مشاهده کند و خضوع و ذلت و مقهوریت غیر را در نزد جلال او به بیند بی برون زبان بذلت و خواری خود و بزرگی و قهاری آن بر او مثل انکه کسی تصور کند شوکت و جلالت پادشاهیرا که از عمایای او بست و از خیط فرمان و قلم رو حکم او بیرون نیست یا اگر بست سلطان را عالم باحوال و اطوار خود نداند یا اگر داند در خود پیروی نه بیند که سبب ربخش خواطرش باشد یا انکه بزرگی او گاهی چون برق خاطف از قلبش بگذرد بلی مستقر و ثبات با انکه بایقا و تمکن بناکمال شاید بزرگ کردن او در نزد خود و تن بزیر بار عظمت او در آوردن چه در جای خود مقرر است که اقرار و تصدیق قلبی بتوحید یا نبوت یا ولایت یا امثال انها غیر از تسلیم و گردن نهادن در زیر حکم آنست که یکی از چهاران ایمان قلبی است در جمیع این مراتب آثار عظمت از قلب ظاهر نشود و با اجتماع این درجات از تذکر معظم قلب فیاض و بدن خاشع علامه بزرگی گاهی بحدی رسد که از تصور آن اعضا بلرزش و رنگ زرد و دیده گریان شود و تحقیق این مقام از تعظیم در نهایت دشواریست چه آن متوقف است بر علم به بزرگی و عظمت او در روی برهان تمام و شاهد صادق و جدانی

و این بر آی آنان که مبانی دین و ایمان و پایهٔ امر سلوکشان با ابناء زمان بر کلمات ناقصهٔ این و آن و مدار حرکات و سکناتشان
برخلاف طریقه و میزانست هرگز میسر نشود چنانچه مشاهداست که اکثر خلایق اسم مبارک خداوند و رسول و ائمه علیهم السلام را
در هر مقام لغو و پست و بر هر چیز خوار و زشتی میپندند بلکه در ذکر آن اسامی و در جای مطلوب اصلا تغییری در حالتشان پیدا نمیشود
با انکه در کلام مجید است که مؤمنین آنانند که چون نام خداوند برده شود قلبشان هراسان شود ق حضرت رسول
صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود ای ابوذر باید که در سینهٔ تو جلال و بزرگواری خداوند عظیم باشد و خداوند را سبک
باد نکنی چون نادانان که چون سبک را دیدند میگویند خدایا او را خوار کن و چون بخوک برخوردند میگویند خدایا او را خوار کن
و در تغییر حالات ائمه علیهم السلام هنگام ذکر خدا اخبار بسیار وارد شده بلکه رسیده که چون جناب صادق علیه السلام اسم
حضرت رسول صلی الله علیه و آله میبرد رنگهای سرخ میشد و رنگهای زرد و سر مبارک را بجانب زمین میل میداد تا مجدی که
نزدیک میشد که با و برسد ف **بالجمله** در تحصیل این مرتبه از تعظیم بالنسبة بهر کس که امر بتعظیم او شده سایر مراتب
تعظیم بیفایده و لغو است بلکه صاحبش در زمرهٔ منافقان محسوب است چه کسی را به بزرگی یاد کردن بزبان با کوچک
دانستن و حقیر شمردن او در دل حقیقت معنی نفاق است چنانچه خدا تعالی میفرماید **يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ**
فِي قُلُوبِهِمْ میگویند بزبانهای خود چیزی را که در دل ایشان نیست و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر
خشوع اعضا پیش از خشوع قلب شد پس او در نزد ما منافق است و صاحب این مقام از تعظیم دارائی تقوای
قلب است که خداوند بان اشاره فرموده که **وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ**
چه قلب را بی ملاحظهٔ جوارح و نظر بتکالیف انها تقوائیست خاص چون پرهیزکاری از کفر و شرک و نفاق و حسد
و ریا و عجب و غرور و کبر و قساوت و حب دنیا و ریاست و جاه و حرص و طمع و از آستکی با ضداد اینها از ایمان
و تواضع و اخلاص و رقت و زهد حقیقی و بغض دنیا و ریاست و یأس و نرمی و امثال اینها و تعظیم شعائر خداوند
از جملهٔ اینهاست یعنی تعظیم آن از تکالیف قلبیه است نه مجرد خشوع اعضاء و ثناء نیکو و بذل مال اگرچه اینها از
تعظیم بقلب منفک نشوند غالبا پس مقدم بر همه پیدا کردن این مقام است و گرنه تحصیل سایر مراتب سهل و
و آسان است و به بعضی از راههای تحصیل آن اشاره شد و از جملهٔ اینهاست مواظبت بر بجا آوردن مراتب سابقه
بعزم تحصیل این مقام چنانچه در اخبار بسیار اشاره بان شده برای تحصیل اخلاق پسندیده چنانچه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام میفرماید هر کس حلم را بخود به بندد یعنی بلوازم آن بمشقت و تکلف رفتار کند نزدیک میشود که حلیم گردد و در
باب زهد نیز چنین فرمود و شاید مدح تبالی بر جناب سید الشهداء علیه السلام نیز از اینجمله باشد اگرچه در آن احتمال دیگرها
میرود و از این کلمات ظاهر شد مراتب توهین و تحقیر و اینکه اوراینها چهار درجاست چه اگر بزرگی مستحق خلعت نفیس را جامهٔ
کهنه دهد تحقیر او کرده یا بان خادم که مهمات عظیمه او را انجام داده فحش گوید توهین کرده یا در نزد بزرگی پای خود را دراز
کند یا بخواهد تصحیح حق او کرده یا در قلب نزدیکها کوچک شمرد تصغیر کرده و اوراپس اقسام توقیر و تحقیر و تعظیم و تصغیر بملاحظهٔ

در شرح تعظیم بقلب و نتیجهٔ آن و چگونگی تعظیم علماء

انفراد انها و اجتماع بعضی با بعضی بشما نزده رسد و با تامل در انچه گفتیم مراتب بزرگی و کوچکی و خوبی و بدی و حکم هریک از آنها فی الجمله ظاهر میشود و برای مقصود زیاده از این محل شرح و تفصیل نیست **فصل سیم** در تفصیل تعظیم علماء و مؤمنین و شرح سلوک و معاشرت با ایشان بدانکه طریق معرفت کیفیت سلوک با اجناس اهل علم از چند رآهست **اوّل** بدست آوردن انچه معلوم دل و دراست درمیان مردم در رسوم مراوده زیردستان با بزرگان و اعیان در هر بلد و در هر عصر با ملاحظهٔ مخالف نبودن آن با قوانین شرع و چون در تحت میزان معینی نیست پس در ضبط و جمع آن بر آدمی شایسته نیست بلکه خالی از تعذر نیست حصر و تعداد آن لهذا مسئول میشود بر ملاحظهٔ طریقهٔ عقلاء و ارباب کمال و آداب که مرجعند در امثال این که از شرع تکلیف بآن شده بیان کیفیت تفصیل آن و اگر شده از بابت ذکر بعضی از اقسام است نه انکه در مقام استقصاء و حصر جمیع انها برآمده **دوّم** پیدا کردن انچه در کتاب و سنت است در کیفیت سلوک مردم با انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و چگونگی تعظیم ایشان پس از اخبار متواتره که به بعضی از آنها اشاره شد ظاهر میشود که علماء خلفاء و نوّاب و جانشین ایشانند پس در هر حکم که معلوم نشد که از خصایص ایشان است علماء شریکند و همچنین انچه در باب کعبهٔ مشرفه وارد شده زیرا که فرمودند مؤمن حرمتش بیش از کعبه است پس لا محاله در لوازم احترام و آداب تعظیم با او شریک خواهد بود **سیم** تفحص نمودن در انچه در کتاب و سنت است در بیان آداب معاشرت فرزندان با پدران چه فرموده اند که معلم خیر منزلهٔ والد است و قائم مقام او است چنانچه مشروحا بیاید **چهارم** اخبار مخصوصه که در آن ذکر آداب معاشرت با ایشان شده و ما انچه از این سه راه بدست آوردیم اشاره میکنیم اگرچه از اسباب این کار اندکی بدست داریم پس میگوئیم که عمدهٔ آن سی ادب است **اوّل** پیش نیفتادن از علماء است در مقاماتیکه بنا بست از خدا و رسول پیش افتاد چنانچه در کلام مجید است **یا ایها الذین امنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله** و این تقدم گاهی در احکام است بانیکه اطاعت نکنند امر و نهی خدا و رسول را یا انکه بخود فرموده عمل نکنند و گاهی در رأیست بنحو مشورت که بنا بست پیش از منکشف شدن رأی مبارک اظهار رأی و اعتقاد نکنند و بیان صلاح و فساد ننمایند چنانچه عادت جماعتی از منافقین بود که در وقت پیش آمدن حادثه از قبیل رفتن بجهاد و کشتن اسیر و حرکت بجائی پیش از ظهور رأی شریف فضولی میکردند و خیالات شیطانیهٔ خود را اظهار مینمودند و گاهی در صورت است که بایست زمام مرافقت را سیر در عقب بگیرند و این هر سه قسم از تقدم منهی است و ارباب عقول آنرا ملاحظه میکنند بالنسبه باشراف و اعیان خود **دوّم** در تفسیر عیاشی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که چون حضرت ابراهیم خواست که از ملک پادشاه قبطی از بیرون رود پادشاه برای مشایعت با او بیرون آمد و در عقب انجناب میرفت بملاحظهٔ تعظیم و احترام و چیزی که از آن حضرت بر دلش افتاد پس وحی رسید که در پیش روی سلطان بیا تا شان راه رو و بلکه او را مقدم دار و پشت سر او راه برو و او را معظم بدار پس حضرت ایستاد و گفت بیا [illegible] که مقدم شود که خدای من در اینساعت بمن وحی

کرده که تو را معظم بدارم و در پیش روی خود بنشانم و خود در عقب راه رود بجهة تعظیم تو ملک گفت چنین وحی کرده فرمود آری گفت شهادت میدهم که خدای تو مهربان وحلیم وکریم است ف و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده در تفسیر وبالوالدین احسانا که فرمود پیش نرفتن پیش روی والدین ولکن در بعضی اخبار وارد شده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله صحابه را پیش می انداختند زمان راه رفتن و میفرمود بگذارید پشت سر را برای ملائکه طاهر منافاتی با حکم سابق ندارد چه پیش افتادن بامر الجناب بملاحظه مصلحت مذکوره عین ادب و پیش نرفتن در امر و نهی است که رعایت آن مقدم بر جمیع است ف سید مرتضی ره در کتاب غرر نقل کرده که کسی دید که کثیر عزة که یکی از شعرای مجیدین اهل بیت علیهم السلام بود سواره میرفت و جناب باقر علیه السلام پیاده سیر مینمود پس با و گفت آیا سوار میشوی و حال انکه ابو جعفر علیه السلام پیاده است گفت الجناب مرا باین امر کرده است و من در طاعت او باشم در سواری بهتر است از معصیت کردن من آن جناب را به پیادگی ف و امر بلند نکردن صدا در نزد او چنانچه خداوند میفرماید یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة واجر عظیم خلاصهٔ ترجمه انکه ای گروه کردمندان بلند نکنید آواز خود را بالای آواز پیغمبر و به آواز بلند با او سخن مگوئید یا او را مانند یکدیگر چون بلند گفتن بعضی از شما با بعضی تا نابود نشود کردار شما و حال انکه ملتفت نیستید بدرستیکه انها که پست میکنند آواز خود را در نزد آن جناب کسانیند که امتحان نموده خداوند دلهایشان را برای تقوی برای ایشانست آمرزش و مزد بزرگ و شاید فقره اول ذکر ادبست در مقام سخن گفتن آن جناب و سؤال و جواب با ایشان که باید کرد مقدار بلندی آواز انحضرت را تا انکه هنگام جواب بدرجهٔ آواز خود را پست نماید و فقرهٔ دویم در مقام ذکر ادبست با حضرت بنوی هر چند ساکت باشد که بایست از میزان بلندی صدا که متعارف است در میان خلق هنگام گفتگو با یکدیگر یا ندا کردن بعضی بعضی را پست تر باشد و حاصل این دو نهی انکه در مجلس مقدس بنوی باید آواز خود را از آواز آن جناب و از آواز دیگران پست تر کرد چه انکه سخن گویند یا نگویند بلکه اگر مقام گفتن نیز نباشد مثل انکه کسی در روضهٔ مطهرهٔ نبی یا یکی از اوصیاء او علیهم السلام حاضر شود که باید همین ادب را در مخاطبه با ایشان بسلام و غیر آن ملاحظه نماید چنانچه کلینی ره روایت نموده از جناب باقر علیه السلام که چون عائشه مانع شد که حضرت مجتبی علیه السلام را در روضهٔ مطهره دفن کنند و گفت نمیگذارم او در خانهٔ من دفن شود و پردهٔ رسول خدا صلی الله علیه وآله دریده شود حضرت ابی عبد الله علیه السلام در جواب او گفتی فرمود که از جملهٔ انها انکه خداوند نهی کرده از انکه آواز در خدمت آن حضرت بلند کنند و فرموده یا ایها الذین امنوا الخ و گفتی یاد میکنم که برای پدر خود و عمر نزدیک گوش حضرت رسول صلی الله علیه وآله کلنگها برزمین زدید و حال انکه

حضرتعالی میفرماید ان الذین یغضون الآیة وتحقیق که اذیت رسانید پدر تو و فاروق او بحضرت رسالت
بسبب نزدیکی خود با و و رعایت نکردند در حق آن حضرت آنچه خدا امر کرده بود ایشان را با و در زبان پیغمبر زیرا که
خدا حرام گردانیده از مؤمنان بعد از مردن ایشان آنچه حرام گردانیده از ایشان در حیاتشان ق شیخ صدوق
در کتاب من لا یحضر و خصال از جناب سجاد علیه السلام روایت مبسوطی نقل کرده در بیان صاحبان حقوق بر انسان
و کیفیت ادای هر صاحب حقی و در انجا مذکور است که از جمله حق مزنی علم تعظیم و توقیر او است در مجلس او و نکند
بلند نکنی بر او آواز خود را و چون از خبر سابق و غیر آن معلوم میشود که حرمت مؤمن بعد از وفات مثل حرمت او
در زمان حیات پس مراعات این در نزد قبورشان نیز باید کرده شود ق کا کافی در روایت از حکم بن علینه که
گفت پدرم خانه بر من وقف کرد پس آن را قبض کردم انگاه از برای او فرزندانی شد بعد ازان پس خواست ان خانه
از من بگیرد و وقف کند بر آنها پس پرسیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از حکم این مسئله را و او را خبر دادم از واقعه
پس فرمود خانه را با و مده گفتم پس پدرم با من مخاصمه خواهد کرد فرمود تو هم با او مخاصمه مکن و او آواز خود را بلند مکن بر او آواز
او ق شیخ عیاشی و دیگران روایت کردند از جناب صادق علیه السلام که فرمود او آواز خود را بلند نکنید بر او آواز
پدر و مادر خود تتمیم انکه چون بر عالم وارد شود و در نزد او جماعتی باشند او را در رتبه امتیاز دهد چنانچه
کلینی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که از حق عالم آنست که هر گاه بر او داخل شدی و
نزد او جماعتی است پس سلام کن بر همه انها و او را به تحیت امتیاز ده و قریب باین مضمون در خصال از آن جناب
روایت کرده چهارم انکه با طهارت داخل خانه ایشان شود چه گذشت که خانه علماء از خانهائیست که
خداوند امر فرموده باحترام و تعظیم انها در کلام خود فی بیوت آذن الله ان ترفع و بی طهارت تعظیم خانه صورت
نگیرد و در اخبار استحباب وضوء برای دخول مسجد بجهة انکه خانه خداست نیز اشعاریست باینمطلب و همچنین برای ادب
و احترام کعبه که تو من افضل است از او بلکه ابن حمزه تصریح فرموده که هر مکان شریفی ملحق است بمسجد و فقیه جلیل
شیخ جعفر نجفی ره فرموده که قویست قول بر جحان وضوء برای دخول در هر مکان شریفی با اختلاف مراتب مناسبه تعظیم
شعایر مثل فتحهای شهداء و محل علماء و صلحاء مرده و زنده و گذشت که ملائکه در محضر علماء با آلهای خود را بهم میکنند
و با لمهایشان از انجا تا آسمان بهم پیوسته و بی طهارت شایسته نیست ملاقات ایشان چه ایشان از بوی دهن و چرک
زیر دندان و ناخن متأذی شوند چه رسد بخباثت باطنی از قبیل جنابت و حیض و امثال اینها بلکه گذشت که مجلس علماء روضه ایست
از روضهای بهشت و با قذارت نفسانی سزاوار نیست حضور در انجا ق شیخ مفید در مقنعه و کشی روایت
کرده اند که ابو بصیر در حالت جنابت داخل شد بر حضرت صادق علیه السلام پس حضرت به تندی با و نگاه کرد و فرمود
آیا ندانستی که خانهای پیغمبران و اولاد پیغمبر از داخل نمودن جنب و ظاهر است که علماء اولاد حقیقی پیغمبرانند چه دانسته
شد که میراث ایشان با اینها رسیده پنجم انکه در محضر عالم بی اذن او نخوابند و این ادب در اصحاب ائمه

علیهم السّلام شایع و مرسوم بود چنانچه مخفی نیست بر کسیکه سیر و احوال ایشان کرده باشد بلکه **صدوق** در عیون از ابوالحسن علی بن مهزیار که در حق او گفته کسی دانا تر نبود از امر آئمه علیهم السّلام و اخبار ایشان از او روایت کرده که حمیده مصفّاة مادر جناب کاظم علیه السّلام کنیزی از اشراف عجم خرید که اسمش مکتمة بود و او بهترین زنها بود در عقل و دین و تعظیم سیّدهٔ خود حمیدهٔ مصفّاة حتّی انکه ننشست در نزد او از زمانیکه مالک شد و از بجهة احترام و اجلال او و از مادر جناب رضا علیه السّلام است و اکراین قسم ادب پسندیده نبود البتّه او را منع میکرد **وفر** علل الشرایع در خبری طولانی مذکور است که ابوحنیفه داخل شد بر جناب صادق علیه السّلام پس سلام کرد و حضرت جواب داد پس عرض کرد اصلحک الله آیا اذن میدهی بنشینم پس حضرت روکرد باصحاب خود و حدیث بر ایشان نقل میکرد و باو التفاتی نفرمود پس مرتبهٔ دویم و سیّم اذن خواست پس اعتنائی نکرد باو پس بی اذن نشست پس میان او و حضرت سخنان بسیاری گذشت و در آخر کلام خواهش کرد که بنویسید باصحاب خود که در کوفه اند در بدنگفتن بفلان و فلان فرمود میان من و کوفه چه قدر است از فرسخ عرض کرد بی احصاء فرمود میان من و تو چه قدر است عرض کرد هیچ فرمود تو داخل شدی بر من در منزل من پس اذن خواستی از من در نشستن سه مرتبه و اذن ندادم پس نشستی بی اذن من محض خلاف کردن با من چگونه اطاعت میکنند انهارا و حال انکه ایشان در اینجا نیند و من در اینجا **وسیّد فضل الله** راوندی در دعوات خود روایت کرده از امام محمّد تقی علیه السّلام که شخصی از اصحاب رضا علیه السلام مریض شد بجناب او را عیادت کرد پس باو فرمود چگونه میبابی خود را گفت مرگ را بعد از تو دیدم و غرض از آن شدّت مرض بود له دیدپس حضرت فرمود چگونه دیدی او را گفت سخت و دردناک فرمود ملاقات نکردی مرگ را انچه دیدی چیزیست له مرگ بسبب آن خود را بتو نشان داده و شناسانده بتو پارهٔ از حالات خود را جز این نیست که مردم دو نفرند راحت شده بسبب مردن یا دیگران بجهة مردن او براحت افتادند پس تازه کن ایمان خود را بخداوند و ولایت تا راحت شوی پس چنین کرد آن مرد پس گفت یا ابن رسول الله اینک ملائکهٔ پروردگار منند و باتحیّت و تحفا سلام میکنند بر تو و ایشان ایستاده اند پیش روی تو پس رخصت داد ایشان را در نشستن پس حضرت فرمود آمدند ملائکهٔ پروردگار من پس بمریض فرمود بپرس از ایشان که مأمور ند بایستادن در حضور من پس مریض گفت پرسیدم پس چنین اعتقاد دارند له اگر حاضر شوند در نزد تو هر چه خداوند آفریده از ملائکه هر آینه می ایستند در محضر تو و نمی نشینند تا ایشان را رخصت دهی چنین امر کرده ایشان را خداوند عزّوجلّ پس آن مرد چشمهای خود را بهم گذاشت و گفت السّلام علیک یا ابن رسول الله همچنین شخص جناب تو مصوّر است برای من با اشخاص محمّد و آئمه بعد از او و صلوات الله علیهم و جان را تسلیم نمود **ششم** انکه در پیش روی او بنشیند چنانچه **کلینی** و صدوق در کافی و خصال از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده اند که از جملهٔ حقوق عالم آنست که بنشینی در پیش روی او و نه نشینی در پشت سر او **هفتم** انکه زیاد سؤال نکند از او چنانچه در آن حدیث مذکور است که فرمود زیاد سؤال مکن از او **هشتم**

حدیث شرم نفرمودن که در سؤال مکن از امام علیه السلام مراد آن نیست که حضرت شان نمی فرمود بلکه آنکه در حضور شان نمی شد

انکه چون اعراض کند اصرار نکنی چنانچه در همان خبر است **نهم** انکه چون از بیان و سخن گفتن کسل و فرسوده شود جامهٔ او را نگیرد چنانچه در احادیث مذکور است و شاید گرفتن جامه کنایه از الحاح در گفتن باشد یا نظر بانچه مرسوم است که صاحب حاجت دامن انکه حاجتش با و است میگیرد اگر خواست از او کناره کند و از مجلس برنخیزد و اما استحباب تعلق و چنگ زدن بجامهٔ کعبه و خواندن دعا در الحال پس منافاتی با این ادب ندارد چه الحاح و مبالغه در دعا و مسئلت و انچه از لوازم او است از اعمال دست و چشم و سایر جوارح که همه از آثار بندگی و اعتراف بذلت است محبوب و مرغوب است و در اخبار معتبره است که خداوند ما خوش دارد الحاح کردن بعضی مردم بر بعضی را در مسئلت و دوستدار الحاح را در سئوال برای نفس مقدس خود **دهم** انچه در اخبر است که بچشم و دست با و اشاره نکن یعنی در مقام فهماندن مقصود چه فهماندن مطالب ابتدآء یا در مقام جواب گاهی بگفتن است و گاهی باشاره بچشم و دست و سر که اگر مقام انکار است انها را اندکی بالا میکنند و اگر مقام تصدیق است اندکی فرود میآورند و از کوچک به بزرگ جز تقریر بزبان خلاف ادبست مگر انکه معذور باشد مثل انکه در نماز باشد یا از او بزرگتر کسی در مجلس باشد که سخن گفتن در نزد او روا نباشد و اشاره بچشم در اینمقام غیر آن قسمی است که بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله حرام بود و از خصایص انجناب بود چه مراد از آن اشاره کردن بچشم است بمباحی مثل زدن و کشتن بنحوی که مخالف باشد با انچه از آن ظاهر میشود یعنی در دل کبر و خلاف انچه را که از اشاره ظاهر میشود و این را نوعی از خیانت دانستند که بانصب بنبوت مناسبتی ندارد **یازدهم** انچه در الحدیث شریف است که مگو یا زیاد مگو که فلان چنین گفته و فلان چنین گفته بخلاف قول او و ظاهر است که در این سخن اشاره است ببطلان و ضعف قول عالم و نسبت او بخطا **دوازدهم** انچه در خبر خصال است که سر او را افشا نکنی و مراد از سر انچیزیست که امر ا و بپوشد و که اظهار نکند چه از مباحات باشد یا معایب یا مناقب بجهة پیم مفسده بر آشکار شدن آن یا بجهة شکسته نفسی و میشود که با و نپوشد و اما آن چیز خود از امور نیست که بنای آن بر ستر و اخفا است در نزد هر که باشد **سیزدهم** انچه در آن خبر و حدیث ذکر حقوق حضرت سجاد علیه السلام است که در نزد او کسیرا غیبت نکنی و معلوم است که اگرچه غیبت از محرمات است ولکن در ارتکاب آن در حضرت عالم بخلافت فرمودهٔ او خواهد شد چه حرمت آن بتوسط و نهی او معلوم شده چنانچه ارتکاب معاصی تضییع حقوق آئمه علیهم السلام است **چهاردهم** انچه در حدیث حقوق است که با کسی در محضر او سخن مگو **پانزدهم** انچه در انجا است که چون کسی از عالم سئوالی کند تو جواب مده تا انکه همان او جواب بگوید و در اخبار وارد شده که از علامات حمق مرد انست که کسی از کسی سئوالی کند و او جواب بگوید **شانزدهم** انکه در محضر او با کسی بنحوی نخندد چنانچه در خبر خصال است و در مجمع البیان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود اگر سه نفر باشید دو نفر بر دون رفیق سیم بنحوی نکنند که این او را محزون میکند **هفدهم** انچه در خبر مذکور است که در حضور جمعی او را معایب او نباشد **هیجدهم** انچه در حدیث حقوق است که چون عالم را به بیند در نزد تو ذکر کند آن بدی را از او [illegible]

و این میسر نیست مگر بدانستن جهات خوبی و بدی افعال تا انکه انچه کوشند بعد از فرض راست بودن عمل بر قسم اوّل شود و دانستن او از مهمّاتست برای هر کس چه بیشتر دشمنیها و حسدها و کینه ها از ندانستن آنست **نوزدهم** انچه در آن خبر است که عیبهای او را بپوشانی یعنی اگر خود بر عیب او مطّلع شدی افشا مکن بلکه برای او وجهات حسن پیدا کن بتأمّل تا بر خودت نیز پوشیده شود **بیستم** انچه در خبر خصال است که حفظ بکن او را در حضور و غیاب او و شاید حفظ حفظ دین و عقل و مال و عرض و بدن او باشد پس اگر مطّلع شد در حضور یا غیاب او بر چیزیکه در آن ضرر بدنی یا هتک عرض یا تضییع مال یا فساد عقل یا نقص دین او است بایست شرّ آن را از او برگرداند و شهید رحمه الله در مُنیة المرید میفرماید که چون شب با عالم بجای میروی در پیش روی او برو و روز در عقب و متعیّن است پیش رفتن در جائیکه حالش معلوم نباشد مثل زمین گل و باطلاق و حوض و مکانهای خطرناک و اگر با او سخن میگوید در حال رفتن بایست پهلوی او باشد و او را حفظ کن سایه و آفتاب نشود در هر زمان که یکی از آنها مطلوب است و از این قبیل زیاد فرمودند چون مستند بخبر نبود ذکر نکردم ولکن از مراعات حقّ مذکور همهٔ آنها صورت خواهد گرفت **بیست و یکم** انکه مدایح و مناقب او را ظاهر کنی **بیست و دوّم** انکه با دشمن او دشمنی **بیست و سیّم** انکه با دوست او دوستی کنی و این هر سه در حدیث حقوق حضرت سجّاد علیه السّلام است **بیست و چهارم** انچه در خبر خصال است که اگر عالم را حاجتی پیدا شد از جماعت حاضرین پیشی گیری بجهة انجام آن خدمت **بیست و پنجم** انچه در خبر کافی و خصال است که ملول نشوی از طول صحبت او پس بدرستیکه مثل عالم مثل نخل خرماست که منتظر میشوی کدام وقت از او چیزی می افتد بر تو بدانکه سخن مادامیکه موافق طبع و بر طبق غرض و مقصود باشد نفس از شنیدن آن کلال نگیرد و عالم کامل هر زمان که بسخن گفتن در آید البتّه در آن فایدهٔ بسیاری در نظر گرفته حتّی در نقل کردن حکایات و امثال و چون اثر بعضی از انها کاهی در آخر کلام ظاهر میشود بی خبر از رسوم گمان کند که سخنان بیهوده است پس منضجر شود و اگر مقام عالم را بدست آورد و بداند که به نتیجهٔ آخر خواهد رسید البتّه در کمال شوق گوش دهد و هرگز از طول سخنش ملول نشود بیان کنند **بیست و ششم** انچه در حدیث حقوق است که بسخنان او نیک گوش دهی و نیک توجّه و اقبال کنی بسوی او **بیست و هفتم** انکه چون عالم وارد شود در مجلس او برخیزد چنانچه در محاسن برقی از اسحق بن عمّار روایت کرده که گفت گفتم بجناب صادق علیه السّلام کسی که از جای برخیزد برای تعظیم مردی یعنی حکم آن چیست فرمود مکروهست مگر از برای مردی برای دین او **بیست و هشتم** انکه در شستن دست بعد از طعام عالم را مقدّم دارند چنانچه در کتاب تعریف محمّد بن احمد صفوانی که از خط شهید اوّل نقل شده مرویست که فرمودند اوّل کسیکه دست خود را باید بشوید از جرگ غذا شریفترین کسی است که حاضر میشود نزد تو و داناترین ایشان **بیست و نهم** انکه در گفتار با او مخاصمه و مجادله نکند و معلومات خود را با او خرج ندهند چنانچه در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود لا تجعلنّ دربک لسانک علی من افطقک و بلاغة قولک علی

۲ مراد از

در شروط اشتفاع بکلام حق

من سدد ذلک قرار مده تیزی زبان خود را برانکه تورا سخنوری آموخت و بلاغت گفتار خود برانکه تورا مستقیم و براه راست واداشت سی امر انچه در کتاب تحف العقول در خبر حقوق حضرت سجاد علیه السلام است در ضمن حق مربی علم که بدانی که تو در انچه او بتو القا میکند رسول اوئی بسوی کسیکه تورا ملاقات میکند از اهل جهل پس لازم میشود تورا نیکو رساندن از جانب او بایشان و خیانت نکردن در ادای رسالت با نیکه کتمان یا زیاد و کم و تحریف کند و پاداری کند در این رسالت هرگاه بگردن گرفته پوشیده نماند که چون غرض از توقیر و تعظیم علما آنچه گفته شد زیاده براداى حقوق ایشان خیر بردن از ایشان است و آن خیر یا از کردارشان بدست آید و یا از گفتار و اوّل شروط اشتفاع بگفتار برداشتن موانع رسیدن کلام است بگوش دوّم اصغا یعنی گوش دادن و دل را حاضر داشتن در وقت رسیدن کلام بگوش تا داند که چه گفته سیّم ضبط آن در گنجینهٔ دل و خزانهٔ خیال چهارم حفظ آن از زوال و نسیان ذاکر متکلّم غیر از انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و آنانکه بایستی سمن ایشان را تعتقد شنید باشد شرط پنجم نقّادی کردن آن کلام است بموازینی که برای صحت و سقم و حقیت و بطلان کلام درست و اردوان مختلف است بحسب اختلاف ارآء و مذاهب و حالات اشخاص و اوقات زمان ششم بناگذاشتن بر عمل بان است و کلام نافع را در هریکی ازین مراحل موانعیست که تا برداشته نشود ثمر نخواهد رسید و شرح آن مناسب مقام نیست و منتفع نشدن اکثر انام از کلام حق بجهة نبودن آن شروط و رفع نکردن موانع است چه بسیارند که میشنوند و گوش فرا نمیدهند و چون از مجلس بیرون روند چنانند که خداوند فرموده حَتّٰى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا منافقین از محضر نبوی چون بیرون میروند میپرسند که آن جناب چه گفته بود ق ل در محاسن برقی مرویست از جناب امیر علیه السلام که فرمود یاد کنید بنیک گوش فرادادن را چنانچه یاد میکنید بنیک گفتن را ق ل در تحف العقول در حدیث حقوق سجاد علیه السلام مرویست که فرمود در ضمن حق عالم که عقل خود را فارغ کنی برای او و فهم خود را حاضر کنی برای او و تیز کنی هوش خود را برای او و چشم خود را جلادهی برای او بترک لذّات و شلستن سهولت شهوات و اگر گوش دهند بجهة بی اعتنائی و بی وقعی کلام در نزدشان و نداشتن اعتقاد نفع در آن در دل نسپرند تا چون از آن محضر دور شوند گویا چیزی نشنیده اند و اگر بسپرند در مقام حراست آن برنیایند بدستور العمل اطبای دین تا دزدان طرّار از ربایند و اگر حفظ کنند مقصد از آن را عمل بان نکنند بلکه جمله از اغراض فاسده و خیالات شیطانیه قرار دهند و این علم خود ظلمتی شود که دل را فرو گیرد و از ساحت قرب براند دیگر چه جای امید نورانی شدن بواسطه عمل شود بدان و بهمین یافتن از او دیگران و بسا باشد که بهمین علم سبب [illegible] بان نکرده و باین همان کبر بست که اگر خردلی از او در دل [illegible] و خداوند میفرماید إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا [illegible] همه اینها باشد که از او پرسش کنند از گوش از انچه شنیده از حق یا باطل [illegible] از انچه در او جا داده

وبالجمله طالب علم وراغب خیر علماء پیش از سئوال یا حضور مجلس عالم بایستی اوّل تضرع کند واز خداوند بخواهد که آنچه خیر وصلاح او در آنست عالم از او مضایقه نکند ودل او را برو مهربان کند یا ان را از خاطر او بنبرد هرچند مایل باشد بگفتن او یا کرداند بطرق الهام وغیر آن خیر او را بقلب عالم بیندازد وبر زبان او جاری نماید چه گاهی شقاوت وخذلان طالب سبب میشود که قلب عالم را از او برگردانند یا در وقت سئوال از خاطرش محو نمایند تا ان خیر باو نرسد وگاهی استعداد وقابلیت سائل باعث آن شود که عالم از او فیض برد وبی مشقت صلاح سائل را بر او مکشوف دارند تا باو برساند دنیا توفیق انتفاع وعمل بان را بخواهد که همان خیر او شر نشود وآنچه ترياق زهرها بود خود زهر نگردد وشفیع او باو خصمی نکند وحاش

فصل چهارم در بیان اهتمام در معاشرت اهل علم

پس از علم بدتر از زمان جهالت نکرد وتحریص در صرف او ده با ایشان ومنافع وفوائد آن بدانکه هر حیوان غیر از آدم در ایام زندگی خود تواند تعیّش نماید بشهادت وجدان وفطنت وانیس چه از ماکول جز گوشت خام یا گیاه صحرا ودانهٔ بیابان که خود بقدر احتیاج روز تواند تحصیل کند چیزی نطلبد واعانت کسی را نجوید واز لباس جز پوستی که در بردارد جامه نخواهد واز منزل بشاخ درخت وغار کوه وسوراخ زمین قناعت کند پس او را کاری با اهل صنعت وحرفه نیست واز همهٔ انها بی نیاز ومستغنی است واما بنی آدم پس خداوند بحکمت بالغه ومصالح عامه ایشان را مدنی آفریده در تعیّش محتاج بیکدیگر وجمع شدن در محلّ ومکانی اند تا از اشتغال هریک بکاری که داند وزندگی دنیا واصلاح امر آخرت بی آن نشاید اسباب تعیّش مهیّا کرده چه یکنفر نتواند تمام انچه بآن محتاج است فراهم آورد بلکه اگر تمام وقت را صرف تحصیل یکی از قوت نان یا یکی از نوع کرباس کند هرگز بدستش نیاید وتمامت این علوم را خداوند در نزد یکی نفر بودیعه نگذاشت تا همه باو محتاج ودر نزد او خوار وذلیل شوند واو از همه بی نیاز وبر همه برتری جوید وعلوم خود را اگر خواهد دهد واگر خواهد ندهد در شئون زندگی را بر هم زند بلکه آن علوم را تقسیم فرمود در میانشان ونفس هر کسی را بقسمی از آن مایل فرمود بنحوی که تمام آن در میان انام موجود وهمه بهمه محتاج پس ناچار هر کس از دانش خود بخل نورزد وبه ثمرهٔ علم دیگران برسد وچون رسیدن فایده هریک بدیگران محتاج بمعاشرت وآمیزش است پس انسان را چاره از آن نیست ولکن مقدار آن باندازهٔ احتیاج است چه در امور زندگی به بعضی سالی یکمرتبه احتیاج افتد وبه بعضی ماهی وبه بعضی هر روز یکمرتبه یا زیاده وبه بعضی تمام اوقات عمر پس باهر کس هم انقدر مراوده مطلوب است که بآن احتیاج از او رفع شود وچون بهمه قسم معاشرت این نتیجه صورت نگیرد لهذا در شرع مبین بجهة آن شروط وقوانین وبرای ادای حقّ هریک آداب ورسومی مقرر فرمودند تا بمراعات انها هر کسی بخیر دیگران چنانچه خداوند خواسته برسد ودر صورت عهدنامه که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجهة مالک اشتر نوشتند مذکور است که فرمود بدان بدرستیکه رعیت طبقاتی هستند که با فایده وخیر نمیشود بعضی از آن مگر ببعضی ومستغنی نیست بعضی از انها از بعضی پس انها را هفت قسم فرمود نخست اوّل عساکر واهل حرب دوم نویسندگان خاصّه وعامّه سیم قضاه که علمای بحقّند چهارم والیان بعدل که بر بلاد مقرر شوند پنجم اهل ذمّه

وخراج از اهل ذمّه و مسلمانان که ارباب زرعند ششم تجّار و اهل صناعت هفتم اهل حاجت و مسکنت و برای هریک حقوق و آداب معاشرتی بیان فرموده که مقام ذکر آنها نیست و در حدیث حقوق حضرت سجّاد علیه السّلام بتفصیل کیفیّت ادای حقّ اکثر کسانیکه انسان محشور با آنها است مذکور است و احدی از طالبان دین و تابعان آئمّه مسلمین را از نظر و تأمّل و حفظ آن حدیث شریف گریزی نیست که جامع خیر دنیا و آخرت است و از این بیان معلوم میشود که کسانیکه عاجز نیستند از کسب بعضی از آنچه مردم محتاجند بان از اسباب مرمّت معاد و معاش و در این مقام برنیامده و به بطالت و بیهوده کی عمری گذرانند حقّی بر کسی ندارند چه در دینی از دین و دنیای احدی دوانکنند پس در مراودهٔ با آنها جز تضییع وقت و کسب بطالت ثمری نبخشد بلکه بعضی از اهل پیش را اعتقاد چنین است که این طائفه هرچه صرف کنند بمنزلهٔ حرام است هرچند در ظاهر از مال حلال باشد و بالجمله چون نادانستی که معاشرت با هر صنفی بقدر احتیاج بایشان است خواهی دانست که اگر کسی تمام اوقات عمر را با علمای راسخین و ورثهٔ انبیاء و خلفای راشدین بسر برد باز از ایشان غنی و بی نیاز نشده زیرا که احتیاج بایشان اندازه و نهایتی نیست چه بدست آوردن مصالح دین و عقل و بدن و مال و عرض و مفاسد آنها که بعد از فراهم آمدن اوّل درجهٔ اسباب زندگی بر هر کسی لازم و تحصیل ملکه عمل که بعد از علم بانها متحتّم است از روی کسب و تحصیل و گفتن و شنیدن و دیدن باین عمرهای کوتاه کی میسّر شود جائیکه حضرت رسالت با آن مقام و جاه مأمور بطلب زیادتی علم باشد در آیهٔ مبارکه وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا دیگران بر فرض کوشش تمام بکجا رسند پس آن را که سودای نجات نفس خویش و دیگران در سر افتاده از مصاحبت اهل دین و ارباب یقین در هر وقت که ممکن شود چارهٔ نیست و اگر کاهی مانع از انتفاع به گفتارشان پیدا شود مشاهدهٔ افعال و حرکات و سکنات ایشان در عبادات و عادات و معاشرات خود از اسباب بزرگ معرفت بمصالح و مفاسد و بر انگیختن نفس است بسوی آنچه بعمل می آورند یا گاهی بآن امر کردند یا بتوسّط دیگران شنیده باشد بلکه خواندن عباد را بسوی خداوند بکردار خود یکی از اقسام دعوت است که جملهٔ از انبیاء بغیر آن مأمور نبودند مثل آن طائفهٔ که نبیّ نفس خود بودند یا برای ایشان اگرچه بعضی توهّم کردند که از این قبیل انبیاء نفعی برای مردم نداشتند و این توهّم در غایت فساد است بلکه این طائفه در تعلیم عباد و تشوّق ایشان بآنچه تمام پیغمبران در آن متّفق بودند در ابلاغ از معارف و اخلاق و مصالح امور گذشته با فعال خود و معامله با ایشان در آنچه متعلّق بنفس خود بود کمتر نبودند پس انسان با بصیرت از همه حالات عالم منتفع شود از گفتن و خوردن و آشامیدن و راه رفتن و خوابیدن و پوشیدن چه در همهٔ اینها ملاحظهٔ آداب مقررهٔ خداوند را در آنها میکند پس از دیدن آن هم آگاه شود و هم شوق بجا آوردنش برای او پیدا شود و از آنچه در اخبار تحریص بسیار بر مراوده و مخالطه با علماء و متّقین شده و بنگرانی پارهٔ از آن متبرّک میشویم فقره تفسیر علیّ بن ابراهیم و غیره مرویست از جناب صادق علیه السّلام که لقمان

به پسرش نالان فرمودای پسرک من بنشین با علماء و با مشقت داخل شو میان ایشان با نزدیک شو با ایشان و مجادله
نکن با ایشان پس منع میکنند تو را از علم خود و در تحف العقول مرویست که حضرت عیسی علیه السلام فرمودای
بنی اسرائیل در مجالس علماء با مشقت بروید هر چند به در افتادن بر زانو باشد پس بدرستیکه خداوند زنده میکند دلهای مرده
بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمین مرده را به باران شد و در کافی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت
کرده که حواریین عرض کردند به عیسی یا روح الله با که بنشینیم فرمود با کسی که دیدن او خدا و ندرا بخاطر شما بیاورد و سخن گفتن
او علم شما را زیاد کند و عمل او شما را شایق کند بآخرت و شیخ طوسی در امالی روایت کرده که آن حضرت به ابوذر فرمود
خوش حال آنکه مخالطه و مصاحبت کند اهل دانش و علم و حکمت را و شیخ کشی از حضرت سجاد علیه السلام روایت
کرده که بفرزندان خود میفرمود بنشینید با اهل دین و معرفت پس اگر قادر نشدید بر نشستن با ایشان شهائی با نوستر و ساکت
و در عوالی از بعضی از ائمه علیهم السلام مرویست که همنشینها سه قسم اند همنشینی است که از او مستفید میشوی
پس ملازم شو او را و همنشینی است که تو او را بفائده میرسانی پس اکرام کن او را و همنشینی است که نه تو از او خیری مییابی
و نه او از تو پس فرار کن از او و شیخ طوسی روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله به ابوذر فرمودای
ابوذر پرهیزکاران بزرگوارانند و فقهاء و علماء قاید و راهنمای مردمانند و همنشینی علماء موجب زیادتی علم و کمال است
و از حضرت کاظم علیه السلام منقولست که با عالم کفتگو کردن و صحبت داشتن بر روی مزبلها بهتر است از سخن
گفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشها و تکیه گاههای زیبا و در قصص الأنبیاء از ان جناب
مرویست که لقمان بفرزند خود گفت بدیده بصیرت نظر کن و از روی بینائی اختیار کن مجالس را برای خود پس اگر به
بینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس اگر تو عالم باشی علم تو برای تو نفع خواهد کرد در این مجلس و اگر جاهل
باشی آن جماعت تو را تعلیم خواهند کرد و کاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل کردد و تو را با ایشان فراهم کیرد و اگر
جماعتی را بینی که در راه خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم باشی چون با ایشان نشینی علمت بتو نفع نمیدهد و اگر جاهل
باشی جهل تو را زیاد میکنند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل کردد و تو را فرا کیرد و در تحف العقول از جناب
کاظم علیه السلام مرویست که فرمود به هشام همنشینی اهل دین شرف دنیا و آخرت است ای هشام بترس از مخالطه
با مردم و انس با ایشان مکر انکه بیابی از ایشان عاقلی امین پس انس کیر با و و فرار کن از سایرین مثل فرار کردنت از
جانوران درنده و از آن جناب روایت کرده که فرمود کوشش کنید که اوقات شما چهار ساعت باشد
ساعتی برای مناجات با خدا و ساعتی برای امر معاش و ساعتی برای معاشرت با اخوان و ثقاتی که میشناسند
بشما عیوب شما را و سالم دلی عیب میکنند باطن شما را و ساعتی برای لذتهای غیر حرام و باین ساعت قادر
میشوید بر آن سه ساعت و در مکارم الأخلاق مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود
به عبد الله بن مسعود هر آئینه بوده باشد همنشینان تو نیکان و برادران تو پرهیزکاران زیرا که خداوند میفرماید

در کتاب خود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین دوستان در روز قیامت بعضی دشمن دیگری باشد مگر پرهیزکاران یعنی آنچه دوستی که از روی دنیا باشد سبب عداوت شود در آخرت و آنچه از روی تقوی باشد باقی ق ر کافی از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که خداوند وحی فرستاد بسوی دانیال که مبغوضترین بندگان من نزد من جاهلی است که استخفاف کند بحق علماء و ترک کند پیروی ایشان را و بدرستیکه محبوبترین بندگان من نزد من پرهیزکار جویندهٔ ثواب بزرگ ملازم علماء تابع حلماء قبول کنندهٔ از حکماء است و از این مقوله اخبار بسیار است و آیهٔ کریمهٔ کونوا مع الصادقین که امر است به بودن با ایشان بهمه انواع آن از موافقت قولی و متابعت علمی و مصاحبت بدنی و وحدت حالی و اعتقادی کافی است در مقصود و بتمیز دادن صادقین از غیرشان به آیهٔ شریفه لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الاخر والملائکة والکتاب والنبیین وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون حاصل ترجمه انکه نیکی نه همان کردانیدن روی است بسمت مشرق و مغرب یعنی در حال نماز بلکه نیکی ایمان بخداوند است و روز جزا و ملائکه و کتاب خدا و پیمبران و دادن مال است با دوستی آن یا در راه محبت خدا بخویشان و یتیمان و محتاجان و درماندگان در غربت و در مصرف کردن در آزادی و خلاصی بندگان و نماز کردن و زکوة دادن و وفا بعهد هر گاه با خلق یا خدا و چنانچه در باب سیم اشاره بان شد عهدی کرده و شکیبائی در سختی پریشانی و امراض و هنگام جهاد صاحبان این صفاتند راست گویان و ایشانند پرهیزکاران و جز عالم عامل کسی دارای این اوصاف نباشد پس ایشانند همان صادقین که مأمور اند مردم به بودن با ایشان و از تامل در این کلمات میتوان فهمید که چنانچه کسب تمامی خیرات و کمالات و صفات پسندیده در مجالست علماء و اتقیاء است همچنین مبتلا شدن بقبایح و شرور و ضلالت و اخلاق رذیله و کردارهای ذمیمه در همنشینی و مصاحبت جهال و اشرار و فساق و مبدعین است چه اگر کسی نظر کند باین گروه کمتر کسی را بیند که سبب گمراهی و ابتلای او بمعاصی از روی نشستن او با فاسقی یا گمراهی نباشد که اگر کسی با احدی مشورت نباشد شاید باکثر معاصی هرگز مبتلا نشود یا شواذ شد و از اینجاست که خداوند از زبان اهل دوزخ حکایت کند که وما اضلنا الا المجرمون چنین کسی را گمراه نکرد و این اضلال از راه معاشرت است غالبا و گاهی از مطالعهٔ مزخرفات انهاست که آن هم نوعی از مصاحبت است یا از شایع او است ق ر در جای دیگر میفرماید وان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وقلیل ما هم بدرستیکه بسیاری از شرکاء و همراهان کنندگان بایکدیگر هر آینه ظلم میکنند بعضی بر

بعضی [illegible]

بعضی مگر آنکه پیروی نمودند و گرد ارشایسته گردند و چه بسیار کمند انجماعت چه مقصود از ظلم نه همان گرفتن مال دیگریست
به جبر چنانچه متوهم میشود بلکه گرفتن دین و عقل و عمر و عرض و مال و سایر انچه بندگی بی آن نشاید از دیگری بغیر حق
پس تا کسی تمام حق را از باطل تمیز ندهد و بنای عمل را بانچه داند نگذارد و عمل نکند البته مصاحب را در یکی از انمراتب
ضرر رساند و کمتر خسرانی که از او بدیگری رسد ضایع کردن مقداری از وقت اوست که در آن مشغول با
اصلاح دین یا دنیای مطلوب بود یا بنای آن را داشت و از آن بالاتر آنکه انا و منکری بیند و نماند قبح آن را تا نفس
نماید یا گرداند او را بهمان حال باقی گذارد و این خود سبب جرئت او شود و از آن بالاتر آنکه از نادانی دنیا را
در نزد او زینت دهد اگرچه بمدح غذای لذیذی یا لباس نیکوئی باشد یا معاصی بزرگ و کوچک را مرغب شود
و اگر دانسته چنین کند البته او را بکفر کشاند و بالجمله بجمیع راهها که شیطان جنّی آدمیرا از ساحت قرب
خداوند دور کند شیطان انسی نیز چنان کند بلکه تاثیر گمراهی کردن او بآن راهها بیشتر و محکمتر است چه این شیطان
از جنس اوست و خود نیز عمل کند بانچه گوید و بسیار است که آدمی بظاهر از مصاحبت او گریزان باشد چون بنده و زن
و فرزند بالنسبة به آقا و شوهر و پدر پس ناچار وقع کلامش بیشتر خواهد بود و از اینجاست که در اخبار تحریص شده بر نشستن
با ایشان چنانچه ع در غرر از حضرت امیر علیه السلام مرویست که بدترین مصاحب جاهل است و در جمله از اخبار
صریحا نهی فرموده اند از مجالست اغنیا و پست فطرتان و زنها زیرا که همنشینی با ایشان دل را بمیراند و از مجالست
و گفتگو و همسفری با دروغگو زیرا که او بمنزله سراب است دور را برای تو نزدیک میکند و نزدیک را دور و با فاسق
زیرا که او تو را بیک لقمه و کمتر میفروشد و بخیل زیرا که از تو میگیرد و چیزی نمیدهد و تو را از مال خود محروم میکند در حالتیکه
تمام احتیاج بان داری و با احمق زیرا که او چون خواهد بتو نفع رساند ضرر میرساند و با قاطع رحم زیرا که خداوند در
سته جای قران او را ملعون یاد کرده و فرموده تبرسید از مصاحبت عاصین و مجاورت فاسقین و تبرسید از
فتنه های ایشان و دور شوید از ساحتشان و از این قبیل اخبار بسیار است و از برای پند گرفتن کافی است آیه شریفه
واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداوة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه وكان امره فرطا حاصل ترجمه حبس کن نفس خود را با آنانکه میخوانند پروردگار خود را در صباح و پسین و
میخواهند باین خوشنودی او را و مگردان چشم خود را از ایشان که میخواهی آرایش زندگانی دنیا را و فرمان مبر
آن را که بغفلت گردیم یا یافتیم بخیر دل او را از یاد خود و پیروی کرده خواهشهای خود را که کارش از اعتدال بیرون است
غنی نماند که اینهمه تاکید و تحریص بر مراوده و ملازمت علما و اهل یقین و مجانبت عصاة و مبتدعین در آن زمان بود
که راه جادهٔ مستقیمه شرع روشن و باب علم باحکام باز و رفع اختلافات سهل و دفع شبهات آسان و رسیدن
خدمت امام و فصل الخطاب امام علیه السلام میسور پس حال این زمان چه خواهد بود که راه جادهٔ مستقیمه و شارع

بزرگ شرع انور بسته و باب علم بواقع مسدود و دست ظاهر از رسیدن بدامن امام کوتاه و راه بسیار زیاد و مشتبه و مستغرق و باریک و پرخطر و مبانی امور دین و دنیای خلق بر اوهام و اقوال درجهٔ ظنون البته مصاحبت علماء و اهل بینش واجب و متحتم و فوائد و برکات ملازمتشان اضعاف فوائد ان عهد خواهد بود والله العالم

باب پنجم

در ذکر سایر صفات و جهات و وجوه و عناوین موجوده در اهل علم و مشتغلین و اخیار و متدینین خصوص قاطنین در عتبات عالیات و مجاورین قباب عرش درجات که ملاحظهٔ هریک خود کافی در رجحان بلکه لزوم رعایت ایشان است از هرکس بمقدار استعداد و مکنت و آن بسیار است و بهشت از آن اکتفا میکنیم

اول اینکه گروه از مجاهدین و اعانت مجاهدین از کسی خود عاجز از جهاد است لازم و متحتم این عمل در موسم حاجت بقدر قوه بر او و متحتم بیان این اجمال اگر جهاد که از واجبات اصلیه و ارکان شریعت اسلام است بر دو قسم است

قسم اول جهاد با اهل کتاب و مشرکین و خارجین بر امام مسلمین با تبع و سنان و مال و جان چه در مقام دعوت باسلام و تطهیر زمین از قذارت کفرهٔ لئام یا کاه مدافعت و برگرداندن شر آن قوم هنگام هجوم آنها بر بیضهٔ دین و حوزهٔ مسلمین و قسم اصلی از این قسم حفظ نفوس و اموال و عرض مسلمین و تمکن از اقامهٔ شرائع و اظهار رسوم مذهب است و اجر جزیل و ثواب عظیم بازاء این عمل در شرع مقرر شده و در ترغیب بآن کافی است آیهٔ مبارکهٔ ذلک بانهم لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطئون موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون حاصل ترجمه آنکه نرسد مجاهدین هیچ تشنگی و نه رنجی و نه گرسنگی در راه خدای و پای برجای نهند و قدمی نگذارند که در آن کافران را بخشم آرند و برسانند هیچ نقصی بدشمنی از کشتن و جراحت در بخوری و غارت مال و غیر آن مگر بنویسند بآن برایشان عمل صالح و کاری شایسته بدرستیکه خدای ضایع نگرداند مزد نیکوکاران را و خرج نکنند خرجی اندک یا بسیار و طی نکنند مسافتی را در رفتن و باز آمدن مگر آنکه برایشان بنویسند تا خداوند ایشان را پاداشی دهد نیکوتر از آنچه هستند که میکنند

ثانی کافی مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود برای بهشت دریست که آن را باب مجاهدین گویند میروند بسوی او و آن باز است و ایشان شمشیرهای خود را حمایل کرده و جمیع مردم در موقفند و ملائکه مرحب میگویند بایشان فرمود پس کسیکه ترک کند جهاد را میپوشاند او را خداوند جامهٔ خواری و پریشانی در معیشت و فنای در دین و ایضا در آن کتاب است که آن جناب فرمود جبرئیل مرا خبر داد بامری که روشن شد بآن چشم و گشاده شد بآن دلم گفت ای محمد کسی که جهاد

کند از امت تو در راه خدا پس برسد با و قطرهٔ از آسمان یا در دسری بنویسد خداوند برای او یکشهادت ف در تهذیب شیخ طوسی مرویست که آنحضرت فرمود شهید را هفت خصلت است از جانب خداوند اوّل آنکه از اوّل قطرهٔ که از خونش بر زمین ریزد تمام گناهانش آمرزیده شود دوّم آنکه سرش در دامن دو زنش از حور العین قرار گیرد و غبار از رخسارش پاک کنند و بگویند مرحبا بتو و او نیز با ما چنین گوید سیّم آنکه بپوشند بر او از جامهای بهشت چهارم آنکه پیشی گیرند خزنهٔ بهشت از هر خوشبوئی که کدام یک ایشان او را با خود گیرند پنجم آنکه منزل خود را ببیند ششم آنکه بر وحش گویند سیر کن در بهشت هر کجا که خواهی هفتم آنکه بنگرد بروی خدا و این است راحت مر هری و شهید را یعنی نظر بنور خدا یا با ائمه هدی علیهم السلام ف در عقاب الأعمال از آن جناب مرویست کسیکه

بیرون رود بجهة جهاد در راه خدا پس برای او است بهر گامی هفتصد هزار حسنه و محو کنند از او هفتصد هزار بدی و بلند کنند برای او هفتصد هزار درجه و در ضمان خدا خواهد بود بهر مرگی بمیرد شهید است و اگر برگردد برگشته است با معاصی آمرزیده و دعای مستجاب شده و فضایل جهاد بسیار است هر که خواهد بکتاب وسائل و غیره رجوع کند

قسم ششم در بیان جهاد با ان طوائف و تمام هفتاد و دو فرقه از فرق اسلام است به تیغ زبان و رمح بنان بعد از تکمیل نفس و تهذیب و تحلیهٔ آن بزیور علم و این نیز گاهی ابتدائیست بجهة بیرون آوردن خلایق از ظلمات کفر بنور اسلام و از ظلمت نفاق بنور ایمان و از ظلمت شرک بنور توحید و از ظلمت شک بنور یقین و از ظلمت ریاء بنور اخلاص که غرض اصلی است از بعثت انبیاء و مرسلین و گاهی بجهة دفع شبهات متکلمین و ردّ تدلیسات ملحدین از شیاطین انس و جن که پیوسته در صدد اغواء و اضلال و برگردانیدن انام از جادّهٔ مستقیمهٔ اسلام و از این قسم تعبیر فرمودند بجهاد اکبر چنانچه قسم اوّل را نامیدند بجهاد اصغر و راه بزرگ بودن آن از این چند جهت است اوّل انکه قوام جهاد اصغر باکبر است چه تا از قوت علم و نصرت بیان علماء فضل جهاد و کیفیت و شروط و احکام آن و ترغیب و تحریص بآن واضح و محقق نشود خلق اقدام بآن نکنند و نقد جان را از کف ندهند و پس از معرفت بقدر و منزلت آن در مقام یاری دین و محاربهٔ با مشرکین برآیند دوّم انکه هر کس تا بشرف ادراک فضیلت اکبر فائز نگردد بمقدار حاجت از او اصغر صورت نگیرد چه تا معرفت باری و تصدیق برسالت و اعتقاد بخلفاء راشدین و اقرار بمعاد و راستی وعدهٔ جنّت و وعید بدوزخ و فروختن نفس عزیز بمالک حقیقی تمام نشود جهاد صحیح بعمل نیاید و آنانکه از پی ریاست و کشورگیری و مال و منال تحصیل کردن در مقام مقاتله و مجادله برآیند از فرض سخن بیرون و از ثواب موعود محرومند سیّم انکه مشقّت و تعب اکبر بمراتب از اصغر بیش است چه کثرت عدد عدوّ و زیادی استعداد و قوت او و دوام اشتغال بمحاربه هر چه بیشتر شد جهاد دشوارتر است و یک صنف اعدای دین ابلیس و جنود او است که در کثرت و استعداد و طول زمان اضلال و دوام اشتغال به اغواء بی نظیر و عدیل است و آنا شیاطین انس پس حال انها نیز واضح است جهاد با کفار و هر قرنی گاهی و لکن ملحدین و متکلمین از علمای نواصب

وسائر فرق و مذاهب مدام در کار نوشتن و گفتن و ضعفا را باقسام حیله از دین برگرداندن و هر روز از کارخانهٔ
غوایت شبههٔ تازه و خرابی جدیدی ظاهر کرده جواب از آن و بیرون کردنش از قلوب عوام در غایت صعوبت و
مرارت است **چهارم** انکه ثمره و فایدهٔ اکبر چیزی بر ابر اجل و اعظم از نتیجهٔ جهاد نیست پس از کوشش
وسعی در آن روح و نفس و عقل پاک و طیب و کامل و دین و ایمان و یقین مهذب و حاصل کردد و از جد و
جهد در این جسم و مال محفوظ و سالم ماند از پرتو نور برهان ساطع مشعلهای معرفت افروخته شود و از شعلهٔ
آتش شمشیر قاطع بیکر جهیلی سوخته کردد از شعاع ضیاء دلیل و بیان ولمعای تاریک آفتابی شود و عالم افروزد
و از لهب حجت و آتش زبان شهابهای ثاقبی پیدا شود شیطان سوز و از قوت تیر و سنان و حدت تیغ جان
ستان روی زمین از کثافت کافران پاک کردد و بدنهای پلید بر روی خاک در افتد از جهاد اکبر بابی در سلسلهٔ
پیمبران کذارد و از جهاد اصغر در زمرهٔ مجاهدین و دلیران در آید از یک آیت واضحه و بیان شافی دفترها از
زندقه دریده و زنکها از دل زدوده شود و از یک ضربت مردانه جز کافری کشته یا مجروح نکردد **پنجم** انکه
ضرر انطائفه که در صدد برطرف کردن دین و باطل نمودن کلمهٔ حق و ادخال شبهه در قلوب مؤمنین اند بیشتر است
از ضرر آنانکه در فکر وسعت مملکت و کثرت شوکت و افزون شدن درهم و دینار اند چه عزت و مال و عرض
و جاه را فدای عقل و ایمان توان کرد که اکر از آنها بکاهد برایشان فسادی نرسد و بسیار شود که بر قوت آن بیفزاید و لکن
اکر از اینها کاست عیش جاودانی از دست نرود و عزت و مال را قدری نماند چه اینها نیک و پسندیده اند
ما دامیکه معین و یاور دین باشند بالا مجاله ضرری بتوسط آنها نرسد و آن عز و جاه که از فروختن ایمان پیدا یا
باقی بماند عذاب ابدی و خلود در جحیم آرد **ششم** انکه هیچ کس برای جهاد اکبر قدر و منزلت و ثواب و اجری بنای
وبی آن ادعائی ثابت و مذهبی مستقر بدست نیاید و بی جهاد اصغر سالها غالب انام زندکی کنند و در ایام نشان
نقصی و عیبی پیدا نشود **هفتم** انکه جهاد اکبر واجب است بر هر مکلفی از پیر و جوان و مرد و زن و بنده و آزاد
و غنی و فقیر و صحیح و بیمار و اصغر واجب نباشد جز بر اشخاصی معلوم که صفاتشان در محل خود مذکور است و در اخبار
بهمهٔ این جهات اشاره کرده اند چنانچه از بیان سر فضیلت علماء بر مجاهدین ظاهر شده و تبرکا بعضی از انها را ذکر
میکنیم **فی** کتاب بصائر الدرجات از جناب صادق علیه السلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود مؤمن عالم ثوابش بیشتر است از روزه کیر شب زنده دار جهاد کننده در راه خدا
و چون بمیرد در اسلام رخنه پیدا شود که ان را سد نکند چیزی تا روز قیامت **فی** کافی شیخ امام حسن
عسکری علیه السلام مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود آکاه باشید کسی که خود را بپای دارد
بحجة منیر شیطان و لشکریهای او و شیعهای ناصبی او از فرو رفتن در سلطان آنها بر ضعفاء شیعه اشد است
از انکه جهاد کرده با روم و ترک هزار هزار مرتبه بحجة الله آن فرج میکند از دینهای دوستان ما و این دفع میکند

ازبدنهایشان **و ایضاً** در آن تفسیر مذکور است که آنجناب فرمود در مقام تقسیم رواة اخبار که قسمی از آنها قوی هستند از ناصبیها یعنی دشمنان اهل البیت علیهم السلام که قادر نیستند بر قدح در ما یاد میکنند بعضی علوم صحیحهٔ ما را پس با قدر و منزلت میکنند بآن خود را در نزد شیعیان ما و عیب میکنند از ما در نزد دشمنان ما و زیاد میکنند بر آن علوم اضعاف اضعاف اضعاف آن از دروغها بر ما که ما از آنها بیزاریم پس قبول میکنند از ایشان منقادهای از شیعیان ما باعتقاد اینکه آنها از علوم ما است پس گمراه شدند و گمراه کردند آنها را و ضرر ایشان بر ضعفاء شیعیان ما بیشتر است از ضرر لشکر یزید بر حسین بن علی علیهما السلام و اصحاب او بجهة اینکه آنها سلب کردند از ایشان ارواح و اموال را و از برای آن روح و مال برده شده ها است در نزد خداوند بهترین حالتها بجهة آنچه رسید بایشان از دشمنانشان و اما این علماء بدکار ناصبیها که مشتبه کردند که ما را دوست و اعدای ما را دشمنند داخل میکنند شک و شبهه بر ضعفای شیعیان ما و گمراه میکنند ایشان و مانع میشوند ایشان را از ارادهٔ حق **و ایضاً** در آن تفسیر است که حضرت حسین بن علی علیهما السلام فرمود بمردی کدام مجوبتر است نزد تو مروی اراده کرده کشتن مسکینی را که ضعیف شده بریائی او را از دست آن مرد ناصبی که قصد کرده گمراه کردن مسکین مؤمنی از ضعفای شیعیان ما را باز کنی برای او از ابواب علم چیزیکه نگاهدارد مسکین بآن خود را از او و بشکند او را بحجتهای الهی باز خود فرمود در رهانیدن این مؤمن از دست این ناصبی بدرستیکه خداوند میفرماید **ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً** کسیکه یکنفس را زنده کند چنانست که همهٔ مردم را زنده کرده پس هر کس زنده کرد او را و از کفر رهانمای کرد بایمان پس گویا زنده کرد جمیع مردم را پیش از انکه بکشد ایشان را بشمشیرهای آهنی و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بکسی فرمود کدام را بیشتر دوست داری برهانی اسیر مسکینی را از دست کفار یا برهانی اسیر مسکینی را از دست ناصبیها عرض کرد سؤال کن یا بن رسول الله از خداوند که مرا توفیق جواب درست دهد حضرت فرمود خداوندا او را توفیق داده عرض کرد بلکه رهاندن من مسکین اسیر را از دست ناصبی بدرستیکه در این رهاندن اکمال عطای مشقت است بر او و رهاندن او است از آتش و در آن اکمال عطای روح است بر او و دفع ظلم از او و خداوند عوض میدهد این مظلوم را باضعاف آنچه رسیده باو از ظلم و انتقام کشد از ظالم باندازهٔ عدالتش حکم کند فرمود ند موفق شدی الله ابوک کرفتی این کلام را از جوف سینهٔ من قطع نکردی از آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بکوف را **و ذر** جامع الأخبار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود نشسته بودم در مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله که داخل شد ابوذر پس عرض کرد یا رسول الله جنازهٔ عابد مجوبتر است نزد تو یا مجلس عالم فرمود ای ابوذر نشستن یکساعت در وقت مذاکرهٔ علم مجوبتر است نزد خداوند از هزار جنازه از جنازهای شهداء نشستن یکساعت در وقت کفشکوی علم مجوبتر است نزد خداوند از شب زنده داری هزار شب که در هر شب هزار رکعت نماز بکند و نشستن یکساعت در وقت کفشکوی علم مجوبتر است نزد خداوند از هزار جهاد و فراغت تمام قرآن عرض کرد یا رسول الله کفشکوی علم بهتر است از خواندن تمام قرآن فرمود ای ابوذر نشستن یکساعت در وقت مذاکرهٔ علم مجوبتر است نزد خداوند از خواندن تمام

قران دوازده هزار مرتبه بر شما باد بمذاکرهٔ علم بجهة انکه بعلم میشناسید حلال را از حرام و کسیکه بیرون رود از خانه بجهة تحصیل
بابی از علم بنویسد خداوند عزّ وجلّ برای او بهر قدمی ثواب پیغمبری از پیغمبران و بخشد خداوند او را بهر حرفی که می شنود یا
مینویسد شهری در بهشت و طالب علم را دوست دارد خداوند و دوست دارد ملائکه و دوستدار دیگران علم را
دوست ندارد مگر سعید خوشا بحال طالب علم روز قیامت ای ابوذر و نشستن یکساعت در وقت
مذاکرهٔ علم بهتر است برای تو از عبادت یکسال که روزهای آن را در روزه و شبهای آن بعبادت بسر برده
شود و نظر بروی عالم بهتر است برای تو از آزاد کردن هزار بنده و هر که بیرون رود از خانه اش بجهة تحصیل بابی
از علم بنویسد خداوند برای او بهر قدمی ثواب شهیدی از شهداء بدر **و ایضا** از انجناب روایت نموده
طالب علم افضل است در نزد خداوند از مجاهد کنندگان و سر حدّ کفار نگاه دارندگان و حاجیان و اعتکاف
کنندگان و استغفار میکند برای او درخت و دریاها و ستارها و انچه آفتاب بر آن بتابد **و فی** سرکافی غیره
مرویست از جناب صادق ع که رسول خدا صلّی الله علیه و آله دسته را بجهاد فرستاد چون مراجعت کردند
فرمود مرحبا بقومیکه بجای آوردند جهاد اصغر را و باقی ماند بر ایشان جهاد اکبر کسی عرض کرد جهاد اکبر کدام است
فرمود جهاد نفس **و فی** من لا یحضر از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون روز قیامت
شود جمع کند خداوند مردم را بیک مکان و گذاشته شود خون شهداء با مداد علمآء یعنی در میزان بسنجند پس برتری کند
مداد علمآء بر خون شهداء **و فی** مجمع البیان از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله مرویست که فضل عالم بر
شهید یکدرجاست و فضل شهید بر عابد یکدرجه است و فضل نبی بر عالم یکدرجه است **و فی** جوامع
طبرسی از آن جناب مرویست که شفاعت میکند روز قیامت سه طایفه پیغمبران پس علمآء پس شهداء چنانچه
دانستی که طالبین علوم انبیاء و اوصیاء و مروجین ملّت بیضاء با عانت نوشتن و کفتن و خواندن و رد
کنندگان شبهات کفّار و سایر فرق اسلام از اقسام مجاهدین و غزاة بلکه بهترین اصناف ایشانند پس انچه
بمجاهدین وعده داده شده از خیرات دنیا و آخرت احسن انها از ایشان خواهد بود و کسیکه از روی عجز و ترس یا
کسالت و کثرت علایق و اشتغال باصلاح امور معاش و حبّ وطن و امثال اینها همراهی با این عساکر منصوره
بروح القدس نصیبش نشد و از این حظّ عظیم محروم شد تکلیفش با این فرقه تکلیف کروبی است که بجهة آغاز جهاد
با کفار نکنند در وقت ضرورت که باید اعانت مالی کنند انها را بمقدار حاجت **و از** رسول خدا صلّی الله
علیه و آله مرویست که هر کس اسباب جهاد کسی را فراهم آورد و او را بجهاد بفرستد برای او است مثل اجر انکس
و فی کتاب جعفریات مرویست از جناب صادق علیه السلام که روایت نمود از پدرش از جدّش از
علی علیهم السلام که فرمود جبان یعنی انکه از قتال ترسانست حلال نیست برایش اینکه جهاد کند زیرا که او زود
فرار میکند پس نگاه کند با کجا میخواست باو جهاد کند یعنی زاد و راحله و سلاح پس بان مستعدّ کند غیر خود را که برای

ذکر بعضی از عناوین موجودهٔ در اهل علم

او است مثل ثواب آنشخص بدون انکه از آنشخص چیزی کم شود و فقهاء فرموده اند اگر کسی مالدار باشد و از رفتن بجهاد عاجز باشد واجب است بر او غیری را بفرستد و بعضی این را مستحب دانستند و با قدرت اگر کسی را نفرستد وجوب کفائی از او ساقط میشود و قطب راوندی و فاضل مقداد در آیات الأحکام خود تصریح فرمودند که آیهٔ شریفهٔ جاهدوا باموالکم و انفسکم ظاهر است بر وجوب بذل مال بر کسیکه خود نرود و بجهاد کنند کان بجهة تهیّهٔ اسباب سفر چه با جهاد به نفس بذل مال واجب نیست و همچنین آیهٔ شریفهٔ و کرهوا ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله مذمّت فرموده آنها را که بمال یا نفس جهاد نکنند و تحقیق کلام در دلالت این آیات موکول است بمحلّ خود و قسم از عناوین موجودهٔ در این فرقهٔ مهتدیه زایر بودن است چه غالب این جماعت در صباح و مساء بنعمت عظمای زیارت قبور سادات زمان علیهم السّلام منعّم و باین عطیّت کبری مکرّم و هر که دستش از دامان وصال این موهبت کوتاه و از این فوز عظیم محروم تواند باعانت کردن ایشان بمال خود را در زمرهٔ زایرین در آرد و با آن ثوابهای جزیله که در اخبار متواتره برایشان مهیّا شده فایز و با انجماعت شریک شود و قسم کامل الزیارة بسند صحیح از یحیی خادم امام محمّد تقی علیه السّلام روایت کرده که گفت با جناب عرض کردم چه ثواب دارد کسی که مهیّا کند اسباب کسی را و بسوی کربلا بفرستد و خود بجهة عذری نرود فرمود عطا میکند خداوند باو بهر درهمی که انفاق کرده مثل اُحُد از حسنات و جای اندرهم میدهد چندین برابر انچه خرج کرده و بر میگرداند از او انبلا انچه را که نازل شده پس دفع میکند و مال او را حفظ میکند و قسم در تهذیب شیخ طوسی ره از علیّ بن میمون مرویست که گفت فرمود بمن ابو عبد الله علیه السّلام رسیده است بمن که جماعتی از مردان شیعیان ما میکذرند بر ایشان یکسال و دو سال و بیشتر از این و زیارت نمیکنند حسین بن علیّ بن ابی طالب علیهما السّلام را عرض کردم فدای تو شوم بدرستیکه من میشناسم مردمان بسیاری باین صفت فرمود آگاه باش قسم بخداوند از نصیب خود محروم شدند و از ثواب خداوند اعراض کردند و از جوار محمّد صلّی الله علیه و آله در بهشت دور شدند گفتم اگر بعوض خود کسیرا بفرستند آیا کفایت میکند فرمود آری و قسم در بحار از انجناب روایت کرده که فرستاد بسوی بعضی از شیعها و باو فرمود بگیر این دراهم را و حجّ بکن به نیابت پسرم اسمعیل که میباشد برای تو نه سهم از ثواب و برای اسمعیل یکسهم و همچنین فرستاد ابو الحسن عسکری علیه السّلام یکنفر زائر از جانب خود بسوی قبر ابی عبد الله علیه السّلام پس فرمود از برای خداوند است مکانها که دوست میدارد دعا کنند در آن پس مستجاب کند و بدرستیکه جابر حسین علیه السّلام از آن مواطن است بلکه از اخبار شریک شدن بمجرّد نیّت و رضا ظاهر میشود که با اعانت و سبب شدن در عمل امر شراکت اوضح و استحقاق ثواب اکثر و اولی خواهد بود و قسم در جمع الجوامع شیخ طبرسی مرویست که در غزوهٔ تبوک حضرت رسول صلّی الله علیه و آله فرمود با صحاب تحقیق که گذاشتید در مدینه جماعتی را که سیر نمیکنید مکانیرا و نمیگذرید وادی را مگر انکه هستند با شما و ایشان گسانیند که درست است نیّتهایشان و خالص است بهلوها بایشان و مایل است

قلوبشان بجهاد و مانع شده ضرر ایشان را از رفتن بجهاد **ف** در نهج البلاغه مذکور است که چون حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بر اصحاب جمل ظفر یافت شخصی از اصحاب آن حضرت عرض کرد دوست میداشتم که برادرم
فلانکس حاضر بود تا میدید نصرت دادن خداوند تو را بر اعدایت فرمود آیا میل برادرت با ما است گفت بلی فرمود
بتحقیق که حاضر بوده است با ما در لشکر ما قومیکه در صلبهای مردان و رحمهای زنان نمانند زود است که زمان عارف
کند بایشان یعنی ظاهر کند انها را و محکم کند ایمان را بایشان **و** در بشارة المصطفی مرویست از عطیهٔ کوفی
که چون جابر انصاری در روز اربعین بزیارت حضرت ابی عبد الله علیه السلام مشرف شد بعد از ادای مراسم زیارت
سلام کرد بشهداء و در خطاب با آنها گفت قسم بخدا قومیکه محمد صلی الله علیه و آله را براستی فرستاده که ما شریک شدیم
باشما در جهاد یکه کردید عطیه گفت چگونه ما با ایشان در اجر شریکیم و حال آنکه از هیچ وادی فرود نیامدیم و بکوهی بالا نرفتیم
و اینجماعت جدائی افتاده میان سرها و بدنها ایشان و اولادشان یتیم و زنهایشان بیوه شده اند جابر گفت ای عطیه
شنیدم از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود کسیکه دوست دارد عمل قومیرا شریک میشود در عملشان قسم
بان خداوندیکه محمد صلی الله علیه و آله را بحق فرستاده است که نیت من و اصحاب من بان طریقه است که حضرت
ابی عبد الله علیه السلام و اصحابش بان طریقه رفتند مخفی نماند که فرق نیست در اعانت زوار و داخل
شدن در زمرهٔ زایرین در اینکه سبب فرستادن کسی شوند بسمت مشاهد شریفه بدادن توشه و رحله و سایر
لوازم سفر یا سبب باقی ماندن ایشان شوند در البلاد در صورتیکه عاجز باشند از اقامت در البلاد بدون دستگیری
و رعایت و چه انها را تایب خود کنند در زیارت و دعا و بوسیدن عتبه عالیه خانهای مقدسهٔ خداوندی یا
سبب زیاد کردن زوار ائمه انام علیهم السلام و یاری کنندگان ملک علام شوند بنگاهداری انها و ایکه برای
خود زیارت کنند چه در مقام استحقاق ثواب و درک فیوضات فرقی میان اینها نیست چنانچه در مجلش
اشاره باین خواهد شد **تتمیم** اگر این طائفه از اشرف اصناف مرابطین در شریعت سید المرسلین اند
و اعانت و نگاهداری مرابطین از اعظم مثوبات و اجل قربات است بدانکه رباط و مرابطه بمعنی درنگ
کردن و اقامه در سر حد بلاد مسلمین است که محل خوف باشد از هجوم مشرکین و کفار بجهة اطلاع بر حال آنها
و منعشان از دخول و خبر دادن مسلمین بحال انها و اصل ربط بمعنی بستن و حبس است و در راه خدا بجهة شمول
شدن مجاهدین یا اعانت ایشان در جهاد و نحو آن مقصود از آن باندن هر کس است و در لغت بجهة دفع دشمن
واقل ایام مرابطه سه روز است و بیشتر آن چهل روز و چون ازان بگذرد در حکم مجاهدین است و ثواب انها را
دارد و مرابطه نیز بر دو قسم است **تتمیم دوم** انچه مذکور شد و در آن ثواب عظیمی است و هر چه در جده
و خطرش زیاد تر باشد اجرش بیشتر است چنانچه فقها تصریح کرده اند و در آیه شریفه یا ایها الذین امنوا
اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون اهتمام بامر آن شده هر که خود از مرابطه

در فضل مرابطه و شرح آن که علما آورده اند

عاجز باشد مستحب است مرابط بکند بجای او غلامش یا بنحو دیگر از اعانت مرابطین و قد روی من الحضرة الفقیه از جناب ابی الحسن علیه السلام مرویست که فرمود هر کس باسب عتیق یعنی اگه نجیب است بدرد و مادر او مرابطه کند محو میشود از اوده سیئه و نوشته میشود برای او یازده حسنه هر روز و هر که مرابطه کند بهر اسبی که از هیچ طرف نجیبتر و قصد کند بآن زینت یا قضاء حاجت یا دفع دشمن یا محو میشود از او هر روز یک سیئه و نوشته شش حسنه و فی امالی ابو علی پسر شیخ طوسی مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر کس بندد اسبی را در راه خدا اعلاف او و سرگین و آبش خیر خواهد بود در روز قیامت و در عصر ائمه علیهم السلام این خبر بسیار شایع بود و مردم مذهب او و قضا و اعانت با میکردند برای مرابطین و با اگه جهاد حرام بود بجهة ماذون بودن از جانب ایشان مرابطه را اذن میدادند باین قصد که در هجوم کفار اندراس آثار اسلام و مواسم محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود نه بقصد یاوری و کثرت شوکت خلفای آنزمان که از جاس بنی عباس بودند. قسم سیم از مرابطه در ثغور سنویه و حدود باطنیه که از آن حصون ابلیس و جنود و انس داخل در مدینه قلوب و مقر سلطنت عقل شوند و جنود ایمان را مغلوب و پایه اسلام خراب کنند و ان حدود در غایت اشتهار و کثرت و خفاء و معرفت و نگاهداری آن در غایت دشواری و مشقت چه آن متوقف است بر دانستن راههائی که شیطان انس و جن بان راهها مفاسد و اعمال و اقوال و عقاید بنی آدم داخل کنند و آن قریب به سی راهست که در کتاب مجید و احادیث ائمه علیهم السلام بآن اشاره شده و با نسبته بطبقهای مردم شعبهای بسیار میشود و همچنین متوقف است بر کیفیت شد آن و بر گردانیدن عساکر ایشان و کیفیت نشان دادن آنراهها به خلق بنحوی که از روی تحقیق از قبول ابا نکنند تا بوحشت و اضطراب افتاده و در مقام دفع و اصلاح برآیند و الا الفاظ بی حقیقت و کلمات بی مغز که چون اجساد بی روح و صدا بسیار شنیده و از کتب بیکانگان از حقیقت شرع دیده شده و بقدر یک پشه پر نزل که از شنیدنش قوه شهویه حرکت کند تاثیر ندارد و بالجمله مرابطه بر سر کار انطائفه است که از روی صدق عبودیت و مناسبت شریعت بتوسل بثقلین بر حقایق این مطالب واقف و برای مرابطه و حفظ انام قابل شدند نه بحفظ کردن مصطلحات صوفیه و ترهات حکماء که خود از رکین کاه محکم جنود ابلیسند که در حمله اول از این کمین از بنیان اسلام و اساس ایمان اثری نگذارند و فی الجامع الاخبار از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که طالب علم افضل است نزد خداوند از مجاهدین و مرابطین و حجاج و معتکفین و فی تفسیر عسکری علیه السلام مذکورست که جناب صادق علیه السلام فرمود علامتی شیعیان ما مرابطینند در سرحدیکه در پهلوی آن ابلیس و عفریتهای اوست منع میکنند ایشانرا از بیرون آمدن بر ضعفای شیعیان ما و منع میکنند از مسلط شدن بر ایشان شیطان و تابعان ناصبی او را امام علی نقی علیه السلام فرمود اگر باقی نمانند بعد از غیبت قائم شما از علمای خواهند کان بسوی خدا و راهنمایان خلایق و منع کنندگان اعدا از دین او به دلیلهای خدائی و رها کنندگان ضعفاء بندگان خدا را از دامهای شیطان و سرکشان او و از دامهای نامیما

مرآیینه باقی نمی ماند احدی مگر آنکه برمیگشت از دین خدا ولکن ایشانند که نگاه میدارند مهار قلوب ضعفاء شیعه را چنانچه
نگاه میدارد صاحب کشتی سکّان او را ایشانند بهترین خلایق در نزد خدا و از فهمیدن بزرگی مقام این قسم مرابطه
منکشف میشود که آنچه در اعانت اقسام از مرابطین وعده شده اضعاف آن در این قسم خواهد بود والله العالم

چهارم آنکه غالب این طائفه از مجاورین قبور سادات جهان و عاکفین ضرایح مقدّسهٔ شفعاء مجرمانند
و اعانت و احترام مجاورین از لوازم تعظیم و تبجیل و آثار محبّت و عبودیّت آنانست که انتخاب کردن
این بقعه را برای تعیّش و توطّن بسبب تشرّف و تزیّن او است به بودنش محلّ غیبت اجساد طاهرهٔ ایشان
و رسیدن اقدام مبارکهٔ ایشان بآنمکان و هر که در دعوای محبّتشان صادق و در مقام خلوص مودّت مستقیم خود را
در محبّت و رعایت مجاورین که انه منسوبان و متعلّقان و وابستگان ایشان محسوبند در نزد هر عاقل و بصیری
خوار نه بیند بلکه در نهایت شوق و شعف انچه در سویدآء قلب آرزو داشت که بوجود مبارک و ذات مقدّس
خود شان کند حال با نرسیدن دست بخود شان بوابستگانشان کند بلکه ملاحظهٔ خویش و بدی و زشتی و زیبائی
اعمال و کفتار انها را نکنند چه آن جهتی که وامیدارد مدّعی محبّت را برا عانت آنها که انتسابشانست بمحبوب حقیقی
بخود مذکور سوجود و محقّق و بار است دعوی جهة مذمّت بر فرض وجودش نظر نیاید و اگر نظر در آن مانع شود او در دعوای
خود کاذبست و رشتهٔ محبّت هر چه محکم تر شود سریان آثار محبّت از محبوب بانچه منسوب باو است واناو
اسمی و رسمی در او است بیشتر شود تا کار بجائی رسد که با حیوان و نبات و جماد که فی الجمله تعلّقی بمحبوب دارد
احترام و تعظیم مالی و زبانی و جوارحی که با و داشتند با انها کنند و با هزاران اشتیاق پیشانی و رخسار بغبار
اقدام و اعتاب آنها مالند و شواهد این مطلب از کتاب و سنّت و وجدان و طریقهٔ ابنای زمان در زیارت
حجّتهای باطلهٔ محرّمه و غیر محرّمه بسیار است و بعضی از آثار وارده و احکام شریفه در حکایات واقعه در این اعصار
الکفا میکنیم بدان آقا که سزاوارترین اشخاص که عمل کنند با وامر خداوند و اعراض کنند از محرّمات او و بجا
آورند حقوق واجبه و مستحبّه و ترک نشود از ایشان کردار نیکو و وسیلهٔ تقرّب و نجات عاملین احکام
و حجج ملک علّام علیهم السّلام مندکه بر حقیقت مصالح و منافع آنها مطّلع و خبیر و بر مضارّ و شرور آنها واقف
و بصیرانند و از جملهٔ حقوق مؤکّده که در ادا و حفظ آن تحریص و تشدید شده حقّ جوار و همسایگی است چنانچه
مشروحا باید در مقام سیّم از باب پنجم که در هیچ کتابی یافت نشود و در اینجا اجمالا اشاره میشود ففی
کافی از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله روایت کرده که حسن جوار آباد میکند دیار و زیاد میکند عمرها را و از
جناب صادق علیه السّلام روایت نموده که روزی را زیاد میکند و فرمودند است از ما کسی که نیکو رعایت
نکند مجاورت آن را که همسایهٔ او شده ف ا از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت نموده که ایمان ندارد
بمن کسیکه شب را بسر برد با سیری و همسایهٔ او گرسنه باشد ف ا از فقیه از آنجناب مروی است که هر گز

اذیت کند همسایه را حرام میکند خداوند بر او رایحه بهشت را و جایگاه او جهنم است و چه بد جائیست و کسیکه ضایع کند حق همسایه را از مانیست و پیوسته جبرئیل مرا وصیت میکرد بهمسایه تا آنکه گمان کردم زود است او را میراث میکند **ف در الکتاب** از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که حق همسایه تو حفظ او است در حال غیبت و اکرامش در حال حضور و یاری کردنش در وقتیکه مظلوم شده و تجسس نکن معایب او را و اگر دانستی از او بدی پوشیده آن را بر او و اگر میدانی نصیحت تو را قبول میکند نصیحت کن او را میان خود و او یعنی در حضور کسی نباشد و او را گذار او را در بلاها و درگذر از لغزش او و عفو کن گناهش را و معاشرت کن با او معاشرت نیکو **ف ثانیا** که اول کسیکه مراعات حق جوار کرده حضرت بیچونست که با تنزیه ذات احدیتش از عوارض اجسام و استقرار در بقعه و مکان و قرب ببعضی و دوری از سایرا نام چون کعبه را خانهٔ خود خواند لهذا مجاورانش را بفضایل و خصایصی مکرم داشت نبی آدم از سخط خود مأمون و از کرفتن بقصایص و جرائم و مطالبهٔ حقوق محفوظ کرد من دخله کان آمنا **ف در** کافی از حلبی روایت کرده که سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از آیهٔ مذکوره فرمود هر وقت بنده جنایتی کند در غیر حرم پس فرار کند بسوی حرم جایز نیست از برای احدی اینکه او را در حرم بگیرد **ف** از علی بن ابی حمزه بیاع السابری کرده که آن جناب فرمود کسیکه دزدی کرد در غیر مکه یا جنایتی بر نفس خود وارد آورد پس فرار کرد بسوی مکه نمی گیرند او را مادامیکه در حرم است تا آنکه از حرم بیرون رود **ف** از سماعه روایت کرده که خدمت آنحضرت سؤال کردم از شخصی که از او طلب داشتم و از من پنهان شد مدتی پس دیدم او را که دور کعبه طواف میکرد آیا قطع کنم از او مال خود را فرمود نه و سلام کن بر او و نترسان او را تا از حرم بیرون رود و کویا نهی از سلام بجهة مخالفت نکشیدن او است **ف** همچنین مردکان مدفون در اینجا را از فزع اکبر ایمن کرد چنانچه **ف در الکتاب** از انجناب مرویست که هر کس دفن شود در حرم سالم خواهد بود از فزع اکبر راوی کفت از نیکوکار مردم و بدکار آنها فرمود از خوب ایشان و بدشان **ف** نیز وحوش و طیور اینجا را معزز داشت هم **ف در الکتاب** از عبد الله سنان مرویست که کفت سؤال کردم از آن جناب از آیهٔ کذشته که آیا مقصود خانهٔ کعبه است یا حرم یعنی کسیکه داخل خانه شود مأمونست یا حرم فرمود کسیکه داخل حرم شود از مردم در حالی که پناه آورده بان پس او مأمونست از غضب خداوند و هر که داخل اینجا شود از وحش و طیر امان دارد از اینکه بکریزانند یا اذیت کنند او را تا از حرم بیرون رود **ف** ایضا از آن حضرت روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود در روز فتح مکه آکاه باشید بدرستیکه خداوند حرام کرده مکه را روزیکه آفرید آسمان و زمین را پس او حرام است بحرام کردن خداوند تا روز قیامت دور و پراکنده نکند صید او را و قطع نکنند درخت او را و نبندند کیاه او را و حلال ندانند لقطه او کشندهٔ او را بلکه برای کشتن و شکستن اعضاء او پراکنده کردن و خوردن کوشت و تخم آنها کفارهٔ ها قرار داده که در جای خود مشروحست بلکه اکر صیدی در خارج کرفت و بحرم آورد در حرم باید رها کند **ف** نیز کیاه درخت اینجا را مکرم داشته چنانچه

دانستی و هم ق در الکتاب شریف از جناب صادق علیه السّلام مرویست که فرمود هر چیز که در حرم ببوید حرام است بر جمیع مردم ق معویة بن عمار از آن حضرت سئوال کرد که درختی است اصلش در حلّ یعنی بیرون حرم و شاخه اش در حرم فرمود اصلش حرام است بجهة شاخهٔ او عرض کرد اصلش در حرم و شاخه اش در حلّست فرمود شاخه اش حرام است بجهة اصلش و دوّم حضرت رسول و خلفای راشدین او صلوات اللّٰه علیهم که ملاحظهٔ حقّ جوار خود نیز کرده چنانچه ق در کافی از حضرت صادق علیه السّلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود مکّه حرم خدا و مدینه حرم رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله و کوفه حرم من هیچ جبّاری اراده نکرده آن را یعنی بقصد بدی مگر آنکه هم شکند خداوند او را و آخر حضرت ختمی مآب صلّی اللّٰه علیه و آله روایت کرده که فرمود کسیکه آشکارا در مدینه حدثی کند یا جای دهد آشکارا کنندهٔ او را پس بر او است لعنت خدا را وی گفت حدث چیست فرمود کشتن ق در من لایحضر مذکور است که چون آن حضرت در سال هجرت داخل مدینه شد فرمود خداوندا محبوب کن مدینه را بسوی ما چنانچه مکّه را محبوب کردی و از آن محکمتر و برکت ده صاع و مدّ او را و تب او را و وبای او را نقل کن به جحفه و آن شش منزل از مدینه دور است از مکّه معظّمه و میقاتگاه حاج شامی است ق ق در کافی مرویست که جناب صادق علیه السّلام فرمود کسیکه بمیرد در مدینه مبعوث میکند خداوند او را در زمرهٔ امان داران در روز قیامت و در اخبار بسیار وارد شده که آنحضرت نیز حرام کردند صید حرم مدینه و قطع کردن درخت او را و حدّ حرم مکّه و مدینه و تفصیل احکام آن در کتب فقهاء مذکور است ق ق در امالی ابو علی از جناب صادق علیه السّلام مرویست که فرمود مکّه حرم خداست و مدینه حرم محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله و کوفه حرم علیّ بن ابی طالب علیه السّلام بدرستیکه علی علیه السّلام حرام کرده از کوفه آنچه را حرام کرد ابراهیم از مکّه و محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله از مدینه و اخبار بسیار در فضیلت دفن در ظهر نجف و برداشتن عذاب قبر و سئوال منکر و نکیر از مدفون در آنجا و فضیلت از دفن آنجا که هر نظری در آن ثواب زیارتی با حجّ و عمرهٔ دارد که ثوابش ثواب پیغمبران و صالحان باشد و ثواب خواب در نجف که هر شبی معادل هفتصد سال عبادت است وارد شده زیاده از متواتر و همهٔ اینها از روی ادای حقّ جوار است و عطای صاحب منزل بهمسایگان باندازه شأن و تمکّن او است ق اما کربلا پس امر آن عجیب است چه بعد از تأمّل در اخبار ظاهر میشود که رعایت جوار حضرت ابی عبد اللّٰه علیه السّلام از جناب حقّ تعالی و جدّ و پدر و مادر آن بزرگوار صلوات اللّٰه علیهم اقتضا شده که بوصف در نیاید و در جملهٔ از آنها تصریح شده که انجا را خداوند حرم مبارک امن خود قرار داده پیش از آنکه مکّه را حرم خود کند اجابت دعا را برای مجاورانش مقرّر نمود و خاکش را شفا کرد و انجا را محلّ تردّد ملائکه کرد پیوسته دسته دسته نازل و دسته بالا میروند و هر روز هفتاد هزار از ایشان فرود میآیند اوّل طواف میکنند حول کعبه آنگاه میآیند بمدینه و سلام میکنند بر حضرت رسول صلّی اللّٰه علیه و آله پس میآیند به نجف و بر حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام سلام میکنند پس میآیند بکربلا و

وشب را در انجا بسر میبرند و پیش از طلوع آفتاب عروج میکنند و بجود یگر نیز وارد شده و ثواب دعا و زیارت و نمازهای
آنها که هر نمازی مقابل هزار نماز آدمیان است همه از آن مجاورین و زائرین است بلکه ثواب عبادت ملائکه حفظه
اعمال بنی آدم که پس از خواهیدن انسان در کربلا حاضر میشوند چنانچه در کامل الزیاره از جناب صادق علیه السلام
مرویست و همچنین استغفار و دعای حمله عرش برای مؤمنین بنص آیه شریفه الذین یحملون العرش ومن
حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین امنوا شامل یا مختص بایشان است
چه ارض هر چه اقدس و مطهر شد نظر قدوسیان بآن و اهلش بیشتر است و بالجمله از مجموع این نوع اخبار و آثار
ظاهر میشود کثرت عطوفت و مهربانی و نظر مرحمتانه صاحبان این اماکن شریفه بمجاوران و پناه آورندگان به
مشاهد ایشان و معتزز و محترم بودن این گروه در نظرشان و اینمطلب گویا مرکوز است در اذهان جمیع انام چه دواعی
بر حمل مردگان از بلاد بعیده با آن زحمات و فضایح و تحمل ناملائمات از مخالفین و اهل جور جز رجای پیدا شدن
حق مجاورت برای آن بیچارها که ادای آن حسب الوعده نیست جز رفع شدائد برزخ و عذاب قیامت و ارتفاع
درجات حسب مراتب ایشان چیز دیگر نیست پس چه شده که استخوان مردگان با همه بدی گرد از بحر دفن در جوار
بغیر اختیار خود قابل این همه اکرام و احسان شدند تا انکه دیلمی در ارشاد القلوب نقل کرده که جمله از صلحا دیدند که از جمیع
قبور وادی السلام خطی مثل ریسمان کشیده و بقبر مطهر حضرت امیر علیه السلام بسته شده و زندها با مجاورت سالها
و نقل باین اماکن بهای خود و تحمل مشاق و کرسنگی و اشتغال بعبادت و زیارت در لیالی و ایام و کور کردن چشم
مخالفین و بغیظ آوردنشان در بلند کردن این شعایر و تعظیمش محل نظر و لطف خاص و مورد احسان و اکرام ایشان میشود
البته چنین نیست با انکه هم همسایه و جار ند و هم صاحب بالجنب چنانچه خواهد آمد در باب نهم مفصلا و اگر نبود نصوص
و آیات و اخبار و سیره مستمره جمیع ارباب عقول در احترام مجاورین بیوت و پناه آورندگان بساحت عتبه
آنها کفایت میکرد و در اثبات این مدعی و وضوح این دعوی انچه مشاهده میشود در سال و ماه از لطفهای مخصوصه
که بمجاورین خود میکنند از کشف کروب و رفع هموم و اداء دیون و شفاء امراض در کاه شدت و اضطرار و دفع
دشمن که علاوه بر آن که خود نعمتی است باعث زیادی ایمان و تکمیل یقین و استحکام مودت میشود کمتر کسی دیده شده
که در ایام مجاورت باین فیض فائز نشده باشد و لااقل در غیر خود دیده و غالب انست که در صدد پیدا کردن
و تفحص این امور نیستند بلکه التفات و تفطن باین امور ندارند و الا در هر عصری هزارها از آن میتوان جمع کرد سید فاضل
بدیع الدین رضوی در کتاب حبل المتین بعضی از انچه در عصر او که نزدیک بعصر علامه مجلسی است واقع شده بود در
نجف اشرف جمع کرده و در کتاب وسیله الرضوان پاره از انچه در مشهد مقدس و حقیر در کتاب دار السلام که
تالیف آن از برکات ظاهره مجاورت بود بعضی از وقایع این ازمنه را مختصرا ضبط کردم و حال بجهة استشهاد
و تبرک بقلیلی از آثار و اخبار و حکایات قدیمه و جدیده اکتفا مینمایم چه استقصای آن علاوه بر عدم تمکن و احتیاج

بفراغت تمام مفقود است خارج است از وضع کتاب حکایت اوّل جناب عالم تقی وزاهد صفی آقا علی رضا
اصفهانی همشیره زاده مرحوم خلد آشیان حاجی کلباسی اعلی الله مقامه که از یکانهٔ صلحای مجاورین و سرآمد اتقیاء عاملین
فرمود وقتی وارد شدم بمطالعه نهج البلاغه و بعد از تفحص بدستم نیامد قبل از ظهری بحرم مطهر امیر المؤمنین علیه السّلام
مشرّف شدم و بعد از زیارت بزبان فارسی عرض کردم اگر مصلحت بدانید نسخهٔ نهج التفات فرمائید که چند روز
از مطالعهٔ آن منتفع شوم پس بیرون آمدم و بجهة ادای فریضه با جماعت رفتم بمسجد شیخ جلیل و فقیه نبیل شیخ جعفر
خلف خاتم المجتهدین شیخ جعفر نجفی اعلی الله تعالی مقامهما و مشغول شدم بنافلهٔ ظهر شخصی در پهلوی من بود که او
نمیشناختم و سابقه با او نداشتم بعد از ادای دو رکعت چون خواستم برخیزم رو کرد بمن و گفت نهج البلاغه بسیار دارم میخواهم چندی نزد شما باشد مطالعه کنید پس متحیّر شدم از سرعت اجابت آنگاه رفت و نسخه را آورد و
نسخهٔ خوشخط مذهّب صحیحی است با حواشی بسیار خوب پس شکر الهی بجای آورده از او گرفتم و مدّتها از فیض مطالعهٔ
محظوظ و بهره مند بودم حکایت دوّم مرحوم خلد آشیان حاجی میرزا یوسف بروجردی که قریب چهل سال
مجاور کربلا بود در غایت وثوق و دیانت نقل کرد که در اوائل مجاورت مواظبت بر خواندن قرآن داشتم و قرآن
کوچک نداشتم که همراه خود نقل کنم و از فیض قرائت در حرم مطهّر و سایر مجالس محروم بودم لهذا از جناب عالم فاضل آقا
سیّد ابراهیم قزوینی مجتهد که در آنوقت مرجع انام بود خواهش قرآن کوچکی کردم برسم امانت تا زمانیکه خود تحصیل کنم
گفت قرآن خوشخط مذهّب وقفی نزد من هست از شخصی از اهل گرمانشاه که بامانت سپرده چنانچه نهایت مواظبت
در حفظ آن میکنی سپرد پس متعهّد شده گرفتم و از خود جدا نمیکردم چند روز پس از گرفتن زواری از عجم آمدند که در میان
ایشان زن فقیری از اهل بروجرد بود و بجهة آشنائی سابق مکرّر در خانه تردّد میکرد و آن ایّام تابستان بود که شبها در
بام بسر میبردیم صبحی از خواب برخواستم اهل خانه حسب مرسوم اسباب یکه در بام بود ببردند پائین دستهٔ کتابیکه این قرآن
در بالای انها بود در ایوان خانه که محلّ نشستن روز بود گذاشتند و مراجعت کردند بجهة بردن بقیّهٔ اسباب در اینحال
آن زن بجهة وداع آمد در صحن خانه کسی را ندید پریشانی او را واداشت که آن قرآن را برداشت و رفت کسی بر حال
او مطّلع نشد چون از بام بزیر آمدیم قرآن را ندیدیم هرچه جستجو کردیم اثری ظاهر نشد بسیار مهموم شدم زیرا که احتمال میدادم
بعضی که از حال من مطّلع نیستند حمل بر دروغ کرده مرا متهم کنند و این را وسیلهٔ ذادن قرآن دانند پس بحرم مشرّف
شدم و عرض کردم که در مجاورت خود نه پسندیدم که مرا باسم دزدی بخوانند و از زیادتی پریشانی خیال بدرس نرفتم بعضی از رفقا
شنیده برای تسلّی آمدند نزد من و هرچه خواستند این خیال را از من زائل کنند نشد حتّی آنکه مرحوم میرزا فتحعلی اصفهانی
که از خوشنویسهای معروف بود و کمال صداقت با من داشت اظهار کرد که بهتر از آن مینویسم و بجایش میگذارم
باز تسکین خاطر من نشد تا آنکه شب شد و بهمین فکر و پریشانی حواس صبح کردم چون آفتاب طالع شد سفارش
زمانیکه از بام بزیر آمدیم دیدم در خانه بهم خورده و آن زن در غایت شتاب و خستگی خود را بصحن خانه انداخت و

وقرآن را انداخت بسمت من وگفت قرآنت را بگیر انقدر نمی ارزید که اینهمه بلا بر سر من آوردی ومالم را از دستم درکردی متعجب شدم گفتم از آنچه میگوئی اصلا خبری ندارم وابدا خیال نکردم که قرآن را تو بردی اگرچه پشده گفت دیروز صبح آمدم شما را وداع کنم کسیرا در خانه ندیدم چشمم بر این قرآن افتاد طمع کردم وگرفتم بردم عصری بازوار حرکت کردم چون بکاروانسرای دو فرسخی کربلا رسیدیم قافله ماندند که سحر حرکت کنند برای مسیتب من چون پیاده شدم خرجین واسباب خود را نزد مکاری گذاشتم وازبیم انکه مبادا بجنبه پس کرفتن قرآن کسی از عقب من بیاید از قافله دور شدم وقرآن را با خود برداشتم ودر جای نمناکی که علفهای بلند داشت خود را مخفی کردم وقرآن را در زیر سر خود بر زمین گذاشتم وخوابیدم زمانی بیدار شدم که قافله همه رفته بودند پس متحیر ماندم که چکنم وبکدام سمت بروم در اینحال دو سوار عرب دیدم که نیزه در دست داشتند وبمن حواله کردند وگفتند برگرد بکربلا وقرآن را بصاحبش برگردان من از ترس نیزه روبکربلا نهادم بدویدن وهر وقت که بعقب خود نگاه میکردم میدیدم سوارها در پشت سر منند وسر هر دو نیزه ها محاذی گتف من پس من شتاب میکردم تا انکه اول طلوع بدر قلعه شهر رسیدم چون ملتفت شدم اصلا اثری از آنها دو سوار ندیدم وتمام این دو فرسخ را متصل دویدم وهیچ گمان کردم که تو ایشان را بر سر من فرستادی وحال نمیدانم برسر اسبا هم چه آمده باید بروم پس قسم خوردم که هیچ خبری ندارم وچند قران بجهة خرجی باو دادم ورفت وقرآن را برداشتم ودیدم یک طرف جلد با صفحه اول بجهة رطوبت زمین ضایع شده آن را عوض کردم واز آن هم بزرگتر بیرون آمده شکر الهی بجا آوردم **حکایت سیم** جناب سید مؤید صالح زکی حاجی سید رضای شیرازی معروف بکتاب فروش که زیاده از چهل سال است بفیض مجاورت فایز ودر تقوی وصلاح ممتاز نقل کرد که در اوایل مجاورت مواظب بودم بر روزه گرفتن ماه رجب وشعبان وبجهة شدت گرما وکثرت عرق بدنم مجروح شده کم کم بمرضهای مختلفه مبتلا شدم قریب دو سال طول کشید واز خود مایوس شدم واز جمله آنها اختلال خیال ووسوسه صدر بود که کار را بر من مشکل کرد تا بانجا که از زندگی ملول شدم روزی در مقابل ضریح مقدس کربلا نشسته بودم همانقدر عرض کردم که حال من بر شما پوشیده نیست چنانچه صلاح دانید ومرا شفا دهید هر ساله در ایام محرم وصفر ده شب تعزیه داری بکنم وشبی فلانمقدار اطعام کنم فرمود قسم بخدا از جای خود حرکت نکردم مگر انکه از آن امراض هیچ در من باقی نماند وگویا هرگز مبتلا بانها نشده بودم وتا حال تحریر هر ساله بعهد خود وفا میکنند با انکه بغایت پریشان ومقروض است **حکایت چهارم** عالم ربانی وفاضل صمدانی مؤید مسدد قطب دایرة رموز اخبار واسرار قرانی جناب آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی ایده الله تعالی نقل کرد که وقتی در انگشتان مادة مشهور در عربستان بطلوع وعقرب ظاهر شد ودر این مادة قبل از انفجار چنانست که چندین شب وروز خواب را از چشم میبرد ومکرر شده محل مادة که غالبا انگشتانست ناقص میشود فرمود چون درد شدید شد داخل در حرم مطهر امیر المؤمنین علیه السلام شدم وموضع درد را بضریح مالیدم فورا درد ساکن شد وتا

وتا زمانیکه در دمنفجر شد وبعد از آن ابدًا دردی ندیدم حکایت پنجم وایضًا زمانی مشغول تداوی بودم بجهة مرض
مزمن سودائیکه داشته ودارد واتفاقا برای زیارت مخصوصه بکربلا مشرّف شد وبدستور العمل بلبیب بناشد
چند روز شیر میل کند وتا در بلد عمل کرد وچون از آنجا بسمت نجف اشرف حرکت کرد ودر کاروانسرای بین راه
منزل کرد ودر آنوقت که تابستان بود اباآدمی آنجا منحصر بود به دو سه خانوار عرب پس همراهان درصدد
تفحّص شیر برآمدند ودر آنها نیافتند بلکه اصلا کاو وگوسفند نداشتند وغیر از ایشان نیز احدی در بیرون واندرون
کاروانسرا نبود پس مأیوس شده برگشتند وبا افسردگی زیاد سفره را باز کردند وجناب ایشان سخیّر که با آن مزاج
بانان خشک مانده چکند لقمه برداشت هنوز بدهن نبرده از پهلوی دیوار ایوانیکه در آن نشسته بود دستی ظاهر
شد با کاسه شیری وآن را در وسط سفره گذاشت وصاحب دست خود را ظاهر نکرد مانند زنیکه در پشت
دیوار خود را پنهان کرده باشد وبدست آن را داده پس بعد از شکر الهی وصرف غذا در مقام جستجوی او برآمدند
از داخل وخارج واطراف اثری از او واز شیر واسباب شیر ظاهر نشد وغیر آن دو سه خانه اعراب احدی را
نیافتند حکایت ششم وایضًا روزی در کربلا از خانه بعزم حرم بیرون آمد ودر آن روزها خیال سفری داشت
در بین راه شخصی برخورد وسؤالی کرد پس وجه قلیلی که همراه آورده بود از او گرفت وغیر از او همراه او در منزل چیزی نداشت باو
داد وپس از زیارت از حرم بیرون آمد ودر صحن در ایوان حجرهٔ قبلی متصّل بسمت غربی نشست پس سیّدی از
کفشداری بیرون آمد ومیل بسمت ایشان کرد وچون نزدیک شد بعد از سلام بدون سؤال وجواب وشناختن
سابق چیزی که در مشت خود داشت در دست ایشان گذاشت ورفت دیگر او را ندیده وپیش از آن هم هرگز
ندیده بود وآن وجه مقدار کفایت سفرشان بود که در نظر داشتند حکایت هفتم جناب سیّد سند وعالم
معتمد آقا سیّد هادی عالی الأصل کاظمینی المسکن سلّمه الله تعالی برادرزاده عالم جلیل وحبر نبیل آقا سیّد صدر الدّین
عاملی متوطّن در اصفهان زاده که در زهد وتقوی یگانهٔ زمان ووحید دوران است نقل کرد که در سال هزار ودویست
هفتاد وهشت گرانی شدیدی در عراق عرب پیدا شد وچند روز بر ما گذشت که قادر بر تحصیل کندم نشدیم قدری
برنج در خانه داشتیم روزها با آب طبخ میکردیم وبهمان قناعت داشتیم تا انکه از رطوبت برنج مرضی در شکم بعضی از
اولاد پیدا شد پس از خانه بیرون رفتم بجهة تحصیل مقداری کندم که شاید بآن معالجه شود وهر جا که گمان میرفت
از دکان وخانه رفتم بدست نیامد تا انکه بقیمت بسیار راضی شدم پیدا نشد چون مأیوس شدم پناه بردم به
روضهٔ مطهّرهٔ جوادین علیهما السّلام پس از کشف حال مستدعی شدم مقداری کندم را که با آن مرض را رفع کنم چون
بخانه برگشتم دیدم در صحن خانه زیاده از سی من تبریز کندم سفید پاک کرده که یکمن از آن در تمام عراق پیدا نمی شد
پس پرسیدم از کجا است گفتند مردی آورد وگفت این مال فلانست واسم شما را برد چون از اسم او
سؤال کردیم گفت محمّد پس شکر کردم وزیاده از مقدار حاجت را در میان همسایها وفقرا تقسیم کردم ودر بلد از

هرکس اسمش محمد بود پرسیدم منکر شد و تعجب میکرد از انکه چنین احتمالی در حق او برود حکایت هشتم و نیز نقل فرمود که وقتی رخوت عیال مندرس شد و از من مطالبه جامه نمود داشتم و این در ماه رمضان بود و دستم بغایت تهی و از قیمت آنها خالی بود پس اعراض کردم چون اعاده کردند وعده دادم که در عید فطر خواهم گرفت پس راضی نشدند و به اصرار خود باقی ماندند فرزندم سید حسن بی اطلاع من از بعضی اصدقاء در بازار برای هریک از ایشان یکپارچه گرفت بنحو اختلاف برای بعضی پیراهن و بعضی زیر جامه و همگذا چون شب اول ماه شوال شد صدای مردی از در خانه بلند شد که اهل خانه را آواز میکرد پس یکی از فرزندان رفت نزد قچه بسته با و داد و رفت چون آورده گشودیم دیدیم رخوت تمام اهل خانه است از بزرگ و کوچک برحسب قامت و مقدارشان سوای آن یکپارچه که بی اذن من گرفته بود که در لباس هریک بنحو دمن جامه نقصان آن پارچه ها را از رخوت هریک ندانستم تا انکه فرزندم سید حسن بمن خبر داد از انچه کرده بود بدون اذن من پیش از آن حکایت نهم نیز نقل فرمود از جناب عالم ربانی و ابو فنائی صاحب کرامات باهره و فضایل ظاهره آخوند ملا زین العابدین سلماسی تلمیذ خاص و صاحب اسرار جناب بحر العلوم اعلی الله مقامهما که در ایام سفر من برای بجا کشیدن قلعه در دو روز بلده روزی در حرم مطهر نماز میخواندم و کسی غیر از من در انجا نبود ناگاه مرد ترکی داخل شد و بعد از زیارت بزبان ترکی بحضرت خطاب کرد که خرجی من گمشده از تو میخواهم و تو میدانی من چیزی ندارم مرا بوطن برساند و خرجی من منحصر بود در همان و از تو جدا نمیشوم تا از تو نگیرم و پنبه را از گوش بیرون کن و از این قبیل سخنان مکرر میگفت و گمان میکرد من این زبان را نمیدانم چون سخنانش زشت بود برخواستم و او را منع کردم و متغیر شدم که این چه سوء ادبیست که با امام علیه السلام میکنی گفت تو را چه که میان من و امام من داخل میشوی برو پی کار خود من بهتر ایشان را میشناسم و حق ایشان را رعایت میکنم و تا عالم را خبر دهم نمیروم پس برگشتم بمکان خود در زاویه سمت بالای سر و آن مرد مشغول شد به سخنش و در دور ضریح طواف میکرد و من در امر او فکر میکردم ناگاه صدائی شنیدم چون صدای زنجیر در طشت چون نگاه کردم دیدم کیسه بر زمین افتاده متصل بضریح و آن مرد در سمت پائین پا بود چون آن صدا را شنید با آنسمت برگشت پس کیسه را دید برداشت خوشحال و مسرور گفت دیدی چگونه کیسه خود را از ایشان گرفتم بهمان سخنان که زشتش پنداشتی و از آنها وحشت کردی و اگر آن سخنان نبود التفات نمیکردند کجا کم شد گفت میان مسیب و کربلا و در اینجا ملتفت شدم پس از صداقت و یقین و اخلاص او تعجب کردم و خداوند را شکر کردم بدیدن این معجزه بزرگ حکایت دهم جماعت بسیاری نقل کردند که از جمله ایشانست عالم تقی آقا علی رضای اصفهانی و جنابان عالمان عابدان صالحان میرزا محمد باقر و میرزا اسمعیل دو خلف جناب آخوند مذکور که در تقوی و دیانت و امانت ایشان احدی را دغدغه و تزلزلی نیست و غیر ایشان و در اصل حکایت متفقند و نحوی که میرزا محمد باقر نقل کرد این است که در زمان مجاورت مرحوم والد در سر من رأی بجهة خدمت مذکوره من نیز با ایشان بودم و ایشان در دو طرف روز از بنا و عمله سرکشی میکردند و در

مجاورت

وسط روز بعبادت مشغول واستراحت مینمودند ومن درجای ایشان انهارا مواظبت میکردم روزی هوا زیاد
گرم شد پس برگشتم بسوی خانه ناساعتی پاسایم دیدم در دست والدسوزن وخیاطی است وبان پارچه را میدوزد
گفتم این شغل زنانست وایشان حاضر ومستعد برای این کار فرمود میخواهم کیسه بدوزم برای چیزیکه از برای اوست
ودوست دارم که از کار دست خودم باشد پس از آن چیز سئوال کردم فرمود هنگام ظهر داخل شدم در حرم مطهر وبامن
کسی نبود پس مشغول شدم بنماز وچون سر از رکوع بلند کردم دست در گوشه عمامه کردم که مهر تربت را گرفته در موضع سجود
بگذارم دیدم نیست پس متحیر ماندم در تحصیل چیزیکه سجود بر آن جایز باشد وبامن غیر او چیزی نبود در این تحیر بودم که مهر نو
ساخته مثل مهریکه در کربلا میسازند از داخل ضریح مقدس بلند شد بسوی هوا انگاه منحرف شد بسوی من تا انکه گذاشته
شد در موضع سجود پس سجده کردم بر آن باحمد وشکر الهی بر این نعمت عظیمه پس وصیت فرمود که آن را در کفنش
بگذاریم وجناب آقا علی رضا سلمه الله تعالی گفت آن مهر را در نزد ایشان زیارت کردم در کاظمین ودر شکل مثمن
بود حکایت یازدهم خود در روز پنجشنبه بود که مبتلا بدرد دندان مبتلا بودم وکم کم شدت میکرد تا شب جمعه
وقت مغرب داخل در حرم عسکریین علیهما السلام ومشغول شدم بزیارت جامعه واز شدت درد هیچ
ملتفت نبودم که چه میخوانم ومتفکر ومهموم بودم که با این درد چگونه نماز بخوانم واز بی توفیقی از فیض این شب
محروم ماندم چون از زیارت فارغ شدم بقصد استشفاء طرف کوزه که آنجا بود رفتم ودر آن سمت بود بر علیه
ضریح مقدس مالیدم ومستدعی شدم که اقلا بقدر زمان توقف در حرم مرا مهلت دهند چون سر برداشتم
گویا اصلا دردی نداشتم واز آن هم بالمره فارغ شدم حکایت دوازدهم جناب عالم فاضل تقی ورع
عابد صفی قدوه اولوالالباب ومانع ذکر اسم خود در این کتاب اصلح الله تعالی حاله وکثر فی المسلمین امثاله که علت
سبب تعجب وتحیر انسانست چه در ایام سال روزه دار وغذا مختصر در یکوقت وهمیشه با وضوء وطهارت
واقعی بدن ولباس ومواظب غالب صلوات واوراد شب ورور وبا انحال چون سایر اهل علم مشغول
درس وبحث ونوشتن در تابستان وزمستان بنحویکه امتیازی نیست احدی را بر ایشان وچند سال قبل
بازحمت ومشقت خود را بکربلا مشرف رسانده واز انجا بمدینه طیبه باز اشتن بضاعت جز اکسیر توکل یک
سال در آنجا رحل اقامت انداخت واز زیارت وعبادت وتعلیم مسائل بعوام شیعیان انجا حظی وافر
برداشت در سنه نود بخت اشرف مشرف شد باز دو نفر از اهل علم طبرستان خانه گرفتند ومشغول تحصیل بودند
جناب ایشان قدری نخواه داشت کسی بران مطلع نبود وقتی بحال افتاد که وجودش منافی توکل وبقای آن
با وجود فقر او مستحقان بان از توفیق ورسیدن بحسنه ایمان پس در یک روز آن نخواه را که قریب بهشتاد تومان بود
بر فقرا تقسیم کرد وبقدر دو ماه قوت را نگاه داشت مثل فرمود ده دوازده روز پیش از انقضای مدت مبرغ
شبی حرکاه قبل از فجر به نیم ساعت در حرم مطهر را باز کردند وبعد اعضا را روشن کردند با جناب آقا سید محسن نایب

کلید دار ورود نفر از مجاورین وارد حرم شدیم بجهة ادای نافلهٔ شفع و وتر و در پائین پا زیارت مختصری مستعجلاً خواندم و در بالای سر مبارک قریب بضریح مقدّس نافلهٔ شفع را بجا آورده هنوز بجهة وتر بر نخواسته ملتفت طرف راست خود شدم مقدار هفت یا هشت قران سفید مشاهده نمودم و در همان طرف بمقدار فاصلهٔ شخصی حاجی از مجاورین نشسته بود پرسیدم از شما است گفت نه با انکه حسب عادت در اوّل شب وقت بسیار در حرم جاروب میکنند و خدّام با چراغ کمال فحص را مینمایند از آنجائیکه بر سر هوای عالم دیگر بود اعتناء ننموده بلکه ملتفت نشدم بحاجی خبر بود گفتم برداشت چهار پنج روز کمال فحص از خدّام و زوّار و مجاورین نمود احدی مدّعی نشد بالآخره وجه را خدمت جناب فقیه کامل شیخ محمّد حسین کاظمینی داده بعد از زمانی از بعضی عوالم دیگر معلوم شد که از انعامات حضرت امیر علیه السّلام بوده و بر خود حرام کردم و برای من در آن خسرانی بود بزرگ حکایت سیّد دلکم هم در آنسال چنانچه خود نقل کرد دچار هم مطلع شدم بعد از تمام شدن مدّت مجاوره از آنخانه بیرون آمد و در صحن شریف بحجرهٔ شاگرفت و معاشرت را ترک کرد و امر خوراک را از همه پنهان نمود چند روزی گذشت از حدّ مجاوره که ابدًا قوتی بخود ندید فرسود ضعف در خود یافتم جمیع مفاصل اعضایم بدرد آمد که از شدّتش بیطاقت شدم بعد از تشرّف بحرم مطهّر اعضایم را از زانو و کمر و مرفق و بند انگشتان و غیر آن بضریح مطهّر مالیده عرض نمودم من طاقت درد ندارم بنا بر این نبود فورًا جمیع دردها رفع شد اثری از آنها باقی نماند پس از آن صفرآء زیادی در دهنم ظاهر شد بنحویکه قدرت بر سخن گفتن نداشتم و هوا هم گرم چون در وسط جوزا بود تشنگی جبلی صدمه میزد و شکم به پشت چسبیده قدری شد ثانیًا ملتمس و متمسّک بضریح مقدّس شده هر سه فقره رفع شد در روز دوازدهم این عمل مرحوم سیّد ابراهیم دامغانی که از اتقیاء مشتغلین بود فوت شد همراه نعش بدریا رفته از آنجا بصحن از آنجا بوادی السّلام رفتم و درس و مباحثه و نوشتن مثل سابق برقرار میل به آب و غذا ابدًا نبود و در بازار عبور نمیکردم همه اقسام نعمت در نظرم خاکی بود طبعم ابدًا رغبت بچیزی نداشت لکن چه فائده دوستی از عمل اکّاه بمقتضای محبّت براهین اقامه نمود و بعضی از اساتید را نیز اطّلاع داده بهر قسم بود محلّ کار و از صعود بمقام عالی نگاهم داشتند مؤلّف گوید در روز تشییع جنازهٔ حقیر نیز همراه بودم و ابدًا تغییر حالتی در ایشان ندیدم و در این روز از باطن امر مطّلع نبودم و مرا از اندوست یکی از علماء بلد آمل مازندران است که با ایشان در آن خانه بوده و ایشان پس از اطّلاع جناب فخر المحقّقین و قطب الفقهاء و الاصولیّین الحاج میرزا حبیب الله رشتی دام علاه را برداشته بحجرهٔ صحن برفتند هر زبان که داشتند و آخر بحکم تهیّ ایشان را افطار دادند و حقیقت مرغی اسمًا نمیرا باز در قفص انداختند و حال تحریر این کتاب در مصاحبتشان در بلدهٔ طیّبهٔ سامرّه هستیم و در مواظبت بر عمل خویش غفلتی ندارد و جز حرم مطهّر و مجلس بحث و درس و بعضی مجالس تعزیه معاشرتی ندارد اوقات شریفش مستغرق در عمل آخرت و همه ایّام روزه دار ادام الله تعالی ایّام سعادته حکایت چهارده دلکم شیخ دیلمی در ارشاد القلوب روایت کرده از عبد الله ابن حازم که گفت بیرون رفتیم روزی با رشید از کوفه پس رسیدیم بجانب غربیّ پس آهوئی را

رسیدیم پس چرخها و سکان را بست آنها روانه کردیم پس ساعتی آنها را واماندند پس آهوان پناه بردند به پشته پس چرخها و سکان برگشتند پس رشید متعجب شد از این قضیه پس آهوان از پشته برگشتند پس چرخها و سکان دوباره بسوی آنها مراجعت کردند دفعهٔ دیگر چنین کردند پس رشید گفت بسرعت بروید کوفه و کسیکه کهن سال تر باشد از همه نزد من آرید پس پیری از بنی اسد را بنزد او آوردند پس رشید با و گفت خبرده مرا که این پشته چیست گفت خبر داد مرا پدرم از پدرانش که آنها میگفتند در این پشته قبر علی بن ابی طالب علیه السلام است خداوند او را محرم قرار داده هیچ چیز با و پناه نمیبرد و کرا که در امان خواهد بود پس هرون فرود آمد و آبی خواست و وضوء گرفت و در نزد آن پشته نماز کرد و دعا نمود و کرپست و خود را بخاک مالید و امر کرد که قبه بنا کنند که چهار رواق داشته باشد پس ساختند

حکایت پانزدهم شیخ صدوق در امالی از ابن عباس روایت کرده که گفت بودم با امیر المؤمنین علیه السلام در وقتی که بسمت صفین تشریف میبرد پس نقل کرد حدیثی طولانی در ضمن آن جناب بکربلا و گریستن و خبر دادن بمصائب ابو عبد الله علیه السلام تا آنکه فرمود حضرت که عیسی ع گذشت بکربلا و با او حواریین پس دید در اینجا آهوانی را که بگرد هم آمده میگریند پس عیسی ع نشست و حواریین نیز نشستند پس گریست و ایشان نیز گریستند و ندانستند که چرا نشست و چرا میگرید پس گفتند ای روح الله و کلمهٔ او چه تورا بگریه آورده فرمود آیا میدانید این چه زمین است گفتند نه گفت این زمینی است که کشته میشود در او فرزند رسول احمد صلی الله علیه و آله و فرزند نجیبهٔ طاهره شبیه مادرم و دفن میشود در او طینتی که پاکیزه تر است از مشک زیرا که او طینت فرزند شهید است و همچنین است طینت پیران و فرزندان همپیران و این آهوان بمن سخن میگویند و میگویند در اینجا چرا میکنند بجهة شوق بسوی تربت فرزند پیغمبر و گمان میکنند که ایشان ایمنند در این زمین یعنی تا در اینجا چرا میکنند از شر دشمن آسوده اند **حکایت** شانزدهم سید جلیل سید رضی در جزو پنجم تفسیر خود که مسمی است بحقایق التاویل و دقایق التاویل در تفسیر آیهٔ شریفه فیه آیات بینات در خانهٔ خداوند نشانها و علامتهای باهره است بر وجود مقدس خداوند عالم میفرماید و چون عبارت سید در نهایت فصاحت بود بعربی نقل کردم وَمِنْ آيَاتِ الْحَرَمِ الَّتِي لَا تُوجَدُ فِي غَيْرِهِ أَنَّ الْوَحْشَ وَالسِّبَاعَ إِذَا دَخَلَتْهُ وَصَادَتْ فِي حُدُودِهِ لَا يَقْتُلُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَلَا يُؤْذِي بَعْضُهَا بَعْضًا وَلَا تَصْطَادُ فِيهِ الْكِلَابُ وَالسِّبَاعُ سَوَانِحَ الْوُحُوشِ الَّتِي جَرَتْ عَادَتُهَا بِالِاصْطِيَادِ لَهَا وَلَا تَعْدُو عَلَيْهَا فِي أَرْضِ الْحِلِّ كَمَا تَعْدُو عَلَيْهَا إِذَا صَادَفَتْهَا خَارِجَ الْحَرَمِ فَهَذِهِ دَلَالَةٌ عَظِيمَةٌ وَحُجَّةٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي أَبَانَ هَذَا الْبَيْتَ وَمَا حَوْلَهُ بِهَذِهِ الْآيَةِ مِنْ سَائِرِ بِقَاعِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُ لَا يَتَّفِقُ أَنْ يَجْعَلَ هَذِهِ الْبُقْعَةَ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا وَعَلَّمْنَاهَا وَصَفْنَاهَا مِنْهَا وَأَنْ يَحُولَ بَيْنَ السِّبَاعِ فِيهَا وَبَيْنَ مَجَارِي عَادَاتِهَا وَحَوَائِي طِبَاعِهَا وَعَمَلِ النُّفُوسِ السَّابِطَةِ الَّتِي رُكِّبَتْ فِيهَا حَتَّى تَمْتَنِعَ مِنْ مُلَاءَمَةِ الَّتِي لَيْسَ وَقَدْ أُكِّلَتْ لَهَا وَصَارَتْ أَخْدَانًا يَدْهَا بَلْ تَأْنَسُ بِأَضْدَادِهَا وَتَأْنَسُ الْأَضْدَادُ بِهَا

الا الله

الا الله سبحانه وهذا خارج عن مقدار قوی المخلوقین وقد ابی بوبین تا انکه میفرماید فاما
الذی شاهدته انا عند مقامی بمکة فی السنة التی حججت فیها فامتناع الطیر من التحلیق فوق
البیت حتی لقد کنت اری الطائر یرید فوق السطح السحیق والمنزع البعید فی احد طیرانه واسرع
خفقان جناحه حتی اقول قد قطع البیت عالیا علیه وجاز به فما هو الا ان یقرب منه
حتی یکسر منحرفا ویرجع متیامنا او متیاسرا فیمر عن شمال البیت او یمینه کان لا فتا یلفته
او عاکسا یعکسه وهذا من اطرف ما شاهدته وحیرته فاما اختلاط الطیر بالناس حتی
لا تنفی من ظلالهم ولا تتباعد عن همس اقدامهم فهو شیء بین وواضح ولعهدی بجماعات
من المصلین فی المسجد الحرام وهم یکفکفون الطیر بایدیهم عن مواضع سجودهم لشدة قربها
منهم ولخطفها بایدیهم ولقد رایت ظبیا وحشیا تخرق الاسواق وتقف علی جماعة من الناس
الاقوات فی بما انتشطة او اجتذب الشیء بعد الشیء خلسته وعلیه سیماء الساکن
ودعة المطمئن الامن حتی انه ربما طرد فلم ینزعه الطرد ولم یفزعه الایماء بالید قیل لی ولهذا
انه اذا جاوز انصاب الحرم حرج کالسهم المارق والبرق الخاطف کان الروعة انما ادرکته
بعد خروجه من حدود الحرم ودخوله فی اراضی الحل فتبارک الله رب العالمین حاصل
انکه از آیات حرم که یافت نمیشود در غیر او انکه وحوش و درندکان هر کاه داخل شوند در انجا و در حدود او قرار کیرند
نمیکشد بعضی دیکر را و از او نمیرساند بعضی بعضیرا و صید نمیکند در او سکان و درندکان و حوشیرا که در اطراف ایشان
ظاهر میشوند که عادت جاری شده که انها را بکیرند و ستم نمی کنند بر آنها و در زمین حرم چنانچه در بیرون حرم میکنند و این
دلیلیست بزرک و حجتی است واضح بر انکه خداوند تبارک و تعالی است که جدا نموده این خانه و اطراف او را
از سایر بقعهای زمین زیرا که قادر نیست انکه قرار دهد این بقعهٔ را که ذکر نمودیم بر این نحو که وصف کردیم و نیکه
حایل شود میان درندکان انجا و میان عادات جاریه و طبیعتهای ستانندهٔ آنها و کار کردن نفسهای با اقتدار
که در آنها کذارده اند بنحویکه باز میدارند خود را از در افتادن باشکارها و حال انکه فراهم آمده بر ایشان و کردید کرفتار
دستهای ایشان بلکه مأنوس میشوند با مخالف جنس خود و مخالفها با آنها جز خدای عزوجل زیرا که این بیرون ست
از توانائی خلایق و تدبیرهای ایشان و اما انچه خود مشاهده کردم هنکام اقامهٔ در مکه در آنسال که حج کردم و او پس
امتناع مرغان است از پرواز کردن بر بالای خانه تا انکه میدیدم مرغ را که نزدیک میشود از جای دور در حالت
شدی پرواز و سرعت بهزدن بال خود تا انکه میکفتم کذشت از سمت بالای خانهٔ کعبه و عبور کرد از او پس نمود
چون نزدیک شد نشان بخانه که منحرف میشد و برمیکشت بطرف راست یا چپ و میکذشت از بین یا شمال خانه
که کویا پیچاننده او را می پیچد و برکرداننده او را برمیکرداند و این از تازه ترچیزی بود که انجا دیدم و تجربه رسانده

واما اختلاط مرغان مردم در انجا تا محدثیکه رم نکنند از سایهای ایشان و دور نشوند از صدای قدمهای ایشان پس چیزیست
روشن و واضح و هر آئینه در بادمن است جماعتی از نمازگذاران در مسجد الحرام که ایشان برمیگردانند مرغان را تا بدینجا
خود از مواضع سجود خود از شدت نزدیکی و اختلاط آنها با ایشان و بتحقیق که دیدم آهوی وحشیرا که میگذشت از بازارها
و می ایستاد نزد جمعیکه طعام میفروختند و بسا بود از جای خود حرکتی میکرد و چیزی میربود و برا و بود علامت از آمی
و آسایش مطمئن آسوده بنحویکه بسا بود او را میراندند و او از راندن نمیترسید و از اشارهٔ دست نمی هراسید و کسی
برایم نقل کرد که او چون گذشت از نشانهای حدّ حرم بیرون رفت مانند تیر پرتاب و برق رباینده گویا ترس او را
در بیرون حرم و زمینهای حلّ گرفت **حکایت هفتادم** سیّد جلیل علی بن طاوس در باب نهم کتاب امان
الأخطار میفرماید آمدند نزد من بعضی کنیزان و عیال و ایشان هراسان بودند و من در آنوقت بحج در بودم
با عیالم مر مولای خود علی علیه السّلام را پس گفتند دیدیم در محلّ رخت کندن حمّام که حصیرها پیچیده میشود
و باز میشود و نمیدیدیم از اکراین کار را میکند پس حاضر شدم در نزد در مسلخ و گفتم سلام علیکم تحقیق که رسیده بمن از
شما انچه را که کردید با همسایگان مولای خود علی علیه السّلام میباشیم و اولاد او و مهمان او و ما را بنیامده همسایگی شما
پس مکدّر نکنید بر ما مجاورت انجناب را و اگر از این کارها کاری کردید شکایت شما را بسوی انجناب خواهم برد
پس ندیدیم از ایشان که پس از ان متعرّض مسلخ حمام شده باشند **حکایت هشتادم** فاضل المعی آخوند ملّا کاظم
هزار جریبی تلمیذ علّامه بهبهانی در کتاب تحفة المجاور نقل کرده از سیّد جلیل جناب میر سیّد علی صاحب ریاض که
فرمود عادت داشتم بر زیارت قبور بکه در بیرون کربلا نزدیک خیمگاه بود در عصر پنجشنبه پس شبی در خواب دیدم
که گویا قائم بآن مقابر پس دیدم بلده را که خالی است از عمارت و بیوت و بجای همه قبور و مکان آن مرتفع شده پس
من متفکّر و مستوحش شده که شنیدم ما لقی میگوید خوشا حال کسیکه در این ارض مقدّس مدفون گردد و اگر چه با هزاران
گناه باشد از هول قیامت بسلامت و در رود و بهیبات که کسی در انجا مدفون نشود از هول قیامت بسلامت در رود
حکایت نود و یکم و نیز در انجا از جناب استاد اکبر آقای بهبهانی نقل کرده که فرمود در خواب دیدم حضرت
ابی عبد الله علیه السّلام را پس گفتم ای سیّد و مولای من آیا سئوال میکنند از کسی که دفن شده در جوار شما فرمود کدام
ملکست که او را آن حرمت باشد که از او سئوال کند **حکایت نود و دوم** از شیخ اجلّ افضل الأتقیاء و زین
العلماء شیخ جواد نجف شنیدم که فرمود خبر داد مرا والد من جبرئیل و راسخ در علم حدیث و تتبّع شیخ حسین نجف اعلی
تعالی مقامهما که مردی نصرانی در بصره تاجر بود و او را اموال و امتعهٔ بسیاری بود بخواهید به برای تجارت او
گنجایش نداشت پس شد کار او که در بغداد بود با خود گفت که کار تو در انجا لایق نیست و بغداد بلدیست
وسیع برای تجارت و انواع معاملات چنانچه با انجا نقل نمایی پس نصرانی اموال و متاعهای خود را جمع نمود و
بسمت بغداد سفر کرد و با او بود تمام انچه داشت در اثنای جماعتی از زوّار از راه رسیدند و انچه داشت از او گرفتند

ونماند بر ایشان چیزی پس از شرم ملی چیزی روی بیابانیه آورد و پناه بخیمه و منازل اعراب برد و از محل مضیف آنها چیزی میخورد
واز مکانی بمکانی میرفت تا بجماعتی رسید که در میانشان جوانان بسیار بود و مردانشان بزراعت مشغول بودند و او
در بودن آنها با آن جوانها انس گرفت و آنها با او مانوس شدند تا انکه روزی آثار افسردگی و ملال در او پیدا شد از سبب
آن پرسیدند گفت من در اکل و شرب تکل شده ام بر شما ها از آن میترسم که از انچه در آزار باشید گفتند این مضیف را
مصرفیست معین در هر روز که بودن تو در آن چیزی از آن نکاهد و نبودنت چیزی بر آن نیفزاید پس دلش آرام شد و مدتی
ماند در آنجا تا انکه جماعتی از اهل حیض و اطراف آن که پیاده با پای برهنه بزیارت ائمه علیهم السلام میروند و توشه سفرشان
منحصر است در انها نیکه در آنست قدری آرد و خرمای دون بر انجماعت نازل شدند بقصد زیارت نجف اشرف
وکربلا پس آن جوانها بشوق آمدند و با آنها مرافقت کردند و آن نصرانیرا با خود برداشتند و او از توشه ایشان میخورد و مال
ایشانرا حراست میکرد تا انکه رسیدند بنجف اشرف و زیارت کردند و از آنجا رفتند بکربلا و آن ایام قریب بود بعاشورا
و نصرانی با ایشان بود چون داخل شدند در کربلا بلد را دیدند که از کثرت نوحه و لطم و از دحام بخود میلرزد پس در در صحن مقدس
منزل کردند و متاع خود را در آنجا گذاشتند و بنصرانی گفتند بجای خود باش که ما فردا بعد از ظهر نزد تو خواهیم آمد و آنشب عاشورا
بود پس نصرانی شها در آنجا ماند چون پاره از شب گذشت دید سه مرد را که از حرم بیرون آمدند و یکی از آنها بدیگری گفت که
ثبت کند اسامی زوار را که در صحن شد پس هر دو رفتند و زمانی ناپدید بودند انگاه برگشتند و با ایشان بود دفتر اسامی زوار
چون در آن نظر کرد فرمود چیزی از ایشان مانده پس دو مرتبه رفتند و برگشتند و گفتند احدی نمانده فرمود باقی مانده بازیم
برگشتند و گفتند کسی نمانده جز یکنفر نصرانی در موضع فلانی پس فرمود چرا نتوشتید او را در دفتر آیا در ساحت ما منزل نمود
پس نصرانی از خواب غفلت بیدار شد و نور ایمان داخل شد در قلبش و ایمان آورد و بعوض اموال دنیا بنعم آخرت
رسید بلیست و یکم علامه مجلسی در مجلد بیست و دوم بحار الانوار نقل فرموده که خبر داد مرا جماعتی بسیار از ثقات
که در وقت محاصره روم لعنهم الله نجف اشرف را در سنه ۱۰۳۴ هزار و سی و چهار و بستان اهل نجف دروازها را و مدافعه
با آنها با کمی عدد و تهیه و کثرت دشمن و استعداد ایشان مدتها طول کشید و ظفر نیافتند و کلوله توپ و تفنگ
مثل باران بر آنها میریختند و بر یکی از آنها بر نمیخورد حتی انکه اطفال در کوچها منتظر بودند که کی کلوله می افتد که با او بازی کنند
بلکه روزی دختری دست خود را بالا کرده بود بجهة حاجتی پس کلوله آمد و از آستین او داخل شد و از زیر دامنش بیرون
رفت و آسیبی با و نرسید و بعضی صلحاء شبی امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که در دستش سیاهی بود پس از
سبب آن پرسید فرمود این پس برگردانیدم کلوله از شما ملیست و دوم فاضل المعی سید شمس الدین رضوی
سر کشیک روضه رضویه در عهد شاه طهماسب متاخر در کتاب حبل المتین نقل کرده از شیخ محمد قاسم مجاور
نجف اشرف که قرض بسیاری پیدا کردم پس عزم نمودم که بسمت عجم روم پس داخل روضه منوره شدم و زیارت
وداع کردم که صبح بیرون روم پس شب در خواب دیدم که شخصی در بالای منار که مؤذن در انجا اذان میگوید ندا می کند

حساب شیخ محمد قاسم مجاور نجف اشرف
علما است و در کتب رجالیه
چون ریاض العلماء و حیات العلماء و امل الامل
حالات و قصایش مذکور
و این حکایت را مرحوم
عالم فاضل

که آیا میدانی که علی علیه السلام امیر مؤمنین و سلطان سلاطین است چون صبح شد فسخ عزیمت کردم پس بزودی
قرضم ادا شد و حال سی سال است که در نجفم و باحدی محتاج نشدم بلیث و سیم نیز در آنجا نقل کرده از مولی محمد تقی
خادم که کلید دار شب امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که باو فرمود فردا جنازه می آورند بر استر یکه یک
چشم او و یکچشم جنازه کش کور است نرنهار که بگذاری که در حریم من دفن شود چون صبح شد خواب خود را برای
خدام نقل کرد پس همه بیرون رفتند و در نزد دروازه منتظر جنازه شدند که ناگاه بهمان علامت رسید پس آوردند
او را جبر کردند و منع نمودند از دخول بلد و کلید دار دفعهٔ دیگر حضرت را در خواب دید که باو فرمود آیا تو را منع نکردم که
نگذاری آن جنازه را در جوار من دفن کنند عرض کرد ای مولای من او را از قبر بیرون میاورم فرمود نه زیرا که دفن شده
و بروایتی چون صبح شد آن قبر را شکافتند پس دیدند در کردنش زنجیر محکمی که طرف دیگر آن متصل بود تا زیر صندوق
مبارک چون دیده ممکن نیست قبر را برگردند و از این رقم معجزات و اظهار مرحمت آنحضرت بمجاور خود در آن
کتاب بسیار است بلیث و چهار جناب عالم جلیل و سید نبیل آقا سید حسین شوشتری از نخبهٔ علماء و صلحای
مجاورین نجف اشرف بود و از ائمه جماعت رواق مطهر و در نزد علمای آن بلدهٔ طیبه معزز و محترم فرمود وقتی با جناب
سید العلماء و عماد الاتقیاء صاحب المقامات العالیه والکرامات الباهره حاجی سید علی شوشتری و فخر المحققین
و خاتم المجتهدین و جمال الملة والدین علم الهدی شیخ مرتضی الانصاری اعلی الله تعالی مقامهم بزیارت کربلا مشرف
شدیم چون وارد شدیم بانجا رفتم بمنزلیکه همیشه بانجا میرفتم دیدم صاحب منزل از من پریشان تر است پس بزیارت
حضرت عباس مشرف شدم و پس از فراغ از زیارت و نماز نزد شباک آمدم و عرض کردم ای مولای من سید امین من از
زوار شما هیچ چیزی ندارم هنوز کلام تمام نشده بود که دیدم از شباک چیزی حرکت کرد و نزد من افتاد و آن یکعدد دینار
بود که قیمت او در آنوقت دو قران و نیم بود پس آن را بتعجیل برداشتم از خوف خدام و شکر الهی بجای آوردم بلیث و
پنجم و نیز نقل فرمود که شبی جنابان سابقان سید و شیخ قدس الله سرهما میل کردند که در نزد من غذا خورند پس از اظهار
مسرور شدم و بخانه آمدم در نزد اهل چیزی نیافتم پس ساعتی متحیر ماندم که چه تدبیر کنم ناگاه نظر عیال بگنجه از گنجهای خانه
افتاد و چیزی دید پرسید که این چیست پس از جا برخواستم و عصائی که در دست داشتم بانجا زدم که ناگاه درهم
بسیاری از دیوار ریخت چنانکه کسی از آنجا میریزد پس آنها را گرفتم و دانستم که از جانب خداوند جل و علا است
بلیث و ششم سید فاضل جلیل سید محمد باقر شریف حسینی در کتاب نور العیون نقل کرده از عالم زاهد
سید هاشم حائری که در نجف اشرف عطاری بود که دکانش نزدیک صحن مقدس بود و همیشه مردم را موعظه
میکرد بعد از نماز ظهر در آن دکان و هیچ کس خالی نبود دکان او از جماعتی و یکی از تجار هندوستان شهر دکن از بلاد هند
مجاور بود در نجف اشرف پس برای او سفری روی داد بسوی بعضی بلاد و او را حقه بود که در آن پارچه از جواهرات
نفیسه و سنگهای قیمتی بود پس آن را با آن عطار سپرد چون برگشت و مطالبه نمود منکر شد پس در کار خود متحیر

ماند ناچار بپناه بروضهٔ مطهّره برود و عرض کرد فدایت شوم از اهل و دیار جدا شدم و از جاه و اموال فراوان اعراض کردم و اختیار کردم مجاورت قبر مطهّر تو را بجهة رستگاری در روز رستخیز و سپردم مایهٔ توکّل خود را در نزد زاهد ترین اهل بازار و حال بدینداری از آن اقرار ندارد و بر انکار اصرار مینماید و مرا شاهدی نیست جز خدای و حکمی غیر از جنابت از تو مالم را میخواهم چون تضرّعش بنهایت رسید خوابش ربود پس امام علیه السّلام را در خواب دید و باو فرمود چون اخر شب دروازهٔ بلد باز شود بیرون رو و اوّل کسی را که می بینی که خواست از او بیرون رود حقّهٔ خود را از او مطالبه کن که او میرساند آن را بتو پس بیدار شد و بفرموده عمل کرد پس پیر مرد صالح عابد پرادید که به پشت خود هیزم میکشید بجهة تحصیل قوت حلال و عمر خود را صرف میکرد در قناعت و عبادت پس حیا کرد از او و وثاقه بر گشت و داخل شد در روضهٔ مقدّسه و کلام گذشته را اعاده نمود پس در شب دوّم دید انچه دیده بود در شب اوّل پس بیرون نرفت و همان مرد را دید پس برگشت و سؤال خود را اعاده نمود در شب سیّم نیز همان نخود در خواب دید پس بیرون رفت و همان مرد را دید تمام مقدّمات را برای او نقل کرد و حقّه را از او خواست چون عابد سخن او را شنید ساعتی فکر کرد انگاه گفت انشاء اللّه میرسانم بتو حقّه را فردا بعد از ظهر در نزد دکان شیخ عطّار چون روز دیگر شد و مردم جمع شدند در نزد دکان عابد خواهش نمود از عطّار که امروز و عظ را بمن واگذار قبول کرد پس عابد گفت من فلان پسر فلانم و مرا خوفیست شدید از حقّ النّاس ولی رغبتی بزر و سیم بتوفیق خداوند و قناعت و عزلت و با ایخال مرا امری عظیم روی داد که میترسانم شما را از عذاب الیم و سختی آتش و وزخ و خبر میکنم شما را ببعضی از انچه خواهد آمد در روز جزا بدینکه من قرض کرده بودم برای حاجت پیش ازین بمدّتی از بعضی بهود صد دینار بحساب عجم که عشر یکقران است و قرار داد که آنرا در ظرف بیست روز باو برسانم هر روز نصف عشری پس قسط ده روز را او فاکردم از قیمت هیزم انگاه او را طلب کردم اثری از او ندیدم و کسی گفت که او ببغداد رفته پس شبی در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده و مردم جمع شدند در موقف حساب و مرا با دو نفر دیگر آوردند بموقف حساب پس خداوند مجوّد و کرم خود مرا رخصت داد که بسوی بهشت روم پس مرا بسوی او فرستاد چون بسمت او قصد کردم صراط را دیدم که بر روی دوزخ است و از صدای مهیب ترسناک او هراسان شدم چون رسیدم باو طلب کار یهودی خود را دیدم که مانند خدرهٔ آتشی از دوزخ در آمد و بر صراط ایستاد و راه مرا بست و گفت پنجاه دینار مرا بده و از بی کار خود برو پس هر چه تضرّع و انابه کردم و گفتم تو را جستجو کردم و در رساندن آن بتو تقصیری نکردم سودی نبخشید و گفت راست میگوئی و لکن از صراط نخواهی گذشت مگر انکه حقّ مرا و فا کنی چون اصرار او را دیدم گریستم و لابه کردم و گفتم الآن چیزی ندارم که حقّ تو را با آن و فا کنم پس یهودی گفت بگذار مرا که یکی از انگشتان خود را بر عضوی از اعضای تو بگذارم پس باین راضی شدم چون راه را بسته بود و در مطالبه ابرام مینمود پس انگشت خود را بر سینهٔ من گذاشت از شدّت سوزش او بیدار شدم و سینهٔ خود را چنین مجروح دیدم و تاکنون مشغولم بمعالجهٔ او و از یهودی اثری نیافتم انگاه سینهٔ خود را کشودم پس مردم دیدند در او زخمی منکر و صدای ایشان

بگریه وزاری بلند شد وعطار ترسید وصاحب حقّه را بگوشهٔ برد وتوبه کرد وحقّه را داد وعذرخواست بلبشت فی الحقیقه
سیّد جلیل غیاث الدّین عبدالکریم بن احمد بن طاوس در کتاب فرحة الغری نقل کرده که در سنهٔ پانصد ویک هجری در
نجف اشرف کرانی بجائی رسید که فروخت هر رطل نان که نود ویک مثقال است به یکقیراط وبهمین منوال تا چهل روز گذشت پس
مردم از سختی کار متفرق شدند به دهات واز خدّام حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام مردی بود که او را ابوالبقاء بن سویقه
میگفتند وصد وبیست سال از عمرش گذشته بود واز خدّام غیر او کسی نماند پس کار بر او سخت شد زنش ودخترانش به او
گفتند ما هلاک شدیم تو نیز چون سایر خدمه برو شاید خداوند دری باز کند که بآن زندگی کنیم پس عزم کرد بر رفتن وداخل شد
در قبّهٔ شریفه صلوات الله علی صاحبها وزیارت کرد ونماز بجای آورد ودر بالای سر حضرت نشست وگفت یا امیر المؤمنین
در خدمت صد سالست سر بردم واز تو جدا نشدم نه حالّی دیدم نه سکون وحال کرسنگی مرا واطفالم را از آن رسانده
واینک از تو جدا میشوم وبرمن گرانست مفارقت تو وداع میکنم تو را که وقت مفارقت میان من وتو رسیده تا
آنگاه بیرون آمد وبامکاری بیرون رفت که بوقف وسور آن بگذرد ودر مرافقت او بود وهمان سلمی وابوکردان
وجماعتی از مکاریان وشب از نجف بیرون رفتند وتا ابوهیش آمدند پس بعضی گفتند وقت بسیار است پس فرود آمدند
وابوالبقا نیز با ایشان فرود آمد وخوابید پس امیر المؤمنین علیه السّلام را در خواب دید که باو میفرماید ای ابوالبقا از ما
مفارقت کردی پس از این مدّت وراز بر کرد بهمانجا که بودی پس گریان از خواب برخواست پس از سبب گریبان او
پرسیدند آنچه در خواب دید نقل کرد وبرگشت چون دخترانش او را دیدند فریاد برآوردند پس خواب خود را نقل کرد
وبیرون آمد وکلید قبّهٔ مطهّره را از خازن ابی عبدالله بن شهریار قمّی که از بزرگان علما است گرفت وبعبادت خود
نشست تا سه روز روز سیّم مردی وارد شد وتوبره در پشت او بود بهیئت آنکه بیاده بمکّه میروند پس آن را باز کرد
واز آن جامهٔ بدر آورد وپوشید وداخل قبّهٔ مطهّره شد وزیارت کرد ونماز بجای آورد ویکصد اشرفی به ابوالبقاء
داد وگفت از این طعامی برای من حاضر کن که نهار بخورم ابوالبقا نان وماست وخرما حاضر کرد پس با وگفت اینها
موافق مزاج من نیست ببر اینها را برای اولاد خود که صرف کنند واین اشرفی دیگر را بگیر وبرای من مرغی ونانی بگیر پس آنرا
گرفت وآورد وچون وقت نماز ظهر شد ظهر وعصر را بجای آورد وآمد بخانه وآن مرد با او بود پس طعام را حاضر
نمود وباهم خوردند وآن مرد دست خود را شست وگفت بها وبرای من سنگهای وزنه طلا را پس ابوالبقا
رفت نزد زیدبن واقصهٔ زرگر که در دربخانه تقی بن اسامه علوی نسّابه بود وگرفت از او حبّی را که در او بود وزنها
طلا ونقره پس آن مرد جمع کرد تمام وزنها را وآن را در کفّهٔ گذاشت حتّی جو وبرنج وحبّه وشبه وکیسه بیرون آورد وبراز
طلا ودر مقابل آن وزنها گذاشت وآنرا بخت ورداس ابوالبقا وبرخواست وآنچه ماند آنرا بست وکفش
خود را پوشید پس ابوالبقا با وگفت ای سیّد من اینرا چگونه گفت این از آن تو است فرمود وانگهی بگفت
برگرد بهمانجا که بودی که بدهم بتو مقابل وزنها واگر بیشتر از این آورده بودی هر آینه میدادم پس ابوالبقا مدهوش شد

روی یاد میکرد بر من چیزی نداد
دور او بود دانا و عظمت و صلاح
دیر یکی واسش حاجی علی بود
واهیها با من لطف بسیار بود
و رفاقت نیکوئی داشت و بیم
که وقتها که بر من نظر میکند
دو وجهش مشتعل است
من چون او باخیانت و بیم
شکستگی خاطر که از این
ای حاجی علی چنین غضبی از تو
سعود و بنود این سختی و مشقت
و اینحال بنده عظیمی از سنه
که گونیده میکند که اینحال
سوخلست که با وشان علیه
آنرا میبیند و تو قصد داری که
و نذر کرده ام به تو عطا کنی
از او رحلت کنی پس بیدار شدم
و عیال را آورده ام سال منقضی
نشکرده و نیز او و عشیره با شد
وبیست از آن جناب لطف
رحمت فی بشیر تا حق
الملک

دیروز را شاد و امروز رفت و ابوالبقا دختران خود را شوهر داده خانهٔ خود را ساخت و حالش نیکو شد و بلبشت فی الجمله
جناب عالم کامل و سید الافاضل الورع التقی آقا سید هادی عالی مجاور کاظمین کثّر الله امثاله که در تقوی یگانه
و در فضل سرآمد اند نقل فرمود که در سال ۱۲۷۸ آب دجله طغیان کرد و بد در بلد کاظمین احاطه نمود و راهها مسدود
شد و چون شطّ فرو نشست آبهای ایستاده اطراف بلد از بساتین و غیره که بقدر قامت بود و بعضی جاها زیادتر و کم
و باطلاق زیاد مانع از رفتن بشطّ و آوردن آب شد پس اهل بلد سدّه بستند میان بساتین از بلد تا لب شطّ به
مقدار یک فرسخ از آن بگذرد و باقی جاها بجهة آب و کل قافل عبور نبود روزی قریب مغرب بجهة نداشتن آب و احتیاج
عیال ظرفی برداشتم و بکنار شطّ رفتم و وضو ساختم و ظرف را پر کردم چون خواستم برگردم بجهة ظلمت آن راه باریک کم
شد از مزاحمت مأیوس شدم چه به هر کجا قدم میگذاشتم فرو میرفت و در کل که محیط بود با طراف شطّ بجولیه مستقر نمیشد
تا مطمئن شده خود را بساحل برسانم و بهمین حال ماندم و ظلمت فرو گرفت و عازم شدم بر توقف در آنمکان با نهایت
تشویش که از جهة عیال داشتم ناگاه بباب الحوائج حضرت کاظم علیه السلام استغاثه کردم و متوسّل شدم ناگاه مردی
از میان باغها پیدا شد و بمن سلام کرد پس از او خجل شدم که مرا باین حالت دیده که در کل فرو مانده ام پس از عالم پرسید
پس برای او شرح کردم پس نزدیک شد و دست مرا گرفت و ظرف آب را برداشت و هر کجا قدم میگذاشت من
پای خود را در جای قدم او میگذاشتم و با او سیر میکردم تا رسیدم بأوّل سدّه که از او میگذشتند پس با و گفتم خداوند تو را
جزای خیر دهد ظرف را بمن داد گفت تو نمیدانی چگونه او را برداری و او در پیش و من در پشت سر او میرفتیم و در هر مقداری
از سیر سؤال میکردم که ظرف را بمن داد برگرد و او فریب بهمان مضمون بمن جواب میداد و من چنان غافل بودم که
ملتفت نشدم که آب همه اطراف را گرفته و از برای احدی محلّی در این بساتین نمانده و از اینجهة اصرار میکردم که محلّ خود
برگردد و بخیال اینکه از سکنهٔ بساتین است تا آنکه نزدیک شدیم با واخر سدّه پس ظرف را بمن داد و دست مرا گرفت
که در آب نیفتم چون راه سدّه تنگ بود و مرا مقدّم داشت چون در پشت سر من افتاد برگشتم بطرف او که
برای زحمتش چیزی باو دهم او را ندیدم آنوقت ملتفت شدم و گفتم سبحان الله من چگونه باین شخص اصرار میکردم که بر
گردد و حال آنکه در این زمین محلّی نبود که او با آنجا برگردد و دانستم که او از بندگان صالحین بود و بلبشت فی الجمله جناب عالم
جلیل و فاضل نبیل الفضل للمتقدّم آقا میرزا اسمعیل سلمه الله سلامتی ایّده الله نقل کرد از والد ماجد خود عالم ربّانی و مؤیّد آسمانی
صاحب کرامات باهره آخوند ملّا زین العابدین سلماسی قدّس سرّه مجاور ارض اقدس کاظمین که سابقاً گزارشی از
ایشان نقل شد که فرمود در سنهٔ ۱۲۴۶ هزار و دویست و چهل و شش که طاعون عام عالم را فرو گرفت و دیار را
خالی نمود از اهالش آب دجله طغیان کرد بنحوی که در کوچها و صحن مقدّس کاظمین آب جاری شد و مردم متفرّق شدند
و در صحن مقدّس بسته شد چند نفر از اصلی بنا را بر رفتن بسامرّه گذاشتند سفینه گرفتند و مرا هم با عیال در آنجا نشاندند چون
چند فرسخی دور شدیم بچند جا از سدّه رسیدیم که شکسته بود و عرض و عمقش زیاد کشتی را هم باید بکشند عبور از آن مواضع ممتنع

لهذا ناخدا برگشت و در آخر باغات کاظمین قصری عالی از نوابی هندی بود که بسوسته اظهار محبت میکرد و در وقت
فرار از مرض اصرار داشت که در آن قصر منزل کنم قبول نکردم و در اینجال که کشتی برگشت و از آنجا باید عبور کند به ناخدا گفتم
با آنجا فرود آید هر چه سعی و کوشش کرد نشد از شدت آب خود را بآنجا برساند لهذا از او دور شد و بهر قطعهٔ خشکی که
میرسید بعضی بیرون میرفتند تا بجائی رسید و ما را بیرون کرد چون در آمدم دیدیم در میان شط در و خیره و چو
قصر است که بر روی آب میرود معلوم شد که در اینحال خراب شده و چون در محل نزول خود نظر کردیم دیدم در وسط
آب است و راهی ندارد و بخشکی متعذر ماندیم در اینحال مرد پیری پیدا شد و خود را در آب انداخت و بما رسانید و از حال ما
مطلع شد برگشت و از شاخهای خرما راهی بست و ما را بیرون برد و از آنجا سایه بانی ساخت و ما را منزل داد و کمک
آورد و نانی ترتیب داد یم پس یکی از عیال مبتلا شد بطاعون و فوت شد و آن مرد همراهی کرد و در تجهیز پس برگشتیم به بلد و
پشت سر صحن خانه گرفتیم و در آن کوچه غیر از من و مکینفر دیگر در خانهٔ مقابل ساکن نبود شیخ محمود کلید دار حلا حظ رفاقت
و دوستی که داشت امر نمود که در صحن را باز نمودند بعد از چهل روز که مسدود بود و احدی بآنجا راه نداشت چون در را
باز شد دیدم شخصی را از اهل علم که او را ملا علی میگفتند و از فضلا بود ولکن در آخر عمر فی الجمله خبط دماغی بهم رسانده در صحن بود
پس با و گفتیم از روی تعجب که در این مدت چگونه بی معاش زندگی کردی پس در مانکریست و ملامت کرد ما را
مستی اعتقاد و این آیه را خواند وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ دانستیم که رزقش را در این مدت از خزانهٔ
غیب رسانیدند پس در حرم مطهر را کشودند و زیارت کردیم و چون کسی نبود هر روز وقت ظهری باز میکردند
و من لقمهٔ نانی میخوردم و قیلوله میکردم انگاه مشرف میشدم پس از ادای نماز و زیارت برمیگشتم و در را می بستند
تا انکه در روزی چون بخواب رفتم و دیدم در حرم مطهر مشغول زیارتم شما چون غالب آن ایام پس جنازه را از در
صحن که سمت پائین پا است داخل کردند و بقدر نه نفر یا بیشتر تا دوازده که زیاد تر نبود همراه جنازه بود و شخص سفید
پوش هیئتی که دانستم مرد و ملکند را او همراهند مانند سوکلین تا انکه نزدیک ایوان مقدس رسیدند پس حضرت
موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم در حرم مطهر است و به آن دو شخص فرمود بزبان فارسی جرئت تا اینجا پس آن
دو نفر شرمگین شدند و در گوشهٔ خود را مخفی کردند پس جنازه را آن جماعت نزدیک ضریح گذاشتند و صف کشیدند
و چیزی بر روی جنازه انداخته بودند که یکی از گوشهای آن پاره بود و پس مقدم آن جماعت زیارت مختصری خواند
چنانچه همان شخص در وقت دخول حرم اذن دخول مختصری خواند شخصی از ایشان در حال کشیدن آن صف متصل شد
بمن از او پرسیدم که این جنازه از کیست گفت از فلان شخص و او را میشناختم که ریاکار و مستنکف در زنا
و منجری بود پس متعجب شدم که چنین مجرم تبه کار مقامش باینجا رسد که حضرت چنین شفقتی درباره او کند پس از
کثرت شوق و شعف و امیدواری بشفاعت آن بزرگواران که نا باینجا است خوش آمدم و از خواب
بیدار شدم وقت حرم بود وضو گرفتم و داخل شدم چون بهمانجا که در خواب ایستاده بودم رسیدم جنازه را دیدم

که می آورند همان اشخاص که همه را می شناخت و از اجامره و اوباش بلد بودند همان عدد مخصوص وارد شدند همان روش و اذن دخول و گذاشتن در آن محل و صف کشیدن و همان رویوش همان علامت و همان شخص مشغول زیارت شد و همان شخص که بمن متصل شده بود در اینحال در پهلوی من ایستاد و جز آن دو ملک و ظهور حضرت در باقی ابدا اختلافی نداشت پس مبهوت ماندم و یقین کردم که میت همانست که در خواب پرسیدم با اینحال از همان شخص سئوال کردم گفت فلان و نام همان شخص فاجر را برد و مرحوم مسلم الشخص را نبرد و گمان میکرد که رسوا نشود یعنی امر جناب عالم فاضل ثقه شیخ باقر کاظمینی مجاور نجف اشرف که از احفاد عالم جلیل معروف شیخ هادی کاظمینی است نقل کرد که در نجف اشرف مرد مؤمنی بود در سلک اهل علم که او را شیخ محمد میگفتند در نهایت وطویت و سریرهٔ صدق و صفا و خلوصی داشت مبتلا بود بمرض سینه بنحوی که چون سرفه میکرد با اخلاط سینه خون بیرون می آمد و باین مرض در نهایت فقر و پریشانی و مالک قوت روز نبود و غالب اوقات میرفت نزد اعراب بادیه نشین که در حوالی نجف سکنی دارند بجهة تحصیل قوت هر چند جوان باشد و با این مرض و فقر دلش مایل بزنی از اهل نجف شده بود و هر چند او را خواستگاری میکرد بجهة فقرش کسان از زن اجابت نمیکردند و از اینجهة در هم و غم شدیدی بود و چون مرض و فقر و یأس از تزویج آن زن کار را بر او سخت کرد عزم نمود برگردد بآنچه معروف است در میان اهل نجف که هر که را امر سختی روی دهد چهل شب چهارشنبه مواظبت کند رفتن به مسجد کوفه را که لا محاله حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه را بنحوی که نشناسد ملاقات خواهد نمود و مقصدش بر او خواهد رسید مرحوم شیخ باقر نقل کرد که شیخ محمد گفت من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبه آخر شد و آن شب تاریکی بود از شبهای زمستان و باد تندی میوزید که با او بودن کی یارای من نشسته بودم در دکه داخل در مسجد و آن دکه شرقیه مقابل در اول که در طرف چپ کسی است که داخل مسجد میشود و متمکن بنشودم از دخول در مسجد بجهة خوفی که از سینه می آمد و چیزی نداشتم که اخلاط سینه را در آن جمع کنم و انداختنش در مسجد هم روا نبود و چیزی هم نداشتم که سر ما را از من دفع کند دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد شد و دنیا در چشمم تاریک شد و فکر میکردم که شبها تمام شد و این شب آخر است نه کسیرا دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و این همه مشقت و رنج عظیم بردم و بار زحمت و خوف بر دوش کشیدم در چهل شب که از نجف میآیم بمسجد کوفه و با اینحال جز یأس برایم نتیجه ندهد و من در این کار خود متفکر بودم و در مسجد احدی نبود و آتش روشن کرده بودم بجهة گرم کردن قهوه که با خود از نجف آورده بودم و بخوردن آن عادت داشتم و بسیار کم بود که ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد چون از دور او را دیدم مکدر شدم و گفتم که این اعرابیست از اهالی اطراف مسجد آمده نزد من که قهوه بخورد و من امشب بی قهوه میمانم در این شب تاریک هم و غمم زیاد خواهد شد در این فکر بودم که او بمن رسید و سلام کرد بر من و نام مرا برد و در مقابل من نشست تعجب کردم از دانستن او نام مرا و گمان کردم که او از اتباع مأمور است که در اطراف نجفند و من کاهی برایشان وارد میشدم پس پرسیدم از او که از کدام طایفه عربست گفت که از بعض ایشانم پس اسم هر یک از طوایف عرب که در اطراف نجفند بردم گفت نه از آنها نیستم

پس مرا غضب آورد از روی سخریه و استهزاء گفتم آری تو از طبرستانی و این لغطیست بمعنی پس از سخن من تبسم کرد و گفت
بر تو حرجی نیست من از هر کجا که باشم تو را چه محرک شده که بانجا آمدی گفتم بتو هیچ نفعی ندارد سئوال کردن از این امور
گفت چه ضرر دارد بتو که مرا خبر دهی پس از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم باو مایل شد و چنان شد که
هر چه سخن میگفت محبتم باو زیاد میشد پس برای او از تمر و سبیلی ساختم و باو دادم گفت تو اورا بمن میکشم پس
برای او در فنجان قهوه ریختم و باو دادم گرفت و اندکی از آن خورد آنگاه بمن داد و گفت تو از این بخور پس گرفتم و اندکی
خوردم و ملتفت نشدم که تمام آن را خورده و آناً فاناً محبتم باو زیاد میشد پس گفتم ای برادر خداوند نور امشب برای
من فرستاده که مونس من باشی آیا می آئی با من که برویم بمسجد کوفه و در مقبرهٔ جناب مسلم گفت می آیم با تو حال خبر خود را
نقل کن گفتم ای برادر واقع را برای تو نقل میکنم من بغایت فقیر و محتاج هستم از آنروز که خود را شناختم و با اینحال چند سال
از سینه ام خون میآید و عیالش را نمیدانم و عیال نیز ندارم و دلم مایل شده بزنی از اهل محلهٔ خودم در نجف اشرف و چون
در دستم چیزی نبود که فتنش برایم میسر نیست و مرا این ملاهای ملاعین مغرور کردند و گفتند بجهة حوائج خود متوجه شو
بصاحب الزمان و چهل شب چهار شنبه در مسجد کوفه بیتوته کن که خواهی آنچنان برادید و حاجت را خواهد برآورد و این
آخر شبهای چهار شنبه است و چیزی ندیدم و اینهمه زحمت کشیدم در این شبها این است سبب آمدن من بانجا
و این است حوائج من پس گفت در حالتیکه من غافل بودم و ملتفت نبودم اما سینهٔ تو پس عافیت یافت و اما
از آن پس باین زودی خواهی گرفت و اما فقرت پس بحال خود باقی است تا بمیری و من ملتفت نشدم باین بیان
و تفصیل پس گفتم نمیرویم بسوی جناب مسلم گفت برخیز پس برخواستم و در پیش روی من افتاد چون وارد زمین مسجد
شدیم گفت بمن آیا دوست داری نماز تحیت مسجد بکنم گفتم میکنم پس ایستاد نزدیک شاخص سنگی که در میان مسجد است
و من در پشت سرش ایستادم بفاصله پس تکبیرة الاحرام گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم که ناگاه شنیدم قرائت
فاتحه او را که هرگز نشنیده بودم از احدی چنین قرائتی پس از حسن قرائتش در نفس خود گفتم شاید او صاحب الزمان علیه السلام
باشد و شنیدم پاره کلمات از او که دلالت بر این میکرد و انگاه نظر کردم بسوی او پس از خطور این احتمال در دل
در حالیکه آن جناب در نماز بود که دیدم نور عظیمی احاطه نمود بآن حضرت بنحویکه مانع شد مرا از تشخیص شخص شریفش و در
این حال مشغول نماز بود و من می شنیدم قرائت آنجناب را و بدنم میلرزید و از بیم حضرتش نتوانستم نماز را تمام کنم پس
بهر نحو بود نماز را تمام کردم و نور از زمین بالا رفت پس مشغول شدم بگریه و زاری و عذرخواهی از سوء ادبیکه
در مسجد با جنابش کرده بودم و گفتم ای آقای من وعدهٔ جنابت راست است مرا وعده دادی که با هم برویم
بقبر مسلم در این سخن گفتن بودم که نور متوجه جانب قبر مسلم شد پس من نیز متابعت کردم و آن نور داخل در
قبهٔ مسلم شد و در فضای قبه قرار گرفت و پیوسته چنین بود و من مشغول گریه و ندبه بودم تا اینکه فجر طالع شد
و آن نور عروج کرد چون صبح شد ملتفت شدم بکلام آن حضرت که اما سینهات پس شفا یافت در جمیع سینه ام

مشرّف شد

(۱۰۹)

صحیح وابدا صرفه نمیکنم و هفته نگشید که اسباب تزویج آن دختر فراهم آمد من حیث لا احتسب و فقرم بحال خود باقیست چنانچه آن جناب فرمود والحمد لله سعی و فکر مرحوم مغفور عابد صالح سیّد محمّد عاملی پسر جناب سیّد عباس که حال زنده و در قرای جبل عامل ساکن است بواسطهٔ تعدّی حکّام که خواستند او را انتظام کنند از وطن متواری شده بابلی بضاعتی بنحوی که در روز سپرون آمدنش از جبل عامل خرنکیری که صد دینار عجمی است نداشت و هرگز سؤال نمیکرد مدّتی سیاحت کرد در ایّام سیاحت در بیداری و خواب عجایب بسیار دید بالأخره در نجف اشرف مجاور شد و در صحن مقدّس از تجرّدات فوقانیّه منزلی گرفت و در نهایت پریشانی میگذراند و بر حالش جز دو سه نفر کسی مطّلع نبود تا انکه مرحوم شد و از وقت سپرون آمدن از وطن تا فوت پنج سال طول کشید و با حقیر مراوده داشت بسیار محبوب و عفیف و در روزهای تعزیه داری حاضر میشد و گاهی از کتب ادعیه عاریه میگرفت و چون بسیاری از اوقات زیاده از چند دانه خرما و آب چاه صحن متمکّن نبود لهذا بجهة وسعت رزق مواظب ادعیهٔ مأثوره بود و گویا مکرّر ذکر و دعائی بود که از او فوت شد غالب شب و روز مشغول بود و وقتی مشغول نوشتن عریضه شد خدمت حضرت حجّة عجّل الله فرجه بنا گذارد که چهل روز مواظبت کند باین طریق که قبل از طلوع آفتاب همه روزه مقارن باز شدن دروازهٔ کوچک که بسمت دریاست سپرون رود بطرف راست قریب پنجصد میدان دور از قلعه که او را احدی نه بیند آنگاه عریضه را در کل گذاشته بیکی از نواب الحضرت بسپارد و در آب اندازد و چنین کرد تا سی و هشت یا نه روز فرمود بر میگشتم در حالتی که سرم پائین بود و خلقم بغایت تنگ که ملتفت شدم گویا نا کسی از عقب من ملحق شد ملباس عربی با چفیه و عقال و سلام کرد با حال افسرده جواب مختصری دادم و توجّه بجانب او نکردم چون میل سخن با کسی نداشتم قدری در راه با من موافقت کرد و من بهمان حالت اوّل باقی بودم پس فرمود بلهجهٔ جبل عامل سیّد محمّد چه مطلب دارید که امروز سی و هشت یا نه روز است که قبل از طلوع آفتاب سپرون می آئید و تا فلان مکان از دریا میروید و عریضه در آب میاندازید گمان میکنید امامت از حاجت مطّلع نیست سیّد گفت من تعجّب کردم که احدی بر شغل من مطّلع نبود خصوص این مقدار از ایّام را و کسی مرا در کنار دریا نمیدید و کسی از اهل جبل عامل نیست در اینجا که من او را شناسم خصوص با چفیه و عقال که در جبل عامل [illegible] نیست پس احتمال نعمت بزرگ و نیل مقصود و تشرّف بحضور غائب مستور امام عصر علیه السّلام

جبل عامل شنیده بودم که دست مبارک الحضرت چنان نرم است که هیچ دستی چنان نیست مصافحه میکنم اگر احساس اینمعنی را نمودم ملتزم تشرّف عمل مینمایم بهمان حالت دو دست خود را بآن جناب نیز دو دست مبارک را پیش آورد مصافحه کردم نرمی و لطافت زیادی یافتم یقین کردم بنعمت عظمی و موهبت کبری پس روی خود را گردانیدم و خواستم دست مبارکش را ببوسم گریان دیدم [illegible] ق هر و نیز در آن ایّام بعضی سیّد گفتند که ختم آیهٔ امّن یجیب المضطرّ اذا دعاه و یکشف

ویکشف السّوء دوازده هزار مرتبه در یکمجلس بغایت مجربست و بعضی دیگر دوازده هزار و دویست نوبت گفتند.
و بعضی گفته بودند که اگر کسی مشغول این ختم شود و بنا نشده باشد که حاجتش برآورده شود در حال خواندن صدمائی براو
وارد شود که آنرا قطع کند و نتواند باتمام رساند روز پنجشنبه از صبح تا شام دوازده هزار نوبت را در یک نشست بخواند و شب
جمعه همانروز تا بنیاشروع کرد که باضافهٔ دویست را نیز بخواند فرمود در حجره را بسته بودم و چون فی الجمله دغدغه از ورود
صدمه داشتم چراغ روشن بود و هفتصد مرتبه باقی بود که دیدم شعلهٔ چراغ مضطرب شده مثل آنکه بادی باو بوزد با خود گفتم
درها بسته و سوراخهای حجره مسدود با داز کجا است در اینحال چراغ ناموش شد لبیاز ف کردم گبرت نزدیک نبود
که چراغ را روشن کنم و اگر برمیخواستم خوف بهم خوردن مجلس را داشتم و چون زحمت زیاد کشیده بودم میخواستم دست بردارم
و تمام کنم و در تاریکی کمال اضطرار را دارم در اینحال گربه بر من روی داد گریستم و شکایت خود را بخداوند کردم که نظر مرحمتی فرماید
زمانی نگذشت که چراغ روشن شد گویا کسی او را روشن نمود حالتم مستقر شد و ختم را تمام کردم و از غرائبی که در سیاحت
خود دیدم و ذکرش مناسبت دارد آنکه فرمود چون بمشهد رضوی مشرّف شدم با فراوانی نعمت انجا برن بسیار شاک
میگذشت صبح آنروز که بنا بود زوّار بیرون بروند چون یکقرص نان که خود را با یشان برسانم نداشتم مرا فکرت نکردم زوّار
رفتند ظهر شد محروم مظهر مشرّف شدم پس از ادای فریضه دیدم اگر خود را بزوّار نرسانم قافلهٔ دیگر نیست و اگر باینجا تا شام
چون زمستان میشد تلف میشوم برخواستم نزدیک ضریح رفتم شکایت کردم و افسرده خاطر بیرون آمدم و با خود گفتم بهمین
حال گرسنه بیرون میروم اگر هلاک شدم مستریح میشوم والّا خود را بقافله میرسانم از دروازه بیرون آمدم از کسی راه را پرسیدم طرفی
بمن نشان داد من هم تا غروب راه رفتم بجائی نرسیدم فهمیدم راه گم شده و در بیابان بی پایانی رسیدم که سوای حنظل چیزی
در او نبود از شدّت گرسنگی و تشنگی قریب به پانصد حنظل شکستم شاید یکی از آنها هندوانه باشد نبود تا هوا روشن بود در اطراف
آنصحرا میگردیدم که شاید آبی یا علفی پیدا کنم تا بالمرّه مأیوس شدم تن بمرگ دادم و گریه میکردم ناگاه مکان مرتفعی بنظر آمد بالجا
بالا رفتم چشمهٔ آبی یافتم تعجّب کردم که در بلندی چشمهٔ آب چگونه است شکر خداوند بجا آورده با خود گفتم آب بیاشامم و وضو
گرفته نماز بکنم چنانچه مردم نماز کرده باشم بعد از نماز عشا هوا تاریک شد و تمام صحرا پر شد از جانور و درنده از اطراف صداهای
غریب از آنها میشنیدم بسیاری از آنها را میدانستم مثل شیر و کرگ و بعضی از دور چشمشان مانند چراغ مینمود وحشت
کردم چون زیاده بر مردن چیزی نبود و رنج بسیار کشیده بودم رضا بقضا داده خوابیدم وقتی بیدار شدم که هوا بواسطهٔ
طلوع ماه روشن و صداها خاموش شده بود و من در غایت ضعف و بیحالی در اینحال سواری نمایان شد با خود گفتم
این سوار مرا خواهد کشت زیرا که در صدد دست بردی خواهد بود و من چیزی ندارم او قاتش تلخ خواهد شد و اقلاً
زخمی خواهد زد پس از رسیدن سلام کرد جواب گفتم و مطمئن شدم فرمود چه میکنی با حالت ضعف اشاره بحال خود
کردم فرمود در جنب تو سه عدد خربزه است چرا نمیخوری من چون قفس گرده بودم و نا مأیوس از زندگانی بودم گفتم
حنظل چه رسد بخربزه گفتم مرا سخریه میکنی بحال خود واگذار فرمود بجانب نخلستان نگاه کن نظر کردم بوته دیدم که سه عدد خربزهٔ بزرگ

داشت پس فرمود یکی از آنها سد جوع خود کن و نصف دیگر را صبح بخور و نصف دیگر را با خربزهٔ صحیح دیگر همراه خود به بر و از اینجا بخط مستقیم روانه شو فردا قریب بظهر نصف خربزه را بخور و خربزهٔ دیگر را البته صرف نکن که بکارت خواهد آمد نزدیک بغروب بسیاه خیمهٔ خواهی رسید آنها تو را بقافله خواهند رسانید پس از نظر من غایب شدم من برخواستم یکی از آن خربزه‌ها شکستم بسیار لطیف و شیرین بود که شاید بآن خوبی ندیده بودم آنرا خوردم و برخواستم و دو خربزهٔ دیگر را برداشته روانه شدم و طی مسافت میکردم تا ساعتی از روز برآمد خربزهٔ دیگر را شکسته نصفش را خوردم و نصف دیگر را در وقت ظهر که هوا بسیار گرم شده بود خوردم و با خربزهٔ دیگر روانه شدم قریب بغروب آفتاب از دور خیمهٔ دیدم اهل آن چون مرا از دور دیدند بسوی من شتافتند و مرا بشدت تمام گرفته بعنف بسوی خیمه بردند گویا خیال کرده بودند که من جاسوسم و چون غیر عربی نمیدانستم و آنها جز پارسی زبانی نمیدانستند هرچه فریاد میکردم کسی گوش بحرف من نمیداد تا به نزد بزرگ خیمه رفتم او با خشم تمام گفت از کجا می آئی راست بگو والا تو را میکشم من هزار حیله فی الجمله کیفیت حال خود را او بیرون آمدن دیروز از مشهد مقدس و راه گم کردن را ذکر کردم گفت ای سید دروغگو اینجا ماکه تو میگوئی متنفسی عبور نمیکند الا آنکه تلف خواهد شد و جانور او را خواهد خورد علاوه انبقدر مسافت مقدور کسی نیست که در اینزمان طی کند زیرا که بطریق متعارف از اینجا تا مشهد سه منزل است و از اینراه که تو میگوئی منزلها خواهد بود راست بگو والا تو را با این شمشیر میکشم و شمشیر خود را کشید بر روی من در این اثنا خربزه از زیر عبای من پیدا شد گفت این چیست تفصیل را کفتم تمام حاضرین گفتند در این صحرا ابدا خربزه نیست خصوص این قسم که ما تاکنون ندیده ایم پس بعضی بعضی دیگر رجوع کردند و بزبان خود گفتگوی زیادی کردند و گویا مطمئن شدند که این خرق عادتیست و باید از حضرت مقدس رضوی علیه السلام باشد پس آمدند و دست مرا بوسیدند و در صدر مجلس نشانیدند و کمال احترام و اعزاز را معمول داشتند لباسهای مرا بجهة تبرک بردند لباسهای نکو برایم آوردند دو شب و دو روز مهمانداری کردند در نهایت خوبی روز سیم ده تومان بمن دادند و سه نفر با من فرستادند که مرا بقافله رسانند سید علی سمهودی در تاریخ مدینه از ابی بکر مقری نقل کرده که گفت من و طبرانی و ابو الشیخ در حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودیم بحال پریشانی از گرسنگی که در ما اثر کرده بود همین نخود و زرا بسر بردیم تا شام پس حاضر شدم در نزد مرقد منور حضرت و عرض کردم یا رسول الله الجوع و برگشتم و خوابیدم و طبرانی نشسته بود و مطالعه میکرد پس شخصی علوی حاضر شد و با او دو غلام بود و با هر یک زنبیلی که در او چیزی بود پس نشستیم و خوردیم و باقی ماندهٔ آنرا در نزد ما گذاشت و گفت ای قوم آیا شکایت کردید بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آنجناب را در خواب دیدم پس مرا امر کرد که چیزی برداریم و برای شما آوردم سید سمهودی و غیر او آنجا از ابی العباس بن نفیس مقری کور نقل کرد که گفت من سه روز در مدینهٔ طیبه گرسنه ماندم پس آمدم نزد قبر مطهر و گفتم یا رسول الله گرسنه ام آنگاه با حالت ضعف خوابیدم ناگاه دختری با پای خود مرا لگد زد پس برخواستم و با او بخانه اش رفتم پس مقداری نان کندم و خرما و روغن در نزد من حاضر کرد و گفت بخور و

ابوالعباس که مرا باین امر کرده جدم صلی الله علیه وآله وهر وقت که بسنه شدی بیاید نزد او اوّلاً و آخراً

پنجم از جهات موجوده در اینجا عت خصلت آباد کردن ایشانست خانهائیرا که خداوند در ساخته و اراده کرده و امر فرموده به بلند کردن و تعظیم و توقیر آنها و خواستن حوائج و ابتهال و تضرع و تسبیح و تقدیس و تمجید در آنها در کلام مبین خود بعد از آیهٔ مبارکهٔ نور فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه چه مراد از بیوت بحسب تفسیر ظاهر اگر خانهای انبیا و اوصیا است چنانچه عامّه و خاصّه نقل کرده اند پس مشاهد مشرّفه از اشرف و افضل آنها خواهد بود و در کشف الغمّه از انس و بریده روایت کرده که چون این آیه نازل شد کسی عرض کرد یا رسول الله کدام خانهاست این خانها فرمود خانهٔ انبیا آبوبکر گفت این خانه یعنی علی و فاطمه علیهما السلام از آنهاست فرمود بلی از افاضل آنهاست و در اوّل اذن دخول که در جمیع مساجد مشرّفه خوانده میشود مذکور است اللّهمّ انّی وقفت علی باب من ابواب بیوتک بلیّک یا رحمن ایستاده ام بر در خانه از درهای خانهای پیغمبر تو و اگر مراد مساجد است چنانچه بعضی گفته اند پس مخفی نیست که حقیقت مسجدیّت در اینها موجود است چه مراد از مسجد معبد و مصلّای مسلمانانست و بنای این مشاهد و غرض اصلی از ساختن آن نیز جز این نیست بلکه عبادت در آن بیشتر و تضرّع و خضوع در آن زیاده از مساجد است بلکه انواع و اقسام بندگی که در آنها کرده میشود در مساجد نیست بلکه در مساجد جز اقامهٔ اساس توحید که شعر کنید در آن جمیع اصحاب شرایع نشود و در مشاهد نشر اعلام توحید و نبوّت و ولایت و استحکام بنیان هر سه است پس بمراتب افضل از مسجد خواهد بود و از اینجهت است که در ثواب نماز در آنجا وارد شده مقدار یک اندک آن در مسجد نیست و همچنین کثرت تردد ملائکه و عباد ایشان که قلیلی از آن در مساجد وارد نشده بلکه مشرّف شدن قطعات زمین به بنای مسجد در آن از روی فضیلت او است بدفن شدن پیغمبری یا وصیّی در او که شهید شدند و قطرهٔ از خونشان در آنجا چکیده پس چگونه نخواهد بود آن بقعه که در بر گرفته جسد بهترین بشر، و اوصیاء و انبیاء را و جاری شده در او خونهای مبارک ایشان و جناب بحر العلوم اعلی الله تعالی مقامه این مضمون را بنظم آورده میفرماید شعر

اکثر من الصلوة فی المشاهد ... خیر بیوت راکع وساجد
لفضلها اختیرت لمن بها حلّ ... ثم بمن قد حلّها سعی الحلّ
والسرّ فی فضل صلوة المسجد ... قبر لمعصوم به مستشهد
یشمّ من نمد مطهّره ... طهّره الله لعبد ذکره
وهی بیوت اذن الله بان ... ترفع حتی یذکر اسمه الحسن

و از این کلمات ظاهر شد وجه جریان احکام مساجد در مشاهد و استرکنان در احکام و آداب و احترامات و اشرفیّت آباد کنندگان مشاهد از آباد کنندگان مساجد با همه تحریص و ترغیب که در آن شده و قدر و منزلت که برایشان قرار داده شده چنانچه در کلام مجید است انّما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الآخر واقام الصلوة واتی الزکوة ولم یخش الّا الله فعسی اولئک ان

یکون فی امن المهتدین چرا این نیست که آبادکند مسجدهای خدا را آنکس که بگرود بخدا و روز بازپسین و بپای داشت نماز را
و بداد زکوة را و نترسید مگر از خدا پس شاید که باشند ایشان از راه راست یافتگان و خلاصهٔ ظاهر آن آنکه منحصر است
آبادکنندهٔ مساجد در صاحب این اوصاف پس هرکه آبادکرد آنرا از این طائفه است یا آنکه هرکه دارای این خصال
آبادمیکند مساجد را چه باین شغل عظیم و مقام عالی هرکسی نتواند رسید یا آنکه باید غیر این طائفه آبادنکنند که در مقام
حکم و بیان تکلیف باشد بهر احتمال از آیه ظاهر میشود که مؤمن معتقد بروز جزاء که نمازگذار و زکوة دهنده است
و جز خدا تعالی از احدی نترسند آبادی مسجد با او است و فی الحقیقه این مؤمنی است که از عهدهٔ تکالیف قلبیه عقائدیه
و اخلاقیه و بدنیه و مالیه برآمده پس بازاء این خدمت سزاوار است خلعت هدایت و نماندن ابواب خیرات
دنیویه و دینیه و اخرویه و نگاهداری و همراهی و رساندن بمقصود را که جملهٔ آن داخل در اهتداست که وعده منجز
فرمودند و مراد به آبادی مشغول ساختن او است بنماز و ذکر و تلاوت قرآن و تفکر و نشر علوم دینیه یا اعم از اینها
و بنا و اصلاح و تطهیر و تنظیف و فرش کردن و روشن داشتن او و غیرها و قد ورد علی الشرایع از حضرت امیر علیه السلام
مرویست که فرمود هرگاه خداوند خواهد بر اهل زمین عذاب نازل کند میفرماید اگر نبودند آنانکه بهم دوستی میکنند بسبب
عظمت من یا برای او و آبادمیکنند مساجد مرا و استغفار میکنند در سحرها هر آئینه نازل میکردم عذاب را و قد
امالی و غیره از ابوذر مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای ابوذر هرکه اجابت کند خوانندهٔ بسوی خدا را
و نیکو آبادکند مسجد الحرام را نزدش باخداوند است پس گفت پدر و مادرم فدای تو یا رسول الله چگونه آبادکنیم مساجد را
خدا را فرمود بلند نشود در او آوازها و در باطل فرو نروند در او و خرید و فروخته نشود در او و ترک کن لغو را مادامی
که در آنجائی پس اگر چنین نکردی ملامت نکن روز قیامت مگر نفس خود را ای ابوذر بدرستیکه خداوند میدهد تو را مادامی
که در مسجدی بهر نفسی که نفس میکشی در او درجهٔ در بهشت و صلوات میفرستند بر تو ملائکه و مینویسد بهر نفسی که نفس
میکشی در او ده حسنه و محو میکند ده سیئه و قد ورد فی دعای دخول مسجد است واجعلنی من زوارك و عمار
مساجدك و ممن یناجیك بالليل والنهار خداوند قرار داده مرا از زایران خود و آبادکنندگان مساجد خود
و از آنانکه مناجات کنند با تو در شب و روز و از این اخبار ظاهر میشود که آبادی حقیقی مساجد بعبادات مذکوره است
در آن پس چون دانستی که مشاهد مشرفه همان بیوت مذکوره در آیه است یا اشرف از آن بنحویکه داخل در مراد خواهد بود
پس تامل کن در مقدار تشریف خداوند آبادکنندگان آنها را در کلام شریف خود فی بیوت اذن الله ان ترفع
ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله
واقام الصلوة وایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار لیجزیهم الله احسن
ما عملوا ویزیدهم من فضله والله یرزق من یشاء بغیر حساب آن نور مبارک خدائی در خانهائی است
که خدا تعالی امر نموده و اعلام داده که آن را رفیع و بلند مرتبه دارند و بیاد آرند در آن نام مقدسش را تنزیه میکنند خداوند

در آن خانها در صباح و پسین مرد انیکه باز نشیند در ایشان از کسب و خرید و فروش از ذکر خدا و بپا داشتن نماز و دادن
زکوة و با این کردار پسندیده و کفتار سنجیده ترسانند از آنروزیکه مضطرب و دیگرگون میشود در او دلها و چشمها بجهت
کثرت شدائد و بزرگی اوضاع او آن کارکنان را که جزا دهد ایشان را خداوند به بهتر از آنچه کردند یا جزا دهد بهتر از ایشان را
و زیاد تر بخشید ایشان را از فضل خود و خداوند روزی میدهد هر که را که خواهد بدون اندازه عمل او یا بدون کمان او
یا بدون طلب مکافات از او یا بی تنگی در روزی یا بی در آمدن در ضبط و حساب ق سید جلیل عبد الکریم بن طاوس
در فرحة الغری و شیخ طوسی در تهذیب از ابی عامر ثمان و اعظ اهل حجاز روایت کرده اند که کنت مشرف شدم
خدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام و گفتم چیست برای انکه زیارت کند قبر امیر المؤمنین علیه السلام را
و آباد کند تربتش را فرمود ای ابا عامر خبر داد مرا پدرم از پدرش از حسین بن علی از علی از رسول صلی الله علیه و آله و
قسم بخدا هر آئینه کشته میشوی در ارض عراق و دفن میشوی در آن گفتم یا رسول الله چیست برای انکه زیارت کند
قبور ما را و آباد کند آن را و تفقد کند و مواظب باشد بر آن فرمود ای ابو الحسن خداوند قرار داد قبر تو و قبر او و اولاد تو را
بقعه از بقعهای بهشت و عرصه از عرصات آن و بدرستیکه گرداند دلهای گروهیها از خلق خود را و برگزیده از بندگان
خود را مایل بسوی شما و بدوش میکشند خواری و اذیت را پس آباد میکنند قبور شما را و بسیار میکنند زیارت شما را
محض تقرب بسوی خدا و دوستی ایشان مر رسول را اینها بند یا علی مخصوص بشفاعت من و وارد شوندگان بر حوض من
ایشانند زوار من فردا در بهشت یا علی کسیکه آباد کند قبور شما را و تفقد نماید از آنها چنانست که اعانت کرده
باشد سلیمان بن داود را بر بناء بیت المقدس پس چون واضح شد بزرگی مرتبه آباد کنندگان قبور ائمه انام علیهم السلام
بخود گور پس پوشیده نماند که آنانکه دستشان از رسیدن باین نعمت سنیه کوتاهست توانند با عانت و نگاهداری
اجماعت در آن بقاع مطهره داخل در آن زمره شوند و در ثواب و جوائز آنها شریک گردند چنانچه سابقا وجه این
معلوم شد بلکه اجر نگاهداری ایشان در آنجا بمراتب بیشتر و بهتر از ثواب روشن کردن چراغ است در مساجد که ثواب
بسیار بجهت آن مقرر کرده اند چه آنها مشعلهای خدائی و منارهای درخشانند که از نور شان آسمانها روشن و ملائکه مقربند
چنانچه در باب سابق باخبار آن اشاره شد ششم آنکه این طائفه از مهاجرین و مهاجر او در دین اسلام فضیلتی
عظیم و قدر یست عالی و اصل هجرت در اول سلام برای کسانی بود که در بلده خود شوانستند مراسم دین را بر پا دارند
پس دل از وطن کنده بجائی رفتند که توانستند اظهار دین خود کنند و ملازم آن رفتار نمایند مثل جعفر بن ابی طالب و همراهان
بسیاری از مرد و زن که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله ایمان آوردند در مکه و از ضعف مشرکین از اقامه شعائر عاجز شدند پس کشته هجرت کردند و بعد از آن خود آن جناب بمدینه طیبه هجرت فرمود و مدینه اهل بلده قبل از قدوم مبارک
بشرف اسلام مشرف شده و در مقام نصرت مستقیم بودند و در اعانت [illegible] بداون منزل و اسباب [illegible]
کوتاهی نکردند حتی بعضی که دو زن داشتند یکی را طلاق داده با آنها دادند چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام از قریه کوثا که از

سواد کوفه

در اینکه اهل علم داخلند در زمرهٔ مهاجرین و معنی هجرت و اقسام آن

سواد کوفه بود با جناب لوط و ساره هجرت فرموده بحران شام و از آنجا بفلسطین تشریف بردند بجهة اقامهٔ دین چنانچه
در قرآنست انی مهاجر الی ربی و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون در مدینه نتوانستند امر خلافت را منتظم دارند
بکوفه هجرت فرمودند و در مقام افتخار میفرمودند منم انکه دو هجرت کردم و از اینجا معلوم میشود که مهاجرت نه همانست
که از بلد کفر ببلد اسلام هجرت کند بلکه هر کس در هر جائیکه نتواند دین خود را نگاهدارد یا نتواند معالم دین را در آنجا تحصیل کند
باید دست از آن کشیده بجائی رود که قادر باشد بر این دو امر بلکه علماء تصریح کرده اند که هر که از بلد خود دور میرود بجهة
تحصیل علم یا حج یا زیاد کردن طاعت یا زهد در دنیا او از مهاجرین بسوی خدا و رسول است و در نهج البلاغه است
وَالْهِجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ مَا كَانَ لِلّٰهِ فِي الْأَرْضِ صَاحِبُهَا مِنْ مُسْتَنِّ الْأُمَّةِ وَمُعَلِّمِيهَا الْأَبْقَعُ
الْمُتَبَقِّعُ عَلَى أَحَدِ الْأَبْنَعِ قَدِ الْجَحَّةِ فِي الْأَرْضِ مَنْ عَرَفَهَا وَافَى بِهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ حاصل مضمون انکه هجرت
نه همان مخصوص کسانی بود که در اوّل اسلام از بلاد شرک هجرت کرده بمدینه خدمت حضرت رسول صلّی الله علیه وآله می
رسیدند چه سبب هجرت که عجز از اقامهٔ دین است موجود و جانشین آن جناب بجای اوست و در احکام پس همان قسم باید
هجرت کرد مادامیکه خداوند در اهل زمین حاجتی است از پنهان امت و آشکارا ایشان و این کنایه است از بقای
تکالیف از اوامر و نواهی چه کثرت ارسال پیغمبران و اهتمام در تبلیغ احکام و ترغیب و ترهیب انام محدّثیست که گویا
خداوند بجهة رسیدن نفعی بمقدّس حضرت خود کرده و حال انکه غرض از آن راجع بخود شانست و تا حجّت در زمین و امام
زمان شناخته نشود و نام هجرت راست نیاید چنانچه آن ایمانی نیست که بجهة برداشتن او ترک وطن شود پس هر که شناخت
او را و در زیر بار فرمان او رفت او مهاجر است یعنی شرط ادراک فضیلت هجرت که اقرار بولایت است متحقّق شد
پس اگر از بلدی ببلدی رود بجهة غرض مذکور با وجود این شرط مهاجر بر او صادق است یا اینکه مجرّد همین قدر کافی است
نظیر خبر یکی در روضهٔ کافی از جناب کاظم علیه السّلام مرویست که هر که در اسلام متولّد شده در حال آزادی او عزیز است
و هر که را عهد و پیمانیست با نبیّ یا ائمّه علیهم السّلام و بآن وفا کرده او مولی است مر رسول خدا صلّی الله علیه وآله را و هر که از
روی رضا داخل در اسلام شد او مهاجر است و در امالی شیخ طوسی از ابی ذر مرویست که عرض کرد خدمت حضرت
رسول صلّی الله علیه وآله که کدام هجرت افضل است فرمود هجرت سوء یعنی ترک معاصی و ابن مثیم از آنجناب
روایت نموده که مهاجر کسی است که هجرت کند چیزی را که خداوند بر او حرام کرده و بالجمله ظاهر هجرت ترک بلدیست و در
ببلد دیگر بجهة تحصیل معالم دین و احکام آلهیّه یا بجهة ترویج آنها که دانسته و نشر آنرا در بلد خود نتوانسته یا بجهة اقامهٔ شعایر اسلام
و اعلاء کلمهٔ حقّ یا بجهة ترک معاصی و دوری از آنها که در آن بلد متمکّن نیست پس او را چاره از کناره کردن نباشد و
این اوّل کار و آسان ترین عملی است که مشق کنند کان ترک معاصی از او گریزی ندارند و همهٔ این اقسام داخل
در سبیل الله و هجرت الی الله و رسول او است که بفضل آن اشاره شده در آیهٔ شریفه وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي
سَبِيلِ اللّٰهِ تا آخر آیه که در عنوان هشتم بیاید و در آیهٔ مبارکه وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا

لیرزقنهم الله رزقا حسنا وان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم مدخلا یرضونه وان الله لعلیم
غفور و هر که مهاجرت کند در راه خدا پس کشته شود یا بمیرد هر آئینه روزی دهد او را خداوند روزی نیکوئی بدرستیکه
خداوند بهترین روزی دهندها است هر آئینه داخل میکند ایشان را مأوی و محلیکه بپسندند آن را یعنی جنت نعیم
و محل قرب رحمت رؤف کریم و خواهد آمد که هجرت یکی از اسباب مقدم شدن در محل انفاقست **هفتم** اینکه این
طائفه فقیر و محتاجند و احیاجشان بجهة دست کشیدن از کسب برای معاش است بقدر رفع حاجت که با تحصیل
معالم دین خصوص در این اعصار هرگز جمع نشود و اگر قدرت بر جمع فرض شود یا از راههای دیگر مالی هر چند گزاف
باشد بدستشان آید باز از دایرهٔ فقرآء و محتاجین بیرون نخواهند رفت مگر انکه فقیری مرکز بد الله و چه دانای
پرهیزکار اگر اخوان مؤمنین و فقرآء و مساکین و ارامل و ایتام را بر خود و عیالش مقدم ندارد لااقل با مثل خود قرار دهد یا
از اندازه مصارف قلیلی از اوقات خود را در آنها صرف نماید و چون آنجماعت بجهة بخل اغنیآء زیاد و از اندازه و شمار
بیرونند پس دست عالم همیشه تهی باشد و اگر گاهی مقداری حفظ کنند بلاحظهٔ صلاح آن جماعت است که بتدریج به
ایشان برسانند و از اینجهة همهٔ انبیآء و اوصیآء صلوات الله علیهم همیشه فقیر بودند هر چند هزار هزار گاهی بدستشان
می آمد و مالداران را که توفیق انفاق یافته اند محلی بهتر از ایشان پیدا نخواهد شد بچند وجه **اوّل** انکه فضیلت انفاق را
و مقدار بزرگی و حسن آن باندازهٔ مقام و فضل انچیزیست که بسبب انفاق تحصیل میشود یا فسادش بصلاح مبدّل
میگردد پس دادن مالیکه بآن حفظ نفس شریفی یا امامی میکند البته اجرش چندین هزار برابر دادن مال است بجهة دفع
حاجت مؤمنی که در ترک آن ضرر قلیلی باو میرسد و همچنین اجر ساختن کعبهٔ معظمه اگر خراب شود یا سفید کردن مسجد
قریه یا سیر کردن مؤمنی یا سگی و غیر اینها از درجات و اقسام انفاق که در باب نهم خواهد آمد و از کلمات سابقه
معلوم شد که نفیس تر از گوهر علم و محبوب تر از آن در نزد خداوند چیزی نیست و بزرگتر از دین مبین در نزد جناب رب العالمین
اگر چیزی بود مقرّبان درگاهش را از انبیآء و اوصیآء و اولیآء در معرض بلاهای بزرگ از کشتن و حبس و زدن و امثال
آن در نمی آورد بجهة ترویج دین و نشر آن پس انفاقی که بآن معالم دین بدست آید یا محفوظ بماند یا منتشر شود البته از جمیع
اقسام آن بهتر و ثوابش بیشتر خواهد بود چنانچه در باب هشتم و نهم مشروح خواهد شد **دوّم** انکه رسیدن بخبر و صحت
و اتقان که وعده بآن شده کار هر کسی نیست چه آن موقوف است بلاحظهٔ شروط و آداب ظاهریه و باطنیه
پیش از آن و هنگام عمل و بعد از آن که غالب مردم از آن بی خبرند و از عدهٔ آنها تشخیص مورد و محل قابل نصب
صرف کردن برایشانست که لمتر کسی از انفاق کنندگان بقبض آن رسیده و از اینجهة از خیر آن محروم مانند بخلاف
علمآء چون مراقب حال محتاجین و مواظب فقرآء و مساکینند و با نیت بکیفیت صرف و محل آن و بهتر از همه
از غیر آن پس عاقل را جاره از دادن مال بایشان نیست تا خود انچه دانند عمل کنند و لابد باشد دنیا که عالم از
جانب او صرف کند بقابل هزار دنیا باشد که خود صرف کند و از اینجهة حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله

عنوان مقصد سیم در اهل علم

مأمور بودند بگرفتن صدقات و امثال آن از مردم و رسانیدن بمحتش چنانچه میفرماید خذ من اموالهم صدقة
تا آخر آیه که با تفسیرش بیاید در بار هفتم و اگر امام علیه السلام یا نائبش مطالبه کند واجب است تسلیم زکوة بایشان والا
مستحب است چنانچه مستحب است دادن آن بفقیه جامع الشرایط بلکه بعضی از علماء واجب دانسته اند دادن
بایشان را و بالجمله عالم هم خود فقیر و هم زیاده از رفع حاجت نگاه ندارد و هم مصرف صدقات و خیرات را و زیادتی آنچه را
متصدقین بهتر داند و تواند رسانید بنحویکه اختلالی در شرایط و آداب آن نشود و بیشتر آنکه در رفع پریشانی هر فقیری جزء کشف کرب
و قضاء حاجت او نباشد و خیر و نفع قابلی از او بدیگران نرسد و امّا برداشتن پریشانی اهل علم و اصلاح امورشان سبب
اجتماع و بکار آمدن ایشانست در آنجائیکه مرکز علم و محل تحصیل و ضبط او است و از اجتماع ایشان مسلمین را قوت
و شوکت و پشت بندی پیدا شود و در قلوب کفار و مشرکین مهابت و خوف و هراست پیدا کرد و این قوت
و خوف از اعلاء کلمة اسلامست باعانت ادلّه و برهان نه بزیادتی لشکر و کثرت شمشیر و سنان و مضمحل شدن آئین کفر است
بقوت بیان و صولت سخن نه بجودت پولاد و تیزی آهن و بسوختن خانهٔ شبهات ملحدین است از شهاب جانسوز
کلام نه بسپردن جانها یشان در میدان مبارزت و خصام و چنانچه در جنگها و جهادها فائدهٔ وارد و لی لازم است از
مسلمین که سبب قوت قلب مجاهدین باشد و اگر از میدان مجادله کفّار فرار کنند خود را بآنجا رسانند و خویشان را مستعد
و مهیّا نمایند و باین مقر دشمن را ترسان و متزلزل سازند و همچنین در حفظ بیضهٔ اسلام از شبهات جنود کفر و اضلال
و طغیان و اعلاء کلمهٔ حقّ و نشر آن در اقطار بلدان مجمعی از اهل علم و فضل و کمال لازم است که بآن معین یکدیگر
شوند در معرفت شبهات و کیفیّت رفع آن و رسانیدن آن بصاحبان شبهه بتوسّط کتابت یا بفرستادن حامل
قابلی و رجوع آنانکه در اطراف بلاد متفرّقند بایشان اگر عاجز شوند از آنها و بالجمله اجتماع اهل علم در بلدیکه نشود مگر بمهیّا شدن
اسباب ایشان شعار بزرگیست از شعارهای اسلام که در آن فوائد بسیار است و اقامه و تعظیم و استدامهٔ آن بر هر
سببی بقدر امکان متحتّم است چنانکه خداوند در آخر سورهٔ بقره آیاتی در فضل انفاق و شروط آن و مذمّت انفاق
غالی از آنها ذکر فرموده چنانچه بیاید و در مقام بیان محلّ و مورد انفاق میفرماید للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله
لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس
الحافا آن انفاقات گذشته برای فقرائیست که باز داشته شدند در راه خدا یعنی در مقام سیر در راه خداوند و بسوی قرب
مقدّس حضرتش و بجهة موانع از مقصد و اماندند و توانائی ندارند سیر در زمین را که بآن رفع کنند موانع را گمان میکنند نادانان
ایشان را غنی و لی بنا بر جهة عفّت و حفظ حال خود از اظهار کردن بدیگران و لکن از نشاء و آثار و مشاهدهٔ چهره و رخسارشان
خواهی شناخت که ایشان فقیرند و لی چیزی سؤال نمیکنند مردم را به الحاح یعنی هیچ سؤال نمیکنند پس مبرم هم نباشند چه از
صفت تعفّف و شناختن فقر ایشان از علامت و سیما معلوم میشود که هر گز سؤال نکنند زیرا که اگر گاهی سؤال کنند فقر
ایشان از راه سؤال نیز معلوم شود و این خلاف ظاهر آیه است یا آنکه مراد آنست که مبرم نشوند و نکردن سؤال که شرح معنی

در اینکه مراد از فقراء در آیهٔ انفاق اهل علمند

(۱۱۰۱)

عفت است و بالجمله این اوصاف که در محل انفاق بایستی ملاحظه شود مصداق وسوردی واضح تر از اهل علم ندارد زیرا که فقرآء غیر از طائفهٔ ایشان غالبا از لباس تقوی عاریند پس سالک راه خدا نباشند و اگر پرهیزکار باشند فقر ایشان را از مقدار عملیکه در دست دارند مانع نباشد و اگر احیانا مانع شود از تحصیل معاش و سیر در بلاد عاجز نباشند و غرضشان در هر بلدی حاصل و اگر عاجز باشند عفت و تحفظ ندارند از سوال و تکدی و پیدا کنند عفت در میان ایشان بسیار کم باشد بلکه از ظاهر فی سبیل الله پرونده چه مقصود از آن در غالب موارد استعمال آن کارهای بزرگ نمایانست از قبیل جهاد و حج و تحصیل علم و امثال آن و قد ذکر فی ارشاد القلوب در حدیث معراج مذکور است که خداوند فرمود ای احمد بدرستیکه محبت برای خدا همان محبت است برای فقرآء و تقرب بسوی ایشان عرض کرد پروردگارا کیستند فقرآء فرمود آنانکه راضی شدند به کم و صابر شدند بر کرسنکی و شاکر شدند بر حال وسعت شکایت نمیکنند کرسنکی و تشنکی خود را و دروغ نمیگویند بزبان خود و غضب نمیکنند بر پروردگار خود و غمگین نمیشوند بر انچه از دستشان رفته و خورسند میشوند بانچه بایشان میرسد ای احمد حب من محبت فقراست پس ایشان را نزدیک خود بیار و نزدیک شو بمجالس ایشان و این اوصاف جز در فقیر عالم با تقوی که تمام سخن در ایشانست نباشد پس در هر جا ذکر مدح و فضیلت و امر باحسان و رعایتی از فقرآء در کتاب و سنت شده مقدم یا تمام مقصود این جماعت باشند پنجم آنکه هر کس متکفل معاش اهل علم شود و پریشانی ایشان را بردارد از کسانی خواهد بود که خداوند عهده و ضمانتی که از روزی طالبین علم کرده چنانچه شهید ثانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده بر دست او جاری ساخته و بتوسط او رسانده و در این نهایت شرف و افتخار است که بتشریف وکالت و خزانه داری خداوندی سرافراز شده و چون طلب علم با دست زدن بسایر اسباب معاش جمع نشود پس ضمانت روزی اهل علم غیر از ضمانت روزی تمام خلایق است که با توکل تام از اسباب عادیه دست بباید کشید و راه روزی خود را در آن نباید دید هر چند کاهی از آن و کاهی از غیر آن برسد ششم آنکه این طایفه در اغلب اوقات غریب و از وطن مألوف و مجاورت اقربا دور و بدر غربت و بیکسی گرفتار چه کمتر وقتی باشد که اسباب تحصیل علم در وطن اصلی او و مجمع خویشان و آشنایان فراهم آید زیرا که یا عالم جامع نباشد یا باشد با موانع بسیار از جهات مختلفه و از اینجهة غالب علمائی که در نظر است و در کتب حالشان مسطور است تا از بلد و مجمع انس خود مفارقت نکردند بمقامات عالیه نرسیدند با آنکه در آنجا از جهة معلم و استاد مانعی نداشتند و از جهة این سمت غربت و چشیدن مرارت این ملت مورد الطاف خاصهٔ الهیه باشند و خداوند با ایشان نظر رافت و رحمتی باشد مخصوص چنانچه در خبر وارد شده راوندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود بدستیکه اسلام ظاهر شد غریب و زود باشد که غریب شود چنانچه نخستین بود پس خوشا حال غربا گفتند کیانند آنها یا رسول الله فرمود آنانند که اصلاح کنند چون مردم را در وقتی که فاسد شوند مردم بد بسیارند و جستن و غربتی نیست برای مومن و حج مومنی نیست که بمیرد در غربت مگر آنکه گریه میکنند بر او ملائکه بقعه تر حتی بر او چه میکند گریه کنند کان بر او و گشاده میشود برای او قبرش تا بمیرد رخشد از آنجا که دفن شده

تا وصل اصلی

غربت و فقر

ناوطن اصلی او ق در کتاب شهاب از آنجناب مرویست که فرمود مردن غریب شهادتست ق د در رجال کشی مرویست که چون محمد بن مسلم شکایت کرد خدمت امام محمد باقر علیه السلام از غربت و اینکه در کوفه غریب است در جواب فرمود اما آنچه ذکر کردی از غربت پس از برای تواست پیروی واقتدا بآبای عبد الله علیه السلام که در زمینی است دور از مادر فرمود صلی الله علیه وآله واما آنچه ذکر کردی از دوری مسافت پس بدرستیکه مؤمن در این دار یعنی دار دنیا غریب است ودر میان این خلق منکوس تا اینکه بپیوندد از اینجا بسوی رحمت خداوند و از این خبر ظاهر میشود که غربت مؤمن و غریبی او نه از جهت دوری اوست از وطن بلکه بجهت عدم مجانست و عدم مشاکلت اوست با ابناء جنس خود که او سبب است از برای انس نکردن او با آن جماعت و وحشت داشتن از آنها و مترتب بودن رسیدن صدمه و اذیت از آنها و پریشانی و فساد کار و بهم خوردن رشته امور بجهة نبودن شخص دانای متقی که تواند اعتماد کند بر او در اصلاح امور خود و ظاهر کند سر خویش را برای او ق د در کتاب تعریف احمد بن محمد صفوانی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود با او فرموده خداوند که قرار دهد مؤمن را مگر غریب زیرا که او از خلاف جوهر اهل دنیا است بآن قسم بخدای که اگر بردارد برای شما پرده و حجاب را از مؤمن هر آینه خواهید دید او را که نوریست متصل بنور ما چون اتصال شعاع آفتاب بآفتاب ق د در کتاب تحف العقول مرویست از آن جناب که فرمود مؤمن در دنیا غریبست جزع نمیکند از ذلت و خواری دنیا و برغبت مزاحمت و منازعه نمیکند با اهل دنیا در عزت دنیا یعنی چون مؤمن پس از دانستن که وطن حقیقی و مستقر دائمی او جای دیگر است و عزت و ذلت در آنجا نمیدهد و نفع نبخشد و در اینجا چون مسافر است در بلد غربت که اگر چند روزی اقامت ندارد و با اهلش الفتی نبسته و انسی نگرفته ذلتش در نزد دیگران از آنچه مقصود او است چیزی نکاهد و عزتش در نظر آنها بر آنچه در صدد تحصیل او است چیزی نیفزاید پس هرگز مؤمن از ذلت دنیا نگریزد و در مقام دفع آن و جلب عزت برنیاید و هر کدام از آن را که خداوند برای او خواسته و مقرر فرموده راضی و شاکر و خوشنود و صابر است بلکه با آن عزت که خداوند برای او مقرر فرموده و با عزت ذات مقدس خود در یکجا ذکر نموده که و لله العزة ولرسوله و للمؤمنین از عزت در نزد اهل دنیا بی نیاز و از هم آن آسوده و از برای غربت اهل علم دین که مصداق حقیقی مؤمنند سببی دیگر باشد غالبا که آن شکستی و نداشتن بضاعت و مایه معاش باشد چنانچه کراجکی ق د در نثر روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود المقل غریب فی بلده یعنی درویش تهی دست غریب است در بلد خود چه رسد که بدیار دیگر افتد پس مکشوف شد که این طایفه از چند جهة غریبند اول مخالفت طینتی و تغایر طبیعی و حالتی و کرداری با اهل زمان و نوع غالبی انسان که سبب وحشت و منفر است از آنها و نداشتن همدم و انیس که از خصایص غرباء است و از اینجه غریبست هر چند در بلد خود باشد با ثروت و مال و این غربت است بحسب ذات چنانچه در خبر صفوانی و کشی گذشت و ابن ابی جمهور ق د عوالی اللئالی نقل کرده از عبد الله بن عباس که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود بدرستیکه اسلام پدید آمد غریب و زود است برگردد بهمان غربت چنانچه در گذشت بود پس خوشا بحال غرباء

در اینکه مؤمن در دنیا غریب است بچند جهة و فضل آنها و فضل غربت و مدح غرباء

کسی گفت یا رسول الله کیانند غرباء فرمود جدا شده از قبایل یعنی جدا شده از آباء و اقوام خود در کردار و اخلاق و افعال و جدا کرده انها ایشان نفس خود را با نیکی دار اکرده او را با عمال صالحه و اخلاق پسندیده پس متابعت نکرده ایشان را در افعال و اخلاقشان **وورد** قصص الأنبیاء علیهم السلام مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل که اگر دوست داری که ملاقات کنی مرا فردا در خطیرة قدس پس بوده باش در دنیا شها غریب اندوهگین مستوحش از مردم مثل مرغی شها که چون شب در آید شها جای گیرد و از مرغان مسنه وحش باشد و به پروردگار خود انس گیرد **وفی** بصائر الدرجات باسناده عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان لله خواص من خلقه یأتیهم الرزق فی دعتهم و خویشان چنانچه اغلب تلخی آن را چشیده و بدردش مبتلا و بی آن کمتر مقصود حاصل و نتیجه دانش با یکسار کمالات بدست آمده و از ابیات دیوان امیر المؤمنین علیه السلام است

تغرب عن الأوطان فی طلب العلی ... وسافر ففی الأسفار خمس فوائد

تفرج هم واکتساب معیشة ... وعلم وآداب وصحبة ماجد

فان قیل فی الأسفار ذل ومحنة ... وقطع الفیافی وارتکاب الشدائد

فموت الفتی خیر له من حیاته ... بدار هوان بین واش وحاسد

دوری کبیر و جدائی از وطن برای تحصیل بزرگی قدر و مسافرت اختیار کن که دارای پنج فائده است رفتن اندوه و کسب معیشت و علم و ادب و مصاحبت بزرگوار نیکخوی پس اگر کسی که در سفرها خواری و رنج است و بیمودن دشتها و بیابانها و تحمل سختیها پس جوانش اگر بمرد و جوانمرد بهتر است برای او از زندگی در وطن خود خوار میان بدگوه بدخواه پس بمقتضای فرمان همایون آن جناب طالب علم و ادبرا دل کندن از وطن و اختیار غربت باید و در آیه مبارکه **وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل** فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون نیز اشاره باشد بمقصود چه نبی فرموده از انکه تمام مؤمنین کوچ کنند برای طلب علم بلکه باید از هر طایفه از ایشان گروهی کوچ کنند و فقه بیاموزند و بصیرت در دین پیدا کنند آنگاه چون مراجعت کردند قوم خود را تبلیغ کنند تا اگر ایشان بپرهیزند از منهیها **و** نیز در آیه شریفه **ومن یهاجر فی سبیل الله یجد فی الأرض مراغما کثیرا وسعة** ایمائی باشد بمراد از آنچه وعده داده که هر کس در راه دین خدا هجرت نماید بیابد در زمین جای هجرت بسیار یا دور از مکاره و فراخی روزی و بهترین رزقها و سزاوارترین آن علوم و آداب و ملکات است چنانچه در تفسیر یکی از آیات روایت شده و در تفسیر آیه **فلینظر الانسان الی طعامه** وارد شده که نظر کند انسان ببعضی علمش که از کدام آموزد یعنی از هر کسی علم دین خود را نگیرد **و** بالجمله اهل علم از ذلت و غربت خود هیچ از اسباب رحمت و وسیله نظر لطف و مرحمت خداوند تعالی نباشد چنانچه دانستی بلکه حضرت سید الساجدین علیه السلام غربت در قبر را یکی از اسباب باریدن عفو و غفران از سحاب جود و کرم ایزد منان شمرده و در مناجات معروفه بمناجات الشاکین میفرماید **الهی کانی بنفسی قد اضجعت فی قعر حفرتها وانصرف عنها المشیعون وحین جوبهنا ونکیر علیها الغریب الملول**

غربتها وجاد عليها بالدموع المشفوق من عشيرتها وناديها من شفيع القبر ذو وموده قاورحمها
المعادي لها في الحيوة عند صرعتها ولم يخف على الناظرين اليها فوط فاتها والاعلى من قد رالها
توسدت الثرى عجيلتها فقلت ملائكتي في بلدتنا في عند الاقربون وبعيد جفاه الاهلون
ووحيد فارقه المال والبنون نزل بي قبر يا وسكن اللحد غريبا وكان لي في دار الدنيا داعيا
ولنظري له في هذا اليوم راجيا فتحسن عند ذلك ضيافتي وتكون اشفق علي من اهلي وقرابتي
اى آقاى من كويا خود را مى بينم كه اورا خوابانيده اند در قعر قبر او وبر گشتند از نزد او همسايگان كه او را مشايعت نمودند وگريه
بر او غريب براى غربت طولانى او ووجود نمود بر او باشك مهربان از عشيرة او واو آزكرد او را از لب قبر دوستان او ورحم
نمود بر او انكه دشمنش بود در حيوة در حال مردن او وپوشيده نيست بر نظر كنندكان بسوى او شدت حاجت او ونه
بر انكه مى بينند اورا كه بر خاك خوابيده ودر ماندكى او را در كار خود پس بفرمائى اى ملائكه من بيكسى است دور شده كه دورى
كرد مذاز او خويشان وبعيد ليست كه جفا كردند او را عيال ووحيد ليست كه جدا شده از او مال وفرزندان فرود آمده
در نزديكى من وجاى كرفته در لحد غريب وارد شد در دنيا مرا عبادت ميكرد ومبر حمت امروز من ها واميد وار بود پس نيكو مهمانى
خواهى فرمود مرا ومهربانتر خواهى بود بر من از اهل من وذكر كتاب فقيه وغيره مرويست از جناب صادق عليه السلام
كه چون خشت لحد را بر ميت كذاشتند بايد كه بخوانند اللهم ارحم غربته وصل وحدته وانس وحشته
واسكن اليه من رحمتك رحمة يستغني بها عن رحمة من سواك واحشره مع من كان يتولاه
ودر كتاب جامع الاخبار مرويست از رسول خدا صلى الله عليه وآله كه فرمود تبسم كردن در روى مؤمن غريب از كفارة
كناهان است وفيه فرمود كسيكه اكرام كند غريبى را در غربتش يا بردارد از او اندوهش يا بخواند يا بنوشاند او را شربتى يا بخنداند
در صورت او پس براى او خواهد بود بهشت وذكر ارشاد ديلمى مرويست از ابن عباس كه آن جناب فرمود كسى كه
بغربت بميرد شهيد مرده وفيه فرمود مردن در غربت شهادتست پس چون مختصر شود ومينداز چشم خود را بطرف
راست وچپ خود پس نمى بيند احدى را وبخاطر آرد اهل خود را پس آه كشد پس براى او است بهر آهى كه ميكشد محو كند
خدا از او هزار هزار سيئه را وبنويسد براى او هزار هزار حسنه وچون مرد شهيد مرده ودر كتاب مؤمن حسين بن سعيد
اهوازى كه از اصحاب جناب رضا عليه السلام است مرويست از جناب صادق عليه السلام كه فرمود هيچ مؤمنى
نيست كه بميرد در زمين غربتى كه دور باشند از او كريه كنندكان بر او يعنى خويشان ودوستان او مكر انكه كريه ميكنند بر او بقعتها
زمين كه عبادت ميكرد بر او خداى را بر آنها وكريه ميكند بر او ودو ملك كه موكل بودند بر او واين خبر را برقى در محاسن نقل كرده ونيز از
الجناب روايت كرده كه چون غريب را مرك در رسد ملتفت ميشود براست وچپ خود پس نمى بيند احدى را پس سر خود را
بلند ميكند پس خداى تعالى ميفرمايد بملتفت شدى بكسيكه بهتر است براى تو از من قسم بعزت وجلال خود كه اكر كره از كار تو شيطان
هر آينه ميكردانم نور را بسوى طاعت خود واكر قبض كنم روح تو را هر آينه ميكردانم نور را بسوى كرامت خود وفيه فى در آنجا امرو

ازانجناب که خدایتعالی فرموده بدرستیکه من قبول میکنم نماز را ازانکه فروتنی کند برای عظمت من و بازدارد نفس خود را از شهوات بجهة من و روز خود را تمام کند بذکر من و بزرگی نکند بر بندگان من و بخواند کسی را و بپوشاند برهنه را و مهربانی کند بمصیبت زده را و جای دهد غریب را پس این است که میدرخشد نورش چون آفتاب قرار میدهم برای او در ظلمات نوری و در جهالت علمی و حراست میکنم او را بعزت خود و حفظ میکنم او را بمانکه خود میخواند مرا پس جواب میگویم و سؤال میکند مرا پس عطا میکنم او را و مثل این در نزد من مثل جنات فردوس است که میوه‌اش خشک نمیشود و از حال خود تغییر نمیکند و در کتاب تحیص مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کامل نمیشود ایمان مؤمن تا انکه دارا شود صد و سه خصلت را که فعل است و عمل و نیت و باطنی و ظاهری و یکی از آنها که شمرد انست انکه اعانت کننده باشد مر غریب را و این غریب همان ابن السبیل است که خداوند در چند جای از کلام مجید خود ترغیب فرموده عطا کردن باو را و مدح نموده آنها را که باو عطائی کنند و برای او در زکوة مفروضه سهمی مقرر فرموده در جائی و را وصاف نکوکاران میفرماید و آتی المال علی حبّه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین و ببذل بر دوستی او بخویشان و بی پدران و درویشان و رهگذران و خواهندگان و در جای دیگر میفرماید واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و بذی القربی والیتامی والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبیل و در جای دیگر میفرماید انّما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل و در جای دیگر میفرماید یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی والمساکین وابن السبیل می پرسند از تو که چه انفاق کنند بگو انچه انفاق کنید از مال پس از برای پدر و مادر است و خویشان و ایتام و فقراء و رهگذران بیشتر مفسّران گفته اند که ابن السبیل رهگذری باشد که او را نباشد هر چند در بلد خود غنی و مالدار باشد و او را ابن السبیل از انجهة گویند که ملازم راهست و رسم عربست که ملازم هر چیزی را ابن انچیز میگویند چنانچه مرغابی را ابن الماء میگویند و بالجمله ابن السبیل قسمی است از غریب که این همه رعایت و تخریص و اعانت او فرموده اند اگر سفرش در طاعت باشد چنانچه در تهذیب و غیره مرویست از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود ابن السبیل ابناء طریقند که در سفرهای طاعت خداوند میباشند پس راه بر ایشان بریده میشود و مال ایشان میرود و پس بر امام لازم است که برساند ایشان را بوطنهایشان از مال صدقات و ظاهر است برهمه بصیری که ذکر این خصوصیات بملاحظه غالبست یا در خصوص مورد زکوة نه انکه در مقام امتثال این تکلیف الهی که در سایر آیات ذکر شده لازم باشد رعایت آن که اگر در بین راه بنباشد یا از اصل مالی نداشته که کسی ببرد یا اراده برگشتن بوطن ندارد بجهة تمام نشدن آن طاعت که در پیش گرفته چون اهل علم که مشغول کاری باتمام و باری بمنزل نرسانده نباشد اعانت نمود بلکه مجرّد بی‌حالی و درماندن از وطن و خویشان و آشنایان و نرسیدن دست بایشان داخل کند صاحبش را

در عنوان غریب و ابن السّبیل که مورد ترحّم و عطوفت و امر باعانت و دستگیری خداوند است و محلّ تأسّی و پیروی
با نبیاء و ائمّه علیهم السّلام که نهایت مواظبت و تفقّد را داشتند بالنسبة باینجماعت و در قصّهٔ جناب ابو بست
که عرض میکند بخداوند که آیا بنوده برای غریب خانه و برای مسکین محلّ آسایشی و برای یتیم ولیّی و برای بیوه زنان سرپرستی
و در کتاب عیون الأخبار و غیره مرویست از حضرت مجتبی که پرسید از خال خود هند بن ابی هاله از کیفیّت مجالس
رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و او وصّاف حلیه و شمائل و آداب آن جناب بود بعبارائی نیکو و مختصر پس گفت
که آن جناب نمی نشست و برنمیخواست مگر بذکر خداوند تا آنکه میکوید مجلس او مجلس حلم بود و حیا و صدق و امانت بلند
نمیشد در او آوازها و ذکر نمی شد در او قبیح و فاش نمیشد لغزشهای آن مجلس همه نیکو میکردند نیکو کار بود و نه دنیا و صیت بتقوی میکردند
و همه متواضع احترام مینمودند بزرگ را و رحم میکردند صغیر را و صاحب حاجت را بر خود مقدّم میداشتند و نگاهداری
میکردند غریب را و در سیرهٔ آن حضرت و ائمّهٔ طاهرین علیهم السّلام در مراقبت حال غرباء و رفع پریشانی و سدّ
خلّت ایشان وقائع بسیار مذکور است که مقام ذکر آنها نیست و این حاصل بعضی از صفات و عناوینی بود که
بعلاوهٔ صفت علم که در علماء و مشتغلین یا اغلب ایشان موجود است و کاه شود که در پارهٔ حقّ رحم و حقّ همسایگی و
و حقّ تعلیم یا رسانیدن نفعی یا دفع ضرری یا حقّ مصاحبت بالنسبة بصاحب ثروتی پیدا شود پس اسباب رعایت
مضاعف شود و در ترک آن مبتلا کردد بعقوبت تضییع آن حقوق و مناسب است ختم کنیم این باب را بذکر خبری
لطیف که در او ذکر لیستاز غریب و فوائدی دیکر سیّد فاضل صالح سیّد محمّد بن محمّد بن حسن بن قاسم العاملی مشهور به
ابن قاسم در کتاب اثنا عشریّه در مواعظ عددیّه روایت کرده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از جبرئیل پرسید که آیا
ملائکه میخندند و میکریند کفت آری میخندند در سه جا از روی تعجّب و میکریند در سه جا از روی ترحّم اما اوّل پس مردیکه هر روز
بکارهای لغو مشغول است انکاه نماز عشا میکند و مشغول میشود به لغو پس ملائکه میخندند و میکویند سیر نشدی در این
درازی روز از لغافل پس سیر میشوی در این یکساعت دوّم دهقان پیل دست میکیرد و بان حدّ مشترک میان زمین خود
و دیکری را میزند و چنین وانمود میکند که سهم خود را آباد میکند و خاشاک را بر میدارد و غرضش انکه زیاد کند در کرد خود پس ملائکه
از آن میخندند و میکویند تو سیر نشدی از این جریب آیا سیر میشوی از این سیم زن کشاده روی نی بحجاب که سیر دیس بپوشتن
قبرش را و خشت بر او چیدند برای انکه کسی بر جمش مطّلع نشود پس ملائکه میخندند و میکویند آنوقت که مرغوب بود و خواهان
داشت او را نپوشانیدید و حال که محلّ نفرت شده او را میپوشانید و اما کریهٔ ایشان در سه جا پس اوّل غریب که از خانهٔ خود
بیرون رود برای طلب علم پس او را مرک در رسد دوّم مرد و زن پیری که آرزوی فرزند کنند و خداوند ایشان را روزی کند
پس خورسند شوند و کویند او خادم ما است آخر عمر ما و شایعت کنندهٔ جنازهٔ ما پس او را مرک در رسد در حیات آنها
پس ملائکه میکریند بر او بیش از کریستن پدر و مادر بر او سیم یتیم چون بیدار شود از خواب خود پس شروع کند بکریه که مادرش به
شتابد بسوی او و از خاطرش برود مردن پدر و مادر چون دایه بشنود کریهٔ او را فریاد زند بر او بصدای مهیبی که این کریه برای

از کتابخانه ابن بابویه قم
وقع التصحیح و المقابلة
بالنسخة الموثوق بها
الحمد لله
وقع التصحیح
بالنسخة الموثوق بها
الحمد لله

شیخ حرّ
من کتاب اثنا عشریّه
حسن بن قاسم العاملی
الخبر یحکی عن فاضل صالح

چیست چون یتیم صدای او را بشنود بخاطر آرد مردن ما و از پس ساکت شود پس در اینحال ملائکه گریند باب ششم
در تدبیر اصلاح امور این طائفه بنحو اجمال و نگاهداری آثار اهل بیت علیهم السلام بنگاهداری ایشان و رفع پاره شبهات مانع
از اعانت ایشان اعانت از ابواب سابقه مکشوف شد که تعظیم دین و نگاهداری شعائر مسلمین بمال و زبان و جوارح و مال از
تکالیف عامه و احکام مشترکه است که هر مؤمن بالغ عاقلی بآن مخاطب و احدی از این پس جواب خارج و معذور نیست
و آنمقدار که از آن متمکن و از عهده اش تواند برآید بایستی در مقام ادای آن درآید و میبایست بشک نمیشود و دریغ ننماید و این مصرف
مالی و قسم مخارج خود یکی از اقسام انفاقات است که در اینجا تمام فوائد و منافعیکه شرح آن خواهد آمد انشاء الله تعالی
و متوقف نیست بر وجود حقوق واجبه یا مستحبه دیگر در مال از قبیل زکوة و خمس و نذر و کفارات و وقف و امثال آن
هر چند با وجود آنها و رفع پریشانی و سد خلت ایشان بانها محلی برای این تکلیف نماند و با قسام دیگر بایست بعظیم و انفاق
نمود و لکن با نبودن آنها یا رسانیدن ارباب آنها بمستحق خود را آسوده و فارغ ندانند بلکه این مصرف را از مخارج لازمه
و تکالیف مستمره خود شمارد بلکه از غالب مصارف مالیه خود مقدم دارد چه حفظ دین مقدم است بر حفظ جان چه
بحفظ مال باز یاد کردن آن با رسیدن بشهوات نفسانیه از مأکول و مشروب و ملبوس و مسکن و امثال آن و این مطلب
بانهایت وضوح بعد از تدبر در ابواب سابقه چنان مخفی است که بنای متدینین از اهل ثروت چه رسد بمتدینین کانشان در دین در
اعانت علماء و طالبین علوم دینیه بر آنست که جزء آنی حق واجب مالی و اطعام در ایام ولیمه و تعزیه داری و صدقه برای
استشفاء یا دفع بلاهای عامه دیگر کاری نکنند و تربیت اهل علم و انتشار و تقویت آثار دین را از امور مهمه نشمارند بلکه کاهی در فکر
و خیال آن نیفتند و بقدر مرغ و کاو و اسب و سگی که در زیر دست دارند و در رفع حوائج و ضروریات آنها غفلت نکنند
و شاید بعضی را بر حاجت نفس خود مقدم دارند با آن طائفه رفتار نکنند حتی در هنگام مردن و صبت با سور خیریه هر گز این
قسم خیرها در حساب آن نیارند و از جمله آنها نشمارند ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا
من المؤمنین در آنروز که شیطان بظنه و گمان عرض کرد بخدا و ندکه ولاجدا کثرهم شاکرین نخواهی یافت بیشتر
مردم را شکر گذارنده این گمان او در حق مردم راست شد پس پیروی کردند او را مگر پاره از مؤمنین و بالجمله با اکه اعانت
اهل علم و تربیت ایشان خود مقصد بست بزرگ و عبادتی است عظیم اهل ثروت توانند اعانت ایشانرا در ضمن
مقاصد دیگر در آرند که نهایت شوق بآن دارند و بر ایشان میسر نیست و اگر هست درست از عهده آن بر نیایند
و اگر بر آیند با مصارف زیاد که باندکی از آن باین قسم ممکن که بدست آرند پس از انفاقی جزئی بفوت آید هر دو مطلب رسند
و بمصرف کمی دو اجر عظیم گیرند و بعضی از آن مقاصد اشاره خواهد شد و ما اول روی سخن را بطرف جماعتی کنیم
که سبب مجالست اهل کفر و ضلالت و زیادتی این امت و در ایمانشان اندک ضعف و سستی پیدا شده و بر مرور
اطلاع بر مطالب که شمه تقریری در حالشان پیدا شود حتی جزم به صدق وعده و وعید خداوندی اثری در دل ظاهر
گردد از شنیدن آنها پس میگوئیم شبهه نیست که این جماعت از یقین بکذب این اخبارات از ثواب و عقاب آخرت

نیست نهایت کار یکه بشبهه و رجوع کردن بردانایان در رفع آن بایشان کرده همان برداشتن یقین با اطمینانست یا وغالبا مظنّه یا احتمال راسخی در انها میدهند پس همان قوّهٔ تمیز و عقل معاش که ایشان را وامیدارد بر جلب منافع باحتمال هرچند ضعیف باشد و دفع ضرر هرچند مشکوک باشد چنانچه مشاهداست که خروارها تخم بقیمت گزاف میخرند و در زمین بی آب میکارند با میّد آمدن باران که در آن استمرار و عادت برقراری نیست و بسا شود که منفعت بیست برابر نیامده انچه کشت از دست رود و دردی از کسی دوا نشود و ذکر خیری از او در خلق نباشد و بسیار شود که بخیال در آوردن آب مالها در کندن قنوات صرف کنند و جز خون جگر و آب چشم آبی پدیدار نشود و ازاین رقم در تجارات بحر و بر و مسافرت بلادهای بعیده و ساختن عمارت در جاهائیکه احتمال دهند که با بقای حیوة کاهی بانجا روند و امثال انها بسیار است اگر تامّل جزئی کنند احتمال منفعت در کفهٔ این همه انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام که در عقل و شعور و فهم و ادراک ایشان احدی از موافق و مخالف را شبهه و خدشه نیست البتّه بیشتر میرود و بر فرض کذب اخبار ایشان لا محاله دردی از بیچاره دوا کردند و نام نیک و ذکر خیر که پیوسته اهل دنیا در صدد تحصیل و کسب آن میباشند بدست خود کذارند ولا اقلّ این احتمال نفع را در عرض آن نفعهای احتمالی در آرند با انکه در ترک این احتمال ضررهای بسیار است که جزئی آن در امور معاش سبب ترس و بیم و باعث تحرّز و دوریست و بالجمله بر فرض راست بودن منفعتهای بسیار از دادن مال کمی برود و بضررهای بیشمار نزد آن خود را مبتلا کردند و بر فرض در وقوع این مصرف را در جزو سایر مخارج که بجهة پیدا کردن منافعیکه متوقّف است بر امور بسیار که در همهٔ آنها احتمال نشدن میرود محسوب کنند با انکه حسن احسان بغیر و رفع حاجت مضطرّ با تمکّن امریست فطری در همه خلایق حتّی در بت پرست و دهری بلکه اگر خود نکنند در نیکی آن انکار نکنند و در ستایش نیکی کنندکان مبالغه نمایند بلکه در همین دنیا خیرها و برکتها از او بینند و بسیار شده که با نقلاب وضع روزکار امر آن مضطرّ بالا رود و کار این محسن پست شود پس ان احسان جزئی بعوضهای بسیار رسد و از یکدانه تخم هزار خوشه بردارد و از مهالک عظیمه برهد و در کتب تواریخ و سیر از حکایات ایشان چندانست که حاجتی بذکر آنها نیست پس بقانون امور معاش و طریقهٔ متداوله میان مردم این رشته را از دست نباید داد و با میّد نفع از فرمودهٔ این دستهٔ عقلاء از اندک مالی مضایقه نباید کرد و اما این غیر از انجماعت از آنهائیکه بمضمون اخبار گذشته معترف و مقرّند و ثواب و عقاب اخروی و جزای الهی را بر امتثال فرامین سابقه و سرکشی از آن مترتب داند پس طبقات مختلفه اند صنفی حسن فطرت و عقیدهٔ ایشان بنحویست که پس از اگاهی بر حال اهل علم و فهمیدن بزرگی و مرتبهٔ ایشان و لزوم نگاهداری و سیر پرسی از حال این طائفه در مقام فرمان برداری امر خداوندی و تحصیل آن اجرهای بزرگ برآیند و دست رسی بآن نیز دارند و قومی چنین باشند امّا بحسب ظاهر دست رسی ندارند و آنمقدار که از آن متمکّنند نتوانند صرف ایشان نمایند و یا از همّت باداشتن اعتقاد و ثروت و تمکّن بر ذلّهٔ نخل بندند در دست ایشان گذاشته دل از مال نتوانند برداشت و بعضی با اعتقاد و قدرت رسانیدن بضاعت ندارند و زیاده از معاش خود مالک نباشند و گروهی با اجتماع این سه شرط مجرّد اعانت اهل علم و حفظ شریعت ایشان را حرکت ندهد و اگر اغراض و مقاصد دیگر بآن ضمّ شود مقتضا

۲ وعلماء

در باب گذشته و بعنوان فقر

نکنند و دسته آن مقدار پرا که متمکنند قابل ندانند و از دادن آن حیا کنند و آن را خلاف شأن و مقام خود شمارند و جماعتی با وجود تمام شرایط بجمله پاره از شبهات شیطانیّه بوجود عالمی و طالب علم دینی پراستی معتقد نباشند یا با وجود اعتقاد او را محتاج ندانند و اگر پیدا کنند و پریشان بینند مقدور خود را در ربع ندارند امّا طائفه اولی پس بعد از اطّلاع بر سخنان گذشته عذری برایشان نماند و بهتر آنکه آنچه را برای این مصرف معیّن کنند بتوسّط عالم متّقی باشد یا بدستور العمل او صرف کنند چنانچه سابقاً بسرّش اشاره شد و اگر کمتر فقیر را بیشتر را که توانند از عهده مخارج آنها برآیند معیّن نمایند و متکفّل امورشان شوند که بالّذات از همّ معاش آسوده گردند و ایشان را بمنزله عیال و خادم خود شمارند که با دادن مال مراقب حالشان نیز باشند البتّه بهتر خواهد بود امّا چه بود که مابین این خلق محسوس و خلق منکوس و این مقام بزرگ که شکننده بیت شیطان و عساکر اوست مراحل بسیار راست و امّا طوائف دیگر پس خلاصه موانع ایشان بحسب تقسیم پنج چیز است اوّل دست نرسیدن باعانت بسبب بعد مسافت دوّم نبودن مال یا کمی ثروت سیّم خصلت بخل و لئامت چهارم نبودن بسیار مقاصد و کوچک شمردن این عبادت پنجم پیدا نبودن محلّ قابل در اینجماعت امّا مانع اوّل پس غدریست در نهایت ضعف و بی پائی چه اگر فرض شود که فرزند عزیزی یا پدر و مادر مهربانی یا غیر ایشان از آنها که نهایت علاقه و محبّت با و دارد در بلاد بعیده افتد و خواهد چیزی با و رساند البتّه هم اینمطلب چنان او را در مقام تفحّص و تجسّس و پیدا کردن اسباب رسانیدن در آرد که آن را بدست آورد چه تردّد در بلاد و معاملات تجّار آمد و شد حکّام و اعوانشان و منقطع نشدن زوّار حتّی در سنوات قدغن محسوس و مشاهد و موجود از مجمع علماء و اهل علم عتبات عالیات که فی الحقیقه این کتاب با میداد اصلاح حال ایشان نوشته شده و دورترین بلاد ایران از آنجا اطراف خراسان و حدود آذربایجانست و هر ساله زوّار و حاج بآنجا مشرّف میشوند و بسیاری از تجّار بغداد و کاظمین با غالبی از تجّار شهرهای معروفه ایران معامله دارند و اگر با یکی از تجّار کسی دوست شود یا دست با یشان نرسد میتواند بهمانقدر که معیّن کرده با ایشان بسپرد که در وقت تمکّن آن را برساند باری مراقبت جزئی لازم است در پیدا کردن آنها که عزم انصوب دارند یا تجّار ایران که با نظرف معامله مینمایند و اگر رساندن از این سمت نشد ممکن است که با و بنویسد انمقدار را از آنجا گرفته برادر حواله کند و اگر کسی است که بسخنش اطمینانی نیست آنوجه را نزد عالمی یا تاجرامینی گذارد و از او نوشته گرفته بفرستد که دهنده مطمئن شود و این قسم بسیار میسّر میشود چه تردّد خصوص اهل معامله که در آنجا متاع خود را نقد کردند بسیاریست که خود طالب شوند با اطمینان نقد خود را بدهند و حواله بگیرند و از شرّ راه محفوظ بمانند و امّا مانع دوّم امّا کمی مقدار و ملاحظه شأن پس خیالیست فاسد چه این معامله با حضرت احدیّت است که ذرّه از عمل خیر در نزدش ضایع نشود و چه بسا که با آن اندک نیز جبرانش بوده بعینه نمونه ترقی دهد و اضعاف مضاعف کرده پس دهد در وقتیکه نهایت احتیاج را بآن دارد و بسیاریست که آن مبلغی در نظر او کم می نماید و در جنب منزلتش مقداری ندارد و امّا بالنسبه بحالت آن اهل تلاشها بکافی و حاجتش را رفع نماید و اگر کافی نشد لااقلّ بعضی از رفع کند مثلاً بگیران برای اکثر ماهی ده قران ضمن وارد نمایند که سنه روز او در وفا کند و از این رقم

بسیار

بسیارند و شاید از جمع شدن همین جزئیها مقدار قابلی فراهم آید که جمله را آسوده کند و بسا هست که از دادن آن جزئی و ملاحظه نکردن شأن دیگران که مایلند و شرم کنند متابعت نمایند و او سبب وا داری ایشان باین خیر شود و ثواب آن نیز فایز گردد و نیز میتواند با آنمقدار کتابی یا کفش و لباسی گرفته باو رساند یا باسم غیری دهد و از این دغدغه بالمره فارغ شود و در کتاب شریف جعفریات مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود کوچک مشمار چیزی از نیکی را که قادر شدی بر دادن او بخیال دادن بیشتر از او زیرا که اندک در حال حاجت با و نفع آن بیشتر است برای اهلش از آن بسیار در حال بی نیازی از او و عمل کن برای هر روز بالچه در او است که خواهی رسید کار شد و اما نابودن مال بالمره پس اقلا بایست اندازهٔ معاش خود را میزان الهی بسنجد که اگر زیادی رفته از آن بکاهد و بیشتر خلایق در این مرحله بر دور افتاده هلاک شدند و میزان معاشی بحمله خود قرار داده اند که هرگز از مداخل خود زیاد نیارند بلکه غالب اوقات پس افتاده اند و حال آنکه اگر فی الجمله مراعات و مراقبتی در او کنند و اندکی از فضول معاش را کم کنند هم خود آسوده شوند و هم دیگران از خیر ایشان بهره مند گردند و شرح مقدار فضول معاش و کیفیت کاهیدن از آن و بیان شبههٔ بعضی در تطبیق کردن کردار زشت خود بر پارهٔ از اخبار محتاج برساله ایست جداگانه و در باب شانزدهم اشارهٔ خواهد شد بان و بر فرض انکه از میزان معاش بیرون نرفته باشند از حدود الهیه و داخل نشده باشند در زمرهٔ مسرفین و مبذرین که برادران شیاطینند حکایت ایثار بر نفس و مقدم داشتن اخوان مؤمنین را بر خود خصوص اگر متوقف بر جزئی کاهیدن باشد بجا رفته مثلا از نیچ دست لباس دو دست را انداختن و از قیمتی آنها بمتعارف قناعت کردن و از چند رنگ غذا ببعضی از آن سر بردن و از امتعه و آلات نفیسهٔ متعدده به پست تر و کمتر از آن زندگی کردن و امثال اینها که ابدا نقصی در معاش و خللی در کار بهم نرسد و آن کم کرده را که در هر سال مبلغی میشود ذخیرهٔ آخرت خود کردن البته موافق عقل معاش و معاد و زیرکی در امر دین است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن را اول صفات مؤمن شمرده و ثانیا اگر از اعانت مالی معذور است هر چند از معاش خود بکاهد پس از جاه و آبروی خود صرف و انفاق کند و از عرض خویش اندکی مایه بگذارد و در ترغیب و تحریص هر کس که بتوان از او جزئی یا کلی در آورد بزبان و پیغام و نوشتن مسامحه نکند و خواهی دانست که انفاق بجاه داخل در اقسام انفاق است که مدح آن در کتاب و سنت شده و مکرر بتجربه رسیده که از گذشتن مقدار قلیلی از جاه منافع بسیار باهل حاجت رسیده بلکه پس از تبیین بی طمعی صاحب جاه و اینکه در این امر و سؤال آن جز خیر دیگران غرضی نداشته بر جاهش افزوده شود و سیرهٔ ائمهٔ طاهرین علیهم السلام پیوسته بر این بود حتی انکه علی بن عیسی در کشف الغمه روایت کرده که روزی امام علی نقی علیه السلام بیرون رفت از سر من رای بسوی قریهٔ بحمه همی که رود او آن جناب را پس مردی اعرابی آمد و طلب میکرد آن جناب را با و گفتند که بغلان موضع رفته پس رو کرد با نجا چون بخدمت آن جناب رسید فرمود با و چه حاجت داری گفت من مردی از اعراب کوفام که متمسکند بولایت جد تو علی بن ابی طالب علیه السلام و بار شده بودم در بزرگی که سکنا کرده مرا بر داشتن او و ندیدم کسیرا که روا آورد مرا و برای ادای آن غیر تو پس حضرت

در حدیث شریف جامع کبیر است و مکارم اخلاق و اول آن چنین است المؤمن هین لین له مکانة من ربه و من اخوانه و من نفسه

فرمود دل خوشدار و او را منزل داد چون روز شد حضرت با او فرمود بتو حاجتی دارم زنهار زنهار از خداوند که مرا مخالفت کنی گفت مخالفت نمیکنم پس نوشت حضرت بخط خود ورقه و اعتراف کرد در آن برانیکه بر ذمه او است از مال اعرابی مالیکه معین کردند او را در آنجا و از دین اعرابی بیشتر بود و فرمود بگیر این خط را پس چون برسی بشهر من رأی حاضر تو نزد من در حالیکه نزد من جماعتی باشند پس مطالبه بکن از من او را و سخن درشت بگو در باقی نگذاشتن تو آن دین را نزد من و زنهار زنهار از خداوند در مخالفت کردن تو مر اگفت اطاعت میکنم پس گرفت خط را چون حضرت برگشت بشهر من رأی و حاضر شد در نزد او جماعت بسیاری از اصحاب خلیفه و غیر ایشان حاضر شد آمد و خط را بیرون آورد و مطالبه کرد و گفت بنحویکه وصیت کرده بود پس حضرت برفق و مدارا با او سخن میگفت و از او عذر خواهی میکرد و وعده میداد بوفای آن و مسامحه نمودن او پس این قضیه را برای متوکل نقل کردند پس امر کرد سی هزار درهم خدمت الحضرت بیاورند چون آوردند آن را بحال خود گذاشت تا آنکه آمد و آمد پس فرمود بگیر انمال را و دین خود را از او ادا کن و باقیرا صرف کن بر عیال خود و ما را معذور بدار پس اعرابی گفت یابن رسول الله قسم بخدا که آرزوی من کوتاه تر بود از ثلث انمال ولکن خداوند دانا تر است که رسالت خود را در کجا بگذارد و مال را گرفت و برگشت و از این خبر شریف معلوم میشود که اندازه بذل عرض و آبرو از برای قضاء حوائج برادران ایمانی تا کجا است در جائیکه آنوجود مبارک با آنهمه عظمت و جلال خدائی برای شخص اعرابی که از حسن حالش ظاهر است بامامت چیزی معلوم نبود و در نزد اصحاب آن عنید که از متجاهرین اعداء و عیب کویان انجناب بود باین قسم خود را خوار و در انظار ذلیل در نزد اغیار کند پس اگر قضیه منعکس شود چنانچه مشاهد است پس حالش چه خواهد شد چه رتبه اکثر مردم از آن اعرابی بالاتر نباشد و گذشت که علماء خلفای انجنابند که در رعایت احترام و تعظیم بهمه اقسام آن مشارکند علاوه انانکه آبرو نزد شان ریخته میشود و نیز از مجبین ایشانند و هر کس هر چه کوشش در نزد هر کس کند برای اعانت علماء باندازه انچه انجناب برای اعرابی کردند نرسد و خواهد آمد در باب نهم که جناب خضر خود را بسائلی داد که او را فروخت و قیمت آن را صرف کرد و اما مانع سیم یعنی بخل که منشاء آن سوء ظن و گمان بد بردن و داشتن بخداوند عالم است پس از ضعف ایمان و سستی او چه با یقین و اعتقاد راسخ بصدق وعده خداوند که میفرماید وما انفقتم من شیء فهو یخلفه هر چه دهید بجایش میگذارم و در چند جا ستکار را مخصوص فرموده تا آنکه آزمندی و حرص را از جان خود دور کردند و انهم ترغیب و تحریص در انفاق و احسان و اعانت که در مکه علی شده در قرآن و ظاهر میشود از آن مقدار محبوبیت و بزرگی مقام و جلالت قدر او در نزد خداوند چگونه جمع میشود با منع کردن مقداری از انچه خود باو داده و امر فرموده که بامایش برساند و از اینجهت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود جمع نمیشود بخل و ایمان هرگز در دلی و در حدیث دیگر فرمود دو خصلت است که جمع نمیشود در مسلم بخل و حسد و جناب صادق علیه السلام فرمود ایمان نمی آورد مرد بکه در او باشد بخل و حسد و ترس و مؤمن نمیشود ترسنده و حریص و بخیل و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بخل جمع کننده است تمام عیبها را و او مهار بیستکی کشیده میشود با و بسوی هر بدی و از برای مذمت بخل کافیست تامل در این کلام شریف چه بخل

لازم دارد جهل بمصارف مال را و قطع رحم و دروغ و حرص و حبّ مال و خیانت و محبّت دنیا و عداوت اخوان
و مواسات نکردن با ایشان و پستی فطرت و حسد و ترک بسیاری از واجبات که متوقف است بذل مال را و محدث
اخوان مؤمنین او را که لازم است بر او تحصیل کاریکه بآن محبّ شوند ایشان او را و ظلم و ستم و طول امل و تکذیب
علماء و فاقلین اخبار و نظایر اینها و هریک از این صفات قبیحه لازم دارد بدیها و مشقّتها و مصیبتهای بسیار را که رحمت
و آسودگی را بر صاحبش حرام کند چنانچه حضرت صادق علیه السّلام فرمود پنج نفرند که ایشان چنانند که میگویم نیست
برای بخیل راحتی و نیست برای حسود لذّتی و نیست برای ملوک وفائی و نیست برای دروغگو مروّتی و بزرگ قوم نمیشود
سفیه و عجب است از بخیل و دل بستن او بمال و حرص در جمع آن از حرام و حلال با احتمال احتیاج خود با و در وقتی یا بجهة
راحت افتادن عیال و فرزندانش پس از او با آنکه خود هزارها از این جماعت دیده و شنیده که عمر خود را در جمع مال و تحمّل
مشقّتها و زحمتها و مخاصمه و منازعه و قطع ارحام و شکستن دلهای مساکین و ایتام صرف کردند و از آن مال خود خیری
ندیدند و پس از ایشان بغیر با اولادشان نرسید و اگر رسید بدختران و زنانشان یا دشمنانشان صرف کردند و پسران در
اندک زمانی در لهو و لعب و معاصی خرج کردند بر ایشان جز وبال آن مال و سختی کار در وقت سئوال در محضر حضرت
ذی الجلال ثمری نداشت و اگر بنا شد برای بخیل چیزی نام بد و افتادن از قلوب هر طائفه بلکه باقی ماندن اسم او به بدی در کتابها
تواریخ و سیر و ذکر او در هزارها از مجالس و محافل و منابر آینه کافی بود در منع و رفع و اهتمام او در مجانبت و احتراز از این خصلت
رذیله و محو کردن نام خود از دفتر بخلاء و اینان فصل و باب که در بسیاری از کتب بجهة شرح حال آنها معیّن شده چه رسد
بتأمّل و تدبّر در آیات و اخبار و آثار که در فوائد و منافع انفاق و صدقه رسیده و این کتاب شریف بحمد الله تعالی متکفّل
بیشتر آنها است که اگر خود را در مقام خذلان و ختم در قلب نرسانده البتّه حالش تغییر خواهد کرد و شوقی در دلش پیدا
خواهد شد و اگر اندکی حرکت کرد و با خداوند معامله نمود براستی البتّه خیر شر را خواهد دید و بر شوق در قلبش خواهد افزود تا بمقامی
که چیزی در نزدش لذیذتر از مال نباشد چنانچه امیر المؤمنین علیه السّلام میفرماید قوّت ابدان خوردن طعام است و قوّت
ارواح خوراندن آن و هر کس را بد طالب نشاط نفس و انبساط روح و قوّت او است چرا که خطا در راه و اشتباه
در اسباب او است و از برای مدح جود و احسان همان بس که حاتم طی با حالت کفر و مقام شرک که با آن هیچ عملی سود
نبخشد جودش علاوه بر آن نام که تا انقراض دنیا از خاطر نرود و در مثل باشجاعت امیر المؤمنین علیه السّلام یکجا ذکر شود
با آخرش سود داد چنانچه جناب رضا علیه السّلام فرمود که حضرت رسول صلّی الله و آله به عدی پسر حاتم طی فرمود که
برداشت از پدر تو عذاب سخت را سخاوت نفس او و چون دختر حاتم را اسیر کردند و نزد آنجناب آوردند حال پدر خود را
عرض کرد فرمود این اوصاف که تو ذکر کردی برای او اوصاف مؤمنین است پس او را احسان نمود و اکرام کرد و خلعت
داد و راحله بخشید و او نیز برادرش که بشام فرار کرده بود رفت و او را ترغیب کرد که نزد جنابش مشرّف شود و چون وارد
شد حضرت ردای مبارک را برای او فرش کرد و خود بر زمین نشست و عدی در رکاب امیر المؤمنین علیه السّلام

۲ نیکشیع

در آنچه بخل بقوم لوط و سمرة بن جندب در این امت کرد

خدمتها کرد و این همه از شایع جود پدر بود و فتیجهٔ بخل چنان باشد که بقوم لوط کرد چنانچه شیخ طبرسی رحمه الله در مجمع البیان از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که لوط سی سال در قوم خود درنگ کرد و بر ایشان نازل شده بود و از طائفهٔ ایشان نبود و میخواند ایشان را بسوی خدا و نهی میکرد ایشانرا از فواحش و ترغیب میکرد ایشانرا بر طاعت پس اجابت نکردند او را و اطاعت ننمودند و از خباثت تطهیر نمیکردند همه بخیل بودند بر طعام لئامت داشتند پس بخل نتیجه داد در روی در عور ایشان که دو انداخت زیرا که ایشان بر سر راه قافله بودند که بشام و مصر میرفتند و مهمان بر ایشان نازل میشد و رسوا کنند او را و این عمل امیکردند برای آنکه مهمان را عقوبتی کرده باشند نه آنکه از روی شهوت بود پس بخل آورد بر ایشان این مرض را تا آنکه طلب می کردند آن عمل از مردان و بر انجا میرسیدند و قریب بایشانست آنچه بخل و این امت به سمرة بن جندب کرد و او از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و او را نخلی بود در جائیکه راهش از داخل منزل مردی از انصار بود پس سمره میآمد بنزد نخل خود بی آنکه از آن انصاری اذن بگیرد پس انصاری گفت ای سمره تو پیوسته ناگهانی داخل میشوی در حالتیکه خوش نداریم کسی ناگهانی بر ما داخل شود پس هرگاه خواستی بیائی اذن بطلب گفت اذن نخواهم برای راهیکه مراست بسوی نخلم پس انصاری شکایت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد پس حضرت او را طلبید حاضر شد پس با و فرمود فلان از تو شکایت میکند که تو میکذری بر او و اهلش بدون اذن او پس ازا و اذن بگیر هرگاه خواهی داخل شوی گفت یا رسول الله اذن بگیرم در راهیکه دارم بسوی نخل خودم پس حضرت با و فرمود نخل را با و واگذار و از برای تو باشد نخلی در فلانمکان گفت نه فرمود و نخل گفت نمیخواهم پس پیوسته زیاد میکرد نه بده نخل رسید و فرمود برای تو باشد ده نخل در فلانمکان پس قبول نکرد پس فرمود از آن نخل درگذر و برای تو باشد نخلی در بهشت گفت نمیخواهم پس حضرت فرمود تو مردی ضرر زننده و نیست ضرر رسانندی بر مؤمن یعنی در دین اسلام روا نبود ضرر زدن یا قرار داده نشده حکمی که در آن ضرر باشد پس فرمود آن نخل را بکنند و بجانب او انداخت و فرمود ببر هر کجا که خواهی بکار و عاقبت امیر بخیل چنان شد که معویه با و چهار صد هزار درهم داد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که این آیه نازل شد در حق امیر المؤمنین علیه السلام و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد از مردمان کسی هست که بعجب می آورد گفتار او تو را در زندگانی دنیا و گواه میکیرد خدا را بر آنچه در دل او است و او سخت خصومت است و چون برگردد و روی برگرداند کوشش کند در زمین تا تباهی کند در او و هلاک کند کشت و نسل را و خدای دوست ندارد فساد را و این آیه درشأن ابن ملجم لعنه الله نازل شده و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد و از مردمان کسی هست که بفروشد خود را برای طلب خوشنودی خداوند و خدای مهربانست به بندگان پس آن را گرفت و روایت کرد در اول صد هزار درهم قبول نکرد تا بچهار صد هزار درهم رسید و دولت حکومت او زیاد در عراق او نایب زیاد بود چون آن خبیث شش ماه در کوفه بماند شش ماه در بصره در هر یک که توقف داشت سمره در دیگری نیابت میکرد و خانه

کار سپاه را بر ابن زیاد شد و در وقت بیرون رفتن کوفیان بسمت کربلا مردم را ترغیب و تحریص میکرد بر حرب جناب سید الشهداء علیه السلام خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین و در کتاب فقه الرضا علیه السلام مرویست که جمعی از اسیران را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردند پس امر فرمود امیر المؤمنین علیه السلام را که کرون ایشان را بزند پس امر فرمود که یکی از آنها را جدا کنند و نکشد آنمرد گفت چرا مرا از رفقایم جدا نمودی و حال انکه گناه ما کمتر از گناه ایشان بود حضرت فرمود خدا تعالی بمن وحی فرستاد که تو سخی قوم خودی و نور آنکشیم پس آنمرد گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس گشاده شد زبانش او را بسوی بهشت و در خصال مرویست از جناب که فرمود به آن اسیر که در تو پنج خصلت است که خدا آنرا دوست میدارد شدت غیرت بر اهل و سخاوت و حسن خلق و راست گوئی زبان و شجاعت و در کافی مرویست که خداوند وحی فرستاد بسوی موسی ع که سوار بر اکمش زیرا که او سخی است و چون عبد الرحمن بن عوف مردی است یکی از آن ده نفر است که اهل سنت روایت کردند که رسول خدا صلی الله وآله شهادت داد که ایشان از اهل بهشتند و از آن شش نفر که عمر ایشان را از اهل شوری قرار داد مال بسیاری از او ماند ابن اثیر در اسد الغابة ذکر کرده که آن هزار شتر بود و صد اسب و سه هزار گوسفند و آنقدر طلا که آن را با تبر قطع کردند به نحو یکه دستهای جماعتی آبله کرد و چهار زن داشت حق یکی از آنها را صد الف کردند بهشتاد هزار پس چرا عیبی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله گفتند که ما بر عبد الرحمن عیب نمیکنیم بجهت آن مالها که گذاشته پس کعب الاحبار گفت چرا عیب نکنید برادری که ده بیا کیزگی و ضرع کرده بیا کیزگی و گذاشت پس از خود بیا کیزگی پس این کلام به ابو ذر رحمة الله علیه رسید پس خشمناک بطلب کعب بیرون رفت پس گذشت باستخوان چانه شتری از او بدست خود گرفت آنگاه در جستجوی کعب شد پس به کعب گفتند ابو ذر ترا میطلبد پس کعب فرار کرد و خود را بشان رساند و با و پناه برد و قصه را برایش نقل کرد پس ابو ذر بسراغ او میرفت تا بخانه عثمان رسید چون داخل شد کعب برخواست و در پشت سر عثمان نشست از ترس ابو ذر پس ابو ذر گفت دور شو ای پسر زن یهودیه گمان میکنی که باکی نیست در آنچه گذاشته عبد الرحمن بتحقیق که بیرون رفت رسول خدا صلی الله علیه وآله بسوی احد و من با آن جناب بودم پس فرمود ای ابو ذر گفتم لبیک یا رسول الله فرمود ارباب ثروت در دنیا شانند در روز قیامت جز آنکه داد از طرف راست و چپ و پیش رو و پشت سر و چه بسیار اندکند اینها آنگاه فرمود ای ابو ذر گفتم لبیک یا رسول الله فدای تو شود پدر و مادرم فرمود خوش ندارم که برای من باشد مانند کوه احد که آنرا در راه خدا و انفاق کنم آنگاه بمیرم و دو قیراط آن را بگذارم آنگاه فرمود ای ابو ذر تو طالبی زیاد را و من طالبم کم را پس رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین میطلبد و تو ای پسر زن یهودیه میکوئی باکی نیست با آنچه عبد الرحمن بن عوف گذاشته در دروغ گفتی و در دروغ گفت آنکه گفت پس کسی سخن او را رد نکرد بیک حرف تا آنکه بیرون رفت و این خبر در جلد اول مجموعه شیخ ورام است و عجب از آن سفهاء بیخردان که عبد الرحمن را از جمله منفقین و اسخیاء ذکر میکنند با آن کثرت فقراء در مدینه اگر در اول درجه سخاوت بود چگونه اینهمه طلا بعد از او میماند و در چند خبر

رسیده که سخی نزدیک است بخداوند نزدیک است بمردم نزدیک است به بهشت دور است از دوزخ و بخیل
دور است از خداوند و دور است از مردم و دور است از بهشت نزدیک است بدوزخ ق رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرموده آفریده نشده ولی خداوند مگر بر سخاوت و از علامت سخا آنکه باکی نداشته باشد که کی خورده دنیا را
و مالک او شده مؤمن است یا عاصی کافر است یا مطیع شریف است یا وضیع اطعام کند و خود کرسنه بماند
و بپوشاند و خود برهنه باشد و ببخشد و از قبول عطا سر به پیچد و اگر تمام دنیا را مالک شود خود را پیکانه از آن بیند
و اگر همه آن را در یکساعت در راه خدا انفاق کند طالبی نگردد و اما مانع چهارم پس مشهور و خواهد آمد که هیچ مقصدی
بنا شد از دنیوی و اخروی دینی و عقلی و عرضی و بدنی و مالی از جلب منفعت یا دفع ضرر و برگرداندن شر آسمانی و زمینی
انسی و شیطانی مگر آنکه انفاق و صدقه کلید است برای انجاح آن پس اگر محرّک نشر علم محرّک نشد قصد کند از انفاق
یکی از آن مقاصد را که گاهی خالی نباشد از یکی از آنها و فی الحقیقه معامله باشد با خداوند چیزی داده و عوضی خواهد گرفت
پس جای منّتی نباشد در آن عطا و بیشتر مردم چون مبتلا بند بجمع مال و حفظش و تربیت جسد و نگاهداری صحتش و خواهد
آمد که تجارتی با خیرتر نباشد از زرع انفاق که تخمی از ده تخم تا هفتاد هزار یکه بهتر و سالمتر و بابرکت تر باشد از آنچه کاشته
و نگاهبانی در سفر و حضر به از آن نباشد و صحت را به از آن چیزی نگاه ندارد پس بهتر آنکه پیوسته این مقصد را منظر آرند
و چندی در مقام تجربه باین زراعت و تجارت و حفظ صحت برآیند چون سایر معاملات و معالجات تا صدق این مقال
بر ایشان واضح و هویدا و به بینند که چه مقدار تفاوتست ما بین معامله با خلق با خدا و اگر این مقاصد نیز محرّک نشد پس تأمل
کنند آنانکه شایق و طالب بوسیدن عتبه ائمه انام علیهم السلام هستند و از آنمقدار که ایشان را با آن مقصد رساند عاجز
یا آن را دارند و لکن از حرکت با قصوب ایشان را مانعی است چون مرض و خوف و شغل و سد راه یا آنرا نداند از خود در
خطر ند که در آن سفر مبتلا خواهند شد با نواع معاصی و آزار کردن بحیوان و مکاری و زوار و معامله با اطفال و فوت نماز
در بین منکرات و پوشیدن چشم از آن و ظلم بر رفقاء و اعراض از درماندگان و عاجزان و پیاده و گرسنه و برهنه با تمکن
و قدرت و منافسه و مخاصمه با ندکان در منازل و کاهیدن از اجزاء واجبه و مستحبه و آداب سابقه و لاحقه نماز که کمتر
کسی به بسیاری از آن مبتلا نباشد و اگر از خود مطمئن است مالیکه در دست دارد و از مطان حرام و مشتبه و لی غفلت
بداند از زکوة و خمس بحیثیکه آورده که صرف آن در آنراهائی تطهیر و تزکیه و اخراج حقوق علاوه بر جریان از فیض زیارت
سبب باشند برای گناهان بسیار و غضب خداوند جبار و اگر از این شر نیز آسوده اما از تخلیص نیت و تصفیه طویت
و تحصیل قربت و تطهیر سریرت در خطر چه بسیار که باشند آنانکه چون در سویداء قلب خویش نگرند برای آن سفر محرّکی جز رضای
خدا و اولیائش نه بینند یا تجدید عهد و توسّل بآن قبور و [illegible] رابطه نوعیه غالبا بوطن و [illegible]
مرافقت اخوان و سیر جهان و دلتنگی از اشباه زمان و اعراض سلطان و فرار از مطالب جبر اعم یا دیان و رسیدن با نیچ
همسران و اصلاح مزاج به تغییر دادن مکان و امثال آن هر یک دافعی محرّک پس اگر عاقل هوشمند نصف یا ثلث

وربع وخمس مصارف سفر زیارت خود را معیّن کرده بطالب علمی رساند که در آن بقاع شریفه بعوض او زیارت کند اعانتی کرده به اهل علم و زیارتی کرده مقبول بی کلفت سفر و تحمّل مشقّت راه و ابتلای بحرایم و همچنین اگر این کار را برای پدر و مادر وسایر ارحام و ذوی الحقوق خود کند علاوه بر آن صلهٔ رحم و ادای حقّ لازمی کرده وغیر از زیارت اعمال دیگر نیز باشد که چند ساعت شاغل طالب علم نباشد از تحصیل و همان رقم خیر و فائده در او باشد چون قرائت قرآن و تعزیه داری و رسیدگی بحال ایتام یا زوّار شکسته بال و پرستاری مرضی و مانند اینها از ابواب خیرات که بسیار شود برای آنها ممرّ معیّن و رشتهٔ مقرّر نیست و گروهی در صدد تحصیل مقدار میسور از آنها و بسا شود که از خود یا از آن محلّ مقداری قابل فرستند امّا در نزد غیر اهل علم از آنکه آن عمل را نکنند و اگر کنند فاسد و ناقص و مصارف آن وجه غالبا لغو یا حرام و اگر از آنچه گفته شد شوقی پیدا نشد پس گوئیم که هر کس چون نیک در خود نظر کند هر روز مبتلا بمعاصی تازه و گناهی در عظمت بی اندازه که برگشت آن تقصیر است در یکی یا زیاده از حقوق لازمه که از خدا تعالی است و اولیائش و ملائکه و آسمان و زمین و پدر و مادر و معلّم و مصاحب و همسایه و عیال و فرزند و اخوان ایمانی و ارحام و دست و پا و چشم و گوش و زبان و شکم و فرج و نظایر آن که بر هر انسان دانای با خرد است و خیانت در این امانات الهیّه و بیرون نیامدن از عهدهٔ شکر لازم این نعمتهای سنّیه نفسیه چه بسیار کم باشند آنانکه چون شب بحساب خود رسند خویشتن را فارغ از تمامی حقوق بلینند و علاوه بر این ابتلا غالبا از فیض آنفعل خیر که در آن روز قدرت داشت براو محروم یا از زشتی کرد او دستش از دامن توسّل بآن کار نیک کوتاه پس هر روزه انسان مبتلا است بعصیانی یا خسرانی و پس از این کمتر شود که باو نرسد بلائی آسمانی یا زمینی مالی یا نفسانی و از تأمّل در مطاوی کتاب و سنّت و سوابر و وجوب و سنّت انفاق و صدقه بر اهل خیر و مسکنت میتوان فهمید که جبران کسر عصیان و تدارک جبر طاعت رفته از دست انسان ملائی معاصی دوران نشود و جز بنیکی و احسان براخوان و انفاق بر اهل ایمان و ما بهمه ضبط و قلبه در نهایت اختصار اشاره بجمل از آن موارد کرده با قیه اسکول بیکنم تحمّل اوّل در دعوات سیّد فضل الله راوندی مرویست از امام زین العابدین علیه السّلام که رسید بامیر المؤمنین علیه السّلام مصیبتی که از آنکه نماز کرد در آنروز هزار رکعت و صدقه داد بر شصت مسکین در روزه گرفت شش روز و فرمود بفرزندانش هر گاه برسد بشما مصیبتی پس نکنید مثل آنچه من کردم که ندیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله را که چون مصیبتی بر وی سرزدی کنید آثار پیغمبر خود را و مخالفت نکنید که خداوند مخالفت میکند با شما بدرستیکه خداوند میفرماید و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور پس حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرمود که من پیوسته عمل میکنم بعمل امیر المؤمنین علیه السّلام و هر گاه کسی عمدا بازن خود در حال حیض مقاربت کند کفّاره او است یکدینار که بقیمت یک اشرفیست و اگر در وسط نصف آن و اگر در آخر است ربع آن و اگر کنیز باشد مطلقا ستّه مدّ طعام بر فقیر صدقه کند سلیم اگر زنا در مصیبت پدری خود را بخراشد یا موی خود را بکند یک بنده آزاد کند یا ده نفر مسکین را اطعام کند یا ایشان را بپوشاند چهارم اگر زن موی خود را بتراشد یا بچیند یا بسوزاند در مصیبت بلکه در غیر او یک بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه گیرد یا صحت

مسکین را طعام دهد و بعضی اینرا ترتیب گفتند پنجم اگر بسبب مرض که عقل را ببرد نوافل یومیه فوت شود از هر دو رکعت یک طعام
و اگر متمکن نشد از هر روزی یکی بمسکین صدقه دهد ششم پیر و اگر طاقت تشنگی ندارد وزن آبستن و زن شیرده که شیر روزها
افطار میکنند و بجهة هر روز یک طعام صدقه میدهند هفتم کسیکه قضاء روزهٔ ماه مبارک بر ذمه دارد و نکرفت تا ماه
مبارک آینده برای هر روز یکی یا دو طعام صدقه میدهد به تفصیلی که در فقه مذکور است هشتم کسی که افطار کند روزی
از ماه مبارک را باید روزه بگیرد دو ماه پی در پی یا بندهٔ آزاد کند یا شصت مسکین را طعام کند نهم کسی که روزهٔ روز
معیّن را که نذر کرده افطار کند نیز چنین کند دهم آنکه خلاف عهد و نذر کند کفارهٔ او مثل سابق است یازدهم کسی
که روزهٔ قضای ماه رمضان را افطار کند بعد از زوال ده مسکین را طعام دهد و اگر عجز دارد سه روز روزه بگیرد دوازدهم
کسی که در روز ماه مبارک بجهة حرامی افطار کند دو ماه روزه بگیرد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را طعام
دهد سیزدهم کسی که عاجز شد از روزه گرفتن سه روز در هر ماه که پنجشنبهٔ اوّل و آخر و چهارشنبهٔ اوّل دههٔ دوّم است
برای هر روز یکی طعام یا یکدرهم صدقه دهد چهاردهم اگر عاجز شد از گرفتن روزهٔ معیّن که نذر کرده اطعام کند مسکینی را
به دو مدّ طعام و اگر نتواند صدقه دهد بآنچه قادر است و اگر عاجز است استغفار کند پانزدهم کفارهٔ عمل سلطان
قضای حوائج اخوانست شانزدهم اگر کسی بکند درخت حرم مکّهٔ معظّمه را اگر بزرگست یک گاو و اگر کوچک است
یک گوسفند بکشد و بفقراء دهد و اگر شاخهٔ آن را برید قیمت آن را بفقیر بدهد هفدهم برای صید در حرم حتّی ملخ او کفارهٔ
معیّنی است بلکه در دوشیدن شیر آهوی او چنانچه در محلّش مشروحاً ذکر شده و فرق نیست که انسان محرم باشد
یا نباشد هیجدهم از برای کسی که محرم شد برای حجّ یا عمره و در حال احرام صیدی کرد چه در حرم باشد یا نباشد یا بجای
آرد بعضی از آنچه بر او حرام است کفّارهٔ معیّن شده بتفصیلی که در فقه مذکور است بلکه مستحبّ است پس از فراغ
از اعمال بدهی شرا بخرد و مشت مشت صدقه دهد باحتمال افتادن شپشی یا موئی در حال احرام نوزدهم کسی که
وفا نکند به قسمی که خورده بندهٔ آزاد کند یا ده نفر مسکین را طعام دهد بهر یک یکمد یا ایشان را بپوشاند و اگر عاجز شد سه
روز روزه بگیرد بیستم کسی که با زن خود مظاهره کند بندهٔ آزاد کند و با عجز دو ماه روزه و با عجز از آن شصت مسکین را
طعام دهد بیست و یکم کسی که قسم خورد به پیزاری از خدا یا پیمبر یا یکی از ائمّه علیهم السّلام چنان کند که مظاهر میکند و با عجز
چون کسی است که به قسم خود وفا نکرده بیست و دوم کسی که زنی را در عدّهٔ طلاق رجعی رجوع کند او را با نماید و پس از آن نیز
صداع آرد بمسکین مذکور بدهد بیست و سیّم کسیکه قسم خورد که با زن خود مقاربت نکند بشروط مذکور در محلّش باید کفاره دهد
مثل کفّارهٔ قسم بیست و چهارم هر کسیکه مؤمنی را بخطا بکشد غیر از دیه باید کفاره بدهد مثل کفّارهٔ ظهار بیست و
پنجم اگر کسی عمداً مؤمنی را بکشد باید هر سه کار را بکند از عتق و اطعام و روزهٔ شصت روز بیست و ششم اگر کسی
بندهٔ خود را زیاده بر حدّ سنّی بزند او را آزاد کند بیست و هفتم برای کسیکه فوت شود از او پارهٔ از واجبات حجّ
یا عمره کفّارهٔ معیّن شده بحسب درک آن فوت شده بیست و هشتم قطب راوندی در لبّ لباب روایت

ذکر موارد مخصوصه که صدقه کفّاره شود گناه را یا تدارک نماید طاعت نکرده را

کرده از لقمان که بفرزندش گفت هر وقت گناهی کردی صدقه بده **بلیست و ششم** در فقیه مرویست که رسول خدا صلّی اللّٰه علیه وآله فرمود ای گروه تجّار حفظ کنید مالهای خود را بصدقه که کفّاره است برای گناهان شما و قسمهائی که میخورید در آن تجارت که بنکو خواهد شد کسب شما **و دو** در کتاب جعفریات مرویست که امیر المؤمنین علیه السّلام در بازار کوفه با آواز بلند فرمود بدرستیکه این بازارهای شما حاضر میشود قسمها یعنی قسم بسیار در آن خورده میشود پس مخلوط نمائید قسمهای خود را بصدقه و باز دارید خود را از قسم خوردن بخدا زیرا که خداوند پاکیزه نمیکند آن کسی را که باسم او دروغ قسم خورد **بیست و ام** در ارشاد شیخ مفید مرویست که ابو حمزهٔ ثمالی چند کبوتر را از روی غضب کشت پس حضرت باقر علیه السّلام بعد از تهدید باو فرمود صدقه بده از هر یک از آنها بیک اشرفی زیرا که کشتی آنها را از روی خشم و چون علّت صدقه دادن را فرمودند که کشتن از روی غضب است پس هر حیوانی را که چنین بکشد باید بآنمقدار صدقه دهد **سی و یکم** در کتاب جعفریات و نوادر سیّد راوندی مرویست از امیر المؤمنین علیه السّلام که فرمود نگوئید رمضان بدرستیکه شما نمیدانید چیست رمضان پس هر کس گفت رمضان صدقه بدهد و روزه بگیرد بجهة کفّارهٔ این کلامش ولکن بگوئید چنانچه خداوند فرموده ماه رمضان **سی و دوم** در جعفریات مرویست از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه وآله که فرمود اگر کسی به برادر مسلم خود بگوید **لا أمّ لک** پس هر آئینه بگیرد صدقه کند **سی و سیّم** اگر مرد در مصیبت فرزند یا زن جامهٔ خود را بدرد کفّارهٔ دهد چون کفّارهٔ زنیکه روی خود را بخراشد **سی و چهارم** کسیکه عاجز باشد از روزهٔ ماه رجب بجهة ضعف یا مرض یا حیض پس از برای هر روز صدقه دهد چنانچه صدوق در کتاب فضایل الأشهر وغیره از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه وآله روایت کرده و بالجمله پس از تدبّر در این موارد و غیر آن ظاهر میشود انچه گفتیم از بودن صدقه جابر کسر عبادت و کاسر صولت معصیت علاوه بر بودن آن مفاتیح خزینهٔ هر خیر و سپر بلای هر شرّ و عصای دست برای هر حرکت از بلدی ببلدی یا خانه بخانه و هر انتقالی از حالتی بحالتی یا زناداری خانه یا بنده یا زن یا فرزند یا دارائی هر یک از آنها یا از زمانی بزمانی از شب بروز و روز بشب و از ماهی بماهی و از سالی بسالی یا از حجّتی بحجّتی و از مرضی بصحّتی و غیر آن چنانچه بیابد پس بر هر کسی لازم که بجهة تدارک عبادات از دست رفته و پاک کردن قذارت گناهان گذشته پس از توبه بپیوسته چیزی معیّن نموده و به بهترین محلّ آن رسانده و از خدا تعالی خواسته که از ثواب آنها محروم و به عقاب اینها مبتلا نشده و از شر و راه آسمانی و زمینی آسوده شود **و دو** در لبّ لباب قطب راوندی مرویست از رسول خدا صلّی اللّٰه علیه وآله که فرمود بدرستیکه در بنی آدم سیصد و شصت استخوانست پس در هر استخوانی از آن هر روز صدقه لازم است و اگر هیچیک از اینها متحرّک نشد پس صاحب آن محتاج است بدعا و دوای بسیار که بغایت بیخبر و علیل است **و امّا** مانع پنجم که پیدا نبودن محلّ قابل است در اینجا عت چنانچه شیطان زینت داده این شبهه را در قلوب بسیاری از بنی بصیرتان که در نزد خود شروط و آدابی مقرر نموده اند برای اهل علم که اسمی نیست از آن در کتاب و سنّت و چون کسیرا فاقد بینند او را از طالبین علم نشمرند پس میگوئیم **اوّلا** اگر فقد عیب از افعال دیگران و دانستن اینکه کار فلانی فاسد و بخلاف رضای خداوند است از امور بسیار مشکله دقیقه و علوم غامضه است که جز اوحدی از دانایان بالنسبة

بپارهٔ از آن از عهده برنیایند چه هر کاریکه از کسی صادر میشود وجهات بسیاری در آن احتمال میتوان داد که این کار از یکی از آن جهات باشد بحویکه بر صاحبش هیچ ملامتی وارد نیاید بلکه در اخبار آل محمد علیهم السلام رسیده که هر کاری را بهتاد محمل صحیح دارد کما احتمال یکی از آنها حمل بر فساد نتوان کرد مثلاً مؤمنی را دیدی یتیمی را طپانچه زد احتمال میرود که بجهة تادیب باشد یا برای اصلاح مرضی چون گزیدگی عقرب مثلاً یا بجهة اشتباه آن بطفل خود یا بجهة ندانستن حرمت آن یا بجهة فراموشی یا بخیال زدن دیگری و خوردن بآن بخطا یا بجهة بیرون رفتن از حالت طبیعی بجهة غضب یا خزن یا کرسنگی و غیر آن از اسباب صدور افعال بغیر اختیار یا غرض تخویف و صورت آن بود و بعد از حرکت اختیار از دست رفت و یا آنکه اشتباه در زدن شده که تو چنان دیدی و او بقوت حرکت داد و بستی بر رخسارش گذاشت و غیر اینها از احتمالات که بسیاری از آن در بیشتر کارهای فاسده در انظار میرود و با دادن احتمال چگونه میتوان جزم کرد که این کار از روی عناد و عمد و معصیت بود آنگاه ترتیب داد بر آن تمام آثار و احکام آن را و این بالنسبة به دانا یانست چه رسد به پیغمبران که هنر را از بر تمیز نداده و در وادی شهوت و جهالت فرو رفته که ایشان را ابدا معرفتی نباشد بجهات کارهای مردم جز آن جهة فاسد که خود دارند مثلاً بینند بآن و هر کس را بر خویش قیاس کنند چنانچه اگر عالمی را صاحب خانه و لباسی پاکیزه و مرکوبی مناسب بینند و نه بینند که از کسی قرضی خواهد یا چیزی خواهش نماید او را از اغنیاء دانند و بسا هست که بجهة عفت نفس ظاهر خود را چنین آراسته و در باطن شب گرسنه بخوابد بلکه با آن خیال خام قناعت نکرده آن ثروت و غنای موهوم را از محرمات حرام اعتقاد کنند مثل مال وقف و ایتام و اموات و امانات و بسا باشد که بیچاره در عمرش وقفی تصرف نکرده و وصایتی ننموده و قیمی نشده و گاه باشد که استدلال کنند که فلانی زراعت و باغ و وظیفهٔ سلطانی ندارد پس این معاش و رباش از کجا هم بسنا احمق نا الفقد ندانسته که سزاوارترین اشخاص کسی است که مردم از روی طیب نفس برای او فرستند و نذر کنند و حاجت از خداوند خواهند عالم متقی است که خداوند اکسیر سعادت و من یتق الله یجعل له مخرجا را در خزانهٔ دلش سپرده راه رساندن روزی منحصر بباغ و کشت نیست چه بسیار کسان که سالها زندگی کردند و میکنند و راه معاش ظاهری نداشتند و ندارند و از کسی چیزی نخواهند لذی الحاجة خداوند من حیث لا یحتسب و بی تعب و منت چیزی بایشان رسانده که حاجتشان رفع و احتیاجشان بخلق برداشته شده پس چگونه میشود که یقین کرد یا مظنه شد اولا بثروت و غنای او و ثانیاً به حرمت و بی مبالاتی او که سبب شود از برای ترک کردن آنچه لازم است بر او از احترام و اعانت بمال و دست و زبان بلکه بغض و کینهٔ او در سویدای جنان پس اگر جاهل به بیند در اهل علم چیزی را از لباس و خوراک و گفتار و غیر آن که بصورت با شرع نسازد چه رسد با آنکه نسازد و با بعضی درجات زهد نسازد مسارعت کند در کرفتن عیب و عمل آن بنا مشروع و اگر نشود از دل بیرون کند لا محاله از او سئوال کند که راه صحت آن بدستش آید و از شر وسوسهٔ ظن آسوده شود ف ع د کافی مرویست از حسن زیات بصری که گفت داخل شدم بر جناب باقر علیه السلام من و رفیقی که داشتم و آنجناب را دیدیم در اطاقی آراسته و زینت کرده و بر آنجناب بود جامهٔ کلکون و ریش مبارکرا اصلاح کرده و بر چشم

کرفتن؟

سر بر کشیده پس مسائلی پرسیدیم چون برخواستیم من فرمودای حسن کفتم لبیک فرمود چون فرداشود بیا نزد من تو دو فیضت
کنم آنی خدای تو شوم چون روز دیکر شد داخل شدم بر آنجناب پس دیدم در اطاقی است که نیست در او بجز حصیری
و بر آنجا [illegible] پس سلام کردم بر من و فرمودای برادر بصره دیروز نزد من آمدی و من در خانه عیال خود بودم
و دیروز روز او بود و نوبت طلاق از او بود و او خود را برای من آراست لهذا من خود را برای او بیارائیم چنانچه خود را
برای من زینت داده پس داخل نشود در دلت چیزی پس رفیقم کفت فدای تو شوم اما الآن پس قسم بخدا که بر خدا چیزی
پوشیده نیست که حق در نیست که فرمودی و ثالثا اکر رشته پاره از کرار بعضی از اهل علم نشاید یافع شود از سد این سبیل
معروف و اعانت این طایفه چه اکر در صدد برآید در هر دسته و جمعی مقصود خود را بدست آرد و محل تقیی و جامع شرایط
شرعی و عرفی را خواهد دید که از برای رعایت او جای عذری نباشد و در این صدد برآمدن محتاج است به تفتیش و تفحص
از حال ایشان از اهل خبره و معاشرت عاری از اغراض فاسده تا بتوانیم جمله این عصر پیشنهاد خود کرده که در
منزل خویش مستریح و متوقع از اهل علم که در نهایت تذلل و مسکنت بمنزل ایشان در آیند و کرامتی بنمایانند آنکاه
ما هر اراذل ان از فاسد شده فضول معاش که کسی رغبتی بان نکند چیزی بایشان دهند و خود را ذی حق بر خدا
و رسول شمارند و ثالثا اکه مقصود از اعانت این طایفه کاهی خصوص اشخاص ایشانست و کاهی بجهة حفظ
شرع و بقاء علوم دینیه و نشر و ترویج شرع که معلق است بر حفظ و اعانت ایشان هر چند آحاد اشخاص ایشان جامع
شروط و عامل بعلم نبوده باشد چه خداوند تبارک و تعالی اعانت و یاری فرموده و میفرماید دین قویم خود را در بسیاری
اوقات بکسانیکه حظی و نصیبی نباشد ایشان را در دین چنانچه شیخ کشی روایت کرده که شخصی نوشت خدمت
جناب صادق علیه السلام و خواهش نمود که بخواهد از خداوند که فرزندی باو روزی کند فرمود که فرزندی باو از کسانیکه یاری میطلبد ایشان را برای
دین خود پس حضرت نوشت در آخر کاغذ که خدا تو را رحمت کند بدرستیکه خداوند یاری میدهد برای دین خود
به بدترین خلق خود و بدد کتاب زید زراد که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است هر ولیست که کفت
از آنجناب شنیدم که فرمود طلب نمائید علم را از معدن علم و زینهار از سفر در دین که ایشان باز میدارند از خداوند
آنکاه فرمود علم رفت و باقی ماند بقیه یا غبارهای علم در ظرفهای بد و تر سید از باطن آن پس بدرستیکه در باطن او هلاکت است
و بر شما باد بظاهر آن پس بدرستیکه در ظاهر آن نجاتست و نیز در اخبار روایت کرده از جابر جعفی که کفت شنیدم
جناب باقر علیه السلام میفرمود بدرستیکه برای ما است ظرفهائیکه پر میکنیم او را از علم و حکمت و میشنند اهل از برای انها
و میکنیم آن را مکر آنکه نقل کند بسوی شیعیان ما پس نظر نمائید بانچه در آن ظرفها است پس بگیرید آن را آنکاه خالص و تصفیه
نمائید آنها را از کدورت که خواسته که آن را روشن و پاک شده و صاف و زینهار از خراب کردن ظرفها پس بدرستیکه
شما بظرفها پس سرنگون کنید آنها را و کویا مراد از تصفیه جدا نمودن رأیهای فاسده و عقاید باطله و تأویلات
بارده ایست که ضم نموده باخبار ائمه شنیده و مسموعات از صادقین علیهم السلام را خلط نموده بترهات

مستحلین پس مقصود گرفتن روایاتشان باشد و گذاشتن رأیهاشان چنانچه شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت
کرده از عبدالله کوفی خادم شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که کسی سؤال کرد از او از کتب مشکلهائی که در اول او از علمآء
امامیه بود و در آخر کار مذاهب فاسده اختراع نمود پس شیخ گفت که من میگویم و در اکثر بها آنچه را که عسکری علیه السلام
فرموده در کتب بنی فضال و ایشان فطحی مذهب بودند چون باجناب عرض کردند که چگونه باکتابهای ایشان و حال
آنکه خانهای ما از او پر است فرمود بگیرید آنچه را که روایت کردند و واگذارید آنچه را که اعتقاد کرده اند و بر این مضمون
اخبار بسیار وارد شده پس در ترویج دین و باقی داشتن علوم خاتم النبیین لازم نباشد قصد صلاح خصوص
حاملین بلکه کاهی باشد که منزلهٔ آنها منزلهٔ کتاب باشد که مقصود نقوش و کتابتی است که در آنها است هرچند کاغذ
و جلد آن پاکیزه نباشد پس الکتاب را لحجته آنچه در آن نوشته که شاید سالها هزارها از آن هدایت یافته باید حفظ و نمود
و نگاهداری کرد و رابعاً اگر اعانت حمله دین کاهی به تکفل معاش آحاد ایشانست که از آن هم فارغ شده مشغول
تحصیل شوند و در این عمل باب این رقم شبهات و وسوسه بازو برای شیاطین انس و جن میدانیست وسیع که
بانواع مکر و حیله مانع و در خاطر جاهل اندازند که فلان استعداد تحصیل علم ندارد یا غرضش از آن تحصیل دنیا و جذب قلوب
یا این علم که خواند بکار نیاید یا اینکه در معاش بغیر خویش حاجت ندارد و امثال اینها از وساوس و کاهی بگردن کار بستن
که باقی و جاری و نفعش عام در مرور ایام و اعوام مانند بنای مدارس و وقف کردن کتب و غیر آن اگر روزی از
بدست غیر اهل افتد سالها خیر آن باهلش رسد و اگر کاهی غیر قابل از آن منتفع شود باز از او بار باهلش منتقل کردد
و اگر انفاق و صدقه وقتی در محل خود واقع شد تأثیر خود را خواهد کرد و انسان باید در هر محلی که احتمال دهد احسانی کند
شاید یکی بموقع افتد چه صدقه دارای شروط چنانچه خواهد آمد بسیار کم و لکن از میسور و مورد یکه میرود دست نباید
برداشت و کاه باشد که با صدق نیت و اجتماع شروط خصوص حلیت مال تأثیر در کیرنده و محل را قابل
کند و او را تطهیر و تزکیه نماید چنانچه این کار را با صاحبش کند علی در مناقب از تفسیر ابوبکر شیرازی و غیره روایت
کرده در تفسیر آیهٔ مبارکه رجال لا تلهیهم الآیه از ابن عباس که گفت قسم بخدا که مراد از آن امیر المؤمنین
علیه السلام است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله عطا فرمود روزی با میر المؤمنین علیه السلام سه دینار اشرفی
که آن را بهدیه خدمت آنجناب آورده بودند علی علیه السلام فرمود آن را کرفتم و کفتم قسم بخدا که هر آینه تصدق
میکنم امشب از این اشرفیها صدقه که قبول نماید آن را خداوند از من پس چون بجا آوردم نماز عشا را با رسول
خدا صلی الله علیه و آله صد اشرفی از آن را بر داشتم و از مسجد بیرون رفتم پس زنی بمن رسید پس آن اشرفیها
با و دادم چون صبح شد مردم بیکدیکر میکفتند تصدق کرد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بزن زناکاری
پس بغایت اندوهکین شدم چون شب آینده نماز عشا را کردم صد اشرفی دیکر کرفتم و از مسجد بیرون رفتم
و کفتم قسم بخدا که صدقه میدهم امشب بصدقه که قبول فرماید آن را پس ورد کار من بمن ملاقات نمود مردی را

پس آن اشرفیها را بر او صدقه کردم چون روز شد اهل مدینه میگفتند صدقه کرد علی علیه السلام شب گذشته بصد اشرفی بر سر دزدی
دزد پس غمگین شدم بغایت و گفتم والله هر آئینه صدقه خواهم داد امشب صدقه که بپذیرد آن را خدا تعالی از من پس بجای
آوردم نماز عشا را با رسول خدا صلی الله علیه و آله آنگاه بیرون رفتم از مسجد و با من بود صد اشرفی پس ملاقات کردم مردی را
پس آنها را با و دادم چون صباح شد اهل مدینه میگفتند صدقه داد علی علیه السلام دیشب صد اشرفی بمردی غنی پس زیاد آمدند و
شدم پس بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و او را خبر دادم پس فرمود یا علی این است جبرئیل و میگوید خدا تعالی
قبول کرد صدقات تو را و پاکیزه نمود عمل تو را بدرستیکه آن صد اشرفی که در شب اول صدقه دادی رسید بدست زن
بدکاری پس بمنزل خود برگشت و توبه کرد بسوی خدای از آن کار فاسد و آن اشرفیها را سرمایهٔ خود کرد و او در طلب شوهر است
که با و شوهر کند و صدقهٔ دوم رسید بدست دزدی پس بمنزل خود برگشت و از دزدی خود توبه کرد و آن اشرفیها را سرمایه
کرد که بآن تجارت کند و صدقهٔ سیم افتاد در دست مردی غنی که سالها بود زکوة مال خود را نداده بود پس بمنزل خود برگشت
و خویشتن را سرزنش نمود و گفت لئامت باد تو را ای نفس این علی بن ابی طالب است که صد اشرفی بمن صدقه داد
و او را مال نیست و اما من پس واجب نموده خدای در مال من زکوة را چند سال و من زکوة ندادم پس حساب نمود مال
خود را و زکوة او را و بیرون کرد زکوة آن را که فلان مقدار اشرفی میشود و خداوند نازل کرده در حق تو رجال لا تلهیهم
تجارة تا آخر آیه و قطب راوندی در لب لباب در تفسیر آیهٔ من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فرموده
در صدقه چیزها است از خیر شفا و زیادتی عمر تا آنکه فرمود و صلاح نفس چنانچه روایت شده که از برای علی علیه السلام سیصد اشرفی
بود پس انفاق کرد آنها را در سه شب پس انفاق را رسید برانیه و دزدی و غنی بخیلی پس توبه کردند به برکت نیت آنجناب و از این
کلام معلوم میشود که این کار از خواص انفاق خالص است پس دلالت کند بر آنچه دعوی کردیم بلکه اگر تأثیر آن صدقه از جهة حلال
و تمکن آنها بود از آن که پیش نداشتند یا اقدام آنها بر معاصی از روی حرام بود که غیر آن نداشتند یا از جهة بزرگ نمودن شأن
صدقه و انفاق بود باز موافق است با مطلوب که اگر مال حلال محض نشر دین حضرت ذی الجلال به طالب علمی دهد که قصد خیری
در قصد یا کردارش باشد قصدش را خالص و عملش را مبدل نماید بصلاح باب هفتم در روح انفاق و فوائد
صدقات به بیانی کلی و آنچه از آیهٔ مبارکهٔ خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم
ان صلوتك سکن لهم فراگیرد از مالهای ایشان صدقه را که پاک گردانی ایشان را و پاکیزه کنی ایشان را یا برکت
دهی در جانها و مالهای ایشان بسبب آن و رحمت فرستی بر ایشان بدرستیکه دعای تو سبب آرامی ایشانست تو بیرون آورد مخفی نماند که از اعظم نعمتهای حضرت منان و اجل الطاف خداوند بر بنی نوع انسان قرار دادن صدقات
و انفاقاتست و امر بخیرات و مبرات که باین اکسیر احمر و کیمیای اکبر آنچه نقع دنیوی که بعقل در آید و باسباب بسیار و کوشش
بیشمار کاه بدست آید و گاه نیاید توان آن را بی مشقت و زحمت و رنج و کلفت تحصیل نمود و بتمام نعمتهای گوناگون
آخرت و لذتهای بی اندازه و نهایت که وعده بآن شده توان رسید و باین قلعهٔ حصین و سپر آهنین از جمیع شرور

باب هفتم در تفسیر آیهٔ خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها

و آفات ارضی و سماوی محفوظ شده و سالم باز لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هرگز نخواهید رسید بخیر تا آنکه انفاق کنید از آنچه دوست دارید پس هر چیزی که هر کس رساند از انفاقیست که کاهی از او مزد و هر چه بسبب کردن موذی یا دخال سردی بر او نهی باشد چنانچه خواهی دانست که امثال این داخل در معنی انفاق است و ورائه ما ذکرنا من اصول الله اشاره ست بهم فوائدی که شده و ظاهر آنست که از اداء این حقوق که شامل جمیع اقسام واجبه و مستحبه این سه کار که آن تطهیر و تزکیه و تکثیر اموال حاصل شود و ما شرح هر یک را در ضمن بیان کنیم فصل اول در فایده اول یعنی ظاهر شدن ایمان بعد از آنکه شود و مخفی شود و مخفی شود از این که در دنیا و آخرت من و عذاب صرف کند و اگر چند در ولی کفایت نباشد عذاب از او بالکلیه شما بلکه بعضی از ظهور آثار خبث و حرام و قلب و آفت گردد و عبادات و آمزیده نباشد آنست که صدقه ایشان پاک شده باشد از ایشان را پاک کند و این نشود مگر آنکه خباثت و طهارتی از ایشان رسد و تقوی حاصل آن کاهی پاک و پاکیزه شود و کاهی بیش و کمتر پس اگر طیب و ظاهر شده باشد اعمال و اموال و احوال او شکوفا و بسنده شود و آنرا طیبا من الطیبات و اگر خبیث شده آنرا خبث شود الخبیثات للخبیثین بدان ایشان که انفاق کنند از مال حرام و خبیث مثلا آنرا خبث شود و بعد از انفاق پاک نشود و بر آن مثاب نباشد و مکافات صرف آنقدر که از مال و قذارات باطنیه و ظاهریه و معنویه و اخرویه و مفاسد باقیه و عذاب دنیویه و اخرویه و ما شاء الله و بیند که جز خداوند کسی نداند و از آن بعضی معلوم که خداوند در آنجا فرمود و ما خواهد فرمود و بعضی معلوم نیست و ذکر هم که قبول تواند کرد و خبیث که بیرون نیاید از او و اگر خبیث و اگر چه شود و آن نجاسات و ارباب نجاسات اولست بر او آتش بیفزاید و از آنها بسیاری نامعلوم چون آب بستوه و کرم و آنچه بعضی باد چون دجله از خلط باد آنکه قذارات و نجاسات که در آنهاست کند و از باد ها پاره معلوم و معلوم که از دون آنها چیزی که خداوند سمت و صریح شده و آنها [illegible] که آنچه و امثال معلوم [illegible] و شبهه نوعی باشد که بود از [illegible] و وسوسه [illegible] و طاعات آنها که بدان یا بدو رسیدن یا بدو کردن یا بدو کردن با مردم [illegible] و نجاسات با او مصرف و از آنها طعن و حق که در آنچه اسم خداوند بر او خوانده نشده یک و منفور خداوند الوان خراسها و قذارات در آن پیدا شود و از طبقات طائفه انسان که بنوعی از انسان قابل خوردن و پوشیدن باشد و یا بعضی از ایشان و دست ایشان میکرد و نا بدست آید از نظر و زدی و خیانت و امثال و تبه بر و چشم زدن اگر افتاد نجاسات و امثال آن نه آنقدر قذارت ظاهریه و باطنیه که با پاکی [illegible] و از آنجا [illegible] و قذارت [illegible] و بر فرض [illegible] علم بآن محال و با این همه فاسد و تبه بندگی کامل نشده و بهم نرسد لهذا خداوند بنگ بالغه و لطف

عمیم این اکسیر سعادت وتریاق کبیر را معین ومقرر فرمود که با او آن مضرّتها وکثافتها را ازال بردارند وآن را پاک وپاکیزه وحلال وطیّب کنند پس بگوید که قول طیّب وعمل صالح ودر قلب بگیرند که حضانت حمیده واز آنجا که از این کوچکتران بهاران آثار عظیم ظاهر میشود خداوند بدست قدرت خود مباشر کرفتن آن شود پیش از رسیدن بدست کیرنده چنانچه بعد از آن آیه شریفه میفرماید الم تعلم ان الله هو یقبل التوبة عن عباده ویأخذ الصدقات وان الله هو التواب الرحیم آیا ندانستی که بس خداوند قبول میکند توبه را از بندکانش ومیکیرد صدقات را وعیاشی وغیره از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که هیچ چیز نیست مکر آنکه موکّلست بر او ملکی که حمد قلیل بدست کیرد آن را بدست قدرت خود تا آخر حدیث که بیاید در باب سیزدهم واز اینجه وارد شده که ائمه علیهم السلام چون صدقه میدادند بدست سائل میرسید پیش میکردند آن را او میکرفت ودست خود را نیز میبوسید وامر بآن میکردند وسیفرمودند چون بدست خداوند میرسد پیش از آنکه بدست سائل برسد وشواهد این دو مطلب که یکی رسیدن ضرر وقذارت باشد در ماکول وغیر آن بسبب انتقالات مذکوره ودیکری رفع وپاکشدن آن باشد بتوسّط صدقه در مطاوی اخبار اهل بیت علیهم السلام زیاد است مثل انچه وارد شده که بعضی آبها غیرت را میبرد وبعضی از وادی جهنّم بیرون می آید وبعضی قبول ولایت نکرده وآنیکه شب سر او را نپوشند واسم خدا بر آن نخوانند شیطان از او میخورد ودر او لغو میاندازد وآنیکه حیوان حرام کوشت از آن خورده یا طلاقات کرده نخورند وکاه در آنها مادّه وبا در او داخل کنند بجهة عذاب چنانچه در صحیفه کامله در دعای برکت میفرماید وامنح میاهنا بالوبا مخلوط کن آبهایشان را بوبا که مراد از آن طاعونست یا مرض عام وبعضی کفته اند آب غسل زناکنند در این تأثیر دارد وفرموده اند آب نیل ولرا میبرد واکر کناه کاران در فرات غسل نمیکردند هر آئینه شفا بود از جمیع مرضها ودست در وقت خوردن غذا بشویند وچه بسیار دستهای نشسته که آنرا ملاقات کرده وشیطان در زیر درخت انکور خرما بول کرده ودر اوّل بار انکور وخرما را نکبید واثر بول وکبدن او در آنها هست ودر یک بال مکس مرض است ودر دیکری شفا وکیاه که در ضرابل میروید نخورند وکوشت وشیر حیوان حلال کوشت که نجاست خوار شده یا انسانی او را طی کرده حرامست ومیوه را نشسته نخورند وبعضی غذا که بدست زنان بان رسیده بانجناب دادن نخورد یا انکه از خود شان ببرد وسیّد علی بن طاوس بهجة آیه نهی از خوردن حیوانیکه بغیر نام خدای کشته شده احتیاط کرده از هر غذائیکه اذن برای او معیّن خدا تربیت داده شده واما ضرر وحرمت که از روی غضب وخیانت ونجاست در آنها داخل میشود بس از کثرت وضوح محتاج ببیان نیست ودر سرّ حرمت زکوة برنی هاشم وارد شده که چون او چرکهای دستهای مردم است ودر زمینها بعضی مذمومند چون قبول ولایت نکردند وشوره زارند یا در آنها خداوند قوم میرا غضب کرده بفرو بردن یا سوزاندن یا مسخ کردن وفرمودند کل بصره ومصر غیر تراب میرد وبجهة بعضی بلاد ذمّ مخصوص رسیده والبتّه در خاک آنها آثار بیست که در نشئه باستعمال کردن یا در خوردن نبات آن ظاهر میشود واز مانعین اغذیه در ظروف که از آن خاکها یا مس مثل

آن ساخته شده کسب فساد و ضرر که در آنها است خواهد کرد و در آنها بتوسّط آلات حیوانات کوچک بسیاری دیده اند و با دسته خاک هر بلدی را به بلدی میبرد و خلیت آن را بطبیب آن ممزوج میکنند و همچنین کلها و خاکها که بتوسّط سیل جمع میشود که مجمع همه کثافات حیوانات و غیر حیوانست که آن را باران میشوید و اهل تجربه تصریح کرده اند که انگور که در قبرستان روئیده مورث همّ است و میوها که بقوت نجاسات تربیت شده سبب امراض بسیار است و جمله از علماء بخوردن یک لقمه آن میفهمیدند که آن را حایض پخته و فرمودند سبب حلال بودن کاو و گوسپند و سایر وحوش حلال گوشت آنست که مینخورند غذای مکروه و نه غذای حرام و نه بیکدیگر ضرر میرسانند و نه بانسان اذیّت میکنند و نه بد سیماء و مهیبند و از این خبر حال علفها و میوها که از نجاسات و کثافات تربیت میشود و شیر و گوشت گوسفند و گاوی که آنها را میخورند معلوم میشود از آنچه وارد شده در ذمّ اعضاء فرجه که نزدیکست بمجرای بول و روث یا مجرای آنهاست و مذمّت مرغ خانگی و اینکه خوک طیور است چون بخوردن نجاست عادت دارد و بسیار شود که اموات در قبور خاک شوند و خاک آنها در جای خود یا در جاهای دیگر بتوسّط باد و سیلاب کیاه و درخت شود و علی هذا بلاغه باین اشاره فرمودند که اگر از قبور بپرسید از حال اموات هر آئینه خواهند گفت کفنها ما را رفتند و شما میرویداز دنبال آنها بنادانی لکد میزنید بر کلها یشان و کیاه میرویانید در جسدهایشان و اگر کسی بدیدهٔ عقل و تدبّر در اینها و امثال اینها نظر و تأمل کند حقیقت بغض دنیا که فرمودند پس از معرفت بهتر از او خصلت و صفتی نیست بدستش آید و دنیا را بعیان مرداری بیند کندیده که پردهٔ غفلتی بر روی آن کشیده و هر لقمه از آن از اقسام کثافات و قاذورات و کوشت و پوست انسان و حیوانات فراهم آمده پس بالطبع معامله نکند با او مگر معامله کرسنه بامردار کندیده که بیش از سدّ رمق از او چیزی نخورد و ناممکن است از اعضای او که بچندجهة خبائث و اسباب شقاوت دارد نگیرد و در آن اخبار که فرمودند دنیا را بمنزلهٔ میته قرار داده و بگیر از او بقدر ضرورت و دنیا خوارتر است از کوشت خوک که در دست پیس باشد و امثال آن محتاج بتأویل و تصرّف در ظاهر آن نشود و در ترک دنیا محتاج بتکلّف و مشقّت و حبس نفس از شهوات نشود چه نفس را بعد از تدبّر بر حقیقت و مبادی لذایذ شهوت و میلی نماند چنانچه احدی محتاج نیست در نخوردن خون و چرک و بول و غایط بدانستن مقدار عقاب آنها در آخرت و ثمرهٔ اسقام و امراض آنها در دنیا از طریق شنیدن یا دیدن در کتب و این یکی از آیهای مذمّت دنیا است که بایست در آن بسیار تأمّل کرد تا بغض او در دل قرار گیرد و زاهد واقعی شود و ترک دنیا را از روی بغض بالکند نه از ترس عقاب و طول حساب و خجلت عتاب و ابتلا بپاره از تکالیف دشوار که مختصّ است بمالداران و غیر اینها از اغراض دنیوی و اخروی و از انچه گفتیم ظاهر میشود سرّ اختیار کردن انبیاء و اوصیاء و ائمهٔ هدی علیهم السّلام زهد را در ماکول و ملبوس و قناعت کردن بسدّ رمقی پست از آنها هر چند مالک اموال بسیار بلکه سلطان زمان بودند و هر صبح و شام در سر سفرهٔ تعلیم ایشان کروبی از خلایق حاضر میشدند و همچنین اجتناب ایشان از اغذیهٔ لذیذه چه فراهم آمدن آن متوقف است از

اجتماع جملهٔ از آنها که هر یک مشتمل است بر آن مفاسد و شرور و کثرت کردیدن آنها در دستها که در هر استعمالی و التصرّف
کسب شرّی و ضرری کند پس مفاسد اغذیهٔ لذیذه و اطعمهٔ مرکّبه اضعاف غذاهای مفرده است که اگر دست مجرم
باو نرسد جز مفاسد عامّه چیزی در او نباشد و باین سبب غالباً اختیار میکردند کیاه صحرا و میوهٔ درختان و شیر
حیوانات را ق ط در نهج البلاغه میفرماید حضرت موسی ع کیاه صحرا میخورد و از لاغری سبزی کیاه از زیر پردهٔ شکم
مبارکش پیدا بود و فاکهه و غذای جناب عیسی ع چیزی بود که زمین میرویانید از برای بهایم و غذای جناب یحیی برگ درخت
بود و چنانچه در عدّة الداعی بلکه از عهد جناب آدم ع تا زمان حضرت نوح ع گوشت حیوانات حلال نبود و اگر علاحظهٔ
مصلحتی کاهی میل بغذای مطبوخ و مرکّب میکردند بقدر امکان در صدد آن بودند که تقلّب دستها در آن کمتر شود و از همه
بعضی زراعت میکردند و بعضی شبانی و بعضی زنبیل بافی و بعضی بمزد آب کشی و بعضی خیاطی و بعضی هیزم کشی بلکه خود مباشر
آرد و خمیر کردن و نان پختن و آب کشیدن میشدند ق ط در علل الشرائع از حضرت کاظم علیه السّلام مرویست که
صدّیقهٔ طاهره علیها السّلام آنقدر آب کشید بدستک تا آنکه در سینهٔ مبارکش اثر کرد و آنقدر آرد کرد با آسیا تا آنکه پوست
دست مبارکش زبر و کلفت شد و آنقدر خانه را جاروب کرد تا آنکه جامه اش چرکین شد چون بخدمت حضرت رسول
صلّی اللّه علیه و آله رفت و خادم طلب نمود فرمود چیزی بتو تعلیم میکنم بهتر از خادم پس تسبیح معروف را بآن مخدّره تعلیم
کرد و خادم نداد و همان تعب و مشقّت او راضی شد ق ط خبر دیگر است که حضرت امیر علیه السّلام هیزم جمع
میکرد آب میکشید و جاروب میکرد و حضرت فاطمه علیها السّلام آرد میکرد و خمیر میمود و نان می پخت شخصی
میکوید حضرت صادق علیه السّلام را دیدم پهل در دست مبارکش بود و در بستان راه آب را باز میکرد و یک پیراهن
در تنش بود که کویا از تنکی بر تن مبارکش دوخته بودند ق حضرت امیر علیه السّلام هر کاه از جهاد فارغ میشد مشغول به
تعلیم و مرافعه میشد و چون از آن فارغ میشد در بستانی بدست مبارک مشغول کار میشد با مداومت ذکر خدا
و از این کلمات ظاهر میشود که تحصیل حلال طیّب که بایست در مأکول رعایت شود چنانچه خداوند میفرماید کلوا
مما فی الأرض حلالا طیّبا از همه چیز مشکلتر و مقدار آن از همهٔ آنها کمتر ق حضرت صادق علیه السّلام فرمود جمع
کرده هر کز مردی ده هزار از حلال و در روایت دیکر فرمود مال چهار هزار است و دوازده هزار کنه است و جمع نمی
شود بیست هزار از حلال و صاحب سی هزار از هلاک شد کانست و نیست از شیعهٔ ما کسی که مالک صد
هزار باشد و کویا مراد در همهٔ اینها در هم است که از نیمقران کمتر است و همچنین تحصیل آن از افضل اعمال و اعظم
عبادات است چنانچه از جناب سلمان مرویست که افضل اعمال ایمان بخدا است و نان حلال یعنی پیدا
کردن آن ق حضرت کاظم علیه السّلام فرمود کسی که طلب کند روزی را از راه حلال بجهة آنکه بر خود و بر عیالش صرف
کند مانند کسی است که در راه خدا جهاد نماید و تتمّهٔ این کلام خواهد آمد در فصل آینده انشاء اللّه تعالی و اما انهم
دلالت میکند بر اینکه صدقه رفع میکند ادّیها و خباثتهای آنها را پس ظاهر آیهٔ سابقه و اخبار بسیار که تصریح فرموده

برانکه صدقه دفع میکند هفتاد مرد بد را و عمر را زیاد میکند و صدقه در اوّل صبح بر میگرداند شرّ آنچه از آسمان بزمین فرود می‌آید
در آن روز و صدقه در اوّل شب نیز چنین میکند ق حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود خداوند یکهزار
جزا و دفع میکند بصدقه درد و دیوانگی و سوختن و غرق شدن و زیر بنا ماندن و جنون را و شصت و هفتاد قسم از بلاهای دنیا را مهیر دبا مردن بد ق فرمود صدقه
شب و نحوست روز را برمیدارد ق حضرت امیر علیه السّلام هنگام وفات با امام حسن علیه السّلام فرمود البته باید
مخورتا انکه صدقه دهی از او پیش از انکه از آن بخوری ق خوش داشتند که حاضر شود در سر سفره ایشان ابنام و آمنت دارها
و زمین گیرها و مساکین که راهی بمعیشت ندارند ق ابن ابی عمیر عرض کرد خدمت جناب صادق علیه السلام من نظر
میکنم بنجوم و علم قیافه بآن و بمطالع پس در قلبم چیزی می افتد یعنی در وقت کردن کارها بانحوست نجوم فرمود چون چنان
شد چیزی بهر دار و تصدّق کن بر اوّل مسکین که بینی پس بدرستیکه خداوند از تو دفع میکند ق حضرت سجّاد علیه السّلام
ملعامی بخورد مگر انکه اوّل بمثل آن صدقه میداد ق حضرت رضا علیه السّلام هر وقت غذا میل میکرد ظرفی آورند
پس از هر طعام لقمه لذیذ چیزی برمیداشت و در میان آن میگذاشت و برای مساکین میفرستاد ق فرمودند
منع زکوة سبب هلاک مواشی است و منع کردن برکات خود را از زرع و ثمار و معادن ق فرمود مذاکر منع
بلغه صبح نگاه دارد پس صدقه بسیار بده ق حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام انچه از قوت عیال در شب
و نان نجویده بدوش میبرد و میداد بآنهائیکه الحاح در سؤال میکردند نمیکرد ق حضرت صادق علیه السلام
علیه السّلام موسی فرمود یا امام خداست که با مانست در نزد خلقش گذاشته و امر کرده ایشان را که بخورند از آن بمیانه روی
و بیاشامند از آن بمیانه روی و بپوشند از آن بمیانه روی و نکاح کنند از آن بمیانه روی و سوار شوند بمیانه روی
و ما یصرف کنند بر فقرا از مؤمنین پس هر که از آن تعدّی کند انچه میخورد حرام است و انچه میپوشد حرام و انچه میپوشد
حرام و نکاح میکند حرام و انچه سوار میشود حرام ق فرمودند بصدقه در اوّل ماه بعد از دو رکعت نماز معروف سلامت
انما خرجه و دو صدقه در اوّل سفر سبب سلامتی است در آن سفر ق حضرت سجّاد علیه السلام در روز جمعه
بگذیر خود فرمود هیچ سائلی بر در خانه نیاید مگر انکه او را اطعام کنی ابو حمزه عرض کرد هر سائلی مستحق نیست فرمود میترسم بعضی
از آنها مستحق باشد پس نخورانیم او را و برگردد پس نازل شود بما اهل بیت چیزیکه نازل شد بیعقوب و آل او اطعام کنید
هر سائل را اطعام کنید ایشان را پس حضرت قصّه یعقوب علیه السّلام را نقل کرد چنانچه خواهد آمد با سایر اخبار متعلّق
بخوف نافذ که اکثر دردها و مرضها و آزارها و شرور آسمانی و زمینی که بر بنی آدم میرسد خداوند او را آیه شریفه
کولان و شیاطین و دیوان و پریان و کبیفیت و زمان آنها است لهذا حضرت پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود
چون که ما اهل بیت از طرف خدا امر شده ایم که هیچ از طرف غذا مرد پس برگردیم تا با او صدقه بدهیم یا با
کودک دهیم تا از ما شفقت پاک و پاکیزه شود آن بسبب صدقه و این بسبب شفقت ما بر او و نهایی

وارد شده شوسط ان اسباب را نیز بردارد وامراض را برطرف کند چنانچه مشهود گاهی باید در مقام اوّل از باب نهم
معاذ بن مسلم میگوید خدمت جناب صادق علیه السّلام بودم که صحبت از درد شد پس فرمود مداوا کنید ناخوشیهای
خود را بصدقه وضرر نمیرساند یکی از شما ها را انیکه قوت یکروز خود را تصدّق کند بدرستیکه می اندازد بسوی ملک رقعهٔ
برای قبض روح بنده پس تصدّق میکند پس باو میگویند رقعه را برگردان پس صدقه هم حافظ صحّت است هم زایل
کنندهٔ مرض وهم دافع بلا وهم رافع دردها **فصل دوم** در فائده دوم صدقه یعنی تزکیه که فرمود وتی کیهم بها پس
میشود که مراد آن باشد که صدقه تزکیه میکند ایشان را یا انکه خطاب بحضرت رسول صلّی اللّه علیه وآله باشد که بصدقه دادن
وکرفتن توایشان را تزکیه میکنی چنانچه از چند آیه ظاهر میشود که تزکیه کردن امّت یکی از فوائد وجود مبارک وآداب رسالت
ومناصب نبوّت انجناب است در جائی میفرماید هو الّذی بعث فی الامّیّین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته
ویزکّیهم ودر جای دیکر میفرماید کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا ویزکّیکم ودر حکایت
دعای حضرت خلیل میفرماید ربّنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک ویعلّمهم الکتاب
والحکمة ویزکّیهم حاصل مضمون این آیات آنکه انجناب را خدا یتعالی فرستاد بسوی بندکان بجهة انفاذ چهار کار اوّل خواندن
بر ایشان آیات قرآن را یا مطلق علامات ونشانها بر وجود ذات مقدّس کبریائی وصفات وافعالش وصدق رسالت
خود وسایر انبیاء وآمدن روز رستخیز دوّم تعلیم کتاب سیّم تعلیم حکمت چهارم تزکیه مخفی نماند که مراد از تزکیه کاهی پاک کردن
محلّ او است از کثافات وقذارات که مانع است از اتّصاف محلّ بانچه شایستهٔ او است وبجهة او مقرّر شده ولی
آن آثار مطلوبه از آن محلّ میسّر نباشد وباین معنی مرادف است با تطهیر ودر آیهٔ سابقه تاکید از او خواهد شد وکاهی
زینت دادن محلّ است بانچه کمال او است وشرط است در بروز فائده وغرضی که در وجود او است وکاهی
مقصود معنائیت که شامل هر دو باشد وکاهی مراد تنمیه وترقّی دادن انمحلّ است در آن خیر ونفعیکه دارای او است
واین ترقّی کاهی در زیاد کردن آنست وکاهی در استحکام او ودر نرفتن بسبب ورود حادثه **ق** محلّ تزکیه یا ذات
وفطرت اصلیّه انسانیست که طیّب آن مقتضی کردار واخلاق نیکو است وخبیث آن مایهٔ رفتار وخصال زشت
ویا صفات وحالاتیست که نفس بآن متّصف است وفعلا دارای آنها است بیرون آنها باسبابیکه بجهة آن مقرّر
شده ودار اکردن او را بانچه برای او مهیّا نموده اند هر چند خباثت ذاتیّه بحال خود باقی ودر آن تغییری داده نشود
چه مشاهد است که با خباثت فطرت خلق نیکو توان تحصیل کرد وبسیار دیده وشنیده شده وبا پاکیزکی طینت بسیار
شده که باخلاق مذمومه مبتلا شده اند وبقید آن کرفتار وخود از آنها متنفّر ویا افعال وحرکات وکفتار که آن را از مقامات
ومعایش پاک کنند وبا داب وشروطیکه برای آنها است پاکیزه ومزکّی کنند هر چند ذات وصفات خبیث ومذموم
باشد ویا امور خارجیّه است که زنده را چاره از مباشرت ومعاشرت وتصرّف وابتلای بآنها نیست چون
ماکول وملبوس ومشروب ومسکن وزن ومصاحب وخادم ورئیس کناره کرفتن از هر چه در او مفسده یا

ذات ← محلّ تزکیه
صفات ←
افعال ←
امور خارجیّه ←

در تزکیه کردن صدقه صاحب خود را و معنی تزکیه و اقسام محل آن

و قذارت ذاتی یا عرضی است و دور کننده است او را از ساحت قرب رب العزه و متابعت پیشوایان
دین و نزدیک کننده است او را بشیطان و جنود جنی و انسی او و اختیار کردن انچه بعکس اینها است بنحوی که
دستور العمل داده اند در هر دو مرحله و این نیز میسر است هر چند ذات و صفات و کردار پسندیده نباشد و از انچه گفتیم
ظاهر شد که تزکیه و عدم او بملاحظه محل بر شانزده قسم باشد اوّل انکه ذات و صفات و افعال و انچه بآن مبتلا است
پاک و پاکیزه باشد و هرگز خباثت و قذارت بپیرامون دامن آنها نگشته و ازاین قسمند انبیاء و اوصیاء علیهم السلام
چه ایشانند در ذات و صفات و افعال طیبین طاهرین که اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
و در گفتار متمسک به هدوا الی الطیب من القول و در امور خارجیه یا ایها الرسل کلوا من الطیبات
و ملحق میشود باشان پاره از مؤمنین که به پاکیزگی ذات لم یلبسوا ایمانهم بظلم چه دائره اجزاء ایمان کامل تمام مرتبه
چهار گانه را محیط و نقص در هر مرحله ظلمیست بخود و ان محل که مخلوط شده باسایر مراتب دوّم انکه ذات طیب
و سه مرتبه دیگر غیر طیب و ازاین قسمند اکثر فساق مؤمنین که بافسق جوارح و خطرای امور خارجیه مبتلایند باخلاق رذیله
سیّم انکه ذات و صفات پسندیده و دو مرتبه دیگر تزکیه نکرده و جمله از فساق اند این قبیلند و بایشان اشاره شده
در آن اخبار که فرمودند فساق شیعه را نگوئید خبیث الذات بلکه بگوئید خبیث کردار چهارم انکه جز مرتبه آخر همه طیب باشد
و این قسم باکی وجودش زود داخل در قسم سابق شود پنجم انکه باخبث ذات سایر مراتب پسندیده باشد ششم
انکه ذات و صفات نیکو نباشد دون آن دو مرتبه هفتم انکه هر سه خبیث باشد جز امور خارجیه که پاکیزه باشد
هشتم عکس اوّل و بیشتر خلایق ازاین رقمند خصوص رؤسای ضلالت و ائمه کفر تمام انکه جز صفات همه نیکو باشد
و ازاین رقمند مؤمنین که بتکلف از شرع بیرون نروند چنانچه خداوند میفرماید و من یوق شح نفسه فاولئک
هم المفلحون هر که نگاه داشته شده بخل نفسش پس اورستگار است که با وجود صفت رذیله بخل و ترک دادن
بآن مکلف است کوتاهی نمیکند نهم انکه غیر کردار باقی تزکیه شده یازدهم انکه ذات و کردار نیکو دان دو
زشت دوازدهم عکس آن سیزدهم انکه ذات و مرتبه چهارم طیب دون آن دو چهاردهم انکه ذات
و صفات و مرتبه اخیره ناپسندیده و کردار تزکیه شده پانزدهم انکه جز صفات باقی غیر نیکو باشد شانزدهم
انکه صفات و کردار زشت باشد دون آن دو و این اقسام بحسب کلیه محل است و اما بملاحظه جزئیات هر
محل و اختلاف آنها در تزکیه و عدم آن پس شود که بعضی صفات نیکو و بعضی زشت و پاره افعال ممدوح و پاره
مذموم پس حصر آن نتوان کرد و تمامی اقسام مذکوره موجود و مشاهد است و اغلب مردم بتبدیل آن بطرف
مقابلش محسوس و متداول است و این در هر مرحله ذات در نهایت وضوح و واضح است پرداز ریاضات
شرعیه و مجالست علمای کاملین کسب اخلاق مرضیه و اختیار افعال حمیده کردن و از فرو رفتن در لذات
و شهوات نفسانیه و معاصی مهلکه و مجاورت اهل فسوق و فجور و ابناء جهل و ضلالت متبدل شدن صفات

خوب بزشت و نیکو دانستن و کردن کارهای قبیح شنایع و هر زدی شعور آن را دیده در خود یا در غیر یا شنیده بنحو یکه قابل انکار نیست و اما تغییر ذات از سعادت بشقاوت و از شقاوت بسعادت پس در امکان و وجودش اگرچه فی الجمله خفائیست لکن بعد از تأمل معلوم میشود که شبهه در آن از ضعف ایمان و کوچک دانستن قدرت حق تعالی است و ندانستن حِکَم و آثار و فواید آداب و احکام شرعیست چه این کیمیای اکبر و اکسیر احمر را چنان تربیت داده که اشتغال بآن بنحویکه فرموده و دستور العمل داده بردارنده است تمامت مفاسد و معایب خارجیّه و جوارحیّه و اخلاقیّه و ذاتیّه انسان را چه تعجب است از آن قدرت که خردل کیمیا را چنان اثر داده که بملاقات در آنی مقدار بسیاری از آهن را با آهنه کثافت و خباثت ذاتی رد نماید و مزاج طلائی که در اعتدال از همه فلزات برتر و از طول مدت و امتداد دهر کاهیده نشود بخشد اینکه همین مقدار اثر را در کیمیای درست کرده خود گذارد با انکه چه نسبت است اینرا با آن و خاکرا با کوهر رخشان و ذرّه را با مهر تابان و در اخبار ائمهٔ طاهرین علیهم السّلام اشاره باین مرام شده و مسوار دبسیار که مقام ذکر آنها نیست و در بسیاری از ادعیّه وارد شده اینمضمون که خداوندا اگر اسم مرا در دیوان اشقیاء ثبت فرموده محو کن و در دفتر سعداء بنویس بدرستیکه تو انچه را خواهی محو کنی و انچه را خواهی ثبت میکنی و اما تزکیه کننده پس پوشیده نماند که خداوند کاهی آن را بنسبت بذات مقدّس خود داده چنانچه میفرماید **ولولا فضل الله و رحمته ما زکی منکم من احدٍ ولکن الله یزکّی من یشاء** اگر فضل و رحمت ایزدی بنود احدی از شما تزکیه نمیشد ولکن خداوندست که هر کرا خواست تزکیه میکند و کاهی آن را از فعل نبیّ خود شمرده و از آداب رسالت و دستور العمل تبلیغ او قرار داده چنانچه در آیات سابقه گذشت و کاهی آن را بانسان مکلّف بنسبت داده و از تکالیف او شمرده چنانچه میفرماید **و نفس و ما سوّیها فالهمها فجورها و تقویها قد افلح من زکّیها** قسم بجان و انکه او را درست و نیکو نمود پس الهام کرد با و مصالح و مفاسد و اسباب عصیان و پرهیزکاری او را که رستگار انکه تزکیه کرده آن را و مثل این آیه است آیاتیکه بنسبت داده شده در او تزکیه ببعضی از افعال عباد چون آیهٔ صدقه سابقه بنا بر آنکه مراد آن باشد که بگیر از اموال ایشان صدقه را که تزکیه میکند ایشان را یا صدقه آنچنانی که تزکیه کند ایشان را که در او اشاره بشروط و آداب او شده باشد و انکه از هر صدقه این کار برنیاید و از این آیات مستفاد میشود که تزکیه برای انسان میسّر نشود مگر بفعلی از جانب خداوند و عملی از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و کرداری از خود مکلّف و ترتیب انچه متعلّق باو است از تزکیه کاهی ابتدا کردن تزکیه ایمانست که از قوّت آن صفات پسندیده شود و از روی آن کردار نیکو و واداشته شود بتزکیه امور خارجیّه و کاهی بعکس آن از امور خارجیّه شروع کند و بتزکیه ایمان ختم نماید و اگر ایمان تزکیه شد و بکمال رسید که نشود مگر با یقین راسخ حاضر در قلب مشعلی باشد افروخته بلکه آفتابی فروزنده که صاحبش مشاهده کند تمامی نیک و بد و نفع و ضرر و صلاح و فساد و نیوی و برزخی و اخروی همه کارها و گفتارها و فکرها و علمها را پس جاندهد در دل مر نیک را و فرمان بدهد جوارح را مر بکار نیک حقیقت صفات حسنه که همه ثمرات آن در خلقند در نفسش پیدا شود هر چند هر یکرا

ترکیه کردن حضرت رسول صلی الله علیه وآله بنی آدم را بوجود شریف

نشناسد و نداند که از کجا آمده و چه او را خواهد برد و در بکار بردن آنها رنجی و زحمتی بر او نباشد بلکه بغایت میسر و مشهود و لذیذ
برد و شرح این دو راه برای تزکیه و شروط او در کتاب مجید و آثار امناء او است و علماء راسخین هر یک باندازهٔ
خود مقداری از آن را بیان فرموده اند و ما اجمالی از آنچه متعلق بصدقه است ذکر کنیم باشارهٔ تبرکا بکیفیت تزکیهٔ
نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و رسیدن این نوع نفع الجناب به بنی آدم بلکه بتمام عالم پس در اینجا دو مقام است
مقام اول در کیفیت تذکیهٔ الجناب بنحو اجمال برارباب بصیرت و هوش مخفی نماند اولاً که مقصود بیان
تزکیه کردن الجناب است خلق را بوجود جسمانی و ظهور در این عالم ظلمانی نه آنچه از آن وجود معظم رسیده بموجودات
سفلی و علوی در سایر عوالم و خواهد رسید بعد از مردن تا روز قیامت و ثانیاً که چون گذشت که تزکیه هم بمعنی
تطهیر آمده که پاک کردن و بردن قذارت و نجاست صوری و معنوی باشد و هم بمعنی نمو و ترقی و زینت دادن
محل تزکیه بآنچه شایسته او است و در آیات گذشته که تزکیه را یکی از مناصب چهار گانه آن جناب شمرده منفرداً بی
ذکر تطهیر چنانچه در آیهٔ صدقه هر دو را فرمود پس مراد از تزکیه تمام معانی او باشد و ثالثاً تزکیه کردن الجناب مخلوقات
هم بوجود شریف است و هم بکردار و هم باوامر و گفتار امّا اولاً پس واضح است که مقتضای کردارهای
سفهاء بنی آدم از پرستیدن چوب و سنگ و آهن و مس و طلا و نقره و ستاره و گوساله و غیر آنها و ریختن خونهای حرام
و خوردن مال ضعفاء و ایتام و فتنه و فساد در زمین خصوص در ایام جاهلیت و زمان پیش از بعثت در میان
قبایل عرب که بجهة یک سخن یا یک کار بیجا در نزد انجماعت سالهای بسیار خونها ریخته و مالها برده و نیز آثار و خواص
کواکب منحوسه و حرکات افلاک نزول عذابهای گوناگون و کرفتن خداوند است اهل زمین را بانواع بلاها و دردها
که غالبا عادت باریتعالی جاری شده بر هلاک و عذاب ایشان بفاسد کردن قوام حیاتشان از آب و هوا و نبات
و حیوان که سبب شود برای وبا و طاعون و سایر امراض عامه و قحط و غلا یا قساوت قلب که سبب باشد برای
اختلاف قلوب و مباینت و مجانبت از یکدیگر که سبب شود از برای رفتن تمامی خیرات و برکات که از اجتماع
قلوب و ائتلاف دلها برخواسته میشود و اگر با تزکیهٔ سیر کند در حال زمان خواهد دید که بیشتر اوقات بیکی از آن
عذابها مبتلا بوده و از آن روز که آن وجود مبارک خاک را بقدوم خویش مشرف فرمود پاک شد هوا و آب
و زمین از قذارات معنویه و اسباب و مواد امراض عمومیه و آسمان از تأثیرات منحوسه و برداشته شد عذاب که
ببرداشتن اسباب او است اگر از آن قسم باشد و خود آن اگر باسباب ظاهره نباشد چون مسخ و خسف
و در کلام مجید اشاره باین مقام شده که وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم نسنرد خدای را که عذاب کند ایشانرا
و حال انکه در میان ایشانی و در اخبار متواتره است که اگر یکروز زمین بی امام باشد و حجت در او نباشد خلق را
بگذود فرو برد و خطر زیارات و آورده که بسبب شما خداوند دور میکند سختی زمان را و بسبب شما باز نموده
شد ذلت را از کرونهای ما و بسبب شما میرویاند زمین درختان خود را و بسبب شما بیرون میدهد درختان میوهای

خود را و بسبب شما نازل میکند آسمان باران خود را و روزی خود را و بسبب شما بر طرف میشود بلاها و بر این نسق
فقرات بسیار است **و ع** غزوهٔ اوطاس بانصار فرمود آیا شما بر کنارهٔ دوزخ نبودید پس نجات داد شما را
خداوند از آن بسبب من گفتند آری فرمود آیا دشمنان یکدیگر نبودید پس دلهای شما را یکدیگر الفت داد بسبب
من گفتند آری **امّا ق** مراد پس همه آنست که بر اعمال آن جناب از نماز و روزه و تضرع و گریه و دعا و بهدای
شبهای ما آن سجدهای طویله و مناجات متّصله و نظایر آنها که اتمّ و اکمل و انفع از عبادات هر موجودی بود و دارا
بود آنچه را خدا تعالی در آنها میخواست و دوست میداشت مترتّب بود تمام فوائد و منافع و برکات و خیرات
که برای آن اعمال مقرّر شده حتّی در اخبار متعدّده است که اگر بچشم گریانی در میان امّتی باشد خداوند بر آن امّت
رحم میکند بسبب آن گریه و برای هر یک بهتر و بیشتر ازاین رسیده و معلوم است که آن ثمرات را برای اعمال
مقبوله امّت فرمودند و فضل هر عمل حق آن حضرت بر فضل اعمال تمام امّت چون فضل خود انجناب است بر اشیاء
و اگر ضربت امیر المؤمنین علیه السّلام روز خندق بهتر شده از عبادت جنّ و انس البتّه اعمال انحضرت بر همین رقم
باشد اگر برتر نباشد پس آنچه از شر و رآسمانی و زمینی در همهٔ انواع و اصناف که بالا خره دامن گیر بنی آدم است و در حکمت
بالغه رفعش معلّق بر یکی از آن عبادات است البتّه بعمل انجناب رفته چنانچه فرمودند اگر نبود اطفال شیر خوار و پیران
رکوع گذار و چرندگان نالی از ارهر آئینه ریخته میشد بر شما عذاب و همچنین آنچه خیر و برکتی که آمدنش معلّق بر آنها باشد که تمام
آن بسبب اعمال آن حضرت آمده خصوص دعاهای شب و روز که در نماز و سجده و سایر حالات تا حال احتضار
بلکه در حال خوابیدن در قبر مطهّر ترک نفرمود چه بلاها و شرورهای دنیوی و اخروی برای تمام امّت در بعضی و بعض از
برای باقی خواستند و باجابت رسید پس همه را در بعضی مراتب تطهیر و تزکیه نمود و ذکر شواهد آن از آثار بیرون رفتن
از وضع کتاب و ازاین بابست تاثیر کردن حالات و صفات و افعال حمیدهٔ پسندیدهٔ انجناب در دلهای آنانکه
مشاهده میکردند با تأمّل و بصیرت نه از روی عناد و غوایت پس ملتفت میشدند بقباحت صفات و کردار ناشایسته
و نیکی مقابل آنها پس خود را از آنها دور و پاک میکردند و باینها زینت میدادند و تأثیر این قسم تطهیر و تزکیه در بسیاری از
دلها بیش از تأثیر امر و نهی است در آنها و لهذا فرمودند بگوئید مردم را بسوی خداوند بکردارهای خود نه بزبانها و این راه
مستقیم است برای دفع اخلاق رذیله و مجانبت افعال قبیحه و کسب خلاف آنها و آن نشود مگر با معاشرت تمام با
دارای تمام و جامع جمیع کامل آنها و منزّه از همهٔ مذموم نا پسند آن در مدّتی با التفات بحرکات و سکنات و اطوار
و حالات و صفات او بنظر دوستی و قصد کسب و تعلّم که البتّه بی کلفت گفت و شنید چنان تأثیر کند و چنین جاگیر
شیفته او نماید که هر که او را ببیند گوید که آن را دیده و اگر خردمند باهوشی باشد که بدقایق حالات و کردار آن کامل از جمیع
جهات بر خود و در تصدیق نبوّت و رسالتش محتاج بر آوردن معجزه و خارق عادت یا بشارت و اخبار انبیاء
گذشته نباشد چنانچه در محاش مبرهن شده که برای اهل دانش و بینش ثبوت[۲] ازاین راه در نهایت اتقان و احکام است

[۲] ثبوت صح

پس بگرداند تطهیر فرموده دلهای بعضی را از شرک وکفر ونفاق ومذمّتی فرموده وزینت داده بتوحید واخلاص وایمان
چنانچه دیگران را پاک ننموده از سر رذایل وزیور داده به باقی فضایل وفواضل بلکه اگر مصاحب دار انشود لا محاله دانا
شود واز مجاورت او نیک وبد را تمیز دهد واز ظلمت جهل بیرون آید وشاید در وقتی ملتفت شود وتأثیر کند واگر
نگرداند از نقل وحکایتش دیگران مزکّی وپاکیزه شوند واما سیّم که ترکیه کردن انجناب باشد مردم را به درآوردنشان
از ظلمت جهل وشرک وکفر وریاء وحسد وشک ونفاق وبغض وعداوت وبخل وکبر وغفلت وطمع وحرص
ورغبت ومزیّن نمودن بنور علم وایمان ومحبّت ویقین وصدق والفت وسخاوت وفروتنی ومراقبت وقناعت
وزهد وقناعت بطریق تکلّم وبیان وگفتن وواداشتن بزبان وظاهر ساختن بدی ومضارّ آنها ومنافع بیشمار
اینها بحکمت وموعظه ومجادله بابرهان پس آن نتیجهٔ رسالت وغایت نبوّت بود که تمام مجهود خویشرا در آن صرف
نمود وبهرکس هر وقت آنچه شایسته وسبب تزکیهٔ او بود مضایقه نفرمود نزدیک را از داشتن آن معایب
چون فرمان نمی برد از خود میراند ودور را از گرفتن این مناقب چون اطاعت کرده بود بخود میخواند برای هر عملی از خوردن
وآشامیدن وراه رفتن وخوابیدن وگفتن وشنیدن وشظیف ومضاجعه وسواری ومراوده ونشستن
ومعامله ونظر کردن ومتابعت وتفکّر وعطا ولباس وفراش ونظایر آنها ادآب وشروط واجبه ومندوبه مقرر فرمود
که مواظبت هر مرتبه از آن در مدّتی سبب است از برای درجه از درجات تزکیه وبنا شد درجهٔ از آن که معیّن نفرموده
باشد چگونگی رسیدن بآن را از مزاولت آن امور ودر حجّة الوداع فرمود هیچ چیز نیست که شما را نزدیک کند به بهشت
ودور کند از دوزخ مگر آنکه شما را بآن فرمان دادم وهیچ چیز نیست که نزدیک کند شما را بدوزخ ودور کند از بهشت مگر
آنکه باز داشتم شما را از آن وفی مفسّران گفتند در تفسیر قول خداوند در بارهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله ویزکّیهم یعنی امر
میکند شما را باخلاق وافعالی که بآن زکی وپارسا باشید وبعضی گفتند شما را جمع میکند وعدد شما را بسیار میکند بدعوت
والفت دادن واظهار معجزات کردن چنانکه میگویند ذکی الزّرع در وقتیکه زرع نموّ کرد وبعضی گفتند گواهی میدهد بر
زکا وطهارت شما چون تکالیف او بجای آورید وشما را زکی خواند یعنی در روز قیامت در موقف حساب شما را
تزکیه کند وشهادت دهد بر نیکی چنانچه گویند زید عمرو را تزکیه کرده در مجلس حاکم شرع یعنی گواهی داد که او عادل است
واین در معنی درست است اما از سیاق آیهٔ دور مگر آنکه مستند آن کلامی باشد صادر از اهل عصمت علیهم السّلام وبحث
تفصیل از تطهیر وتزکیه کردن آن حضرت بملاحظهٔ نوع بشر وسایر موجود است واما تطهیر وتزکیه وبردن فساد
وادخال برکت بالنّسبه باحاد اشخاص واشیاء پس در حصر نیاید وکتب سیرهٔ نبویّه ومعاجز آن جناب شامل آن
پاره از آنها را مثل آنکه هیچ حیوان را سوار نگشت مگر آنکه در آن مس نمیماند وپیر نمیشد وآب دهان مبارک در کوزه
یا چاهی یا چشمه نمی انداخت مگر آنکه شیرین وخوشبوتر از مشک شد واگر کم بود زیاد میشد یا را در آب شور میکذاشت
شیرین میشد وهر کوچه عبور میکرد بعد از دو روز از استشمام بوی عطر میفهمیدند که از انجا گذشته واگر دست

بهپستان گوسفندی میگذاشت که شیر کم نداشت شیرش چندان زیاد میشد که صاحبش را غنی میکرد و حال درخت خاردار و بی ثمر چنین بود بلکه بی حد کافی و امالی مرویست در خبری طولانی که در مواعظ خداوند است جناب موسی علیه السلام را بعد از وصیت بحضرت رسول و بیان پاره از صفاتش ای موسی او امّی است و بنده بد است راست گفتار و کردار برکت داده شده برای او در هر چه دست بر آن گذاشت **مقام دوم** در کیفیت تزکیه کردن صدقه صاحب خودرا یعنی دوم که مقابل تطهیر است برسالکان صراط مستقیم دین قویم پوشیده نماند که هیچ رفیق و یاوری و معینی و همسفری نزد خیر و مهربانتر و پادارتر و بهتر برای انسان قاصد سفر بسوی خداوند تبارک و تعالی از طعام و شراب نیست اگر مراعات شود در آن آداب و شروطیکه در خود آنها و صفات هریک و کیفیت و وقت و مقدار خوردن و نوشیدن آنها در شریعت احمدیه و قانون محمدیه و منهاج علویه صلوات الله علیهما و آلهما مقرر شده پاره واجب و پاره اگرچه مستحب اما شرط است در رسیدن به بسیاری از مقاصد بزرگ زیرا که از آن طعام و شراب بعد از طبخ و تصفیه متولد شود خونیکه متولد شود از صافی آن بخاریکه آن را روح حیوانی گویند و مرکب سواری انسانیست و نزدیکترین اشیاء باو ساری در جمیع اعضاء و جوارح بتوسط رگها و چون رعایت شود در آن آنچه مقرر شده نوری شود ساطع و ضیائی لامع که روشن شود باو تمامی اعضا و اجزاء از کوشت و پوست و استخوان و غیرها و آنها را سبک و با نشاط کند در سیر مقصد و برای نفس مرکبی پیدا شود در رهوار و سبک سیر و تندرو و مطیع و بی کلفت و بی شرارت و رام و قانع که هر وقت هر خدمتی باو یا بهیکی از جوارحش رجوع نماید با تمام نشاط و خفت و رغبت و چالاکی از عهده برآید و به روشنائی آن نور حق نه کزیند و خیر حق نخواهد شود و خیر حق نخواهد و باطلی که در صورت حق درآید بر او شبه نشود و بقباحت و سوء عاقبت قبایح برخورد و از ذکر حق مسهر و رشود و در سویدای قلبش جای گیرد و چون روح و جوارح و قوی طیب و پاکیزه شده هر خلق و صفت و کردار و گفتار پاکیزه و طیب البته از آن آنها خواهد بود چنانچه خداوند میفرماید **الطیبات للطیبین** و اگر دارائی غذا پاره از شروط لازمه خصوص حلیت را هر چند جامع باشد همه آداب و سنن را بلکه صاحبش را نیز حظی نباشد و افر در علم و عمل جوارح آن بخار متکون از آن غذای ناشایسته بخاری شود تیره و تار و فروگیرد تیرگی او دل و سایر اعضا و اجزا را تا بان حدّ که اگر نور حق و شعاع دانش چون آفتاب باشد در وسط سما اگر بکوشش رسد مقدار سر سوزنی از قلب و آلاتش را روشن نکند بلکه بر ظلمت و تیرگیش بیفزاید چنانچه خداوند میفرماید **ولا یزید الظالمین الا ضلالا** و اگر بیند ذره نفرت کیرد و در نظرش مستهجن و قبیح آید عبادت را باری داند کران و بقدر قوه کریزان باشد از آن و چون بجای آرد لذتی نبرد و خیری از او نبیند جسدی سازد بیجان و متحیر بلکه در دل ایراد کند در قرار دادن آن از خواندن و شنیدن شعر تا سوق الی ایمانی الی قد لذت برد و نفسش در طرب آید که عشری از آن را در عمرش از شنیدن و خواندن کلام بزدان و امثالش نبرده و حال انکه در وصف قرآن فرموده بهترین قصها و نیکوترین صحبتها و

ونظایر آن از اهل حق بالطبع منزجر و فراری چنانچه ملائکه از شنیدن صدایش هنگام دعا در تضرع و زاری آن همه خیر و برکت و این همه شر و نکبت از مصاحبت و رفاقت این رفیق روحانی یا دزد نهانی انسانیت و اگر کسی چندی در فکر خود افتد یا در مقام تجربه و فهمیدن صدق و کذب و صحت و سقم این مطلب برآید و طریق خالص نمودن آنچه را در جوف خویش فرستد از حرمت و شبهه و نجاست از دانای پرهیزکار بپرسد و عمل نماید به حس و عیان مشاهده خواهد کرد صدق این مدعی و بالاتر از آن را و محتاج نشود با آوردن شاهد و دلیل از کتاب و سنت ولکن بیچاران غافل از این امر مهم تا که باید تمام قوه را در انجام او صرف نموده چاره از دیدن و شنیدن آنچه رسیده از اهل عصمت علیهم السلام در تصدیق آنچه گفتیم نباشد پس پاره از آنها را ذکر کنیم آنگاه بر سر مقصود رویم از جناب صادق علیه السلام مرویست که کسی بسلمان گفت کدام عمل افضل است گفت ایمان بخداوند و نانی حلال ق حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود کسیکه حلال بخورد می ایستد بر سر شش ملکی که استغفار میکند برای او تا فارغ شود ق فرمود چون بیفتد از حرام در جوف بنده لعنت میکند او را هر ملکی که در آسمان و زمین است و مادامیکه آن لقمه در جوف اوست نظر نمیکند خداوند بسوی او و کسیکه بخورد لقمه از حرام پس بتحقیق که برگشته با غضبی از خداوند یعنی غضب خداوند بر او ثابت شد پس اگر توبه کرد خداوند توبه اش را قبول میکند و اگر مرد بی توبه پس آتش سزاوارتر است باو ق فرمود کسی که بخورد حلال چهل روز نورانی میکند خداوند دلش را ق فرمود کسی که بخورد از حلال دلش صفا پیدا میکند و رقیق میشود ق فرمود کسی که بخورد از حلال که بزحمت دست خود پیدا کرده باز میشود برای او درهای بهشت از هر دری که خواست از آنها داخل میشود ق بروایتی روز قیامت در عداد انبیا است و میگیرد ثواب انبیا را ق فرمود طلب حلال واجب است بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان ق فرمود عبادت هفتاد جزو است و افضل آنها طلب حلال است ق فرمود از برای خداوند ملکی است که ندا میکند بر بیت المقدس هر شب که هر که حرام خورد قبول نمیکند از او نه مستحبی و نه واجبی را ق فرمود عبادت با خوردن حرام مثل بنائیست بر روی ریگ ق فرمود هر کس میخواهد دعایش مستجاب شود پس پاکیزه کند خوراک و پوشاک خود را ق فرمود بانکسی که عرض کرد بآن جناب که دوست دارم دعایم مستجاب شود پاک کن یعنی از نجاست و حرمت خوراک خود را و در شکم خود داخل مکن حرام ق فرمود ترک یک لقمه حرام محبوبتر است نزد من از دو هزار رکعت نماز مستحبی ق فرمود هر کس یک لقمه بخورد از حرام قبول نمیکند خداوند از او نماز چهل شب را بدرستیکه یک لقمه میبرد و یا ندکوشت را ق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود زبان ظاهر میکند دل را یعنی بروز میدهد آنچه در او است ق بروایتی از دل میکشد و بیرون می آورد و قوام دل بغذا است پس نظر کن که چه غذا میدهی دل خود را و جسد خود را که اگر حلال نباشد قبول نمیکند خداوند تسبیح تو را و نه شکر تو را ق سید الشهدا علیه السلام در روز عاشورا چون خواهش نمود از آن قوم که ساکت شوند تا ایشان را موعظه کند و حجت را تمام نماید قبول نکردند که ساکت شوند پس بآنها فرمود وای بر شما چه ضرر بر شما

لقمه

خداوند

چیل روز

میرسد از اینکه گوش دهید بمن و بشنوید سخن مرا و جز این نیست که میخوانم شما را براه راست پس هر که مرا اطاعت کرد از رستگاران است و هر که مرا فرمان نبرد از تباه شده گان است و همه شما سر بچا بید فرمان مرا گوش نمیدهید سخنم را پس بتحقیق که پر شده شکم شما از حرام و مهر کرده اند بر دلهای شما ق و د عدة الداعی از بعضی ائمه علیهم السلام روایت کرده که فرمود زنهار از فضول غذاها زیرا که او داغ قساوت بر قلب میگذارد و جوارح را کند میکند برای طاعت و کر میکند دل را از شنیدن موعظه و ظاهر آنست که فضول غذا شامل باشد زیادی مقدار و لذت و شبهه و حرمت را که در قوام حیات احتیاجی به استعمال آنها نباشد ق مسیح علیه السلام فرمود براستی میگویم برای شما که خیاط اگر سوراخ نباشد امید است که ظرف عمل شود و همچنین دلهای شما دامیکه سوراخ نکرده از را خواهشهای او و حریص نشده بطمع و قساوت که پیدا کرده بسبب نعمتها پس زود است که ظرف شود برای حکمت ق فرمود نخورید تا گرسنه شوید و چون گرسنه شدید بخورید و سیر نشوید زیرا که اگر سیر شدید کردنهای شما کلفت و پهلوهای شما چاق میشود و پرورد کار خود را فراموش میکنید ق رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسی که غذایش کم باشد بدنش صحیح و دلش صفا یابد و کسی که غذایش زیاد شد بدنش بیجود و دلش قساوت پیدا کند ق جناب صادق علیه السلام فرمود ولی ما نیست کسی که بخورد مال مؤمنی را بحرام ق فرمود هیچ چیز نیست که ضرر بیشتر باشد برای دل مؤمن از زیاد خوردن که او دو چیز آورد قساوت قلب و هیجان شهوت ق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود زنهار از سیری زیرا که او سخت و درشت کننده است دل را و کسالت آورنده است برای نماز و فاسد کننده است جسد را ق و د حدیث قدسی است که دل سخت از من دور است ق رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دورترین مردم از خداوند کسی است که قساوت قلب دارد ق حضرت باقر علیه السلام فرمود گناهان همه شدیدند و سخت ترین آنها آنست که روئیده شود بر او گوشت و خون زیرا که او یا مرحوم است یا معذب و داخل بهشت نمیشود مگر پاکیزه گویا مراد آن باشد که چنین شخصی هر چند مرحوم باشد باید در برزخ یا در روز آنقدر معذب شود که آن گوشت روئیده از حرام گداخته شود تا برای رفتن به بهشت که در او جز پاکان و پاکیزگان نروند پاکیزه شود ق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ششم از شرایط توبه اینکه بگدازی گوشتی را که روئیده شده از مال حرام به اندوه تا آنکه بچسبد پوست باستخوان و بیرون بیاید میان آنها گوشتی تازه ق جناب موسی علیه السلام مردی را دید که تضرع میکرد بنهایت و دعا میکرد و دستها را بلند کرده عجز و لابه مینمود پس وحی بآن جناب رسید که اگر چنین و چنان کند هر آئینه مستجاب نکنم دعای او را زیرا که در شکمش حرام است و بر پشتش حرام است و در خانه اش حرام است ق رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس چهل روز گوشت بخورد قلبش سخت میشود ق امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از اعظم شقاوت سختی دلست ق فرمود خشکی چشم و سختی دل و حرص بر دنیا از علامت نفاق است ق جناب باقر علیه السلام

چهل روز با پرسال یا چهل حلیت نیاز
در تاثیر آن بیکدیگر است و مرا
بسیاری از بعضی از آن
بی نظیر و مسند از چهل روز
علاقه شود و علاقه بعد از چهل روز
مضغه شود و پس از چهل روز
از حصل زمین بیرون آید و عالم
در این چهار ماه و عالم
نیکی مقبول نیست از آنها
تقدیر فرمود و در بدن تا هفت
چهل روز در بدن تا هفت
خلقت او در نطفه و علقه و مضغه
و همچنین تا عالم که بحد رشد
چهل روز در بدن تا هفت
خون بسته خالص نگردد
خود را بخدا و ندهد یا نکند
خدا را در چهل روز

فرمود بنده را عقوبتی نکردند شدیدتر از سختی دل و از جناب صادق علیه السلام فرمود که خوردن خون صورت
باآ اصفر است و ذهن را بد بو میکند و خلق را بد میکند و صورث است حرص و سختی دل و کمی رأفت و رحم را
تا آنکه ایمن نمیشود از کشتن فرزند و پدر و مادر خود و از کشتن خویشاوند و رفیق خود و در خصوص بسیاری از
غذاها و میوها و حبوب خواص قلبی و آثار ایمانی رسیده مثل انکه انار دل را نورانی کند و زنده نماید و وسوسه
شیاطین را ببرد و اندوه و غم ببرد و خلق را نیکو کند و نفس را پاکیزه نماید و غضب را بنشاند و به دل را جمع کند
و سخاوت و شجاعت آرد و ذهن را صاف کند و پرکند از علم و حلم و از کید شیطان نگاهدارد و چهل روز حکمت
بر زبانش جاری کند و خلق را نیکو نماید و محبت در دل بروياند و زبون غضب را ببرد و خوردن آب کاسنی
توفیق نماز شب آرد و عدس رقت دل آرد و هر لقمه چهل روز شوق عبادت آورد و شداب عقل را زیاد
کند و سرکه عقل را نورانی و زیاد و ذهن را محکم و دل را زنده کند و کدو حزن را ببرد و عقل را بیفزاید و خرما و
شیطان را دور کند و مقابل آنها نیز در بسیاری از غذاها وارد شده که دل را بمیراند و حماقت و بلاهت آرد و غیرت
و حافظه را ببرد و قلب را سخت و شدید کند و ایمان را ببرد و عقل را زایل کند و نظایر آن که در مجلس مشروح
و مفصل است و خداوند تبارک و تعالی منت گذاشته بر بندگان که حلال کرده برای شما طیبات را
و حرام نموده بر شما خبائث را پس در میان غذاها قطع نظر از رسیدن فرمان الهی طیب باشد و خبیثی و انچه را امر
بخوردن فرموده اند یا منع کرده اند از آن بر پاکیزگی و خباثتش بیفزاید و هر چه از طیب و خبیث متولد شود البته طیب
و خبیث باشد و نه شود که از طیب خبیث و از خبیث طیب در آید پس انکه هر طیب چیزی بخورد گوشت و پوست
و استخوان و خون و سایر رطوبات حتی منی او بحسب ثمرهٔ خودش که مبدء وجود انسانیست و از او نطفه
در رحم منعقد میشود و روح نباتی و حیوانیش که از نتایج اواست و سایر قوی و حواس داخله و خارجه همه
طیب شوند پس سبب شوند از برای طیب نفس چه جوارح و اعضا که خدام و آلات او بند پاک و پاکیزه شوند
و بسبب نورسازی در آنها روشن جز بجنس خود بچیزی میل نکنند و لذت نبرند و رغبت بسوی او نروند پس زبان
گشاده نشود بطبع خود مگر بگفتار با فایده در دین و دنیا و گوش فرا داده نشود مگر بکلامی که خالی باشد از همه
مضار و ذائقه لذت نبرد مگر از حلال طیب و چشم را خوش نیاید مگر نظر بانچه خدای را از ان خوش آید پس نفس را
چاره نباشد جز پیروی اتباع بلکه نور آنها کم کم بر او بتابد و در او سریان کند و طبیعی آنها بعینه او شود و تمام میل
و خواهش او در مطلوب آنها شود و چنانچه از خوردن پارهٔ از غذاهای لذیذ و اقسام خمر و پارهٔ ادویه
و معاجین قوهٔ شهویه و غضبیه قوت گیرد و در نفس چنان میل و رغبت در رسیدن بانواع لذائذ و محرمات
پیدا میشود که از دین و مال و ناموس دست بر میدارد و همچنین در نفرت و غضب بر مزاحم واقعی یا خیالی
و احتمالی مقاصد و نیوی خود همچنان از خوردن پاک پاکیزه همان هر سه شوق و رغبت پیدا شود در تحصیل

در خرابی غذاها که مادهٔ آنها از نجس و حرام باشد هر چند پاک و حلال باشد

خیر و کارهای خوب و کراهت و نفرت از مخالفت مطلوب پس این همان لذت بردن از نماز و گریه و دعا و کرم و عطا
که آن میبرد از خوردن الوان غذا و جمع حطام دنیا و نخوت بر مساکین و فقرا و از آنچه گفتیم ظاهر شد که در آن ثمرات
که در خت و گیاهش تربیت شوند از نجاسات بلکه بیشتر جزء ارضی آن از آنها است خواهد بود پارهٔ یا تمام مقامات
باطنیّه و ضربهای نفسانیّه آن قذارات پس داخل شوند در سلسلهٔ آنچه محتاج باشند به تطهیر و ترکیه و زنهار از مغرور
شدن بکلام آنانکه گویند تمام آثار و خواص اشیاء تابع صورتست هر چیز بهر صورت که در آمد خواص آن صورت
برای او حاصل شود و خواص صورتیکه سابق داشت از او برود مثل انکه غذا فضله شود و فضله خاک و خاک
گیاه و گیاه گوشت و شیر در هر مرتبه دارای منافع و مضارّ اوست از مرتبهٔ سابقه برا و چیزی همراه ندارد
و همچنین بانچه در ظاهر شرع رسیده از مطهر بودن استحاله که اگر فضلهٔ آدمی خاک پاکرم و سگ نمک و بول
جزء النسانی شود پاکست چه آنانکه حکمتشان الهی و کیفیّت خلقت و آثار تمام اشیا را بشناسد و عیان بیند
نه پارهٔ ازان را کاهی بتجربه و کاهی بنقل این و آن در مقامات بسیار تصریح و اشاره بیان فرمودند انچه را دعوی
کردیم مثل انچه رسیده در حرمت حیوانات که نشو و نما کردند از فضلات و نجاسات که آنها را حلّال میکنند بلکه
نجاست عرق آنها و حرمت حیوانی که پرورش یافته از شیر خوک بلکه نسل آنها و حرمت حیوانی که وطی کرده
آن را انسان ق حضرت رضا علیه السّلام محمّد بن سنان نوشت که خداوند حرام کرده در مذکان از
مرغ و وحوش را برای انکه ایشان میخورند از مردار و گوشت مردم و فضلهٔ انسان و چیزیکه شبیه آنهاست
ق عمر گفت پاکیزه ترین گوشتها گوشت مرغ خانگی است حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند چنین است
او خوک مرغهاست یعنی بجهة خوردن نجاسات ق رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرغ خانگی را که میخواست
میل کند چند روز او را می بستند انگاه میل میکرد ق در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست از جابر بن عبد الله انصاری
که رسول خدا صلّی الله علیه و آله در غزاة تبوک بر حجر گذشت اصحاب را گفت هیچ کس در آنجا مشوید و از آب
آن ده مخورید و بگیرید خوف آن را که مبادا شما را مثل آن رسد که ایشان را رسید ق امیر المؤمنین علیه السّلام
فرمود اگر قطرهٔ شراب در دریا افتد انگاه خشک شود و در جای آن گیاه روید و از آن گوسفند بخورد از شیر
نخورم ق جناب رضا علیه السّلام فرمود چنانچه در کتاب علل الشّرایع و عیون الأخبار روایت شده که
خداوند حلال کرده گاو وحشی و غیر او را از اصناف انچه خورده میشود از وحوش حلال زیرا که غذای
ایشان نه مکروهست و نه حرام و نه بلکه یکرا ضرر میرسانند و نه آدمی را اذیّت میکنند و نه بهیئت و کریه المنظرند
و مکروه شده گوشت استر و خرها بجهة حاجت مردم به پشت آنها و بکار بردن آنها و ترس از تمام شدن بجهة
کمی آنها نه انکه سبب کراهت قذارتیست در خلقت آنها و نه قذارت غذای آنهاست و همین خبر شریف
کافیست در اثبات مدّعی و سر بیان قذارت و کثافت و کراهت یا حرمت اصل در آنچه از او پدید آید

کسانی که آن کسرا که او خورده حلال نمیداند حلال نمیشود

حلال خوردن و پوشیدن نزد الله تعالی

کسی که چیزی حلال خورد و پوشید و نماز کرد قبول نشود

جناب عیسی با وصیّت فرمود که

فرمود که نماز نمیکند

حلال نمیشود

که از آن چیز خورده باشد

بخشم شتری است یا دوا

که قوم ثمود در آنجا منزل داشتند

و آن در وادی القری است

که میان مدینه و طایف است و جناب صالح پیغامبر ایشان بوده

هر چند بصورت دیگر در آید بلکه در این خبر اشاره شد بانیکو خوردن گوشت درنده صورت صفت درندگی
و محبت او نسبت کردن خلق آورد و نیز در آن خبر است که خداوند خوک را حرام کرده بجهة بد خلقی او که قرار
داده او را موعظه برای خلق و عبرت و سبب ترسیدن و دلیل بر آنچه مسخ شده بر مثبت او و بجهة انکه غذای
او پلیدترین پلیدها است بلکه فرمودند جایز است پوشیدن سنجاب در حال نماز زیرا که او حیوانیست که
گوشت نمیخورد بلکه مجاورت و ملاقات پلید و متضرر بین یا عقل و نفس سبب کسب قذارت و ضرر شود
چنانچه نمی رسیده از خوردن در سفال مصری ق حضرت رضا علیه السلام فرمود نخورید در سفال مصر
و نشورید سر خود را به گل او زیرا که او صورت ذلت است و عبرت را میرد ق رسول خدا صلی الله علیه
و آله نیز چنین فرمود بازیادتی که او دیوثی می آورد ق ع آب فرات وارد شده که اگر گناه کاران در او
غسل نمیکردند شفا بود از هر دردی ق قریب بآن در باب تربت مطهره وارد شده بلکه یافتادن نظر و دیدن
چشم گاهی اثری پیدا شده پس چگونه جای انکار تأثیر کردن چیزی است که عمدهٔ قوام چیز دیگر است در آن و پیدا
شدن خاصیت آن در این با انکه در بسیاری از موارد محسوس و مشاهد و ارباب سحر را اعمال بسیار لیست
مترتب بر آن که بحکم گیاهی یا ریشهٔ آن را بعضی چیزها آلوده یا تربیت کرده یا در ظرف مخصوصی گذاشته و آثار
عجیبه و بسیاری از خواص انچیز در او بینند ق خلاصه انچه گفتیم و میتوان گفت چند چیز است اوّل انکه غذای
حرام دل و سایر اعضا را خبیث کند و صفات مذمومه آرد خصوص قساوت قلب که چون حبّ دنیا
و شرب خمر امّ الخبائث و صورت سایر اخلاق رذیله است چه با سختی دل هرگز از آیات الهی و کلام مجید
و اذکار اهل عصمت علیهم السلام و مواعظ صلحا منتفع نشود و بهره نبرد و سختی در او اثر کند و با ابتعال حسنی در صفات
ممدوحه نه بلیند چه رسد بانیکه دار اشود پس ناچار با ضداد آنها متصف شود و گذشت که صاحب قلب قاسی
دورترین مردم است از خداوند و بنده بهیچ عقوبتی مبتلا نشده بدتر از آن ق حضرت سجاد علیه السلام فرمود
از معاصی که باعث حبس شدن باران آسمانست جور حکام است و قساوت قلب ق حضرت صادق
علیه السلام فرمود دعا با قساوت قلب مستجاب نمیشود ق جناب عیسی علیه السلام فرمود مرض نشد قلب
بمرضی سخت تر از قساوت و چون دل که سلطان است مریض شد همه اعضا و جوارح مریض شوند ق ع
خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود در انسان مضغه ایست یعنی دل هرگاه او
سالم و صحیح شد سالم میشود بسبب او سایر جسد و هرگاه ناخوش شد ناخوش میشود بسبب او سایر
جسد ق فرمود اگر پاکیزه شد دل پاکیزه میشود جسد او و اگر خبیث شد دل خبیث میشود جسد ق حضرت کاظم
علیه السلام فرمود لازم ترین علما برای تو علمی است که دلالت کند تو را بر احسان قلب تو و ظاهر کند برای تو
فساد او را ق ۴ انکه غذای سخن طیب چون با شراب طیبش خورده شود گوشت و پوست و استخوان از او

روشنیده شود و تربیت یابد دل را پاکیزه و نورانی کند و صفا دهد و اعضاء و جوارح را پاکیزه و روشن و نشاط روحانی دهد چون چنین شد انچه طیب است از صفات و کلام و استماع و حرکات و حالات و خوردن وغیر آن او را طالب باشند و او نیز جز طیب چیزی نخواهد و بان فرمان ندهد و جویا نباشد و بغیر انچه بر نور او و صفایش بیفزاید میل نکند و اگر لقمه پلیدی ندانسته در جوفش داخل شود چون بالطبع سبب است برای کاستن آن نور فوراً ملتفت شود اگر تواند دفع والا تدارک کند و از آن و امثالش که دارای چنین ضرر ند کناره کند و نفرت کیرد پس از بشیر لذایذ و شهوات و الوان اطعمه و انواع اشربه از دل معرض و بی تکلف دست کشد و دارای زهد حقیقی شود که نفرت و اعراض قلبی است از اعراض دنیا پس درک کند حلاوت ایمان را چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود والله نخواهید چشید شیرینی ایمان را تا انکه زاهد شوید در دنیا و اگر چشید هرگز چیزی بر او اختیار نکند و چون باینمقام رسید باقی خصال نیکو را دریابد چه در محل خود مقرر شده که اگر آدمی بکمال یک خصلت نیکو برسد و آن را بتمام با شروط از راه علم و عمل بدست آرد و در قلبش راسخ شود سبب خواهد شد از برای کشاندن و آوردن باقی صفات حمیده بی زحمت و مشقت و از این بیان ظاهر شد سبب افضلیت تحصیل غذای حلال بعد از ایمان از جمیع اعمال چه با حرمت او خورنده اش را از صفات قلبیه محروم و در اعمال جوارح کسل و بی نشاط کند و آن را که بجا آرد بی ثمر چنانچه در اخبار بسیار در تفسیر آیه شریفه **وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء** مذکور است که حاصلش انچه عملی که کردند همه را هیچ و نابود کردیم رسیده که این اشخاص که با ایشان خداوند چنین کند کسانیند که نماز کنند و روزه کیرند و پاره از شب را برای عبادت برخیزند ولکن اگر چیزی از حرام بر ایشان عرض شود بشتابند بسوی او **و** اما حلال او پس دانستی که کلید همه خیرات دنیا و آخرت و سبب راحت دو سرا است **قطب راوندی** در لب لباب روایت کرده که چون آیه نجوی نازل شد و امر فرمود خداوند صحابه را که هر کاه خواهند با رسول خدا صلی الله علیه و آله راز کویند صدقه دهند علی علیه السلام یک دینار داشت به ده درهم فروخت و به مساکین داد و ده مسئله از آن حضرت پرسید اول کفت یا رسول الله چکونه بخوانم خدا را فرمود با راستی و وفا یعنی عمل کردن بانچه متعهد شده برای خداوند دوم کفت چه بخواهم از خداوند فرمود عافیت سیم کفت چکنم برای نجات خود فرمود حلال بخور و راست بکو چهارم کفت نور چیست فرمود قرآن پنجم کفت فساد چیست فرمود ظلم و کفر و بدعت و فجور ششم کفت برمن چیست فرمود امر خدا و رسولش مغتنم کفت حیله در چیست فرمود ترک حیله هشتم کفت حق چیست فرمود اسلام و قران و خلافت نهم کفت وفا چیست فرمود شهادة ان لا اله الا الله دهم کفت راحت چیست فرمود بهشت چون حدیث با فائده و کمیاب بود تمام آن را نقل کردم **و** از مجالس برقی مرویست از ابی بصیر که شخصی خدمت جناب باقر علیه السلام عرض کرد که عمل من ضعیف است و نماز

هر که خواهد که همسایه او در بهشت باشد باید که در دنیا همسایه خوبی باشد
هر که خواهد که عمرش زیاد شود باید که صله رحم کند
هر که خواهد که از زحمت منکر و نکیر ایمن باشد باید که هر شب سوره ملک بخواند
هر که خواهد که از زلزله قیامت ایمن باشد باید که هر روز سوره زلزال بخواند
هر که خواهد که از هول قیامت ایمن باشد باید که هر روز سوره قارعه بخواند
هر که خواهد که از عذاب قبر ایمن باشد باید که هر شب سوره تکاثر بخواند
هر که خواهد که از فقر ایمن باشد باید که هر شب سوره واقعه بخواند
هر که خواهد که از درد دندان ایمن باشد باید که سوره والتین بخواند
هر که خواهد که از درد چشم ایمن باشد باید که سوره والشمس بخواند
هر که خواهد که از درد شکم ایمن باشد باید که سوره والضحی بخواند
هر که خواهد که از درد سر ایمن باشد باید که سوره الم نشرح بخواند
هر که خواهد که از درد پشت ایمن باشد باید که سوره الم تر کیف بخواند
هر که خواهد که از درد دل ایمن باشد باید که سوره الهاکم التکاثر بخواند
هر که خواهد که از درد پا ایمن باشد باید که سوره لایلاف بخواند
هر که خواهد که از درد دست ایمن باشد باید که سوره ویل لکل همزة بخواند
هر که خواهد که از درد شکم ایمن باشد باید که سوره والعصر بخواند
هر که خواهد که از درد دندان ایمن باشد باید که سوره والتین بخواند
هر که خواهد که از درد چشم ایمن باشد باید که سوره والشمس بخواند
هر که خواهد که از درد شکم ایمن باشد باید که سوره والضحی بخواند
هر که خواهد که از درد سر ایمن باشد باید که سوره الم نشرح بخواند
هر که خواهد که از درد پشت ایمن باشد باید که سوره الم تر کیف بخواند
هر که خواهد که از درد دل ایمن باشد باید که سوره الهاکم التکاثر بخواند
هر که خواهد که از درد پا ایمن باشد باید که سوره لایلاف بخواند
هر که خواهد که از درد دست ایمن باشد باید که سوره ویل لکل همزة بخواند

من کم و روزهٔ من کم است ولکن امید وارم که نخورم مگر حلال و نکاح نکنم مگر حلال پس حضرت فرمود کدام جهاد افضل است از عفت شکم و فرج ف جناب صادق علیه السلام فرمود و اگر اراده طلب روزی را از حلالش زیرا که او معین تو است بر دین تو ف رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بیشتر چیزی که بر است خود میترسم این کسبهای حرام است ف فرمود کسی که شب را بیدار آرد باز حمتی که در طلب حلال کشیده آمرزیده است ف فرمود خداوند طیب است قبول نمیکند مگر طیب را و بدرستیکه خداوند امر کرده مؤمنین را بانچه امر کرده باو مرسلین را فرمود یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا ای پیغمبران بخورید از طیبات و فرمود یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم ای کسانیکه ایمان آوردید بخورید از طیبات انچه بشما روزی کردیم انگاه فرمود مردی که سفرهای دراز کند و ژولیده و گرد آلود شود و دست بر آسمان دارد و یا رب یا رب گوید ان باشد و طعام و شراب و لباس او از حرام باشد چگونه اجابت کند دعای او را خداوند تبارک و تعالی ف فرمود خدا تعالی پاکست پاک را دوست دارد و کریمست کرم را دوست دارد و جواد است جواد را دوست دارد و پیرامن خود را پاکیزه دارید و چنان مکنید که جهودان میکنند که پلیدی که ایشان را باشد پیرامن سرای خود بیفکنند پس از انکه در سرای جمع کرده باشند سدیگر انکه مراد از حلال در این مقام نه همان چیزیست که آدمی را بر خوردن آن عقاب نکنند و مؤاخذه ملکه عقاب هم نفرمایند بلکه چیزیست که متعلق نشده باو حقی از خالق جل و علا و حقوقی از احدی از مخلوقین از اصل یا اگر شده تمام آن را ادا کرده چه حق واجبی چه مستحبی زیرا که خوردن چیزی حلال نه برای سد رمق با گرسنه بودن میتوان با همسایه اگرچه عقاب نیارد امّا دلی را اگر قساوت نیاورد و نورانی نیز نکند و صفا نبخشد پس در غذا باید چند چیز رعایت شود تا حلال محبوب خداوند شود در بارهٔ خورنده و فی الحقیقه چنان شود که مأمور باشد الآن بخوردن این غذای مخصوص اوّل انکه بالذات حلال باشد چون گوسفند نه حرام چون گوشت خوک و مسکرات ق ف دوم انکه منتهی بحرام نباشد سیم انکه متضرر نباشد بالذات چون زهر کشنده یا در خصوص مزاج خورنده هر چند در غیر آن مزاج ضرر نرساند چهارم انکه پاک باشد و اقعا نه در حکم پاک مثل انچه را دانا بنجاستش که در استعمالش عقابی نباشد ولکن اگر نجس باشد و نداند ما نیز خود را در خواص یکسان باشد پنجم انکه اختیار کند انچه را که محبوب انبیاء و اولیاء علیهم السلام بوده و بر عقل و حفت مدن و نورانیت او بیفزاید و شیطان را از او دور کند و بخداوند نزدیک نماید چنانچه بعضی از انها اشاره شد ششم انکه قطع کند در آن که اگر حقی واجب یا مندوب در آن باشد ادا شده و الّا متوقف است بر عقلی که عامل به احکام شرع و دانستن اقسام حقوق و کیاست و فراستی در استخراج و امثال این که در دست اوست و مراد از مشتبهات و شبهای آن چیزهایی است که بظاهر حلال و اگر بدست آید احتمال دارد که چیزی از حرام در آن باشد یا ادا نکرده باشد از آن چیزی نماند و مغرور نشود که بخیانت

وسرقت وجور اورا متصرف نیست یا در نزد او دارای شروط زکوة و خمس نشد چه بیشتر اهل تجارت کسب خمس منافع ندهند و بیشتر اهل زراعت زکوة ولین دو حق به عین مال تعلق دارد که اگر صاحبش ندادبیست هرکس افتاد باید آن دو حق را از آن مال بیرون کند پس بیشتر مأکولات و ملبوسات خالی از یکی از این دو حق نباشد و انچه از معدن آرند از نمک و امثال آن اصلا رسم دادن خمس از آنها نشده و امّا مظالم و حق النّاس پس بر ذی شعور پوشیده نیست که با این جورها و ستمها و مالهای ناحق که از مردم گرفته میشود و انگاه با عین آنها داد و ستد و خرید و فروش و عطا و بخشش میشود کجا مالی سالم از آن پیدا میشود و بسیار کسانند که میمیرند و الاف از حق مردم بر ذمّه ایشانست و چون صاحبش معیّن نیست تمام ترکه باید تصدّق شود بر فقرا و ورثه دل از دنیاداری بکنند و با مردم محشور شوند و بظاهر از اهل جور نیستند و با همه آن مال حرام با خلق معاطله میکنند و شرح این خرابی از قوه بیرون است و امّا سایر حقوق پس ق در کتاب شریف عدّة الدّاعی مرویست از جناب صادق علیه السّلام که فرمود به عیسی بن موسی ای عیسی همه مال از آن خدا یتعالی است که امانت سپرده نزد خلق خود و امر فرموده ایشان را که بخورند از آن بمیانه روی و بیاشامند از آن بمیانه روی و بپوشند از آن بمیانه روی و نکاح کنند از آن بمیانه روی و سوار شوند از آن بمیانه روی و مابقی را بذل کنند بر فقرآء مؤمنین پس هر که از این تعدّی کرد انچه بخورد از آن حرامست و انچه بپوشد از آن حرامست و انچه بپوشد از آن حرامست و انچه نکاح کند از آن حرامست ق امام زین العابدین علیه السّلام فرمود سخت دلی بر فقرآء و مساکین باران آسمان را جبران نکند ق و ف اخبار حقوق مؤمنین بر یکدیگر در مال و غیره و حق فقرآء بر اغنیآء که به پاره از آنها بعد از این اشاره خواهد شد انشآء الله تعالی اقلّ درجه تأکید و تشدید شده که اگر جرئت نکند کسی که گوید واجب است لامحاله از آن قسم مستحبّ خواهد بود که در ترکش خیر رها نمیشود بسیار خواهد بود بلکه در خبر معلی که بچندین سند روایت شده و خواهد آمد جناب صادق علیه السّلام فرمود مؤمن را بر مؤمن هفت حق واجب است و نیست از آنها حقّی مگر انکه بر او واجب است اگر ضایع کرد او را سر از بندگی خدا و طاعت او و او را در آن حظّی نباشد تا انکه فرمود مفهم انکه اعانت کنی او را به تن و مال و زبان و دست و پای خود ق و ف روایت نبوی که سی حق در انجاست فرمود از عهده آنها بیرون نیاید مگر باداآء یا بعفو و در آخر خبر است که یکی از شما از حق برادر خود وا میکند ارد چیزی پس از او مطالبه میکند در قیامت پس حکم میشود برای او بر آن شخص ف جناب صادق علیه السّلام فرمود عبادت کرده نشد خداوند بچیزی بهتر از اداآی حق مؤمن و غیر آن از اخبار که در باب آینده در شرط ششم ذکر میشود و عجب نباشد که صفی الله آدم و اوّل برگزیده و رسول خداوند عالم بجهة یک ترک اولی از آن همه نعیم بهشتی محرومش کنند و بچنین سرای ظلمانی فرستند مالدار را که سهل است این همه فرمان الهی پیچیده و در امانت خدائی خیانت کرده از پاره مقامات عالیه و صفات نفسانیّه محروم نماند هر چند در اینجا مقدّمه شود از برای افتادن در وادی خسران و افتادن آتش در خرمن ایمان ق بالجمله با رعایت

این شروط حلال مطلوب بدست آید و در بابی آداب اکل و شرب که در محل خود مذکور است اگر بی تقصیر مانده شود چندان ضرری نرساند اگرچه باز رکی مقصد و احتیاج باعانت ملائکه و دور شدن شیاطین کبی رعایت بسیاری از آنها نشود بقدر میسور بایست رعایت نمود از آنها چهارم آنکه حلال پاکیزه چنین که دمهیکل انسانی آن کند که اکسیر اعظم در جسد فلزات چون کوکرد مسرخ کمیاب و مانند مؤمن کامل عزیز و بی اسم و نشان هر چه آدمی زحمت کشد و بخیال خود حلال بدست آرد چون نیک تامل کنی از چند جهة خراب و شبهه ناک لقمه نانی که از تخم حلال در زمین مباح به آب و آلات مباح بدست مأذون از جانب خداوند زراعت شده و بعد ادای حق الهی با همین شروط پخته و نحو حلال بدست رسد و در دهان داخل شود تحصیلش در نهایت صعوبت شیخ صدوق از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود می آید بر مردم زمانیکه نیست چیزی در او کمیاب تر از برادر انیسی یا کسب درهمی حلال ق شیخ طوسی ره از مردی جعفی روایت کرده که در خدمت آنجناب بود پس شنید که مردی میگوید بار خدایا سئوال میکنم از تو رزق طیب پس حضرت باو فرمود هیهات این قوت پیغمبر است ولکن سئوال کن رزقی را که خداوند تو را عذاب نکند بر آن روز قیامت هیهات هیهات بدرستیکه خداوند میفرماید یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا و کویا آن شخص دعا کننده قابلیت رسیدن باین نعمت بزرگ را نداشت یا در انکه در صدد تحصیل این قسم روزی افتادن سبب هم خوردن نظام کلی عالمست چه ماکول غالبا منحصر در ماهی و بعضی اقسام گیاه و ریشه صحرا خواهد شد و اگر هر کسی خواست آنها یا و یب آنها سر کند رشته نظام بالمره از هم گسسته شود و الا نشود که مقصود و اختصاص طیب باشد بانبیا چه مؤمن کامل نخورد مگر از خوان ایشان و نه نشید مگر بر سر سفره ایشان شیخ صدوق در صفات الشیعه از سعده روایت کرده که کسی از انجناب پرسید که چه شده که کاهی مؤمن از همه بخیل تر میشود فرمود زیرا که او کسب میکند روزی را از ممر حلال و راه طلب کردن حلال کم است پس دوست ندارد که جدا شود از او بسبب شبهه چون دانسته که تحصیل آن دشوار است و اگر نفقش از او کند نه در محل مناسب صرف کند ق فخر یکی از انجناب روایت شده که فرمود مؤمن در دنیا مجور بمنزله مضطر ق بروایت صدوق از آن جناب خوراک مؤمن خوراک ناخوشها است یعنی در کمی و بی میلی چه با قلت حلال واقعی ناچار شود بخوردن ظاهری آن و با احتمال حرمت که اگر باشد ضررش از زهر بیش بود طبعا نزجر و در خوردن در کمی و زیادتی و بی و خوبی اقتصار کند بر سد رمق ق بهر دو کافی مروی است که احمد بن محمد بن خلی گفت گفتم بجناب رضا علیه السلام که بخواه از خداوند که مرا روزی دهد از حلال فرمود آیا میدانی حقیقت حلال گفتم آنچه در خانه است کسب طیب پس فرمود که علی بن الحسین علیهما السلام میفرمود دو مثقال قوت بر کرید کانست آنچه فرمود بگو سئوال میکنم تو روزی فراخ را ق سید علی بن طاوس رحمه الله از خط شیخ شهید از هرون جلاب روایت کرده که گفت عرض

کردم خدمت ابی الحسن هادی علیه السّلام که ما روایت کردیم از پدران تو که می آید بر مردم زمانی که نیست چیزی کمیاب‌تر
در او از برادر انیس یا کسب درهمی از حلال پس فرمودای ابا محمّد بدرستیکه کمیاب موجود است ولکن تو در زمانی هستی
که نیستی چیزی مشکلتر از درهم حلال و برادری در راه خدا تعالی پس سنّیده بعد از نقل خبر فرمود هر گاه حلال دشوار یا
متعذّر بود در آن زمان و حال انکه عهدش به ابتدآء ایمان و اسلام نزدیک‌تر بود پس چگونه میشود حال حلال و حرام طعام
با اختلاف امور حلال و حرام و چون دیدم کار بانجا رسیده چنین دیدم که احتیاط کردن در پیدا کردن حلال به بیرون
کردن خمس و حقوق واجبه از هر چه دارم اقربست به نجات و سلامتی در حیات و بعد از مردن و غرض سنّیده بیرون
کردن خمس مالست از هر چه بدست آید و احتمال حرمت در تمام یا بعض آن برود و در اخبار متعدّده رسیده که در
حلال مخلوط بحرام که نه صاحبش را شناسد و نه قدر حرام را داند خداوند لطف فرموده و راضی شده بدادن خمس آن
و پس از دادن مال حلال و پاکیزه شود و باحتمال تعلّق زکوة عشر آن را نیز میداد ولکن از طریقه آن مرحوم معلوم میشود
که مرادش از حقوق واجبه تمام حقوق اخوان و فقراست چنانچه در کتاب کشف المحجّه تصریح فرمود که همیشه از محصول زمین
نه عشر را بفقرا میداد و یکعشر را برای خود نگاه میداشت و این سیره حقیقت معنی عمل کردن است به آیه شریفه
که در صدد بیان اوئیم که وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون یعنی در این بها چه باد انستن و دیدن فوائد گذشته از حلال و اینکه خوردن آن سبب شود
برای رفتن قذارات و زینت گرفتن نفس بصفات حمیده و ترقّی و قوّت گرفتن آنچه داشت اعدآنها و ظفر نیافتن
بر آن مگر کاهی باهزار زحمت براندکی از آن که مقاومت نکند با انچه خورده و خواهد خورد از حرام انگاه واقف شدن
بر این بشارت الهیّه و نعمت سنّیه که قدرش را جز خداوند کسی نداند و از عهده شکرش تمام آدمیان و غیر ایشان برنیایند
که بدادن صدقه تمامی چرک و کثافات و قذارات و حرمت و نجاسات ظاهری و باطنی مال مانده برود و چون
طلای احمر پاک و پاکیزه و خالص شود و بدین همان کند که حلال اصلی کردست کثیفی باو نرسیده بود میکرد و همیشه از این
کار متمکّن و بر ساختن چنین اکسیر روحانی و تریاق کبیر آسمانی توانا الّا به نهایت شوق و میل انچه تواند بدهد هر چه
بیشتر دهد تاثیر باقی مانده بیشتر و برکتش زیادتر شود و هر نفع و لذّت و اثری که در آنها خیال داشت در انچه باقی مانده
خواهد دید سیری را که در دو نان مثلا میدانست و بان عادت داشت در یک بلکه در نیمه نانی مشاهده خواهد
نمود و لذّت و قوّتی که در الوان اطعمه طلب میکرد بهتر و بیشتر از آن را در یکرنگی پیدا خواهد فرمود و اگر خواست به
همه احتمالات آن غذا یا مال عمل کند خمس آن را بدهد آنگاه عشر انگاه تمام آن را بسیّدی فقیر رفیق با همّت دهد
که براستی و رضا دوباره باو برگرداند انگاه همین کار را با فقیر غیر سنّید کند انگاه به حقوق مستحبّه پردازد به تفصیل و
شرط یکه بعد بیاید با التفات بمراتب آنها در مقام تقدیم و ترجیح چه حقوق متفاوتند در بزرگی و کوچکی و دینی
و دنیوی و برای هر یک درجات بسیار باشد و حقّ نیز گاه اصلی باشد بقرار داد اوّل الّتی که در آن ملاحظه رسیدن
خیری ظاهر از آنها با ولنشده و نباید کرد هر چند خیر بسیار رسیده چون حقّ رحم و همسایه و یتیم و فقیر و رحم دور شود

ونزدیک وکاهی حق از وی احسانی پیدا شود که از آن شخص باور سیده و آن نیز صاحب مراتب باشد چه کسی
که جان انسانی را بخرد البته حقش بزرگتر باشد از آنکه مالی باو داده یا مالش را حفظ نموده و این حقوق کاهی جمع شود
بسیاری از او و در یکی چون رحم همسایهٔ فقیر عاجز متعلم دین رفیق در سفر و حضر که راه روزیش از جاهای دیگر مسدود
و دیگران با عتماد بر او و گمان بی نیازی در آن مصاحب چیزی باو ندهند پس دارای سه حق مثلاً از دو و آن از
یک مقدم باشد و شرح محل انفاق و صدقه در باب دهم بیاید و چون طالب تزکیه چنین رفتار کند شاید مثال
فرمان امیر المؤمنین علیه السلام که بوالی بصره عثمان بن حنیف نوشتند کرده باشد چه از مطالبی که در آن فرمان
همایون درج شده این است که نظر و تأمل کن در آنچه میخوری از این خورد نیها پس هر چه را که علمش بر تو مشتبه شد
یعنی ندانستی که حلال است یا حرام پس بیندازان را و هر چه را که یقین کردی به پاکیزگی راههایش یعنی از هر راه که
تحصیل شده و بهر راه که باید صرف شود پاکیزه و از معایب مبرا است پس تناول کن از آن و از تمام آنچه
گفتیم منکشف شد که هر که تقوای او در مقام تحصیل حلال بنحوی که ذکر شد و اهتمام در نخوردن جز از آن بیشتر باشد
در مقامات دیگر با نفع و محکم و با دوام و ثمر خواهد بود والا همانست که فرمودند انچه کند بنا نیست بر روی ریگ
و اگر براستی در این مقام در آید و سیر نماید خداوند اعانت خواهد کرد و رزقش را بشر وط مذکوره باو خواهد رسانید چه
بسیار از علماء صالحین که باین وادی در آمدند و بر خود تنگ گرفتند خداوند حسب الوعده که **ومن یتق الله**
یجعل الله له مخرجا بمقدار حاجت از ممر مرضی بایشان رساند و چون دیگران خوردند و پوشیدند و از
گرسنگی نمردند **سید** جلیل و عالم نبیل سید خلف بن سید عبد المطلب موسوی مشعشعی که از اعیان علماء
حویزه و معاصر شیخ بهائی و صاحب تصانیف رائقه بود و بسیار زاهد و مرتاض و در لباس و خوراک بسیر سکر و طریقهٔ جد مطهر خود را و عبادت او ضرب المثل بود در کتاب مظهر الغرائب که شرح دعای عرفه
جناب سید الشهداء علیه السلام است میفرماید وقتی کسی را که براو اعتماد داشتم به رامهرمز فرستادم با شاهی
که برای من طعامی بخرد بقیمت هزار درهم و او را وصیت کردم که از ارباب دیوان نخرد بجهة شبهه که در مال
ایشانست چون چند روز گذشت در خواب دیدم که گویا آن مرد وارد شده و از او پرسیدم از خرید طعام
گفت خریدم گفتم از ارباب دیوان چیزی نخریده باشی گفت در دو من کار بر من مشتبه شده که ندانسته
با آن طعام مخلوط شده و از حال خودش پرسیدم گفت در دشکمی مرا آزار داد داغ کردم چون صبح شد آمرد
آمد از صورت حال پرسیدم پس خبر داد مرا بهمان نحو که در خواب دیدم از جهة طعام و در دق وقتی در
نواحی فارس بودم و امینی داشتم با والدم در حویزه بود پس در خواب دیدم که گویا آن مرد آمده و با او
دو هزار درهم بود از والد که بر سم صله برای من فرستاده پس با و گفتم مثیر سم که این از اعمال دیوان باشد
گفت از آن با بت نیست پس او را بخداوند قسم دادم ساکت شد پس دوباره او را قسم دادم گفت

حال که مرا قسم میدهی این از اعمال دیوانست امّا مرا سپرده اند که تو را خبر ندهم و آن را صرف کنم در حاجتهای خاریه
تو گفتم آن را بر گردان بسوی او چون بیدار شدم آن شخص وارد شد و با او بود آن را هم بهمان عدد که در خواب
دیدم پس از او پرسیدم گفت بهمان نحو که در خواب جواب داده بود تا انکه الحاح کردم و قسم دادم او را پس
اعتراف کرد بان گفتم الله اکبر بدرستیکه خداوند نگاه میدارد ما را از این مالها پس آن را بر گردانیدم فی الحال
پس خداوند بفضل و کرم خود عوض آن را پس از زمانی اندک بیست هزار درهم بمن داد و این از فضل خداوند
بر من و بر مردم مؤلف گوید که شیخ عیّاشی در تفسیر خود از جناب باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود
هیچ نفسی نیست مگر انکه خداوند مقرر کرده برای او رزق حلالی که برسد با و در عافیت و از راه دیگر حرامی برا و عرضه
میدارند پس اگر از آن حرام چیزی برداشت تقاص میکنند آن مقدار را از آن حلال که برای او مقرّر کرده بود
و در نزد خداوند است سوای آن حلال و حرام فضلی بزرگ و فیض از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت
کرده که فرمود بدرستیکه آفرید خداوند خلایق را و قسمت نمود روزیهای ایشان را از حلال و بر ایشان عرضه
داشت حرام پس هر که درید پردهٔ آن حرام را یعنی با آن آلوده شد کم میشود برای او از آن حلال بقدر آنچه
از پردهٔ آن حرام دریده و از او حساب آن را خواهند کشید و در کافی مرویست از جناب باقر که رسول
خدا صلّی الله علیه و آله در حجّة الوداع فرمود آگاه باشید بدرستیکه روح الأمین دمید در دل من که نخواهد مرد تنی مگر انکه
باخر رساند روزی خود پس از خدای پرهیز کنید و به نیکوئی یا باختصار طلب کنید و وا ندارد شما را دیر آمدن چیزی
از روزی انیکه طلب نمائید آن را بچیزی از معصیت خداوند پس بدرستیکه خداوند قسمت فرموده روزیها را میان
خلق خود بحلال و تقسیم نفرموده بحرام پس هر کس به پرهیزد و صبر نماید روزی او از حلال بسوی او خواهد آمد و هر کس
بدرد حجاب پردهٔ خداوند عزّ و جلّ را و بردارد آن را از غیر راه حلالش کم میکنند آن را از رزق حلالش و حساب
آن را از او خواهند کشید و در آیات بسیار اشاره باین مقام شده چنانچه میفرماید **ولو انّ اهل القری**
امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السّماء و الأرض اگر اهل شهرها ایمان آورند و از معاصی به
پرهیزند هر آئینه من درهای خیر و برکت برایشان بگشایم و میفرماید **ولو انّهم اقاموا التّوریة و الانجیل**
و ما انزل الیهم من ربّهم لأکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم اگر جهودان و ترسایان برپا
دارند احکام توریة و انجیل را و بقران ایمان آرند و احکام او بردست گیرند و هر مشکلی با و رجوع کنند هر آئینه
بخورند از بالایشان و از زیر پایشان مفسّران گفتند که این دو جمله کنایه باشد و معنی انکه از جمیع شئون جهة بایشان
روزی رسد چنانچه در جای دیگر میفرماید **یأتیها رزقها رغدا من کلّ مکان** و میفرماید **و أن لو استقاموا**
علی الطّریقة لأسقیناهم ماء غدقا اگر مردم بر راه راست مستقیم شوند هر آئینه بنوشانیم ایشان را آب
بسیار و آن کنایه از نیکی عیش و فراوانی معاش و وسعت روزی ایشان باشد چه آب اصل همه برکات است

و میفرماید ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب هرکس از خدا تعالی بپرهیزد
اورا از هر تنگی برهاند و روزی دهد او را از آن راه که گمان نبرد و این تنگی کاهی از شبهات و وساوس باشد در عقاید
و اصول ایمان و کاهی از میسور نبودن انچه با واست قوام بدن انسانی و آیه هر دو قسم را شامل و مخرج و رزق
هر یک بحسب حال اواست و در مجمع البیان مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود روزی
من حیث لا یحتسب آنست که برکت دهد خدا در آنچه باو داده و در فقیه مرویست از علی علیه السلام که فرمود
کسی که خداوند او را رزقی که کامی های خود بسوی او دراز نکرده و زبان را برای او نگشاده و جامه بجهة او بر خود
نپوشیده و خود را برای او عرضه نداشته از آنها نیست که خداوند او را در قرآن ذکر فرموده که ومن یتق الله الآیة و در
قصص امم سالفه که عزلت از مردم و سیاحت برایشان روا بود خصوص در بنی اسرائیل حکایات بسیار
نقل شده از عبّاد و رهبانان که در غارها و کهفها و صومعها تنها مشغول عبادت بودند و روزی بتوسط بشر
یا شجر یا از غیب عند الحاجة بایشان میرسید و این امت اگر معاشرت را با تقوی ضمّ کنند البتّه از برکت محمّد و آل
محمّد علیهم السلام از مقام ایشان بگذرند ولکن حیف که رشتهٔ تقوی را از دست دادند و در وادی خذلان ماندند از آن
دستهٔ سابقین و مسارعین بسوی خیرات و الطاف خاصهٔ الهیّه بمراحل دور افتادند فصل سیم در فائدهٔ
سیم صدقه است که از آیهٔ شریفه ظاهر میشود و آن صلوات رسول است صلّی الله علیه و آله چنانچه فرمود
وصلّ علیهم انّ صلوتک سکن لهم والله سمیع علیم ای پیغمبر رحمت بطلب از خدای برایشان
یعنی صدقه دهندگان زیرا که دعای تو یا دعاهای تو سکون نفس و طمأنینه او است برایشان و خدا تعالی شنوا
و دانا است و ظاهر آیه آنست که این سکون پیش از دادن صدقه و دعا کردن رسول خدا صلّی الله علیه و آله
نباشد و پس از آن دو پیدا شود و پس بدین سکون مکشوف میشود که آن جناب دعا کرده چه خواهد آمد که
فرقی در این مقام میان حضور و غیاب و موت و حیات نیست و دعای آن جناب مستجاب شده و از
آن پی برده میشود بقبول شدن صدقه پس باین فائده توان نمیرد امیان صدقه قبول شده و نشده پس
از همه فائدها بهتر و نقش بیشتر چه مشاهده اثر قبولی عمل مطابق آنچه فرمودند آیتی باشد تمام بر اثبات وجود مقدّس
خداوند تبارک و تعالی و صدق رسالت حضرت خاتم الأنبیا صلّی الله علیه و آله و صدق انچه وعده داده
از جزاء بر اعمال حسنه پس بر شوق و رغبت بیفزاید و بخداوند نزدیک نماید پس بدادن صدقه پایهٔ از توحید
و نبوّت و معاد محکم و شوق بکردارهای نیکو زیاد پس صدقه عملی باشد از سایر اعمال ممتاز بکثرت فائده
و بزرگی آن و توضیح آنچه از آیهٔ شریفه ظاهر میشود و میتوان احتمال داد و ذکر کرد از آنچه مربوط است بمقصود
متوقف است بر بیان چند امر اوّل آنکه مقام طبقات امت در نزد آن جناب مختلف و متفاوت
و بحسب آن مراتب دعای آن جناب در بارهٔ ایشان مختلف بود طایفه از آنها چنانند که دعای آن

جناب در بارهٔ

جناب در بارهٔ ایشان بی فائده وخداوند اثر اجابت را از آن برداشته بنحوی که با الحاح سودی ندهد ونمیبخشد
چنانچه میفرماید الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات والذین لا یجدون
الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم ولهم عذاب الیم استغفر لهم او لا تستغفر
لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله ورسوله والله
لا یهدی القوم الفاسقین انانکه عیب کنند وبرسبیل استهزاء چشم برهم زنند تبرع کنندکان از اهل
ایمان را در صدقات وعیب کنند آنان راکه جز طاقت خود نیابند ومال بسیار ندارند پس سخریه وفسوس
میدارند از ایشان خدای جزای سخریهٔ ایشان بدهد ومر ایشانراست عذابی دردناک آمرزش خواه برایشان
یا آمرزش نخواه برای ایشان اگر آمرزش خواهی برایشان هفتاد بار پس هرگز نیامرزد خدای ایشان را برای
انکه ایشان بخدای وپیغمبر کافرند وخدای راه ننماید یا هدایت نکند بره بهشت فاسقان را پس جمعی که در دل
نگرویدند بخدا ورسولش وجماعت از اسلام برتن کردند که بدن را پوشاندند ودر دل از او اثری نگذاشتند واز جملهٔ
علامت ایشان آن بود که صدقه دادن را عیب نهادند وآن راکه دهد استهزا کنند پس دعای آن جناب
در حق ایشان بی ثمر وشرح حال اینجماعت در تفاسیر وسیر موجود است طائفهٔ دیگر بودند که حسب دیگر بودند
که حسب فرمان الهی چون دامنشان بلوث کنای ملوث میشد ومرتکب کنای میشدند در محضر جنابش حاضر
میشدند واستغفار میکردند وآنجناب نیز برایشان طلب آمرزش میکرد امید اجابت بود چنانچه میفرماید
ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله
توابا رحیما واگر آن بود که ایشان چون برخویشتن ستم کردند نزد تو آمدندی وطلب مغفرت کردندی از
خداوند ورسول صلی الله علیه وآله برایشان استغفار کردی هر آئینه یافتندی خدای را پذیرندهٔ مهربان
وعدهٔ صریح نفرمود که اجابت میکنم وخواهم آمرزید کلمهٔ فرمود که رجا را قوت وطمع را حرکت دهد با خوف از
ردّ هر چند بجهة کامل نبودن شرایط قابلیة باشد در تفسیر شیخ ابو الفتوح مروی است از امیر المؤمنین ع
که فرمود چون رسول صلی الله علیه وآله را دفن کردیم وسه روز برآمد اعرابی بیامد وبر سر قبر رسول صلی الله علیه
وآله در افتاد ومیگریست واز آن خاک تربت رسول بر سر میریخت ومیگفت یا رسول الله آنچه گفتی
بشنیدیم وباور کردیم وآنچه از خدای فرا کردی ما از تو بواجب باز نگرفتیم واز جملهٔ آنچه خدای بر تو فرستاد این
بود که ولو انهم اذ ظلموا تا آخر آیه ومن برخویشتن ظلم کردم وآمده ام تا تو برای من استغفار کنی یا رسول الله
از قبر پیغمبر صلی الله علیه وآله او آواز برآمد قد غفر لک بیامرزیدند تورا ای کونیده وپوشیده نماند که هر
گناه که از آدمی سر زند لابد نقصانی باشد در ثواب وحظ او وضرری بر جانش پس ظلم باشد بر نفس هر انکه
در آیهٔ مذکوره ظاهرا آن قسم گناه باشد که در او هتک حرمتی از مقدسین بنوعی ولنشنیدن سخنی وسوء ادبی بآن

جناب باشد چنانچه از آیات سابقه بر آن معلوم میشود که ذکر فرمود کسانی را که در رفع خصومت و فصل نزاع
و لفتکوی خود راضی شدند بر فتن نزد علمای جهود و مرافعه پیش طاغوت و راضی نشدند بمحاکمه نزد آن جناب
و اعراض نمودند پس از بیان بعضی حالات و کردار آن جماعت فرمود **وما ارسلنا من رسول الا**
لیطاع باذن الله نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر آنکه فرمان او برند باسر یا باعلام خداوند آنگاه فرمود **ولو**
انهم اذ ظلموا الخ پس این ظلم آن ظلمی باشد که در او نافرمانی ظاهری باشد از آن جناب و هتک حرمت جاه و
دست رسیدن بان جناب رفتن نزد دیگران خصوص جهود نهایت اهانت و جسارتست و بعد از آن
نیز فرمود **فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدون فی انفسهم حرجا**
مما قضیت ویسلموا تسلیما پس بحق پروردگار تو که بحقیقت ایمان نیاورند تا که حکم سازند تو را در
آنچه خلاف و نزاع شده میان ایشان پس نیابند در دلهای خود تنگی در آنچه حکم کردی تو و کردن نهند بر فرمان
تو کردن نهادنی و این فقره نیز شاهدی باشد بر مراد علاوه که معهود نبود هیچ کس هیچ کنایتی در خلوتی مسکه در آن بی
احترامی نبود به خدمتش مشرف میشد و طلب استغفار میکرد **طائفة** دیگر گمانند که بی شرفیابی خدمت
آن حضرت و استدعای طلب بمغفرت خود آن جناب مامور بود از جانب رب العزت که بخواهد برای ایشان
آمرزش و غفران را چنانچه میفرماید **واعلم انه لا الله الا الله واستغفر لذنبک وللمؤمنین**
والمؤمنات بخواه آمرزش برای ذنب خود و گناه مؤمنین و مؤمنات و این مؤمنین همان جماعت
مؤمنند که خداوند در چند جا ایشان را مفتخر فرموده که با نبی اکرم خود در لطف و مرحمت و احسان خاص
شریک نموده و یک رقم خلعت بر ایشان پوشانده در نزول سکینه که میفرماید **فانزل الله سکینته**
علی رسوله وعلی المؤمنین فرود فرستاد خداوند سکینه را آرامی خود را بر پیغمبر خود و بر مؤمنین و در اختصاص
عزت که فرمود **ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین** برای خداست عزت و برای رسولش و برای
مؤمنین و در اینجا که نبی خود را شفیع ایشان قرار داده و این مرحمت نباشد مگر پس از کرداری نیکو و اعمالی شایسته
و خدمتی لایق و تمام تا قابل آن شوند که چون بمقتضای بشریت و معاشرت و وسوسهٔ ابلیس و میل طبیعت
گاهی در دام جرمی افتند و شربت عصیانی چشند و فوراً متنبه شده در مقام معذرت در آیند و اظهار ندامت
کنند و طلب بمغفرت و عفو نمایند چون جرم هر چه صغیر لیک در این درگاه عظیم و مجرم هر چند بزرگ اما در جنب
عظمت و کبریائی بیقدر و ذلیل و صاحب حق و مطالب آن فوق هر بزرگ و جلیل مقر بان درگاه
از یک ترک اولی سالها گریستند و از شرم سر بالا نکردند و وسیلها طلب کردند تا از آن هم آسوده شدند
پس ناچار گناهکار بی شفیع و عذرخواه و وسیله با اعتبار و جاه نتواند خود را بمیدان رحمت رساند و از
دریای غضب حبت رکه در آن فرو رفته و از آتشی که بر دود خویش افروخته جان را بخناری کشاند پس خداوند

کریم بجزای آن کردارهای نیک وثبات در ایمان خود وسیلهٔ معیّن نمود وامر بشفاعت وطلب گذشت از آن
لغزش فرمود پس ظاهر شد که این گروه بیرامون آن گناه که گوهر ایمان را از دستشان گیرد واسم مؤمن را از سر ایشان
بردارد نگردند وخود را از آن دستهٔ معصیت حفظ نمایند بجمله درآمدن در آن سلسلهٔ عظیمه ورسیدن باین نعمت جسیمه
چه آن را که خدایتعالی مؤمن خواند وبه محرم راز خود کاری درباره او فرماید مؤمن بزبان وعاری از حقیقت وشرایط
واوصاف ایمان نباشد بلکه لامحاله چنان باشد که از آن دستهٔ معصیت که برای صاحبش خلود دوزخ آرد منزّه
واز آن دستهٔ معصیت که برای صاحبش دخول جحیم آرد مبرّا اگر مبتلا شود گاهی باخوف وهراس در نهانی بآن
دسته گناهی باشد که در پی عذاب قیامت وشاید آن بروز وعذابی برنج وتلخی سکرات وبعضی اقسام بلاهای
دنیا دارد وچوهر ایمانش صدمه نرساند ولکن این دستها امیدی واضح که هرکس واند یا تواند که جدا کند ندارند ودر
بعضی ازآنها اشاره شده که او با ایمان جمع نشود وشاید در ستر وخفاء آن چون شب قدر ونماز وسطی وولی خداوند
واسم اعظم حکمتی وسرّی باشد وبهمین حکمت بس که مؤمن را از ترس آنکه مبادا این گناه که در نظر دارد از آن رقم
باشد از بشیتر معاصی تبرساند ونگاه دارد وشاید از این طائفه باشند انانیکه خداوند درباره ایشان فرموده **واذا جاءك**
الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم
سوء بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم وچون آنید نزد تو آنانکه ایمان آورده اند به
آیاتهای ما وباور کردند هر علامتی که برای مطلبی کند اشیم از توحید گرفته تا تمامی احکام جزئیه ونیک وبد حرکات سکنات
یومیه پس بگو رحمت بر شما باد نوشته وفرض نموده پروردگار شما بر نفس خود رحمت را که کار این است وحکم
چنین است که هرکه بکند از شما بدی را بنادانی انگه توبه کند وانچه بگناه افساد کرده باصلاح آرد پس بدرستیکه او
آمرزنده وبخشاینده است بیامرزد وبپوشد ورحمت کند وبخشاید ودر این آیه نیز آنقدر اشارت وتبشات
وتکریم ومرحمت در توصیف وتصدیق ایمان آن گروه وامر برسول اکرم در تقدیم سلام برایشان ونوشتن
رحمت برخویشتن برای ایشان بعوض نوشتن تکلیف برایشان فرموده که شایسته نباشد جز این طائفه
یا طایفهٔ آینده را **طائفة** دیگر کسانی که بامر خدایتعالی باید رسول اکرم صلی الله علیه وآله ایشان را بکاری
وادارد که تقدیم خدمتی کنند وبدرگاه بی نیاز نیازی آرند ورسولش از ایشان ستاند ودر حق ایشان دعا نماید
وهرکس را بمقصود اصلی خویش رساند چنانچه در این مقام فرموده که بگیر از اموالشان صدقه که پاک کنی ایشان را
وپاکیزه نمائی بجهة آن صدقه ودعا کن در حق ایشان که دعای تو آرامی دل ایشانست وبلندی مقام این
گروه از آنچه در این باب ذکر شده وخواهد شد معلوم است **تنبیه** انگه مخفی نماند که در امت آن حضرت
مؤمن ومنافق وصالح وطالح وسعید وشقی وفاجر ودانا وجاهل وبخیل وسخی بودند وتکلیف کرفتن
صدقه مخصوص نبود بطائفه وداون آن منحصر نبود در دستهٔ از ایشان بلکه آن جناب وعمّالش از هر طایفهٔ

اللهم انا نعوذ بك من ظلم الخائنة
واطماع الاثمة وقصد قائدين
مستزينين بباطلك متن
ذنوبنا وما اثقل ظهورنا
من اوزارنا ما تابين من
ذللنا معتذرين فاين يذهب
مستغفرون من كل ذنب
اكتسبناه ما عفيتا وتستغفرك من كل
الذنوب ونستغفرك من
ذنب اكتسبناه بالسنتنا
وجهل روعنا وكبرت جوارحنا
بان عصيان كبرت
انجو درياست وكبرت كبائر
عصيان كبرت وطاعتنا
فقل عمرنا الى آخر الايام و
الغيوب وكثرت الذنوب
انك انت علام

بیک نحو مطالبه میکردند و از هر طایفه صدق دهنده بود و آن جناب در حق هر کس که چیزی میدید دعائی میفرمود و نمیتوانست بود که برای همه یکقسم چیز و یکرقم منفعت بخواهد و آنچه برای مؤمن صالح سخی و اناخواست برای مقابلش نیز طلب نماید و با و برسد چه آن جناب منزه است از خواستن مطلب بیجا یا بجا برای محل بیجا و نشایستن نیکوکار و بدکار برسر یکخوان و تسویهٔ منافق و مؤمن در فضل و احسان پس لامحاله دعای آن جناب مختلف باشد برحسب اختلاف آنها و برای هر کرو هی چیزی خواهد مناسب حال و موافق مقصودشان و این سخن در سلام آن حضرت نیز باید چه از صفات پسندیدهٔ آن جناب بود سلام کردن بر صغیر و کبیر و مؤمن و منافق و آشنا و بیگانه و در هر مقام قصد میکردند از سلام معنی خاصی را که در مقام دیگر نبود و چگونه میشود که بخواهند از سلام بر آن جماعت که در آیهٔ سابقه ذکرشان شده و فخر میکردند که در امنیت من هستند کسانی که من مأمور شدم بر سلام بر ایشان همان معنی را که در سلام بر بدترین خلق خداوند میخواستند و اختلاف معانی سلام بحسب اختلاف آنها که بر ایشان سلام کرده میشود در محلش مذکور است یعنی انکه خداوند تبارک و تعالی اختبار و امتحان فرموده تمامی عباد را بمقداری از خوف و بیم که در قلبشان پیدا میشود از روز ولادت تا وقت مردن و آن خوف مختلف باشد بحسب اسباب که بعضی از روی طبیعت و فطرت باشد و بعضی از عادت برخیزد و بعضی از قوهٔ واهمه و خیال پیدا میشود و بعضی از ادراک عقل و تفکر نفس حاصل شود و بحسب تبدل مراتب من خوف نیز مبدل شود قسمی برود و قسمی دیگر بیاید و مختلف شود نیز بحسب اختلاف آن چیزکه از او ترسد و باین ملاحظه بعضی مذموم باشد و بعضی ممدوح پس حکم آن نیز مختلف شود چه پارهٔ از آن ممدوح و موجود آن در مکلف پسندیده اما باید سبب آن را برداشت و از خود دور نمود مثل خوف از گناه که مرکب شده و بعضی دیابد شکر ممدوح وجودش کرده طالب زیادشدن آن باشد که آن مانع است انسان را از ارتکاب معاصی و مسامحه در ادای طاعات چون خوف تغییر نعمت خوف سلب نعمت خوف حرمان از نعمت خوف نزول نقمت خوف سوت فجأت خوف سلب توفیق توبت خوف عدم قبول طاعت خوف سلب توفیق طاعت و امثال اینها و پارهٔ مذموم و قبیح و مانع از بسیاری از طاعات بلکه مضر بعقاید و معارف مثل خوف فقر در وقت انفاق خوف ملامت کردن بیخردان خوف احتیاج خود یا فرزندانش بمال پس حرص آورد برای جمع آن و نظایر آن و تمام اقسام آن که مقام تعدادش نیست داخل است در آیهٔ شریفه **ولنبلونکم بشیء من الخوف** هر آئینه امتحان و اختبار کنم البته شما را بچیزی از خوف و باین امتحان صابر و شاکر و موحد و مطیع از مقابل خود جدا شوند بعضی را خوف به مقامات عالیه رساند و پارهٔ را در اسفل درک جحیم و همهٔ آنها سبب باشند برای اضطراب دل چه حقیقت خوف که ترس و بیم آمدن بلا یا رفتن نعمت است چه دنیوی چه اخروی چه داخلی چه خارجی چه بدنی چه نفسی چه قلب را متزلزل کند و آرامی را از او ببرد و باستقرار آمدن آن مکروه یا رفتن

ظاهری و افنت الطاهی عمری
و قد اخبی بنا و حضری الاصفی
عن الله تعالی انه قال و قوله
الحق و یقول الله فلا تخشوهم و اخشونی
فاوصی الله فلا تخشوهم و اخشونی ثانیا
مستعصما من وقوعی ثانیا
من معاصی فاخشنا علی
سلیمانی ثانیا من خطایای
الخ و در آیات بسیار دیگر
مرویست که اعدای خدا علیه و آله و کفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و کفت
برمن مشتبه شده است از کدام یک
حضرت رسول خداوند و اعتصموا
کفت قول خداوند جل جلاله
بحبل الله جمیعا جمیعا جمیعا
و رسول و علی بن ابی طالب علیه السلام
و طرف دست او بود کدام یک
حبل الله متین متمسک شوید و
دست مبارکش را کشف آن
دست سبب کدام است پس اعرفها
بسبب آویزد

آن محبوب از هر چیزی بکسل جز از آنچه او را از آن برماند و بغیر او چیزی نخواهد و طالب نباشد و گاه شود جمعی ازان باشند اما هر کدام بر چیزی یکی بر عرض دیگری بر مال دیگری بر دین مثلا و در یکچیز مایهٔ اطمینان و ایمنی همهٔ آنها را گذارد و از اضطراب و هراس بکلی انکار بیرون آید چنانچه در مقام چنین باشد زیرا جمعی که منافق بودند در دل ایمانی نداشتند بخداوند و رسولش چه رسد باعتقاد حسن صدقه و انفاق چه خود را در سلک مؤمنین در آورده که عیشی براحت کنند پیوسته خائف بودند که مبادا رسوا شوند و پیغمبر صلی الله علیه و آله از باطن ایشان خبر دهد و آنچه در دل نهان کردند آشکار نماید چنانچه خداوند میفرماید یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم میترسند منافقان از آنکه سورهٔ فرود آید بر ایشان که در او کشف سرّ و هتک ستر ایشان باشد و خبر دهد ایشان را از آنچه در ضمیر دل ایشان پنهان بود پس خوف اینها بر عرض بود و طالب بودند ایمنی از او و سکون خاطر از بروز نکردن آنچه در دل دارند پس اجابت کنند امر صدقه دادن را تا در سلک مطیعین در آمده ها ایشان آن رفتار شود که در دنیا با مؤمنین میشود و جمعی اگرچه بدل مؤمن اما چون بمقام یقین نرسیده بودند محبت مال ایشان را تر سانده بود که دادن صدقه خسارتی باشد در مال و نقصی در حساب آن اگرچه خداوند وعده خلف داده بود که هرچه در راه او دهند بر جایش گذارد و نگذارد که از مقدار مالشان چیزی بکاهد امّا ضعف ایمان نگذاشته که ایشان باور کنند و از کم نشدن مال آسوده شوند پس ترس ایشان از مال و از نیامدن بدل آنچه بصدقه باید داد پس مقصد و محبوبشان اطمینان خاطر از آن اضطراب و باور کردن کم نشدن حساب و جمعی با داشتن ایمان کامل و اعمال صالحه و کوشش در بندگی همیشه خائف و هراسان که مبادا در آنچه کنند فسادی و خللی و مبطلی در سابق یا مقارن یا بعد از آن باشد و در دیوان عمل یک عمل تمام دارای آنچه در او خواستند که بدست هر صراف این بازار دهند علمی نگیرد نباشد یا اگر بصورت تمام امّا نمی روح و کمال که قابل آوردن در بارگاه جلال و محضر خدای متعال نباشد چنانچه خداوند در بارهٔ جمعی از عباد بعد از ذکر چند منقبت میفرماید والذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون اولئک یسارعون فی الخیرات وهم لها سابقون و کسانیکه میدهند آنچه را که میدهند در حالتی که دلهایشان ترسان و مضطربست از آنکه قبول نشود چون میدانند که مرجع ایشان بر درد کارشان آگاه و مطلع است بر نیک و بد و ظاهر و باطن هر کار و ایشانند که میشتابند بسوی خیرات و پیشی میگیرند خلق را در نیکی و خلق در جنت چون از کرد کار خویش ترسانند که مبادا فاسد یا پسندیده نباشد بسوی هر طاعتی میشتابند که شاید هدیهٔ قابل بدست آرند و ترس تقصیر و تفریط از ایشان نرود تا آنگاه که عمل مقبول و آثار آن را در خویش مشاهده نمایند پس بجماعت در نزد هر عملی با نهایت مواظبت در شرایط و ارکان و حفظ از مفاسد و آفات بامید قبول و رسیدن بآنچه در ازای آن میدهند کاری کنند با خوف از ردّ و اضطراب

دل از حرمان آن ثواب موعود و رضای پروردگار پس غرض اهمّ در نظر ایشان بیرون آمدن از آن قلق
و اضطراب و ایمنی از شرّ ردّ عمل و دیدن عذاب یا عتاب باشد و خدا تعالی وصف صدقه دادن ایشان را
کرده که ومن الاعراب من یؤمن باللّٰه والیوم الاخر ویتّخذ ما ینفق قربات عند اللّٰه
وصلوات الرّسول الا انّها قربة لهم سیدخلهم اللّٰه فی رحمته انّ اللّٰه غفور رحیم
از جمله بادیه نشینان کسی هست که ایمان دارد بخدای و روز باز پسین یعنی روز قیامت که از پس او دیگر
شب نباشد و میگیرد آنچه را انفاق میکند سبب نزدیکیهای نزد خداوند یعنی غرضش از انفاق نزدیکشدن به
خداوند است در دنیا و برزخ و جنّت بآن معنی که شایسته است که از نزدیک شدن بخداوند اراده
شود و دعاها و استغفار بر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه وآله بدان بدرستیکه آن کار سبب قربت است مر ایشان را
وزود است که در آرد خدای ایشان را در رحمت خود بدرستیکه خداوند آمرزنده و مهربانست و چون در آنچه
گفتیم تأمّل شود و این آیه را ضمّ کنیم با آیهٔ مقصود که صلّ علیهم انّ صلوتك سکن لهم با ملاحظهٔ عمل
حضرت مقدّس نبوی در دعا کردن بر برّ و فاجر از کروه صدقه دهندگان ظاهر شود که مقصود اصلی در
دعای آن جناب کسانی هستند که صدقهٔ ایشان قابل تطهیر و تزکیه باشد که غرض کلّی بود از این تکلیف و صدقه
قابل آن دو ثمره نباشد مگر انگاه که جامع شروط باشد خصوص واجبهٔ آن که عمدهٔ آن شروط بعد از ایمان
تصدیق است بوعدهٔ خداوند و رسولش در آنچه مقرّر فرمودند برای منفقین و اجتناب از آنچه آن را فاسد
کند پس مورد دعای آن جناب آنانند که در آیهٔ ومن الاعراب ذکر شدند و ثمرهٔ کلیّه صدقه از آن
ایشان باشد که ایمان آوردند و بوعدها باور کردند و از مفاسد صدقه پرهیز نمودند پس بخلعت دعاهای آن
جناب سرافراز شوند و در دریای رحمت الهی مستغرق گردند و اثر اجابت اندعار در خویش بینند و از قلق و اضطراب
ردّ عمل بیرون آیند و دلشان آرام گیرد و مطمئن شود که هدیّه قبول و نتیجه حاصل و وعده وفا و بار گناه که
با قرب موعود نساز د تباه و علامات تباهی آن که در محلّش مذکور است مشاهد و محسوس و آنچه خوشند
از آن صدقه از تقرّب و برکت و غیر آن از اغراض پسندیده که در باب نهم بیاید دیده و اگر ندیدند
مطمئن که ذخیرهٔ عقبی یا صلاح در تبدیل آن باحسن از آن یا تأخیر از آن زمان شده و بالجمله مؤمن از هر چیز
در وقت آن طاعت هراسان و دلش از تصوّر آن لرزان خصوص خوف نه پسندیدن هر چند بجهة
گناهان سابقه باشد از برکت دعا و طلب رحمت و استغفار آن جناب آسوده و مطمئن و دلش آرام
گیرد و امّا سائر طوائف پس چون در ظاهر گوهر فرمان خدا و رسولش را نشکستند و امر بصدقه دادن را
اطاعت کردند با انکار یا شکّ یا ضعف ایمان که در دل پنهان داشتند و آن پیغمبر برگزیدهٔ رؤف و مهربان
و جزا دهنده هر نیکی و احسان و پوشاننده جرم و عصیان که نذر در پردهٔ آن را که بر عیب خویش پرده کشیده

ونزاند آن را که از جام فرمان یزدان جرعهٔ چشیده پس انچه دهند گیرد واگر با کرفتن دعا کنند سرّ آنها ظاهر و پرده‌شان
دریده نشود پس در حقّ ایشان نیز دعا فرماید و از انچه ترسان و مضطرب بودند ایمنی دهد و آسوده کند منافق
از بیم رسوائی و نزول آیه در کشف انچه پنهان دارند فارغ شود و مال پرستان را از خوف نقصان در آرد و بدعای
در مالشان برکت دهد و فی الحقیقه دعا در حقّ شتر و کاو و کوسفند و زرع و ثمر باشد که فقرا از آنها خیری برند پس دعای
آن جناب عام و اثر دعا که طمأنینه و سکون نفس باشد شامل جمیع انام امّا تفاوت مراتب اهل دعا و خیرات
راجعه بصدقه دهندکان چون تفاوت مقام ثریّا از ثری و ماه کردون از ماهی دریا این اجمالی از انچه توان گفت
در اینمقام و تفصیل معنی صلوات و دعاهای آن حضرت و مقامات و آثار انها در بارهٔ امّت موکول است
بمحلّ خود که سینهٔ راسخین در علم است **چهارم** ظاهر آیهٔ شریفه آنست که تو بگیر از اموال ایشان صدقه را
و صلوات فرست بر ایشان و دعا کن در حقّ ایشان و معلوم است که آن جناب خود مباشر کرفتن صدقه
نبود بلکه غالبا ساعی و عامل آن جناب میکرفت و صدقه دهنده منحصر نبود در مالداران مدینهٔ طیّبه و همه صدقه
خدمت آن جناب نمی آوردند بلکه بسیاری از آن در همان قبیله و محلّ که کرفته میشد در میان فقرآء و اهل استحقاق انجا
تقسیم میشد که نه صدقه دهنده اش شرف حضور پیدا میکرد و ما دانیم که دور و نزدیک و آشنا و بیکانه و بادیه
نشین و اهل حضر و صاحب زر و سیم و ارباب مواشی و زرع و زیادی و کمی اصل مال باشد نه بخل و کرم صاحبانش
همه در نزد ان جناب یکسان و حکم کرفتن و دعا کردن شامل حال انکه در بادیه محض امتثال فرمان همانجا دانش انچه بر او بود
هر چند در همی بوکیل آن جناب سپرد یا بادنش بفقیری میرساند با انکه در مدینه بدست خود هزارها در محضر شریف حاضر
میکرد تفاوت نداشت و انچه برای این مطلبید برای آن نمیخواست پس دعای آن حضرت منحصر نباشد در
بارهٔ حاضرین مجلس همایون و انانکه صدقه ایشان بدست آن جناب رسد چه این منافی باشد حکمت قرار دادن
آن را بر جمیع و بعثت آن جناب بر جمیع و رأفتش بر کافّهٔ مؤمنین و فرق کردن دوری و نزدیکی در قرب و منزلت
بلکه شنیدی که خداوند مدح کرد بعضی از بادیه نشین را که برای قرب بخداوند و دعاهای آن جناب انفاق کند و هر دو
مقصد خود برسد و نفرمود اکر بمدینه آیند یا صدقه را بانجا فرستند و چه نیک کفته شاعر هر کرا روی به بهبود بود
دین روی نبی سود بود و بالجمله هر کس در هر جا هر صدقهٔ بهر مقدار که دارا بود شروط را و با مر آن جناب
سپرد از دعایش حظّی داشت و با مر الهی آن حضرت بر او صلوات میفرستاد و امّا بعد از وفات پس
بدعای آن جناب منفتح شوند هم بدعای خلفایش که زمین خالی نیست و نخواهد بود از ایشان سر افراز کردند امّا
اوّل پس بجهة عرض اعمال امّت از نیک و بد بر آن جناب در عصر پنج شنبه و دوشنبه بلکه در هر صبح چنانچه در
اخبار بسیار رسیده در تفسیر آیهٔ شریفه **وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون** که بقاعده
یک آیه بعد از آیهٔ شریفه **خذ من اموالهم صدقة** مذکور است در اینمقام تحریص بر طاعت است

۲ صدقه کیر بجهة زیادی فکی صح

که هر آنچه طاعت کنید خدا و رسول و ائمه علیهم السلام خواهند دید و ثواب آن از شما فوت نخواهد شد یا در مقام
تهدید که هر چه خواهید بکنید که عمل شما محفوظ و بر خدا و اولیائش معروض و شاید باحتمال اوّل اقرب و در آن اشعار
باشد بمقصود ف شیخ عیّاشی و دیگران از ابی بصیر روایت کرده اند که خدمت جناب صادق علیه السلام عرض
کرد که ابو الخطاب میگفت که بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرض شد اعمال امّتش هر پنجشنبه پس جناب صادق
علیه السلام فرمود چنین نیست بلکه بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله عرض میشود اعمال امّت هر صباح
نیکانشان و بدانشان پس بترسید از نگاه آیه را خواند ف د بصایر الدرجات مرویست از آن جناب
که فرمود چه شده شما را که بدی میکنید بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله پس مردی گفت فدای تو شوم چگونه بدی
میکنیم با و فرمود آیا نمیدانید شما که اعمال شما عرض میشود بر آن جناب پس اگر معصیتی در آنها دید پس او را
اندوهگین میکند پس مهموم نکنید آن جناب را و خورسند نمائید او را ف فیه از جناب باقر علیه السلام روایت
کرده که آن حضرت با صحاب خود فرمود حیات من خیر است برای شما با من سخن میگوئید و من سخن میگویم
با شما و مردن من خیر است برای شما عرض میشود بر من اعمال شما پس اگر دیدم که نیکو و خوبست حمد میکنم خدا را
بر آن و اگر دیدم بخلاف آن پس استغفار میکنم برای شما و بر این مضمون اخبار بسیار است و صدقه از اجلّ
اعمالست و اگر میدان شفاعت کند البتّه برای گنهکاران آندعا را خواهد کرد و امّا ف مرسل واضح است
چه در ایشان جاریست آنچه جاریست در حقّ رسول خدا صلّی الله علیه و آله از احکام و آداب و فضایل
و علوم سوای خصایصی چند که مقام از آنها منیست و در اخبار عرض اعمال بر ایشان که قریب بمتواتر است
کفایت است برای مقصود خصوص بالنسبة بامام عصر روحنا و روح العالمین فداه که مقامش در میان
خلق مقام رسول خداست صلّی الله علیه و آله در میان امّت در حال حیات ظاهری و ما بعد کما یخبر نقل می
کنیم که وافی و کافی باشد برای تمام مرام و شفا باشد در او برای همه امراض و اسقام شیخ طوسی در کتاب غیبت
در ضمن احوال شیخ جلیل حسین بن روح نائب سیّم امام زمان عجّل الله تعالی فرجه فرمود من از او اخبار بسیاری روایت
کردم از آنجمله روایتی است که خبر داد ما را با آن حسین بن عبید الله از ابی عبد الله حسین بن علی بزوفری رحمه الله
که گفت اختلاف کردند اصحاب ما در تفویض و غیر آن پس رفتم بسوی ابی طاهر بن بلال در حال استقامتش
پس اختلاف را با و رساندم گفت مرا مهلتی ده پس چند روزی او را مهلت دادم ناگاه نبرد او رفتم پس بیرون
آورد برای من حدیثی بسند خود از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر گاه اراده کند خدا تعالی چیزی را عرضه
میدارد آن را بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله پس بر امیر المؤمنین علیه السلام پس بر هر یک از امامان بعد از
دیگری تا منتهی میشود بصاحب الزمان علیه السلام ناگاه بیرون می آید بسوی دنیا و چون خواهند ملائکه که بالا
برند عملها را عرضه میدارند بر صاحب الزمان ناگاه برمیگردد هر یک تا آنکه عرض میشود بر رسول خدا صلّی الله علیه

انکاه عرض میشود برخداوند پس هرچه فرود آید از جانب خداوند بردستهای ایشانست ولی نیازنشد مذ از خدای عزوجل بقدر بهمزدن چشمی پس اگر لقمهٔ نانی در نیم شبی بدست مسکینی داده شود بعرض جمیع ایشان خواهد رسید وسبب سرورشان خواهد شد دعا و طلب آمرزش خواهند نمود پنجم مقصود ومراد ومیل جمیع انبیاء واوصیاء علیهم السلام متحد ومحبوب هریک محبوب دیگری ورضا وغضب هریک رضا وغضب باقی ودعا ونفرین هرکدام ملازم دعا ونفرین سایرین چه این طائفه نخواهند ومیل نکنند ونطلبند جز محبوب ومطلوب خداوند را نخواهش نفس وهوا ومیل طبع وغرور دنیا چیزی نجویند وراهی نپویند وباکسی پیوند نکنند وازاحدی نگسلند پس هرکدام اگر چیزی خواست چون مرضی ومحبوب خداست یقینا چه خطا واشتباه وغفلت راراهی نیست درکردار ایشان پس تمامی همان راخواهند واز خداوند طلبند خصوص اگر آن طالب سیّد وسرور وبزرگ ومهتر ایشان باشد که علاوه براتحاد مقاصد ونطابق اغراض که مقتضی همراهی است بزرگی وریاست کل وتقدم برسلسلهٔ انبیاء ورسل وپیشوائی برراهنمایان سُبُل لازم دارد متابعت واقتداء وتأسی هرتابع راکه بهرکسی دوستی کند دوستی کنند وباهرکه دشمنی کند دشمنی کنند ودرحق هرکس دعا کند آمین گویند وبرهرکس لعن ونفرین کند نفرین کنند واین سخن چاریست نیز درحق ملائکهٔ کرام وچگونه متابعت نکنند وحال انکه انچه کنند از عمل ویاد دارند از تسبیح وتقدیس وتهلیل وتمجید وسایرانواع عبادت ازجنابش آموختند وببرکت نور مقدسش بهدایت یافتند وچراغی افروختند ف در کتاب شریف کافی مرویست ازجناب صادق علیه السلام که فرمود جمع نمیشود سه نفر از مؤمنین وزیاده مگر انکه حاضر میشود مثل ایشان از ملائکه پس اگر دعا کردند برای خیری آمین میگویند واگر پناه بردند از شرّی میخواهند از خداوند که برگرداند آن شرّ را از ایشان واگر حاجتی خواهند شفاعت کنند نزد خداوند وسئوال کنند که آن حاجت را برایشان برآورد ف در کتاب جعفریات مرویست ازآن جناب ازپدرش ازجدّش علی بن الحسین ازپدرش ازجدّش علی علیهم السلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود خبر داد مرا جبرئیل ازپروردگار من عزوجل که من امر نکردم ملائکهٔ خود را بدعا کردن برای احدی ازخلق خود مگر انکه جواب میدهم وقبول میکنم آن را وبالجمله صدقه مقبوله یعنی دارای شروطی که خواهد آمد درپی دارد دعاها وصلوات واستغفار خاتم النبیّین وخلفاء راشدین او را صلوات الله علیهم ودعای ایشان درعقب دارد ودعاء وآمین انبیاء واوصیاء وملائکه را وخدای داند که اثر این دعاها چیست ودر دین وعقل وجان ومال وعرض ودنیا وآخرت صدقه دهندهٔ خواهد کرد واگر نبود مگر همان جاری شدن اسم او بخوبی درآن زبانهای پاک پاکیزه درملاء اعلی ومحل قدس هرآئینه کافی بود در بذل تمام مال وجان ورسیدن باین مقام عظیم الشان ودرجهٔ عالی بنیان **باب هشتم** درشروط صدقه وآداب انفاق که بی مراعات آنها فوائد وثمرات آن بدست نیاید وآنها اگرچه بسیار ومتشتت درسطاوی آیات واخبار ولکن بعمدهٔ آنها

۲ دانچه عروج کند بسوی خداوند پس بردستهای ایشان آید صح

شده در آیاتیکه تشبیه میفرمایند انفاق در راه خدا را بباغ و بوستان و زراعت و خوشه آن چنانچه در اواخر سورهٔ بقر است مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم مثل آنانکه انفاق میکنند مالهای خود را در راه خداوند مانند دانه ایست یعنی انچه انفاق کنند مانند دانه ایست که هفت خوشه آورد و در هر خوشه صد دانه باشد و خداوند زیاد میکند برای هر که خواهد و خداوند واسع و توانا است بر دادن هر کس در هر وقت هر چه خواهد و دانا است پس انفاق کننده بمنزله زارعی است که تخمی بکارد و از محصول آن فایده برد پس انچه زارع بایست رعایت کند پیش از کاشتن و وقت افشاندن تخم و پس از آن تا بدست آمدن خوشه انفاق کننده را چاره از مراعات آن نیست و عمدهٔ آنها پانزده چیز است اول آنکه زارع ناچار است از تحصیل بذر صالح بی عیب که قابل کاشتن و سبز شدن و ترقی کردن باشد چه تخم بی مغز کرم خورده را کاشتن جز خسران مال چیزی نه منفق را نیز چاره نباشد از پدید آوردن مال پاکیزه از انچه عیب او است و در نزد خداوند چنانچه میفرماید یا ایها الذین امنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون ولستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه ای کسانیکه ایمان آوردید انفاق کنید از پاکیزهای انچه را که کسب کردید و دارا شدید و آن را از ایمان و عقل مکتسب و علوم و عزت و جاه و غیر آن و از انچه بیرون آوردم برای شما از زمین از نبات و معادن و امثال آن و قصد نکنید انفاق از خبیث آنها را چه رسد بدادن آن و حال انکه خود نمیگیرید آن را مگر انکه در گرفتنش چشم بپوشید پس انسان که با همه جهل و نادانی و احتیاج و پریشانی و خساست طبع و پستی فطرت اگر چیزی را بنظر خود خبیث داند و با طبعش نسازد باو ندهد نگیرد و بسا هست که بغضب آید هر چند حقی در آن داده نداشته باشد چگونه خداوند خبیر دانا بتمام نیک و بد اشیاء که از تمام نعمت که به بنده عطیت فرموده پارهٔ را بقرض خواسته که در هنگام تمام حاجت او بآن چندین برابر کرده باو برگرداند قبول خواهد فرمود مالهای خبیث را و حال انکه نهی فرموده از کسب آنها و بر فرض کسب برای آن مصارفی معین نموده پس در انفاق خبیث در نزد خداوند علاوه بر انکه از قبول نشدن فایده بخشد کسب معصیتی تازه شود ذ تفسیر حضرت عسکری از جناب صادق علیهما السلام مرویست که فرمود کسی که پیروی هوی کند و برای خود اعتماد نماید مانند مردیست که شنیدم که اراذل و اوباش عوام او را تعظیم میکردند و مدح مینمودند پس اراده کردم که او را ملاقات کنم بنحوی که مرا نشناسد پس دیدم او را که حلقه زده بودند بر گرد او خلق بسیاری از اوباش عوام پس پیوسته حیله میکرد با ایشان تا از آنها جدا شد و در نمیگرد پس متابعت کردم او را پس به خبازی رسید و او را غافل کرد و دو نان از دکان او سرقت کرد پس تعجب کردم از او و گفتم در نفس خود شاید این معامله بوده پس گذشت بصاحب انباری و پیوسته با او بود تا او را غافل کرد و از پیش او دو انار بدزدی گرفت پس تعجب کردم و در نفس خود گفتم شاید معامله بوده باز گفتم اگر متعا

داشتند چه حاجت بود بدزدی پس پیوسته متابعت میکردم او را تا انکه گذشت بمریضی پس گذاشت آن دو انا
وآن دو نان را در پیش او پس حضرت از سبب آن کارها از او سئوال کرد گفت شاید تو جعفر بن محمّد باشی گفتم
آری گفت چه نفع می بخشد تو را شرف اصل تو با جهلت گفتم چه امر است که ندانستم ان را گفت فرمود خداوند
عزّ وجلّ من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسّيّئة فلا يجزى الّا مثلها هر کس
یک حسنه آورد برای او است ده برابر آن و هر کس یک بدی کند پس نیست پاداش آن مگر مثلش و من
چون دو نان دزدیدم این دو معصیت و چون دو انار دزدیدم شد دو معصیت پس این چهار معصیت چون
صدقه دادم بهر یک از آنها برای من چهل حسنه باشد پس از چهل حسنه چهار سیّئه کم میشود باقی میماند برای من
سی و شش حسنه پس گفتم با و مادرت بغرایت منشینید تو ای جاهل بکتاب خداوند ایا نشنیدی خداوند میفرماید
انّما يتقبّل الله من المتّقين خداوند جز این نگفته که قبول میفرماید از پرهیزکاران یعنی در هر عمل تا تقوای متعلّق بان
ملاحظه نشود قبول نفرماید تو چون دو نان دزدیدی شد دو معصیت و چون دو انار دزدیدی ان نیز دو معصیت
چون آنها را دادی بغیر صاحبش و بدون امر او افزودی چهار گناه بر آن چهار گناه نه انکه افزودی چهل حسنه بر ان
چهار گناه پس مرا قدری نگاه کرد انگاه برگشت و ق د مکارم الأخلاق مرویست که شخصی خدمت جناب
عرض کرد در آیه است در قرآن هر چه او را طلب میکنم نمی یابم تا انکه گفت دروغ می گوی قول خداوند و ما انفقتم من
شيء فهو يخلفه انچه انفاق میکنید از اموال پس خداوند بجایش میگذارد و من انفاق میکنم و نمی بینم جانشین
آن را حضرت فرمود آیا می بینی خداوند را که خلف وعده میکند گفت نه فرمود پس چه شده گفت نمیدانم
فرمود اگر کسی از شما کسب کند مال را از حلال و خرج کند آن را در راه خدا یکدرهم خرج نخواهد کرد مگر انکه خداوند
بجای آن میگذارد و ق مراد از طیّب که خداوند امر فرموده بانفاق از آن یا چیزهائیست که آنها را حلال نموده یا
چیزهائیکه از تمامی شبهات پاک شده یا آنهاکه در او ضرری برای نفس و جسد نباشد یا چیزهائیکه لذیذ باشد در
طبعهای مستقیمه و از آن نفرت نکنند یا چیزهائیکه در او وجه قبحی نباشد که سبب شود منع کردن از او و راغب
مقابل او است بهر معنی که استعمال در آن شده و شاید در آیه شریفه که معنی اوّل یقیناً اراده شده سایر معانی
نیز مقصود باشد چنانچه از تفسیر آیه و پاره از اخبار مستفاد میشود و اینکه سبب نزول آیه صدقه دادن بعضی
صحابه بود به بقیّه ربائی که از پیش داشتند و یا صدقه دادن بعضی نخلهای بیست که بهسته بزرگ داشت پس در
اشیاء هر چه جامع تمام معانی یا بیشتر آن باشد سزاوارتر است بانفاق و از اینجا معلوم میشود سرّ افضلیّت
صدقه آب از غیرش چنانچه کلینی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام روایت نموده که اوّل چیزی که ابتدا
میکنند بان صدقه آبست ق و نیز از جناب صادق علیه السّلام روایت نموده که بهترین صدقه سرد نمودن
حرارت کبداست ق و نیز از آن جناب روایت نموده که هر که سیراب کند در موضعیکه یافت میشود آب در

انجا پس چنانست که بنده آزاد کرده و اگر سیراب کند در جائیکه آب یافت نمیشود مانند کسی است که زنده کرده
نفسی را و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا هر که زنده کند یک نفس را چنانست که تمامی مردم را
زنده کرده باشد چه آب طیب است بهمه معانی حلال است برای تمام خلایق و نزدیکترین اشیا است بطهارت
و دورترین آنها از تطرق شبهات و اسباب حرمت چه پیدا شدن آنها در چیزی از تصرفات دست نیست
در آن و آب برای آشامیدن هیچ محتاج بتصرف و اصلاحی نباشد و بسایر تصرفات کمتر محتاج باشد و از زیادی
و وفور دست ظلم و تعدی باو کمتر رسد بلکه در پاره از آنها با وجود عصبیت مانعی از آشامیدن نباشد بخلاف
در آن بقدر حاجت ضروری نباشد و لذت آن بدرجه ایست که تمام جنبنده بتمام میل آن را نوشند و حاجت
بآن بیشتر باشد از سایر اشیاء بلکه قوام زندگی باو است چنانچه فرموده و من الماء کل شیء حی پس جهه فقهی در او
تصور نشود و این اخبار منافی نیست با اخباریکه گذشت در فصل اول از باب چهارم که صدقه علم و حکمت
افضل صدقاتست و خواهد آمد نیز در قسم سیم از مقام دوم از باب نهم چه شاید از لفظ آب در اخبار سابقه علوم حقه را
نیز اراده کرده باشند بنحو صحیحی که در جای خود مقرر شده و آب در بسیاری از آیات بعلوم حقه تفسیر شده با انکه ظاهر آن نیز
مراد است و این دو در نهایت شباهتند چه بهمان قسم که آب سبب حیوة جسد است علم نیز سبب حیوة نفس است
پس تمام زندگی انسان باین دو باشد و گذشت که امام علیه السلام بهمین آیه که و من احیا نفسا در صدقه آب
استشهاد کردند در صدقه بعلم نیز استشهاد فرمودند ق م هر آنکه زارع محتاج است بزمین نرم پاکیزه که سخت و شوره
زار و در زیر خاک آن سنگ نباشد چه البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج
الا نکدا زمین پاکیزه بیرون می آید گیاهش بامر و اعلام پروردگار او و آنچه خبیث است بیرون نمی آید از او مگر چیز
کم نابودی منفق نیز باید پیدا کند برای محل انفاقش صاحبان دلهای نرم شده بایمان که بنور رجا و آتش خوف الهی
ملایم و رقیق و منشرح شده باشد و آنچه باو رسد معین او شود در نیکی و پرهیزکاری و قوت دهد او را در عمل و بپرهیزد از
صاحبان دلهاکه از اثر کفر و نفاق و معاصی از سنگ خارا سخت تر و از زمین شوره زار مرده تر و نفرا مد نیکی بر انسان
جز بر قساوت قلب و قوت بر فساد و افساد و دوری از خداوند و فرو رفتن در گرداب ظلم و عدوان و در بسیار جا از
آیات تشبیه فرموده مخالف حق را بزمین مرده و سنگ سخت و دریای شور و نظر باینها ق حضرت امام حسن علیه السلام
برای وجه کوسجی ریش آن رجس و حسن محاسن مبارک خود بآیه سابقه استدلال فرمود ق حضرت رسول صلی الله
علیه و آله به ابوذر فرمود رفاقت مکن مگر با مؤمن و نخورد طعام تو را مگر صاحب تقوی و نخور طعام فاسقین را ای ابوذر
بخوران طعام خود را بکسیکه دوست میداری او را در راه خدا و نخور طعام کسی را که دوست میدارد تو را در راه خدا ق
محاسن برقی مرویست از آن جناب که فرمود مهمانی کن بطعام خود آن را که دوست میداری در راه خدا ق و در کافی
از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود نخوران کسی را که دشمن دارد چیزی را از حق یا دشمنی کند با چیزی از حق

شرط دوم

و در دعوالی ابن ابی جمهور مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و در سنن ابو سعید خدری بخوران طعام خود را با اتقیا و عطا کن نیکی خود را به مؤمنین و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین با امام حسن علیهما السلام فرمود ای پسر من بعد از خود مگذار چیزی از مال دنیا را زیرا که خواهی گذاشت آن را برای یکی از دو نفر یا مردیکه عمل کند در آن مال بطاعت خدا پس سعید شد بانچه تو سبب او شقی شدی یا مردیکه عمل کند در آن بمعصیت خدا پس تو معین او شدی در معصیتش پس اگر بگذاشتن مال برای وارث که پس از او بآن مال معصیت کند و شاید خالش بر او پوشیده باشد انسان معین عاصی شود البته بدست خود دادن بانکه چنین کند قبحش بیشتر خواهد بود و گذشت که خداوند بعد از شرح فضیلت و آداب و مفاسد و مبطلات انفاق برای تشخیص محل آن فرموده **لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا** و اینکه این اوصاف منطبق است بر حال اهل علم و صلحاء طالبین معالم شریعت غرّاء بلکه اغلب اصناف هشتگانه مستحقین زکوة از آنها نیند که در اعانت ایشان اعانت دین است چه حضرت صادق علیه السلام چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده فقرا را بهمان فقرا که در آیه سابقه ذکر شده تفسیر فرمود و مؤلفه را بانانکه اقرار کرده اند بتوحید و هنوز معرفت برسالت حضرت ختمی مآب در دلشان داخل نشده و از این جهة سهمی برایشان مقرر شد که سبب رغبت و میل ایشان شود به اسلام و در قاب را بقومی از مؤمنین که کفاراتی بر گردن ایشان افتاده در قتل خطا و ظهار و صید حرم و قسم و قدرت بر آن ندارند پس سهمی بجهة ایشان معین شد تا صرف در کفاره کنند و غارمین را بقرض دارها از مالها که در راه خدا خرج کردند و فی سبیل الله را بجمعی که خواهند بجهاد یا حج یا هر راه طاعتی بروند و مال ندارند و ابن السبیل را بکسانیکه در سفر طاعت مالشان را برده و نتوانند خود را بمقصد رسانند بلی فاجر را در هیچ مقام ضرورت بقدر حفظ نفس باید مراعات کرد چنانچه در علل از حضرت ابو الحسن علیه السلام مرویست که فرمود داده میشود مؤمن سه هزار پس فرمود یا ده هزار و داده میشود فاجر باندازه یعنی بمقدار قوت زیرا که مؤمن خرج میکند آنها را در طاعت خدا و فاجر در معصیت خدا و در امالی و معانی الأخبار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که جناب عیسی علیه السلام فرمود به بنی اسرائیل خبر ندهید جهال را از حکمت تا انکه ظلم کرده باشید بحکمت و منع نکنید آن را از اهلش تا انکه ظلم کرده باشید بایشان و در تحف العقول مرویست که جناب کاظم علیه السلام فرمود بهشام بدرستیکه زرع میروید در زمین نرم و نمیروید در سنگ سخت همچنین حکمت زنده میماند در قلب متواضع یا آباد میکند آن را یا آباد میشود در آنجا و زنده نمیماند در قلب متکبر جبار یا معمور نمیکند آن را یا نمی ماند در آنجا زیرا که خداوند قرار داد تواضع را آلت عقل و تکبر را آلت برای جهل و انفاق از حکمت و علم اشرف اقسام انفاق است چنانچه بیاید سیم انکه زارع بایست بنهان کند تخم را در زمین و مخفی کند

در باب پنجم در عنوان نفقه منه

این قرینه است بکون اضافه اختصاصیه

لفظ صحیح و الاصح فی قلب الکتاب

قلب الکتاب الجبار

آن بداند دشمنانش چون طیور و سور و امثال آنها بمقدار یکه از او برابد و حفظ حقیقی از آنها و از سایر اعداء چون حشرات زیر خاک و غیر ایشان با مالک ملوکست که بمضمون ءانتم تدعونه ام نحن الداعون خبر پاره از مقدمات زراعت که بفرمان بها پونش نبده را انکردن آن کریزی نیست و قوت و تعلیم آن نیز با او است تمام مقدمات با جناب او است منفق نیز باید نهان دارد صدقه را از تمام خلق بلکه از شخص گیرنده بانکه بر ساناو بنحویکه مذاذ نکیست بلکه در مقام تاکید در اخفا و مبالغه در آن فرموده اند چنان بده که دست چپ تو ندانه که دست راست تو چه داده و چگونه چنین نباشد و حال انکه تمامی حالات قلبیه که باید در صدقه دهنده باشد در حال دادن و بدادن صدقه در جهٔ هر یک بالا رود و نقصش بکمال رسد در نهان داشتن او است و تمام مفاسد صدقه در اظهارش چه اولا باید محبت شخص صدقه گیرنده را داشته باشد بنحویکه آن محبت یکی از دواعی او باشد در آن فعل و گرنه با بغض محبوب خدا چگونه تحصیل رضای او توان کرد و امید خیر از آن داشت و در کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام به حسین بن نعیم فرمود نفع نمیدهی احدی از فقرا را تا انکه دوست داشته باشی آنرا و این در صدقهٔ نهانی میسر است و اما در ظاهر پس بسیار باشد که بانهایت عداوت بجهٔ پاره از اغراض انسان مال فراوان دهد و هرگز نشود که انسان در نهانی به عدوی خود چیزی دهد ثانیا باید محبت صدقه دادن را داشته باشد چه آن از جملهٔ عبادات عظیمه است که از اجزای جوارحیه ایمانست که در تمامی آنها این محبت بایست رفاقت شود و گرنه داخل نشود در زمرهٔ ولکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و یکی از احتمالات آیهٔ مبارکه و آتی المال علی حبه که در عداد اوصاف صادقین ذکر شده چنانچه سید مرتضی ره و غیر او داده اند آنست که بدهد مال را با دوست داشتن دادن آن و در سورهٔ توبه یکی از اسباب قبول نکردن انفاق را کراهت داشتن انفاق کردن را شمرده که ولا ینفقون الا وهم کارهون و با کراهت و بغض دادن کسی در نهانی چیزی ندهد و اگر دهد از روی محبت و میل بآنست و اما در اشکار پس با بغض بآن بسیار شود که انفاق کنند بجهت وجود بعضی از مقاصد دنیویه ثالثا محبت دادن مال نه از روی انکه خداوند امر بآن کرده و امر کند مگر بآنچه او را دوست دارد و دوست خدا را باید دوست داشت بلکه دوستداشتن کرم و بخشش و رفع کردن پریشانی انام که در همهٔ اصناف خلق پیدا میشود و این نیز چون سابق او است رابعا محبت حضرت واهب العطایا که جزء اعظم ایمان و مؤمن را کریزی از منظور داشتن آن نیست در هیچ طاعتی و خصوص انفاق چنانچه یکی از احتمالات آیهٔ سابقه است و بودن آن در اغلب صدقهٔ سر چون صعوبت تحصیلش در صدقهٔ علانیه بر هر ناقدی هویداست و خامسا محبت مال یعنی انچه را دوست میدارد انفاق کند چنانچه خواهد آمد و احتمال ظاهر آیهٔ گذشته است و در نهانی داعی نشود بر دادن مال محبوب جز رضای خدا و از برای آن در علانیه دواعی بسیار باشد و سادسا داشتن یقین بوجود صانع جل و علا و رسولش که اصل حقیقت ایمانست و بآن اطاعت و فرمان برداری هر کس صورت نگیرد و متحرک

نشود ام الصدق

نشود امر بصدقه و انفاق انسان را برای امتثال او و بی آن کسی در خفا غالبا چیزی بکسی ندهد و در ظاهر بسیار شود که بملاحظه
بعضی از اغراض بعنوان صدقه و انفاق بذل کنند هر چند اعتقادی نداشته باشند چنانچه میفرماید و ما منعهم ان
تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله مانع نبود چیزی از قبول کردن نفقات منافقین
مگر کفرشان بخداوند و رسولش و سابعا اخلاص در انفاق و شریک نکردن برای خدا و مناحدی را در دادن صدقه
چه فوائد سابقه را در صدقه با اخلاص مقرر فرمودند چنانچه میفرماید مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله
و تثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان لم یصبها
وابل فطل مثل اینکه انفاق میکنند اموال خود را بجهة تحصیل رضای خدا بایقین ثابت بصدق وعدهٔ او مثل
بستانیست در بلندی که رسیده باو باران تند پس میوه داده دو چندان و اگر باران شدید نباشد پس شبنم باو خواهد
رسید بقدریکه کافی باشد و فرموده مثل آنانکه از روی ریا انفاق کنند کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل
فترکه صلدا لا یقدرون مما کسبوا علی شیء مانند سنگی است که بر روی آن خاکی باشد پس بر سد باو باران
شدید پس پاک کند او را از خاک و از آنچه کردند خیری نه عاید چه تخم بر روی سنگ هرگز نروید و تحصیل صدقه با اخلاص در
نهانی در غایت آسانی چنانچه تهذیب آن از ریا در صدقهٔ آشکارا در نهایت دشواریست و ثامنا توکل و اعتماد
بر وعدهٔ خداوند که فرموده و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم آنچه انفاق کنید از خیرات تمام بشما برمیگردد و
انفقتم من شیء فهو یخلفه هر چه را انفاق کنید پس خداوند بجای او میگذارد و وعدهٔ بدادن عوض و سائر
فوائد صدقه را با تصدیق و اعتقاد براستی آن داده چنانچه میفرماید و اما من اعطی واتقی و صدق بالحسنی
فسنیسره للیسری هر کس بدهد و در این عمل متقی و پرهیزکار باشد بانکه بردارد از او مفاسدش را یا در جمیع اعمال
خود و تصدیق کند ثوابها و خیرهای دنیا و آخرت که باز آن وعده داده شده پس بزودی آسان و موفق میکنیم
او را برای آسانیهای دنیا و آخرت و رسیدن بحسنی و راحت و تثبیت نفس که در آیهٔ سابقه مذکور شد بلی تحصیل این مقام
نشود و این نیز چون مقامات گذشته غالبا از صدقه نهانی منفک نشود و تاسعا منت و اذیت که از مفاسد
انفاق است چنانچه بیاید بیشتر آنست که در صدقه علانیه است چه دواعی نهان داشتن آن کمتر مقتضی منت
و اذیت شود و عائش گردد اظهار آن بسبب شیاطین انس بسیار شود که او را مانع شوند از اصل دادن تشکیک
در وجود صانع یا صدق وعدهایش یا ترسانیدن از فقر و احتیاج بعد از این و امثال اینها که از شیاطین جن آموخته
و با آنها در اضلال سردم شریک باشند و در نهانی هر وساوس شیطان جنی که بمراتب ضعیف تر است از قبول
و کردار انسی مانع نباشد و بالجمله افضلیت پنهان داشتن صدقات بسبب آنچه گفتیم و غیر آن که بر متدبر پوشیده نیست
بر صدقه علانیه بر هر عاقلی واضح و در آیهٔ شریفه است ان تبدوا الصدقات فنعما هی وان تخفوها
وتعطوها الفقراء صدقهٔ اولی بصدقهٔ واجبه و دوم بسمعه تفسیر شده و در جای خود مقرر شده که اظهار کردن

اعمال واجبه مطلقا بهتر است از پنهان داشتن آنها بعکس اعمال مستحبه و در کافی مرویست که حضرت صادق علیه السلام بعمار ساباطی فرمود صدقه قسم بخدا در پنهانی افضل است از صدقه در علانیه و در فقیه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود بهتر چیزیکه متوسل میشوند با و توسل جویند کان ایمان بخدا و رسول او است تا اینکه فرمود و صدقه پنهانی پس بدرستیکه او خواموش میکند گناه را و خاموش میکند غضب خداوند را و این ثمره که خاموش کردن غضب جبار باشد برای صدقه سر در اخبار بسیار وارد شده و در کتاب غایات و غیر آن مرویست از جناب صادق علیه السلام که حواریین عرض کردند به عیسی بن مریم ع ای معلم خیر بما بگو زما که کدام چیز است سخت ترین اشیاء فرمود سخت ترین اشیاء غضب خداوند است پس نیست هیچ بزرگی قدر و بلندی مرتبه چیزی که چنین سخیر انرم و چنین آنشیر اخاموش کند و از شدت اهتمام ائمه اطهار علیهم السلام در پنهان داشتن صدقات با آراستگی قلوبشان با علی درجه مقامات سابقه و پاکی دامنشان از ادنی مرتبه مفاسد گذشته معلوم میشود مقام و منزلت او و در خصال از حضرت باقر علیه السلام مرویست که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام سر نان می آمد در شب تاریک پس بر میداشت انبان را بر دوش خود و در او بود کیسهای دینار و درهم و لبسا بود که حمل میکرد بر دوش خود طعام با میزم و می آمد تا در خانه پس در را میکوبید و میداد بهر که بیرون می آمد و وقتیکه بفقیر چیزی میداد روی مبارک را میپوشانید تا انکه فقیر نشناسد چون وفات کرد و نیافتند آن را پس دانستند که او علی بن الحسین علیه السلام بود و چون جسد مبارکش را بر روی مغتسل گذاشتند نظر کردند بر پشتش که بر او بود مانند زانوی شتر از آنچه میکشید بر پشتش بسوی خانهای فقراء و مساکین و در عیون از ابراهیم بن العباس روایت کرده که بسیار بود معروف و صدقه جناب رضا علیه السلام در پنهانی و بیشتر آنها از آن جناب در شبهای تاریک بود و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست از عبد الله بن عباس که او گفت صدقه تطوع را در سر بر صدقه آشکارا چندان تفاوتست که یکی از این هفتاد ضعف آن باشد و در جمله از اخبار راست که فردای قیامت خداوند هفت کس را در سایه عرش سایه کند آنجا که سایه نبود جز سایه عرش یکی از آنها مردیکه بدست راست صدقه دهد از دست چپ پوشیده دارد چنانکه مراد از آنکه زارع باید در موسم زراعت تخم بپفشاند و گرنه از عملش چیزی نه بیند و از آنچه در زمین پنهان کند چیزی عائد او نشود منفق نیز در وقتیکه امید حیوة دارد و مال بکار او آید انفاق کند چه در زمان ناامیدی از زندگی و در دین آثار مرگ و رسیدن مقدمات اجل اصل ایمان که قوام قبول تمامی اعمال و طاعات باو است بی ثمر است چنانچه خداوند میفرماید فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا سنة الله التی قد خلت فی عباده و خسر هنالک الکافرون پس زمانیکه مشاهده کردند کفار شدت عذاب ما را گفتند ایمان آوردیم بخداوند یکانه و کافر شدیم بانچه مان شریک قرار میدادیم پس نفع نداد ایشان را ایمانشان

زمانیکه

زمانیکه دیدند شدت عذاب ما را قانون خداوندیست که جاری شده در بندگانش و زیان کار شدند در اینجا
کفار و فی عیون مرویست که شخصی از جناب رضا علیه السلام پرسید که بچه سبب غرق کرد خداوند فرعون را
و حال انکه ایمان آورد باو و اقرار کرد بتوحید او فرمود بجهة انکه ایمان آورد در زمان دیدن عذاب و ایمان هنگام دیدن
عذاب قبول نیست و این حکم خداوندیست که ذکر کرده ان را در سلف و خلف پس دو آیهٔ مذکوره را خواند و فی
کافی وغیره مرویست که شخصی نصرانی زنا کرد با زن مسلمه پس متوکل خواست بر او حدّ جاری کند پس ایمان آورد
فقهاء گفتند ایمان برد شرک و کارهای او را و بعضی چیز دیگر گفتند پس فرستاد خدمت امام علی نقی علیه السلام و سؤال
کرد پس نوشت باو که انقدر او را باید زد تا بمیرد پس فقهاء منکر شدند و گفتند این حکمی است که در کتاب و سنت
نیست چون دوباره از حضرت سؤال کردند آن دو آیه را نوشت و چون اصل ایمان در زمان دیدن عذاب
خداوندی بکار نیاید چگونه انفاق و صدقات که شعبه ایست از اعمال جوارح که آن بعضی از اجزای ایمان نمیباشد
پسندیده و بدرجهٔ قبول رسد چنانچه توبه از معاصی نیز سود نبخشد چنانچه خداوند میفرماید ولیست التوبة للذین
یعملون السیّئات حتّی اذا حضر احدهم الموت قال انّی تبت الآن و نیست توبه مر انان را که کارهای
بد کنند تا چون حاضر آید ایشان را مرگ و علامات او حاضر گردد و آثارش پیدا شود گویند ما توبه کردیم پنجم زارع تخمی را
بجهة کاشتن معیّن نموده ناچار است از پاک کردن آن از انچه مانع نمو و ترقّی کردن او است و از کندن انچه با
او روئیده از چیزهائیکه بیخ یا ثمر او را فاسد میکند یا انمقدار منفعت مقصود از او را ضایع می نماید منفق نیز باید پاک
کند قصد خود را از طلب خوشنودی غیر خدا و عوض مال و جاه خواستن از مردم بدادن آن مال باطل مغرور کردن
آنهائیکه در راه خدا داده و این قصد مانع شود از نموّش بالمرّه چنانچه دانستی که مثل آنمال مثل تخمی است که بر سنگی بپاشند که بر او
خاکی نشسته که چون باران بآن رسد بر چیزی از آن تخم بسنگ رسیده چیزی بدست نیاید و آن خاک در اینجا همان
نماندن در انظار است که این انفاق در راه خداست که در موسم تمیز اعمال و انکشاف پوشیده در باطن قلوب
معلوم شود که غرض غیر او است پس هیچ بدست نیاید و فی پنجم پاک کند از تزلزل و شک در ثمر کردن نه از جهة ملاحظهٔ
کردار زشت خود بلکه از نداشتن اطمینان بوعدهٔ خداوند و حال انکه فرموده انچه داد پس میدهم و فی پنجم پاک کند
از کراهت و بی میلی باین کار و رضا نبودن باین تکلیف چه دانستی که خداوند سبب قبول نکردن انفاق بعضی را
کره ایشان شمرده و نیز میفرماید ذلک بانّهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم چون ناخوش داشتند
انچه را خدای فرستاده پس نابود کرد هر چه کردند و فی پنجم پاک کند از عجب و تکیه کردن بر این عمل و بسبب آن خود را
بیرون دانستن از دائرهٔ مقصّرین از روی جهل بآفات و مفاسد اعمال که کمتر علی از غیر معصوم سر نزند که آلوده نباشد
بعضی از آنها و ضرر آن در عبادت بدرجه ایست که فرمودند عاصی نادم به از مطیع با عجب است و فی ششم پاک
کند از تغییر دانستن و کم فائق گیرنده و بزرگ شمردن آن عطا بالنسبه باو چه انسان انچه سعی کند ادای حقوق خدا

مؤمنین چه رسد بعلماء کاملین باز از عهدهٔ آنها نتواند برآمد پس چگونه برآنها تواند بفزاید تا انکه او حقیر و عطایش کثیر نماید و قلیل
علل الشرایع از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که تمام نمیشود عقل مرد تا اینکه بوده باشد در او ده خصلت و سیم مرد
از آن ده انکه کوچک شمرد خیر بسیار که از او صادر میشود و بسیار داند خیر کم را که از غیر او سر میزند و در کتاب غایات
از جناب صادق علیه السلام مرویست که حواریین عرض کردند بجناب عیسی علیه السلام که بچه میتوان پرهیز کرد از غضب
خداوند فرمود باینکه او را بغضب نیاورید گفتند ابتداء غضب چیست فرمود کبر و تجبر و کوچک شمردن مردم و در
عقاب الأعمال از آنجناب مرویست که فرمود حقیر نشمرید مؤمن فقیر را پس بدرستیکه هر کس تحقیر کند مؤمنی را یا استخفاف
کند باو خداوند او را حقیر میکند و پیوسته غضبناک است بر او تا از حقیر شمردن خود برگردد و توبه کند و فرمود کسیکه خوار شمرد
مؤمنی را یا حقیر کند او را بجهة تنگدستی او خداوند او را در روز قیامت آشکارا رسوا میکند در محضر خلایق و در بعضی از
کتب قدما از محمد بن صدقه مرویست که گفت نشسته بودم خدمت جناب رضا علیه السلام که داخل شدند بر او جماعتی
از اهل ارمنیه پس بزرگ آنها گفت آمدیم نزد تو و شک نداریم در امامت تو و شریک نمیکنیم در آن امامت با تو احدی را
و بدرستیکه در نزد ما قومیند از برادران ما که برای ایشانست اموال بسیار آیا میشود برای ما که حمل کنیم زکوة اموال خود را بسوی فقراء
برادران خود و قرار دهیم این را صله و نیکی با ایشان پس حضرت بغضب آمد بنحویکه زمین در زیر ما بلرزه درآمد و نبود در میان ما
کسی که جواب دهد و حضرت سر مبارک بزیر انداخت زمانی پس سر را بلند کرد و فرمود کسی که حمل کند بسوی برادر خود چیزی را
و اعتقاد کند که این چیز نیکی و تفضلی است بر او عذاب میکند او را خداوند عذابیکه عذاب نکند با او احدی از اهل عالم را و سزد
برحمت او پس بزرگ آن قوم گفت در حالی که اشکش جاری بود بر رویش چگونه چنین شده ای سید من فرمود آیا
نمیدانی که خداوند جدا نکرده میان ایشان نه در نفس و نه در مال پس هر که چنان کرد راضی نشده بحکم خدا و قضایش را رد
کرده و هر که بکند انچه بر او لازم شده خداوند مباهات میکند با و ملائکه خود را و سباح میکند بر او بهشت خود را و در
کافی از حسین بن نعیم صحاف مرویست که فرمود حضرت صادق علیه السلام آیا دوستمیداری برادران خود را
گفتم بلی فرمود نفع میدهی فقراء ایشان را گفتم آری فرمود آگاه باش بدرستیکه لازم است بر تو اینکه دوست داشته
باشی ایشان را آیا دعوت میکنی ایشان را بسوی منزل خود گفتم نمیخورم مگر انکه با منند از ایشان دو مرد یا سه یا بیشتر را
کمتر پس فرمود آگاه باش که فضل ایشان بر تو بزرگتر است از فضل تو بر ایشان گفتم فدای تو شوم میخورانم ایشان را
از طعام خود و راه میدهم ایشان را بر فراش خود و فضل ایشان بر من اعظم ست فرمود بلی ایشان چون داخل
میشوند منزل تو داخل میشوند با آمرزش تو و آمرزش عیال تو و چون بیرون میروند از منزل تو بیرون میروند گناهان
تو و گناهان عیال تو را و در خصال مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود حقیر نشمرید ضعفاء برادران
خود را پس بدرستیکه حقیر شمردن مؤمنی را جمع نمیکند خداوند میان ایشان در بهشت مگر انکه توبه کند و در
کنز الفوائد مذکور است که چون حضرت سجاد علیه السلام سائلی را میدید میفرمود مرحبا بکسی که بر میدارد توشه مرا

بسوی آخرت ششم انکه زارع باید حفظ کند بذر را از تطرّق آفاتی که برای او است از وقت پنهان شدن در زیر خاک تا آنگاه که بدرو و چیدن رسد بمقداریکه از او برآید و لو آنکه دفع نماید منفق نیز ناچار است از شناختن انچه صدقه را بعد از دادن از اصل نابود کند یا ثمرات و فوائدش را کم کند یا او را از طراوت و نضارت بیندازد و مراقب بودن از رسیدن آنها بصدقه بتمام توانائی که دارد و نهایت اهتمام که از او برآید و اعظم آنها کفر و شرک و نفاق است که اگر با آنها از دنیا بیرون رود انچه کرده از خیرات و حسنات نابود شود چه شرط صحّه تمام اعمال حسنه بقای ایمان است تا مفارقت روح از جسد بصریح کتاب و سنّت و ضرورت ملّت و این آفتی است که ریشهٔ عمل را خشک میکند و همچنین فسق چنانچه میفرماید قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبّل منکم انکم کنتم قوما فاسقین چون شما کره بودید فاسق هرگز انفاق شما قبول نشود چه برضا انفاق کنید یا بکراهت و اگر فسق سابق با مقارنت مانع از قبول شد البتّه از فسق لاحق نیز این ضرر خواهد رسید و در آیهٔ سابقه که فرمود و امّا من اعطی و اتقی الخ هر که چیزی دهد و از انچه در او سخط خدا و ناست بپرهیزد الخ نیز شاهد لیست بر مقصود چه تقوی شامل است تمام مراتب آن را از تقوی از کفر و نفاق و محرّمات از کبائر و صغائر و اعمّ است از بودن آن در حین عطا و پس از آن و همچنین منّت گذاردن بر گیرنده پس از احسان و اذیّت کردن او بجوارح و تیغ زبان چنانچه میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الاذی ای گروه مؤمنان باطل نکنید صدقات خود را بمنّت گذاشتن و اذیّت کردن و در امالی مرویست که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله فرمود کسی که به برادر خود نیکی کند و صدقه دهد از هر قسم که باشد پس منّت بر او بگذارد نابود میکند خداوند عمل او را و کتابان او را ثبت میکنند و شکر سعی او را نمیکنند پس فرمود که خداوند میفرماید حرام کردم بهشت را بر منّت گذاران و بخیل و تمام و در خصال از آن جناب مرویست که فرمود سه نفرند که خداوند با ایشان سخن نگوید منّت گذاری که چیزی ندهد مگر بمنّت و آنکه دامن خود را بکشد یعنی از روی کبر و آنکه متاع خود را بقسم دروغ صرف کند و در کافی از جناب صادق علیه السّلام مرویست که منّت هدم میکند کارهای نیک را و در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیهٔ شریفه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثمّ لا یتبعون ما انفقوا منّا و لا اذی لهم اجرهم عند ربّهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون انانکه انفاق میکنند در راه خدا پس از پی در نمی آیند آن را که داده اند منّتی و نه اذیّتی و رنجی برای ایشانست مزدشان در نزد پروردگارشان و هیچ ترسی نیست بر ایشان در دنیا بزوال ایمان و تسلّط شیطان و حبط کردار و در آخرت بدخول نار و مجاورت اشرار و محزون نمیشوند بورود کره و هی بر ایشان یا بر فقد مالشان یا بشهادت یا در عرصات یا در حبّت بنداشتن لغزت یا بر فقد آن یا به نیامدن آن یا به نتوانستن صرف آن از جناب صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود حضرت رسول صلّی الله علیه و آله هر کس خیری به مؤمنی رساند پس او را اذیّت کند بکلام یا منّت گذارد بر او پس تحقیق

که باطل میکند خداوند صدقهٔ او را و بالجمله نهایت حماقت آنست که مالیرا در نزد کسی امانت گذارند آنگاه پارهٔ از آنرا
انداو بنحو قرض نفعی که یک بهفتصد یا بیشتر پس گیرند پس او بر صاحب مال منّت گذارد که مال تو را با نگه حواله کردی
و دادم چه منّت بر گیرنده در اینجا منّت بر صاحب مالست چنانچه مکرّر گذشت که صدقهٔ اوّل بدست قدرت
خداوند میرسد و متولّی گرفتن او است و اینکه صدقه از اجزاء ایمانست پس این احمق و اخلست در آن جمعها
که خداوند از ایشان خبر داده یمنّون علیك ان اسلموا قل لا تمنّوا علیّ اسلامکم بل الله یمنّ علیکم
ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین منّت میگذارند بر تو بانیکه اسلام آوردند بگو منّت نگذارید بر من
اسلام خود را بلکه خداوند منّت میگذارد بر شما که هدایت کرده شما را برای ایمان اگر راست میگوئید در دعوای خود
که ایمان آوردید و مثل اینجماعت مثل مریضی است که بانواع امراض مهلکه مبتلا باشد و طبیب حاذق مهربانی
او را معالجه کند و از خود دوا و غذا دهد تا عافیت یابد و از جانب او حرز شنیدن قول طبیب در خوردن آنچه گوید
و نخوردن آنچه از آن بجهة ضرر نهی کند چیزی نباشد و حقّ علاجی نیز ندهد آنگاه بر طبیب منّت گذارد و در شنیدن سخنان
او با آنکه چه بسیار فرقست میان این دو صنف از همه جهة و امّا اذیّت مؤمن پس از صدقه پس آن نیز از اذیّت است بر خدا
و رسول و ائمّه صلوات الله علیهم اجمعین چه در اذیّت مؤمن مخالفت است مر فرمودهٔ ایشانرا و ارتکابست از آنچه نهی کردند و سستی
کردن بنده فرمان آقایان خود را اذیّت آنها است و ایضاً ابتلای صدقه دهنده بمعصیت اذیّت چون سایر معاصی خود
سبب هم واندوه ایشانست چه ایشان شیعیان خود را دوست میدارند و البتّه دوست مهموم و غمگین میشود چون ببیند
دوستش در بلاء و مهلکه افتاده و هر کس سبب هم دیگری شود او را اذیّت کرده و ایضاً اذیّت کننده اذیّت ایشانست چه در اخبار
بسیار وارد شده که فرمودند ما خوشحال میشویم بجهة خوشحالی شیعیان ما و محزون میشویم بجهة حزن ایشان و قد ذکرنا فی مجلّد طریق سرور بایشان
که خداوند فرمود بر سولش صلّی الله علیه و آله کسی که اهانت کند دوست مرا پس بتحقیق که در آورده خود را بمبارزت من و ایضاً
از اصحاب روایت نموده که هر که استخفاف کند فقیر مسلمی را پس بتحقیق که استخفاف کرده بحقّ خدا و خدا او را استخفاف میکند در روز قیامت
و شیخ کشّی از رسیله روایت نموده که گفت تب شدیدی کردم در زمان امیر المؤمنین علیه السّلام پس در خود خفّتی یافتم در روز
پس گفتم نمی یابم چیزی را بهتر از اینکه آبی بر خود بریزم و نماز کنم در عقب امیر المؤمنین علیه السّلام پس چنین کردم و آمدم مسجد چون
حضرت بر منبر برآمد آن تب بر گشت چون حضرت فارغ شد و داخل قصر شد من نیز داخل شدم پس ملتفت شد بمن و فرمود
ای رسیله چه شده بود که دیدم تو را که بعضی از اعضایت در بعضی فرو میرفت پس قصّهٔ خود را عرض کردم و آنچه مرا واداشت
بر رغبت در نماز عقب آن جناب پس فرمود ای رسیله مسیح مؤمنی مریض نمیشود مگر آنکه مریض میشویم بالجمله مرض او و محزون
نمیشود مگر آنکه محزون میشویم بجهة حزن او و دعا نمیکند مگر آنکه آمین میگوئیم و ساکت نمیشود مگر آنکه دعا میکنیم برای او پس گفتم
یا امیر المؤمنین فدای تو شوم این برای آنهاست که با تو در این بلدند مرا خبر ده از آنهائیکه در اطراف بلادند فرمود ای رسیله
پنهان نمیشود از ما مسیح مؤمنی در شرق زمین و غربش چون دانستی اجمالاً مفاسد منّ و اذی را پس بدان که هر یک از این

کویا مراد غسل جمعه باشد منه

و وکاهی بقلب است بدون اظهار بجوارح و کاهی بحرکات و سکنات است بی اعانت زبان و کاهی بزبانست بدون آن دو و کاهی بدو از آن سه و کاهی بهر سه پس اقسام هر یک از منّ و اذی علاوه قلب و رفتار و گفتار هفت شود و مجموع آن چهارده و هر یک از آنها کاهی بیش از اتفاق میشود و کاهی بمقارن آن و کاهی بعد از آن پس مجموع چهل و دو قسم شود و تمام آن کاهی بشخص کنند شود و کاهی باصدقاء و اخوان او و کاهی بخداوند و خلفاء او این صد و بیست و شش قسم وا گر براو اتفاق کنند یا زنده است یا مرده پس اقسام منت و اذیت بدویست و چهل رسد و کمتر اتفاق واجب و مستحب از علم و جاه و مال از مردم سر زند که آلوده نباشد بعضی یا بیشتر از آنها و معذور نشود از مبتلا نبودن بافراد جلیه آن چون زدن و فحش دادن و گفتن اینکه اگر من نبودی احسان تو بهیچ نکرده بودم چه میکنی باچه میکردی و کی تو را رعایت میکرد یا از گرسنگی تلف میشدی یا انیر الخیر و شرّ تر از اینها و در کن و امثال این از کلماتی که متعارف و شایع است یا سلام نکردن و پیش افتادن در راه و تواضع نکردن بجهة انکه وقتی چیزی باو داده یا میخواهد بدهد یا علمی آموخته یا قصد انزاو دیار و ترش کردن و پشت باو کردن چنانچه خداوند میفرماید عبس و تولّی ان جاءه الاعمی و غیر اینها بلکه برای آن دو افراد خفیه است که معرفت و تحفّظ آن در نهایت صعوبت است مثل انکه بمحتاج میگوید آخر فکری برای تو میکنم هر چند از خرج یومیه خودم باشد یا انیر الخیر که خود بآن محتاج بودم و تو را بر خود مقدم داشتم یا این مطلب را سالها زحمت کشیدم تا بدست آوردم و از غیر من نخواهی شنید و اگر تو نبودی نمی گفتم یا چون نقل کلامی از کسی کنند بگوید انیر از من شنیده و نظایر آن که بر متأمل در حالات و کلمات مردم پوشیده نیست و تمامی آن خرابیها و معایب از تحصیل نکردن تکلیف قلبیه و رعایت آنست بالنسبة به برادران ایمانی که از نبودن آن آن مفسدها در اتفاق پیدا میشود و از برای آن چند درجه است اوّل انکه در دادن آن علم یا مال یا جاه هیچ حقّی برای خود نبیند براو و خود را برتر نداند از او پس از او و متوقع نباشد تشکر و ثنا و کلمات و جزائی و چنان تصوّر کند که سنگی را در پهلوی سنگی گذاشته و آبی را به بیابان برّیه فرستاده که از گذاشتن آن سنگ و فرستادن آب کاری بانسنگ دیگر و بیابان نکرده و خیری باو نرسانده و آنها را مالک و رساندن نفعی و ضرری ندانسته و از آنها توقع جزائی نداشته و خود را بر آنها صاحب حق نشمرده و البته با اقرار به بندگی و اعتراف بانکه انچه در زیر دست او است از مال و باو داده انچه را داده چگونه چنین نباشد و چگونه نتوان خود را براو صاحب حق دانست و سیرهٔ انبیاء و اوصیاء علیهم السلام براین نحو بوده که هر چه بهر کس میدادند نمی دانستند چنانچه خداوند از زبان اهل بیت علیهم السلام حکایت فرموده انّما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا جز این نیست که اطعام میکنیم شما را یعنی مسکین و یتیم و اسیر را برای رضای خداوند نمیخواهیم از شما پاداش و شاکر بلکه باو دادن عطاهای بزرگ عذر میخواستند حضرت ابی عبد الله علیه السلام باو دادن چهار هزار اشرفی امر و اعرابی از شکاف در بجهة اظهار خجلت از کمی میفرماید خذها فانّی الیک معتذر بگیر از من از تو معذرت میخواهم و اعلم انّی علیک ذو شفقة و بدان که من بر تو مهربانم و این عطا از روی آن و امثال آن و بالجمله جمیع شئون آن بسته بالنسبة بکیفیه کرده خود را انگرده خواهد دید پس هر گز بخیال منت و اذیتی نیفتد و از [illegible] و هم انگه علاوه بر انکه کرده خود را انگرده بیند کسی را باصاحب حقوق نپندارد بر خود که باید از عهدهٔ ادای آنها

برآید مگر او را عفو کند و گرنه در قیامت مطالبه کنند از او چنانچه در کتب کراچکی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که
از برای مسلم بر برادرش سی حق است که براشی نیست برای او انا ما مگر باداء یا عفو نمودن و پس از ذکر آن سی فرمود بدرستیکه یکی
از شما هرآئینه وا میکند از حقوق برادر خود چیزی پس مطالبه میکند آن برادر از او آن حقرا در قیامت پس حکم کرده میشود
برای او برائشخص و در کافی و خصال و امالی شیخ طوسی مرویست که معلّی بن خنیس از جناب صادق علیه السلام
سؤال کرد که چیست حق مسلم بر مسلم فرمود هفت حق واجب نیست از آنها حقی مگر انکه بر او واجب است اگر ضایع کرد
از آن چیزی را بیرون میرود از ولایت خدا و طاعت او و نیست از برای خداوند در آن نصیبی یعنی از دائرهٔ بندگی بالمرّه
بیرون میرود عرض کرد آنها چیست فرمود سن بر تو مهربانم طیر سهم ضایع کنی و حفظ نکنی و یاد بگیری و عمل نکنی عرض کرد لا قوة
الّا با لله پس فرمود آسانترین حق از آن هفت انکه دوست داشته باشی برای او انچه را دوستداری برای خود و ناخوشداری
برای او انچه را ناخوشداری برای خود حق دوّم انکه دوری نجوئی از سخط او و پیروی کنی رضای او را و اطاعت کنی امر او را حق
سیّم انکه اعانت کنی او را بجان خود و مال خود و زبان خود و دست خود و پای خود حق چهارم انکه بوده باشی چشم او و راهنمای
و آئینهٔ او حق پنجم انکه سیر نشوی و او گرسنه باشد و سیراب نشوی و او تشنه باشد و پوشیده نباشی و او برهنه باشد حق ششم انکه
اگر تو خادم داری و برای برادر تو خادم نیست پس واجب است که بفرستی خادم خود را که بشوید جامهٔ او را و او دست کند طعام او را
و بپزد او را و فراش او را و حق هفتم انکه قبول کنی قسم او را و اجابت کنی دعوت او را و عیادت کنی خوش او را و حاضر شوی در جنازهٔ
او و چون دانستی حاجتی دارد مبادرت کنی به برآوردن آن و ملتجا نکنی او را بسوی سؤال کردن او انجا خجالت از تو بلکه پیشی بگیری پس چون
چنین کنی وصل کردی ولایت خود را بولایت او و ولایت او را بولایت خود و تمام سی که در خبر اولست این هفت شانست
و در کافی از الخناب مرویست که عبادت کرده نشده خدا بچیزی افضل از ادای حق مؤمن و در خصال از الخناب مرویست
که هر کس حبس کند حق مؤمنی را بپانگاه میدارد او را خداوند پانصد سال تا انکه جاری میشود از عرق او و او دیها پس ندا میکند منادی از جناب
خداوند که این آن ظالمی است که حبس کرده حق خدا را پس چهل سال او را سر زنش میکنند پس امر میشود که او را آتش جهنّم اندازند و غیر
در بزرگی امر حقوق اخوان و فوائد آن و تفصیل آن بسیار است و در دار السّلام مشروحا ذکر نمودم و البتّه باید تأمّل در آنها برادر مؤمن در
نظر بزرگ نماید او را صاحب حقوقیکه مطالبه آن خداست بداند در قلب معظّم شود و بقدر آن خود را حقیر و ذلیل و مقصّر بیند
در برآمدن از عهدهٔ آن حقوق و پیوسته ترسان باشد از تضییع آنها و مأذون آنها در کردنش هر چند سعی و کوشش کند در اداء آنها چه
کسر کسیرا طاقت اداء قلیلی از آنها است و داس خیال صاحب این درجه هرگز بلوث منّ و اذی آلوده نشود تسلیم انکه علاوه بر
اینکه او را بزرگ و صاحب حقوق و خود را حقیر و مدیون داند چنان داند که محبوبترین چیزها در نزد او که از جانش عزیزتر است در لطیف
ترین ظرفها که از شیشه بمراتب از زرک و رقیقتر است در نزد برادر مؤمن او است که پیوسته از طرف خود و از جانب او و از طرف
خداوند او را صدقاء و اعداء و از حوادث دهر و سوانح روزگار سنگ آفات و بلیّات بر او ریخته میشود البتّه اگر چنین داند تمام همّ و
نهایت مجهود خود را در حفظ و حراست آن از رسیدن آن آفات در مدّت عمر مرعی خواهد داشت و بمقام نه اقتدر عالی

و دور از او دانست که بتوان تصوّر آن را کرد چه رسد بعمل بلوازم آن **و دگر** خبر است که اگر تمام و بیار القمه کنم و در دهان موشی گذارم گمان دارم باز که در حق او تقصیر کرده باشم **و دگر** لت لباب قطب راوندی مرویست که کسی بجناب امام حسن علیه السّلام عرض کرد جواد و نیکوکار کیست فرمود آنکه اگر همه دنیا از او باشد و همه را انفاق کند باز اعتقاد کند بر نفس خود حقوقی و بالجمله اگر منّ و اذی در صدقه باشد یکی از مراتب سته گونه زاویه حالت قلبیّه خود را با برادران دست و تکلیف باطنی خود را بالنسبه بایشان بدست آورده باشد از شرّ منّ و اذی آسوده شود و از برای پاک کردن زرع انفاق خود از این دو آفت محتاج نشود بمراجعه کتاب و سنت **ف** شیخ جلیل ابو الفتوح رازی در ترجمهٔ آیهٔ منّ و اذی کلامیست شیرین که دلرا تزویج کند فرموده آنانکه مال هدیه کنند در راه خدای و مال انکه در راه خدای صرف باشد که قصد و نیت و اراده توخدای باشد و طلب رضای او و برای رضای حقّ باشد نه برای ریا و خلق آنگاه در راه خدای باشد که برای خدای باشد اوّل در مقدّمه چنین نیت باید که سابق بود رنجی نه آید از منّتی و اذیّتی اگر بدی منّتی نهی و بر سر ستانده زخمی و رنجی بر دل او نهی از تو قبول کنند و اگر وقتی از او وقاحت بر سر او زنی هم در آن وقت بر روی تو زنند منّت منکر مکن و با اذیّت مکدر مکردان کریم آن باشد که بدهد و منّت بر خود نهد نه آنکه منّت بر گیرنده بدهد و عذر خواهد چنانکه گفت **یُعطی عطاء المُحسن المفضّل النّدیّ عفوا و یعتذر اعتذار المذنب** و دیگری گفته **یعطیک مبتدءً فان اعجلته اعطاک معتذرًا کان قد اجزما** کریم آن باشد که عطا دهد و پوشیده دارد بدهد و منّت ننهد ببخشاید و ببخشد باوّل مطل ندهد و با آخر منّت ننهد و عاجز اندر جزا چشم ندارد و ثنا نجوید و اگر داده باشد باکس نگوید چنانکه آن سرجوانمردان کرد در شب بداد و در روز باز نگفت شرط بر نهاد و منّت ننهاد و سایلرا اگر کس نگوید **لا اُرید منکم جزاءً و لا شکورًا** و اصل منّت و منّ قطع بود من قولهم حبل متین ای ضعیف زیرا که او زود منقطع شود و منه قوله تعالی **لهم اجر غیر ممنون** ای غیر مقطوع یعنی برای ایشانست مزدیست که هرگز منقطع نشود و گفته اند اصل منّت نعمت بود میگویند منّ علیه انگاه که بر او انعامی کرده و منه قوله تعالی **لهذا اعطائنا فامنن** یعنی عطاکن و اذی رنج باشد آن باشد که ذکر آن بسیار کند و پیش کسانی با نگوید که او را خوش نیاید یا گوید چند از این سؤال کنی تو را خداسیر تواند کردن و فقر همیشه درویش خوابی بودن و خدای مرا از تو برهاناد عبد الرحمن بن زید بن اسلم گفت پدرم گفت چون کسی را عطای دهی و دانی که سلام تو بر آن کران خواهد آمد بر او سلام مکن **ف** نبّر اسامة بن زید آمد گفت من جعبهٔ دارم و تیری چند در او مرا مردی راهنمای که رفاقت او بجا و برای خدای بود نه برای ریا که مجاهدان بیشتر برای آن روند تا از بهای مردمان میوه خورند اسامه گفت **لا بارک الله فیک و فی صحبتک** پیش از انکه بدادی اذیّت کردی ایشان را خدای تعالی حرام کرده منّت نهادن بر عطا را گفت کسر از سد که منّت نهند بر کسی در عطا این مرا رسد که بر بندگان خود منّت نهم برای انکه منّت خلقان تکدیر و تغییر باشد و منّت خدای تنبیه و تذکیر شنوی و آن معنی که برای منّ کرد که بعضی قطع است میتوان در آیه احتمال داد که باطل نکنید صدقات خود را بالقطع کردن صدقه بانگ بر سر ازاحسانی احسانی نکنید و خواهد آمد که اتمام احسان بهتر از ابتداء بآنست و ما اینجا انچه گفتیم بنا بر این بود که مراد از صدقه در آیه **لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذی** صدقه دادن خود انسان باشد و از منّ و اذی منّت گذاردن و اذیّت کردن گیرنده باشد و در هر دو احتمال دیگر میرود **و امّا اوّل** پس بانکه مراد صدقه دادن دیگری باشد بانسان یعنی کاری نکنید که نگذارید شما صدقه

علی علیه السّلام

دهند و اگر دهند صدقه نباشد غرض صدقه که بشما میدهند برگردانید و مراد از صدقه صدقه خداوند تبارک و تعالی و رسولش باشد بر
عباد و مکرر رسیده که فلان چیز از تخفیف عبادت یا غیر آن صدقه است از خدای بر بندگان و باطل کردن آن بر ایشان
خویش است از استحقاق کرامتی یا ندادن آن و شرح دادن صدقات خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و مبطل آن از من سلف
و مراد از آن که ترک او امر و ارتکاب نواهی و اذیت ذریه طاهره است یا غیر آن بر ایشان رفتن است از وضع کتاب امالی
پس در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که مردی داخل شد بر امام محمد تقی علیه السلام و او مسرور بود پس حضرت با و فرمود
چه شده که تو را مسرور می بینم عرض کرد ای فرزند رسول خدا شنیدم از پدرت که میگفت سزاوارترین روزی که باید بنده مسرور باشد
در آن روزیست که خداوند روزی کرده او را صدقات و نیکیها و نفعها که به برادران مؤمنین خود رسانده و امروز روی آورده بمن
ده نفر از برادران من که فقیر بودند و عیال داشتند و از بلاد دور روی بمن آوردند پس هر یک از ایشان را عطائی کردم و مسرور شد از
اینجهة است حضرت فرمود بجان خود قسم که تو را سزد که خورسند باشی اگر چیزی بتو نبود و نکرده باشی از ایا بعد از این از او چیزی کنی پس آن مرد
گفت چگونه چیزی میکنم از او و حال آنکه من از شیعیان خلص شمایم حضرت فرمود آگاه باش که باطل کردی نیکی خود را به برادر است
و صدقات خود را عرض کردی از چه بابت ای فرزند رسول خدا فرمود با و بخوان قول خدا را و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن
و الاذی عرض کرد ای فرزند رسول خدا من منت نگذاشتم بر ایشان که صدقه بایشان دادم و اذیت نکردم ایشان را حضرت
فرمود خدا میفرماید و لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی و خداوند نفرمود بمنت گذاردن بر آنکه صدقه بر او میکنید و به
اذیت کردن آنکه صدقه با و میدهید و آن هر دو حق است آیا چنین میدانی که اذیت کردن تو قومیرا که بایشان صدقه دادی
بزرگتر است یا اذیت کردن تو مر حفظه و ملائکه مقربین را که در اطراف تو میباشند یا اذیت کردن تو مرا گفت بلکه این افعال فرزند
رسول خدا پس فرمود بتحقیق که مرا اذیت کردی و ایشان را اذیت کردی و صدقه خود را باطل کردی گفت برای چه فرمود بگفتن تو
چگونه حبط اعمال او را و حال آنکه من از شیعیان خلص شمایم آنگاه فرمود وای بر تو آیا میدانی کیست شیعه خلص مالکفت نه فرمود خلص
مؤمن از آل فرعون و صاحب یس که خدا فرموده و جاء رجل من اقصی المدینة یسعی و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
مساوی کردی نفس خود را با اینها آیا اذیت نکردی باین ملائکه را و اذیت نکردی مرا پس آنمرد گفت استغفر الله ربی و اتوب
الیه پس چه بگویم فرمود بگو من از موالی و دوستان شما و دشمن دشمنان شمایم و دوست دوستان شمایم گفت چنین میگویم و چنان
هستم من ایفرزند رسول خدا و توبه کردم از آنچه گفتم که نه پسندیدم آنرا و نه پسندیدم آنرا ملائکه و شما نه پسندیدید مگر آنچه نه پسندیدن خداوند
عز و جل پس حضرت جواد علیه السلام فرمود الآن برگشت بسوی تو ثوابهای صدقات تو و زائل شد از او احباط تمام شد خبر شریف
که مفتوح میشود از او بابها از علوم اگر کسی تدبر کند در آن هفتم زارع پس از افشاندن تخم دست از او نکشد و زرع را بحال خود نه
گذارد بلکه تمام اهتمام در آب یاری او کند تا خشک نشود و نگوید منتظر نیز بدادن انفاق قناعت نکند و بکردار خود مغرور نباشد
بلکه پیوسته خود را مقصر داند و از قبول نشدن آن خائف و ترسان باشد تا آنکه علامات قبول را به بیند یا آنکه از دنیا بیرون رود
چنانچه خداوند از صفات آنانکه ایشان را از شتابندگان بسوی خیرات و پیشی گیرندگان از برای آن شمرده میفرماید و الذین

یؤتون ما اتوا قلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون میدهند انچه را میدهند و حال آنکه دلهایشان ترسانست
چونکه مرجع ایشان بسوی پروردگار شانست که عالمست بخفایای امور پس شاید که مردادهٔ ایشان مفاسد و معایبی باشد
که از آن خبر ندارند و در دفع آنها تقصیر کردند پس بر ایشان نمایاند آنها را و رد نماید انفاقات ایشان را و در کافی از جناب صادق ع
روایت نموده که فرموده در تفسیر آیه اینکه آن در مقام ذکر ترس و امید ایشانست میترسند که بر گردد بر ایشان اعمالشان اگر اطاعت نکنند
خداوند عز و جل را و امید دارند که قبول شود و در مجمع از آنجناب نقل کرده که ترسانند از آنکه قبول نشود از ایشان و نیز ترسان باشد
از سوء عاقبت و مفارقت ایمان پیش از مفارقت روح از جسد چه گذشت که بقای ایمان تا آن زمان شرط در استحقاق جزای تمام
اعمالست و این خوف از آن خوفهاست که هر گز از مکلف نباید زایل شود تا به بشارت ملک الموت ایمن شود و پیوسته در مقام
افزودن و زیادتی آن باشد و این خوف در انبیاء و اوصیاء علیهم السلام بود با آنمقام عالی و درجهٔ رفیع و از نظر در حالات آنانکه صیقل
و عملشان عالم را فرو گرفته بود و آخر از مکاید خفیهٔ شیطان بر دور افتادند که دیگر بر نخوهند گشت هرگز خوف از انسان زایل نشود و نیز پس از
انفاق پیوسته متضرع و متوسل و از استدعاء و طلب قبول آن آسوده نباشد چه بسا شود که بقوت دعا و اعانت تضرع از بسیاری از
موانع آن چشم پوشند و از بعضی شروط آن در گذرند و بهمای آن عمل را بالحسنات مبدل فرمایند چنانچه در صحیفهٔ کاملست و ان
تجعل ما ذهب من جسمی و عمری فی سبیل طاعتك و اینکه قرار دهی انچه رفته از جسم و عمرم در راه طاعت خود و این
نشود مگر بالنسبه بطاعات فاسدهٔ سالفه که از جهت فساد آن در گذرند پس داخل شود در طاعات نه معاصی که گذشته که در آن
قابلیت طاعت شدن نباشد لطف در آن عفو است و در گذشتن از عقاب والله العالم هشتم انکه زارع مادامی که
تخم و زمین بقدر آن دارد و از کاشتن متمکن است مسامحه نکند و زیاده از قوت خود و عیال خود نکارد مذارد چه با تمکن از زرع محاصل
در آن از عقل معاش عاری و در زمرهٔ سفهاء محسوب خواهد بود منفق نیز بمقتضای فرمان همایون و جاهدوا باموالکم
و انفسکم فی سبیل الله باید تمامی انچه را مالکست در راه خدا صرف کند و انمقدار که برای قوت و حفظ خود و اهلش نگاهدارد
از روی اصراف باشد در صرف کردن آنمقدار و در اینراه نه از روی بخل و مضایقه از امثال الفرقان ع در مشکوة الانوار سبط شیخ طبرسی ره
مرویست که حضرت صادق به عنوان بصری فرمود اگر علم میخواهی پس طلب کن اولا در نفس خود حقیقت بندگی را عنوان عرض
کرد حقیقت این بندگی چیست فرمود سه چیزست اینکه نبیند بنده برای نفس خود در آنچه خداوند باو داده ملکی زیرا که برای بنده
ملکی نیست مال را مال خدا میداند میگذارند آن را هر جا که خدا ایشان را امر کرده بآن و اینکه مدبر نگیرند بنده برای نفس خود تدبیری در
اشتغالش در انچه خداوند امر کرده او را بآن و نهی کرده او را از آن پس هر گاه مدبر بنده برای نفس خود در انچه خدا تعالی باو داده ملکی
آسان میشود بر او انفاق در هر جا که خداوند امر فرموده انفاق را در آنجا و چون تفویض کند بنده تدبیر نفس خود را بر مدبر خود آسان
میشود بر او مصیبتهای دنیا و هر گاه مشغول شد بنده بانچه خداوند او را بآن امر کرده و نهی فرموده فارغ نشود از آن و در برای بیهوده
و مجادله با مردم پس هر گاه اکرام کرد خداوند بنده را باین سه آسان میشود بر او دنیا و شیطان و خلق و طلب نمیکند دنیا را برای
زیاده داشتن و مفاخرت و مباهات نمیکند انچه نزد مردمست برای عزت و سربلندی و نمیکند در روزگار خود را بیهوده پیش آنها

اوّل درجهٔ تقوی که خدای فرموده تلک الدّار الآخرة نجعلها للّذین لا یریدون علوّا فی الأرض و لا فسادا و العاقبة للمتّقین این دار آخرت را مقرّر فرمودیم برای کسانیکه نمیخواهند بزرگی در زمین و نمیخواهند فساد را و عاقبت برای پرهیزکار است و چون مضمون آیهٔ سابقه امر بصرف تمامی مال است در راه خدا پس نبیده باید از روی صدق نیّت و خلوص طویّت آنچه در حیطهٔ تصرّف اوست و بدست او سپرده اند در طریق نیکی گذارد و چون مأمور است بحفظ خود و انفاق بر عیال و اولاد پس بجهة امتثال این امر بقدر کفایت از آن بردارد و خود را در این مصرف تنزّل وکیل و مأذون شمارد و مابقی را در سایر راههای خیر صرف کند چون چنین کند تمام مال مجاهده کرده و از دائرهٔ عبودیّت بیرون نرفته و در انفاق بر نفس و عیال اجر و ثوابیکه برای انفاق بر دیگران است برده چنانچه خواهد و علما را در کراهت و استحباب انفاق تمام مال خلافست شهید اوّل در کتاب دروس فرموده مکروه است مگر آنکه از صبر خود خاطر جمع باشد و عیال نداشته باشد و در دار السّلام در شرح اثبار تفصیل آن را نوشتم و اینکه با یقین و توکّل تمام و بدون ضرر فعلی بر عیال هم در مدح و رجحان آن نیست قطب راوندی در لبّ لباب روایت کرده که مالک بن ثعلبه شنید که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله تلاوت میکرد آیهٔ والّذین یکنزون الذّهب و الفضّة و لا ینفقونها فی سبیل اللّه فبشّرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنّم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لأنفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون آنانکه نمیدهند زر و نقره را و خرج نمیکنند آنرا در راه خدا پس مژده ده ایشان را بعذابی دردناک در روزیکه گرم کنند و برفروزند آتش بر آن اموال در دوزخ پس داغ کنند بآن پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان را و گویند اینست که گنج نهادید پس مالک عشکرد چون بهوش آمد گفت یا رسول اللّه این عذاب برای کسی است که گنج نهاده زر و نقره را فرمود آری پس تمام مال خود را صدقه داد و از زنان کناره کرد و بخانه رفت و خرکش گفت ای پدر نیکوکار مرا بگذاشتی و آتش پس مسلمان شد و او را خدمت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تقبّل کرد و پس اشک از چشم مبارکش سرازیر شد و رفت نزد آنکه خبر فرمود چه خواهش داری گفت دیدن پدرم پس مسلمان را بطلب او فرستاد او را در کوهی یافت پس آمد نزد آنجناب و گفت یا رسول اللّه آتش سنگ مرا بر دوش من و تو جدائی انداخت پس شنید که حضرت میخواند و انّ جهنّم لموعدهم اجمعین پس روحش از بدنش بیرون رفت و ابن اثیر در اسد الغابة روایت کرده که او جوانی بود از انصار و غنی تر از او در مدینه نبود چون آیه را شنید و آن سؤال را کرد عرض نمود قسم بآنکه ترا براستی برسالت فرستاده که مالک شب خوابیده کرد و حال آنکه مالک نباشد نه درهمی و نه دیناری پس تمام مال خود را صدقه داد و شیخ طوسی در تهذیب روایت کرده از محمّد بن یحیی الخثعمی که گفت با جماعتی در نزد جناب صادق علیه السّلام بودیم که ناگاه داخل شد بر او مردی از موالیان حضرت باقر علیه السّلام پس سلام کرد و بنشست و گریه کرد و گفت فدای تو شوم من با خدای عهدی کرده بودم که اگر مرا عافیت دهد از مرضی که مبتلا بود از او و بر جان خود و اینکه تصدّق کنم بتمام آنچه مالک او بم و بدرستیکه خدای عزّ و جلّ مرا از او عافیت داده و من نقل دادم عیال خود را و آنچه در خزانهٔ انصار و بر داشتم آنچه را که مالکم پس میفروشم خانهٔ خود را و آنچه را که دارایم و صدقه میدهم از آن پس حضرت باو فرمود که برو و خانهٔ خود را قیمت کن و جمیع متاع خود را و هر چه را که مالکی بقیمت عادله پس آزاد نشته باش آنگاه دفتر سفیدی گیر و بنویس در او آنچه را که قیمت کردی آنگاه برو در زواریترین مردم در زوّت و دفتر را با و بده و با و وصیّت کن و امر کن او را که اگر تو را اجل در رسید بفروشد

۱ در مقام ششم از باب هشتم

۱ یعنی خودش

در انفاق و صدقه بجمیع مال

منزل و تمام مایملکت تو را پس صدقه دهد از جانب تو آنگاه برگرد بمنزل خود و عمل کن در مال خود بنحو که میکردی و بخور خودت و عیالت بنحو که میخوردید آنگاه نظر کن بآنچه صدقه میدهی پس هر چه را که کم شمری از صدقه یا صلاح خویشان و در راه خیرات پس بنویس بهمه آنها و ضبط کن چون سر سال شد بر و نزد انکس که باو وصیت کردی پس امر کن باو که دفتر را پیرون آورد آنگاه بنویس آنچه را که صدقه دادی و هر چه کردی از صله قرابت یا نیکی در آنسال آنگاه چنین کن در هر سال تا آنکه وفا کنی از برای خداوند تمام آنچه نذر کردی و بماند منزل تو و مال تو انشاء الله پس آنمرد گفت و در گردی اندوه را از من الفرز ندرسول خدا خدا مرا فدای تو کند دق مخفی نماند که چون شرایط صدقه تمام بود در آنشخص آنچه را امید داد خداوند عوضش را بجایش سپرد اشت پس بهم تمام مال را صدقه داد و هم چیزی از آن کم نشد چنانچه میتوان گفت که حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام که چند مرتبه نصف مال خود را صدقه داد و عوض ایشان صدقه تمام مال بود بتدریج و با آنکه عوض اول نصف دوم بعد را اول بود نه نصف نصف که ربع شود و ابن شهر آشوب در مناقب خود روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام در خراسان در روز عرفه تمام مال خود را در میان فقرا تفریق کرد پس فضل بن سهل عرض کرد که این خسارت نیست فرمود بلکه منفعت است هر گز شمار ضرر آنچه را که در پی او خواهی داشت اجر و کرم را فهم زارع از تخمها که در زمین داد است آنچه بهتر و نفیس تر بیشتر است آزار بکارد و انگهی لاغر و کرم خورده و سالها مانده و امثال آن از معایب پرهیز کند تا قدرت دارد بر غیر او از آنها بر زمین نیفشاند منفق نیز بمضمون خطاب مهر آمیز لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هر گز نیابید حقیقت نیکی را تا نرسید بمنزل یعنی از زمره نیکان نشوید یا به بهشت نرسید تا آنگاه که انفاق کنید از آنچه دوستدارید بعرض بآنچه دوستداری نرسی تا آنچه دوستداری بذهی بادیل آنچه در راه خداوند خرج کند از آنچه باشد که او را دوستدارد و انسان خردمند دوست ندارد دکل آنچه را که خداوند تبارک و تعالی دوستدارد چه از لوازم ایمان محبت محبوبات خداوند است پس دعوای محبت بخداوند یا دوست نداشتن محبوباتش دعوائیست کاذب و خداوند دوست ندارد و هر طبیبی از برای آن معائبی که سابقا ذکر شد پس منفق آنچه را دوستدارد اولا بسنجد که از خبائث و محرمات و مبغوضات خداوند است از آیه مبارکه پیرون و امر بانفاق آن ندارد و همچنین اگر آنچه را دوستدارد انفاق آن باعث فتنه و شر نیست برای آنکه بدهد مثل آنکه بتیم و فقیر را غذای لذیذ یا لباس فاخری دهد که از قناعت و شکرش کاهیده و بر میل و شهوتش افزوده و گاه سبب کفران شود چون میل کند و بدست نیارد و او را مهموم کند و بر افعال خداوند ایراد نماید و هم چنین اگر انکس دوست ندارد آنچه را منفق خواسته مثل آنکه لباس و ماکولی باشد که ائمه انام علیهم السلام از آن نپوشیده و نچشیده و نهی از عمل و سیره او بر تأسی و متابعت گذاشته الحاصل انفاق بمحبوب در این موارد شایسته نیست و در دو آیه دیگر نیز اشاره باین شرط شده اول در سوره بقره در ضمن صفات صادقین و متقین میفرماید و آتی المال علی حبه بنا بر یکی از احتمالات آن یعنی بدهد مال را با دوستداشتن آن با آنکه مال را میخواهد بدهد دوم در سوره هل اتی و یطعمون الطعام علی حبه که در شان اهل البیت علیهم السلام وارد شده با آنکه طعام را دوست میداشتند از آن دست برداشتند و به یتیم و اسیر و مسکین خوراندند شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که کعابی به ابوذر غفاری فرود آمد ابوذر او را گفت من از تو مشغولم بفلانجای مرا شتریست و شتر جنیبه بگزین و بیار او برفت و شتری لاغر بیاورد و او را گفت بهتر از این نبود گفت بود ولکن من نیاوردم تا کردم برای خدای

تورا بآن حاجت باشد ابوذر گفت حاجت من آنروز باشد که مرا در گور نهند از آن محتاجتر باشم برای حاجت سخت بهینه مال باید نهادن و خدا یتعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و ایضا از عبد الله بن سیدان روایت کرده از ابو غفاری که گفت تورا در مالت سه انباز باشد یکی قدر که دستور با تو نپارد که کدام بهتر باید تر یعنی آفت خدای دوم وارث سوم آنکه منتظر آنست که تو چشم بر هم نهی و او مال بهر دو انباز سیم تو می اگر بتوانی کردن که تو عاجزترین سه کانه نباشی پس انگه گفت خدا یتعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و این دو شتر مال منست نیز دیگ من برای خود اختیار کردم تا خاصه مرا باشد و آنرا در راه صدقه صرف کردم و ایضا روایت کرده که از جمله صحابه رسول صلی الله علیه و آله مردی بود نام او ابو طلحه از انصاریان و در همه مدینه چندان درخت خرما که او را بود کس را نبود لکن خرما شستانی داشت برابر مسجد رسول صلی الله علیه و آله بسیار نکو و آبادان و بسیار دل در آنجا چشمه آب خوش بود رسول صلی الله علیه و آله در آنجا رفتی و از آن آب بخوردی و وضو کردی چون این آیه فرود آمد ابو طلحه بیامد و گفت یا رسول الله خدای داند که دوستترین مال من و گرامی ترین این خرمانستانست من این را صدقه کردم با میدبر فردا را ذخیره باشد ای رسول الله آنجا که مصلحت دانی آنجا فرو نه رسول صلی الله علیه و آله گفت بخ بخ ذلک مال رابح لک گفت خنک باد ترا این مالیست سود کننده تورا اینک گفتی شنیدیم و مصلحت در آن دانیم که بر خویشان خود وقف کنی گفت یا رسول الله آنچنانکه باید فرمای رسول الله صلی الله علیه و آله بر ایشان وقف کرد و ایضا از ابی ایوب انصاری روایت کرده که چون این آیه آمد بدین جمله اسبی نکو داشت و سخت دوست داشتی آن را پیش رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من این اسب را دوستدارم صدقه کردم رسول صلی الله علیه و آله با سامة بن زید جایزه داد زید را خوش نیامد گفت یا رسول الله من آنرا صدقه کردم رسول صلی الله علیه و آله گفت بموقع افتاد خدا یتعالی از تو قبول کرد و ایضا نقل کرده زبیده زن هرون الرشید مصحفی فرمود نوشتن نود پاره بود پشتهای آن زرین کرده بود مرصع بانواع جواهر هر روز قرآن میخواند در آن و در مزبور آیه رسید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون باخود اندیشه کرد و گفت من در جهان چیزی را این دوستتر ندارم کس فرستاد و زر کرا را بخواند و آن زر و جواهر بفقرا بخشود و بهای آن در جایهای بادیه صرف کرد تا امروز منسوبست باو الی یومنا هذا و ایضا گفت خداوند در این آیه بار افتوت آموخت گفت پس من نیز خواهم دریابی من با توآن بر کنم که تو بار بردان خود بر کنی باین سر بدهقانان سر با تو دهند بحسب آن بعمل و پیش انسان بفضل وعده کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آن جناب شکر تصدق میکرد پس بانجناب عرض کردند که آیا تصدق یعنی شکر فرمود بلی بدرستیکه نیست چیزی نزد من محبوبتر از آن و من دوستدارم صدقه بدهم محبوبترین چیزها را پیش خود و ایضا روایت کرده که چون حضرت رضا علیه السلام غذا میل میکرد کاسه بزرگی نزدیک سفره آنحضرت میگذاشتند پس لقمه چیده میفرمود بسوی او نیذتر و نیکوترین غذائیکه حاضر میکردند پس از هر کدام چیزی میگرفت و در آن کاسه میگذاشت پس از برای مساکین میفرستاد و این آیه را تلاوت میفرمود فلا اقتحم العقبة پس میفرمود چون خداوند میدانست همرا نسانی تعالی آزاد کردن بنده مذاری برای ایشان قرار داد برای بسوی بهشت یعنی طعام دادن یتیم و مسکین و ابراز آزاد کردن بنده قرار داد و در این آیات که میفرماید فلا اقتحم العقبة وما ادریک ما العقبة فک رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة

از ابی الطفیل روایت کرده که امیر المؤمنین جامه خرید و انجا بر ازان جامه خوش آمد پس ازر اصدقه داد و فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود کسی که برگزیند بر نفس خود یعنی غیر را بر خود اختیار نماید برگزیند او را خداوند روز قیامت به بهشت و کسیکه دوست دارد چیزی را پس ازرا
برای خدای قرار دهد خداوند میضمن شود روز قیامت که بندگان در دنیا مکافات میکردند میان خود به نیکی و من بمکافات میکنم تورا بهشت
انّ الله فالق الحبّ والنوی شکافنده دانه و هسته تخم در زمین میباشد و بتصدیق کریمه قهر آمیز **ءانتم تزرعونه**
ام نحن الزارعون شما ضعیفان که خرما شیدن تخم و کاری دادن آب کاری نکنید چنین صنع عجیب کنید باین صنعت شگفت از ما
که از یکدانه و هسته پنهان در زیر خاک اینهمه ریشه و ساق و برگ و شاخ و گیاه و میوه و رنگهای گوناگون در آریم امیدوار باشد و بندگی
وانزلنا من السّماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض وانّا علی ذهاب به لقادرون فانشانا لکم به جنّات
من نخیل و اعناب فرستادیم از آسمان آب باندازه و جا دادیم ازرا در زمین و بر بردن آن توانائیم پس آفریدیم بآن برای شما بوستانها
خرما و انگور خوشدل باشد و بتابش آفتاب رخشان و حرارت سراج وهاج ازرا دمنان و نضج دهنده میوها و تربیت کننده حبّ با مکیه کنید ازرا بسما
نفس بالا کشد یا زیاده از اندازه حاجت آب فرو ریزد یا باد سموم یا جندب طبخ براو هجوم آرد نتواند تدارک آن کردن و دفع اینها نمودن و شما
برای او بحسرت و ندامت از عمر صرف کرده در آنها و چشیدن تلخی **واصبح یقلّب کفّیه علی ما انفق فیها** منفق تیر بانیه
اعتماد او و در رسیدن بثمرات انفاق و فوائد صدقه بر فضل و کرم حضرت مالک الملوک باشد که ازانیمه نعمت و اموال که باو داد
و در نزد او بودیعت سپرده چیزی خواسته باسم قرض بر قسمیکه اهل حاجت ازار باب ثروت خواهند که عوض ازرا چندین برابر در دنیا یا آخرت
تمام احتیاج او بانمالست بهتر و بی عیب و نقص باو دهد و تمام اسباب اینمعامله را بجهة او مهیا فرموده از مال و جاه و غیر آن ازانچه با
انفاق توان کرد و آلات عطا باو داد و محلّ ازرا از فقراء و مساکین و محتاجین بانچه در نزد او است باو نماند و رساند پس از منفق حقیقة کاری
در این زراعت بار بر ک نشده جز تخم امانتی در زمین امانتی بامر مالک آن افشانده که مزد این افشاندن زرا غیر چندین برابر کرفه و دیکر در این قلا
او را شغلی نباشد پس اگر خواست و قبول کرد و تخم ازرا تربیت نمود چنانچه خود فرمود پس از کرم و فضل او است **شیخ طوسی** از حضرت رسول
صلّی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر نیکی صدقه است بسوی غنی یا فقیر پس صدقه دهید هر چند نصف یا جانب واندکی از خرما باشد
پس بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی ازرا تربیت میکند از برای صاحبش چنانچه تربیت میکند یکی از شما مادگی خرما سب یا بچه شتر خود را
تا انکه رد نماید باو آن را در روز قیامت و آن بزرگتر است از کوه بزرگ **وزد** تفسیر حضرت عسکری علیه السلام کور است که جناب صادق
برای تشریف میبردند و در خدمتش جماعتی بودند که با ایشان بود اموالشان پس ذکر شد که در انزاه و زدانند که راه مردم ببرند پس رکهای
کردن ایشان از ترس مرتعش شد حضرت فرمود چه شده شمارا گفتند با ما است اموال ما میترسیم از ما بگیرند آیا شما آنهارا میگیرید یا از ما شیا
ایشان از آنها اعراض کنند چون به بینند که از جناب شما است فرمود شما چه میدانید شاید ایشان اراده نکرده باشند غیر از من کسیرا
و باین کار اموال را در معرض تلف در آورده باشید عرض کردند پس چه کنیم آیا دفن کنیم آنهارا فرمود این بیشتر سبب تلف آنهاست
شاید کسی بر او وارد شود و بگیرد یا شما دیگر انجا را پیدا نکنید عرض کردند پس چه کنیم فرمود آنهارا بسپرید بکسیکه حفظ کند و آفات ازانها برگرداند
و انهارا تربیت کند و بگرداند همچو کیکه ازانها بهتر گستراند و انچه در او است پس رد کنند آنهارا بشما در حال نهایت احتیاج شما بانها عرض

گردند گفت این فرمود پروردگار عالم گفتند چگونه بسپریم بخداوند فرمود صدقه بکنید آنها را بر ضعفاء و مساکین عرض کردند از کجا
برای ما ضعفاء در اینجا حاضر شوند فرمود پس عازم شوید که ثلث آنها را صدقه کنید تا خداوند حفظ کند باقیرا از آنچه میترسید گفتند عزم
کردیم فرمود شما در امان خداوند بدیرو بدیس رفتند و آن درندگان ظاهر شدند پس آنها ترسیدند حضرت فرمود چگونه میترسید و حال آنکه شما
در امان خداوند بدیس اجماعت پیش آمدند و پیاده شدند و دست انجنابرا بوسیدند و گفتند دوش در خواب خود حضرت رسول صلعم را
دیدیم که امر فرمود ما خودرا بر جنابت عرضه دهیم پس ما در محضرت میستیم و مصاحبت میکنیم تو و این جماعترا دفع نمائیم از ایشان و دشمنان
و درندگانرا پس حضرت فرمود حاجتی نیست مارا بسوی شما زیرا انکه شمارا از ما دفع کرده آنهارا نیز دفع میکند پس سلامت رفتند و آن ثلث را صدقه
دادند پس تجارت ایشان برکت کرد و هر درهم ایشان ده درهم ربح کرد پس گفتند چه قدر بزرگ بود برکت صادق علیه السلام حضرت فرمود
شناختید برکترا در معامله با خداوند عزّ و جلّ پس مداومت کنید بان و چون ظاهر شد که قبول صدقه و تربیت آن از روی فضل است
نه استحقاق پس اگر قبول نفرمود ستمی نکرد و حقّی ضایع ننمود چه اگر مالکی چیزی بکسی بسپرد و مزدان سپردن بدهد پس قدری از آنرا بدیگری حواله
کند هرگز در خاطرش خطور حقّی از او بر مالک از این معامله نرود پس نهایت سعی را در تحصیل تسلیم و اعتماد بکرم و فضل خدا تعالی باید نمود
زارع پس از درو و جمع محصول مقداری نگاهدارد بجهة کاشتن بار دیگر و بهمان یکدفعه قناعت کند منفق نیز نظر بحدیث الدنیا
مزرعة الآخرة از اوّل داخل شدن در دائرهٔ تکلیف را تا وقت افتادن تمامی جوارح و اعضاء از کار بفصل و موسم برای این
زرع مبارک باید اکار کند و همهٔ زمان و مکان و جوارح داخلیه و خارجیه و مال و جاه و زبان و قلم حتّی نفسی که میکشد اسباب و آلات
این زرع شمارد و دقیقهٔ از فلاحت خود غفلت ننماید و توهّم نکند کسی که انسان هر چه متّقی و پرهیزکار و دانا و هوشیار باشد اورا از
خوردن و آشامیدن و مضاجعت و خوابیدن و امثال آنها گریزی نیست پس آنچه صرف شود در اینها از ادوات کشت زرع
بان برای آخرت نشده و خیری از آنها در انجا نخواهد دید چه انسان دانشمند تواند تمامی کارهای مباح خود را بنحوی کند که از او خیر
بیند و جزا بر و بلکه سیّد جلیل علیّ بن طاوس قدّس سرّه منکر شده بودن مباحی برای مؤمن چه مباح آن کاری باشد که در کردنش
اجر و ثوابی و در نکردنش توبیخ و عقابی نباشد و هر کار یرا که انسان اراده کردن آنرا دارد و الّا برای آن آداب و شروط و دستور العملی
از شرع انور رسیده حتّی برای رفتن بمبت الخلاء قریب سی آداب رسیده که پست ترین کارها است چه رسد بکارهای دیگر پس
اگر انکار را با آن آداب کرد او را مزد دهند و ماجورش شمارند پس شوان او را مباح شمردن و نیست کاری عاری از آداب آلهیه
و انبیاء علیهم السّلام و حدیث ثانی دار السّلام نوشتم و حضرت رسول صلعم فرمود با بوذر ای ابوذر هر آینه بوده باشد برای تو در هر کاری نیّتی
حتّی در خواب و خوراک یعنی آنها را بنحوی باید کرد که برای خداوند باشد و شرح آنرا نیز در ایجاد اوّل و بعضی علماء راشدین در آیهٔ سابعهٔ
لن تنالوا البرّ حتّی تنفقوا احتمال داده که بهیچ خیری و نیکی دنیوی و اخروی داخلی و خارجی هرگز نرسید تا انفاق نکنید پس هر خیری در
هر جا هر کس در هر وقت برسد از انفاق علمی یا مالی یا جاهی یا غیر آنستکه بکسی کرده از عیال و زیردستان یا اقارب و آشنایان یا اجانب
هر چند بیک کلمهٔ زبانی باشد که بسبب آن خیری بدیگری برسد و در کافی روایت کرده که داخل شد بر حضرت رضا علیه السّلام
انجناب پس باو فرمود آیا امروز خیری انفاق کردی گفت نه فرمود پس از کجا خداوند بما پاداش بازدهد انفاق کن هر چند بیک درهم

شرح دوازدهم

و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین باامام حسن علیهما السلام فرموده در ضمن وصیت نامهٔ طولانی که باو نوشت که در دنیا بمنزلهٔ توشه راهیست با مشقت با مسافت طولانی و سخت هولناک و ترا چاره نیست در انیراه از طلب کردن منزل نیکو و مقدار توشه که تورا برساند و سبک کردن دوش پس بار کن بر دوش خود زیاده از انچه تورا میرساند پس سنگین کند تورا و وبال شود بر تو و هر وقت یافتی از اهل حاجت کسیرا که توشهٔ تورا بردارد و پس از انپس دهد بتو در انجائیکه محتاجی بآن پس وجود اینشانرا غنیمت دان و غنیمت شمار انکسیرا که در حال ثروت از تو قرض گیرد و قرار داده وقت ادای آن قرض را در روز عسرت خویش یعنی پس از مردن که دست از همه چیز تهی است و چون اهل حاجت همیشه بدست آید و هر چه انسان سعی کند توشه بقدر اقامت امنزل بدست نیاید و هر گز نشود که دست از همه عمارت انفاق کوتاه شود پس کاهی نشود که انسانرا از این زرع آسوده کی باشد و اما زارع اگر چه مختلف باشد بحسب استعداد و قوت و ضعف که تخم در بعضی یکجه بده و دیگری بصد و دیگری بهفتصد رسد البته تا تواند از زمین دست نکشد و از مقصد بده باکمتر قناعت نکند و کاهگاه که از زرع در آن عاجز شود منفق نیز چون نظر کند بکلام خداوند مجید محل افشاندن تخم انفاق و صدقه را خواهد دید چه در یکجا میفرماید وما انفقتم من شیء فهو یخلفه انچه را انفاق کنید خداوند بجایش گذارد یعنی پاداش آن بمثل خودش و جای دیگر فرموده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها انکه نیکی آرد و خوبی کند ده برابر این عوض کیرد و باز فرموده مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة حاصل هر کار اندر راه خداوند دهد مثل آنعمال چون دانه است که هفت خوشه آرد که در هر خوشه صد دانه باشد پس هر دانه بهفتصد شود و در آخر همین آیه میفرماید والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم و خداوند فزونی دهد یعنی باز کند بر هفتصد انرا که خواهد و خداوند بسیار عطا است دانا باستحقاق هر یک و مقدار جزاء و از این بالاتر اجر صابرین نیست که بحساب و شمار نیاید اشاره بآن بعد از این شود پس منفق باید هیچ وقت در صدد تحصیل مالی باشد که لامحاله انچه دهد بهفتصد باز گیرد و خواهد آمد انشاء الله تعالی که صدقه بر عوام یکی بده و بر اهل بلا و عاجزین یکی بهفتاد و بر ارحام یکی بهفتصد و بر علماء یکی بهفتهزار و بر اموات یکی بهفتاد هزار و چه بسیار شایسته است ذکر انچه بیت شریف که در آن فوائد بسیار است و ذکرش باین تفصیل کمیاب بشیخ جلیل ابو الفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که یکروز امیر المؤمنین ع در حجرهٔ فاطمه علیها السلام شد او را یافت که حسن و حسین علیهما السلام نخود بانیده و ایشان نمیخفتند از گرسنگی فاطمه گفت یا بن عم رسول الله بنگر تا چیزی بدست آری برای این کودکان که از گرسنگی نمی خسبند و سه روز است تا طعام نخورده اند امیر المؤمنین علی ع از خانه بیرون آمد و نزدیک عبد الرحمن بن عوف آمد و او را گفت جو نیاری زر بقرض مرا داد و در خانه رفت و کیسه بیرون آورد صد دینار سرخ در او کرده و گفت بستان و هر گز عوض مده امیر المؤمنین ع گفت لا والله که این از تو نستانم و قبول نکنم گفت چرا گفت برای انکه از رسول ص شنیدم که الید العلیا خیر من الید السفلی گفت دست زبرین بهتر از دست زیرین است یعنی دست نهنده بهتر از دست گیرنده باشد و من نخواهم که کسی از من دستی باشد یا دست او بهتر از دست من باشد ولیکن یکدینار مرا داده بر سبیل قرض و این خبر از من بشنو گفت بیار گفت از رسول ص شنیدم که گفت الصدقة عشر و القرض ثمانیة عشر صدقه را ده باشد و قرض را

حدیث شریف در نزول مائده بر اهل عبا علیهم السلام

یکی سجده عبد الرحمن دست در کیسه کرد و دیناری از انجا برداشت و با امیر المؤمنین ع داد و آن بستد و از انجا بیامد بیازار چیزی خرد
مقداد اسود را دید جالسا علی قارعة الطریق بر سر راه نشسته امیر المؤمنین ع گفت ای مقداد در این وقت در اینجا بین جای چرا نشسته گفت
ضرورتی گفت چیست گفت چند روز است تا طعامی نیافته ام گفت چند روز است گفت چهار روز آن دینار که بقرض بستده بود
بدو داد و گفت تو اولیتری که چهار روز است که چیزی نیافتی و ماسه روز مقداد آن بستد و برفت و امیر المؤمنین ع بمسجد رسول ص آمد
در شأن او این قصه و آیه آمده بود و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة دیگران را بر نفس خود مقدم میدارند
هر چند بغایت محتاج باشند چون با رسول نماز شام بگزد رسول ص گفت یا علی امشب بخانه تو می آیم او شرم داشت که رسول را گوید
که در خانه ما چیزی نیست گفت عوانق و کواعب با رسول الله بر خواست و از پیش برفت و فاطمه را گفت رسولی ای امشب
بخانه ما می آید و در خانه ما چیزی نیست بر اثر رسول ص آمد و بنشست فاطمه زهرا علیها السلام برخواست و در خانه شد و دو رکعت
نماز کرد و در رکعت اول الحمد بر خواند و الم سجده و در رکعت دوم الحمد بخواند و سورة الأنعام چون سلام بداد سر بر زمین نهاد و گفت
بار خدایا از تو میخواهم بحق محمد و آل محمد علیهم السلام که برای ما خوانی فرستی از آسمان تا ما از آن بخوریم و در شکر تو پیش آییم سر بر داشت حقه دید
از ثرید و علیها عراق من لحم و بر سر آن گوشت نهاده از استخوان جدا کرده و دستاری بر سر نهاده که کس مانند آن ندیده بود از خانه
بدر آمد و امیر المؤمنین ع در او نگریدتا او چه خواهد کردن انگه در خانه رفت و آن حقه پیرون آورد و در پیش ایشان بنهاد رسول و امیر المؤمنین
و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم از آن طعام میخوردند سائلی بدر حجره فرا آمد و سؤال کرد امیر المؤمنین ع دست فرا کرد تا پاره
از آن طعام با و دهد رسول ص گفت مکن یا علی این سائل ابلیس است خبر یافت که ما را خدا تعالی طعام بهشت فرستاد خواست
تا با ما شریک باشد و طعام بهشت در دنیا هر کسیر از سد امیر المؤمنین ع گفت یا رسول الله این طعام از بهشت است گفت
آری خدا تعالی طعام بهشت بکس نفرستاد مگر آن خوان که برای عیسی بن مریم فرستاد و این حقه برای ما امیر المؤمنین ع گفت
یا رسول الله آن خوان که برای عیسی بن مریم فرستاده بود بر انجا چه طعام بود گفت آن خوانی بود از رسرخ مکلل بدر و یاقوت
و سر سفره چهل گز در چهل گز آن از چهار پایه بود بر انجا پنج نان بود و بر هر نانی ناری بود پوست باز کرده و بر زیر هر ناری سیبی و از انواع ترها
بر آن خوان همه چیز بود ما خلا الثوم و الجرجیر مگر سیر و کلج و بر میان آن سفره سرخی بود و بر انجا ماهی بریشته بود و نزدیک ماهی سرکه
نمک نهاده و نیز دیگ دنبالش سرکه نهاده و بدستاری از دستارهای بهشت پوشیده اصحاب عیسی حاضر آمدند و گفتند تو را
کشف این باید کردن او دست فرا کرد و دستار از روی خوان باز گرفت تو انگران بدیدند حقیر آمد ایشان را از ان نخوردند گفتند
اندکست عیسی ع ندا کرد و در ولیشان را بخواند تا از خوان بخوردند چهل چاشت از آن بخوردند تا چهار هزار یا چهل هزار مرد از آن بخوردند
هیچ بیمار نخورد که شفا نیافت و هیچ دیوانه نخورد الا آنکه بهوش آمد هیچ نابینا نخورد الا آنکه بینا شد و هیچ مقعد نخورد الا آنکه برفتن آمد و هیچ پیر
نخورد و الا برنا شد چون رسول و ایشان صلوات الله علیهم از ان فارغ شدند و دست شستند رسول ص گفت این حقه را بگیر
و هم اینجا بنه که نهاده بود حقه برگرفت و بجای خود بنهاد در حال باسمان برفتند و رسول و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما آسیب
شدند و نماز خفتن بگزدند بر دیگر روز امیر المؤمنین ع بر در مسجد نشسته بود اعرابی بیامد بر ناقه نشسته و علی ع را از مسجد پیرون خواند

وکیسه بزرگ باو داد گفت این بستان که تو راست و ناپیدا شد امیر المؤمنین ع بیامد و کیسه برسول ص داد و گفت این اعرابی من داد و ناپیدا شد رسول ص سر انگیسه بگشاد و از پیش بریخت و در آنجا هفتصد دینار بود رسول ص گفت یا علی شناختی آن اعرابی که گفت آن جبرئیل بود کنیزی از کنیزهای زمین برای تو بپرون کرد و خدای تعالی تو را بعوض آن یکصد دینار یکه بمقدار دادی بیست و چهار حبه ثواب داد و چیزی از جمله آن دو معجل بگرداین جفته و این کیسه و بیست و دو در آخرت برای تو معد کرد که هیچ چشم مانند آن دیده نیست و گوشها چنان نشنوده نیست و بخاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست امیر المؤمنین ع آن زر بریخت هفتصد دینار بود گفت صدق الله جلت عظمته حیث قال الذین ینفقون اموالهم الآیة انگاه از انجا دیناری برداشت بعبد الرحمن بن عوف داد باقی بر اهل بیت و فقراء مهاجرین و انصار تفرقه کرد و شیخ مفید در امالی از جناب صادق ع روایت کرده که فرمود مخصوص کن بمال خود و طعام خود کسی را که دوست داری او را در راه خداوند عز و جل و گذشت بعضی اخبار مناسب اینجا در شرط دوم ف بر اهل بصیرت پوشیده نیست که اگر دوا صالح متقی کرسنه باشند یکی عامی دیگری عالم در سیر کردن عامی خبر حفظ یکنفس از مردن یا ضعف بدن و اعانت بر بندگی چیزی نیست و در سیر عالم حفظ یا تقویت نفسی است که از پرتو وجود او ضعف ایمان هزارها از بندگان متبدل بقوت خواهد شد یکی با عانت قلم یا حمایه مستعده از برکت علوم و افکار دقیقه و بیانات شافیه او نافع صور منتفع خواهند شد و بسا شود که از برکت یکغذای طیب در آن بدن طیب و نبیل آن بروح پاکیزه و سبب شدن برای صفای قلب و تندی ذهن و نورانی شدن فکر ملتفت شود عالم بمطالب حق تا فصیل مسائل او در ثبات و دوام و حقیت و کثرت انتفاع مثل درختی شود که ریشه آن در زمین و شاخها در آسمان و میوه رسیده آن در هر آن پس برای صاحب انعدا بعد و نفع هر که بآن مطلب از آنزمان تا قیامت منتفع شوند اجر و ثواب باشد یعنی ۵۰ زراع در زمین قابل تخم باندازه بپاشد نه از قابلیت آن و نه کمتر از انچه استعداد دارد چه در اول فساد زمین است و انداختنش از ترقی و نمو و در ثانی اختیار کردن خسارت بزرگی است بی ضرورت منفق نیز باید نیک تامل کند در حال فقرا و مساکین و ایتام آل محمد علیهم السلام و مقدار حاجتشان و کیفیت آن چه در مقام سؤال در آیند و آنرا اظهار کنند یا متعفف باشند و از حاجت خود سخنی نگویند چه رفع مقداری از آن واجب است بر مطلع توانا چون کرسنه مشرف بر فوت و بر هیئت مترقب هلاکت از سرما و مریض عاجز از دوای شافی و جاهل بمسایل واجبه عینیه که وقت تکلیف بآن رسیده اشکال آنها و پاره از حاجات منتظم در سلک مستحبات چون زیارت و حج و انفاق در راه خداوند و ثروبی مفسده و کتب علمیه و دانستن آداب دینیه و سنن شرعیه و غیر آنها و بعضی از آنها حرام مثل طالب معاصی مالیه که جز بمال شوان از تحصیل کرد و بالجمله انفاق در قسم اول مقدار رفع آن ضرورت واجب و در دوم بهمان اندازه مستحب و این اندازه بحسب اشخاص و شأن و زمان مختلف چه کسی هست که اگر هزار در زیارت و کتاب صرف کند حج و از اندازه جاده عدل بیرون نرفته و دیگری اگر عشر آن خرج کند محسوب از مسرفین خواهد بود و میزان در اینمقام یعنی ما حج شدن انفاق انگاه اگر آنقطا چه علم باشد یا مال اسباب نزدیکی او باشد بطاعات یا نگاهداشتن او از ارتکاب معاصی ممنوع خواهد بود و اگر باعث دوری او باشد از بندگی به نکردن عبادات واجبه یا مستحبه و مشغول شدن بگناهها یا مباحات لذیذه که مورث قساوت قلب و اعراض از ذکر خداوند است حرام یا مرجوح باشد و بسیار شود که اطعام یکقسم غذا بمؤمنی باعث تقویت و برانگیختن او شود بعبادت و تحصیل علم و کمالات و بدیگری مورث کسالت و خواب و واداشتن او از طاعت و شاید این اختلاف

بعضی از حکمتهای اختلاف عطایای ائمه طاهرین علیهم السلام باشد شیخ جلیل ابن شهر آشوب مازندرانی در مناقب خود روایت کرده از
کمیت شاعر که گفت داخل شدم بر حضرت باقر ع و در نزد آن جناب مردی از بنی مخزوم بود پس خواندم برای آن جناب شعری که گفته بودم در
مدح ایشان پس هر قصیده که میخواندم میفرمود ای غلام یک کیسه درهم بیار پس بیرون نیامدم از خانه تا آنکه بیرون آورد پنجاه هزار درهم پس
گفتم قسم بخداوند من گفته ام در مدح شما بجهة مال دنیا و با کردم از گرفتن پس فرمود ای غلام برگردان این مال را بمکان خودش چون برداشتن را
مخزومی عرض کرد تو را بخداوند قسم دادم بجهة ده هزار درهم پس فرمود نیست نزد من و حال یکصد پنجاه هزار درهم عطا نمودی و من
میدانم که تو راستگوی نیکوکاری فرمود بر خیز داخل شو و بگیر پس مخزومی داخل شد و چیزی نیافت ق شیخ صدوق در علل الشرائع از ابو
گرده از ابی الحسن ع که فرمود داده میشود به مؤمن یعنی باید باو داد سه هزار پس فرمود یا ده هزار و داده میشود فاجر باندازه زیرا که مؤمن
خرج میکند انها را در طاعت خداوند و فاجر در معصیت خداوند و مر او را باندازه مقدار سد رمق است که در اخبار دیگر تصریح بان شده
که بهلت نفس کشیدن هم یا کمتر از آن و از نمان کمتر از یکنفس ق و ایضا در الکتاب از زرج روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق ع یا از
ماد اعرضی رسید و مادر سمرآبی بودیم از بنی سلیم پس غلام عرض کرد خدمت آنجناب که ای مولای من بکشیم او را فرمود نه برو چون چهار
میل رفتیم فرمود ای غلام فرود آی و شتر را نحر کن و اگر او را ندرند کان بخورند خوشتر است نزد من از انکه او را عراب بخورند چهارم ق
زارع هر زمینی را که متکفل از زرع در او است مناسب مزاج و استعداد او تخم بپاشد چه بعضی قابل جو بعضی قابل گندم باره مستعد
خضراوات دیگر او اگر تخم زمینی را در زمین دیگر بپاشد هم تخم ضایع شده و هم زمین فاسد و هم خود خسارت کرده پس حاصل زرع مظلی
کرده بسه چیز و بسا هست که آن تخم در غیر زمین قابل نمو بلند بامزاج فاسد پس مضر یا سموم شود اگرچه در صورت مشاجنس جود
باشد پس سبب خرابی و هلاکت بسیاری شود منفق نیز باید در حال محتاجین نظر نماید که حقیقة احتیاج هر یک از ایشان بچیست
و در اشیائی که از کجا آمده و در فرج آن بچه خواهد شد و قناعت نکند بسؤال و خواهش ایشان چیزی را که احتیاج خود را در آن می بیند
چه بسیار شود که سائل خود را محتاج بچیزی بیند که هلاکت دین یا دنیای او در آنست یا احتیاج او بچیز دیگر بیشتر بلکه تحصیل آن واجب
و مستدعی بر آن چیز نیست گاهی خواسته و ابدا ملتفت نیست نه بآن چیز نه باحتیاج خود بآن چون مریضی که در او مادهٔ مرض مهلکی موجود
که غلبه نیست بآن و سؤال میکند از مقوی و مدر آن مرض با آنکه حاجت او در دوای رافع المرض است پس اگر از دانای به
حال خویش سؤال کند او را رد نکند و لکن آنچه خواسته ندهد که اعانت بر هلاکش کرده بلکه آنچه خود داند که او را باید سؤال کند خواهد داد
پس اگر ممکن از دیگری شد هم اجابت کند والا حق انفاق و صدقه را ادا کرده که محتاج آنچه را مستحق است داده و این شرط از شروط
لازمه مهمه است که منفقین خصوص علماء و دانشمندان را که پیوسته انفاق علم و رای کنند چاره از معرفت و کوشش در تحصیل
آن که در نهایت صعوبت است نیست و ضرر ملاحظه نکردن بسیار چه اگر بجاهل غیر قابل کلمه از علوم ربانیه و حکمت احمدیه آموزند
که رسیدن بحقیقت آن متوقف بر مقدمات بسیار است از علم و عمل و مایهٔ ضلالت او و بسیاری از جهال خواهد بود و بعضی
از دوستان مانند شمشیر بدست کسی بر اهرمن دهد و اصل این شرط در کلام مجید از قصهٔ جناب صدیق و کیفیت مکالمهٔ ان
جناب با دو رفیق زندان بدست میاید چه اندر نظر بعبارت ایشان در زندان و مصاحبت با ایشان و معرفت به نیکوکاری و

این ترجمه بجهة اختلاف نسخه است

نسخه بدل

واحسانش سئوال از تعبیر خواب خود کردند پس صدیق از جواب این سئوال اولا اعراض فرمود و در مقام تعلیم اثبات صانع و توحید و نفی شرک بطریق حکمت نبویه و موعظه حسنه برآمد که شما را بعد از اعتراف و فهمیدن مقام من از علم و عمل تعلم اهم امور و الزم و انفع آن باید کردن که آنی بی دانستن آن نشاید زیستن و بمعرفت آن هیچ فضلی و کمالی را نتوان در سلک علوم و فضایل شمرد و نشود از آنها منفعت بردن پس از آن در مقام تعبیر خواب و شرح جواب برآمد پس عالم بصیر باید نظر باستعداد متعلم کند که گنجینه دلش گنجایش کدام علم و چه حد و مقدار از آزاد و پس از آن در قصد و نیتش تامل کند که این علم او وسیله کدام غرض و مقصد قرار داده نجات خود و قرب الهی و دستگیری ضعفا یا مجادله با سفهاء و مباهات با علماء و صید قلوب عوام و جلب متاع دنیا و همچنین غنی بمال و جاه نظر نماید که آنچه سائل خواسته از مال یا شفاعت یا خود اراده انفاق آنرا کرده که آیا باعث هلاکت دین و افتادن او از نظر لطف خداوند و ائمه راشدین و در جمله اولیاء و مقربین است دست نگاهدارد که انفاق بآن اعانت است بر ظلم و عدوان نه بر تقوی و بر اخوان ف در تحف العقول و غیره از حضرت کاظم علیه السلام مرویست که بهشام فرمود که ای هشام بجمال حکمت ندهید که بآن حکمت ظلم خواهید کرد و از اهلش مضایقه نکنید که بآنها ظلم خواهید نمود ف در رجال کشی مرویست که انجناب نوشت بعلی بن سوید سائی که از واجب ترین حق برادر تو آنست که گمان نکنی برادر چیزرا که نفع میدهد او را نه از دنیای او و نه از آخرتش و اخبار در باب گمان ائمه علیهم السلام علوم و اسرار خود را از بیشتر اصحاب و جواب ندادن بسیاری از سئوالهایشان و در جواب پاره فرمودن که چه قدر حبه تو کوچک و سئوال تو بزرگ است و امثال آن بسیار است هر که خواهد بمحلش رجوع نماید ف در امالی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ چیز است که بهدر میرود چراغی که در آفتاب بیفروزی روغن میرود و نورش نفع نبخشد و باران نیک بر زمین شوره زار باران ضایع میشود و دین از او بهره نمیبرد و طعامی که پیش سیری گذارند پس منتفع نشود باو و زن نیکوئی که برای عنین برند حظی از او نبرد و نیکی بکسی که شکر او را بجا نیاورد ف در خصال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چهار چیز است بهدر میرود دوستی کسی که وفا ندارد و احسان بکسی که سپاس او بجا نیارد و علم آموختن کسی که قوه او را ندارد و سر سپردن بکسی که قوه حفظ از او ندارد ف در کافی روایت کرده که عبد الله بن عجلان عرض کرد بجناب باقر علیه السلام که بسا هست قسمت میکنم چیزی را میان اصحاب خود که بان مواصلت میکنم با ایشان پس چگونه بر هم آنرا فرمود بده بآنها حسب هجرت در دین و فقه و عقل ف ایضا از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که مسیح علی فرمود آنکه ترک میکند شفاء مجروح را از جراحتش شریک زخم رنده است لامحال تا آنکه فرمود خبر ده بحکمت غیر اهلش را پس جاهل میشوید یا شمارا جاهل شمارند و از اهلش منع نکنید که گناهکار میشوید هر آینه بوده باشید بمنزله طبیب دوا دهنده که اگر موضعی برای دوای خود دیده میدهد و گرنه دست نگاه میدارد ف در امالی شیخ مفید مرویست که در توراة نوشته شده هر که نیکی کند با احمقی پس آن گناهیست که بر او نوشته میشود ف در بشارة المصطفی و تحف العقول مرویست که امیر المؤمنین ع فرمود بکمیل بن زیاد ای کمیل تعلیم کن کفار را از اخبار ما که زیاد میکنند بر آن پس رسوا میکنند شما را بآنها یا از آنرا میرسانند شما را بسبب آنها نزدیک میشوند بانکار یا نزدیک میکنند نزاع چون بر نزع توانا و دارای تمام اسباب آن باشد و نفعشرا بداند و مانعی نبیند او از آن کار نباشد خود در صدد

در تحریص بر انفاق پیش از ظاهر کردن فقیر حاجت خود را

تحصیل زمین قابل زرع برآید و بر فرض که زمینی از بان مقالی بود در اقدام بشغل زرع منتظر سؤال او نبود بلکه ابتدا التفاتی بزبان حال او ندارد که از این زرع خیری باو میرسد و او طالب او است بحسب فطرت و جبلت بلکه محرک او همان خیرات و منافعی است که باو راجع خواهد شد در این شغل و زمین آلت این کار و واسطه آن خیر است **منفق** نیز بعد از آگاهی بر منافع دینوی و اخروی آن باید خود در صدد تحصیل محل قابل آن برآید و آن منافع را بتوسط او بخود برساند و منتظر سؤال سائل و مطالبه مستحق نباشد چه شاید کسی او را قابل انفاق نداند پس سؤال نکند یا آنکه مستحق نباشد و اگر خود در صدد آن برآید تواند مستحق را از غیر او تمیز دهد و بر فرض استحقاق بثواب اصلی صدقه و انفاق نرسد چه داون پس از مسئلت نوعیست از معاوضه و معامله ثمینی مفید در اختصاص از جناب صادق روایت کرده که فرمود هر اراده خداوند نیکی او در وقتی که نبوده باشد داون آن از روی مسئلت و اما اگر بیابد برادرت پیش تو بجهة حاجتی که نزد یکست دیده شود خون او در خسارتش و در مخاطره است و نمیداند تا میدهی یا او را منع میکنی او را پس قسم بخداوند یاد قسم بخداوند که اگر سر و دن کنی برای او تمام آنچه را دارا آنی هر آینه مکافات نکردی یعنی عوض آبروئی که در نزد تو ریخته باو ندادی **ق** نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود هر گاه مرد دانستکار برادر مؤمنش محتاج است پس نداد باو چیزی تا آنکه او سؤال کرد آنگاه باو داد اجر نمیدهند باو برای آنکار **و د** از آنجناب روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد بسوی مردی پنج وسق از خرمای یُعَیْبَغه که قنوات آن حضرت بود در ینبع و هر وسق قریب شصت من تبریز است و آن مرد کسی بود که امید بخشش و عطا و چیز داون آنجناب را داشت و از آنجناب و غیر او هر گز چیزی سؤال نمیکرد پس مردی بآن جناب عرض کرد والله آن مرد از تو سؤال نکرد و کفایت میکرد او را از پنج وسق یکوسق پس امیر المؤمنین علیه السلام باو فرمود زیاد نکند خداوند در مسلمین مانند تو را من میدهم و تو بخل میکنی لله انت اگر من ندهم از آنکه از من امید دارد هر گز بعد از سؤال کردن پس بدهم باو پس از پرسش پس نداده باشم قیمت آنچه را که از او گرفتم زیرا که او داشتم او را که بذل کند برای من روی خود را که بخاک میمالد آنرا برای پروردگار من و خود شان آنکه که عبادت میکنند برای او و می طلبد حوائج خود را از او پس هر گز چنین کند با برادر مسلم خود و حال آنکه دانسته که او محل قابلست برای صله و نیکی او پس راست نگفته خدای را در دعا کردن از برای آن برادر وقتی که بزبان آورد و میکند برای او بهشت را و بخل میکند بر او متاع فانی دنیا را از مال خود زیرا که بنده در دعای خود میگوید **اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات** بار خدایا بیامرز مرد مؤمنین و مؤمنات را پس چون دعا کند برایشان مغفرت را پس خواسته برایشان بهشت را پس انصاف نکرده انکه این کار را بکند بگفت رد محقق نکند او را بکردار **ق** ایضا از آن جناب روایت کرده که فرمود آنچه ابتدا داده میشود نیکی است و اما آنچه میدهی پس از سؤال پس چنان است که گویا تلافی کردی باو بعوض آنچه بذل کرده برای تو از روی خود شب خود را بروز آورده به بیداری و به خود می پیچید متردد میان یأس و رجاء نمی دانست بکجا رو آورد برای حاجت خود پس عازم میشود برای انجاح آن حاجت و می آید نزد تو و دلش می لرزد و رگهای گردنش مرتعش دیده میشود خونش در صورتش نمیداند با آن اندوهش بر میگردد یا خوشنود خواهد شد **ق** و فیه از یسع بن حمزه روایت کرده که گفت من در مجلس ابی الحسن رضا علیه السلام بودم و برایش خبری ذکر میکردم و خلق بسیاری جمع شدند نزد آن جناب و سؤال میکردند از حلال و حرام که ناگاه داخل شد مردی بلند قد گندم گون پس گفت

السلام علیک

ظاهر کردن فقیر حاجت خود را و غریب احسان قبل از اظهار حاجت

السلام علیک یابن رسول الله مردی ستم از محبین شما و محبین آبا و اجداد شما از حج برگشتم خرجی خود را کم کردم و با من انقدر نیست
که یکمنزل بروم پس اگر رای میر مستقر شد مرا به بلد رسان و خداوند بمن نعمت داده چون برسم بلد خود آنچه را داده ام تصدق میکنم چه من از اهل صدقه
نیستم پس فرمود با و بنشین خدا تو را رحمت کند و رو کرد بمردم و برای ایشان سخن میگفت تا آنکه پراکنده شدند و باقی ماند آنخراسانی و سلیمان جعفری
و خیمه دمن پس فرمود یا آخصت میدهید مرا در دخول یعنی رفتن بحرم پس سلیمان کفت خداوند کارتر ا پیش آورد پس فرمود داخل حجره شدم
ساعتی مدید پس بیرون آمد و در رابست و بیرون آورد دست مبارک را از بالای در و فرمود کجاست خراسانی عرض کردم حاضرم و اینجا پس فرمود
بگیر این دویست اشرفی را و استعانت جوی باو برای مخارج و کلفتهای خود و متبرک شو باو و صدقه مده آنرا از جانب من و بیرون رو که من تو را
نه بینم و تو مرا نه بینی پس بیرون رفت سلیمان کفت خدا تو شوم عطای داده و احسان فرمودی پس چرا دوی مبارک را زرو پوشانیدی فرمود از بیم
آنکه نه بینم ذلت سوال در روی او و بجهت برآوردن حاجتش آیا نشنیدی حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را که پنهان کننده نیکی معادل است
با هفتاد حج یعنی عمل و افشا کننده بدی منخذل است و پوشاننده آن آمرزیده شده است آیا نشنیدی کلام اول را متی اتیر یوما الطالب
حاجة رجعت الی اهلی و وجهی بمائه حاصل مضمون ممدوح من کسی است که اگر روزی بجهت حاجتی نزد او روم بر نکردم بسوی
اهل خود و آبروی من بجای خود باقیست نحوی رفتار میکند که بذلت سوال کردن رفتار نشوم و در نهج البلاغه است که امیر المومنین
علیه السلام فرمود سخاوت آنست که ابتدا داده شود و اما آنچه میشود پس از مسئلت پس آن از روی حیا است و بیم عیب کردن و نیز فرمود
هرگاه یافتی از ارباب حاجت کسیرا که بکشد بار توشه تو را بسوی قیامت پس بپذیر تمام آنرا بتو خود یعنی روز قیامت انکاه که محتاج شوی
باو پس غنیمت دان او را و بردباری کن و زیاد کن بار کیری او را زان توشه تا قدرت داری شاید او در آخرت جستجوی دنیایی دون همت آید شیعه
واحسن کما احسن الله الیک نیکی کن با آن نحو که خداوند بتو نیکی کرده اشاره باین شرط وط شده چه از صفات نیکی خداوند آنکه
بی مسئلت و پیشی بهمه نعمتهای کوناکون که بشمار و احاطه در نیاید بهر کس آنچه محتاج است داده و در اخبار از کتاب قضا و حقوق
صدوق نقل کرده که ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب کفت بودم خدمت جناب صادق علیه السلام و در نزد او بود معلی بن خنیس که داخل شد
بر او مردی از اهل خراسان پس کفت الفرزندرسول خدا یا میدانید موالات مرا شما اهل بیت و میان من و شما صافی است
دور و رحیم کم شده و قادر نیستم بر برکشتن بسوی اهل خود جز آنکه مرا اعانت کنی پس نظر کرد حضرت بطرف راست و چپ خود و فرمود
آیا نمی شنوید که برادر شما چه میکوید بدرستیکه نیکی آنست و اما آنچه میدهی پس مسئلت پس نیست آن جز مکافات مر آنچه بذل کرده بتو
از آبروی خود پس فرمود شب خود را بسر آورده به بیداری بجوید همچنین میان امیدواری و ناامیدی نمیداند حاجت خود را بکجا
برد پس با عزم رو میکند بسوی تو و می آید نزد تو و قلبش مضطرب و رنک کردنش متغیر شده و آمد و شد خونش در خاطرش و با اینهمه وقت
نمیداند بر میکردد از نزد تو با شکستکی و بد حالتی و یا با حاجت برآورده پس اکر چیزی باو دادی چنین میداند که باو احسانی کردی
و حال آنکه فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم بآنکه دانه ریکافت و جانرا آفریده و فرستاده مرا بر راستی که آنچه رنج کشیده از
سوال کردن او تو را بزرکتر است از آنچه بسیده باو از نیکی تو را دوی کفت پس جمع کردند برای خراسانی پنجاه و دو هزار درهم
و دادند باو و کذشت در خبر معلی بن خنیس در ذکر هفت حق واجب بر مومن که هرکاه دانستی که برای او حاجتی است شتاب

۲ یعنی میدانید که شما
باسوال امیدوار شوید یعنی نا امید نشوید

بسوی قضاء حاجت وملجاء نکن او را باینکه سئوال کند تو از برای انحاجت بلکه مبادرت کن بآن و ما شروع حاذر خواهیم کرد در
باب عفو اهم ضرر باد مفسدها که از طرف مسئلت بسائل میرسد که پست ترین آنها تختین آبروی او است پس آنکه مطلع شده بر حالت او و
اعانت نکرد تا او در مضطر نمود بسئوال سبب شده برای تمام آن مفاسد و در اخبار از جناب امام ابی یعلی مروی است که معویه از جناب امام حسن
علیه السلام پرسید که کرم چیست فرمود نیکی کردن محض تحصیل اجر خداوندی و دادن پیش از خواستن باب ششم در اقسام صدقه و انفاق
بملاحظه دواعی و غایات یعنی اغراضیکه بجهت تحصیل آنها صدقه کنند و آنچه آزاد هند و کسیکه بآن انفاق کنند و بملاحظه هر یکی از این سه
مرحله چند قسم شود پس در اینجا سه مقامست اول در آنکه چرا باید صدقه داد و بجهت چه باید انفاق نمود دوم آنکه بچه باید
انفاق نمود و چگیت آنکه خداوند بدان امر فرموده سیم کیانند کسانیکه باید بایشان انفاق کرد مقام اول در اقسام آن بملاحظه
اغراض و دواعی مخفی نماند که انسان خردمند بالتفات و شعور بکاری اقدام نکند تا در او خیری ببیند و این خیر یا جلب نفعی است
و رسیدن بمحبوب و یا بر گردانیدن ضرریست و آسودگی از شر مبغوض و متعلق آن خیر بشه و نفع ضرر که جلب آن و دفع این اخواسته یا دین است
یا نفس یا جسد یا عرض یا مال و بر هر تقدیر یا آنها را معجلا خواسته که الآن طالب آن نفع است که ندارد و دارای آن ضرریست که از او
متنفر است یا برای بعدها که خیری مترقب است آدمش پس صدقه دهنده آن بر آمده یا شری گمان توجش میرود پیش از وصول و مقام
دفع و احتراز از آن در آمده و بر هر تقدیر این مراتب یا برای خود میخواهد یا برای عزیز محبوبی از اولاد و حلما و اخوان ایمانی و
ذوی الحقوق و این خیر و شر و نفع و ضرر یا دنیوی باشد یا اخروی اگرچه تصور بعضی از اقسام گذشته در اخروی مشکل است در هر حال
این اقسام از برای درجه پست است از مراتبی که در نیت صدقه است اگرچه در میان آنها نیز تفاوت بسیار است و بالاتر از اینها
در جائیست که در آنها قصد عوض از صدقه نمی شود چه نفع دنیوی باشد یا اخروی یا دفع شر از آنها اگرچه بارستی و خلوص نیت
و بهتر از دیگران باو عوض دهند و آن نیز چند قسم است و بجهت تسهیل ضبط و معرفت عوام اغلب این دو قسم را بترتیب و شمار
ذکر کنیم تا در اینجا بلکه در غالب عبادات ملتفت باشند و در محل و مورد شان بکار برند اول آنکه قصد کنند از انفاق جز فرمان
بردار بی فرمان خداوند عز اسمه را که سزاوار هر گونه اطاعت و پرستش و مستحق هر قسم تعظیم و عبادتست دوم آنکه انفاق کند
بجهت آنکه محبوب خداوند است چه خداوند انفاق را دوست دارد و گذشته از لوازم ایمان و صدق دعوای محبت اینست میان
دو دوست هر چیزیست که در حضرت مقدس محبوب باشد و عاقل طالب محبوب چونین باشد هر چند او را امر بآن نکنند
سیم آنکه غرض از انفاق ادای شکر انعمی از انعامهای بی پایان خداوند جل و علا باشد که وجوب آن فطری هر ذی شعور
است و در کتاب عاصم بن حمید مرویست از ابی بصیر که گفت شنیدم که جناب باقر علیه السلام میفرمود که وقتی رسول خدا
صلی الله علیه و آله با اصحاب خود بود سواره بر مرکوب خود که ناگاه فرود آمد و بسجده افتاد پس کسی گفت یا رسول الله دیدیم
شما را که کاری کردید که نکرده بودید پیش از امروز فرمودید بزودی آمد ملکی از جانب پروردگار من پیغامی از محمد بن بستیکه پروردگارت
تو سلام میرساند و میفرماید ای محمد بدرستیکه من خوشحال میکنم تو را در امرت تو پس نبود در نزد من بالیکه آنرا صدقه دهم
و بنده نبود که آنرا نکنم پس سجده کردم برای شکر خدای تعالی چه بشارت آنکه مقصود پیروی و اقتداء و تاسی باشد بزهره انبیا

واوصیاء صلوات الله علیهم که نهایت اهتمام را بآن داشتند و هیچ چیز را بر آن مقدم نمیداشتند چنانچه در قصهٔ نزول هل اتی صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام و قصهٔ محض اقتدا بامیر المومنین علیه السلام در هر شب نان خود را بمسکین و یتیم و اسیر دادند **پنجم** آنکه غرض مجرد داخل شدن در طائفه عاملین بقرآن باشد چه در کلام مجید پس از آیات وارده در اصلاح امر قلب و ذکر صفات جمیله و مذمومهٔ آن قدر اهتمامی که بانفاق شده هیچ عمل جوارحی نشده **ششم** آنکه محرک او در انفاق غرض خوبی باشد که در دل از تصور عظمت خداوند پیدا شده و این نه خوف او از نزول بلاهای دنیوی و عقوبات اخرویست که از تذکر جرایم و معاصی در دل ظاهر میشود چنانچه نباید بلکه از نظر در بزرگی و جلالت حضرت احدیت قهر آقلب خائف و مضطرب و جوارح خاشع و از کار می افتد هر چند در خود سبب استحقاق عقوبتی نه بیند ولی استحقاق هم احتمال عقوبت ندهد **هفتم** آنکه مقصود مجرد قرب منزلت در نزد خداوند و رفعت شان باشد بلی ملاحظه نفع و ضرر و ثواب و عقابی چه این قرب و رفعت نزد او هم محبوب شد از هر چه بخیال اندر آید **هشتم** آنکه غرض شکر نعم موجوده باشد ولیکن محرک او ادای این شکر و واجب یا وشدن آن نعم باشد حسب وعده منجز که خداوند فرموده که **ولئن شکرتم لازیدنکم** نه بیرون آمدن از عهدهٔ این واجب چنانچه گذشت **نهم** آنکه غرض او شکر و وجود نعمت باشد یا دفع نقمت ولیکن غرض او از شکر دوام و از دست نرفتن انها باشد **دردعاء** علیه السلام از جناب قاضی علیه السلام روایت کرده که پدرم علی بن الحسین علیهما السلام هر گاه بیرون میرفت بسوی بعضی از دهات خود میخرید سلامتی خود را از خداوند بانچه میرسید و این در وقتی بود که با برکاب میگذاشتند پس چون خداوند سالم میداشت و بر میگشت شکر میکرد خداوند را و تصدق میکرد بانچه میسر بود **دهم** از اغراض نفع قلبی است از حیات و صحت و بیداری چه دل را مانند جسد حیات و موت و صحت و مرض و خواب و بیداری است بلکه این اوصاف در او شدیدتر باشد چه از مردن و مرض و خواب جسد دل اصدمه نرسد و از صحت و حیات و بیداری او چیزی نه بیند اما از مردن دل همه اعضا و جوارح بمیرند مردنیکه ضرر آن هزاران هزار پیش از مردن جسد است و هم چنین از مرض و خواب او چنین شوند **شیخ صدوق** در توحید از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت نموده که فرمود برای جسم شش اجزاست صحت و مرض و موت و حیات و خواب و بیداری و هم چنین است روح پس حیات او علم اوست و موت او جهلش و مرض او شک او و صحت او یقین او و خواب او غفلت او و بیداری او حفظ اوست **وایضا** در کتاب خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود اگر پاکیزه شد دل مرد پاکیزه می شود خبیث شد دل خبیث می شود جسد **وایضا** فرمود در انسان مضغه ایست یعنی دل که هر گاه او سالم و صحیح شد سالم می شود بسبب او سائر جسد و اگر ناخوش شد ناخوش میشود برای او سائر جسد و فاسد میشود و سائر صفات جمیلهٔ قلبیه و منافع جلیلهٔ باطنیه از صبر و رضا و تسلیم و تقوی و توکل و یقین و ثبات و انشراح و طهارت و محبت و غیر اینها همه از ثمرات و اوراق شجرهٔ علم و یقین و بیداری دلست و یکی از اسباب تحصیل آنها که تمامی خلائق بآن مکلفند صدقه است چنانچه آیهٔ مبارکه **لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون** مرجح است در آنچه اصل بر آنست که نیکوئی است بر قلب است که همه بر ها از پر نواد است و در دعای بعد از بین اذان و اقامه وارد شده **اللهم اجعل قلبی بارا**

بار خدایا بگردان و مرا از ایشان بسیار خیر و فرمانبردار **و در** کتاب جعفریات مرویست از رسولخدا صلی الله علیه و آله که فرمود بر
چیزیست که نیکو شود با و نفس و آرام گیرد بسوی او دل **و ایضا** در فصل اول از باب گذشته اشاره شد در شرح آیه **خذ من اموالهم**
الآیه که این فائده از نفعهای بزرگ صدقه است خصوصا طمانینه و ارامی دل از روی دعای نبی صلی الله علیه و آله بجهت دادن صدقه
چنانچه گذشت **و ایضا** خبر داد خدا جل و علا از اعظم فوائد قلبیه بلکه نفعی در دنیا و آخرت فوق آن نباشد و گذشت که تحصیل آن
بدادن مال میشود بنا بر یکی از احتمالات آیه شریفه **و آتی المال علی حبه** مال بدهد بر دوستی خدا یعنی بجهة پیدا شدن آن **یازدهم**
نفع جسدی که اگر کسی خواهد عمرش دراز و پیوسته بدنش صحیح و جسمش سالم و بامراض گوناگون مبتلا نشود بصدقه متوسل شود که بهترین
سببهاست **دیلمی** در اعلام الوری روایت کرده از امیر المومنین علیه السلام که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و
گفت بیاموز مرا عملیکه خداوند مرا دوست دارد و خلق مرا دوست دارند و مالم زیاد شود و بدنم صحیح باشد و عمرم دراز گردد و
با حضرت محشور شوم فرمود این شش خصلت است که محتاج است بشش خصلت هر گاه خواهی خدایت دوست دارد پس از
بترس و بپرهیز از ریا یعنی از اسباب غضب و سخطش و هر گاه خواستی خلایق ترا دوست دارند پس نیکی کن بایشان و اعراض کن از انچه
در دست ایشانست و اگر میل داری مالت انبوه شود پس زکوة آنرا بده و اگر بخواهی خداوند بدنت را صحیح نگاهدارد پس بسیار
تصدق کن و اگر خواستی خداوند عمر ترا دراز کند پس صلهٔ ارحام بکن و اگر خواستی محشور کند ترا خداوند با من پس طول ده سجده را
پیش روی خداوند ملک قهار **و در اخبار** بسیار رسیده که صلهٔ رحم و صدقه عمر را دراز میکند **دوازدهم**
آنکه قصد کند نفع عرضی را که در نزد مردم محبوب و معظم باشد بجزیدن قلوب ایشان و منزل کردن و نزدیک بودن در انها چنانچه
حضرت مجتبی علیه السلام فرمود عجب دارم از ان کسانیکه میخرند بندگانرا بدرهم و دینار نمیخرند دلهای آزادگانرا باحسان
سیزدهم آنکه مقصد نفع مالی باشد و این فائده صریح آیه سابقه است **خذ من اموالهم** چه از معانی ظاهره تزکیه
نمو و ترقیست که سبب آن صدقه است و گذشت در خبر دیلمی شاهد بر این مقصود **و در** اخبار بسیار وارد شده که رسولخدا
صلی الله علیه و آله فرمود طلب کنید فزونی و آسان رزق را بصدقه **و در** ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که فرمود صدقه در روزی مال را زیاد میکند و بر عمر می افزاید **و شیخ** کشی از انجناب روایت کرده که فرمود انفاق کن و یقین
دار به جانشین یعنی عوض آنرا خداوند بجایش میدهد و بدان بدرستیکه هر کس انفاق نکرد در طاعت خداوند مبتلا خواهد شد
بانیکه انفاق کند در معصیت خداوند **و در** نهج البلاغه مرویست که امیر المومنین علیه السلام فرمود هر گاه فقیر دلی چیز شنید
پس تجارت کنید با خداوند بصدقه **و** این تجارت با خداوند که سرمایه و اسباب و آلات از اوست و کار از بنده نشود مگر با رعایت
شروط تجارت که عمدهٔ آن نخوردن سرمایه است و صرف آن در خود و سرمایه را بربی مایه دادن و بفقیر قرض دادن که در اینجا
مال را بفاسق ندهد که از این بهره ندارد و در مصارف هدم دین و ضعف آن خرج نکند چنانچه گذشت از شروط صدقه قابلیت
محل است که در فاسق نیست و سرمایه را حبس نکند و در زندگی خود قوام دهیانه رد بر اشعار خود کند و بالجمله انچه با شریک مالی
خود شرط کند در کیفیت تجارت خود انرا در اینجا رعایت کند که اگر سرمایه را خورد و یا بغیر مثل داد سودی نخواهد کرد چنانچه

میفرماید فما ربحت تجارتهم و در عدة الداعی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بفرزند خود یفرزند چه قدر زیاد آمده از خرجی گفت چهل اشرفی فرمود بیرون برو و آنرا تصدق کن گفت غیر او چیزی باقی نمانده گفت تصدق کن که خداوند بجایش میگذارد آیا نمیدانستی برای هر چیزی کلیدیست و کلید روزی صدقه است پس صدقه بده آنرا گفت چنین کردم پس دلتنگ نگردیدم روزی که آمد از جائی برایش چهار هزار اشرفی و شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که بنده یک لقمه نان با یک نیم خرما بصدقه بدهد حقتعالی آنرا میپرورد و میفزاید تا چندان شود که کوه احد روز قیامت خداوندان صدقه نزد یک ترازو آیند و حساب ادبرارند و کفه حسنات او از اطاعت سبک باشد آن مرد فرماند حقتعالی آن صدقه او بیاورد و در کفه حسناتش نهد کفه گران بار شود و بر کفه سیئات بچربد بنده گوید بار خدایا این طاعت کران چیست که من خویشتن را نمیدانم طاعتی اینچنین کرده باشم خدایتعالی گوید این نیم خرما است که تو فلان روز برای من صدقه دادی من این را برای تو میپروراندم تا بوقت درماندگی تو را فریاد رسد **شرح چهاردهم** آنکه غرض نفع مالی اخروی باشد چنانچه **شیخ** صدوق در امالی از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که فرمود در بهشت درختی است که از بالای آن بیرون می آید جامهای حله و از پائین آن اسبهای ابلق زین کرده لجام دار که بال دارند و سرکین و بول ندارند پس سوار میشوند بر انها اولیاء الله پس طیران میدهد ایشانرا در بهشت هر جاکه بخواهند پس آنانکه از ایشان پائین تر ند عرض کنند پروردگارا چه رسانده بندگانترا باین کرامت پس خداوند جل و علا میفرماید ایشان شبهای بیدار بودند بعبادت و نمیخوابیدند و روزها میگرفتند روزه و نمیخوردند و جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق میکردند و بخل نمیورزیدند **و ایضا** در الکتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود آگاه باشید که هر کس تصدق کند بصدقه پس برای او بوزن هر درهمی مثل کوه احد خواهد بود از نعیم بهشتی و بر این مضمون اخبار بسیار است که متفرقا خصوص در باب سیزدهم گذشته خواهد آمد **پانزدهم** آنکه غرض نفع عرضی و تحصیل جاه و اعتبار اخروی باشد و اجل آن محبوب بودن در نزد خداوند است **شیخ** حمیری در قرب الاسناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود تمامی خلایق عیال خداوندند و محبوب ترین ایشان نزد او آنکه نفقه بیشتر دهد یا نفع بیشتر ببعیال او رساند **و ایضا** در امالی از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که فرمود رشک برده شده کسی است که سنگین کرده بصدقات و خیرات میزانهای خود را **و در** ثواب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام مرویست صدقه در شب سیئات را **شانزدهم** نفع جسمانی اخروی **شیخ** صدوق در ثواب الاعمال روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زمین قیامت آتش است جز سایه مومن چه صدقه او سایه می اندازد بر او **و ایضا** در امالی از آنجناب روایت کرده که فرمود دوش عجائبی دیدم عرض کردند چه دیدید پس آنحضرت ذکر فرمود اصنافی از امت خود را که بحالاتی دیده بود تا آنکه فرمود دیدم از امت خود مردی را که دفع میکرد شعله آتش و شراره او را بدست خود و روی خود پس صدقه او آمد پس سایه بانی شد بر سر او و پرده شد بر سر او **و ایضا** در ثواب الاعمال از جناب قدسیه علیه السلام روایت کرده که فرمود مبعوث میکند خداوند قومی را در زیر سایه عرش که رویهایشان از نور و جامهایشان از نور نوشته باشند بر کرسیهای نور پس خلایق

برایشان مشرف شوند پس گویند ایشان پیغمبرانند پس منادی از زیر عرش ندا کند ایشان پیمبران نیستند پس گویند ایشان شهیدانند پس منادی ندا کند از زیر عرش که ایشان شهید نیستند ولکن ایشان کردهای اند که آسان میکردند کار را بر مومنین و مهلت میدادند کسیرا که در عسرت بود تا مال بدست آرد شیخ ابو الفتوح رحمه الله در تفسیر خود روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله که فرمود که مهلت دهد وام دار درویش را یا از مال او چیزی وضع کند خدا تعالی او را سایه کند در زیر سایه عرش آن روز که سایه نباشد مگر سایه عرش و ایضا از حذیفة بن الیمان روایت کنند که روز قیامت بنده را بیارند او گوید بار خدایا من در عمر خویشتن هیچ امیدوارتم جز آنکه مرا در دنیا مالی دادی من بر درویشان دست گیری کردم چون توانستند که قضا کنند من ایشان سختی نکردم خدا تعالی گوید من اولیترم که من ترا دست گیرم که در ماندهٔ از بندهٔ من در گذرید ابو مسعود انصاری گفت گواهی دهم که حذیفه این حدیث از رسول صلی الله علیه و آله شنیده و ایضا بریده از انجناب روایت کرده که گفت هر که وام دار معسر را مهلت دهد بهر روزی صدقه بنویسند او را و هر که مهلت دهد خدا تعالی او را صدقه بنویساند و هر روز همانند آن که او را براو باشد یعنی همانند احمال که او را بران عزیم باشد من گفتم ای رسول الله اول فرمودهی بهر روزی صدقه بنویسند او را و دیگر باره گفتی همانند آن که براو باشد هر روزی صدقه بنویسند او را گفت بلی اول بیشتر است گفتم و دوم پس از اجل هفدهم نفع قلبی اخروی چنانچه خداوند وعده داده که الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم آنانکه انفاق میکنند الهای خود را شب و روز نهان و آشکارا پس مر ایشانرا است مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و ازینجا نبردن مزد و حواله آن باینکه در نزد پروردگار است ظاهر میشود بزرگی شان و عظمت قدر آن مزد و معلوم است که تمامی نعیم جنت در جنب محبت و رضا و علوم و معارف بی انتها که خالص آن مختص اولیا است در انسرای مستهلک بقدر است و در جای دیگر فرموده من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اجرا کریما حاصل ترجمه کیست آنکه قرض دهد خداوند را قرض الحسنه پس خداوند آنرا دو چندان کند و برای او است مزدی نیکو و در جای دیگر میفرماید خداوند منفقین را وعده حسنی داده و در جای دیگر فرموده اجر ایشان عظیم است و در جای دیگر فرموده و لسوف یرضی انکه مال خود را تزکیه میکند برای جستن رضای خدا تعالی هر آئینه خوشنود میشود و این رضا و خوشنودی ازان اجر کریم عظیم است که وعده داده بصدقه دهندگان و زیاده ازین کلام در اینمقام مناسب نیست و در کشف الغمه از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود سه چیز است که میرساند بنده را بخشنودی خداوند کثرت استغفار و تواضع و فروتنی و کثرت صدقه هیجدهم آنکه قصد کند نفع دینی را چون زیارت ائمه انام علیهم السلام و حج بیت الله الحرام و توفیق معرفت عالم بجلال و حرام و دیدن آیات عظام در بیداری یا خواب که بسبب کمال عقائد و داعی بر زیاد کردن اعمال و طاعات و استجابت دعا و امثال اینها که همه داخلست در آیه مبارکه فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی فسنیسره للیسری حاصل بنا بر بعضی از وجوه هر آنکس عطا کند و بپرهیزد از آنچه مفساد است و در اباطل میکند و تصدیق کند بوعدهٔ ثواب خداوند پس

بیستم دفع ضرر دینی و عداوت شیطان

آسان کنیم برای او راه سهل را یعنی او را بآسانی بطاعات و خیرات برسانیم و در مکارم الاخلاق از معویة بن عمار روایت کرده که جناب صادق علیه السلام چون اراده میکرد حاجت را پیش از ان صدقه میداد پس بو میکرد و خوشبوئی را آنگاه بمسجد میرفت و دعا میکرد برای انحاجت و در کتاب شارة المصطفی روایت کرده که آنجناب فرمود و آنکه دارد صلة آل محمد علیهم السلام از اموال خود هر که غنی است پس باندازهٔ ثروتش و آنکه فقیر است باندازهٔ درویشیش و هر کس میخواهد که خداوند برآورد حاجتهای او را پس صله و نیکی کند به آل محمد علیهم السلام و شیعهٔ ایشان بانمالیکه حاجت او بان بیشتر باشد و بهترین نفع دینی تکمیل ایمانست که صدقه از مقدمات است چنانچه مفید ثانی در امالی از آنجناب روایت کرده که فرمود کامل نمیشود ایمان بنده تا آنکه پیدا شود در او ده خصلت نیکو شود خلقش و سخی کرد و نفسش و نگاهدارد فضول قول خود را یعنی سخنان بیفائده دینی و دنیوی و بیرون کند زیادی مال خود را یعنی هر چه زیاده بر استی آن محتاج نباشد و در عوالی اللئالی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر گاه اراده کردی که خدا را بخوانی پس مقدم دار نماز را یا صدقه را یا خیر را یا ذکر را و در مصباح متهجد شیخ طوسی در ضمن اعمال روز جمعه از جناب رضا علیه السلام عملی نقل کرده بعد از روزه گرفتن چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و فرمود در جمعه سر خود را خطمی بشوید و لطیف ترین جامهٔ خود را بپوشد و به نیکوترین خوشبو خود را معطر کند آنگاه صدقه دهد بمرد مسلمی بانچه میسر شود او را از مالش الخ و در مضمار سید علی بن طاؤس مرویست از کتاب علی بن اسمعیل میثمی که او روایت کرده از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که چون ماه رمضان داخل میشد در هر روز یکدرهم صدقه میداد و میفرمود شاید که من درک کنم شب قدر را یعنی این صدقه را برای درک آن میدهم و چون شب قدر بر امام پوشیده نیست بلکه شب بیان قدر و منزلت ایشانست پس غرض تعلیم دیگرانست چنین کنند تا بران مقصد ظفر بیابند چنانچه سید در انجا اشاره فرمود نوزدهم آنکه قصد کند مطلق ثواب اجر حسنه از صدقه در سیر ان خیر این کار روحی آن باد و دیدن نفع را بانچه خداوند تبارک و تعالی درباره او صلاح داند بدون آنکه خود تعیین کند نفع مخصوصی را که شاید در ان خطا کرده باشد چه بسا انسان در چیزی منفعتی بیند و آنرا طلبد و خداوند حسب وعدهٔ آنرا باو ندهد و لکن جز ضرر چیزی نه بیند و نفعی را که خداوند معین فرماید البته پاک و پاکیزه و مبرا خواهد بود از تمامی ضرر و فساد و در امالی شیخ طوسی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر کس یکدرهم در راه خداوند بدهد میبیند خداوند برای او بهفتصد حسنه و در کنز شیخ کراجکی از آنجناب روایت کرده که صدقه یکدرهم افضل است از نماز ده شب یعنی در ده شب نماز مستحبی کردن و بر اینمضمون اخبار بسیار است بیستم آنکه قصد کند از انفاق دفع ضرر دینی را و چون باب تمام ضرر دینی باستقلال یا بمشارکت شیطان رجیم است پس بدفع او دین از ضرر و مفاسد سالم خواهد بود چه انکه ضرری باشد که تمام آنرا برد چون کفر و شرک و نفاق یا از اجزاء و اعضای او بکاهد چون سائر معاصی و مبطلات اعمال و در اینجا چند خبر مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود با صحاب خود آیا خبر ندهم شما را بچیزیکه اگر او را بکنید دور شود از شما شیطان مثل دوری مشرق و مغرب عرض کردند آری فرمود روزه روی او را سیاه میکند و صدقه پشت او را

می شکند و دوستی برای خداوند و اعانت یکدیگر بر کردار نیکو بر و اصل و نسل او را استغفار بر درگ دل او را از نیجبت
است که آنجناب فرمود چنانچه در ثواب الاعمال و غیره روایت شده یا علی بدرستیکه صدقه مؤمن بیرون نمیرود از
دستش تا آنکه رهامی شود از لجیه هفتاد شیطان که تمام آنها امر می کنند او را که نکند یعنی صدقه مده بلکه بصدقه ضررهای
موجوده شیطانی را نیز تواند برد چنانچه صدوق در ثواب الاعمال از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده که فرمود
عابدی در بنی اسرائیل هشتاد سال عبادت کرد پس مشرف شد بر زنی پس در دلش جا گرفت پس فرود آمد و او را بخود خواند
پس قبول کرد چون از کارش فارغ شد ملک الموت فرود آمد پس زبانش در بند شد پس سائلی بر او گذشت اشاره کرد که
که بگیرد نانی را که در جامه او بود پس خداوند حبط کرد عمل هشتاد سال را بآن زنا و آمرزید او را بآن کرده نان و در
الکتاب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده حدیثی طولانی که در آخر آن فرمود بدرستیکه صدقه در شب خاموش
میکند غضب خداوند را و محو میکند گناه بزرگ را و آسان میکند حساب را و در مواضع بسیاری از کلام مجید تصریح باین
شده چنانچه میفرماید بعد از امر بانفاق الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و الله یعدکم
مغفرة منه و فضلا شیطان وعده میدهد شما را در انفاق آمرش از نزد خود و فزونی در مال و میفرماید
ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و یکفر
عنکم من سیئاتکم اگر ظاهر کنید صدقات خود را پس نیکو چیزیست از خصلت و اگر نهان دارید او را و بدهید
آنرا بدرویشان پس آن بهتر است برای شما و بپوشانم از شما چیزی از سیئات و بدیهای شما و در کتاب بانعات
و حول الجنة جعفر بن احمد قمی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود صدقه خاموش میکند کنار هر یعنی
آتشیکه بگناه روشن شده باشد چنانچه خاموش میکند آب آتش را بیست و یکم آنکه قصد کند بان دفع ضرر قلبی و
رفع امراض باطنی را که ضرر و آزار آنها هزارها بیش از ضرر جسمانیست خصوص مرض قساوت که سرمایه بسیاری از انهماکست
چه مردازان صلابت قلب و سختی و چرکردن او است بر ضعیف و مضطر و متاثر نشدن از آنچه باید از انها متاثر شد لین
و پذیرفتن مواعظ مانند زمین سخت که ممکن نیست شخم کردن او داخل کردن تخم در آن و اگر بر حمت در او باشند
چیزی از او نروید و در زمین از سنگ سخت تر نباشد و خداوند میفرماید بعضی دلها از سنگ سخت تر باشد چه از
بعضی سنگها آب بیرون آید و پاره از انها از ترس خداوند فرو ریزد و از دل سخت و قلب قاسی امید چیزی نباشد و از اینجا
معلوم می شود سبب اینکه رذیل ترین مردم از خداوند صاحبان قلوب قاسیه اند چنانچه در باب سابق گذشت و
با ایخال از برکت اکسیر صدقه مبدل کرد و بنرمی و لین که از بهترین صفات مومنین است چنانچه صدوق در فقیه
از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر کس از شما در یافت کند قساوت را در دل خود
پس تسبیحی را بنزدیک خود آرد و با او محبت کند و دست بر سرش بمالد دلش نرم می شود باذن خدا تعالی پس
بدرستیکه برای تسبیح حقی است و نیز روایت شده که او را بر سفره بنشاند و بر سرش دست بکشد دلش نرم شود

و قطب راوندی در لب لباب خود از انجناب روایت کرده که فرمود هر که در خود قساوتی بیند اطعام کند یتیم را و در مشکوة الانوار فاضل طبرسی مذکور است که شخصی شکایت کرد بسوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله قساوت قلب خویش را پس فرمود هرگاه قصد کردی که دلت نرم شود پس نوازش مسکینی را و دست بمال سر یتیمی را و مثل آن سوء خلق و هم قلب است که صاحبش را از جمیع کار دنیا و آخرت باز دارد و آن نیز بصدقه برود چنانچه صدوق در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که صدقه دهد در روز یا شب او را کرروز است روز و اگر شب است شب خدا دفع میکند از او هم را و بدی خلق و مردن بد را و در ریاض الابرار سید نعمة الله جزائری مرویست از جناب سید الشهداء علیه السلام که فرمود بصحبت پیوست نزد من کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که افضل اعمال بعد از نماز داخل کردن سرور است بر دل مؤمن بهر نحو که در آن گناهی نباشد بدرستیکه من دیدم غلامی را که باسکی غذا میخورد پس از سبب آن از وی پرسیدم گفت ای فرزند رسول خدا من غلیم میخواهم او را مسرور کنم تا مسرور شوم چونکه آقای من یهودیست میخواهم از او جدا شوم پس آن جناب دویست اشرفی بجهت قیمت او بنزد صاحبش به یهودی عرض کرد غلام فدای قدم مبارکت و این باغ از آن او و اشرفیها را نیز بر گردانیدم بجناب تو مود قبول کردم و بخشیدم آنرا بغلام پس فرمود غلام را آزاد کردم و تمام آنها را باو بخشیدم پس آن زن یهودی گفت اسلام آوردم و مهر خود را بشوهر بخشیدم پس یهودی گفت من نیز ایمان آوردم و این خانه را باو بخشیدم و آیه مبارکه خذ من اموالهم الآیه نیز صریحست بر وجود این خاصیت در صدقه چنانچه مشروحا در باب سابق گذشت و دیگر از ضررهای قلبی که بصدقه و انفاق میرود کراهت لقاء خداوند و ترسیدن اجلال است و حال آنکه اولیاء خداوند شایق لقای او و آرزومند مردنند چنانچه در خصال از جناب امیر علیه السلام مرویست که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت چه شده مرا که مرگ را دوست ندارم فرمود آیا برای تو مالیست گفت آری فرمود پس آنرا پیش فرستادی گفت نه فرمود از اینجهت است که دوست نداری مردن را و در کتاب جعفریات همین حدیث را از انجناب روایت کرده و در آخر آن فرمود چون دل مرد نزد متاع او است یعنی اگر متاع پس در آخرت است دلش مائل باو است بجهت رسیدن بآنمال و دیگر از ضرر قلبی که رفع میشود بآن غفلت او است از ذکر خدا و خلفای او و یاد معاد و عقبات او و اشتغال بمال و صرف اوقات در جمع و تحصیل و حفظ و زیاد کردن او و تمتع بردن از او چه مال خصوص اگر زیاد شود باز دارنده است از انها چنانچه خداوند میفرماید الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر یعنی حاصل زیاد کردن مال شما را باز داشته و بلهو انداخته تا انگاه که زیارت قبور کنید یعنی بمیرید و بانجا روید بنا بر بعضی از احتمالات آیه پس مال را انفاق میکنند تا از شر غفلت ایمن شود و دیگر بیرون کردن محبت مال از دل که جمع نشود با محبت خداوند و اولیائش چنانچه صدوق در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده حدیثی در خصال و علامات محب اهل بیت علیهم السلام و آن بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت نهم از خصال دنیوی بغض دنیا است پس اگر مالی محبوب شد آنرا انفاق میکند تا از ضرر محبتش که مانع بودن از ان محبتها است

محفوظ بماند بیست و دوم هر آنکه قصد کند از صدقه دفع ضرر جسد و رفع امراض موجوده و متربقه را داین و مستمر
الهی و تریاقیست آسمانی که جز اجل محتوم هر مرض در هر کس بهر حال در هر زمان پیدا شود قلع کند و بلاهای آسمانی را برگرداند
و ستارهای منحوسه را از تاثیر بنیاندازد بلکه مار و عقرب را بجان و گرگ و شیر را پاسبان و دد و وحوش را مهربان کند از سفر
مشقت را ببرد و از صفر نحوست دریا را از فرو بردن و آتش را از سوزاندن افکند و اگر نبود برای اثبات وجود مقدس خداوند
و صدق رسالت حضرت ختمی مآب و خلافت آل الطیاب آنجناب و صدق جزاهائیکه برای اعمال مقرر و وعده فرمودند آیت
و علامت معجزه و شاهدی جز آنچه در ثمره صدقه در این باب فرمودند و کمتر کسی است که در خود یا در دیگران آنرا بصحت نرسانده
و آن ثمره را از این شجر بخشیده باشد همین کافی بود شیخ کلینی در کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود
بدرستیکه خداوند یکه نیست خدائی جز او هر آئینه بر میگرداند بسبب صدقه درد و دپیله و سوختن و غرق شدن و ویرانه شدن
خانه و امثال آن و دیوانگی و شصت و هفتاد درد از بلاها و از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که شخصی یهودی گذشت
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله پس گفت السام علیک حضرت فرمود علیک پس اصحاب آنجناب عرض کردند که او سلام کرد
بر تو بمردن پس گفت مرگ بر تو باد حضرت فرمود من میز چنین رد کردم آنگاه فرمود بدرستیکه این یهودی را بزندماری در آید
قفایش و بگذشت پس یهودی رفت و هیزم بسیار جمع کرد و بدوش گرفت و در نگذشت که برگشت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که بگذار آنرا پس هیزم را گذاشت ناگاه ماری سیاه در میان هیزم بود که چوب را بدهن گرفته بود پس فرمود ای یهودی
چه کردی امروز گفت کاری نکردم جز این هیزم را بدوش کشیدم و آوردم و با من دو نان خشک بود یکی را خوردم و دیگری را
صدقه دادم بمسکینی پس حضرت فرمود بآن خداوند مار را از تو دفع کرد و فرمود بدرستیکه صدقه دفع میکند از انسان مردن بد را
و از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود مردی بود در بنی اسرائیل که او را فرزندی نمی شد پس از برای او پسری شد و
باو گفتند که او در شب عروسی میمیرد پس مدتی بر آن پسر گذشت چون شب عروسی شد خوابش افتاد بر بستر مردی ضعیف پس او را
رحم کرد و او را خواند و غذا داد پس آن سائل گفت مرا زنده کردی خداوند تو را زنده بدارد پس شخصی در خواب نزد آن مرد
آمد و گفت از پسرت بپرس چه کرده پس پرسید او خبر داد پدر را بآنچه کرده بود بار دیگر آن کس بخواب او آمد و گفت خداوند
پسرت را زنده داشت بآنچه با آن پیر کرده و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه صدقه بر میگرداند
هفتاد بلیه از بلاهای دنیا را بامردن زشت صاحب صدقه هرگز نمیمیرد بمردن بدی علاوه بران در آخرت برای او ذخیره
می شود و شیخ صدوق در عیون از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود گذشت عیسی روح الله بقومیکه
آوازهای شان بلند شده بود فرمود چه شده اینجماعت را گفتند یا روح الله فلانه دختر فلان را میبرند برای فلان پسر
فلان در امشب فرمود امروز چنین آواز می کنند و فردا گریه خواهند کرد پس یکی از انها پرسید ای رسول خدا فرمود چون آنرا
خواهد مرد امشب پس گفتند آنجناب گفته درست گفته خداوند و درست گفته رسول او دو منافقان گفتند فردا خیلی
نزدیک است چون صبح شد آمدند از احوال خود دیدند که آسیائی و نرسیده پرسیدند یا روح الله آنرا که خبر دادی ما

دیروز آنچه خواهد مرد و نمرد پس حضرت فرمود خداوند انچه خواهد میکند برویم نزد آنزن پس رفتند بسوی او و بر یکدیگر پیشی میگرفتند تا آنکه در خانه را کوبیدند شوهر زن بیرون آمد حضرت باو فرمود از زن خود اذن بگیر برای ما پس نزد زن آمد خبر داد او را که روح الله و کلمة الله بدر ایستاده با جمعی پس داخل پرده شد پس داخل شد آنجناب فرمود با او در این شب چه کردی گفت در این شب کاری نکردم جز آن کار که پیش میکردم سائل بر ما میگذشت در هر شب چیزی باو میرسانیدیم که باو قوت میکردیم شب دیگر بدر ستیکه شب گذشته آمد و من مشغول بکار خود بودم و اهل من هم بکارهای خود اشتغال داشتند پس ندا کرد جوانمردی تا اینکه مکرر ندا کرد چون سخنان او را شنیدیم برخواستم بنحویکه مرا کسی نشناسد تا آنکه برسانم باو مثل انچه میرسانیدم پس حضرت فرمود از مکان خود دور شو چون دور شد ناگاه افعی در زیر جامهای او بود مانند شتر ضرب او را بدندان گرفته پس حضرت فرمود با انچه کردی خداوند نیز از تو بگذراند و در ثواب الاعمال از حضرت رضا علیه السلام روایت نمود که فرمود در بنی اسرائیل قحطی شدید شد چند سال پی در پی در نزد زنی لقمه نانی بود در دهن گذاشت تا بخورد پس سائلی فریاد کرد ای کنیز خدا گرسنه ام پس آن کنیز صدقه میکنم در چنین زمانی پس آنرا از دهن خویش درآورد و بسائل داد و او را پسر چکی بود که هیزم میکرد پس بصحرا رفت کرکی او را ربود و صیحه بلند شد مادر در پی کرک میدوید خداوند جبرئیل را فرستاد پسر را از دهن کرک گرفت و بمادرش داد پس جبرئیل با او گفت ای کنیز خدا آیا راضی شدی این لقمه را عوض آن لقمه و ایضاً در الکتاب روایت نموده که در خدمت آنجناب عرض ذکر کردند از درد پس فرمود مداوا کنید ناخوشیهای خود را بصدقه و چه ضرر میرساند یکی از شماها را که تصدق کند بقوت روز خود بدر ستیکه انداخته میشود بسوی ملک الموت منشوری بجهة قبض روح بندهٔ مؤمنی پس صدقه میدهد پس باو میگویند برگرد از آن منشور را و ایضاً در فقیه مرویست از آنجناب که فرمود بدادن صدقه بدهید پس بدر ستیکه بلاها از صدقه نمیگذرد و هر کس صدقه بدهد اول روز دفع میکند از او خداوند شر انچه از آسمان فرود می آید در اینروز و هر که صدقه دهد اول شب دفع میکند خداوند شر انچه فرود می آید از آسمان در این شب و ایضاً در الکتاب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی صدقه بر میگرداند قضائی را که محکم و استوار شده و شیخ کلینی و غیره از حضرت صادق علیه السلام روایت کردند که فرمود میان من و مردی قسمت کردن زمینی بود و آنمرد صاحب علم نجوم بود انتظار ساعت نیک میداشت پس در انساعت بیرون آمد و من بیرون آمدم در ساعت بد پس قسمت کردم پس بهترین قسمتها برای من بیرون آمد پس آنمرد دست راست خود را بر چپ زد و گفت ندیدم مانند امروز هرگز گفتم وای بر تو چیست گفت من صاحب نجوم تو را در ساعت بد بیرون آوردم و بیرون آمدم در ساعت نیک پس تقسیم کردیم بهترین قسمتها برای تو بیرون آمد گفتم آیا خبر ندهم تو را بچیزیکه خبر داد مرا آن پدرم گفت که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس خوش دارد که برگرداند خداوند از او بدی روز او را پس مدارا کند آنروز صدقه دهد پس میسر خداوند بآن بدی آنروز را و کسیکه دوست دارد اینکه برگرداند خداوند بدی شب او را در اول شب صدقه دهد این بهتر است برای تو از علم نجوم تو و سید جلیل علی بن طاؤس فرج الهموم از ابن ابی عمیر روایت کرده که

گفت من بابصیرت بودم در علم نجوم و طالع را می شناختم پس در تقسیم داخل شدم یعنی چون در ساعت منحوسه نگاری
مشغول میشوم در نفس خود مهموم بجهت بدی عاقبت آن پس این را شکایت کردم خدمت حضرت صادق علیه السلام پس
فرمود هر گاه در نفس تو چیزی پیدا شد بگیر چیز پیرا و صدقه بده برادل مسکینی که ملاقات میکنی پس بدستیکه خداوند دفع میکند
از و در کتاب طب الائمه علیهم السلام روایت کرده که شخصی بخدمت جناب کاظم علیه السلام شکایت کرد که من در میان
ده نفر عیالم که همه آنها ناخوشند پس حضرت فرمود مداوا کن اینرا بصدقه که نیست چیزی سریع تر در تاثیر از صدقه و نه پر منفعت تر
از صدقه و در دعائم الاسلام مرویست که حضرت سجاد علیه السلام نظر کرد بسوی کبوتران که پرواز میکردند آیا میدانید
سبب بودن این کبوتر ها در حرم چیست گفتند چه بوده است آن ایفرزند رسول خدا فرمود در زمان قدیم مردی بود
خانه داشت که در میانش نخلی بود و کبوتری در شکاف شاخه آن آشیانه کرده بود پس گاه گاه جوجه میگذاشت آنمرد بالا
میرفت و جوجه را میگرفت و میکشت و برای نگاربود زمانی طولانی و نمیماند برای کبوتر نسلی پس آن کبوتر بخداوند شکایت
کرد از آنچه از آنمرد با و میرسد پس با و گفته شد که اگر بعد ازین با لا شد بسوی تو جوجه تو را گرفت از نخل می افتد و میمیرد چون جوجه
آن کبوتر بزرگ شد آنمرد بالا رفت و کبوتر ایستاده انتظار می کشد که چه با و میکنند چون بشاخه برآمد کدائی بر در خانه ایستاد
پس فرود آمد و با و چیزی داد پس با لا رفت و جوجه را گرفت و پائین آمد و آنرا کشت و آسیبی با و نرسید کبوتر گفت
خدایا این چه بود پس با و گفته شد که اینمرد جان خود را تدارک کرد بصدقه پس از دو دفع شد و بزودی خداوند نسل تو را
زیاد میکند و قرار میدهد تو را و آنها را در جائیکه حرکت داده نشود از انها چیزی تا روز قیامت یعنی نتوان آنها را از
جای خود حرکت داد چه رسد بکشتن و آن کبوتر را آوردند بحرم و در انجا او را جای دادند و بر اینمضمون اخبار بسیارست
بیست و سیم آنکه قصد کند بانفاق دفع ضرر را از عرض و ناموس چه حفظ آن چون حفظ بدن واجب است
سید فضل الله راوندی در کتاب دعوات از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر نیکی حسنه است
و آنچه نگاه دارد بآن مرد عرض خود را نوشته میشود برای او بآن صدقه و ابن شهر آشوب در مناقب از کتاب انس الجالس
نقل کرده که فرزدق آمد خدمت امام حسین علیه السلام هنگامیکه از مدینه بیرون میرفت پس حضرت چهار صد اشرفی با و داد
عوض کردند که او شاعریست فاسق فرمود بهترین مال تو آنست که با و نگاه داری عرض خود را حضرت رسول صلی الله
علیه و آله کعب بن زهیر را چیزی نیک داد و درباره عباس بن مرداس فرمود ببرید زبان او را از جانب من یعنی آنقدر
بدهید که ساکت شود و هر دو شاعر بودند و در تفسیر امام علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
هر معروفی که نگاه دارید بآن ناموس خود را حفظ کنید عرض خود را از زبانهای سکان مردم مانند شعرای پشریان
و عیب گیرندگان عرض مردم که باز دارید ایشانرا پس آن نیکی محسوبست برای شما در صدقات بیست و چهارم
آنکه مقصود از انفاق دفع ضرر باشد از مال موجود و حفظ آن از ظالم و دزد و غرق شدن و آتش و گم شدن و غیر آن
از اسباب تلف و هلاکت چنانچه گذشت در قصه جناب صادق علیه السلام و تجاریکه در سفر خدمت آنجناب بودند

وا ز دزدان بر تسویزند و بامر آنحضرت بعضیرا صدقه کردند باقی محفوظ ماند و در تجارت بیچ فرو آن برده ند و در مکارم الاخلاق
وغیره از انجناب مرویست که فرمود من ضامنم برای هر مالیکه هلاک میشود در دریا و صحرا بعد از ادای حق خداوند در امال از انکه
تلف شود و فرمود صدقه بر میگرداند قضاء محکم شده از آسمان را دفع نماند که حق خداوند در مال منحصر نیست بوجب چون زکوة
و کفاره بلکه هر مالیرا که به بنده داد حق صدقه دران دارد چنانچه شیخ کراجکی در کنز الفوائد از انجناب روایت کرده که فرمود
ملعونست ملعونست کسیکه بخشید خداوند باو مالی را پس صدقه ندهد از انمال چیزیرا آیا نشنیدی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
یکدرهم صدقه بهتر است از نماز دویست رکعت و در مرآت قصص الانبیا از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود در بنی اسرائیل
مردی صالح بود که زن صالحه داشت پس در خواب باو گفتند خداوند تبارک و تعالی معین کرده برایتو از عمر فلانمقدار از سالها
مقرر کرده که نصف عمر تو در فراوانی و نصف دیگر در تنگی باشد پس اختیار کن برای نفس خود یا نصف اول را یا نصف آخر را
مرد گفت مرا زن صالحه ایست که شریک من است در معاش پس با او مشورت میکنم در این امر و بار دیگر بنزد من بیا تا تورا
خبر دهم چون صبح شد مرد برنش انچه در خواب دیده گفت زن گفت ایمرد اختیار کن نصف اول را و تعجیل کن در ک عافیت را شاید
خداوند رحم کند ما را و نعمت را بر ما تمام کند چون شب دوم شد همان شخص در خواب او آمد پس گفت چه اختیار کردی گفت
نصف اول را گفت این برای تو باشد پس دنیا از هر طرف با در رو کرد و چون نعمت او فراوان شد زن آنمرد گفت خویشان و خود
و پرشیانها را صله ده و نیکی کن و همسایه و فلان برادر ترا چیز بخش چون نصف عمر در گذشت و حد آنوقت معین تمام شد
همان شخص سابق را در خواب دید پس باو گفت بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی شکر تورا کرد در این کار و تتمه عمر تو در فراوانی خواهد
بود مانند عمر گذشته **مولف گوید** مخفی نماند که زنان از انجا که در عقل ناقصند و در رای ضعیف پس در دین نیز
ناقص باشند چه دین تابع عقلست چنانچه در کافی از علی علیه السلام مرویست که جبرئیل نازل شد بر جناب آدم ع
و گفت ای آدم من مامورم که تورا مخیر کنم یکی از سه را که آنرا اختیار کنی و اندو را بگذاری پس آدم بجبرئیل گفت که مرا نسه گفت عقل و حیا
و دین پس آدم گفت من عقل را اختیار کردم پس جبرئیل بحیا و دین بر گردید و او گذارید عقل را گفتند ای جبرئیل ما مامویم
که با عقل باشیم هر کجا که باشد گفت پس بکار خود باشید و عروج نمود و چون از دین و عقل ناقص باشند قوه شهوت
ایشان بهر چیز از اکل و شرب و مضاجعت و برتری و غیر آن بحد کمال باشد چه این قوه را رها نکنند و نگاهدارند جز آن دو
که خود ناقصند و چون زاجری ندارد لابد ترقی کند و زیاد شود پس باب بزرگ شیطان که بآن مسلط شود بر بنی آدم که باب
شهوتست باینان چنان باز میشود که تمام عساکر در انجا در آید و تمام حواس و قوی و اعضای آنها را فرو گیرد پس
تمام همتشان چنانچه امیر المومنین علیه السلام فرموده زینت دنیا خواهد بود بلکه خود را انجماعت جندی شوند از جنود او
که بدست ایشان کند انچه کند چنانچه خود گفته که زنان تیر زهر آلود مسند که هر کرا خطا نمی کنند و دام مسند در روشنائی
چشم من و قوت پشت من و در تفسیر آیه شریفه **واجلب علیهم بخیلك و رجلك** بنازای شیطان بر
بنی آدم بسواران و پیادگان خود ذکری از ایشان شده و از اینجا معلوم میشود جهت آنکه در شرع مقدس

ریاسات و سیاسات دنیویه و دینیه بایشان مفوض نشده بلکه در آیه شریفه ولا تؤتوا السفهاء اموالکم
بتحقیق دین اموال خود را ندهید وارد شده که بزنان مال خود را ندهید و او را داخل در سفها شمرده پس اگر مالرا انهی فرمود
سائر اموال بطریق اولی که بایشان ندهند و نسپرند و لذا فرمودند طاعت زن شوم است یا پشیمانی آورد و برای تنبیه
امت عمل حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنان بود که در کارها از ایشان مشورت میکرد و انگاه مخالفت مینمود و در
فقیه مرویست از امیر المومنین علیه السلام که فرمود معاشر الناس اطاعت نکنید زنانرا در هیچ حالت و امین نکنید ایشانرا بر هیچ مالی
و نگذارید ایشانرا که تدبیر کنند امور عیالرا زیرا که اگر ایشان واگذاشته شوند بخیال خود بهلاکت می اندازند و تعدی
می کنند امر ممالک را زیرا که ما یاتیم ایشانرا که درعی نیست بر ایشان چون بچه ی حاجت دارند و صبری نیست بر ایشان چون
شهوتشان بهیجان آید کرنکشی لازم ایشانست اگرچه پیر شوند خود بینی چسپیده است بایشان هرچند عاجز شوند
خوشنودیشان در فرو جشان شکر نمی کنند مالهای بسیار را که بایشان داده شده هرگاه نگهی ایشانرا منع کنند نیکی را که
بایشان کردند فراموش می کنند و بدیرا حفظ می کنند و پی در پی بهتان می زنند و پیوسته در طغیان باشند و برای شیطان
صید نمایند پس با ایشان مدارا نکنید در هر حال و در گفتار با ایشان نیکوئی نکنید شاید نیکو کنند کارهای خود را چون
شهوتشان بغایت و دین و عقل ناقص و در تدبیر کار و برآوردن حوائج و رفع آزار شهوت خود عاجز و ضعیف گفته
شده بمردان که هم ضروری حاجاتشانرا برآرند و هم از تعدی و طغیان حفظ نمایند و انهمه تاکید و تشدید در ضبط نسل تو را
پنهان کردنشان در خانه و بیرون نرفتن بجمعه و عروسی و کوشش نکردن بخواهشهای ایشان و اگر ساکت نباشند آنها را از
دروغ بایشان دهند و بالجمله با اینهمه معایب و منقصت و امر بنهایت تحرز از مکایدشان و دین بسیار بسیار
هلاک اولاد آدم از اول خلقت تا انقراض دنیا غالبا بواسطه یا بلا واسطه از ایشان بوده و خواهد بود نشوب است
بظاهر خود واگذاشت بلکه ناچاریم از توجیهات و محاملی که بتوان جمع کرد میان او و اخبار گذشته و صریح عقل است
و در احادیث بسیار وارد شده که فرمودند تباه نکند مالی در صحرا یا در دریا جز بجهت ندادن زکوة او پس چون امید
اموال خود را بزکوة بیست و پنجم آنکه قصد کند از انفاق دفع ضرر قلبی آخروی را چنانچه خداوند میفرماید الذین
ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم
ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون آنانکه انفاق می کنند اموال خویش را در راه و کار دین خدا پس از پی در
نمی آرند آنرا که داده اند منتی و نه رنجی مر ایشانرا است مزد ایشان نزد پروردگار ایشان و هیچ ترسی نیست بر ایشان و اندوهگین
نشوند بر آن و ایمنی است چنانچه سائل را ایمنست ایمن و آشت و اندوهگین نشود چنانچه سائل را اندوهگین نکرد با ذیت و این
خوف و حزن دو ضرر قلبی و عقاب نفسانیست که از همه دردها و عقابها عظیم تر و مشکل تر و با دوام تر و هیچ عقابی از انها
جدا نشود و باشد که آنها باشند بی الم دیگر و برفتن آنها همه عقابها و دردها برود و انفاق کنندگان ترس ندارند که ایمان
از ایشان برود و شیطان بر ایشان مسلط شود یا اعمال ایشان بگاهد یا داخل در جهنم شوند یا پیش از ان در برزخ و قیامت

الی بایشان رسد و اندوهگین نباشند بجهة رسیدن چیزی از کرده بایشان یا رفتن عطاهای خداوندی و نعیم بهشتی از دستشان یا کم شدن آنها یا کوارا نبودن آنها که خانه السلام دار السلام است از همه آفات محروس و مصون است و از انهدام شدائد و اهوال روز جنبه اچیزی بایشان نرسد که سبب جزع نشان شود چنانچه میفرماید لا یحزنهم الفزع الاکبر و باین وعده و بشارت در اینجا و در انجا نیز ملتکه بپیشواز بایشان کویند الا تخافوا و لا تحزنوا در وقت مردن و در قبر و در قیامت وارد شده که ملتکه بایشان کویند محزون نباشید بجهة انچه گذاشتید در دنیا از اهل و اولاد و اموال بیست و ششم آنکه غرض از الفاق دفع عقاب و ضرر جسمانی آخروی باشد چنانچه در اخبار بسیار رسیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بپرهیزید از آتش هر چند بپاره یا نصف خرمائی باشد و در تفسیر علی بن ابراهیم از انجناب روایت کرده که فرمود صدقه افضل است از روزه و روزه بیشتر است از دوزخ و شیخ کلینی و شیخ طوسی و غیر ایشان از حضرت کاظم علیه السلام صورت وقف نامه که حضرت امیر المومنین علیه السلام بجهت مال ینبع خود و غیره نوشته بود روایت کردند و مشتمل است بر وقف و صدقه و عتق از اقسام بر و اول آن چنین است هذا ما اوصی و قضی فی ماله عبد الله علی ابتغاء وجه الله لیولجنی به الجنة و یصرفنی به عن النار یوم تبیض وجوه و تسود وجوه الخ این چیزیست که وصیت کرده باو و اجرا داشت در مالش بنده خدا علی علیه السلام بجهة طلب رضای خدا تا آنکه داخل کند مر بسبب این کار در بهشت و بکرداند مر بسبب او از آتش و برکرداند آتش را از من در روزیکه سپید شود در او رویها و سیاه شود در او رویها و در کتاب جعفر بن محمد شریح از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود تحقیق که علی علیه السلام با آنکه بنده کرخدا و بهشت را واجب کرده برای او قصد کردن چیزهائی را که بآن نزدیک شود بخداوند پس آنها را صدقه ابدی کرد و گفت بار خدایا بدرستیکه کردم من این کار را تا برکردانی روی مرا از آتش و برکردانی آتش را از روی من و نیز در انجا مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ابن جدعان عذابش از همه کس سبکتر است گفتند یا رسول الله فرمود چون او اطعام طعام میکرد و شرح حال ابن جدعان در کتب سیر مسطور است و کاسه که در آن ثرید میکرد و چنان بزرگ بود که سواره از ان غذا میخورد و در رسول خدا صلی الله علیه و آله کاهی در کرما در سایه آن می نشست و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود قسم بآنکه مرا براستی مبعوث کرد به پیغمبری بدرستیکه بنده از بندکان خداوند می ایستد در یکی از موقف قیامت که بیرون می آید بر او شعله آتشی که بزرگتر است از جمیع کوههای دنیا تا آنکه نمیباشد میان او و آتش حائلی در اینحال که او متحیر است ناکاه پرواز کند از هوا کرده نانی یا حبه نقره که مواسات کرده بود بآن برادر مومنی را در حالت شدت و تنکی پس فرود می آیند در حوالی او پس میکردند مانند بزرکترین کوهها با ستاره در اطراف او و بر میکردد از او آن شعله آتش و نمیرسد باو از حرارت او و آن باو چیزی تا آنکه داخل بهشت شود و در کتاب جعفریات از انحضرت مرویست که فرمود همه شما سخن میکوئید با پروردکار خویش در روز قیامت نیست میان او و میان پروردکار ترجمانی پس نکاه میکند بنده بسوی پیش فرستاده خود پس نه بیند جز انچه پیش فرستاده یعنی از کردار و اعمال نیک یا زشت

و نظر میکند بطرف راست پس نمی یابد جز آنکه پیش فرستاده پس نظر میکند بسمت چپ پس نظر شن آتش دوزخ می افتد پس هر چند
آتش هر چند بنصف خرمائی باشد پس اگر نیافت یکی از شما آنرا پس بسخنی نرم یعنی چون صدقه نیست پس از آتش کناره کنید
بصدقه و زبان و سخنان ملائم با اخوان دوستان بقول نیک و کردار گذشته و خواهد آمد که تعلیم مسئله و کلمه حکمتی بجاهل و گمراه
بهتر است از تلهای طلا که بدست خود انفاق کنی و گذشت در باب چهارم حدیث حضرت فاطمه علیها السلام در جواب آن
دختر که از زنی مادر خود آمد مسئله پرسید و خواهد آمد در همین مقام دوم خبری طولانی از آنجناب که فرمود بر در ششم دوزخ نوشته شده
من سه امم برسعی و کوشش کنندگان در عبادت من سه امم بر روزه گیرندگان من سه امم بر صدقه دهندگان و در
کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مؤمنی در مملکت جباری بود پس حبس شد آن جبار در اذیت او
پس فرار کرد از او بسوی مملکت کفار و منزل کرد در خانه مردی مشرک پس او را جای داد و ملاطفت نمود و چون
اجلش رسید خداوند باو وحی کرد قسم بعزت و جلال خودم اگر در بهشت من برای تو جای بود هر آینه ترا جا میدادم در آن
ولکن بهشت حرام است بر آنکه بمیرد در حالت شرک و لیکن آتش او را حرکت ده و بلرزان و اذیت ده و می آور نزد
روز پس او را باداد و پس بر او گفت از بهشت فرمود از هر جا که خداوند عزوجل میخواهد بلیت و هفتم آنکه قصد کند
از انفاق دفع سائر عقوبات اخروی را چون ایمنی از افتضاح حساب و شرمندگی عتاب و الطاف زائده غضب جبار و سلامتی از
آتش قهر خداوند قهار اگرچه آنرا اقتضائی نیست بالاستقلال ولکن چون بروز و ظهور آن برای کافه عباد در آنجا خواهد بود لهذا
در سلک مضرات انسراک شیده شده و هر سخت و شدیدی که بنظر آید بالاتر از آن چیزی نیست که از او سخت تر باشد تا برسد بغضب
خداوند قهار که همه شداید و سختیها در جنب او بیقدر و ذلیل بلکه مستهلک و نابود و در کتاب غایات از حضرت صادق
علیه السلام روایت کرده که عیسی بحواریین فرمود اشد اشیاء غضب خداوند آنست و از خواص صدقه خصوص در شب خاموش
کردن شعله غضب الهیست چنانچه شیخ عیاشی و صدوق از معلی بن خنیس روایت کرده اند که گفت بیرون رفت حضرت صادق
علیه السلام در شبیکه آسمان باریده بود و قصد کرد ظلهٔ بنی ساعده را یعنی سایه بان بنی ساعده را که در آنجا جمع
میشدند و شب تاریک بود و غلام او میخواسته پس در پی آنجناب فرستم ناگاه از او چیزی افتاد فرمود بسم الله بار خدایا آنرا بما برگردان
پس نجد تش رسیدیم و سلام کردم فرمود معلی عرض کردم آری فدایتو شوم فرمود دست بمال هر چه یافتی بمن داد معلی گفت
پس دیدم نانهای بیار پاشیده شده پس هر چه می یافتم بآنجناب میدادم بر دو قسم یکنان دو نان و با آنجناب بود انبانی پر از نان
پس گفتم فدایتو شوم انبانرا بردارم از جانب شما فرمود نه من سزاوارترم باین از تو ولیکن بیا با من گفت پس آمدیم بظلهٔ
بنی ساعده پس رسیدیم بجماعتی که در خواب بودند پس آنجناب نبض یکیک میگرفت یکنان دو نانرا در زیر جامهٔ هر یک از انها تا آنکه
بآخر رسید پس برگشتیم پس گفتم فدایتو شوم عارفند این جماعت بحق یعنی از شیعیانند فرمود اگر حق را می شناختند هر آینه
مواسات میکردیم با ایشان بنمک یعنی در هر چه داشتیم تا نمک ایشان شریک میکردیم بدرستیکه خلق نکرد خداوند چیزی را
مگر آنکه برای او خزینه داری مقرر فرمود که او آنچیز را در خزینه میکند و جز صدقه پس بدرستیکه خداوند مباشر میشود آنرا بنفس خود

وچنین بود پدرم که هرگاه تصدق میکرد بچیزی میگذاشت آنرا در دست سائل پس میگرداند آنرا دیبوسید و میبوئید آنگاه بسائل برمیگرداند و میفرمود صدقه می افتد بدست قدرت خدا پیش از انکه بیفتد بدست سائل پس خوشست که بگیرم آنرا که خداوند آنرا گرفته زیرا که خداوند است ولی صدقه بدستیکه صدقه شب خواموش میکند غضب پروردگار را و محو میکند گناه بزرگ را و آسان میکند حساب را و صدقه روز باثر میکند مال را و زیاد میکند در عمر **صدوق** در خصال از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود ایستاد ابوذر در نزد کعبه پس گفت من جندب پسر سکن پس دور او را مردم گرفتند پس گفت اگر یکی از شما قصد سفر کند مهیا میکند از توشه آنقدر یکه اصلاح کند او را پس در سفر روز قیامت یا نمیخواهید چیزیکه او را اصلاح کند برای شما پس شخصی برخواست و گفت ارشاد کن ما را گفت روزه بگیر روز یکه سخت گرم باشد بجهة روز نشور و حج بجای آر برای امر بزرگ از امور و در رکعت نماز کن در تاریکی شب بجهة وحشت قبور سخن خیر را بگو و از سخن شر ساکت شو یا صدقه از تو بر مسکینی شاید نجات بیابی بسبب آن صدقه ای مسکین از روز یکه سخت است قرار ده دینار او درهم که انفاق کنی یکدرهم بر عیال خود و یکدرهم را پیش بفرست برای آخرت خویش و درهم سیم ضرر میرساند و نفع نمی بخشد پس آنرا مخواه و بگردان دینار او و کلمه کلمه برای طلب حلال و کلمه برای آخرت و سیمی ضرر دارد و نفع نمیدهد مخواه آنرا پس گفت کشت مرا یوم روزیکه درک نکردم او را و خواهد آمد که غرض ابوذر رحمة الله مشابست والا جمیع خطرات و لحظات و خطورات و سکنات و حرکات ایشان بنائید جل و علا بود برای تحصیل نفعی از منافع محلله دنیا برای خود یا غیر و یا برای آخرت سیمی نداشت **ودر** امالی از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه بنده چون بمیرد ملتکه میگویند چه پیش فرستاده و مردم میگویند چه از پس او مانده پس پیش بفرستید زیادی مال خود را که بماند بجهة شما و همه را انگذارند که ضرر آن بر شما است بدرستیکه محروم کسی است که از خیر مالش محروم شود در شتاب مده شده کسی است که سنگین کند بصدقات و خیرات میزانهای خود را و نیکو کند بآن صدقات در بهشت خواهد جای خود را و پاکیزه کند بر صراط بجهة آن صدقه راه خود را **وهشتم** آنکه قصد کند از انفاق بسیرون بخداوند را که آنمال را در نزد حضرت مقدس محفوظ و بعنوان ودیعه گذاشته شده که در روز تنگی و احتیاج بآن باو برگرداند چنانچه خداوند وعده داده که ما عندکم ینفد و ما عند الله باق و لنجزینّ الذین صبروا اجرهم باحسن ما کانوا یعملون انچه در نزد شماست سپری و نابود میشود و انچه در نزد خداوند است باقیست و هر آینه جزا میدهیم البتّه مزد شما را به بهتر از انچه بود که میکردند و در کلمه لنجزینّ که با لام و نون تاکید فرموده وعده منجّز صریحیست در تلف نشدن انچه برای خداوند داده شد **شیخ** ابو الفتوح رازی در تفسیر خود روایت کرده که چون امیر المومنین علیه السلام از دفن صدیقه طاهره علیها السلام فارغ شد بقبرستان رفت و فرمود سلام بر شما ای اهل گورها ما لهایتان تقسیم و سلاحهایتان دراو نشسته و زنان شما شوهر کرده اند این خبر آنست که نزد ما است خبر آنکه نزدیک شما است چیست تا تفی آواز داد که تجه خوردیم سود کردیم و انچه از پیش فرستادیم پاتیم و انچه باز گذاشتیم زیان کردیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود از مال تو ترا نصیبی نیست الا انچه خوردی و فانی کردی یا پوشیدی و کهنه کردی یا صدقه دادی و بگذرانیدی **ودر** خبر است که

رسول الله صلی الله علیه و آله کوسفند برادر حجرهٔ عائشه بگشت درویشان مدینه خبر یافتند می آمدند و میخواستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله میداد چون شب در آمد از ان کوسفند هیچ نمانده بود مگر کردنش و قتالی طبرسی رحمه الله گفته که از این حدیث چه مانده گفت هیچ نماند مگر کردنش مانده فرمود بگو همه ماند مگر کردنش بلیست و ذکر آمد که تصدق مسلمان قصد کند ولیکن بگیرنده نرساند ازسپردن بودن اوست در خزانهٔ الهی که بعد از مردنش فرزندانش برسد چه کثرت مصحف فاطمه علیها السلام ایست و حفظ آنها از شداید فقر و پریشانی و ذلت سؤال از مخلوق برساندن مالی بایشان و هر چه بنا کرده فرمود بر دو ششم دو وقف و فساد و خیانت دیگر است دران بنحویکه آن مقصود ابدا حاصل نشود و چه پسندیده و نیکو است سخن حسن بصری رحمه الله که فرزندان ادلی اولی ام آنکه قصد کند صدقه سپرد نداز اعمال جز و بال برای خود و حسرت برای وارث نتیجه ندارد و دیعه دیگر است چون صاحبش مرد آن جبار عروس دنیا را از ملکت و ضیاع مصون مدت نگاهداری و زمان صلاح رد را بهتر داند و آنچه را خداوند [illegible] عاری و هرگز ضرری بگیرنده نرساند و ودیعة الداعی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ بنده نیکو نمیکند صدقه خود را یا صدقه نیکو نمیدهد در دنیا مگر آنکه بنیکوئی جانشینی میکند خداوند بر فرزندان او پس اولی ام آنکه قصد کند صدقه برزنده و مرده تازه و گذشته و نزدیک و در پیدا شدن حقی بر گردن آنها تا آنکه در روز باز پسین هنگام شفاعت مؤمنین از پرتو انوار شفاعت ایشان نوری برده و بجهة آن حق او را در دو الحقوق خود شمرده بلکه در دنیا از فیض دعا و اعمال صالحه آنها محروم نماند از الطاف آلیه و رحمتهای خاصه که بر ایشان نازل شود او نیز شریک گردد و شیخ جلیل سبط شیخ طبرسی صاحب تفسیر در مشکوة الانوار از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه مؤمنی از شما مرور میکند باو مردیکه امر کرده او را آتش انداز ند پس میگوید یا فلان در یاب مرا که من نیکی میکردم بتو در دنیا پس ملک میگوید واگذارا و را پس خداوند بملک امر میکند پس او را واگذارد و نیز از انجناب روایت نموده که فرمود می آورند شخصی را در روز قیامت که یک حسنه ندارد پس او را میگویند بخاطر بیار آیا بر ایتو حسنه هست میگوید مرا حسنه نیست جز آنکه فلان بندهٔ مؤمن تو گذشت بمن و از خواهش وضو گیرد و نماز کند و ادم پس آن بنده را میخوانند میگویند آری پس خداوند میفرماید آمرزیدم تو را بندهٔ مرا داخل بهشت گردانید و ایضا از انجناب روایت کرده که فرمود میگویند بمؤمن در روز قیامت جستجو کن نظر کن در خسارهای مردم پس هر که شربت آبی بتو داد یا لقمه خورانید تو را چنین و چنان کرد بتو پس دست او را بگیرد و داخل بهشت کن پس او میگذرد بر صراط و با او خلق بسیار است پس ملک میگویند بکجا ای بندهٔ خدا پس خداوند میفرماید روا دارید برای بنده من پس مضامی گویند و ایضا روایت نمود که جناب باقر علیه السلام بجابر فرمود ای جابر اعانت مجوی برای کاری بدشمن ما و از او طعامی مخواه و شربت آبی نطلب آگاه باش که او را مخلد میسازند در آتش پس میگذرد با مؤمن پس میگوید ای مؤمن آیا نکردم بتو چنین و چنان پس حیا میکند از او پس نجات میدهد او را از آتش و ودر امالی مفید ثانی از جناب صادق علیه السلام مروی است که فرمود اعراض نکنید از فقرای شیعیان ما پس بدرستیکه فقیر از ایشان هر آینه شفاعت میکند روز قیامت در مثل ربیعه و مضر و ایشان دو طائفه بزرگ هستند از عرب که در کثرت جمعیت با یشان مثل میزنند و مخفی نماند که چون برای هر مؤمن

دعا و شفاعت و محروم نماند

مقامیست معلوم و درجه ایست مخصوص که رسیده بآنجا بفطرت اصلیه و اعمال شایسته و اخلاق پسندیده و معارف حقه خود
واگر کسی خواست از خوان نعمت ایشان چیزی خورد و از نسیج جامه ایشان لباسی پوشد و در ناحیه قصور ایشان منزل گزیند باید
خالی از کردار و گفتار و سیرت نیک پس کار کند با ایشان که رشته در میان پیوسته و از نهر عظیم قلوب بجماعت جوئی بدل
خود جاری کند تا آنچه از چشمه فیض الهی در آن نهر ریزد بهره او رسد و بهر مقام کریم و محلی عالی که ایشانرا برند اینرا با خود
کشند شیخ صدوق در خصال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بعد از ذکر حقوق واجبه مؤمن پس
هر گاه بجا آوردی آنرا وصل کردی ولایت خود را بولایت او و ولایت او متصل است بولایت خداوند و این قسم
آثار و خواص از صدقه و انفاق مستبعد نباشد چه هر گاه بذل مال در جمادات اثر کند و آنرا مهربان و با اثر کند پس آدمی
سزاوارتر است باین تأثیر شیخ حمیری در قرب الاسناد از آنجناب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
گذشت بقبریکه میکندند آنرا و از سختی زمین و تعب کندن نفس آنکه میکند پی در پی شده بود فرمود مر برای که میکنی این قبر را
گفت برای فلان پسر فلان پس فرمود زمین سخت نمیشود بر تو زیرا که دانسته ام آنشخص نرم و خوش خلق بود پس زمین
نرم شد تا آنکه او را با کف دست میکندند پس فرمود تحقیق که این شخص دوست میداشت میزبانی و نیکوئی کردن
با مهمانرا و میزبانی و اکرام نمیکند مهمان را جز مؤمن پرهیزکار و شواهد اینمدعی در اخبار اهل بیت علیهم السلام بسیار است
پوشیده نماند که بیشتر مردم تباه روزگار بمضمون آیه شریفه **ولکن اکثر الناس انفسهم یظلمون**
نامشان در دفتر ظالمین ثبت و در زمره ستمکاران محشور خواهند بود و ظالمین را فرض شفعا محروم چنانچه خداوند
فرموده **وما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع** ستمکار را از خویشی و شفیعی مطاع نباشد در قیامت
که دستگیر او گردد بی حمیم و شفیع و صدیق کار در آنجا پیش نرود و راهی بخت و رضای ایزد باز نشود و لذا اهل دوزخ
در مقام حسرت بیکدیگر گویند **فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم** از این بلا ما را فرجی و از این تنگی
ما را مخرجی نباشد چه نه شافعی داریم و نه صدیقی و نه خویشی و این قرابت و خویشی که خداوند خبر داده که برای ظالمین نیست
و روز خیان آرزویش کنند پیوند نسبی با اهل تقویست که از کثرت عصیان و سرکشی و خلاف با ایشان رشته نسبرا
بریده باشد و فرمان همایون **انه لیس من اهلک** ای نوح این پسر عاصی از اهلیت پسریت تو افتاده در حق
او نرسیده باشد که اگر رسیده آن قرابت بمبانیت مبدل شود چنانچه هر صداقت در رفاقت که از روی تقوی
نباشد و در آنها بعداوت برگردد **الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین** تمامی رفاقتها و دوستیها
در قیامت بایکدیگر دشمن شوند مگر آنانکه دوستی شان از راه تقوی شود چه دوستی بی تقوی و مجالست و مصاحبت
بی ملاحظه قانون پرهیزکاری سبب سود برای ارتکاب معاصی بسیار چنانچه مشاهدست که بیشتر معاصی جوارحیه از
مجالست عاصیان برخیزد و از یکدیگر یاد گیرند و از دیدن عظیم گناه را از نظر یکدیگر بیفتد و ملتفت نشوند تا برای که
پرده برداشته شود دانند و ببینند که چه اندازه ضرر و خسران ابدی بیکدیگر رسانند و از خیرات دائمی محروم ساختند

در شدت احتیاج بشفاعت اخوان مؤمنین در روز قیامت

پس لابد بیکدیگر دشمن شوند چه هیچ ضرر مالی وجانی وعرضی که در دنیا بسبب عداوت هزار دیک این ضرر نرسد و
علاوه بر عداوت بایکدیگر مخاصمه وملاعنه بسیار کنند که خداوند در چند جا خبر داده وقبل از آیهٔ سابقه فما لنا من
شافعین میفرماید فکبکبوا فیها هم والغاوون وجنود ابلیس اجمعون قالوا وهم فیها
یختصمون تالله ان کنا لفی ضلال مبین اذ نسویکم برب العالمین وما اضلنا الا
المجرمون فما لنا الخ پس بروی درافکنده شود در دوزخ گمراه کنندگان از بتان وغیرهن وگمراهان وتمام لشکر
شیطان وگویند در حالیکه در جهنم بایکدیگر مخاصمه کنند بخدا قسم که بودیم ما در گمراهی آشکار زیرا شما را میگردیدیم و
میدانستیم شما را با پروردگار جهانیان و ما را گمراه نکرد مگر گناهکاران وچنانچه هر صدیق وخویش بکار نیاید بلکه اگر
صداقت بی رشته دیانت باشد مضر شود و با عصیان خویشاوند مقرب تبری از نسبت کند شفیع مطاع از سلسلهٔ انبیا
واوصیاء وملئکه مقربین نیز انگاه در مقام شفاعت بزبان حال یا مقال در آیند که از کثرت جرایم رشته نسب پریده
ومتابعت از هم گسسته ونام امت ومشایعت برداشته نشده باشد واز روی ورع وسداد وتشبه در مقداری
از کردار ورفتار در دفتر تابعین وحواشی ثبت شده که فی الحقیقه اهانت بایشان اهانت بآنجماعت واز لوازم
تشریف واحترام ایشان اکرام واحسان بایشها باشد چنانچه مکرر در اخبار رسیده که فرمودند ما را اعانت کنید یعنی
در شفاعت بورع وسداد وعفت وکوشش در عبادت وفرمودند آنقدر بکنید که خود را در قیامت بما برسانید
کار بانجام خواهد رسید وچون شفیع نشدند لابد خصم شوند پس وای بر انکه شفیع او خصم شود پس تمام همت خردمند عاقبت
بین در این سرای بایستی مصروف باشد در ذخیره کردن ومهیا نمودن این طائفه از برای روز تنگی پس تا تواند از
اهل دیانت وفقراء مؤمنین صدیق ورفیق گیرد به احسان واکرام واعانت ومواسات وایثار بمال وجاه وبدن
در هر حال بر آمرده وزندهٔ آنها در حیوة وبعد از مردن خود بوصیت وکردن صدقات جاریه وخیرات باقیه تا
برتمامی ایشان صاحب حق شده در آنروز وستیز آن حقوق ادا شود به بهتر وبیشتر از آنچه کرده بود واز این جهت
اهلبیت عصمت علیهم السلام ترغیب وتحریص فرمودند بر کرفتن اصدقاء بقدر قوت چنانچه در ثواب الاعمال
وغیره مرویست از جناب رضا علیهم السلام که هر که بکبیر دیرا فائده برادری راه خدا کرفته در بهشت برای خود ودد
کتاب اخوان صدوق مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود داخل بهشت نمی شود آنکه پیش فرستاده ندارد
گفتند یا رسول برای هر کسی پیش فرستاده ایست فرمود آری بدرستیکه پیش فرستاده مرد برادران اوست در راه
خداوند ودد ثواب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که زیاد کنید یا کیرید از برادران زیرا که برای هر مؤمنی
دعای مستجابیست وفرمود زیاد کیرید از برادران زیرا که برای هر مؤمنی شفاعتی است وفرمود زیاد کنید از برادری
کرفتن مؤمنین زیرا که برای ایشان نزد خداوند نعمت وقدرتیست که بان مکافات می کنند روز قیامت یعنی هر
احسانیکه بایشان کرده شده که بانمقام برادری رسانند یا برادری باطنی ظاهری شده در روز قیامت تلافی خواهند کرد

ودر سراج است که عاجزترین مردم کسی است که عاجز باشد از کسب کردن اخوان که برای خود برادران دینی پیدا کنند و از او عاجزتر آنکه ضایع کند آنرا که جسته از ایشان یعنی وفا نکند بحقوقشان **ودر** مصباح از کلام حضرت صادق علیه السلام است که طلب کن برادری کردن با اتقیا را هرچند در ظلمات ارض باشند اگرچه عمر خود را تمام کنی در طلب ایشان زیرا که خدای عزوجل نیافریده هر روز زمین بهتر از ایشان و هیچ نعمتی نداده خدای بر بنده مانند آنچه بایشان داده از توفیق مصاحبت ایشان خدای فرمود الاخلاء بعضهم لبعض عدو الا المتقین **ودر** امالی شیخ ابو علی است که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود استفاده نکرده مرد مسلم فائده را بعد از اسلام مانند برادر یکه استفاده کرده او را در راه خدا **ودر** جعفریات از جناب مرویست که فرمود هر کس برادری گیرد در راه خدا ترویج میکند با حوریه گفتند یا رسول الله هر چند برادری کند در روز با هفتاد نفر یعنی هفتاد برادر در روز تحصیل کند فرمود آری قسم بآنکه جانم در دست اوست اگر هزار برادر گیرد خداوند با او هزار حوریه ترویج میکند **ودر** مستطرف العقول از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر کس استفاده کند برادری در راه خدا باد اشتن ایمان بخدا و وفا بر برادری او و طلب جوشنودی خداوند پس بتحقیق که استفاده کرده پرتوی از نور خدا را و امانی از عذاب خداوند و مستمسکی که رستگار میشود بآن روز قیامت و عزتی دائمی و ذکری نامی **ودر** عنوان مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود کسیکه برادری ندارد خیری در او نیست کسیکه برادری ندارد امانی ندارد کسیکه صدیقی ندارد ذخیره ندارد کسیکه فاقد شد او در راه خدا را پس بتحقیق که فاقد شده اشرف اعضای خود را **ودر** عدة الداعی مرویست از جناب امیر علیه السلام که دو مؤمن که در راه خدا برادری کنند هر آینه میشود در بهشت که یکی از ایشان رتبه اش بالاتر از دیگری باشد بیک درجه پس میگوید ای پروردگار من او برادر من و رفیق من بود مرا امر میکرد باطاعت تو و باز میداشت مرا از معصیت تو و مرا شایق میکرد بآنچه در نزد تو است آنکه بالاتر است از این دو او را نیز امیکوید پس جمع کن میان من و او و این درجه پس خدا او جمع میکند میان ایشان و از اینجا معلوم میشود که پیدا کردن حق برادر منحصر بدادن مال نیست بلکه بکلامی حق که دران هدایتی باشد صاحب حق شود و خواهد آمد که آن بهترین صدقات و انفاقاتست بلی برادری با منع از مال دنیا با اطلاع بر حاجت برادر چه رسد بسؤال از و هرگز با هم جمع نشود **در** کافی مرویست که چون ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد از حق مؤمن بر مؤمن و حضرت امتناع فرمود از گفتن و او اصرار کرد پس فرمود اینکه تقسیم کنی با او نصف مال خود را پس حالت ابان را شنیدن این تکلیف شاق متغیر شد پس حضرت فرمود که خداوند ذکر فرمود مؤثرین علی انفسهم را یعنی مدح فرموده آنانیرا که مؤمن را بر نفس خود مقدم میدارند و او را بر خود میگزینند و چون تو با او مال خود را تقسیم کردی ایثار نمودی او را در نگاه کنی که از آن نصف دیگر چیزی باو دهی و اگر انسان با سلسله علیه سادات این کار را کند بر شفعا خود یعنی رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه انام علیهم السلام صاحب حق شود چنانچه خواهد آمد که از جانب آنجناب در قیامت میکنند هر کرا با آنجناب حقی است برخیزد یا خود گوید پس همه گویند که نعمت و منت از خدا و رسول و ست پس با ایشان گویند که هر که سادات را اکرام و اعانتی کرده صاحب حق است بر آنجناب بیاید و حق خود را بگیرد و سی و یکم آنکه قصد کند از انفاق تحبب و تودد یعنی محبوب شدن در نزد برادران ایمانی

ومنزل گرفتن در دلهای ایشان چه انسان چنانچه مکلف است بدوست داشتن مؤمنین وتحصیل اسباب آن وبیرون کردن
بغض کینه وحسد ایشان را از دل هم چنین مکلف است که خود محبوب ایشان گردد وسبب این کار را فراهم آورد واگر این را در دل خیری
دارند بیرون کند وبهترین سبب آن انفاق واحسان وایثار بر ایشانست بلکه ادا آنچه ممکن شود از حقوق لازمه ایشان چنانچه
در کلام مجید است ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم ورسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود فطری دلهاست دوست داشتن آنکس که با ایشان احسان کند ودر کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست
که اعرابی از بنی تمیم خدمت آنجناب آمد وعرض کرد مرا وصیت کن پس از جمله وصایای آنجناب این بود که دوستی کن با هر دم که تو را
دوست دارند وبرنجم ضمون اخبار بسیار است ومابیشتر آنها را با شرح مطالب سابقه در جلد دوم دار السلام ذکر کردیم هر که بآنجا
رجوع کند فوائدی بسیار بدستش آید وختم نمی کنیم اینمقام را بذکر چند حکایت که مشتمل است بر دیدن انفاق کنندگان ثمره
انفاق وصدقه بخود را یا شنیدن دارا معصومی تاثیر کردن آنرا تا باعث قوت یقین مؤمنین وپاک شدن قلوب جاهلین گردد از
زیغ شیاطین بجون الله وتوفیقه اول در کتاب اختصاص از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت مردی بود از فرزندان پیمبران
که مال انبوهی داشت وانفاق میکرد بر اهل ضعف ومسکنت واصحاب حاجت پس درنگ نکرد زمانیکه مرد پس نشگرد در مالش
انچه او میکرد پس مال درنگی نکرد که تمام شد وپسری داشت که نشو ونما کرد وبرکسی نمیگذشت جز آنکه بر پدرش رحمت میفرستاد
واز خداوند مسئلت میکرد که او را از نیکان کند پس نزد مادرش آمد وگفت چگونه بود حال پدرم پس بدرستیکه من نمیگذرم بر احدی
جز آنکه بر پدرم رحمت میفرستد واز خداوند سئوال میکند که مرا از نیکان کند گفت پدرت بود مردی صالح واو را مال بسیار
بود وانفاق میکرد بر ضعفاء ومساکین واز باب حاجت پس چون مرد من کردم در مالش انچه او میکرد پس مال درنگی نکرد که
تمام شد گفت ای مادر بدرستیکه پدرم انفاق میکرد مال خود را تو انفاق میکردی مال دیگر را گفت راست گفتی ای پسر من
وگمان ندارم تو را که بر من تنگ بگیری گفت تو را حلال باد ودر وسعت باش آیا در نزد تو چیزی هست که طلب کنم بآن
از فضل خداوند گفت نزد من صد درم است پس گفت بدرستیکه خداوند هر گاه خواست که برکت قرار دهد در چیزی برکت
خواهد داد پس آنصد درم را باو داد پس گرفت وبیرون رفت وطلب میکرد فضل خداوند را پس گذشت بمردی مرده در میان
راه که بغایت هیئت نیکو داشت پس گفت تجارتی میکنم بعد ازین که او را بگیرم وغسل دهم وکفن کنم ونماز بگذارم
بر او ودفن نمایم او را پس چنین کرد وخرج کرد بر او هشتاد درهم را وبا او مانده بیست درهم پس روانه شد بطلب فضل وروزی
خداوند پس مردی باو رسید وگفت کجا را قصد کردی ای بنده خدا گفت میخواهم طلب کنم فضل ونعمت خداوند را گفت آیا
نیست با تو چیزی که طلب کنی با واز فضل خداوند گفت آری بیست درهم گفت چه نفع میدهد تو را بیست درهم گفت بدرستیکه
خداوند اگر خواست که برکت گذارد در چیزی برکت خواهد گذاشت در او گفت راست گفتی آنگاه گفت تو را دلالت میکنم
بامری شریک میکنی مرا گفت آری گفت بایزاء که میروی بخانه مریسی اهل آنخانه تو را تکلیف ضیافت می کنند قبول
کن مهمان ایشان شو چون بخانه ایشان داخل شوی می بینی خادم می آید وبرای تو طعام می آورد با او گریه بسیار

می آید پس آنخادم بگوکر به رامن بفروش او مضائقه کند تو الحاح کن پس او دلتنگ می شود و میگوید میفروشم او ابتو به بیست درهم
پس چون او را فروخت بیست درهم را بده و او را بگیر و بکش و شکر انگیر پوستین و مغز آنرا بگیر و ببر بغلان شهر که پادشاه او کور
است و بگو که من معالجهٔ پادشاه را میکنم و نترساند تو را انچه خواهی دید آشتها و بردار کشیدها زیرا که آنها کسانیند که مدعی علاج
بودند و ایشان را امتحان کردند پس چون فائده ندیدند ایشان را کشتند پس تو را نترساند چنین دیده که تو معالجه میکنی او را و هر چه خواهی
براو شرط کن روز اول از یک میل از سرمهٔ معرفله که به چشم پادشاه بیش مکش او بتو خواهد گفت زیادتر بکش قبول مکن در روز
دوم نیز یک میل بکش پس خواهی دید چیزها که میخواهی پس بتو میگوید زیاد کن قبول مکن پس چون روز سیم سرمه را بکش که خواهی
دید چیزها که دوست داری آنرا پس بتو میگوید زیاد کن زیاد کن پس انجوان رفت و مهمان انجا عاشق دختر او گردید او را به بیست درهم
خرید و با آنشهر داخل شد اظهار معالجهٔ پادشاه کرد در روز اول که میل از مغز کرده به چشم پادشاه کشید اثر نفع ظاهر شد در روز
دویم اندکی میدید در روز سیم بینا شد و چشمش بحالت اول برگشت پس پادشاه باو گفت که حق بسیاری بر من داری و پادشاهی
را بمن برگردانیدی من دختر خود را بتو تزویج کردم گفت من با دری دارم از او جدا نمیشوم شد پادشاه گفت دخترم را بگیر و
هر قدر که خواهی نزد ما بمان انگاه که ارادهٔ رفتن کنی دختر ما را با خود ببر پس دختر را بعقد او در آوردند و یکسال در نهایت عزت
و شوکت و رفاهیت در ملک آن پادشاه ماند چون بعد از یکسال ارادهٔ رفتن کرد پادشاه از همه چیز همراه او کرد از
اسب و شتر و گاو و گوسفند و ظروف و امتعه و اموال و اسباب و زر بسیار پس بیرون آمد با زوجه و اموال روانه دیار خود
شد تا رسید بآنموضع که آنمرد را در آنجا دیده بود پس دید که آنمرد باز آنجا نشسته چون آنمرد او را دید گفت چرا بعهد خود
وفا نکردی جوان گفت که نشتها را بر من حلال کن حال انچه دارم با تو قسمت میکنم پس انچه داشت بدو حصه کرد و گفت هر حصه را
که میخواهی اختیار کن پس یکحصه را اختیار کرد و پس انجوان گفت که وفا کردم بعهد خود گفت نه گفت چرا گفت زیرا که زن نیز
از انهاست که در بین سفر بهمرسانده و من در ان شهر یکی جوان گفت راست گفتی همه مال را بگیر و زن را برای من بگذار گفت
نمیخواهم چیزی را که از من نیست پس ارّه بر سر آن زن گذاشت که دو حصه کند و گفت اختیار نما پس آنمرد گفت وفا کردی
بعهد خود انچه آوردی و انچه با تو است همه از ان تو من ملکم خداوند مرا فرستاده که تو را جزا دهم بدی انچه کردی نسبت
بآن مرده که بر سر راه افتاده بود و نیست پاداش عمل تو دو مرتبه شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود آورده که چون
آیهٔ مبارکه من ذا الّذی یقرض اللّٰه قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة و اللّٰه یقبض
ویبسط و الیه ترجعون کیست انکه قرض دهد بخدای وام نیکو تا دو چندان کند مر او را زیادتهای بسیار و خدای
تنگ کند روزی را بر آنکه خواهد و فراخ کند بر آنکه خواهد و مرجع و مآب بسوی خداوند است نازل شد مردی بود در صحابهٔ رسول
صلی اللّٰه علیه و آله نام او ابو الدحداح بیامد رسول صلی اللّٰه علیه و آله را گفت یا رسول اللّٰه خدا از ما قرض میخواهد و او از ما بی نیاز
است گفت بلی میخواهد تا شما را به بهشت برد گفت یا رسول اللّٰه اگر من قرض دهم بخدای عزوجل تو ضمان کنی برای من
بهشت گفت آری هر که او صدقه دهد مانند آنش در بهشت دهند گفت یا رسول اللّٰه و اهل من ام الدحداح با من باشند

گفت آری گفت واین درخت من دحداحه با من نهاد گفت آری گفت دست بمن داده رسول الله صلی الله علیه وآله دست
در دست او نهاد او گفت یا رسول الله مراد و خرما ستانست یکی بباغ مدینه و یکی بزیر مدینه جز آن چیزی ندارم هر دو قرض
کردم بخدای عزّ وجلّ رسول الله صلی الله علیه وآله گفت نه یکی قرض کن و یکی رها کن امشب تو عیال تو باشد گفت
یا رسول الله چون چنین میفرمائی گواه باش که از این ساعت ببعد بستانم انکه بهشت است خدایرا است و آن جا نیکست شصت خرما بن در دست
رسول صلی الله علیه وآله گفت اذا یجزیک الله الجنّة ای بهم خدای تعالی بجز بهشت بتو ندهد انکه ابو الدحداح بیامد و با اهل
و فرزندانش در حدیقه بودند کرد در ختان میکردیدند و کاری میکردند و از داد و این بتمامی انشا کرد هذا لک ربّی سبل
الرّشاد الی سبیل الخیر و السّداد یعنی من الحائط لی بالزاد فقد مضی قرضا الی السّناد ۷
اقرضته الله علی اعتمادی بالطّوع لا من و لا انکاد الا رجاء الضّعف فی المعاد فاربحا
بالنّفس و الاولاد و البرّ لا شک فخیر زاد قدّمه المرء الی معاد ام الدحداح گفت بارک الله
لک فیما اشتریت خدایت مبارک کناد و انچه خریدی ابو الدحداح این بستانرا بگفت بعلک اذی ما لدیه و نصحه
انّ لک الحظ اذا الحظ وضح قد متّع الله عیالی و منح بالعجوة السّوداء و الزهر البلح ۷
و العبد یسعی و له ما قد کدح طول اللّیالی و لها اجترح ام الدحداح انچه کودکان در دامن و آستین
داشتند بر چید و برخیت و انچه در دهن داشتند از دهنشان بگرفت و بیرون خیت و بیرون آمدند و با حدیقه دیگر رفتند
رسول الله صلی الله علیه وآله گفت کم من غلق رهن و دار رفاح فی الجنّة لابی الدّحداح گفت پس در
بزرگ و سرای فراخ که ابو دحداح را خواهد بود در بهشت و شیخ طبرسی در مجمع البیان روایت کرده که او سبب نزول
آن آیه شد زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود هر که تصدق کند بصدقه پس از برای او ست دو مثل آن صدقه در
بهشت پس ابو الدحداح انصاری که نام او عمرو بن الدحداح است گفت یا رسول الله برای من دو بستان است اگر صدقه دهم یکی از آن دو را
برای من دو مثل او خواهد بود در بهشت فرمود آری گفت ام الدحداح با من خواهد بود فرمود آری گفت صبیه با من خواهد
بود فرمود آری پس صدقه داد بهترین بستانرا و تسلیم کرد آنرا برسول صلی الله علیه وآله پس آن آیه نازل شد پس مضاعف کرد
خداوند صدقه او را بده هزار و اینست مراد قوله تعالی اضعافا کثیرة پس ابو الدحداح برگشت پس یافت ۷
ام الدحداح و صبیه را در بستانیکه صدقه کرده بود پس بر در بستان ایستاد و بپرسید کرد از کناه داخل شدن پس فریاد کرد
ای ام الدحداح گفت لبیک یا ابا الدحداح گفت من این بستانرا صدقه کردم و خریدم دو مثل او را در بهشت و ام الدحداح
با منست و صبیه با منست گفت مبارک کند خداوند انچه را خریدی و انچه فرستادی پس بیرون رفتند و بستانرا بحضرت
رسول صلی الله علیه وآله تسلیم کردند پس فرمود چه بسیار نخله که آویزانست خوشه آنها ابو الدحداح را خواهد بود در بهشت
سلیم جماعت بسیاری از اکابر علماء باسانید معتبره روایت کردند در سبب نزول سوره هل اتی و ما بذکر یکی که اقدم
انهاست قناعت کنیم شیخ جلیل فرات ابن ابراهیم کوفی در تفسیر خود روایت کرده از جناب صادق از پدرش

سبب نزول سورهٔ مبارکهٔ هل اتی

ازجدش علیهم السلام که گفت مریض شد جناب حسن حسین علیهما السلام مرض شدیدی پس عیادت کرد ایشانرا سرور فرزندان آدم محمد
صلی الله علیه وآله وعیادت کرد ایشانرا ابوبکر وعمر پس عمر عرض کرد به علی علیه السلام یا ابا الحسن اگر نذر میکردی برای خداوند
نذر واجبی زیرا که هر نذر یکه نیست برای خدا پس واجب نیست بر صاحبش وفا بآن پس فرمود علی ابن ابیطالب علیه السلام اگر خداوند
عافیت داد دو فرزندان مرا از مرضیکه دارند روزه بگیرم برای خداوند سه روز پی در پی و فاطمه علیها السلام فرمود مثل گفتار
علی علیه السلام وکنیز کی بود مر ایشانرا که او را فضه می گفتند گفت اگر شفا داد خداوند دو سید مرا از انچه دارند روزه بگیرم برای خداوند
سه روز پس چون خداوند عافیت داد آنند و چیزی از مرضیکه داشتند علی علیه السلام رفت نزد همسایه خود که او را شمعون بن
حارا می گفتند پس با و گفت ایشمعون سه صاع جو بمن ده باقدری پشم ببر تا بگرید بریسد آنرا برای تو دختر محمد صلی الله علیه وآله یعنی
آن جو مزد آن ریشتن باشد پس داد باو یهودی آن جو صوف را پس باو فرمود اید دختر رسول خدا بخور امید او بریس امید پس آن شب را
بروز آوردند و روز را بار روزه چون شام شد برخواست کنیز صاعی از انجو را خمیر کرد و پنج گرده نان پخت قرصی برای علی
وقرصی برای فاطمه علیهما السلام وقرصی برای حسن وقرصی برای حسین علیهما السلام وقرصی برای کنیز علی یار سول خدا صلی الله علیه وآله
نماز کرد پس رو آورد بمنزل تا افطار کند چون گذاشته شد طعام پیش روی ایشان واراده خوردن کردند ناگاه سائلی بر در خانه
ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد علیهم السلام مسکینی از مساکین مسلمین طعام دهید مرا خداوند طعام دهد شمارا بر خوان بهشت
پس انداخت علی علیه السلام وانجماعت نانرا از دست خویش وحضرت علی علیه السلام این شعرها را انشا کرده گفت فاطمه

ذات السّوار والیقین یابنت خیر النّاس اجمعین اماترین البائس المسکین قد جاء بالباب لیس دین
یطلب الله ویستکین یشکو الینا جائع حزین کل امرء بکسبه رهین من یفعل الخیر یقف سمین
ویدخل الجنة امنین حرّمت الجنّة علی الضّنین یهوی من النّار الی سجّین یخرج منها ان خرج بعد حین

پس فاطمه علیها السلام این ابیاترا انشا نمود و فرمود امرك سمع یا بن عمر وطاعة ما بی من لوم ولا وضاعة
امطعنی اللوم والرفاعة علمت بالبر له صناعة انی لاعطیه ولا انهی ساعة ارجو لان جعت من الجماعة
ان الحق الاخیار والجماعة وادخل الجنة لی شفاعة پس طعام خویش را بآن مسکین دادند و شب را بروز آوردند با
همان روزه و نچشیدند بجز آب چون شام روز دیگر شد کنیز یک برخواست بسوی صاع دوم پس آنرا خمیر کرد و پنج قرص نان از آن پخت
وعلی با نبی صلی الله علیه وآله نماز کرد پس رو بسوی منزل کرد تا افطار کند چون طعام گذاشته شد پیش روی ایشان واراده خوردن
کردند ناگاه یتیمی بر در خانه ایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد یتیمی از یتیمان مسلمین طعام دهید مرا خداوند طعام دهد شمارا از مائده بهشتی
پس انداخت علی علیه السلام واندختند انجماعت از دست خود طعام را و علی بن ابیطالب علیه السلام انشا کرد و فرمود ۲ ۲

فاطم بنت السّید الکریم بنت نبی لیس بالزنیم قد جائنا الله بذی الیتیم ومن یسلم فهو التسلیم
حرّمت الجنة علی اللّئیم ولا یجوز الصراط المستقیم فصاحب البخل یقف ذمیم پس فاطمه علیها السلام این ابیات
انشا کرد و فرمود الی ساعطیه ولا ابالی واوثر الله علی عیالی واقض هذه الغزل فی الاغزال

لعامة الفقیر محمد باقر

باغتیال فی ذ

ارجو بذلک الفوز فی المآل ان یقبل الله وینجی مالی ویکفنی همّ فی الاطفال اسواجیاعا وهم اشباع
اکرمهم علی فی العیال بکر بلا یقتل باقتتال لمن تمثل الویل والوبال کبولة فارت علی الاکیال
پس طعام خویش را باو دادند و شب را بروزه خود بسر آوردند و نخوردند و نخوابیدند چون صبح کردند روزه دار چون شام رسید کنیز خود
بسوی باغ فرستاد و آنرا خبر کرد و پنج قرص نان از او بگرفت و علی با رسول صلی الله علیه و آله نماز کرد پس رو بمنزل آورد تا افطار کند
چون گذشته شد طعام در پیش روی ایشان وارادة نمودند میل کنند ناگاه اسیری کافر بر در بایستاد و گفت السلام علیکم یا
اهل بیت محمد قسم بخدا که شما با ما بانصاف رفتار نکردید ما را اسیر می گیرید و تقید میسازید و بما طعام نمیدهید طعام دهید من اسیر محمدم
پس انداخت علی علیه السلام و اجماعت از دست خود طعام را و علی علیه السلام انشاء کرد و فرمود افاطم حبیبتی و بنت احمد
من یتم الله فموصل قل لمن انابه الله بخلق اعبد قد جاءنا الله بدین المفید بالقید مأسورا فلیس یهنه
من یطعم الیوم یجده فی غد عند الاله الواحد الموحد منا ذرع الزارع سوف یحصد اعطیه لاتجعلنیه انکد
ثم اطلبی خزائن لم تنفد پس فاطمه علیها السلام انشاء نمود و فرمود یا بن عم لم یبق الا الصاع قد دیرت الکف مع الذراع
ابنی والله هما جیاع یا ربة البیت کما ضیاع ابوهما الخیر ذو متاع قد یصنع الخیر بابتداع
عبل الذراعین شدید الباع وما علی رأسی من قناع الا قناع نجه بصاع پس هم طعام خود را باو دادند
و بار روزه شب بسر آوردند و جز آب چیزی نخوردند چون صبح کردند و خداوند مقرر فرمود که نذر ایشان وفا شود و علی
علیه السلام دست دو فرزند خود را گرفت و ایشان چون دو جوجه بی بال بودند که از کرسنگی میلرزیدند پس بر ایشان را
بمنزل رسول خدا صلی الله علیه و آله چون حضرت رسول نظر کرد بایشان پر شد و چشم مبارکش از اشک و گرفت دست آن
دو پسر را و برد ایشان را بمنزل فاطمه علیها السلام چون نظر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی او که رنگش دیگرگون شده بود و کمر
بر پشت چسبیده پیش او دوا را سخت گرفت و میان دو چشمش را بوسید فاطمه علیها السلام گریه کنان فریاد کرد و اغوثاه بخدا و
و بتو یا رسول الله از کرسنگی پس حضرت سر مبارک بآسمان بلند کرد و گفت بار خدایا سیر کن آل محمد را پس جبرئیل فرود آمد و گفت
یا محمد بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا تا آخر سه آیه پس بعد از آن
علی علیه السلام روانه شد و آمد بنزد ابو جبله انصاری و گفت ای ابو جبله آیا میسر شود نزد تو قرض یکدینار گفت آری ای
ابو الحسن بتو میکریم خداوند و ملکه او را که بیشتر مال من حلال است تو را از جانب خدا و رسولش فرمود مرا حاجتی نیست
در چیزی از آن اگر قرض است قبول میکنم پس یکدینار باو داد پس حضرت در کوچهای مدینه میگذشت تا طعامی خرد ناگاه
مقداد بن اسود کندی را دید بر سر راه نشسته پس نزدیک او شد و بر او سلام کرد و فرمود چه شده که تو را می بینم در اینجا غمناک
و اندوهگین گفت میگویم آنچه را گفت بنده صالح موسی بن عمران رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر پروردگارا
من بآنچه فرو فرستی از خیر فقیرم پس حضرت فرمود چند روز است ایدر تا او گفت این روز چهارم است پس حضرت اندک
تأملی کرد پس گفت الله اکبر آل محمد از سه روز و تو ایدر تا چهار روز تو سزاوار تری بدینار از من پس آن دینار باو داد

نسخه ج
فاطمة بنت اسد بن هاشم
بنت عم رسول الله

در فرد

ورفت تا آنکه داخل شد بر رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد ایشان چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه وآله دست زد
بر کتف علی علیه السلام پس فرمود یا علی برخیز برویم بمنزل تو شاید بیابیم در آنجا طعامی چه رسید بما کرفتن تو آندینار را از
ابی جبله پس روانه شدند و علی علیه السلام حیا میکرد از رسول خدا صلی الله علیه وآله و شک کرد سنگی بر شکم بسته بود تا آنکه در خانه
فاطمه علیها السلام را کوبیدند چون نظر فاطمه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله افتاد که کرسنگی در رخسارش اثر کرده بود بر کریه افتاد
ورفت و کفت دادا ترا بسوائی نزد خدا و رسولش کی یا ابوالحسن ندانست سه روز است که نزد ما چیزی نیست پس داخل شد در
پستوی خانه دو رکعت نماز کرد و انکاه عرض کرد الهی محمد پیغمبر تو است و فاطمه دختر پیغمبر تو و علی برکزیده پیغمبر تو
و پسر عم او و این دو حسن و حسین فرزندزادکان پیغمبر تو بار خدایا بنی اسرائیل از تو سؤال کردند که فرو فرستی بر ایشان
مائده از آسمان پس فرو فرستادی مائده را بر ایشان و کفران نمودند پس بار خدایا بیشک آل محمد کفران نکردند بآن نعمت پس اسلام
ملتفت شد ناکاه کاسه بزرکی دید پر از ثرید و آب کوشت پس آنرا برداشت و کذاشت نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله
پس آنجناب دست را بسوی کاسه دراز کرد و پس کاسه و ثرید و آب کوشت تسبیح کردند خداوند را پس خواند نبی صلی الله علیه وآله
وان من شیء الا یسبح بحمده را و فرمود یا علی بخورید از اطراف کاسه و نخورید صومعه او را یعنی قبه وسط آنرا
زیرا که برکت در آنست پس میل فرمود رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و حضرت میخورد و بر روی صلی
علیه السلام تبسم میکرد و علی علیه السلام میخورد از روی تعجب بفاطمه نکاه میکرد پس نبی صلی الله علیه وآله فرمود یا علی بخور
و چیزی از فاطمه سؤال مکن حمد خدا را که کرداند مثل تو را و مثل او را مریم دختر عمران و زکریا که هرکاه داخل میشد زکریا
در محراب مریم نزد او رزقی میدید میکفت از کجا آمد این برای تو میکفت از نزد خدا زیرا که خداوند روزی میدهد آنرا که
میخواهد بی اندازه یا علی این بدل آن دینار است که قرض دادی ما را قرض کرفتی تحقیق که خداوند عطا فرمود بتو بهشت و پنج
جزو از معروف اما قرار داد بکجزء از آنرا برای تو در دنیا اینکه اطعام کرد ترا از بهشت خود و بهشت و چهار جزو آنرا ذخیره کرد
برای آخرت تو و علی بن ابراهیم از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که در نزد فاطمه علیها السلام قدری جو بود
آنرا حریره ساخت چون پخت و پیش روی خود کذاشتند مسکینی آمد و کفت خدا شما را رحمت کند بخورید بما از آنچه
خدا شما را روزی داده پس علی علیه السلام برخواست و ثلث آنرا باو داد و پس در نکذشت که یتیمی آمد و کفت خدا شما را
رحمت کند اطعام کنید بما از آنچه خداوند شما را روزی کرده پس علی علیه السلام برخواست و ثلث دوم را باو داد و پس
در نکذشت که اسیری آمد و کفت خدا شما را رحمت کند اطعام کنید بما از آنچه خداوند بشما روزی کرده پس علی علیه السلام
برخواست و آن ثلث باقی را باو داد و از آن نخوردند پس خداوند نازل فرمود آیات مبارکه عینا یشرب بها عباد الله
تا و کان سعیکم مشکورا در شان امیر المؤمنین علیه السلام و آن جاریست در حق هر مؤمن که بکند آنرا برای
خداوند چهارم آیة الله علامه حلی در منهاج الصلاح نقل فرموده از عالم جلیل احمد بن محمد بن خالد برقی صاحب کتاب
محاسن که درک کرده عصر امام حسن عسکری علیه السلام و غیبت صغری را که کفت من فرود آمدم در ری و مهمان ابوالحسن

مادرانی منشی کوتکین بودم و برای من در نزد او وظیفه بود هر سال ده هزار درهم که آنرا از مالیات قریه که در کاشان داشتم
محسوب میکردم پس از من مطالبه مالیات کردند و او بجهت پاره کارها از من غفلت کرد و پس در روزیکه در سختی و اضطراب افتاده
بودم که ناگاه داخل شد بر من شیخی عفیف که مست شده بود از بسکه خون از او رفته بود و او مرده بود در صورت زندها پس
گفت ای ابو عبد الله جمع کرده میان من و نور عصمت دین و موالات ائمه طاهرین علیهم السلام پس برخیز برای من در این ایام بجهت
رضای خداوند و سادات ما پس با دگفتم در دتو چیست گفت در حق من گفتند که من در نهانی نوشتم بسلطان در امر کوتکین
پس حلال کردند باین سبب مال مرا و خون مرا پس او را وعده دادم که حاجت تو را برمی آورم و او رفت و پس از رفتن او من
اندیشه کردم و گفتم اگر طلب کنم حاجت خود و حاجت او را هر دو با هم برآورده نمی شود و اگر خواهش کنم حاجت او را حاجت
مرا بر نخواهد آورد و پس در همان ساعت برخواستم و رفتم بخزانه کتب خودم پس یافتم صیغی را که روایت کرده بود م از جناب
صادق علیه السلام و آن اینست که هر کس خالص کند قصد خود را در حاجت برادر مومن خود قصد میکند انجاح آنرا بر دست او
و برمی آورد هر حاجتیکه خود دارد پس همان ساعت برخواستم و بر استر خود سوار شدم و آمدم بر در خانه ابو الحسن مادرانی پس مرا
بعضی حاجبان مانع شدند و بعضی اذن دادند پس تفتیش شدند بر دخول شدن من پس داخل شدم و یافتم او را که نشسته
بر چهار بالش خود و تکیه کرده بود بر مسند او کانه و بر دست او چوبی بود پس سلام کردم بر او جواب داد پس اشاره کرد
بنشین پس خداوند جاری کرد بر زبان این آیه را که بآواز بلند آنرا خواندم وابتغ فیما آتیک الله الدار الآخرة
ولا تنس نصیبک من الدنیا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله
لا یحب المفسدین حاصل مضمون بجوی در آنچه خدای بتو داده از مال و جاه و جاه دار آخرت را هر نعمتی که
بتو داده از داخلی و خارجی و ظاهری و باطنی در راه خیر صرف کن و آخرت را آباد نما و فراموش نکن قسمت و
حظ خود را از دنیا از حیات و صحت و فراغت و جوانی و نشاط و توانگری که اگر در راه خیر صرف نکنی از دنیا نبری
و فراموش کردی که چه بتو دادند و برای چه دادند و نفع آنها برای تو چیست و در کجا خواهد بود و نیکی کن چنانچه خدا نیکی
کرده بتو که آنچه را احتیاجی بی سوال الکه بی استحقاق بدون منت و واسطه بخوبی ندانی داده و میدهد تو نیز بدیگران
چنین به و طلب مکن فساد را بر زمین که نشود دکر بفاسق و تباه کردن زمین بدون خود بمعاصی و انداختن آن از ولایت
آنچه از او خواستند پس بسبب آن سرایان کند فساد در زمین بر کت از آب و کیاه و غیره چنانچه در باب سیم اشاره بآن
شده بدرستیکه خداوند دوست ندارد فساد کنندگان را پس ابو الحسن گفت خداوند مستدام کند اکرام تو را ای ابو عبد الله
تفضل کرد خداوند بما بآنچه قرار میدهیم آنرا قسمت ما در آخرت وابتغ فیما آتیک الله الدار الآخرة
ولا تنس نصیبک من الدنیا اشاره است بمعاش و جامه و لباس پاکیزه یعنی این و در فقره از آیه را که خواندی
بجهت ترغیب بر دادن آنها است واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله
لا یحب المفسدین این مقدمه حاجتی و سبب انجاح او است پس ذکر کن آنرا بر وی کشاده بتالی و آرامی گفتم

تفسیر آیه شریفه
وابتغ فیما آتاک
الله الدار الآخرة

فلما رأ

خلانک را در خشش چنین و چنان گفتند گفت آیا او از شیعیانست گفتم آری گفت چه بیکه در دست داشت
انداخت و از کرسی فرود آمد پس اشاره کرد بسوی غلام خود و گفت بیار آن دفتر را پس دفتری آورد که در آن ثبت بود مال آن مرد
و آنمالی بود بحساب پس امر کرد که رد کردند باو و امر کرد بر ای او خلعتی و اسبی و برگرداند او را بسوی اهلش معزز و مکرم پس
گفت ای ابو عبد الله کوتاهی نکردی در نصیحت و تدارک کردی کار مرا بسبب او پس پاره کرد از جانب خود رقعه بدین
خواهش من و نوشت در او بسم الله الرحمن الرحیم یطلق لاحمد بن محمد بن خالد البرقی عشرة الاف
درهم و ذلک من خراج ضیعته بقاشان داده شود برای احمد بن محمد ده هزار درهم و این باشد از مالیات مزرعه
او بکاشان یعنی ازان بابت حساب شود پس اندکی صبر کرد و گفت ای ابو عبد الله خداوند ترا پاداش نیک دهاد از
جانب من بتحقیق که تدارک کردی کار مرا بسبب او و تلافی کردی حال مرا بجهت او یعنی اصلاح کردی خرابی کار من را که
بجهة ظلم باو پیدا شده بود پس از جانب خود رقعه دیگر پاره کرد و نوشت در او بسم الله الرحمن الرحیم یطلق
لاحمد بن محمد بن خالد البرقی عشرة الاف درهم و ذلک لاهتدائه الضیعة و المعرفة الینا حاصل
آن ده هزار درهم دیگر باو دهند چون ما را دلالت کرد بخیر و نیکوئی احمد گفت پس من قصد کردم ببوسم دست او را
گفت ای ابو عبد الله کار مرا مشوب مکن والله اگر دست ترا ابو سعید پای تو را میبوسم این کم بود در حق او این
متمسک است بحبل آل محمد علیهم السلام **مؤلف گوید** این ابو الحسن ماورائی اسمش احمد بن محمد بن الحسن است
و از شیعیان خاص و مورد توقیع امام عصر علیه السلام چنانچه سید علی بن طاوس در کتاب فرج الهموم روایت کرده از
ابو جعفر طبری حکایتی طولانی که محصل آن آنکه ابو العباس احمد بن دینوری سراج ملقب باستاده از دینور اراده حج
کرد یکسال یا دو سال بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام و اهل دینور شانزده هزار اشرفی که از مال امام علیه السلام
در نزد ایشان جمع شده بود باو دادند مال هر کسی در کیسه که او بهر کیسه نشان و علامت آنرا بگوید تسلیم کنند چون بگرمانشاه
رسید ابو الحسن ماورائی در انجا بود او نیز هزار اشرفی در کیسه کرد با چند تخته جامه الوان که در بقچه بسته بودند که احمد
بدست چیست و از آن پس احمد آمد به بغداد اول نزد دو نفر کذابین که مدعی نیابت بودند رفت و نشانی نیافت انگاه
بنزد ابو جعفر محمد بن عثمان رفت و با مراد و دلالت او رفت بسامره در خانه حضرت امام عسکری علیه السلام وکیل حضرت را
ملاقات کرد پس از عرض مطلب توقیعی از جانب حضرت حجة علیه السلام بیرون آورد که حاصل مضمونش احمد رسید و با
او است فلانمقدار که در کیسه چنین و چنین تا آخر نشان نشان کیسها و از کرمانشاه فلانمقدار از جانب احمد بن الحسن
الماورائی و عدد جامها و رنگ هر یک را بیان فرمود و امر فرمود که آنها را در بغداد به ابو جعفر بدهد او نیز چنین کرد و در
مراجعت اهل دینور جمع شدند و آن توقیع را بر ایشان خواندند یکی از انها بیهوش شد پس از چندی ابو الحسن ماورائی ملاقات
کرد و قصه را نقل کرد ابو الحسن گفت سبحان الله اگر من در چیزی شک کنم در این شک نکنم که مبلغ احداثی عز و جل بحجت
از حجت نمیگذارد بدانکه چون کوتکین جنگ کرد با یزید بن عبد الله در شهرزور و بر بلاد او مستولی شد و خزانه او را

متصرف شد مردی بمن گفت که یزید بن عبدالله اسب و شمشیر خود را قرار داد برای در خانهٔ مولای ما علیه السلام پس من
خزانهٔ یزید را نقل میکردم بسوی کوتکین یکی یکی و اسب و شمشیر را پس انداختم تا آنکه جز آن چیزی نماند و امید داشتم که
بماند برای مولای ما علیه السلام چون نطالبه کوتکین سخت شد نتوانستم رد کنم اسب و شمشیر را بدو سه گرفتم در هزار اشرفی و آنرا
جدا کردم و بخازن خود سپردم و گفتم در محکم ترین جا با کذا و خرج نکند هر چند خیلی محتاج شوم و من در کاری در مجلس خود
نشسته بودم و حکم میفرمودم و امر و نهی میکردم که ناگاه ابوالحسن اسبی داخل شد و زیاد نشست از جائش برخاستم کفت
در خلوت باید بگویم خازن کوشک از خزینه را خالی کرد با بخارا رفتیم پس در قلعه کوچکی بیرون آورد از مولای ما علیه السلام که در او
نوشته بود برای احمد بن الحسن هزار اشرفی ما که در نزد تو است قیمت اسب و شمشیر تسلیم کن به ابوالحسن اسبی پس بسجدهٔ شکر خدا
بسجده افتادم و دانستم که حجت خدا است چون غیر خودم کسی مطلع نبود و بحجت سه و سه هزار اشرفی دیگر بر آن افزودم که
خداوند بر من باین نعمت کمک کند تمام شد ملخص حدیث بقدر حاجت از مشکوة الانوار از احمد بن جعفر بن
الریان روایت کرده که شخصی با امام علی نقی علیه السلام عرض کرد که چه شد که برای او دو لف چهار هزار دینار است
فرمود چون مؤمنی مهمان او شد شبی پس او بحجت تو شد نظر فرمائی داد که در او بود چهار هزار دینار پس خداوند
عطا فرمود با و بعوض هر دانه خرما یک قصر یه شش شیخ مفید در کتاب اختصاص روایت کرده از بزید کلی از پوشش
که کفت داخل شدم بر ابی عبدالله علیه السلام پس کفتم فدایت شوم عالم نیکو بود و امروز تمامی چیز را تغییر کرده پس فرمود
چون وارد کوفه شوی بجوی او ده درهم و اکر نیافتی آنرا پس بفروش بالشی از بالشهای خود را بده درهم پس دعوت کن ده نفر
اصحاب خود را از شیعیان و مهیا کن برایشان طعامی چون از خوردن فارغ شدند پس از ایشان خواهش کن برای تو
خدا را بخواهند کفت پس آمدم بکوفه و جستجوی ده درهم کردم قادر نشدم بر آن تا آنکه فروختم بالشیرا به درهم چنانچه حضرت
فرمود و بر ایشان طعامی ساختم و ده نفر از اصحاب خود را خواندم چون خوردند سئوال کردم از ایشان که برای من
دعا کنند پس درنکی نکردم که دنیا مائل شد بسوی من هفتم قطب راوندی در کتاب لب لباب نقل کرد که شخصی
از قاضی ری چیزی خواست پس با و وعده داد هنکام ظهر چون وقت ظهر آمد وعده کرد و وقت عصر چون در انوقت آمد
او را نا امید برگرداند پس اندوهکین برکشت در راه شخصی نصرانی با و دوچار شد و از حالش پرسید قصهٔ خود را برای او نقل
کرد نصرانی کفت تو وفرزندانت در نقطهٔ سپید دامیکه زنده ام پس قاضی در انشب خواب دید دو قصری در بهشت
پس خواست داخل در انها شود با و ندا کردند که این دو قصر را برای تو بنا کرده بودیم چون سائلی بر کرداندی ما دادیم انها را
بنصرانی چون قاضی بیدار شد آمد پیش نصرانی و خبر داد با و آنچه را دید و نصرانی نقل کرد بسوی او آنچه با آن مسلم کرد پس
قاضی کفت نخریدیم آنچه را با و دادی بده هزار درهم کفت نمیفروشم و اسلام آورد هشتم ایضا در انکتاب
روایت کرده که سائلی داخل شد در مسجدی چیزی با و ندادند پس از کریستکی مرد پس در فردای آنروز او را کفن کرده و
دفن نمودند چون بسجد برکشتند دیدند ان کفنرا که در محراب کذاشته و بر او نوشته بود این کفن برکشته شد بسبب او پروردکار

غرب

غضب کرده بشما نهم دیلمی در اعلام الوری روایت کرده از ابی امامه که رسول صلی الله علیه وآله فرمود باصحاب خود آیا خبر
ندهم شما را از خضر گفتند آری یا رسول الله فرمود وقتی راه میرفت در بازاری از بازارهای بنی اسرائیل ناگاه چشم مسکینی باو افتاد پس
گفت تصدق کن برمن خداوند برکت دهد در تو خضر گفت ایمان آوردم بخداوند هر چه خدای تقدیر فرموده میشود در نزد من
چیزی نیست که آنرا بتو دهم مسکین گفت قسم میدهم بوجه خدا که تصدق کنی برمن که من می بینم خیر را در رخساره تو امید
دارم خیر را در نزد تو خضر گفت ایمان آوردم بخداوند مدبر ستیکه سئوال کردی از من بوسیله امری بزرگ نیست در نزد من
چیزی که بدهم آنرا بتو مگر آنکه بگیری مرا و بفروشی مسکین گفت چگونه راست می آید این خضر گفت سخن حق میگویم تو بدرستیکه
سئوال کردی از من بامری بزرگ سئوال کردی از من بوجه رب من پس بفروش مرا پس او را پیش انداخت ببست بازار و
بچهار صد درهم فروخت پس مدتی در پیش مشتری ماند که او را بکاری وا میداشت پس خضر گفت تو مرا خریدی بجهة خدمت
کردن پس بکاری مرا فرمان ده گفت من ناخوشدارم که تو را بزحمت اندازم زیرا که تو پیری و بزرگ گفت بتعب خواهی انداخت
یعنی هر چه بگوئی قادرم بر آن گفت پس برخیز و این سنگها را نقل کن و کمتر از شش نفر دیگر روزی تو انستند آنها را نقل کنند
پس برخواست در همانساعت آنسنگها را نقل کرد پس آنمرد گفت آسنت و اجلت کاری نیکو کردی و طاقت آوردی
چیزی را که احدی طاقت نداشت پس برای آنمرد سفری روی داد پس بخضر گفت گمان میکنم شخص مسینی هستی پس جانشین من
باش بر اهل من و نیکو جانشینی کن و من خوشدارم که تو را بمشقت اندازم گفت بمشقت نمی اندازی مرا گفت قدری خشت
بزن برای من تا برگردم پس آنمرد بسفر رفت و برگشت و خضر برای او بنای محکمی کرده بود پس آنمرد گفت از تو سئوال میکنم
بوجه خداوند که حسب تو چیست و کار تو چونست خضر فرمود سئوال کردی از من بامر عظیمی بوجه خداوند عز وجل و وجه خداوند
مرا در بندگی انداخته اینک بتو خبر دهم من آن خضرم که شنیده مسکینی از من سئوال کرد چیزی نبود نزد من باو دهم پس
سئوال کرد از من بوجه خداوند عز وجل پس خود را در قید بندگی او درآوردم و مرا فروخت و بتو خبر دهم که هر کس
را سئوال کنند بوجه خداوند عز وجل پس رد کند سائل را و حال آنکه قادر است بران می ایستد روز قیامت و نیست در
روی او پوست و گوشت و خون جز استخوانی که مضطرب است و حرکت میکند مرد گفت تو را بمشقت نیندازم ختم و نشانی ختم
فرمود که باکی نداشته باشی مرا احسان کردی گفت پدر و مادرم فدای تو حکم کن در اهل و مال من آنچه خداوند بر تو مکشوف
نموده یعنی در اینجا باش و هر چه خواهی بکن یا تو اختیار کنم هر جا که خواهی بروی فرمود مرا رها کن تا عبادت کنم خداوند را
چنین کرد پس خضر فرمود حمد مر خدائی را که مرا در بندگی انداخت انگاه مرا نجات داد **دهم** شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب
مجموع الغرائب نقل کرده که دیدم در بعضی از کتب اصحاب که گفت ابو القاسم پدر وزیر ابو المعالی که من مجدسن بودم پس طلب
کردم قدری خرجی بجهة موکلین که با نها دهم پس پشیمان شدم و انگاه صد قدر داد م پیش خود گفتم ما تغیر اکرمیگفت ای ابو القاسم
خیر باقی میماند و احسان نگاه میدارد و مر او آنچه را پیش فرستاده ملاقات خواهد کرد در صبح آنروز فرج رسید و از حبس
بیرون آمدم **یازدهم** بخط عالم فاضل مولا ملک علی شاگرد عالم جلیل شیخ حسین والشیخ بهائی رحمهم الله

در ظهر رجال ابن داود که در انجا اجازه نیز بود بخط آنمرحوم برای او این حکایت دیدم که منقولست از عبد الله بن مسعود
که گفت سالی در حج بودم در ان کثرت عرفات خوابم ربود بگوشه رفتم خوابیدم در خواب دیدم که ندائی از آسمان رسید
که اینهمه خلائق که در حج جمع اند کدام مقبول نیست الا حج شیخ موفق که بحج نیامده و بهمه را بادی بخشیدم چون برخواستم بعد از
اتمام بزیارت شیخ آمدم چون دیدمش سلام کردم گفت علیک السلام یا عبد الله گفتم چون دانستی نام مرا گفت چند روز
که ملهم میشوم که دوستی از دوستان ما بدین نوا می آید که عبد الله نام دارد گفتمش یا شیخ میدانی که بچه کار آمده ام گفت بلی
حقتعالی اندک پذیرد بسیار بخشد است پس گفتم که این رتبه از چه یافتی گفت من مردیم موزه دوز موزه فقرا میدوختم واز
بعضی اجرت نمیگرفتم وحاصل کار خود را سه حصه میکردم حصه بفقرا میدادم وحصه صرف ضروریات میکردم وحصه ذخیره
میکردم که بحج روم چون موسم حج شد خواستم که روانه شوم اهل خانه ام بفرزندی حامله شد و میگفت که امسال مرد به بین
که حامل چه میشود من قبول نمیکردم تا آنکه از منزل همسایه بوی کباب بمشامم رسید آرزوی آن کرد آمدم و همسایه را گفتم
که اندکی از انچه میپزی بمن ده که بعیال خود ببرم که آرزوی آن کرده برهمسایه ضرورت شد که انچه هست بگوید گفت یا عبد الله
از این اراده بگذر که انچه بر ما حلالست بر تو و اهلت حرامست که من بدنیست قوت عیال نمی یابم و از رسول خدا صلی الله علیه
و آله رخصت شده که اگر کسی در مخمصه افتد مقدار سد رمق از میته میتواند خورد من رفتم بکنار خندق خری مرده یافتم و قدری
از انرا جهت عیال آورده ام و کباب کرده چون این حال از و شنیدم متوجع باو دادم و او بسی خوشحال برگشت و اینمرتبه
از انجاست **دوازدهم** شیخ جلیل ورام بن ابی فراس در تنبیه الخواطر نقل کرده که عبد الله بن جعفر وقتی رفت
بمزرعه که داشت پس فرو آمد در نخلستان قومی و در انجا غلام سیاهی بود که کار میکرد در ان نخلها ناگاه قوت آن
غلام را آوردند و سفره نیز داخل باغ شد و نزدیک غلام رفت پس غلام انرا خورد بقرص انرا برای او پس خورد آنرا انگاه
قرص دوم و سیم را انرا خورد برای او پس آنرا خورد و عبد الله نظر میکرد بسوی او پس گفت ای غلام چه قدر است قوت تو هر روز گفت
همانکه دیدی گفت چرا بر گزیدی این سکر را بر نفس خود گفت این مرا بینی است که سگ ندارد و گمان میبرد که از مسافت
دوری آمده گر سنه پس ناخوشد اشتم که ردش کنم گفتم امروز چه خواهی کرد گفت بگر سنگی میسگذرانم پس عبد الله گفت
مرا بر سخاوت ملامت میکنند و این غلام سخی تر است از من پس بدان نخلستان نرا د و غلام را و انچه در ان باغ بود از
آلات و اثاث انگاه غلام را آزاد کرد و همه آنها را بادی بخشید **سیزدهم** جنابان عالمان فاضلان صالحان
فخر الفقهاء وزین الاتقیاء الحبر المعتمد سید محمد که از اعیان علماء بلده طیبه کاظمین و اهل انجاست و اخوی او عالم فاضل تقی
جناب سید حسین که ملجا جماعت امامیه است در شهر بغداد و هر دو در علم و تقوی و صلاح و سداد مشهور و معروف در
نزد علماء عراق کثر الله تعالی امثالهم نقل نمودند که جده ایشان علویه دختر عالم جلیل و حبر نبیل مرحوم سید احمد صاحب
تحقیق در فقه و اصول و مؤلف منظومه رائقه معروفه در رجال که عیال مرحوم سید جد ایشان بود و او نیز از علماء
معروف آن بلدست سه ماه رجب و شعبان و رمضان را روزه میگرفت و در یکی از شبهای شریفه که یا نیمه رجب یا شعبان

بود مهمان بسیاری رسید برای او پس در وقت افطار طعام برای مهمانها حاضر کردند او گفت برای سحور خود گذاشت
و بجهت رنج مهمانداری بخوبی میل نکرد بهمان آب تنها افطار نمود پس سائلی از همسایگان که غیر از خانه این سادات
سئوال نمیکرد بر در خانه آمد و فقر و مسکنت او را مشاهده نمود پس آنچه برای سحور خود گذاشته بود بآن سائل داد و دیگر در خانه
ماکولی نیافت پس نماز شب خود را بجای آورد و آبی نوشید و در طاقرا از درون بست و چراغ بحال خود روشن
و در فرش خواب خود رفت با قصد روزه صباح چون مستی خواب بر چشمش مستولی شد و هنوز بخواب نرفته که نظر میکند
و می بیند مانند مبهوت بحجره خلد خوبی دید و در زنرا که آثار جلالت و بزرگی و وقار از سیمایشان ظاهر و هویدا است
و آنکه در سر از دیگری کوچکتر و در شان و رتبت بزرگتر نشسته در بالای سر او و با او خطاب کرده با تبسم که ای خرک
من چگونه عازم شدی بروزه گرفتن بدون افطار و سحور و حال آنکه تو پیری عرض کرد که فقیری آمد و طعام خود را باو
دادم و اتفاق افتاد که برای من چیزی باقی نماند پس فرمود با وجود چه میل داری گفت الو بخارا و نبات و چیزی
از شیرینی پرسیدند گفت یاقوت فرمود که رنگ هر دو سبز بود در یکی نبات و در دیگری آلو بخارا در هر یک مقدار صد مثقال
از انها بود چون از ایشان گرفت برخواستند و متوجه در خانه شدند پس از خالت خواب برخواست هراسان و
هر دو کیسه در دست او بود در بدر خانه گردشتابان پس دیده است بحویلی بسته بود پس عقب آنرا باز کرد مرحوم سید حمید
که در طاق دیگر نشسته بود فریاد کرد که کیست در را باز کرده پس آمد بزود سید قضیه را گفت پس علویه باطاق خود مراجعت
نمود هر دو کیسه را بر جای نماز دید بسیار مسرور شد و حمد و ثنای الهی را بجای آورد پس آن کیسه آلو بخارا را تقسیم کردند بر اهل خانه
و خویشان و صدقا و کیسه نباترا بحال خود گذاشتند چند سال برای استشفاء و تبرک هر گاه شنیدند خواست دگر فتند
و دادند و در آنزمان جناب عالم جلیل القدر صفوة العلماء المتبحرین و عمید الحکماء و المتکلمین مرحوم آخوند ملا زین العابدین سلماسی
مریض بود و مرض ایشان بغایت سخت بود و در میان ایشان و سید الفت تمامی بود و اخوت داشتند صبح همانشب
باکرامت سید قدری از ان نبات برداشته بنزد مرحوم آخوند آمد و قصه را نقل کرد آخوند فرمود این نبات بهشت
است و فیه شفاء من کل داء و قدری از ان میل نمود فورا عافیت یافت و نیز در ازمان نواب مستطاب
جلیل الشان غلام محمد خان هندی که در میان نوابهای هند ممتاز و بنظیر و از اخیار ان بلاد بود مریض و بستری بود و بسیار
کمال اخلاص داشت در همانروز مرحوم سید قدری از ان نبات برای او فرستاد بمجرد تناول شفا یافت و خبر
ببلاد ایران و جاهای دیگر رسید از ان خواستند و بردند تا آنکه وقتی متسر شدند که این مقدار اندک چگونه تمام نمیشود
با آنکه از وزیاده از یک من شاه تقریبا گرفته شد و بعد از این التفات و تعجب و گفتن چند روز باقی ماند و تمام شد
و مرحوم سید حمید یکی از ان دو کیسه را در میان کفن خود گذاشت و دیگری را در میان کفن علویه و هر دو کفن در میان بقچه و ا
آن بقچه در میان صندوقی هندی بود که همیشه بر او قفل بود و آن صندوق در صندوقخانه بود که آن همیشه مقفل بود
چون امانات مردم در او بود و باز نمیکرد در آنزمان که سید یا علویه و بعد از متی سید خواست کفن خود را بکسی از

بزرگان نجشید پس بقچه را باز کرد و خواست آن کیسه را از میان کفن بیرون آورد و آنرا نیافت پس از علویه پرسید کیسه در کجا است
گفت در میان کفن پس کفن خود را باز کرداند یکدیگر اینرا در انجا ندیدند **چهاردهم** جناب متتبع فاضل سید محمد
باقر بن محمد شریف حسینی اصفهانی از علماء عهد نادرشاه در کتاب نجف الجواهر نقل کرده که عالمی بجهت امر مهمی داخل شد بر سلطان
امیر اسماعیل سامانی سلطان خراسان پس او را بغایت تعظیم و توقیر نمود و در وقت برخواستن تا هفت قدم او را
مشایعت نمود شب رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید که باو فرمود تعظیم کردی یکی از علماء امت مرا پس از خدا
خواستم که تو را در دنیا معزز دارد تا هفت قدم مشایعت کردی پس سلطنت باقی خواهد بود در اولاد تو تا هفت
پشت **پانزدهم** نیز در انجا نقل کرده که مردی بود صالح بیست هزار درهم مقروض بود و مالی نداشت
پس طلبکار روزی از او مطالبه کرد و در مطالبه سختی نمود پس آنمرد گریان و پریشان بخانه خود برگشت همسایه او یهودی
چون او را با آنحال دید گفت تو را قسم میدهم بدین اسلام که مرا خبر دهی از حال خویش پس نقل کرد برای او آنچه بر او گذشت چون
بر خیال آگاه شد داخل خانه شد و بیست هزار درهم آورد و تسلیم او کرد و گفت اگر من در دین مخالف تو ام اما در دنیا
همسایه ام سزاوار نباشد که تو در کلفت قرض باشی پس تسلیم کن نزد طلبکار خویش پس گرفت آنرا و آورد نزد طلبکار
خود او متعجب شد و پرسید از صورت واقعه او حکایت را برای او نقل کرد پس آنشخص داخل خانه شد و تمسک او را آورد و
باو داد و گفت ذمه تو را ابرا کردم که من پست تر نخواهم بود از یهودی و هرگز از تو مطالبه نخواهم کرد پس در آنشب در خواب دید
که قیامت برپا شده و صحیفهای اعمال در پرواز بحضور ابدست راستش میدهند و پاره را بدست چپ و نامه عمل او را بدست
راستش دادند و اذن دادند که بحساب بهشت رود پس از نزد میزان حساب فرشتگان به بهشت پرسید باو
گفتند تو بمروت خود تمسک آنمرد صالح را باو رد کردی پس چگونه ما رد نکنیم تو نامه اعمال تو را و حال آنکه ما بیم رحمن رحیم
و چنانچه از حساب ادا عراض کردی ما نیز از حساب تو اعراض کردیم و چنانچه تو مال خود را باو بخشیدی ما نیز تو را عفو کردیم
شانزدهم نیز در انجا از عبد الله بن مبارک نقل کرده که گفت من در سال از حج فارغ شدم بزیارت
رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم پس آنجناب را در خواب دیدم بمن فرمود چون بکوفه رفتی بهرام مجوسی را از من دعا برسان و بگو
من شفیع تو خواهم بود در روز قیامت چون بکوفه آمد بزاد و رفت و از کارهای نیکی که کرده بود پرسید که چنین مورد
لطف سید عالم شد گفت دختران دو یتیم از او داشتم بیکدیگر تزویج کردم گفت بهتر از این چه کردی گفت زنار می معین
کردم برای هر یک از فرزندان خود که چون بزرگ شدند بر میان ببندند گفت آیا چیزی که نیک باشد در دین ما کردی گفت
در همسایگی من زنی بود فقیر چند فرزند یتیم داشت شبی داخل خانه من شد و چراغ خود را روشن کرد چون بیرون رفت خواستم
کردم من بدکان شدم درباره او از عقبش رفتم دیدم داخل خانه خود شد اولاد او گفتند چه برای ما آوردی گفت حیا کردم از
دوست نزد دشمن شکایت کنم پس دانستم که ایشان گرسنه اند طعام پس جمع کردم آنچه در نزد من بود و طبقی را پر کردم
و نزد ایشان فرستادم گفت در جستجوی همین بودم بشارت باد تو را که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را سلام میکنند و تو را

وعدهٔ شفاعت داده روز قیامت پس همرام گریست بر حسرت عمر گذشته در غیر اسلام و گفت ضایع نمیشود در دین
شما یک چیز پس عرض کن بر من اسلام را که واجب است بر هر کس داخل شود **هفدهم** محدث جلیل سید نعمت الله
جزائری در انوار النعمانیه که شرح صحیفهٔ کامله است نقل کرده که یکی از مجتهدین در خوانسار مرحوم آخوند ملا عبد الله شوشتری استاد
مجلسی اول و یگانهٔ عصر خود در تقوی و علم عمل او بعد از فوتش کسی در هیئت نیکو و مکانیت مانند او پس از سبب آن پرسیدند
سببش آنکه در روستای سیبی بود و من از مسجد جامع اصفهان بیرون می آمدم پس طفلی در راه بمن برخورد پس آن سیب را
در دست او کذاشتم پس خوشحال شد و بمن داد اند انچه را که می بینی و گمانم اینکه گفت آن طفل یتیم بود **هجدهم**
مرحوم خلد آشیان حاجی میرزا خلیل طهرانی که در سداد و صلاح و فن طب سرآمد دهر و مقبول عامه و خاص مطبوع و محبوب همه
علماء عراق بود پدر عالم جلیل و شیخ نبیل که نبود برای او در زهد و تقوی در عصرش نظیر و بدیل شیخنا الاکرم و مولینا الاعظم
الحاج ملا علی طهرانی اعلی الله تعالی مقامه نقل کرد که من در علم طب چندان درسی نخواندم و استادی ندیدم همهٔ این مهارت
و بصیرت از برکت وادن یکنان بود و انچنان بود که در جوانی بقصد زیارت معصومه مشرف شدم بقم و در انجا بلکه در جاهای دیگر
گرانی سختی بود که نان بزحمت بدست می آمد و در انزمان نزاع بود ما بین دولت ایران و روس و سرا آورده بودند
و در بلاد متفرق کرده بودند از زن و مرد و صغیر و کبیر و من در یکی از حجرات دار الشفا که عمارتیست در زیر مدرسه متصل
بصحن شریف و در او حجراتیست که غربا و مترددین منزل میکنند منزل کرده بودم روزی ببازار رفتم و نخ فراوانی خریدم نانی بدست
آوردم و قصد منزل کردم در بین راه بزنی از انصاری سیدم که طفلی در بغل گرفته بود و از گرسنگی رخسارش
زرد شده بود چون مرا دید گفت شما مسلمانان رحم ندارید که خلق را اسیر میکنید و گرسنه نگاه میدارید پس بر او رقت کردم
و آن نانرا باو دادم و از و گذشتم روز چیزی نخورده شب نیز چیزی نخوردم تنها در منزل نشسته بودم ناگاه مردی داخل
حجره شد و گفت بی مراد در دی رسیده که بیطاقت شده و نام آنرا برد اگر طبیبی سراغداری گفم علاجش را بپرسم برزبانم جاری
شد که فلانچیز خوبست گمان کرد که من طبیبم رفت و گفت پس ساخت و خورد فورا بهبودی یافت ساعتی نگذشت که همان مرد
آمد با یک مجموعه که در ان انواع طعمه بود با یک عدد اشرفی و معذرت و تشکر بسیار فرو آنزن قضیهٔ درد و دوا فوری خود را
برای آشنایان نقل کرد که چنین طبیب دوا ندیده بودم و بعضی از ایشان بپارهٔ امراض مبتلا بود و جویای منزل من شد و پرسید
بهمان نحو از مفردات بدون معرفت باصل مزاج و طبیعت آن دو اچیزی گفتم رفت و خورد شفا یافت خبر منتشر شد
بر من هجوم آوردند بهمان نحو چیزی میگفتم و خوب میشدند سود زیادی بستم آمد پس تحفه طبی پیدا کردم و مراجعت کردم
که لامحاله اسامی مفردات و امر جمهٔ آنها را یاد گیرم چندی در انجا ماندم ناگاه برگشتم بطهران و دیگر کتب در اندک وقتی معروف
و مشهور و نامم در اسامی استادان ثبت شد و همه آن از اثر ایثار آن قرض نان بود و قضیهٔ عجیبه دیگر دارد که در ضمن
حکایات متعلق بسادات بیاید انشاء الله تعالی **نوزدهم** جناب سید محمد حسینی شهیر بابن قاسم عاملی در کتاب
اثنا عشریه حکایت کرده که مردی هفتاد سال عبادت کرد خداوند را پس شبی در معبد خود بود که ناگاه زن جمیلی آمد

دستوال کرد که در معبد را برای او بگشاید و آن شب بسر برد پس آن بت با او نگرد و مشغول عبادت خود شد پس آن زن برگشت عابد نظر کرد با و پس دلش را برد و قلبش را مالک شد پس از عبادت دست کشید و در پی آن زن رفت پس با و گفت بکجا میروی گفت بآنجا که میخواهم گفت هیهات مرا مرد آزاد بنده شد پس او رکشید و داخل در منزل خود کرفت و هفت روز در منزل او ماند پس در آنحال بفکر افتاد در آنچه مشغول او بود از عبادت و اینکه چگونه فروگذاشت عبادت هفتاد ساله را به هفت شب معصیت پس آنقدر کریست که غش کرد چون بحال آمد آن زن گفت ای مرد قسم بخداوند تو عصیان خداوند نکردی باغیر من و من نیز معصیت نکردم باغیر تو و من هیچ در سیمای تو آثار صلاح را پس قسم میدهم تو را بخداوند که چون مصالحه کردی با مولای خود مرا بخاطر آری پس بیرون رفت آن مرد فرار کرده تا آنکه شب شد و بخرابه رسید در آنجا ده نفر کور بودند در نزدیکی انکورهای راهبی بود که میفرستاد برای ایشان در هر شب ده قرص نان پس غلام رهبان نهار را آورد پس آن مرد عاصی دست خود را دراز کرد و یکی از آن نانها را کرفت پس باقی ماند یکی از آن کورها که چیزی نکرفت پس گفت چه شد نان من غلام گفت من در میان شما ده نفر تقسیم کردم کور گفت امشب را بکر سنگی خواهم سر برد پس آن مرد عاصی کریست و آن قرص نان را باو داد و بخود گفت من سزاوارترم بسر بردن بگر سنگی زیرا که من عاصیم و او مطیع پس خوابید و سخت شد برادگر سنگی تا آنکه مشرف شد بهلاکت پس امر فرمود خداوند ملئکه را که جانش را بستانند پس ملئکه رحمت و ملئکه عذاب با و مخاصمه کردند ملئکه رحمت گفتند اینمرد نیست که از گناه خود فرار کرده و در مقام طاعت برآمده و ملئکه عذاب گفتند بلکه او عاصی است پس خداوند وحی کرد بایشان که بسنجید عبادت هفتاد سال او را بمعصیت هفت شب پس آنرا سنجیدند پس ترازوئی پیدا کرد معصیت هفت شب عبادت هفتاد سال پس خداوند وحی کرد بایشان که بسنجید معصیت هفت شب با آن قرص نانیکه برگزید آن دیگر را برنفس خود پس سنجیدند پس قرص نان برتری پیدا کرد بر آن پس ملئکه رحمت قبض کردند روح او را

بیستم نیز در آن کتاب حکایت کرده که مردی روزی نشسته بود با زنش مشغول خوردن بود و در پیش ایشان مرغ بریانی بود پس سائلی بر در خانه آمد آن مرد بیرون رفت و بر او بانگ زد و راند پس اتفاق افتاد که آن مرد فقیر شد و نعمت از و زائل شد و زنرا طلاق داد و او شوهر کرد بمردی پس روزی شوهر زن با او غذا میخورد و مرغ بریانی در نزد ایشان بود که ناگاه سائلی بر در خانه ایستاد و چیزی خواست آن مرد بزنش گفت که بیمرغ را باو ده پس زن آن مرغ را نزد او برد چون نظر کرد دید شوهر اول او است پس مرغ را باو داد و گریان برگشت پس شوهر از سبب آن پرسید او را خبر داد که سائل شوهر اول او بود و نقل کرد برای او قصه خود را با آن سائلیکه او را رانده پس آن مرد گفت که واجب منم آن سائلیکه او را بانگ زدم و راندم بلیت و یکم ایضا در آنجا حکایت کرده که زنی بشی داخل شد بر عائشه و گفت پدرم صدقه را دوست میداشت صدقه را و مادرم صدقه را دشمن داشت و در عمرش صدقه نداد مگر پارهٔ پیاز و قدری کیاه که از کیسهٔ ربوده بود پس در خواب دیدم که قیامت برپا شده و مادرم پوشانده عورت خود را بهمان کیاه و در دستش همان قطعه پیاز بود که او را از آن شکی می لیسید پس گفتم نیزد پدرم رفتم و او در کنار نهری نشسته بود و مردم را آب میداد پس طلب کردم از او قدحی آبی و مادرم را سیراب کردم پس از بالا مرا ندا کردند که هر که او را سیراب کرد

حکایت رسیدن بمقامات عالیه از انفاق

خداوند دستش شل کند پس بیدار شدم باین نحو که می بینی یا دستش شل شده بیست و دوم و نیز در انجا از بعضی
صالحین نقل کرده که گفت مرا برادری صالح بود فوت شد پس از مردنش او را در خواب دیدم پس با و گفتم چه کردی گفت چون مرا
دفن کردند ملکه غلاظ و شداد آمدند و مرا بعنف کشیدند و بسمت جهنم بردند و در پای او باز بود و دود از او بالا میرفت
و غیظ او شدید بود و شعله او سخت بحدیکه نزدیک بود که از هم جدا شود و من یقین کردم بهلاکت خود در اینحال بودم که ناگاه
دختری نیکو رخسار را دیدم که میگفت مترس و غمگین مباش که خداوند تو را بمن بخشیده ناگاه ایستاد میان من و آتش
پس خداوند برگرداند شر آتش را از من پس با و گفتم تو کیستی گفت من صدقه تو هم که در نهانی کرده بودی ناگاه منادی ندا کرد
از زیر عرش که داخل کنید بنده مرا از در مغفرت بسوی بهشت پس مرا داخل کردند بیست و سیم مجیدت
قبیل سعید الله جزائری در کتاب انوار النعمانیه حکایت کرده که مرحوم مقدس اردبیلی اعلی الله مقامه در سال گرانی تقسیم
میکرد با فقراء انچه داشت از طعمه و میگذاشت برای خود مثل یکی از ایشان پس در یکی از سالهای گرانی چنین کرد و عیالش
درخشم شده و گفت مرا و فرزندان مرا در چنین سالی واگذاشتی که از مردم سؤال نمیکنیم پس او را گذاشت و رفت بمسجد کوفه
برای اعتکاف چون روز دوم شد مردی بدر خانه آمد و با او بود چند بار کندم پاک کرده و آرد نرم نیکو پس گفت که این را
فرستاده برای شما صاحب منزل و او معتکف است در مسجد کوفه چون مقدس برگشت از اعتکاف زنش با و گفت طعامیکه
فرستادی با اعرابی طعام نیکوئی بود پس حمد الهی بجای آورد و او را از ان طعام خبری نبود بیست و چهارم
عالم عامل و حاوی حقایق فضایل و ماحی دقایق رذایل مجمع البحرین علم و تقوی مولانا الاجل آخوند ملا فتحعلی ایده الله تعالی
نقل فرمود از یکی از ثقات ارحام خود که گفت در یکی از سالهای گرانی مرا قطعه زمینی بود که در ان جو زرع کرده بودم
اتفاقا پیش از سایر مزارع خورم شد و خوشه بست و بخوردن رسید مردم از هر طبقه در سختی و گرسنگی دلم سوخت و بسا
انفع آن برداشتم پس بمسجد در آمدم و فریاد کردم که جو از بین را واگذاشتم بشرط آنکه غیر فقیر از ان نبرد و فقیر هم زیاده
از قوت روز خود و عیالش از ان نگیرد تا سائر زراعها بدست آید پس فقرا رو بانجا آوردند و از سختی و شدت در آمدند و از ان
هر روزه بردند و خوردند و مرا خبری از ان نبود چون چشم از ان پوشیده بودم و امیدی از ان نداشتم تا انکه همه
زرع رسید و مردم در رفاهیت افتادند و از ان زمین دیگر امیدی نماند و از حصاد سائر زراعهای خود فارغ شدم گفتم
بمباشرین حصاد که کسبت آن قطعه روند و درو کنند شاید از انکاه آن چیزی عائد شود و در میان خوشها چیزی
مانده باشد پس رفتند و درو کردند پس از کوبیدن و پاک کردن انچه بدست آمد از جو ضعف سائر زمینها بود و علاوه
بر انکه برون فقرا تاثیری در ان نکرد بر انچه متعارف بود افزود و بحسب عادت محال بود که یک خوشه در ان مانده باشد
و عجب از ان آنکه چون پائیز شد حسب مرسوم که هر زمین زرع شده باید یکسال از دست برداشت و زرع نکرد
آن قطعه معهوده را بحال خود گذاشته شخمی نخم در آن افشانده تا آنکه اول بهار شد و برفها را با عانت خاکستر از روی
زرعها برداشتند دیدیم که آن قطعه بی تخم و تخم سبز و خرم و از همه زرعها بهتر و قوی تر چنان متحیر شدیم که احتمال داشت

۲ کرده

در مکان آنداديم چون زعمار سيد حاصل آن چند برابر سائر زرعها بود والله يضاعف لمن يشاء بيست و پنجم
و نيز نقل فرمود از آنمرحوم كه او را بستانی انگوری بود در كنار شارع عام چون خوشه مودار اول مرتبه خوردن رسيد امر نمود بمستحفظ
بستان كه از يك كردن آن كه متصل است بشارع دست بردارند و بمتردد ين واگذارند كه هر كس از هر جا بآنجا عبور كند برا فع
مباح و حاجت خود را از او برآورد و جز دادن آب كاری بآن كردند اشته باشند چنين كردند و از آنوقت تا وقت چيدن
تمام انگور هر عابری از آنخورد و ببرد و كسی بآن كاری نداشت چون درخت پائيز بنای چيدن شد و از همه كرده ای باغ فارغ شدند
باحتمال آنكه در ميان مو شايد چيزی از نظر عابرين پوشيده و در ميان برگها خوشه مخفی شده بآن كردفتند چون چيده
آنرا آوردند چندين برابر سائر كرده ها انگور داشت و خوردن انهمه متردد ين علاوه بر نگاهيدن چيزی از آن بر آن افزود
بيست و ششم و نيز نقل فرمود كه هر سال چون كندم را پاك و صاف نموده بخانه می آوردم زكوة آنرا ميدادم در
سالی پس از تصفيه پيش از نقل بخانه بخيال افتاد كه تاخير زكوة از محاش حسنه ندارد كندم حاضر و فقرا موجود زحمت نقل
برداشته پس فقرا را كه می شناخت خبر كرد و كندم را بحساب در آورده حق فقرا را جدا نمود و در ميانشان تقسيم نمود و
باقی را بخانه بردند و در ميان كنده ها كه در ميان خانه بود بخشيدند و مقدار وسعت هر يك معلوم و مبين بود چون
حساب كرد معلوم شد كه آنچه از آن بفقرا داد از آن كندم چيزی كم نكرد مقدار آن باندازه كه بود كه پيش از دادن حق فقرا
سنجيده بودند **بيست و هفتم** علی بن ابراهيم قمی در تفسير خود روايت كرده از ابن عباس كه كسی با و گفت
كه گروهی از اين امت گمان دارند كه بنده گاهی گناه ميكند پس محروم ميشود بسبب آن از روزی پس ابن عباس گفت قسم
بخدائيكه نيست خدائی جز او هر آينه اين گمان روشن تر است در كتاب خداوند از آفتاب بی حجاب نگر فرموده خداوند در سوره
ن والقلم پدر ستيكه پيرمردی بود و او را بستانی بود و از ثمره آن بستان هر گز داخل منزل و خانه خود چيزی نميكرد تا آنكه
ميداد هر صاحب حقی حقش را چون شيخ مرد پنج پسر از او وارث بردند پس بار آور دبستان ايشان را و امسال كه پدرشان مرد باری كه
هرگز نيا ورده بود پيش از آن پس آنجوانان رفتند بسوی آن بستان بعد از نماز عصر پيش همه كردند و روی و قصد كه مانند آن
نديده بودند در حيات پدر خود پس چون ديدند آن فراوانی را طغيان در سركشی كردند و بعضی بعضی گفتند كه پدر ما پيری بود
كه عقلش رفته بود و خرف شده بود پس بيائيد از يكديگر عهد و پيمان بگيريم كه نبريم باحدی از فقرا مسلمين در اين سال چيزی
تا آنكه غنی شويم و مال ما زياد شود پس ضياع تازه بگيريم در سال آينده پس چهار نفر از ايشان راضی شدند و پنجمی خشم كرد
و داد همانست كه خداوند فرمود قال اوسطهم الم اقل لكم لولا تسبحون وسط ايشان گفت آيا
نگفتيم شما را چرا تنزيه نمی كنيد خدائرا و اين كلام بعد از ديدن تباهی بستان بود پس آنمرد گفت ای پسر عباس آن وسط
ايشان بود بحسب من گفت نه بلكه در سن از همه كوچكتر بود و در عقل از همه بزرگتر و وسط هر قوم بهترين ايشانست و
دليل بر اين قول خداوند است كه شما ای امت محمد صلی الله عليه و آله كوچكترين قومها و بهترين امتها خدای فرموده
وكذلك جعلناكم امة وسطا قرار داديم شما را امت وسط پس وسطی ايشان گفت از خدای بپرهيزيد

قصه صاحبان بستان که در سوره ن والقلم مذکور است

و بر طریقهٔ پدر خود باشید که سالم میماند و فائده میگیرید پس او حمله کردند و او سخت بزدند چون برادر یقین کرد که
ایشان اراده کشتن او دارند در مشورت ایشان داخل شد با کراهت و بی رغبتی پس بمنزل خود رفتند و قسم خوردند بخداوند
که چون صباح شد بچینند و نگفتند انشاء الله پس بسبب آنکه خداوند ایشانرا مبتلا کرد و حائل شد میان ایشان در آن روزی که
مشرف شدند بران پس خبر داد از ایشان در قرآن مجید فرمود انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسموا
لیصرمنها مصبحین ولا یستثنون فطاف علیها طائف من ربک وهم نائمون فاصبحت
کالصریم یعنی ما امتحان نمودیم کفار قریش را چنانچه امتحان نمودیم صاحبان بستان را آنگاهی که قسم خوردند که بچینند آنرا
بامداد ان و انشاء الله نگفتند پس بگردانید او گردید و احاطه کرد با و عذابی از جانب پروردگار تو در آنحال که ایشان در خواب بودند
پس گردید مانند صریم یعنی سوخته پس آنمرد پرسیدای پسر عباس صریم چیست گفت شب تاریک که نه روشنائی در او است و نه
نور پس چون صبح کردند بجماعت آواز دادند یکدیگر را که ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین فانطلقوا
وهم یتخافتون که بامداد آن بسر محصول خود روید اگر قصد چیدن دارید پس براه افتادند و ایشان با یکدیگر تخافت
و آهسته آنمرد پرسید ای پسر عباس تخافت چیست گفت مشورت میکردند بعضی با بعضی لیکن نمیشنید احدی غیر ایشان فقالوا
لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین وغدوا علی حرد قادرین پس گفتند داخل نشود در آن بستان امروز
بر شما مسکین و بامداد کردند در حالتیکه توانا بودند بر قصد چیدن یا بر منع مساکین یا حرمان از خیر بستان که نقیض مقصود ایشان
بود از جهان خقرار و در نفسهای ایشان بود که بچینند آن ثمرها را و نمیدانستند که چه بر او وارد شده از سطوتها و نقمت خداوند
پس چون دیدند او را و مشاهده نمودند آنچه بر او نازل شده گفتند انا لضالون بل نحن محرومون که ما ئیم گمشده
بلکه ما ئیم بی بهره و محروم شده پس حسد او ندا محروم کرد ایشانرا از آنروزی بسبب آن معصیت که صادر شد از ایشان و هیچ ظالمی کرد ایشانرا قال
اوسطهم الم اقل لکم لولا تسبحون گفت بهتر ایشان آیا نگفتم بشما چرا تسبیح نمی کنید قالوا سبحان ربنا
انا کنا ظالمین گفتند منزه است خدای ما بودیم ستمکاران فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون قالوا یا
ویلنا انا کنا طاغین عسی ربنا ان یبدلنا خیرا منها انا الی ربنا راغبون کذلک العذاب و
لعذاب الاخرة اکبر لو کانوا یعلمون پس رو کرد بعضشان بر بعضی ملامت میکردند یکدیگر را گفتند ای وای
بر ما که ما بودیم زیادروندگان شاید پروردگار ما عوض دهد ما را بهتر از آن که ما بسوی پروردگار خود در غیبیم همچنین است عذاب
و هر آینه عذاب آخرت بزرگتر است بیست و هشتم در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که رسول خدا
صلی الله علیه وآله فرمود باصحاب خود که کدام یکی از شما در شب گذشته شرم کرد از برادر خود یا پنهان کرد خود را از برادر یکه در راه
خدا است بجهت فقیری که دراو دیده بود و آنگاه شیطان وسوسه کرد دران برادر و پیوسته با او مجاهده کرد تا بر او غلبه نمود پس
علی علیه السلام فرمود منم یا رسول الله پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود چه بشر باعلی آن برادر مومنین خود را که پروا میکنند بکار یکه
بآنمقدار که توانائی دارند هر چند نرسد احدی از ایشان بمقام تو و نشکافد کسی غبار تو را و نگردد کسی بسوی تو که سبقت میکنی

مزید بیان اختلاف نسخه

حکایات دیدن خیر از دادن صدقات

بسوی فضائل مکرر نکرده است آفتاب از زمین و قضای شرقرا از قضای مغرب پس علی علیه السلام فرمود یا رسول الله گذشتم
بمزبله فلان قبیله مرد مومنی از انصار را دیدم که میکرفت از انجا بپوست خربزه و خیار و انجیر و میخورد و آنرا از شدت گرسنگی چون
او را دیدم حیا کردم که مرا ببیند پس منحجل شود پس عرض کردم از او و بمنزل خود آمدم و برای سحور و فطار خود دو قرص نان جو
مهیا کرده بودم پس آنها را بنزد آن مرد آوردم و باو دادم و گفتم از این تناول کن مرکاه کرسنه شدی پس بدرستیکه خدای عزوجل قرار
میدهد برکت را در آن پس گفت ای ابوالحسن من میخواهم امتحان کنم این برکت را چون یقین دارم براستی کفتار تو من کوشت جوجه
میخواهم که بعضی از اهل منزل من آنرا نخورده پس گفتم باو بشکن از او چند لقمه بعد از انچه میخواهی از جوجه که خدای تعالی آنرا جوجه میکند
بجهت سئوال من از او بجاه محمد و آل طیبین طاهرین او علیهم السلام پس شیطان در دلم خطور داد که ای ابوالحسن تو این را
میکنی یا او شاید منافق باشد پس باو گفتم اکر او مومن نباشد پس اهل نیست برای انچه میکنم هر چند منافقست و من
سزاوارم برای نیکی کردن و چنین نیست که هر نیکی میرسد بمستحقش و گفتم باو که من میخواهم خدا را بمحمد و آل طیبین او و صلوات الله
علیهم کواه را توفیق اخلاص دهد و از کفر دور کند اکر منافق است زیرا که صدقه کردن من باو باید عابهتر است از صدقه
کردن باو و باین طعام شریف که سبب مالداری و غناست پس شیطان از غلبه کردم و خدا را در نهانی از انمرد خواندم باخلاص
بجاه محمد و آل طیبین طاهرین و علیهم السلام پس لرزیدنهای کردن آنمرد و برو در افتاد بلندش کردم و گفتم تو را چه شده
گفت من منافق بودم و شاک در انچه محمد صلی الله علیه و آله و انچه تو میکوئی پس پرده برداشته شده از اسمانها و حجابها پس
دیدم بهشت را و انچه از خیرات که شمرده بود دیدم و پرده برداشته شد از طبقه های زمین پس دیدم دو زخ را و انچه در آنست پس
بان از عقوبات و این در انحال بود که ایمان در دلم جای کرد و خالص شد باو قلبم و زائل شد از من شکی که کور کرده بود
مرا پس آنمرد آندو قرص را کرفت و گفتم باو هر چه میخواهی بشکن از این قرص اندک اندک که خدای تعالی برکت میکرداند او را با انچه میخواهد
و از زود پس پیوسته چنین بود که منقلب بکوشت دجاجه و شیرینی و طبخ جوجه و میوه های مستانی و تابستانی تا آن که
خداوند ظاهر کرد از ان دو کرده نان امر عجیبی و دید آنمرد از آزاد کرده های خدا از دوزخ و از بندکان برکزیده های اختیارش
بیت و فهم مرحوم خلد آشیان حاجی مهدی سلطان ابادی که از نیکان عباد و صلحا اخیار و مهاجرات مغل
دیوان و سالها مجاور قبر امیر المومنین علیه السلام بود نقل کرد که در مدینه طیبه بعد از مراجعت از حج بیت الحرام معطل شدم
بجهت مخارج راه پس مبلغی قرض کردم و چون برحال نخواهد که شیعیان فقیر مجاور آن بلد شریفند مطلع شدم قدری از ان
تخواهم را بایشان دادم پس از ان چون حساب پول را کردم پنج تومان زیاده شده بود از برکت ان اعانت بسی امر
ایضا نقل کرد که در سالی چون از غزه من فارغ شدیم کندم را کیل کرده زکوة آنرا از همانجا دادیم بعد از ان بقدر یکماه آن
کندم در همان جا من که حیوانات و موشها از ان بردند و خوردند انکاه آنرا کیل کردیم باکیل روز اول موافق بود از انچه
بزکوة رفته بود و حیوانات تلف کردند کسری نکرده بود بسی و یکم و نیز نقل کرد و از بعضی ثقات دیکر نیز
شنیدم که شبی جناب عالم جلیل آخوند ملا محمد تقی فراهانی رحمه الله که از جمله اجله علما و صلحا است با برادرش دعوت

کردم و در خانه تدارک دو نفر مهمان را کرده بودم در شب عید دوازده نفر مهمان رسید کسبی وعده و خبر آمدن و خواستند برگردند مانع شدم و گفتم هر چه هست باهم میخوریم دو قاب کوچک از طعام و دو کاسه کوچک خورش و دو نان سنگک حاضر کردم کر خورک سه چهار نفر بیش نبود این غذا را اشخاص مفصله که جناب آخوند و برادرش و سه نفر دیگر از قریه ابراهیم آباد و جناب آقا شیخ اسمعیل محلاتی با دو نفر دیگر و جناب آخوند ملا غلام علی خونساری و دو نفر دیگر که بجهت مرافعه آمده بودند و خودم خوردیم و سیر شدیم و نصف آن غذا بیشتر صرف نشد و یک نان و یک قاب طعام و یک کاسه خورش زیاد آمد که فهمیدند و متحیر ماندند از این برکت سی و دوم و نیز نقل کرد که وقتی در خدمت جناب عالم ربانی و چشمه فیض سبحانی المولی الاعظم و الطود الاشم آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی ایده الله تعالی به سر من رای مشرف شدم چند مرتبه خرجی که بجهة راه برداشته بودم شمردم پانزده تومان بود دو تومان آنرا بجناب معزی الیه دادم بعد از چند روز باز آن تنخواه را شمردم پانزده تومان بود از آن چیزی کم نشده بود سی و سیم و نیز نقل کرد که وقتی در نجف اشرف تنخواهی داشتم بعضی از فقرا را دستگیری کردم چون دوباره آن تنخواه را شمردم بقدر ده یا پانزده قران بر آن تنخواه افزوده شده بود علاوه بر آنچه از آن بفقرا داده بودم چند ماه قبل از اتمام این کتاب بجوار رحمت الهی پیوست سی و چهارم در ابو وهب جشان و اغظ قزوینی قدس سره مذکور است که یکی از شارحین احادیث نبویه صلی الله علیه و آله در طی شرح حدیث فی کل کبد حری اجر روایتی نموده که حاصل معنی آن اینست که مردی بود در بنی اسرائیل پای سعیش در طریق جهالت فرسوده و دامن زندگانیش با وساخ نافرمانی آلوده وقتی بسفر رفت در راهی بسر چاهی رسید سگی دید از بسیاری تشنگی زبانش از کام برآمده مرد را از حرارت عطش آتش سگ آتش در دل افتاده چون دلو و رسنی نداشت عمامه از سر گرفته کاسه چوبین که داشت بر آن بسته و از چاه آب کشیده سگ را سیراب کردانید پس الله تبارک و تعالی به پیغمبر آن عصر وحی نمود انی قد شکرت له سعیه و غفرت له ذنبه لشفقته علی خلق من خلقی بدرستیکه من بتحقیق سعی او را مشکور کردانیدم و گناه او را آمرزیدم از جهت شفقت و دلسوزی که او بر خلقی از مخلوقات من نمود پس این خبر با تمر رسید از گناهان توبه کرد و آب توفیق پاکدامنی خود را بر سر تراوه پشیمانی از چاه سار آمال و آمانی برآورد سی و پنجم شیخ صدوق در خصال روایت کرده از حضرت سجاد علیه السلام حدیثی که خلاصه اش آنکه سه نفر با هم قسم خوردند که بمدینه آیند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را ببینند پس حضرت از اصحاب خواست که کسی برود و آنها را دفع کند کسی جواب نداد علی علیه السلام حاضر شد و خبر کرد آمدن ایشان عازم شد حضرت درع خود را بر آنجناب پوشانید و شمشیر خود را برادمایل کرد و بر اسب خود سوار کرد و تشریف برد پس از سه روز برگشت و با او دو یک سر و دو اسیر و شتر و سه اسب عرض کرد چون بواد رسیدیم اینها را دیدیم برشتر سوار شدند پس از اسم من پرسیدند گفتم علی بن ابیطالب پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند ما برای غدار سوانی نمیخواهیم و فرقی نکند چه تو را بکشیم چه او را پس اینمقتول بر من حمله کرد تا اینکه فرمود پس در ضربت

زدم و شرا بریدیم آندو نفر گفتند بما رسیده که محمد صلی الله علیه و آله رؤف و مهربانست ما را بنزد او برو تعجیل مکن
و این رفیق ما مقابل هزار سوار بود پس حضرت فرمود یکی از این دو را نزد یک آب پس با و فرمود بگو اشهد ان لا الله
الا الله تکلمت فرمود دو رکعت و گردنش از بدن پس دیگری را خواست و آن نیز فرمود قبول نکرد او را نیز فرمود که بگشد
چون امیر المومنین علیه السلام خواست گردنش را بزند جبرئیل نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند و میفرماید که
مکش او را زیرا که او خلق نیکو دارد و در قوم خود سخی بود پس آنمرد در زیر شمشیر گفت این رسول بت تو است که بر تو سلام
میرساند فرمود آری گفت سوگند بخدا هرگز مالک نبودم درهمیرا با بودن برادرم بر من و روی برنگردانم در حرکاه
و در بعضی نسخ چنین است که روترش نکردم در ایام گرانی من شهادت میدهم ان لا الله الا الله و انک رسول
الله پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این کسی است که کشانده او را حسن خلق و سخاوت بسوی
جنات نعیم و گذشت در باب ششم اخبار بنحو دیگر سی و ششم و نیز صدوق در امالی حدیث طولانی نقل
کرده که لطف آنکه امیر المومنین علیه السلام شبی در مکه عبیرا دید که پرده کعبه آویخته و از خدای مغفرت میطلبد حضرت
با صحاب خود فرمود خدای کریم تر است که مهمان خود را رد کند شب دوم او را دید که باز پرده آویخته و از خدا میخواهد
که با و جنت دهد و از آتش برهاند حضرت فرمود که خداوند با و داد شب سیم باز دید او را بهمان حالت که از خدا چهار
هزار درهم میخواهد پس حضرت او را خواند و فرمود خدا مهمانی خواستی داد بهشت خواستی داد برگرداندن دوزخ خواستی
گرد شب چهار هزار درهم میخواهی گفت نگفتی فرمود علی بن ابی طالب گفت تو واسطه مقصود منی هزار برای صداق
هزار برای دین هزار برای خرید خانه هزار برای معاش فرمود در مدینه بیا بخانه من بعد از زمانی رفت
و بر آنجناب وارد شد طعامی نهاد که با و دهد پس از خانه بیرون رفت و بسلمان فرمود باغیرا که رسول خدا صلی الله
علیه و آله برای من غرس کرد بفروش پس آنرا بدوازده هزار درهم فروخت و دراهم را آورد حضرت عبیرا
خواست چهار هزار درهم با و داد و چهار درهم نیز برای خرج راه فقرا خبر شدند آمدند حضرت قبضه قبضه از آن دراهم
میگرفت و با آنها میداد تا تمام شد بخانه برگشت فاطمه علیها السلام پرسید باغ را فروختی ثمن آن چه شد فرمود دادم
بکسانیکه حیا کردم خوارشان کنم بجهة مذلت سؤال پیش از آنکه سؤال کنند گفت من کرسنه و دو فرزندم
کرسنه و شک ندارم که تو نیز کرسنه برای ما یکدرهم از آن قیمت بنود پس در این اثنا جناب با کرفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله تشریف آورد آنکه مه را ساکت کرد و رفت اندکی نکشید که برگشت و هفت درهم آورد و فرمود
از اطعام بخرند چون فاطمه علیها السلام از امیر المومنین علیه السلام شنید گفت بسم الله و الحمد لله کثیرا این رزقی است
از جانب خداوند پس امام حسن علیه السلام بیرون رفت مردی را دید که میگوید کیست که قرض دهد غنی و وفا کننده
یعنی خداوند را حضرت با امام حسن علیه السلام فرمود با و بده گفت آری بخدا پس تمام را با و داد گفتای پدر
همه را دادی فرمود آنکه اندکی داد قادر است بر دادن زیاد پس حضرت بدر خانه مروی رفت که در همی

فرض کند پس اعرابی ملاقات کرد که ناقه دارد گفت یا علی این ناقه بهتر است از من فرمود بها ندارم گفت مهلت میدهم
فرمود بچند گفت بصد درهم فرمود ای حسن بگیر پس از او گذشتند اعرابی دیگر را دیدند بهمانصورت ولیکن در لباس دیگر
گفت یا علی ناقه را میفروشی فرمود چه خواهی کرد گفت بهشتش جهاد میکنم اول جنگی که پیش آمد برود گفت اگر راست
گوئی برایتو باشد بی بها و گفت قیمت آن نزد تست و تو آنرا بقیمت خریدی بچند خریدی فرمود بصد درهم گفت
برایتو باشد هفتاد درهم پس صد و هفتاد درهم را از و گرفت و ناقه را داد و در جستجوی آن اعرابی برآمد که صد درهم را
باو دهد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که در وسط راه نشسته که هرگز ندیده بود آنجا نشیند چون او را دید خندید
و فرمود یا ابا الحسن اعرابی مطلبی که با و بهای ناقه را دادی گفت آری فدایتو شود پدر و مادرم فرمود آنکه ناقه را فروخت
جبرئیل بود آنکه از تو خرید میکائیل و بیشتر از شتران بهشت بود و درهم از نزد پروردگار عالمیان پس آنرا در راه خیر انفاق
کن و حجاج و درویش مترس سی و هفتم فقیه کامل حاجی ملا احمد نراقی در خزائن خود نقل کرده از شخصیکه
از اصحاب بعضی از صلحا بود گفت پس از مردن آنمرد صالح او را در خواب دیدم پس پرسیدم از او که خداوند با تو چه کرده
گفت مرا در محضر جلال خود داشت و فرمود آیا دانستی که برای چه تو را آمرزیدم گفتم با عمال صالحه ام فرمود نه گفتم
باخلاص در بندگی فرمود نه گفتم بفلان و فلان فرمود نه بجهت هیچ از اینها تو را نیامرزیدم گفتم الهی پس بچه مرا آمرزیدی
فرمود آیا بخاطر داری وقتیرا که در کوچهای بغداد میرفتی پس گربه کوچکرا دیدی که سرما او را عاجز کرده بود و او پناه
میبرد بپایه دیوار از شدت یخ و سرما پس او را گرفتی محض ترحم براو و در میان پوستین خود که در بر داشتی جا دادی
که او را از سرما نگاهدارد گفتم آری فرمود چون بران گربه ترحم کردی ما بر تو ترحم کردیم سی و هشتم بحر زاخر
و عالم فاضل معاصر میرزا محمد باقر خونساری در روضات الجنات نقل کرده که روزی یکی از لشکریان جناب
عالم جلیل آخوند ملا خلیل قزوینی شارح کافی را ملاقات نمود در یکی از کوچهای قزوین و در دست آن شخص
برات حوالجوئی بود بر بعضی از رعایا پس بجناب آخوند داد که بخواند یا اسم آنشخصیکه حواله براو است معلوم شود پس
چون آنجناب آنرا خواند فرمود این نوشته باسم این بنده است و آنشخص را بمنزل خود برد و آنمقدار جو را با شدت رغبت
باو داد چون آنمرد رفت و شب شد جو را در نزد اسبان شاهی ریخته هیچ اسبی دهن بجو باز نکرد پس ناظرین
متعجب شدند و بسلطان رساندند چون از حقیقت حال استکشاف کردند و جناب آخوند را شناخت بر اکرام
و احترام او افزود و در این عمل هم صدقه غرض بود دهم مال مقام دوم در اقسام صدقه بطلاخله آنچه انرا
باید داد ممکن است بذل آن در رسیدن خیرش بعباد و اقسام انواع آن پنج است اول انفاق بحالت قلبیه
دوم بذل جوارح و اعضا سیم صدقه بزبان چهارم مواسات بمال پنجم صدقه کردن بر آنچه
تواند بکند از ضرر و اذیت باو چه جائز باشد آن کار برای او چه نباشد و اینها گاهی با هم جمع شوند و گاهی جدا
بعضی با بعضی قسم اول انفاق بقلب یعنی دوست داشتن رسیدن خیرات دنیوی و اخروی و رسیدن

شرور آنها ببرادر مومن محتاج دباقی بودن نعمت مع جوده و بالجمله دوستداشتن برای او انچه را که برای خود میخواهد بعد از فهمیدن آنکه چه را باید دوست داشت و طلب کرد و بدا شتن برای او انچه را که برای خود مکروه دارد با تمیز دادن انچه را که باید خوشداشت و خواستن رسیدن و نرسیدن آن محبوب و مبغوض با و در مکنون ضمیر و سویدای خاطر از خداوند لطیف خبیر بغرض ثابت جاز میکه صدق آن ظاهر باشد بر واقف بر مخفیات سرائر و تحصیل اینمقام بر افتد آن لازم و متحتم دل آن سائر صدقات بیروح بلکه کاهی صاحبش بملک در رشته منافقین چه اگر کسی چیزی بدیگری دهد و در دل نخواهد که خیر آنچیز باو رسد البته از برادران دینی او شمرده نشود شیخ مفید در کتاب اختصاص از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود اهل نیکی در دنیا آن نیکی باشند در آخرت با ایشان میگویند کاهان شما آمرزیده شد پس بخشید حسنات خود را بهر که خواستید و نیکی کردن و جلب برهر اهل و زبان و دست پس اگر کسی قادر نباشد بر نیکی کردن بدست پس نیکی کند بدل و زبان و اگر کسی قادر نباشد بر نیکی کردن بزبان پس قصد کند از برای او بقلب و صدقه در کتاب اعجاز از انجناب روایت کرده که فرمود دوستی برادر را امر بر ارزانی است برای برادر و دوستی فجار مر ابرار را فضیلت است برای ابرار و بغض فجار مر ابرار را زینت است برای ابرار و بغض ابرار مر فجار را رسوائی و اهانت است فجار را و در تحف العقول از جناب سجاد علیه السلام مرویست که فرمود اما حق اهل ملت تو بر تو پس در دل داشتن باخواستن سلامتی ایشان و بهبود نمودن بال مهربانی در رافت ببدکاران ایشان و در کافی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در ضمن حقوق واجبه برادر مومن که آسان ترین حق او انکه دوست داشته باشی برای او انچه را میخواهی برای نفس خود و مکروه داری برای او انچه را نا خوشداری برای خود و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود شش خصلت است که در هر کس از شما باشد در پیشگاه خدا باو از جانب راست او باشد دوست داشته باشد مرد مسلم برای برادر خود چیزی را که دوست دارد برای عزیز ترین اهل خود و مکروه دارد مرد مسلم برای برادر خود چیزی را که مکروه دارد برای عزیز ترین اهل خود و در خصال از جناب صادق علیه السلام مرویست که شیطان نکفت پنج نفر ند که مراد ایشان حیله نیست و با مردم در قبضه بلند و شمردیگی از انها آنکه راضی باشد برای برادر مومن خود انچه را راضی است برای خود و نیز در انجا از انجناب و در امالی از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که خداوند عز و جل وحی فرستاد بسوی آدم که من جمع میکنم برایتو کلام را و در امالی تمام خیر را در چهار کلمه یکی برای من و یکی برایتو و یکی میان من و تو و یکی میان تو و مردم بعد از بیان آنسه فرمودند اما آنکه میان تو و مردم است پس راضی باشی برای مردم انچه را راضی میشوی برای خود مخفی نماند که این طلب خیر اگر برای عموم اخوانست هر چند نشناسد و از حال یا محتاج ایشان اطلاعی ندارد پس مطلوب مطلق سبیل خیر است با انها و بر گردیدن شر از ایشان و اگر اشخاص معینه باشد پس باید که دوست دارد و بخواهد انچه را خیر داند برای او و صلاح بیند در حق او هر چند آن شخص بجهت جهل بمنافع و مضار اشیاء از آن نخواهد و لیکن اگر مستعد بوده محبوب او خواهد شد و هم چنین بسیار شود که محبوب انسان با محبوب برادرش مختلف شود بحسب تکلیف از روی مزاج یا شان یا قدرت یا امثال آنها و در

قسم دوم انفاق بجوارح و اعضا

در اینجا تأمل کند محب بود او را و با آن اخبار منافات ندارد و الله العالم قسم دوم انفاق بجوارح و اعضا
و بکار داشتن آنها در چیزهائیکه برگردد خیر و منفعت آن بمحتاجین بآنها و انواع و اصناف این قسم قابل ضبط نیست از
کثرت و اختلاف مراتب آن که بحسب تفاوت خیرات راجعه باخوان پیدا شود چه گاهی شود که مؤمن در بلایا و شدائد
خود را مقدم دارد بر برادر مؤمن و جان یا عضوی یا صحت خود را ایثار کند و بخرید این بلا جان و جوارح و سلامتی
او را نگاهدارد چنانچه شیخ جلیل حسین بن سعید اهوازی از اصحاب جناب رضا علیه السلام در کتاب مؤمن از جناب صادق
علیه السلام روایت کرده که فرمود قسم بخدا که عبادت کرده نشود خداوند بچیزی افضل از ادا حق مؤمن پس بعد از ذکر
جمله از حقوق فرمود اگر باو خیری رسید پس حمد کن خداوند را و اگر مبتلا شد پس اعطا کن باو و آن بلا را متحمل شود از جانب
او اعانت کن او را و این سه فقره اشاره باقسام بلا است که اگر بمال دفع شود بده و اگر ببدن باید از او دور کرد در جائی
گریزی از آن نیست متحمل شود و اگر روش محتاج باعانتی است بکن و ایثار بجان کاهی در حیوان بیخرد پیدا میشود رحم
انسان بی همت که همتش بحیوانی نرسد شیخ جلیل مذکور در کتاب زهد از جناب رسالت پناه صلی الله
علیه و آله السلام گفت هر آینه عبادت کنم خداوند را امروز تا بخوانم زبور را خواند نیکه هرگز نخوانده آن نکرده باشم پس داخل شد
در محراب خود و بجای آن در و آنرا چون از نماز فارغ شد ناگاه ضفدعی در محراب ظاهر شد و گفت ای داود بشگفت آورد
تو را امروز آنچه کردی از عبادت و قرائت گفت آری گفت آهسته تو را بشگفت نیاورد بدرستیکه من تسبیح میکنم
خدائی را در هر شب هزار تسبیح که منشعب میشود باهر تسبیحی سه هزار حمد و بدرستیکه من کاهی قعر آبم پس آواز میکند مرغ در هوا
پنداشت میکنم که او کرسنه باشد پس خود را بر روی آب می افکنم برای او که مرا بخورد و حال آنکه نیست برای من گناهی و
شیخ مفید در ارشاد روایت کرده که چون حجاج والی شد کمیل بن زیاد را طلب کرد پس او را فرار کرد حجاج عطاء مرسوم
قبیله او را قطع کرد چون کمیل این را دید گفت من سخت پیر و عمرم تمام شده سزاوار نیست که سبب حرمان مرسوم قوم
خود شوم پس خود بنزد حجاج آمد و بدست خود خود را برای قوم نشان داشتن برساند و شیخ کشی و غیر او در احوال محمد بن
ابی عمیر که فقیه ترین اصحاب حضرت کاظم علیه السلام است نقل کردند که چهار سال هارون الرشید او را حبس کرد و
تازیانها بر او زد که مکان شیعیان را باو نشان دهد آخر بروز نداد و از این قبیل در حکایات صالحین بسیار است
و در خصال از جناب صادق علیه السلام مرویست که خداوند قسم خورده که جائی ندهد در بهشت خود سه صنف را آنکه
رد کند بر خداوند یا رد کند بر امام حق یا حبس کند حق مرد مسلمی را از دیگری گفتم بدهد باو از زیادی آنچه مالک است فرمود
عطا کند باو از نفس خود و روح خود پس اگر بخل کرد بر او از جنس و طینت او نیست جز این نکه در نطفه او شیطان
شریک شده و از این قسم است کردن نماز در روزه و حج و زیارت برای اموات علماء و اقربا و رفقا و مباشرشدن
ساختن مساجد و پلها و کاروانسراها و پاک کردن راهها و دفع دشمن جان یا مال از انسان حیوان و راه رفتن بجهت
انجاح حوائج و سوار کردن بر مرکوب و نوشتن باشخاص مخصوصه در اصلاح مفاسد و قضاء دیون و رفع ظلم و

تالیف کتاب برای هدایت یافتن و بیان انچه بکار آید در سفر قیامت و تبسم کردن در روی یاران و دست مالیدن بر سر ایتام و استقبال مسافر و مشایعت ایشان بلکه باشارهٔ سر و بهم زدن چشم در جاهای دیگر بسیار منافع توان رسانید و مضرت دفع کرد و بالجمله هر چه عقلا آنرا نیک دانند و خوب شمارند صدقه است چنانچه در اخبار بسیار از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود هر نیکی صدقه است و بجهة برک بعضی اخبار متعلقه باین قسم را بیان میکنیم در کتاب جعفریات از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود صدقه چیست عجیب پس ابوذر گفت یا رسول الله کدام صدقه افضل است فرمود کران ترانها بحسب قیمت و نفیس ترین آنها در نزد اهلش گفت اگر برای او مال نباشد فرمود از باقی مانده و زیادی طعامت گفت اگر نباشد برای کسی نباشد دیگی غذائی فرمود رها نیکو نیکه ارشاد کنی باز رفیق خود را گفت اگر نباشد برای او رائی فرمود زیادی قوتی که اعانت باو مر ضعیفی را گفت اگر استطاعت آنرا ندارد فرمود بمزدکاری کند و مغلوبی را اعانت نماید یعنی از دست ستمگرش برهاند گفت یا رسول الله اگر نکند فرمود پس دور کند از راه مسلمانان انچه را که بایشان اذیت میرساند گفت یا رسول الله اگر نکرد این را فرمود نگاهدارد اذیت خود را از مردم پس بدرستیکه آن صدقه ایست که پاک میکنی بآن از نفس خود یعنی کثافات و قذارات را چنانچه گذشت که صدقه تطهیر میکند قلب را بنص آیهٔ شریفه گویا غرض آن شارع که انهم داخل است در آیه و برای طالبین آموختن آداب احمدی همین حدیث شریف در این باب کافی و وافی و دستور العملی است برای معرفت جمیع انچه توان آنرا صدقه داد و در رسالهٔ اهوازیه جناب صادق علیه السلام که جماعتی از علماء روایت کرده اند گویست که فرمود هر کس برنشاند برادر مؤمن خود را بر شتر سواریش سوار میکند خدا او را بر شتری از شتران بهشتی و مباهات میکند با و ملئکه مقربین را و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکورست که فرمود زکوة دهید بمال و جاه و قوت بدن تا آنکه فرمود زکوة بقوت اعانت کردن تو است برادر ترا که خرش با شترش در صحرائی یا جاده از رفتار افتاد و او استغاثه میکند کسی دادرسی نمیکند او را که متاعش را بار کنی و خودش را سوار کنی و در سایهٔ او را بقافله و ظاهر این فقره من باب المثال باشد چنانچه در ذیل آیهٔ ومما رزقناهم ینفقون میفرماید از اموال و قوت در بدنها و جاه و در مثال دوم میفرماید مانند درکه کوری را میکشد و او را از مهالک نجات میدهد و یاری میکند مسافر را در بار کردن متاعش بر حیوانش که از کار افتاده و دفع کردن از مظلوم یکه ظالمی متوجه او شده بزدن یا اذیت کردن و در عوالی ابن ابی جمهور از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هر که برود نزد برادرش برای طلبی که از او دارد تا آنرا ادا کند باو پس برای او بازفتن صدقه ایست و کسیکه اعانت کند بر سوار کردن پس برای او بآن عمل صدقه ایست و کسیکه دور کند کثافتی را پس برای او بآنکار صدقه ایست و کسیکه درست و تسویه کند کوچه را پس برای او بآنعمل صدقه ایست و هر نیکی صدقه است و در غرر و درر از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود کشاده روئی تو اول احسان تو است و فرمود خوشروئی اول عطاها است و در عوارف شهاب سید فضل الله راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله

علیه و آله

علیه و آله که فرمود از جمله صدقه آنست که سلام کنی تو بر مردم باروی گشاده و در حدیث قطب راوندی مرویست
از جناب امیر فرمود جماع کردن تو عیال بر اصدقه است کسی گفت یا رسول الله بشهوت خود میرسیم و زن سیر و میشود
آیا پس ما اجر میبینیم فرمود مرا خبر ده که اگر آنشهوت را در حرام قرار میدهی آیا گناه کرده بودی گفت بلی فرمود آیا حساب شده
شوید در شر و حساب شده نشوید در خیر و در کتاب قطب الاسناد مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
بمردی از صحابه در روز جمعه آیا روزه گرفتی امروز گفت نه فرمود صدقه دادی امروز گفت نه فرمود برخیز
و با اهلت مقاربت کن که این کار از تو صدقه است براد و در عوالی اللئالی مرویست که اعرابی وارد مسجد شد که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و اصحابش از نماز فارغ شدند پس حضرت فرمود آیا مردی هست که تصدق کند بر این مرد پس نماز کند با او
پس شخصی برخواست و نماز را اعاده کرد و آنمرد با او نماز کرد و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود
اگر راه بروم در حاجت برادر مسلم است محبوب تر است نزد من از اینکه هزار بنده آزاد کنم و سوار کنم بر هزار اسب تین
کرده با لجام در جهاد در راه خدا و در اویتی هر که در راه رود در حاجت برادر مسلم خود خداوند سایه می افکند بر او بمقدار
پنجهزار ملک و قدمی بر نمیدارد مگر آنکه نیکی برای او بنویسند و بآنقدم چند میبرد از او و بآنقدم مرتبه او بلند میکنند برای
او درجه چون فارغ شد از حاجت او نمیزنند خداوند برای او هر یک حاجی و یک عمره کننده و در اویتی وحی کرد
خداوند بموسی که از بندگان من کسانیند که متقرب میشوند بمن بچند پس حکم میکنم او را در بهشت یعنی هر جا که خواهد منزل کند
موسی گفت خداوندا کدامست نیکوترین فرمود راه میرود با برادر مؤمن خود در قضاء حاجت او و آنحاجت بر آورده شود
یا نشود و در اویتی هر که سعی کند در حاجت برادر مسلم خود محض رضای خدا نمیزند خداوند عزوجل برای او هزار هزار حسنه
که می مرزد در آنحسنات خویشان و آشنایان و همسایگان و برادران او را و بر نمیخیزد از آن مجلس اخبار بسیار است و ایضا
در کتاب ابن رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر مسلمی که خدمت کند کردهی از مسلمین را عطا میکند خداوند
باو بقدر آنجماعت خدام در بهشت و در رساله اهوازیه مذکورست که هر که خدمت کند برادر مومن خود را خادم میدهد
باو خداوند از ولدان مخلدین و قرار میدهد او را با اولیاء صالحین طاهرین و در عیون مرویست که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
سفر نمیکرد مگر با رفقائیکه ایشانرا بشناسند و شرط میکرد بر آنها که از خدام ایشان باشد در هر چه با او احتیاج دارند و در
اخبار بسیار شمرده شده از صفات مومنین و از حقوق اخوان و سعت دادن مجلس برای برادر مسلم و فرمودند در
تالیف میان هر دو نفر بقدر استخوان ذراعی باشد و در فقه الرضا علیه السلام مذکورست که کوشش کن که ملاقات
نکنی برادری از برادران مؤمنرا مگر آنکه تبسم کنی در روی او و خنده کنی بر او و در انچه در او خوشی دنیاست خداوندست زیرا که
روایت میکنم از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود هر که خنده کند در روی برادر مؤمن خود محض فرحی برای خاطر او عزوجل
داخل میکنند او را در بهشت و در اخبار بسیار امر بمصافحه و معانقه و بوسیدن و زیارت کردن و ملاقات یکدیگر شده
و برای آنها ثوابهای بسیار ذکر فرمودند که جای ذکر آنها نیست و امر فرمودن بنوشتن کاغذ در سفر و فرستادن خادم

در انفاق بجوارح و اعضا

کنیز که جامهٔ او را بشوید و غذای او را مهیا کند و جامهٔ خوب او را بپوشاند از اگر خادمی ندارد و این را از حقوق واجبه بشمرند
و حضرت صادق علیه السلام بمعلی فرمود در عداد حقوق واجبه بسیم آنکه اعانت کند او را بجان خود و مال خود و زبان خود
و دست خود و پای خود و در کتاب وعده سید فضل الله راوندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
واجب است بر هر مسلمی در هر روزی صدقه گفتند کسی عرض کرد که طاقت دارد این را فرمود دور کردن تو خس و خاشاک را از راه
صدقه است و دلالت کردن تو مرد را بسوی راه یعنی گم شدهٔ راه را براه رساندن صدقه است و عیادت کردن تو
ناخوشها صدقه است و نهی تو از منکر صدقه است در رد سلام صدقه است و در امالی از انجناب روایت کرده که فرمود هر که دور کند از راه
مسلمین چیزی را که اذیت میرساند بایشان میرسد ثواب او را خداوند برای او ثواب خواندن چهار صد آیه که هر حرفی بده حسنه است
و نیز روایت کرده که حضرت سجاد علیه السلام میگذشت بر کلوخ در میان راه پس از اسب فرود آمد و آنرا بدست
خود از راه دور میکرد و از راه و نیز در انجام مرویست که جناب عیسی علیه السلام گذشت بقبریکه صاحبش را عذاب میکردند سال دیگر بر آن
قبر گذشت دید عذاب نمیکنند پس از خداوند سبب آنرا پرسید وحی رسید که روح الله بزرگ شد او را و بپای صالح پس راهی را
اصلاح کرد و یتیمی را جای داد پس او را آمرزیدم بکاریکه پیش کرد مؤلف گوید هر که راه بردارد خاشاکی
از راه مسلمانان که بدست یا پا ضرر رساند جزئی و اذیتش بسیار کم است چنین مرتبت بزرگ و ثواب عظیم دارد پس بردارد
خاشاک شبهات و وساوس شیاطین جنی و انسی از کفار و عامه و زنادیق که جامهٔ شیخ برتن پوشانند از راه دین
قویم و صراط شرع مستقیم بنوشتن کتاب و توضیح جواب و حفظ احادیث آل محمد علیهم السلام از لغزش قدم و لغزش فهم و فتن در اطباق
جهنم ثوابش هزارها بالاتر از حد و حصا خواهد بود و در باب چهارم اشاره بانیمقام شد و در تفسیر امام
حسن عسکری علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس دست بمالد بر یتیمی بجهت مهربانی
با و قرار میدهد خداوند برای او در بهشت بهر مویکه گذشت در زیر دستش قصری بهتر از دنیا و آنچه در او است
و در او است آنچه میل کند بآن نفسها و لذت برد از او چشمها و نیز فرمود هر کس بگشد گوری را چهل کام در زمین
همواری مقابله نمیکند بقدر سوزنی از ازاء پر بودن تمام زمین از طلا و اگر زمین محل خطر و هلاکت باشد می یابد آنرا در
میزان حسنات خود روز قیامت فراخ تر از دنیا بصد هزار مرتبه و فزونی کیر و بر جسیم کناهانش و آنها را نابود
کند و فرود آرد او را در اعلای جنان و غرفهای او و صدوق در فقیه روایت کرده که عمر بن یزید گفت گفتم
به ابی عبد الله علیه السلام نماز بکنم به نیابت میت فرمود آری حتی اینکه او در تنگی است پس خداوند فراخ میکند بر
او آن تنگی را پس نزد او می آیند و میگویند تخفیف داده شد از تو این تنگی بجهت نماز فلان برادر تو و فرمود خوشحال
میشود میت بر حم بر او و استغفار برای او چنانچه خوشحال میشود زنده بهدیه که برای او می آورند و شیخ طوسی
و شیخ مفید و شیخ نجاشی رحمهم الله نقل کردند که صفوان بن یحیی که از اصحاب جناب رضا علیه السلام است و
بتصریح ایشان اوثق اهل زمان خود بود و در نزد اهل حدیث و عابدترین ایشان شب و روزی صد و پنجاه رکعت نماز میکرد

در صدقه اصلاح

صدقه ۲

در کیفیت اصلاح نفس و ادای تکلیف

ظاهر او و هر کس اصلاح کند ما بین خود و خدا تعالی را خدا تعالی اصلاح کند میان او و میان خلق را و هر کس همتش در آخرت باشد
خدای تعالی کفایت کند همّ او را از دنیا و ودود کافی چنین است که هر کس اصلاح کند سریرهٔ خود را اصلاح میکند خداوند علانیهٔ او را
ودود اینجا اشاره است بکیفیت دخول در این امر عظیم که حقیقت آن مقصد کلی انبیا بود از اصلاح آوردن مفاسد دینی و
مالی و عرضی خلائق بنجوا تم و اکمل چه انسان مصلح باید ابتدا کند باصلاح خود آنگاه باصلاح نزدیکترین خلق باو از فرزند و عیال
و همین نسق تا آنکس که دستش باو رسد آنگاه باصلاح ما بین اخوان که پست ترین مراتب اصلاح است اما اصلاح خویشتن پس
متوقف است بر اصلاح ایمان و عقاید از مفاسد آن از شرک در ذات و صفات و افعال و محبت و نفاق و سوء ظن
بخدا تعالی و در کردارش کسب است برای آدمی بسیاری از صفات ذمیمه و اخلاق قبیحه پس از اصلاح عقائد باید در اصلاح آنها
بکوشد و پاک کند قلب را از مفاسدی که خود آنرا کسب نموده و صفات خبیثه که قلب را با آن تیره و تاریک و سخت نموده و آن
بمنزلهٔ عرش نهای آدمی را چرکین و سیاه کرده که خدا تعالی آنرا سالم و صافی و نورانی و پاک آفریده بود و متوقف است اصلاح آن
بر اصلاح ماکول و مشروب و لباس و مسکن و زن و حساب و سائر امور که مزاول در ترک است و در امور معاش خود آنرا حلیت داده یا ضروری بود
و بالجمله تربیت قوهٔ نباتیه و قوهٔ حیوانیه و تکمیل آن بقانون الهی و آداب شرعیه که بعضی از آن اشاره شد در باب ششم
نه بنحویکه غالب خلائق پیشه کرفتند که از هر چه خوششان آید مرتکب شوند هر چه باشد از هر کجا بهر حال در هر جا هر چه
براو مترتب شود روی برنکردانند و نه بنحویکه اهل بدعت سر مشق دادند تحریم حلال و خراب نمودن بنیه و ضعیف کردن قوه که
مرکب سواری سیر نمایند و نهی الهی است که مامور است بحفظ و حراست او از بیرون رفتن از جادهٔ مستقیمه بطرف افراط یا
تفریط که نگاهداشت آنخد که از عهدهٔ تکلیف برنیاید و کوشش نکند بنحویکه در زیر بار او امر و نواهی نیاید چون بهمت عالی قیام نماید
آلهی رشتهٔ این عمل را بدست آورد و لذتش را چشید در صدد اصلاح قلب بر آید و صفات رذیله او را با تامل صادق کرتواند خود پسندی
و کرنه با دانای عیب جوی بی غرضی مستفسر شود و ماده و سبب آن صفت را که از کجا آمده بفهمد و بعلم و عمل خود را از آن خلاص کند
و فساد او را بالصلاح مبدل نماید و شیخ ابو علی جعفر تلمیذ شیخ مفید و مباشر تحصیل او بعد از فوت او در کتاب نزهة الناظر
کرده از جناب کاظم علیه السلام که فرمود لازم ترین علم برای تو علمی است که دلالت کند تو را بر اصلاح قلب تو و ظاهر کند برای تو فساد
او را آنگاه مزین کند آنرا بصفات حسنه و خصال پسندیده که پیشتر کتاب خداوند در مقام بیان مفاسد آن دسته و نهی از
و تخویف از آنها و منافع و مصالح اینها دسته دادر غیب و بیها است و باین مجاهده تکمیل خواهد کرد و صلاح مرحلهٔ اولی که اصلاح
مفاسد عقاید و منافیات توحید و ایمان بود و خود را فارغ و آسوده نداند مگر پس از سنجیدن خویش بموازین و محکها
که خدا تعالی مقرر فرموده برای معرفت حق و باطل هر چیز و ظاهر کردن خیر و باطلها که بصورت حق در آمده بحیله و مکر
شیطان انسی و جنی چون در خود آثار صلاح و رشد ظاهر دید بدیگران پردازد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که همه شما
والی و امیر بدو از همه سئوال خواهند کرد از رعیت داری او و پس از رعایای داخلی انسان از جوارح و قوای ظاهره و باطنه زن
و فرزند از رعایا هند که بایست در مراقبت حالشان کوتاهی ننمود و مقدور خود را در اصلاح هر یک دریغ نفرمود چنانچه

قسم سیم صدقه بزبان

میفرماید وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها وادار اهل خویش را بر نماز که عمود دین است وخود نیز نفس را حبس کن
بر تحمل مشاق وتعب آن که بکردار وگفتار ایشان نرا بسوی خدا آری وفرمود قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها
الناس والحجارة علیها ملئکة غلاظ شداد انگاه سائر خویشان واقوام که ایشانرا بمضمون وانذر عشیرتک
الاقربین بترسان خویشان نزدیک خود را حق تقدیمی است در اصلاح مفاسد وانگاه همسایگان ومصاحبان انگاه سائر اخوان
ودر هر یک نیک نظر کند که سبب تغییر خلقت الهی است وعلت تبدیل فطرت اصلیه در ایشان کبر صحبت ولامت قرین بود
چیست واز چه راه فساد در انها داخل شد که اگر آن سبب برداشته وآن رابطه شود بحالت اولیه خود برگردد وراه فساد در
اشخاص مختلف باشد بدست آوردن آن هر چه کند ثمری بخشد وبا ایشان آن کند که با خود کرده باحفظ درجه وملاحظه
مراتب ودارای ایشان آسوده شود از کلفت اصلاح مابین خود وسائرین که خداوند حسب وعده در جزء کرده شده خود کافی ومتکفل باشد
وبر اندوده وزحمتی نباشد وهمچنین از اصلاح مابین اخوان چه بارسانند بایشان مقام نزاع وخصومت کمتر پیدا شود واگر دیده میشود که
سبب اصلی آن نزاع چه بسیار شود که در دل از دیدن وشنیدن پاره ناملائمات کینه وعداوتی پدید آید وریشه کند
ودرختی شود وثمری دهد وتخم از حنظل چون خواهد که آزاد بگیری بچشاند بهانه کند وانچه در دل دارد ظاهر نکند وبا مردم
متوسل شود واورا در آن لباس در آرد پس مصلح نادان در مقام دفع جزئی شود وصورت مخاصمه را برهم نزند وچون
سبب غیبت ان بود باز در ضمن جزئی دیگر در آید تا انگاه که کار بمقاتله کشد واگر سبب اصلی پیدا شود مادة خیزد وآن علاقه
ایمانی در شته روحانی که بوصیله آن مؤمنین خیر بیکدیگر رسانند وبخیر هر یک دیگری شریک شمرد متصل شود ومحکم گردد این
مختصری بود در نهایت اجمال در طریقه اصلاح وشرح آن محتاج برساله ایست علی حده قسم سیم صدقه بخیرات زبان
وانفاق بمنافع بیان که از نعمت خاصه بنی نوع انسانست وثمره این قسم از اقسام دیگر بیشتر وبهتر وبادوام ونفع عام
چه بعد از نعمت حیات که اکبر نعمت هدایت باشد چیزی نیفزاید راه رسیدن ورسانیدن بکوی ایمان
در موضعش شریطه ارکان آن زیادتی ونقصان وبودن ورفتن آن وسائر صفات جمیله وملکات رذیله در آداب نبوی
وشرایع مصطفوی وطریقه مرتضوی وراه اصلاح معاش وزندگانی وچونکی دفع مضرت وجلب منفعت نصائح غالبا
منحصر بیاد دادن وگرفتن وگفتن وشنیدنست واگر پاره از انها کاهی براه دیگر میشود باز اتمام وتکمیل آن منوط بطبیب
کلام وشنیدن از دانای بحلال وحرام ومعارف واحکام بسیار شود که بکلمه در مقام شفاعت ویاد آوری ودلالت جانها
خریده شود وعرضها مستور بماند ومالها محفوظ کردد وبسا باشد از کلام حق نفوسها هدایت یابند وبخیرات دنیوی واخروی
راه پیدا کنند وتخمی شود کاشته که تا روز قیامت شاخ وبرگ وثمر آرد ومیوه دهد واز همین جهت است که رسول خدا صلی الله علیه
وآله فرمود چنانچه در کتاب عجائب روایت کرده که نیست عملی محبوبتر نزد خداوند از گفتار وفرموده انفاق نکرده
مؤمن نفقه محبوبتر نزد خداوند از گفتار ودر امنیه مرید از انجناب روایت کرده که هیچ صدقه نداده مثل علمیکه
آموخته شود ودر محاسن برقی از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود در تفسیر آیه ومن احیاها فکانما

قسم سیم صدقه بزبان

احیا الناس جمیعا یعنی از سوختن و غرقشدن پس ساکت شد پس فرمود تا دین بزرگ آنست که بخواند او را یعنی بسوی دین خدا پس او اجابت کند و در ارشاد دیلمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود هدیه نفرستاد مسلمی برای برادر خود هدیه بهتر از کلمه حکمتی که زیاد کند هدایت او را یا برگرداند او را از چیزی که او را هلاک کند و در کافی از جناب صادق علیه السلام روایت است که فرمود محبوبترین برادران من نزد من آنکس است که هدیه بفرستد بسوی من عیوب مرا و در تفسیر امام عسکری علیه السلام مذکور است که خداوند وحی کرد بموسی علیه السلام که محبوب خلق من کن و خلق مرا دوست من گردان عرض کرد پروردگارا چگونه چنین کنم فرمود بخاطرشان آر نعمتهای مرا تا دوست دارند پس اگر برگردانی کریخته از درگاه مرا یکم شده از حضرتم بهتر است برای تو از عبادت یکسال که روز آنرا روزه داری و شب آنرا بعبادت بایستی موسی گفت کیست این بنده که گریخته از تو فرمود عاصی گشتگر گفت پس کیست کم شده از درگاه تو فرمود نادان بامام زمان خود و در امالی شیخ طوسی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود به ابوذر ای ابوذر کلمه طیبه صدقه است و در محاسن برقی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود قسم بآنکه جانم در دست اوست انفاق نکردند مردم نفقه که محبوبتر باشد از گفتار نیک و از ابو الله علامه حلی در رساله سعدیه از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بهترین صدقه صدقه زبانست کسی عرض کرد یا رسول الله چیست صدقه زبان فرمود شفاعت است که بآن رهائی اسیری را و نگاه میداری آن خونها را و میکشائی بآن نیکی را بسوی برادر خود و برمیگردانی از و بدی را و در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر کس شفاعت کند برای برادر خود که از او خواسته خداوند نظر میکند بسوی او پس مستحق میشود که خداوند هرگز او را عذاب نکند و اگر شفاعت کند برادر دینی او بدل اینکه از او بخواهد برای او است اجر هفتاد شهید و در کتاب غایات مرویست که بهترین شفاعات شفاعت کردنست میان دو نفر در نکاحی تا آنکه جمع کند خداوند پریشانیهای کار ایشان را و از جمله صدقه زبان دعا کردنست برای برادر مؤمن در غیبت او و هر چیزی که خود برای خود و بستگان خود میخواهد یا آنچه برای او پسندیده و اهم دیده بشرطیکه خود متکفل از رسانیدن آن چیز باو نباشد تا در دعا برای او صادق باشد و اخبار در مدح دعا برای برادران دینی و مقدم داشتن آن بر دعا برای خود چنانچه طریقه ائمه معصومین صدیقه طاهره علیهم السلام بود بسیار است بلکه در کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هیچ مؤمنی نیست که دعا کند برای مؤمنین و مؤمنات مگر آنکه رد میکند خداوند رد میکند مثل کسانیکه دعا کرده برای ایشان از هر مؤمن و مؤمنه گذشته از ابتدای روزگار و آنچه بیایند تا روز قیامت و بدرستیکه بنده مؤمنی را امر میرسد که بسوی آتش برند روز قیامت پس او را می کشند پس مؤمنین و مؤمنات میگویند پروردگارا این کسی است که دعا میکرد برای ما پس ما را شفیع او میکرد پس خداوند شفاعت او را شفیع او میکند پس نجات می یابد و در جمله از اخبار انزا از حقوق برادر مؤمن شمرده اند و دیگر ترک غیبت او در مجالسیکه عیب او را کنند و یاری نمودن او در حفظ از آنچه بسلبتی رتبه او شود بهر نحو که صلاح داند و ذکر عیب از کرداست ذکر کند برای آن راههای صحت و اگر در جواب چون سیاهی و کوتاهی و کوری و کری و لالی و نظائر آن تبرساند ایشان را از رسیدن بحد کفر بجهة رجوع آن بعیب کردن در افعال خداوند حکیم یا نکته داشتن و منع از این قسم سخن بجهت صحیح یا ذکر

قسم چهارم صدقه بمال

نصیحت بیکدیگر

شکر نعمت

ستر عیوب برادر مؤمن و مقام ایثار

حکایت و مثالی و صرف خیالشان از آن و اگر همه را اهمال شد و به بینوایان مجلس بخواستن خود و دد ثواب الاعمال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر کس دل کند از برادر مؤمن خود غیبتی را که شنیده در مجلسی برگرداند خداوند از و هزار در شر را در دنیا و آخرت و ایز انیز در اخبار بسیار از حقوق شمرند **و دیگر** نصیحت برادر مؤمن است و نشان دادن باو مصالح دین و دنیا و آفات آنها را بیاد دادن اگر او را جاهل بیند یا التفات کردن اگر غافل باشد خصوص اگر او را بیند که مشرف شده بافتادن در مهلکه و اگر پند پذیرد نصح او را بملاطفت و نرمی یاور فار کند تا قبول نماید **و دد** غرر است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بهترین برادران تو آنکه نصیحت پذیر کند و بدترین برادران تو آنکه نصیحت نپذیرد و نمود نصیحت ثمره محبت است و آن نیز داخل در حقوقست **و دیگر** شکر نعمت او بزبان اگر عاجز باشد بمکافات بمثل آن چنانچه در اخبار بسیار رسیده **و در** سرائر از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر کس کوتاه شود دستش از مکافات پس دراز شود زبانش بشکر **و دیگر** ستر عیوب چنانچه در وسائل سید راوندی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود امر تو بمعروف صدقه است و نهی تو از منکر صدقه است در رد تو سلام بر صدقه است **و دیگر** ظاهر نمودن آنچه در قلب راجح دانسته برای مؤمن در مقام استشاره و پنهان کردن از او اعتقاد خود را **و در** عدة الداعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود تصدق کنید بر برادر مؤمن بعلمیکه او را براه راست برساند و برائی که استوار کند رخنه کار او را و گذشت حدیث ابوذر در قسم دوم **و دیگر** ذکر کردن صفات پسندیده و کردار نیکو است در غیاب او در غرر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود ذکر کن برادر خود را بقسمیکه غالبست اینچه دوست دارد آنکه ذکر کند تو را بآن **و در** امالی از جناب مرویست که فرمود ذکر کنید برادر خود تا نزاهتی که میکنید غایبند از شما بنیکوترین چیزیکه دوست دارید اینکه ذکر کنند شما را چون از ایشان غائب شدید **قسم چهارم** انفاقست باموری چند از مال و غیره و کامل این قسم بحسب عمل مشکل ترین اقسام است در غالب اوقات چنانچه کامل قسم سابق مشکل تر بود بلاحظه تحصیل چه بیشتر مردم هم مانع داخلی دارند در دادن مال که آن بخل نفسانیست که برشت آن بسوء ظن بخداوند است که بوعده فرموده خود که عوض آنچه را در راه او دهند خواهد داد و فانخواهد کرد چنانچه میفرماید و **احضرت الانفس الشح** حاضر کرده شده نفسها را بخل و لئامت یعنی نفسهای او میان طبوع و محبوبست بر بخل بنحویکه هر وقت مقام گذشتن از حقی یا مالی شود سبحیه بخل حاضر و مانع است محتاج بتامل در ضرر ظاهری آن نیست و هم مانع خارجی یعنی شیطان جنی و انسی چنانچه خدا میفرماید بعد از امر بانفاق **الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء و الله یعدکم مغفرة** منه و فضلا و الله واسع علیم شیطان وعده میدهد بشما درویشی و بی چیزی را و امر میکند شما را بخل و نداد ان و خداوند وعده میدهد شما را در انفاق آمرزیدن از نزد خود و فزونی در مال و خداوند تمام عطاست و دانا است بمقدار جزای هر کسی هم عوض آنچه داده در دنیا داد بهم در آخرت و بهتر و تو انا بخل نکند بدهد و پیش از داده تو دهد دانا است باینچه نهند بجای خود بمقدار خود نهند و باین جهت است که این عمل را سید اعمال نامند چنانچه صدوق در خصال

قسم چهارم در انفاق بمال

از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت نموده که فرمود سید اعمال سه خصلت است انصاف دادن تو مردم را از نفس خود و
مواساة برادر در راه خداوند ذکر خداوند در هر حال ودر کافی نقل کرده ومواساة برادر در مال ودر آخر حدیث وغیره
یعنی مراد از ذکر سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولیکن اگر وارد شود بر تو چیزی که خدای امر کرده بآن یکبری
وهرگاه وارد شود بر تو چیزی که نهی فرموده ازان واکذاری وکاهی آنرا از اشد ما ابتلی به المؤمن سخت تر چیزی که
امتحان شده باو مؤمن شمردند چنانچه در کتاب خصال وغایات ومشکوة از جناب حضرت باقر وصادق علیهم السلام روایت
شده وکاهی آنرا اشد ما افترض الله علی خلقه سخت تر چیزی که خدای بر خلقان واجب کرده دانستند چنانچه در کافی
ومصادقة الاخوان صدوق مرویست بلکه آنرا ازان سه چیز شمردند که این امت طاقت آنرا ندارند محسوب داشتند
چنانچه صدوق در فقیه وخصال از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود یا علی سه چیز است که این امت
طاقت آنرا ندارند مواسات برادر مؤمن است در مال الخ ودر خصال از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که
فرمود امتحان نکرده خداوند بندگان را بچیزی که سخت تر باشد بر ایشان از دادن دراهم وبالجمله بعضی گفتند فحشاء
در همه جای قرآن مراد از لواط زنا است جز در آیه گذشته که مقصود بخل است چه خوش فرمود شیخ مفسرین ابو الفتوح
که در اینجا دو وعده است یکی از خدای یکی از شیطان وعده شیطان غرور باشد ووعده خدا یتعالی متضمن سرور
وعده شیطان وسواس وتخییل ووعده خدا یتعالی وحی وتنزیل وعده خدای بعوض وثواب باشد ووعده شیطان چون
سر است وعده خدا یتعالی نور وسرور باشد ووعده شیطان کذب وزور وعده خدا یتعالی با اخلاف باشد از خلف
دآن عوض باشد ووعده شیطان از خلف وآن خلاف باشد خدا یتعالی خلف دهد شیطان خلاف کند پس بوعده
شیطان مغرور مشو که او تورا دشمن است ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا او تورا دشمن وتواورا
دشمن لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین وترا بمعصیت میخواند واز درویشی میترساند وبوسوسات
میرنجاند وخدا یتعالی تورا مینوازد وکار تورا می سازد ووعده خوبت میدهد مرتبه بلندت می نهد شقاوت باشد
ازاین بگریختن وبدان آویختن شیطان درخویشتن مفلس است تورا وعده افلاس میدهد وخدای جل وجلاله تواگر است
وخداوند فضل تورا وعده مغفرت وفضل میدهد واخبار متعلقه بصدقه مال متفرقا گذشت ومعلوم شد که لقمه نان
ونصف دانه انگور نیز در محاشن با اثر وثمره است واز طرف زیادی حدی ندارد وجماعت بسیاری صنعه بتمام مالرا جائز
دانسته اند خصوص از کسیکه عیال ندارد ومقام توکل ویقینش تام وحد وسط مقدم داشتن برادر مسلم است برخود
با نچه احتیاج او بآن بیشتر است از تو یا بقدر تو است مفسرین در بیان نزول آیه شریفه ویؤثرون علی انفسهم
ولو کان بهم خصاصة که در مدح انصار است که دیگر را بر نفس خود میگزیدند هر چند در ایشان فقر وحاجت بود گفتند
نازل شد در هفت نفر که روز احد تشنه بودند پس آبی آوردند که کفایت یکی از ایشانرا میکرد پس یکی گفت بده بفلان
آن شخص حواله بدیگری کرد تا انکه آب بهر نفت نفر دور زد وهمه تشنه مردند وبعضی گفتند در مشکوة طبرسی

مردیس

قسم چهارم در صدقه بمال

مرویست که کسی گله بریان کرده بود بجهت یکی از صحابه فرستاد گفت فلان برادر ما عیالش محتاج ترند باین سزاوارتر
او فرستاد و همچنین آن شخص برای دیگری تا آنکه بهفت خانه دوبره رایتی به نه خانه گذشت و برگشت بخانه اولی پس آیه نازل شد
و گذشت از کافی که چون ابان بن تغلب سؤال نمود از جناب صادق علیه السلام از حق مؤمن بر مؤمن فرمود ای ابان
اینکه قسمت کنی با او نصف مال خود را پس نظر فرمود دو گیر حالت او تغیر کرده پس گفت ای ابان آیا نمیدانی که خداوند عزوجل
ذکر فرموده ایثرون علی انفسهم را گاه تو قسمت کردی با او همسنوا ایثار نکردی ایثار آنگاه کنی که از ان نصف دیگر
باو دهی و در خصال مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود به ابوهرون مکفوف بدستیکه خدا تعالی سوگند خورده
بذات مقدس خود که در جوار خود جای ندهد خائن را گفت خائن کیست فرمود آنکه پنهان کند از مؤمن درهمی را یا حبس کند از او
چیزی از امر دنیا ابوهرون گفت پناه میبرم بخداوند از غضب خدا و در کتاب مجموع الرایق و غیره از یقطین والد علی
مرویست که گفت والی شد برما مردی در اهواز که از منشیان یحیی بن خالد بود و بر من باقی مانده بود از مالیات آنقدر
که در وهش هرچه نعمت داشتم میرفت و ملکم از دستم بیرون میشد و گفته شد که او قائل بامامت و از شیعیانست و من
ترسیدم او را ملاقات کنم که مبادا بنحوی که گفتند نباشد پس بفستم در ورطه که در او خلاصی نباشد برای من از ان
پس از اهواز بطرز فرار بیرون رفتم بسمت مکه چون از حج خود فارغ شدم راه خود را از مدینه قرار دادم پس داخل شدم
بر حضرت صادق علیه السلام و گفتم ای آقای من والی شده بر بلد ما فلان پسر فلان و بمن رسیده که او از موالیان شما
اهل البیت است و بمن رسیده و ترسیدم او را ملاقات کنم از ترس آنکه راست نباشد انچه بمن رسیده و در ملاقات
بیرون رفتن من باشد از ملکم و زائل شدن نعمتم پس فرار کردم از او بسوی خدا تعالی و بسوی شما فرمود با کی نیست بر تو
و نوشت رقعه کوچکی بسم الله الرحمن الرحیم ان الله فی ظل عرشه ظلا لا یملکها الا من نفس
عن اخیه المؤمن کربة و اعانه بنفسه او صنع الیه معروفا و لو بشق تمرة و هذا اخوک و السلام
بدستیکه برای خدا در سایه عرشش سایه بانهاست که مالک نمی شود اینها را جز کسیکه برساند برادر خود را از غمی و
آسایش دهد او را از ان و یاری کند او را بایجاد خود یا کار نیکی کند با او هرچند پاره یا نصف خرمائی باشد و این شخص
برادر تو است پس مهر کرد آن رقعه را و بمن داد و امر کرد که آنرا با و برسانم پس چون برگشتم به بلدم شب بمنزل او رفتم
پس اذن خواستم و گفتم رسول حضرت صادق علیه السلام پس ناگاه دیدم او را که بیرون آمد بسوی من با پای برهنه
پس چون چشمش بمن افتاد سلام کرد بر من و بوسید میان دو چشم مرا پس گفت ای سید من تو رسول مولای منی گفتم
آری گفت فدای تو چشمانم اگر راست گوئی پس گرفت دست مرا و گفت ای سید من بچه حال گذشتی آقای مرا گفتم
بخوبی گفت والد گفتم والد تا آنکه سه کرت این سخن را بر من رد کرد پس دادم با و رقعه را پس خواند آنرا و بوسید و
بر چشمانش گذاشت پس گفت ای برادر بفرما امر خود را گفتم در دفتر ذمه من چند هزار درهم است و در او تمام شدن و
هلاکت من است پس دفتر را طلبید و محو کرد آنچه بر من بود در آن و بمن خطی داد در برائت ذمه از آن پس طلبید صندوقهای

قسم چهارم صدقه بمال

مال خود را پس بالمناصفه تقسیم کرد با من طلبید اسباب خود را پس یکی را خود میگرفت و دیگری را بمن میداد الی آنکاه
طلب جامهٔ خود را پس یک جامه خود برمیداشت و یک جامه را بمن میداد تا اینکه جمیع ما یملک خود را با من تنصیف کرد و پیوسته
میگفت ای برادر آیا خوشنود شدی پس من میگفتم آری قسم بخدا وافر وده شد بر سرورم چون ایام موسم حج رسید
گفتم والله هرآینه تلافی نمیکنم این برادر را بچیزیکه محبوبتر باشد نزد خدا و رسولش از بیرون رفتن بسوی حج و دعا برای او و
رفتن خدمت سید و مولای خودم و شکر گذاری او در نزد آنجناب و خواهش کردن از آنجناب دعا در حق او پس قسم
بسوی که و قرار دادم راه خود را بر آنجناب چون داخل شدم بر حضرتش دیدم سرور را در رخسار مبارکش و فرمود ای
فلان چه شد کار تو با آنمرد پس مشغول شدم بعرض نمودن خبر خودم را با او و رخسار آنجناب میدرخشید از خوشحالی و سرور
ظاهر میشد در آن پس گفتم ای آقای من خوشنود شو تو را در آنچه داد خداوند مسرور کند او را در جمیع کارهایش فرمود آری
قسم بخدا بتحقیق که مسرور کرد پدرهای مرا قسم بخدا بتحقیق که مسرور کرد امیر المومنین را قسم بخداوند بتحقیق که مسرور کرد
رسول صلی الله علیه وآله را قسم بخداوند بتحقیق که مسرور کرد خداوند را در عرشش و در رساله اهوازیه جناب
صادق علیه السلام مذکور است که شنیدم از پدرم که خبر میداد از اباء کرامش از امیر المومنین که او شنید از رسول خدا
صلی الله علیه وآله که میفرمود با صحابش ایمان نیاورده بخداوند و بروز بازپسین کسیکه سیر شب را بسر آرد و همسایهٔ او
گرسنه باشد پس گفتیم هلاک شدیم یا رسول الله فرمود از باقی مانده غذای خود و از باقی مانده خرمای خود و زنی
خود و از کهنه ها و جامه مستعمل خودتان که خاموش کنید بآنها غضب پروردگار را بعد از کلمات بسیار باز فرمود
خبر داد مرا پدرم از پدرانش از علی از رسول صلی الله علیه وآله که فرمود هر که بپوشاند برادر مؤمن خود را از برهنگی بپوشاند
خداوند او را از سندس بهشت و استبرق و حریر او پیوسته فرو میریزد در خوشنودی خداوند مادامیکه یکتار جامه بر تن
او باشد کسیکه طعام دهد برادر خود را از گرسنگی بخوراند خداوند او را از طعام بهشتی و کسیکه سیراب کند او را از تشنگی
سیراب کند او را خداوند از رحیق مختوم و کسیکه تزویج کند برادر مؤمن خود را از بیکه انس بگیرد با او و استراحت نماید از او
تزویج میکند خداوند او را از حور العین و انس میدهد او را بهر کسکه دوست دارد او را از صدیقین از اهل بیت او و برادران
او و آنها انس میدهد با والج و اخبار در فضیلت اطعام و سیراب نمودن و پوشاندن و جا دادن و زن دادن و قرض
دادن و ادا در قرض او کردن و امثال اینها زیاده از آنست که در اینجا جمع کرد مقصود از مقدار یکه ذکر میشود تنبیه
مثال است و مناسب است ختم کنیم بخبر شریفیکه سزاوار است نوشته شود با قلم نور بر پیشانی حور علامه
مجلسی در بحار از جابر جعفی روایت کرده خبر طولانی که متضمن است معجزهٔ غریبه از حضرت باقر علیه السلام و بیان
مقامات عالیه ائمه علیهم السلام و در آخر آن خبر است که جابر گفت گفتم ای سید من هر کس شناسد این امر امامت را و
بخوبیکه وصف کردی و بیان فرمودی مگر آنکه در او محبتی باشد و اعتقاد دارد بفضل شما و بیزاری میجوید از دشمنان شما
چگونه است حال او پس حضرت سجاد علیه السلام فرمود در حال خوبی خواهند بود تا انکاه که بالغ شوند یعنی کامل و

نزد عاقل

قسم پنجم انفاق بگذشت از حق خویش

وعارف شوند جابر گفت گفتم یا ابن رسول الله آیا بعد ازین یعنی معرفت کاملهٔ بحال ائمه علیهم السلام آیا چیزی هست که ایشان را
مقصر کند فرمود آری هرگاه کوتاهی کنند در حقوق برادران خود و ایشان را شریک نکنند در مالهای خود و در کارهای خود
و آسکارای خود و متفرد نگردند خود را در متاع دنیای ایشان پس درینجاست که خیر بطرف شود و از مردم چون پوست
از کوشت جدا شود و بر سد باو از آفات این دنیا و بلاهای او آنقدر که نتواند در تحمل نمود و طاقت داشت از دردهای
و نفس او در رفتن حال او و پریشان شدن کار او بجهت آنچه کوتاهی کرد در نیکی برادران خود جابر گفت پس سخت مغموم شدم
قسم بخدای و گفتم ای فرزند رسول خدا چیست حق مؤمن بر برادر مؤمن او فرمود خوشحال شود بجهة خوشحالی او هرگاه خوشحال شود
و محزون شود بجهة حزن او هرگاه اندوهگین شود بگرداند تمامی کارهای او را و انجام دهد آنها را و فائده نبرد آنچیزی از آنها
فایده نیابد جز آنکه باو مواساة کند تا اینکه گیرنده در خوبی و بدی بر یک نسق گفتم ای آقای من از چه جهة واجب کرد خداوند
اینهمه را برای مؤمن بر برادرش فرمود زیرا که مؤمن بنده مؤمن است از پدر او و مادر او برای اینمعنی امر تشیع برادرش نخواهد شد
با آنکه بیامرزد حق سزاوارتر باشد جابر گفت سبحان الله کی قدرت دارد بر اینکار فرمود آنکه میخواهد بگوید در رای هست او
در بر گیرد حوریان خوش سیرا و با او جمع شود در دار السلام جابر گفت گفتم هلاک شدیم یا ابن رسول الله زیرا که گناهان میکردم
در حقوق برادران و نمیدانستم که بر تقصیر اینهمه بر من وارد می آید و نه لغزشی و من توبه میکنم بسوی خداوند العزیز رسول از آنچه
از من شده از تقصیر در رعایت حقوق برادران مؤمنین من قسم بخیر از اقسام انفاق و صدقه دست برداشتن و
ترک کردن و در گذشتن است بدل و دست و زبان و اگر اول میسر نشد باز دوا نمیشود هر حقیکه او راست بر برادر مؤمن خود از هر چه
پیدا شده باشد از کشتن کسی از او یا زدن یا چیزی باو یا تلف کردن مالی یا بردن عرضی بفحش یا غیبت یا تهمت یا سعایت
یا کردن اطاعت و بردن فرمانی خصوص در جائیکه واجب باشد چون فرزند و بنده و زن واجب بالنسبه بفرمانبرداری و این
و آقا و شوهر و مستاجر بشرطیکه در مخالفش مذکور است و حق بر هر کس وارد آمده باشد جز آنکس که انتقام گشتن از او باعث
تجری و سبب طغیان او در زیادتی تعدی او شود و اگر آنشخص در مقام معذرت و اظهار پشیمانی و طلب عفو و گذشت برآمد بر جبران صدقه
افزوده خواهد شد بلکه در آنوقت او را حقی پیدا شود بر صاحب حق اولی چنانچه در اخبار بسیار وارد بعضی اشاره خواهد شد
و از آن بالاتر آنکه او را ابدا حقی بر دیگری نباشد و ضرر و اذیت رسانیدن باو جائز نباشد جز آنکه بجهت اغراض دنیویه
میل باذیت کند و بران توانا باشد پس محض رضای خداوند خود را از آن نگاهدارد و این را صدقه بر او شمارد و بالجمله خدای
در سورهٔ نساء میفرماید وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ
يَصَّدَّقُوا هر که بکشد مؤمنی را الی قصد پس واجب است بر او آزاد کردن بندهٔ مؤمن و فرستادن خونبهای بسوی اهل او
مگر آنکه صدقه کنند و ببخشند بقاتل عمد را که مستحق قصاص است خداوند او را برادر مقتول خوانده در سورهٔ بقره گفته
عفی له من اخیه شیء اگر ورثهٔ مقتول از قصاص بگذرند و بدیه قناعت کنند فاتباع بالمعروف قاتل در
دادن مسامحه نکند و در گرفتن تشدد ننمایند تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست که در عهد رسول صلی الله علیه و آله

در معنی عفو و بزرگی مقام آن

مردی مرد بر را بگشت او را پیش رسول آوردند رسول صلی الله علیه و آله او را بولی مقتول داد انگه گفت هیچ ممکن نباشد که عفوش کنی گفت از دلم برنیاید گفت دیه بستان گفت نه جز قصاص کنم رسول صلی الله علیه و آله گفت پس تو مثل او باشی مرد گفت یا رسول الله عفوش کردم و ایضا فرمود و انکان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و ان تصدقوا خیر لکم اگر مدیون شما فقیر و تنگدست باشد پس او را مهلت دهید تا وقت توانگری و اگر دست شیدار راس المال خود پس آن بهتر است برای شما و این دلالت دارد بر صدقه نامیدن و در کتاب جعفریات از امیر المومنین علیه السلام مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود به ابوذر نگاهدار اذیت خود را از مردم پس بدرستیکه آن صدقه ایست که تصدق میکنی بآن از جان خود و نیز در انجام مرویست از آنجناب که فرمود هیچ زنی نیست که تصدق کند بر شوهر خود پیش از انکه ملاقات کند شوهر او را و ایضا از صداق خود در گذرد مگر آنکه نوشته می شود برای او بهر دیناری آزاد کردن بنده و در خصال از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود سه چیز است هر کس دارای آنها باشد بکمال رسانده خصال ایمان را کسیکه صبر کند بر ظلم و فرو خورد خشم خود را بگذشتن رسیدن مزد خداوند و عفو کند دنیا مزد خواهد بود از کسانیکه داخل میکند او را خداوند عز و جل در بهشت بحساب و آسان میکند در مثل ریبه و مضرة و اذا ما غضبوا هم یغفرون و این ذیل آیه شریفه است که در سوره شوری است و غرض استشهاد بآنست که خداوند فرموده و ما عند الله خیر و ابقی انچه نعم که در نزد خداوند است بهتر از متاع دنیا است که در دست شماست و باداوام تر است و آن نعمتهائی ذخیره کرده در نزد خود برای اصنافی مقرر فرموده که در آنجا ذکر میفرماید یکی از انها کسانیند که چون غضب کنند بسیامرزند و غفران همان عفو است باز یادتی پوشاندن آن جرم و خلافرا او مطلع شدن احدی بر آن حتی از نفس خود شان بانیکه باو بگوید تو فلان کار کردی یا بتوی بنمایاند که من فهمیدم تو چه کردی و مواخذه نکردم چه در ایجال آن بیچاره مبتلا است بعار خلاف و تلخی حیا که قابل برداشتن نیست و در سلک همان آیاتست که میفرماید و من عفی و اصلح فاجره علی الله هر که عفو کند و میان خود و آنکه بر او ستم کرده اصلاح کند مزد او با خداست و این مدح برای عفو مناقی نیست انچه را که بعد از ان فرموده و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل هر که نصرت طلبد و یاری جوید بعد از ستم کردن بر او پس بر این گروه راهی نیست یعنی عفو نکند و در مقام انتقام بر آید چه شاید عفو در انجا باشد که ظالم نادم شده و انتقام در انجا که بر ظلم خود ایستاده یا عفو از حق خود است و انتصار برای حق اخون یا انتصار در اول کار و عفو بعد از تسلط و اقتدار و در خبر است که امیر المومنین علیه السلام فرمود عفو زکوة ظفر یا فتن است عفو بهترین احسانهاست و در مصباح الشریعه است که حضرت صادق علیه السلام فرمود عفو سنگام قدرت از طریقه مرسلین و پرهیزکارانست و تفسیر عفو آنست که در ظاهر ملزم نکنی فیق خود را در جرم یکه کرده و فراموش کنی از اصل انچه بتو رسیده در باطن و بفزائی نیکیهای خود را و نمی ما بدرجه ایند جبر ان جز آنکه خداوند او را عفو فرموده و آمرزیده انچه پیش کرده از گناهان و انچه پس از ان خواهد کرد و زینت داده او را باکرام خود و پوشانده او را از نور بهاء خود زیرا که عفو و غفران دو صفتند از صفات خداوند عز و جل که آنرا بودیعت گذاشته در نهانی دلهای برگزیده های خود تا متخلق شوند باخلاق خالق خود شان و چنین کنید

ایشانرا که میفرماید خدای عزّ وجل ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبّون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم
هرآئینه عفو کنند و درگذرند آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خداوند مر شمارا و خداوند آمرزنده و مهربانست و کسیکه
عفو کند از بشری مانند خود چگونه امیدوار عفو پادشاه جبار را و نبی صلی الله علیه و آله فرموده در مقام حکایت از پروردگار
خود که امر نمود او را بانکه وصلتها پیوندد بکن با کسیکه از تو بریده و عفو کن از کسانیکه تو را ظلم نموده و ببخشش کن با کسیکه تو را محروم داشته
و نیکی کن با کسیکه با تو بدی کرده و خدای ما را امر نموده به پیروی او میفرماید وما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه
فانتهوا آنچه نبی داده بشما از اوامر الهی پس بگیرید آنرا و آنچه نهی کرده شما را از آن پس نگاهدارید خود را از کردن آن و عفو و مغفرت
خدا در دلهای خود بیش از کسانیکه آسان کرده برایشان مسئله خود را و رسول صلی الله علیه و آله میفرمود آیا عجز دارد یکی از شما
که بوده باشد مثل ابی ضمضم گفتند یا رسول الله چه کاره بود ابو ضمضم فرمود مردی بود پیش از شما چون صبح میکرد میگفت بار خدایا
من صدقه کردم بعرض خودم بر مردم یعنی هر کس در حق من هرچه خواهد بگوید من بر ضمیم محض رضای خدا که برای خاطر من ببخشم
نرود و بسته چنین بعد از شنیدن در دل چیزی نگیرد چه بسا بانکه در مقام مواخذه برآید یا انکاه در گذرد و ابن
ابی جمهور در عوالی اللئالی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود آیا عجز دارد یکی از شما که برای او نصیب
باشد از اجر کسی گفت چگونه میشود آن فرمود چون صبح شد بگوید بار خدایا من تصدق کردم بعرض خودم بر بندگانت و در
جامع الاخبار مرویست که روز قیامت منادی ندا کند که هر کس که اجرش بر خداوند است پس داخل بهشت شود پس میگویند
کیستند آنها پس میگویند عفو کنندگان از مردم داخل بهشت میشوند بحساب و بالجمله تعبیر از این قسم انفاق در آیات
و اخبار بسیار شده چون عفو و غفران و صفح و ستر عیب و کف اذی و لین و اغضاء و تعامی
و تغافل و کتمان سر و کظم غیظ و ابراء ذمه و اسقاط حق و احتمال اذیت و انظار معسر و اینها باهم فرق دارند
که مقام ذکر آن و نقل تمام اخبار متعلقه بآنها نیست و یکی از انها ترک استقصاء است یعنی مداقه نکردن در حساب
و مسامحه کردن در آن بنحویکه از بعضی در گذرد و از قلم بیندازد و اگرچه در طریقه تجار و کسبه و اهل حساب نیز از جمله
گناهان کبیره دانند که اگر فلسی از حساب بغیبد باید بدون تمکن از دادن نشود بهمه اقسام تضییع و بد گفتن و هتک حرمت راضی
و از این نگذرند و گذشتن از اینرا صدقه ندانند و از احسان نشمارند بلکه آنرا قبیح دانند که حساب باید صاف باشد و باتمام
باید داد و گرفت بخلاف دستور العمل و فرموده حضرت صادق علیه السلام چنانچه در مشکوة شیخ طبرسی است که جماعتی از
عثمان کفت در خدمت آنجناب بودم که داخل شد مردی از اصحاب ما پس حضرت باو فرمود چه شد که برادرت از تو شکایت
میکرد کفت شکایت میکرد که من حق خود را باتمام گرفتم پس حضرت فرمود گویا تو چون استقصاء کردی حق خود را از او بدی
نکردی باو خبر ده مرا انچه را که خداوند ذکر فرموده یخافون سوء الحساب میترسند از حساب بد آیا ترس دارند که
خداوند جل ثناؤه خیانت کند با ایشان یعنی طاعت زیاد را کم و جرم اندک را بسیار شمرد نه والله نترسیدند از این
جز این نیست که ترسیدند از استقصاء و مداقه در حساب پس نامید خداوند آنرا سوء الحساب حساب بد یا بدی حساب

آری هر کس استقصا کند از برادر خود تحقیق که با وبد کرده و ودر دعای سی و نهم صحیفه کامله حضرت سجاد علیه السلام میفرماید
اللهم وایما عبد محبیک ولاولیائک نال منی ما خطرت علیه وانتهک منی ما جرت علیه فقضی
بظلامتی میتا او حصلت لی قبله حیا فاغفر له ما اتعبه منی واعف له ما ادبر به عنی ولا تقفه
علی ما ارتکب فی ولا تکشفه عما اکتسب لی واجعل ما سمحت به من العفو عنهم وتبرعت به
من الصدقة علیهم ازکی صدقات المتصدقین واعلی صلات المتقربین وعوضنی من عفوی
عنهم عفوک ومن دعائی اللهم رحمتک حتی یبعد کل واحد منا بفضلک ویفوز کل منا بمنک
بار خدایا هر آن بنده دوست دار تو و اولیا را تو که دریافت از من چیزی را که حرام کردی بر او و در بدانا موس من
چیزی را که باز داشتی او را از آن پس با مظلمه که از من در نزد او بود از دنیا در گذشت یا حاصل شده آن مظلمه که حق من است
نزد او در حالتیکه زنده است پس بیامرز مر او را آنچه فرو آید باو از مکافات عملش از جانب من و عفو کن او را از آنچه او باز
کرده بود از من و نکاهش مدار روز قیامت بر آنچه مرتکب شده در حق من و رسولان او را از آنچه بجا آورد در بدیها بمن
و بکردان آنچه جود کردم بآن از عفو نمودن از ایشان و تبرع نمودم بآن از صدقه کردن بر ایشان پاکیزه ترین صدقه
صدقه کنندگان و بهترین هدیه ها نزد یکی جویندگان و عوض ده مرا از عفو کردن من از ایشان عفو کردن تو مرا
از دعا کردن من ایشان را رحمت کردن تو مرا تا اینکه نیک شود هر یک از ما بفضل تو و نجات یابد هر یک از ما بنعمت تو
و چگونه عفو از حق بهتر و پاکیزه ترین صدقه ها نباشد و حال آنکه دور است از بهترین مفاسد صدقه از ریا و سمعه
و منت و اذیت و غیر اینها و دارست غالبا بیشتر شروط قبول آنرا و کمترش کم نجات از شدائد دوزخ و عذاب دوزخ
و فضائح قیامت است مقدمست جمیع منافع و خیرات و صدقه کنندگان از صدقه میبرند از حفظ مال و جان
و عرض و سیئات بلنائذ و شهیات و امثال آن در جنب آن منفعت قدری و رتبه ندارند و در حالات بلال مذکورست
که او امیر المومنین علیه السلام را توقیر و احترام میکرد و چندین برابر احترامیکه از ابی بکر میکرد پس باو گفتند تو لفرزند
حق نعمت ابی بکر را که تو را خریده و آزاد کرده و تو را از عذاب ابدی رهانیده و جانت و کسبت را بتو داده اشت
و علی علیه السلام با تو کاری نکرده تو او را بیشتر تعظیم میکنی این کفران نعمت است گفت پس باید ابو بکر را بیش از رسول خدا
صلی الله علیه وآله احترام کنم زیرا که مرا آزاد کرده گفتند نسبتی ندارد در رسول خدا صلی الله علیه وآله بهترین خلق خداست
گفت علی علیه السلام هم نفس بهترین خلق خداست پس گفت ابو بکر خواهش ندارد آنچه شما خواهش میکنید زیرا که
میداند او از حق تعالی آنچه را که شما نمیدانید و اینکه حق آنجناب بزرگتر است زیرا که ابو بکر نجات داده مرا از
عذاب ابدی که اگر بر من ستم بود و صبر میکردم براو هر آینه میرسیدم بمحبت حسن و علی علیهما السلام نجات داده
مرا از بندگی عذاب بی و مقرر فرموده محبت موالات من او را و تفضیل من او را در بهشت جاودانی و اگر عفو
از مظالم با قدرت بر مقاصه و تلافی باشد چون مخالفت زیردستان و بندگان و فرزندان و زنان و عصیان

در بزرگی شان عفو خصوص از سلاطین

ایشان مر موالی و پدران و شوهر انرا که توانند پاداش آنکار بدر ایا ایشان کنند شان صدقه عفو بالاکیرد بلکه اگر
آن تعدی خلاف بسر حد حرام شرعی نرسد چون فرمان رعایا سلاطین و حکام را باز صدقه عفو ایشان بهترین صدقات
باشد چه بهترین صدقه هر کس چیزی باشد محبوب که یافت نشود بجز در نزد او و گیرنده را راهی نباشد بسوی آن چیز الا بوسط
او و آن مختلف شود بحسب اشخاص مثلا صدقه زارع زرع اوست که در نزد غیری نباشد نه دعا کردن و خدمتی
نمودن و از عالم علم او نه مال که یافت میشود در نزد غیر او و صاحب هر صنایعی او است در محل حاجت دیگران
دیگر پسندیده از هر کس آنست که در راه خدا ببخشد و بگذرد آنچه را که جز در نزد او نیابند و از غیر او صورت نپذیرد
و ازین جهت عفو سلاطین و امثال ایشان را خدای شکر نعمت قدرتی قرار داده که با ایشان مرحمت فرموده و دگر
بیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود سزاوارترین مردم بعفو کردن توانا ترین ایشانند بعقوبت
و دگر غرر است که امیر المومنین علیه السلام فرمود عفو نیکوترین احسانهاست و اگر کسی خود را بآنمقام رساند که از خود
بزرگتر را پرداند و برابر برادر شمارد و زیردست و کوچک فرزند انگارد در گذشتن از گردار بد دیگری سختی نیفتد
و دگر رساله حقوق حضرت سجاد علیه السلام که مرویست در تحف العقول در ذکر حق اهل بیت چنین فرموده که قرار داده
جمیع ایشانرا در نزد خود در منزلت و رتبه خویش بزرگشان بمنزله والد و صغیرشان بمنزله ولد و سطایشان بمنزله برادر
و دگر خصال فقیه چنین نقل کرده که باید بوده باشد پیرانشان بمنزله پدر تو و جوانهایشان بمنزله برادران و خواهران
تو و عجوزهایشان بمنزله مادر تو و کوچکانشان بمنزله اولاد تو و بالجمله هر قدر قدرت و توانائی را بمقام مکافات
بیشتر باشد عفو از او پسندیده تر و محبوبتر و بابقای نعمت قدرت که در ادای شکران که جز عفو چیزی نباشد کوتاهی
نکرده بشرط آنکه آن حق از خود او و متعلق بنفس او باشد چه اگر از دیگری باشد باید حق را گرفته بصاحبش برساند
و داد مظلوم را از ظالم بستاند این در تکلیف بزرگی گذشت از حق خویش و گرفتن حق مظلوم بلکه حفظ او از ظالم
است که دست تعدی بسویش دراز نکند اگرچه برای همه مکلفین است ولیکن سلاطین و حکمرانا را بجهت توانائی
بر ادای آن مسیارتر از دیگران و بیرون آمدن از عهده آن راست آید بر ایشان جامه عدالت که سبب است
برای الطاف خاصه الهیه هر چند بر نفس خویش ستمکار بلکه منخرط در سلک کفار باشد چون ملک عادل کسری که هانش نبی
که خاتم رسل صلی الله علیه و آله فخر کرده بولادتش در ایام سلطنت او و دگر کتاب فضائل مرویست که چون
امیر المومنین علیه السلام وارد مدائن شد در ایوان کسری فرود آمد با آنحضرت بود دلف بن بحیر پس چون از نماز فارغ
شد بر خواست و به دلف فرمود برخیز با من و با ایشان بود جماعتی از اهل ساباط پس پیوسته میگشت در منازل کسری
و دلف مصاحب او بود در ایوان چنین و چنان و دلف میگفت قسم بخدا که چنین است تا آنکه سیر کرد بهمه
آن موضع را با هر کس که در نزدش بود و دلف میگفت ای سید و مولای من گویا تو کدخدای این جا بوده در این
مواضع انگاه نظر فرمود بگله پوسیده پس فرمود بعضی از اصحاب خود که بگیر این حجر را انگاه آمد با یوان و گفت

ذکر آنچه بر دربهای بهشت نوشته شده است

در آنجا و فرمود طشتی حاضر کردند که در او آب بود پس بامر وی سر و آنچه در او از اطشت بگذار پس فرمود قسم میدهم تو را بحق کسیکه خبر دهی مرا که گفتم من و گفتی تو پس بحق بزرگ فصیح گفت اما تو پس امیر المؤمنین و سید الوصیین و امام المتقین و پیشوای موحدین و قائد الغر المحجلین و وصی پیغمبر رب العالمین و ولی بندهٔ تو و پسر عم پیغمبر تو و برادر تو و پدر نوشیروان پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چگونه است حال تو گفت یا امیر المؤمنین من پادشاهی بودم عادل مشفق بر رعایا مهربان راضی نبودم بظلم و لیکن بر کیش مجوس بودم و متولد شدم محمد صلی الله علیه و آله در زمان سلطنت من پس افتاد از غرفهایت و سه غرفه آتش کبا و متولد شد پس عازم شدم که با دایمان آورم او بسبب شنیدم از بسیاری شرف و فضل و مرتبه و عزت او در آسمان و زمین و شرف اهلبیت او و لیکن از ان غفلت کردم بسبب اشتغال بملک داری پس دادا زان نعمت و منزلت که از دست من رفت چون باد نگرویدم پس من مجوسی مردم از بهشت بجهت ایمان نیاوردن باو و لیکن با این خدا تعالی مرا نجات داده از دوزخ ببرکت عدل و انصافم میان رعایا و آتش عدل است بر من پس واجب است تا اگر ایمان می آوردم هر آینه بودم با تو ای سید اهل بیت محمد علیهم السلام و ای امیر اتقیا پس مردم گریستند و گفتند و اگر چنین کند عفو پیشه نکرد و ضعیفان را از شر ایشان نگاه ندارد هر چه کند از کار نیک جبران نکند و در موقف حساب در مقام سؤال در آید و انچه بر آنها رسیده از و مواخذه کنند در حوالی احسانی مردیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همه شما والی رعایا ئید و از همه شما پرسش کنند از رعیت او یعنی از چگونگی رفتار با آنها آنگاه فرمود پس امام راعیت و او مسئولست از رعیتش و مرد در اهل خانه خود راعیست و او مسئولست از رعیت خود و زن در خانه شوهر خود راعیست و از او پرسند از رعیتش و خادم در مال سید خود راعیست و او مسئولست از رعیتش و همه شما راعی و همه شما مسئول خواهید شد از سیاق این خبر معلوم میشود که هر نفسی راعیست بر جوارح و اعضای خود پس مسئول خواهد بود از رعیتش چه او در مملکت بدن از اسباب و استعداد و لوازم سلطنت قصوری نیست چنانچه در مجلس مبین شده **و ما خیتم** میکنیم باین مقام مراید کر خبر شریفیکه مناسبت دارد با بیشتر اقسام انفاقات گذشته با فوائد دیگر که در او است شیخ ثقة الاسلام حسین بن بابویه قمی در کتاب فضائل و ابن شهر آشوب در خصائص العلویه نظری عالم جلیل شیخ سلیمان بن عبد الله ماخوری معاصر علامه مجلسی صاحب بلغه و معراج در رجال و غیره در اربعین خود روایت کرده اند از ابن مسعود که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله چون مرا بآسمان بردند فرمان رسید که بر من عرضه دارند بهشت و دوزخ را پس دیدم هر دو را دیدم بهشت و نعمتهای گوناگون او را و دیدم دوزخ و گوناگون عذابهای او را چون برگشتم جبرئیل گفت آیا خواندی یا رسول الله انچه نوشته بود بر درهای بهشت و انچه نوشته بود بر درهای دوزخ گفتم نه ای جبرئیل گفت بدرستیکه برای بهشت هشت درست بر هر دری از ان چهار کلمه است هر کلمه از ان بهتر است از دنیا و انچه در آنست برای کسیکه یاد گیرد و بکار برد آنها را و بدرستیکه برای دوزخ هفت درست بر هر دری از آن سه کلمه است هر کلمه از ان بهتر است از دنیا و انچه در او است برای کسیکه یاد گیرد و بشناسد آنها را گفتم بجبرئیل برگرد با من بجوابم آنرا پس برگشت با من جبرئیل و ابتدا نمود بدرهای بهشت پس بدر اول آن نوشته بود لا اله الا الله

ذکر آنچه بر درهای بهشت و دوزخ نوشته شده است

محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیز زیور است و زیور نیکی زندگانی دنیا چهار خصلت است قناعت و
انداختن کینه از دل و ترک حسد و مجالست اهل خیر و بر درد دوم نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول
الله علی ولی الله برای هر چیزی زیور است و زیور سر در آخرت چهار خصلت است دست کشیدن بر سر یتیمان
و مهربانی نمودن به بیوه زنان و کوشش نمودن در حوائج مسلمین و غمخواری و دستگیری کردن فقراء و مساکین و بر
در سیم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیز زیور است
و زیور سلامتی در دنیا چهار چیز است کم گفتن و کم خفتن کم رفتن کم خوردن و بر در چهارم از آن نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس ایمان آورده بخداوند روز بازپسین پس اکرام کند همسایه
خود را هر کس ایمان آورده بخداوند روز بازپسین پس اکرام کند مهمان خود را هر کس ایمان آورده بخداوند روز بازپسین
پس نیکی کند با پدر و مادر خود هر کس ایمان آورده بخداوند روز بازپسین پس سخن خیر گوید یا ساکت شود و بر در
پنجم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس خواهد که ذلیل نشود پس ذلیل نکند
هر کس خواهد که اورشتم نکنند خود شتم نکند هر کس خواهد که مظلوم نشود ظلم نکند و هر کس خواهد در آویزد به بند استوار محکم
پس در آویزد بقول لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و بر در ششم از آن نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله هر کس دوست دارد که قرین بهشت و فراخ شود پس بنا کند مساجد را
و هر کس دوست دارد که نخورد او را کرمها در زیر زمین پس جاروب کند مساجد را و هر کس دوست دارد که تاریک نشود گور او
پس روشن کند مساجد را و هر کس خواهد تا نه بماند در زیر زمین پس نخرد فرش برای مساجد و بر در هفتم از آن نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله سپید دل در چهار خصلت است در عیادت ناخوشها و راه رفتن
در دنبال جنازه‌ها و خریدن کفنهای مردگان و دفع قرض و بر در هشتم از آن نوشته بود لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله هر کس خواست داخل شدن از این هشت در را پس چنگ زند بچهار خصلت صدقه و سخی
و نیکی اخلاق و باز داشتن خود از اذیت بندگان خداوند عز و جل پس آید بر او بسوی درهای دوزخ پس بر در اول
آن نوشته بود سه کلمه لعنت کند خداوند تعالی درد شکم را لعنت کند خداوند بخیلان را لعنت کند خداوند ستمکاران را
و بر در دوم از آن نوشته بود سه کلمه هر کس امید بخداوند دارد سعادت یافته و هر کس از خداوند بترسد مامون
خواهد بود و تباه شده مغرور کسی است که امید دارد بغیر خداوند و از غیر او بترسد و بر در سیم از آن نوشته بود
سه کلمه هر کس نخواهد که برهنه نباشد در روز قیامت پس بپوشاند برهنه‌ای را هر کس خواهد که تشنه نباشد در
روز قیامت پس سیراب کند تشنگان را در دنیا و هر کس نخواهد که گرسنه باشد در روز قیامت پس اطعام کند
گرسنه‌ها را در دنیا و بر در چهارم از آن نوشته بود کلمه ذلیل کند خداوند آنرا که خوار کند اسلام را ذلیل کند
خداوند آنرا که خوار کند اهل بیت پیغمبر خدا را ذلیل کند خداوند آنرا که اعانت کند ستمکاران را بظلم مخلوقین و بر در پنجم

مقام سیم در شرح محل صدقه و انفاق

ازان نوشته بود سه کلمه پیروی مکن خواهش نفس پرستیکه نفس مخالفت مرا میازاد و زیاد سخن مگو در انچه نفعش بتو نرسد پس بقیی از نظر لطف پروردگار خود مباش یاد ظالمین پس پرستیکه بهشت نه آفریده شده برای ظالمین بود و
ششم ازان نوشته بود سه کلمه من مهم برکوشش کنندگان در بندگی خداوند من مهم بروزه گیرندگان من مهم بر صدقه دهندگان و بر دهم **هفتم** ازان نوشته بود سه کلمه حساب نفسهای خود بکشید پیش ازانکه حساب شما بکشند و سرانجام کنید نفسهای خود را پیش ازانکه سر انجام کنند شما را و بخوانید خداوند عز و جل را پیش ازانکه وارد شوید بر او و قادر نباشید بر دعا **مقام سیم** در شرح محل صدقه و انفاق و بیان آنکه بر چه کسان باید انفاق کرد و ترتیب آنها بر چه نحوست و کدام را باید مقدم داشت اگر نتواند بر همه انفاق کند **چو شیخ کامل نماند** که سزاوارترین اشخاص برعایت و اعانت و مواظبت احوال او دو فهیم اند چیزهائیکه بان محتاج است در دین و دنیا بقدر حفظ دین و عمل باداب آن و رسانیدن بار تکلیف بمنزل و رفع آنها بنحویکه در طریقه احمدیه مقرر فرمودند نفس خود انسانیست کی انسانیست الهی که آنرا بودیعه در دار دنیا گذاشته بجهت تکمیل و تهیه توشه و راحله برای سفر دراز آخرت و سیر در بزرگاه مقربین و سابقین انبیاء و اوصیاء و شهداء و صدیقین چه اگر انسان اولا بخود نپردازد و در حوائج خویش تامل نکند که از علوم دینیه از معارف و اخلاق و تکالیف جوارح چه مقدار آن محتاج است و چه مقدار بجهت خلاصی از مخلد شدن در دوزخ و چه مقدار بجهت دخول نشدن در آن و چه مقدار بجهت آسودگی و سلامت در سفر و برزخ و عقبات قیامت و چه مقدار بجهت راحت در وقت مفارقت از دنیا و دیدن سکرات موت و تلخی جانکندن و چه مقدار بجهت علو رتبت و بزرگی قدر در سیر در بهشت خانه خاصان و خوردن بر سفره مقربان و دیدن انواع کرامات و الطاف و نعمتهای خاصه با ولیاء در دار دنیا و آنها را از کجا باید تحصیل کرد و آموخت اگر دارای ان نیست از هر شخص هر وقت هر چه بگوید باید شنید یا برای گوینده بحق برای حق شرایط و نشانیست که اولا باید آنرا فهمید و شنید همچنین اگر نداند بچه محتاج و از چه مستغنی و چه مرض دارد و از کدام عاریست که در این احوال باید در صدد پیدا کردن دانای عیب دان عیب جوی عیب بین عیب گیر نمی باید هر چند در تحصیل آن بهزار زحمت افتد و از پا در آید و اگر از هیچ حال عاریت ندهد اصلا او نگردد که کوری مثل خود را بمنزل بر ساند و اگر بدستش نیاید بر خود بگرید و از دل بنالد و بموالیان خود پناه آرد و با چه فرمودند متوسل شود که خدایش رحم کند و او را باز رساند و گر نه شرارهٔ آتش و من یضلل الله فلن تجد له ولیا مرشدا از او چیزی باقی نگذارد و حاصل ترجمه هر که بجهت گرداز زشت مستحق آن شد که خدایش بخویش واگذارد و از یاران کمراهی که خود رفته فرماند هرگز نخواهی یافت برای او دوستی که او را براه حق برد و تا در مقام پیدا کردن عیب و گفتن آن نباشد دوست نشود و اگر عیب را نداند مرشد نباشد و براه حق نرساند چه با ندانستن حق نتوان بحق رساند پس آنرا که دلی مرشد نباشد در تیه ضلالت بماند و اگر خدایش روزی فرمود از کمراهیش آگهی نماید چون از تشخیص با یحتاج خود فارغ و از کلفت تحصیل آن آسوده شد در مقام اجمالی آن برآید و بر خود صدقه و انفاق

در کیفیت انفاق بر نفس خویش

کند و گنجینه دانشرا بر خویشتن خرج ننماید و کرنه تشنه ماند که رنجها برده و رحمتها کشیده و بیا بانها دویده و عمرها و مالها صرف
نموده تا آبی بدست آورده و رطرفی ریخته بر دوش کشیده و قطره از ان خود نچشیده تا آن عطش او رکشت و آنچه سبب حیات
او بود مایه هلاکت او کشت پس اگر کسیرا دل بر خویشتن نسوخت و براو رحم نکرد آنچه را باید بیاموزد نیاموخت و
اگر آموخت از عمل بآن مضایقه نمود از خیر انفاقات بر غیر خود و منافع صدقات بر دیگران مایوس و از انها چشم
پوشاند چه از چنین کسی اگر چیزی بکسی رسد چیزی در ان نباشد و کیرنده برکت و نفعی در ان نه بیند کیکه از بهترین
گنجینهای عالم که بدست آورده یعنی کوهر دانش بر کرامی ترین نفسها یعنی خود بخل کند و آنرا در خود صرف نکند چکونه نجته
خوشنودی و تقرب بخداوند تمامی منافع و اقسام صدقه متوقف بر انست چیزی بکسی دهد پس لامحاله آن عطاء
و بخشش از روی اغراض فاسده و دواعی نفسانیه باشد که نشان خدائی در او نباشد پس داخل شود در آیه شریفه ولا تاکلوا
مما لم یذکر اسم الله علیه نخورید از انچه یاد نشده بر آن اسم خدا و این آیه اختصاصی ندارد به ذبیحه که اکر نام خداوند
بر او خوانده نشد حلال و کرنه حرام بلکه بر تو نهی او تا امثال اینمقام بیاید صاحب کرامات باهره سید رضی الدین علی بن
طاؤس در کتاب سعد السعود بعد از ذکر آیه مبارکه حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله
حاصل حرام کردیده بر شما مردار و خون و کوشت خوک و ذبیحه که آواز بر او بلند شود بغیر اسم خداوند میفرماید اسرار
قول خدا تعالی وما اهل به لغیر الله آنکه انچه ذبح شود برای معاصی خداوند و برای مجردلذات که شاغل است
از خداوند و برای شاکفتن مردم و برای تجارت و برای غیر اینها از انچه اراده شده با و غیر پروردکار عالم چکونه است
حال او آیا ملحق است به آیه که حلال کرده یا آیه تحریم و ظاهر انست آیه تحریم همه را فرو کیرد و دکر بخار از کتاب امالی
و بصره ابن بابویه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود صله فاجر نزدیکست نرسد مکر بفاجری
مثل او و بالجمله در ضمن انچه از دانایان دین آموخته شوید خواهد شد مقدار حاجت بدن به مال و مشروب و ملبوس و
مسکن و عیال و خادم و فرش و توابع اینها از جنس و وصف و مقدار که در حفظ و قوت بمقدار قدرت براو و
تکالیف واجبه و مستحبه شخص خود و انچه از دیکران بر عهده او کذاشتند چه میخواهد و چه مقدار کافیست و از کجا باید
تحصیل کرد و چه نحو بر بدن باید انفاق نمود و ثواب صدقه بر دود آیه شریفه قوا انفسکم واهلیکم نارا
وقودها الناس والحجارة علیها ملئکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون نکاهدارید نفسها و جانهای خود را و اهل
خود را از آتشیکه آتش افروز آن مردمند و سنک و موکلند بر آن ملئکه تند خوی سخت که نافرمانی نمی کنند خداوند را در انچه
بایشان فرمان دهد اشاره است بتمام انچه کذشت چه نکاهداری خود از آتش میسر نشود مکر بعمل کردن بانچه کفتیم و پس
از نفس خود اهل را ذکر فرمودند و در ان اشاره است بکیفیت ترتیب در انفاقات چنانچه در آیه دیکر تصریح فرمود که
یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی والمساکین وابن
السبیل وما تفعلوا من خیر فان الله به علیم میپرسند از تو که چه انفاق کنند بکو انچه انفاق کنید

در انفاق بر والدین و ارحام

از مال یا از آنچه نیک باشد چون علم و جاه و غیر آن بار و مال پس بر پدر و مادر باید کردن و خویشانیکه نزدیکتر باشند و بی پدران و درویشان در همه زمان و آنچه بجای آرید از نیکی پس خدای آن را داناست بعضی مفسرین روایت کردند که عمر بن الجموح مردی بود مال بسیار داشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که چه نفقه کنم و بر که نفقه کنم خدا تعالی این آیه فرستاد و گفت مراد از خیر در اینجا مال است **شیخ** ابو الفتوح از عبد الله بن مسعود روایت کرد که رسول صلی الله علیه و آله فرمود الید العلیا خیر من الید السفلی ابدء بمن تعول امك و ابالك و اختك و اخاك و ادناك فادناك دست زبرین به باشد از دست زیرین و ابتدا کن بآنکس که عیال تو باشد مادرت و پدرت و خواهرت و برادرت پس آنکه نزدیکتر باشد پس نزدیکتر **ایضا** روایت کرده که مردی بود نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله دیناری دارم گفت بر و بر خود نفقه کن گفت دیگری دارم گفت بر و بر فرزندانت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت بر و بر دوستانت نفقه کن گفت دیگری دارم گفت تو دانی هر کجا که خواهی صرف کن و رسول صلی الله علیه و آله گفت صدقه تو بر درویش صدقه باشد بر خویشاوندان دو صدقه باشد برای آنکه هم صدقه باشد و هم صله رحم و ازین بیان توان فهمید که اگر عاجز باشد سه صدقه باشد و اگر همسایه باشد چهار شود و اگر عالم باشد پنج شود و همچنین خدای در این آیه ابتدا کرد و گفت آنچه تو را باشد از فاضل نفقات ابتدا به پدر و مادر کن آنگه بآنکه بتو نزدیکتر پس آنکه او نزدیکتر باشد ولایت و اولیتری او را باشد آنگه گفت فاضلتری بماند بر یتیمان برای آنکه بی پدران باشند و ضیاع از کسی نبود که تولای کار ایشان کند و ایشان طفل باشند آنگه گفت مساکین که ایشان هیچ چیز ندارند تا کفاف بدارد آنگه گفت و ابن السبیل یعنی که غریب باشد و پناهی ندارد **و در کتاب جعفریات** و غیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسراقة بن مالک بن جشم فرمود ای سراقه بن مالک آیا دلالت نکنم تو را بر بهترین صدقه گفت آری پدرم و مادرم فدای تو باد یا رسول الله فرمود بهترین صدقه برخواهر و دختر که ایشان گرسنه اند بدو تو نیست بر ایشان کسی غیر تو **و ایضا** از علی علیه السلام روایت کرده که شخصی عرض کرد یا رسول الله کدام صدقه بهتر است فرمود بر رحمی که در نهانی دشمن تو است **و ایضا** از انجناب روایت کرده که فرمود بهترین صدقه بر بنده ایست که نزد آقای بد باشد **و ایضا** روایت کرده از انجناب که گفت یا رسول الله کدام صدقه بهتر است فرمود بر آن کسی که چشمش از کسی سیر شده **و در کافی** از انجناب روایت کرده که فرمود هر که خویش خود را صله رحم کند که باو حج یا عمره کند خداوند بنویسد برای او دو حج و دو عمره و هم چنین کسیکه بردوش گیرد بار برادر از خویشی مضاعف میکند خداوند برای او اجر را دو چندان **و صدوق** در ثواب الاعمال روایت نموده که از جناب صادق علیه السلام سؤال کردند از صدقه دادن بکسانکه سؤال می کنند بر درخانها یا از ایشان امساک کند و بدهد بخویشاوندان خود فرمود بلکه بفرستد آن صدقه را بسوی آنکه میان او و آنکس خویشی باشد پس آن چیز را از کرامت کنند و در فقیه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود صدقه نیست یعنی صحیح و درست نیست یا کامل و با اجر نیست و حال آنکه خویشی پریشان باشد یعنی با وجود فقیر

در انفاق بر علماء و ثواب مراتب صدقات

ندرسم و اما قرباد ادن صدقه بدیگران بفائده است و نیز در انجا از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود هر که راه رود بسوی خویشاوند خویش بنفس و مال خود بجهة صله کردن رحم او عطا میکند خداوند باو اجر صد شهید و برای او بهر گامی چهل هزار حسنه است و محو شود از او چهل هزار سیئه و بلند شود برای او از درجات مثل آن و چنان خواهد بود که بندگی کرده خدا را صد سال با صبر و طلب اجر و بر این مضامین اخبار بسیار است که حاصل آنها رعایت شدت نسب و اتصال رحمی است پس از ان توجه بدیگران الا کمن بر واقفان بر دقائق کتاب و سنت و دانایان باسرار شریعت پوشیده نیست که اتصال رحمی بی اتصال روحی صورت است بلا روح و جسد بیجان و اتصال روحی دینی بکمی قابلی بحجة نور ولایت و ضیاء ایمان در حقیقت که ریشه آن در زمین و شاخ و برگ در آسمان بلی اگر هر دو با هم جمع شوند قدر آن بالا شود و لیکن اگر جدا شوند اگر میسر است جمع کند چنانچه شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده که محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری نوشت خدمت امام عصر عجل الله تعالی فرجه که کسی قصد میکند بردن کردن چیزی از مال خود و دادن آن بمردی از برادران خود پس می باید در خویشان خود محتاجی آیا صرف کند آنرا از انکس که نیت کرده بود او را و بدهد بخویشاوند خود پس جواب رسید که برگرداند آنرا بسوی کسیکه نزد یکتر است باو از جهة مذهب و اگر صاحب مال بقول عالم یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام برود که فرمود قبول نمیکند خداوند صدقه را و حال آنکه خویشاوندی محتاج باشد پس تقسیم کند آنرا میان خویش و انکه نیت او را کرده بود تا آنکه گرفته باشد فضل را بالتمام و اگر ممکن نشد و مردد شود در اینکه صدقه را بکدام دهد بسته رعایت مذهب است چنانچه تصریح فرمود و اگر علاوه بران تاج علم بر سر و حامه تقوی در بر دارد بر همه مقدم و از همه اولی و صدقه بر آنها عین انفاق و هدیه است بخاتم الانبیاء و ائمه هدی علیهم السلام که خلفا و جانشین ایشانند در غنیت کبری علامه حلی رحمه الله در رساله سعدیه و ابن بابویه جمهور در عوالی اللئالی روایت کردند از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود صدقه بر پنج قسمت است قسمی صدقه در او بعوض ده باشد و آن صدقه است بر عامه خداوند میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که بیاورد حسنه را مر او راست ده مانند آن و قسمی صدقه در او بهفتاد است و آن صدقه است بر صاحبان بلا چون کور و زمین گیر و امثال ایشان و قسمی صدقه در او بهفتصد است و آن صدقه است بر خویشاوندان و قسمی صدقه بهفت هزار باشد و آن صدقه است بر علماء و قسمی صدقه بهفتاد هزار شود و آن صدقه است بر مردگان و اما خبر یکه مرحوم سید هاشم توبلی در معالم الزلفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنجناب از جبرئیل سؤال کرد و گفت یا رسول الله صدقه بر پنج قسم است یکی از انها بده و یکقسم بهفتاد و یکقسم بهفتصد و یکقسم بهفتصد هزار و یکقسم بصد هزار پس رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید چیست تفسیر آنها جبرئیل گفت یکی بده در وقتیست که بوده باشد صدقه بر سائر مردم که بدنشان سالم باشد و یکی بهفتاد وقتی باشد که مستحق تنگ نباشد کسب کردن را بسبب مرض و غیره و یکی بهفتصد وقتیست که مستحق از آل رسول علیهم السلام باشد و یکی بهفتصد هزار وقتی است که آنصدقه برای ارحام یا پدر شخ باشد و یکی بصد هزار وقتی است صدقه برای

در اختلاف ثواب مرتب صدقات

طالب علم باشد چه صحیح باشد چه مریض زیرا که او با آن صدقه قوت میکرد بر طلب علم و منفعت میبرد بآن بندگان خدا پس اعتماد
بآن نیست چه **اولا** اگر اعتباری داشت و از مکان معتبری آنرا نقل کرده بود و ما انتخاب را میبردیم چنانچه رسم اوست
در تمام تصانیف خود که نام میبرد از کتابیکه از او نقل میکند و آنچه از کتاب سینها یا پشت کتابها یا جاهای بی اعتبار
برداشته ایم کتاب را نمیبرد و باعتبار خود کفایت نماید و این قسم اخبار که یافت شده در کتب آن مرحوم اگر مخالف نباشد
خبر دیگر را که در کتب معتبره در نزد علماست از او صرفی در آن نیست و الا از درجه اعتبار ساقط و قابل معارضه نیست و
ثانیا در متن خبر خرازت و مرضی است که بر اهل فن پوشیده نیست چه عطیه بآل رسول را صدقه نام نهادن خلاف
اصطلاح ائمه هدی و اهل شرعست اگرچه صدقه مستحبی و وقف که آن نیز از اقسام صدقه است بر ایشان جائز با
کراهتی در اول لیکن معهود نشده صدقه گفتن بر آنچه بر ایشان داده میشود بلکه احسان بایشان همیشه در مقابل صدقه
ذکر میشود و **ثالثا** آنکه در ترتیب عدد چنانچه معلوم میشود که ترقی دادن عدد است به هفت در مراتب عشرات
و مآت و الوف بتدریج هفت هزار و هفتاد هزار از میان افتاده و بجای آن هفتصد هزار ذکر شده و از این نیز
آثار تحریف و تشویش در خبر پیداست **و رابعا** آنکه مقتضای ترقی در مستحقین آن بود که هفتصد هزار پس از صد هزار
ذکر شود و بر فرض صحت خبر یا تحریفی در هفتصد هزار که نسخه اصل هفت یا هفتاد هزار بود و ناسخ عمدا یا سهوا چنین نوشت
و دیگر بر ما باو ملحق کردند یا مراد از طالب علم بندیان باشند که در صدد تحصیل برآمدند هنوز از خرمن علم خوشه نچیده
و بهره نبردند که بتوان بر ایشان نام عالم گذاشت و این لقب شریف را بر ایشان روا داشت پس ذکری از عالم در اینجا نشده یا
آنکه ذکر پدر بعد از ذکر ارحام با آنکه داخل در ارحامست اشاره به پدر روحانی باشد که علما ایند چنانچه این احتمال در آیه
شریفه میرود که مراد از والدین نه همان والدین جسمانی باشد بلکه جسمانی و روحانی با هم که فرد اکمل تمام آن ائمه بخصوص رسول خدا
صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام باشد و بعد از ایشان علماء راشدین چنانچه در اخبار متواتره است که فرمود
انا و علی ابوا هذه الامة و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه و بالوالدین احسانا مذکور
است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود افضل والدین شما و سزاوارتر ایشان برای شکرگذاری شما محمد است و علی
علیهما السلام و علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرماید من و علی ابوین
این امتیم و هر آئینه حق ما بر ایشان بزرگتر است از حق پدر و مادر ولادتی ایشان بدستیکه ما نجات میدهیم ایشانرا
اگر اطاعت کردند ما را از آتش بسوی دار قرار و ملحق میکنیم ایشانرا از رتبه بندگی بازادگان اخیار و فاطمه علیها السلام
فرمود ابوین این امت محمد است و علی صلوات الله علیهما که ربت میکنند کجهای ایشانرا و نجات میدهند ایشانرا
از عذاب الیم اگر اطاعت کنند ایشانرا و مباح میکنند بر ایشان نعیم دائمی اگر موفقت نمایند ایشانرا و حسن
ابن علی علیهما السلام فرمود محمد و علی صلوات الله علیهما ابوین این امتند پس خوشحال آنکه حق ایشانرا بشناسد و در جمیع
احوال مطیع ایشان باشد که چاره نیست مر او را از بهترین ساکنان بهشت خود و نیک بخت میکند او را

بالات

در اینکه والدین حقیقی محمد و علی اند صلوات الله علیهما

بکرامات و رضوان خود و **حسین** بن علی علیه السلام فرمود کسیکه بشناسد حق ابوین خود را که بهترند محمد و علی صلوات الله علیهما و طاعت کند ایشانرا حق اطاعت باو گفته میشود بجای گیر در هر جای بهشت که خواهی و **علی** بن الحسین علیهما السلام فرمود اکرابوین جز آن نیست که بزرگ شده حقشان بر فرزندشان بجهت احسانشان بانها پس احسان محمد و علی صلوات الله علیهما باین امت اجل و اعظم است پس ایشان سزاوارترند باینکه ابوین ایشان باشند و **محمد** بن علی علیهما السلام فرمود هر که خواهد بداند چگونه است قدر او نزد خدا پس نظر کند چگونه است قدر بهترین ابوین اونزداو، محمد و علی صلی الله علیهما و **جعفر** بن محمد علیهما السلام فرمود کسیکه رعایت کند حق بهترین ابوین خود محمد و علی را صلی الله علیهم ضرر نمیرساند باو آنچه ضایع کرده از حق پدر و مادر تنی خود و سائر بندکان خداوند را زیرا ایشان بکوشش خود آنهارا راضی می کنند و فرمود **موسی** بن جعفر علیهما السلام نزدیک میشود قدر ثواب نماز بقدر تعظیم نمازکذار بهترین ابوین خود محمد و علی صلوات الله علیهما را و فرمود **علی** بن موسی علیهما السلام آیا مکروه ندارد یکی از شما که او را نفی کنند از پدر و مادریکه او را زائیده یعنی بکویند فرزند آن پدر و مادر نیست کفتند آری قسم بخدا فرمود پس سعی کند که نفی نشود از پدر و مادریکه دارد که بهترند از پدر و مادر تنی خود و **محمد** بن علی علیهما السلام فرمود چون کسی در محشر عرض کرد من دوست میدارم محمد و علی صلی الله علیهما و آلهارا اکرچه مرا پاره پاره کنند یا کوشت مرا ببرند با مقراض دست نکشم از آن پس فرمود لابد محمد و علی علیهما السلام از خود بتو دهند آنچه تو از خود بایشان دادی بدستیکه ایشان بطلبند برای تو در روز قیامت چیزیرا که وفا نکند آنچه تو مبذول داشتی آنرا بر ایشان بهیچ جزء از صد هزار جزء آن و **علی** بن محمد علیهما السلام فرمود کسیکه والدین دینی او محمد و علی صلوات الله علیهما عزیزتر نباشد نزد او والدین نسبی او پس از جانب خداوند نیست آنچه دارد از حلال و حرام و زیادی و کمی از عبادت و غیر آن و **حسن** بن علی علیهما السلام فرمود کسیکه ایثار کند و برکزیند طاعت ابوین دینی خود محمد و علی صلوات الله علیهما را بر طاعت ابوین نسبی خود خداوند میفرماید هر آئینه برمیکزینم تو را چنانچه برکزیدی مرا و بزرکوار شریف میکنم تو را در حضرت ابوین دنیت چنانچه شرافت دادی نفس خود را باینکه برکزیدی حب ایشانرا بر حب ابوین نسبی خود و **دکانی** از امیر المومنین علیه السلام مرویست که فرمود در آیه شریفه ان اشکرلی ولوالدیک الی المصیر والدینی را که واجب نموده خداوند بر ایشان شکر را آنوالدین دینی هستند که زائیدند علم را و میراث کذاشتند حکمت را و امر کرده خداوند بطاعت ایشان انکاه خداوند فرمود الی المصیر مرجع عباد بسوی خداوند است و دلیل و راهنمای این بابت جمع همان والدانند و **بالجمله** کسانیکه متولد شود از ایشان علم و حکمت و آنرا میراث کذارند در میان مردم حق ایشان بر مردم حق حیات روحانیه است چه حیات روح بآن دوست و روح بیدانش مرده است و حق والدین جسمانی چون در حیات جسمانیست بمردن تمام شود و اندکی بماند و میراث آنها علم و حکمت است که باقی و مستمر است و از ایشان مال و ثروتست که فانی و نفعش جسمانی پس ایشان سزاوارترند بشکر و طاعت و خوشکذاری

در انفاق بر والدین و علماء که والدین روحانیند

که مقرر شده در شرع برای والدین جسمانی چنانچه بودن نبی و وصی بلکه سائر اوصیا علیهم السلام والدین روحانی بملاحظه تولید
اهل علم و حکمت که حق آنها در هر کجا پیدا شود اصل و ماخذ آن از ایشان و بیرون آمده از آن خانواده اعظم القدر و الشان است
و نظر به نبودن تمام و کامل آنها در نزد احدی غیر ایشان منافاتی ندارد با بودن خلفاء ایشان یعنی علماء راسخین آبادر روحانی
چه ایشان گرفتند آنچه از آنخانواده بیرون آمد هر علم و حکمتی که از ایشان متداول شده حفظ نمودند و عمل کردند و نشر دادند و
بعد از خود بکفتن و نوشتن میراث گذاشتند پس آنچه سبب برای نامیدن آنها بوالد همان سبب است برای نامیدن
اینجماعت بآن چنانچه در خبر کافی فرمود پس آنچه از آداب و احترامات و تعظیم که در شرع مقرر فرمودند برای والدین و در نگردن
جمله از انها ثابت شده عقوق برای اولاد اعلی و اکمل آن باید برای علماء باشد و در فقه الرضا علیه السلام مذکور است
که فرمود معلم خیر و دین قائم مقام پدر است و واجب است برای او آنچه واجب است برای پدر پس بشناسید حق او را
و بمقدار زیادتی حق عالم بجهت احیاء نمودن نفس و نجات دادن از مهالک و عذاب ابدی بر حق والدین جسمانی تو قیر
و بر و احسان نیز باید زیاد شود مگر اینکه جمع شود در این والد آنچه در آنست پس دار اشود هر دو حق را چنانچه در
مصباح است که حضرت صادق علیه السلام فرمود نیکی کردن بپدر و مادر از حسن معرفت بنده است بخدا تعالی
زیرا که نیست عبادتی سریعتر در رسانیدن صاحبش بخوشنودی خداوند از نیکی کردن بوالدین که مؤمن باشند بجهت
رضای خدا زیرا که حق والدین مشتق است از حق خدا تعالی در وقتی که باشند بر منهاج دین و سنت و منع نکنند فرزند را
از طاعت خدا بسوی خدمت خودشان و معصیت خدا و از یقین بسوی شک و از زهد بسوی دنیا و نخواهند ایشان را بخلاف
آن یعنی بسوی معصیت و شک و دنیا که اگر چنین کنند پس معصیت ایشان اطاعت است و طاعت ایشان معصیت
و بالتفصیل احترامات وارده برای علماء را در فصل سیم از باب چهارم ذکر نمودیم و هم چنین در باب پنجم ثابت کردیم
که مضمون آیه مبارکه که خداوند بعد از ذکر آیات بسیاری در فضل انفاق و شروط و آداب و مبطلات آن در آخر سوره
بقره در مقام ذکر مصرف انفاق بیان فرمود که للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون
ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف لا یسئلون الناس الحافا آن صدقات و
انفاقات برای فقرائی است که محبوسند در طاعت خداوند نمیتوانند سیر کنند در زمین بجهت تحصیل معاش لاشتغال
بطاعت و نادان بحال ایشان پندارد ایشانرا بی نیاز بجهت نگاهداشتن خود را و این سؤال منطبق است بر معشر اهل علم و
طلاب دین و هر صنفی غیر ایشان فاقد باشند یکی از شروط را که در آیه است و در کتاب غایات شیخ جعفر بن احمد قمی
معاصر صدوق از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمود بالای هر صدقه صدقه است یعنی در فضل
و صدقه بر فقراء مؤمنین از همه بهتر است و همانا مراد از مؤمن در اینجا غیر عالم عامل نباشد و ابن شهر آشوب در
مناقب خود روایت کرده که عبد الرحمن سلمی تعلیم کرد فرزند امام حسین علیه السلام را سوره الحمد چون انطفل خواند سوره را
در نزد آنحضرت عطا فرمود بعبد الرحمن هزار اشرفی و هزار حله و پر کرد دهن او را از در پس بعضی در این معنا سخن گفتند

فرزند

در اقسام انفاق بر اموات

فرمود کجا وفا میکند بانچه او کرده یعنی بحق تعلیم او و اگر اعتقاد او فا نکرده بحق تعلیم بگیرد الهم پس اگر عالمی باشد که بیاموزد معارف
و اخلاق و شرایع را که علوم قرآنست تمام دنیا و فا نکند عشری از حق او را و شاید بعد ازاین زیاده ازین توضیح شود و باقی
ماند شرح اجمالی از حال تتمه طبقات آنانکه برایشان باید انفاق نمود **اقل** اموات که از همه احیا فقیر تر و محتاج ترند و گذشت
که صدقه بر ایشان بازاری هفتاد هزار درهم دهند **و قطب** راوندی در کتاب لب لباب خوبی روایت کرده که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود فراموش نکنید مردگان خود را در قبرستان خود و مردگان شما امیدوار ند احسان شما را و مردگان
شما بسیار شوق دارند در کردارهای نیکوی شما و ایشان را توانائی نیست هدیه بفرستید بسوی مردگان خود صدقه و دعا
و نقل فرمود که امیر خراسان را در خواب دیدند میگفت بفرستید برای من انچه را که می اندازید برای سکان خود که من
محتاجم بآن و شیخ در آم در کتاب تنبیه الخواطر روایت کرده از انجناب که فرمود چون صدقه دهد مرده به نیابت
مرده امر میکند خداوند جبرئیل را که بردارد با خود بسوی قبر او هفتاد هزار ملک را که در دست هر ملکی طبقی است پس میرسند
بسوی قبر او میگویند السلام علیک یا ولی الله این هدیه فلان پسر فلانست بسوی تو پس درخشان میشود قبر او و عطا میکند
خداوند باو هزار شهر در بهشت و تزویج میکند باو هزار حور و منزل میدهند برای او هزار حله و بر می آورد برای او هزار حاجت
و صدوق در فقیه از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه مرده خوشحال میشود برحمت
فرستادن برای او و استغفار برای او چنانچه خوشحال میشود زنده بهدیه که بسوی او میفرستند و فرمود که داخل
میشود در قبر میت نماز و روزه و حج و صدقه و نیکی و دعا و نوشته می شود اجر او برای کسیکه بجا آورده و برای میت
و فرمود هر مسلمیکه کاری کند از جانب میت کار شایسته دو چندان میکند خداوند برای او و اجر آنرا و نفع میدهد
خداوند باو میت را و مخفی نماند که انفاق میت بر چند قسم است **اول** انکه خیر چون از منفق صادر شد و بوصول
اجری بمیت رسد چون دعا و استغفار و نماز و زیارت و حج که میکند و در کتاب بصفریات از رسول خدا صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود فرستاده نشده بسوی میت هدیه و داده نشده تحفه بهتر از استغفار و در کتاب
درست بن ابی منصور از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت گفتم بحضرت کاظم علیه السلام دفع میدهد میت را
فرمود آری حتی آنکه او در تنگی است پس وسعت میدهند برای او و مغفور میشود پس خوشحال شوند از او گفت گفتم میت
دانا است بآنکه دعا برای او میکند فرمود آری **و سید** علی طاوس در فلاح السائل از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فرمود نمیگذرد بر مرده ساعتی سخت تر از شب اول پس برسید مردگان خود را بصدقه
و اگر قدرت ندارید پس یکی از شما باید دو رکعت نماز بگذارد و بخواند در رکعت اول سورهٔ فاتحه یکمرتبه و قل هو الله احد
دو مرتبه و در رکعت دوم فاتحه یکمرتبه و سورهٔ الهیکم التکاثر ده مرتبه چون سلام گفت بگوید اللهم صل علی
محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر ذلک المیت فلان پسر فلان یعنی بجای لفظ ذلک المیت اسم مرده و پدر او
بر دل میفرستد خداوند از همان ساعت هزار ملک بسوی قبر او با هر ملکی جامه و حله ایست و فراخ میکند خداوند

قبر او را بعد از تنگی تار و زقیامت و میدهد بآن نماز گذار بعدد آنچه آفتاب بر او میتابد حسنات و بلند میکند برای او چهل درجه
و در اواخر مجلد هجدهم بحار از انجناب روایت کرده که فرمود هر گاه مرده خود را دفن کردید و از دفن او فارغ شدید
پس باید وارث او یا خویش او یا صدیق او پهلوی قبر او در رکعت نماز بگذارد در رکعت اول فاتحه یکمرتبه و معوذتین
یکمرتبه و صفت رکعت دوم از اصل خبر ساقط شده و رکوع کند و سجود بگذارد و بگوید در سجود خود سبحان من
تعزز بالقدرة و قهر عباده بالموت پس سلام بگوید و برگردد بسوی قبر و بگوید ایفلان پسر فلانه این نماز برای
تو است و صحابتی پس بدرستیکه بر میدارد خداوند از او عذاب قبر را و تنگی او را و اگر سئوال کند پروردگار خود را
که بیامرزد مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات از زنده و مرده ایشان اجابت میکند خداوند دعای او را
در بارهٔ ایشان و خداوند میگوید بصاحب او یعنی آن میت ایفلان پسر فلان چشمت روشن باد که آمرزید خداوند
عزوجل تو را و عطا میفرماید خداوند آن نماز گذار را بعدد هر حرفی هزار حسنه و محو میکند هزار سیئه پس چون روز قیامت
شود بفرستد خداوند صفی از ملئکه را که مشایعت کنند او را تا در بهشت پس چون داخل بهشت شد استقبال می کنند
او را هزار هزار ملک باهر ملکیت طبقی از نور پوشیده شده بمندیلی از استبرق و در دست هر ملکی کوزه ایست
از نور که در او است آب سلسبیل پس میخورد از آن طبق و میشود از آن آب خوشنودی خداوند بزرگتر است
یعنی بفیض آن خواهد رسید و از اینقسم اعمال برای اموات و خصوص والدین و اولاد بسیار است **قسم دوم**
آنکه بجهت میت و بنیابت او چیزی بکسی دهد و کاری و خدمتی بدیگری کند یا میرد بکاری برای میت و ادارد
که در این خیر رساندن بمیت چیزی بدیگری رسد و مؤمنی خلاصی از او یابند پس از یکصد قدر دوکس منتفع شود پس مستحق دو اجر باشد
و اگر آنوسط عالم در حرم و عاجز و همسایه باشد بسته اجر چندین ضعف شود چنانچه در اخبار سابقه اشاره باین نکته شده
بود و در کتاب بدایه حسین بن حمدان مرویست که حضرت امام علی نقی علیه السلام بمتوکل فرمود که والله امیر المؤمنین علیه السلام
حجه میداد برای پدر و مادر خود و پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادر او تا از دنیا رفت و وصیت کرد با مام حسن و امام
حسین علیهما السلام که این کار را بکنند و هر امامی از ما چنین میکند تا خداوند ظاهر کند امر خود را و در عالم الاسلام مرویست
از جناب صادق علیه السلام که امام حسن و امام حسین علیهما السلام همیشه زکوة فطرهٔ امیر المؤمنین علیه السلام میدادند تا از
دنیا رفتند و حضرت سجاد از جانب امام حسین علیه السلام زکوة فطره میداد تا وفات کرد و امام محمد باقر زکوة
فطرهٔ علی بن الحسین علیهم السلام را میداد تا بعالم جاودانی شتافت و جناب صادق علیه السلام فرمود که من زکوة فطره
از جانب پدرم میدهم و قطب راوندی در کتاب لب لباب روایت کرده که مردگان می آیند در هر شب جمعه
از ماه رمضان پس می ایستند پس فریاد کنند هر یک از ایشان بآواز حزین گریان که ای اهل من بفریادرسید ان من
بخویشان من مهربانی کنید با بچیزی خدا رحمت کند شما را ما را بخاطر بیارید فراموش نکنید ما را رحم کنید بر ما و بر غربتها
پس بدرستیکه ما ماندیم در زندان تنگی و اندوه در آن و غمی و سختی پس رحم کنید بر ما و بخل نکنید بدعا و صدقه بر ما شاید خداوند

بر حسم ما را پیش از انکه شما مانند ما شوید اید بریغ که ما توانا بودیم مانند شما ای بندگان خدا بشنوید سخن ما را و فراموش نکنید
ما را بدرستیکه این زیادیهای معاش که در دست شما است در دست ما بود ما خرج نکردیم آنها را در راه خدا و منع کردیم حق را
پس دیدید آنها را وبال برای ما و منفعت برای دیگران مهربانی کنید بما بیکدرهم یا قرص نانی یا پاره از چیزی پس فریاد می کنند
چقدر نزدیکست که گریه کنید بر نفسهای خود و نفع ندهد چنانچه ما گریه می کنیم و نفع نمیدهد ما را پس گوش کنید
پیش از انکه مثل ما شوید و در جامع الاخبار مرویست از بعضی صحابه که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود هدیه بفرستید
برای مردگان خود پس گفتیم یا رسول الله چیست هدیه مرده پس فرمود صدقه و دعا و فرمود ارواح مومنین می آیند هر جمعه
بآسمان دنیا مقابل خانها و منزلهای خود و فریاد می کنند هر یک از ایشان بآواز حزین باگریه ای اهل من و اولاد من و ای
پدر من و مادر من و خویشان من مهربانی کنید بر ما بآنچه بود در دست ما و عذاب و حساب او بر ما است و نفعش
برای غیر ما و هر یک فریاد میکند خویشان خود را که مهربانی کنید بر ما بدرهمی یا بقرص نانی یا بجامه که خداوند میپوشاند شما را
از جامه بهشت پس گریست رسول خدا صلی الله علیه وآله و گریه کردیم ما و بجناب او زیادی گریستن قدرت بر سخن گفتن
نداشت پس فرمود ای مهاجران و انصار شما بینید که خاک پوسیده شدند بعد از سرور و نعمت پس ندا می کنند بعذاب
و هلاکت برجانهای خود و میگویند وای بر ما اگر انفاق میکردیم انچه را که در دست ما بود در طاعت و رضای خداوند
محتاج نبودیم بسوی شما پس برمیگردند باحسرت و پشیمانی و فریاد می کنند زود بفرستید صدقه مردگان را و ایضا
از انجناب روایت کرده که فرمود هر صدقه که برای مرده داده میشود پس میگیرد آنرا ملکی در طبقی نور که درخشانست شعاع
آن میرسد بهفت آسمان پس می ایستد بر لب قبر پس فریاد میکند السلام علیکم یا اهل القبور اهل شما فرستادند این هدیه را
بسوی شما پس آنرا میگیرد و داخل بر قبر خود میکند و بآن خوابگاهش فراخ میشود پس فرمود آگاه باشید هر کس مهمانی کند مرده را
بصدقه پس برای او است نزد خداوند از اجر مانند احد و میباشد روز قیامت در سایه عرش خدا روزیکه نیست سایه جز
سایه عرش خدا زنده و مرده نجات می یابند باین صدقه قسم سیم آنکه میت را نجات دهد از عذابیکه مهیا شده
برای او بجهت اشتغال ذمه اش بحقوق خداوندی چون خمس و زکوة و کفارات و نذورات و حقوق عباد از مظالم و دیون
و باز او آنها مالی نگذاشته یا اگر گذاشته وارث اهلی ندارد که برا و رحم کنند و او را در قبر آسوده نمایند شیخ کلینی
و صدوق از حسن بن خنیس روایت کرده که گفت گفتم بحضرت صادق علیه السلام که عبد الرحمن سابه را دیدی
بر مردیکه مرده و با او سخن گفتیم که او را حلال کند راضی نمیشود پس فرمود ای برا و نمیداند که برای او بهر درهمی ده درهم است
و اگر حلال نکرد نیست برای او جز بدل درهم درهمی و ایضا از معتب روایت کرده که محمد بن بشیر داخل شد بر انجناب
و خواهش کرد که باشهاب تکلم فرماید که او را تخفیف دهد تا موسم حج تمام شود و شهاب از او هزار اشرفی طلب داشت
پس او را طلب فرمود آمد پس باو فرمود میدانی حال محمد و بستگی او را یاد او ذکر کرده که تو از او هزار اشرفی میخواهی و آنرا صرف
در شکم و فرج نکرده از مردم طلب داری دوسوخته و در کسب شما رنت کرده من دوست دارم که تو او را حلال کنی و فرمود شنیدم

توازن کسانیکه گمان میکنند که از حسنات او کرفته میشود و بتو میدهند عرض کرد چنین در دست ماست پس حضرت فرمود
خداوند کریم تر و عادل تر است از اینکه متقرب شوی بسوی او بنده پس بپرسد در شب سه در جمعه عبادت در روزه بگیرد در روز
کرم و طواف کند با بیخانه انکاه بگیرد بنها را از او و بدهد بتو لیکن خداوند صاحب فضل است مکافات میکند مؤمن را پس
عرض کرد او را حلال کردم **قسم چهارم** مستر کردن عیوب ظاهری و باطنی میت و ذکر نکردن او در جائی مکر بخوبی زیاده
از انچه رعایت میکرد و باید کرد در حال حیات او و مثالش شیخ کلینی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود
هر کس مرده را غسل دهد و او را امانت نماید درباره او آمرزیده میشود راوی کفت چکونه او را امانت کند در او فرمود خبر ندهد
بانچه می بیند از معائب و صدوق از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که غسل دهد مرده را پس مستر کند
و کتمان نماید بیرون میرود از کناه مثل روزیکه مادرش او را زائیده و رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود
هر کس مرده را غسل دهد پس در ان ادا امانت نماید برای او است بعدد هر موی او آزاد کردن بنده و بلند کنند برای او صد
درجه کسی کفت یا رسول الله چکونه ادا کند در او امانت را فرمود بپوشاند عورت او را و بپوشاند بدیهای او را و اکر
نپوشاند عورت و معائب او را ثواب او حبط شود و منکشف کردد عورتش در دنیا و آخرت و فیض از حضرت روایت
کرده که فرمود برای مؤمن بر مؤمن هفت حق واجب است از جانب خدای عز و جل تا اینکه فرمود و اینکه نکوید در او بعد از مردن
مکر خوبی **طائفه دهم** عاجز از چشم و پا و مبتلا ببلائی در تمام یا بعضی از اعضا که مانع است صاحبش را از تحصیل
قوت و مرتب معاش و کذشت که صدقه بر ایشان باز اید یکهفتاد و هفت و نیز کذشت در قسم دوم از مقام دوم حدیث
شریف در این باب از تفسیر امام علیه السلام و در ثواب الاعمال از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود شنوانیدن
کر را بدون آنکه طالبی کیرد صدقه است کوا را و در فقیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هر که عهده
کیرد حاجتی از حاجتهای دنیوی کور یا راه رود برای او در انحاجت تا آنکه برآورد خداوند آنرا عطا میکند با و برای
از انفاق و برائی از آتش و برآورد برای او هفتاد حاجت از حاجتهای دنیا و پیوسته فرو رود در رحمت خداوندی
تا بر کردد **طائفه یازدهم** همسایکان چنانچه خداوند میفرماید واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا
وبالوالدین احسانا وبذی القربی والیتامی والمساکین والجار ذی القربی والجار الجنب
والصاحب بالجنب وابن السبیل وما ملکت ایمانکم بپرستید خدائرا و هیچ چیزرا با او انباز نکیرید و
احسان کنید بوالدین و بخویشان و بیتیمان و بیچارکان و همسایه صاحب خویشی و همسایه بیکانه و همسایه متصل
یا رفیق سفر یا ملازم پهلو نشین و غلامان کنیزان دنیا برانکه مراد از صاحب بالجنب همسایه متصل باشد هیچ صنفی از
اصناف محل انفاق مثل همسایه نباشد در این اختصاص که خداوند استیعاب فرماید اقسام آنرا که همسان باید بهمه آنها
شود و هر قسم از او مقابل یکی از اصناف باشد و در اخبار آنقدر اهتمام درباره آنها شده که از عهده ضبطش بیرون نتوانند آمد
حتی آنکه ادای حق او مشرک را از عذاب دوزخ برهاند چنانچه در ثواب الاعمال از جناب کاظم علیه السلام مرویست که در بنی اسرائیل

طائفه یازدهم همسایکان

در اهتمام انفاق و احسان بر همسایگان

مرد مومنی بود که او را همسایهٔ بود کافر و او مهربانی و مدارا میکرد با مؤمن و احسان میکرد با و چون کافر مرد خداوند خانه
بنا کرد در پیش از کل پس او را حفظ میکرد از حرارت او و دور میکرد او را می آوردند از جای دیگر و با و گفتند که این بجهت آنچیزی بود
که داخل میکردی بر همسایهٔ مؤمن خود فلان پسر فلان از رفق و مدارائی و میرساندی با و از نیکی دنیا و در تفسیر شیخ ابو
الفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود مؤمن نباشد آنکه همسایهٔ از شر او ایمن نبود و هر کس که او را
شری بسته باید داشتن که ایمن نباشد از همسایه بر اهل و مالش همسایهٔ او مؤمن نباشد گفتند یا رسول الله حق
همسایه بر همسایه چیست گفت آنکه اگرت بخواند اجابت کنی و اگر درویش باشد او را دستگیری کنی و اگر قرض خواهد بدهی
و اگر خیری رسد او را تهنیت کنی و اگر مصیبتی رسد تعزیتش کنی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر آئی و دیوار از بالای سرا و بر نیاری
تا باد از و منع کند و او را از نجاتی بوی مطبوخات که تو را بود مکرو او را نصیب کنی تا هر چه خوری موجب صحت و سلامتی تو
و فرزندان تو باشد و اگر بیمار شود بعیادت او شوی و اگر میوه خوری او را از آن نصیب کنی و اگر نکنی پنهان داری او را
در میان نکنی تا کودکان تو چیزی از آن بدر برند و کودکان او نبینند پس ایشان را آزرده آید آنگاه گفت همسایگان سه اند
یکی آنکه سه حق دارد و یکی دو حق دارد و یکی حق اما آنکه سه حق دارد همسایه باشد مسلمان خویشاوند حق همسایگی دارد
و حق اسلام و حق خویشی و آنکه دو حق دارد همسایهٔ مسلمان باشد حق اسلام و جوار دارد و آنکه یک حق دارد همسایه باشد
اما مشرک حق همسایگی دارد پس و شیخ کلینی روایت کرده از آنجناب که فرمود ایمان نیاورده بمن کسیکه شب را بسر برد
بسیر و همسایهٔ او گرسنه باشد و فرمود نیست اهل قریه که در او گرسنه شب را بسر آرد و خداوند نظر کند بسوی ایشان
روز قیامت و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چون بنیامین از یعقوب رفت ندا کرد ای پروردگار
من آیا مرا بر نمیگیری چشم مرا بر دی و دو پسر مرا بر دی پس خداوند وحی نمود بسوی او که اگر من آندو را میرانده باشم هر آینه زنده
میکنم ایشان را برای تو تا جمع کنم میان تو و ایشان و لیکن نخاطر داری که سفید را که کشتی و او را بریان کردی و خوردی
و فلان در پهلوی تو روزه داشت از آن چیزی با و نرساندی و در روایت دیگر فرمود پس بعد از آن منادی یعقوب
ندا میکرد هر بامداد از مترسش تا یکفرسخ که آگاه باشید هر که نهار میخواهد پس باید بسوی یعقوب و چون پس می شد منادی ندا
میکرد هر که شام میخواهد بیاید بسوی یعقوب و در امالی صدوق مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
هر کس ضایع کند حق همسایه را پس نیست از ما و پیوسته جبرئیل وصیت میکند مرا بهمسایه تا آنکه گمان کردم که او را ارث
بران میکند یعنی حقی بر ایشان در مال میقرار میدهد و در کتاب اخلاق ابی القسم علی بن احمد کوفی معاصر شیخ کلینی مرویست
از آنجناب که فرمود حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است بر فرزندان و نیز فرمود بهترین همسایگان در
نزد خداوند بهترین ایشانند برای همسایهٔ خود و مردی از مسلمین بآنجناب عرض کرد یا رسول الله مراد و همسایه
میباشد بسوی کدام یک از ایشان نخست هدیه خود را بفرستم فرمود بسوی آنکه در او بسوی تو نزدیکتر مهربانی را و در
نزد تو محبوب تر باشد پس اگر در این هر دو مساوی شدند پس بسوی آنکه مجاورت او نیکوتر باشد و فرمود

فضائل رعایت همسایه

هرکس ایمان آورده بخداوند روز باز پسین پس اکرام کند همسایهٔ خود را فوق اکرامیکه بغیر او میکند و فرمود مؤمن نیست
انکه بترسد همسایه اش از بلاها و سختیها و هرکس باشد آن همسایه و فرمود هرکس ببندد در خانه خود را بجهت بریدن
از همسایه اهل و مال خود پس همسایهٔ او مؤمن نیست پس گفتند یا رسول الله حق همسایه بر همسایه چیست فرمود از پست ترین حق او بر همسایه آنکه
اگر قرض بخواهد قرضش دهد و اگر استغاثه کند بفریادش برسد و اگر از او عاریه بخواهد باو عاریه دهد و اگر محتاج شود باحسانش
احسانش کند و اگر او را بخواند اجابتش کند و اگر مریض شود عیادتش کند و اگر مرد تشییع کند جنازه اش را و اگر باو چیزی
رسد تبریک گوید و اگر شکست بردو اگر باو مصیبتی رسد بجهت حزن او محزون شود و بلند نشود براو به بنائی مسکن خود
پس او را اذیت کند بمشرف شدن براو و گرفتن منافذ باد را از او و اگر بخانه خود چیز تازه آورد برای او از آن بفرستد
اگر بداند که در نزد او از آن نیست پنهان بردارد آنرا از و و از عیالش اگر نفشن نخل و رزد آنگاه فرمود بشنوید آنچه را
میگویم بشما ادا میکند حق همسایه را مگر اندکی از آنها که خداوند حرام کرده بر ایشان و بتحقیق که خداوند وصیت کرده مرا
بهمسایه تا آنکه گمان کردم که برای او از میراث قرار میدهد تا آنگاه فرمود بدانید که همسایه سه قسم اند اما اخر آنچه گذشت
تقریبا بروایت شیخ ابو الفتوح و در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین علیه السلام در وقت وفات فرمود بترسید از خدا
بترسید از خدا در همسایگان خود زیرا که آن وصیت پیغمبر شماست که پیوسته وصیت میکرد بآن تا اینکه گمان کردیم
که آنحضرت ایشانرا از میراث خواهد داد و شیخ ابو الفتوح روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
هرکس همسایه را بیازارد مرا آزرده باشد و هرکه مرا آزارد خدا را آزارد و هرکه با همسایگان کارزار کند با من کارزار
کرده باشد و در ثواب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که هرکه طلب عفت دنیا بجهت استغناء از مردم
و مهربانی کردن بر همسایه ملاقات میکند خدا را و حال آنکه روی او مانند ماه است در شب چهارده و در لباب
قطب راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هرکه دوست دارد که عمرش از همه مردم دارا تر باشد
پس نیکی کند والدین خود را و صله رحم کند و احسان بهمسایهٔ خود و نیز فرمود کسیکه بمیرد و او را سه همسایه باشد
که همه از او راضی باشند آمرزیده خواهد بود و نیز فرمود حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است و نیز
فرمود کسیکه اذیت کند همسایهٔ خود را بجوشیدن دیگ خود پس نیست از ما و نیز فرمود هرکس خیانت کند همسایهٔ
خود را بیکو جب از زمین طوق میکند از اخدا در گردن او روز قیامت تا زمین هفتم تا اینکه داخل دوزخ شود و نیز
فرمود کسیکه منع کند یا محتاج را از همسایه اش آنگاه که محتاج شود بآن منع میکند خداوند فضل خود را از او روز قیامت
قطب علیه الرحمه در تفسیر آیهٔ گذشته بعد از ذکر اخبار گفته که خداوند ابتدا فرمود در این آیه بذکر حق والدین و ختم
فرمود بذکر حق مملوک و خلافی نیست در وجوب این دو حق تا اینکه دانسته شود که آنچه در بین این دو حق ذکر شده
واجب است و در کتاب تحف العقول مرویست از جناب سجاد علیه السلام که فرمود اما حق همسایه پس حفظ
او بست در نبودنش و اکرام او در حضور و یاری و اعانتش در هر دو حالت و نباشی در طلب عیب او و جستجو نکنی

در فضائل احسان بر همسائگان

از بدیهای او تا کہ بشناسی آنہا را پس اگر شناختی آن بدیہا را از و بدون قصد و حمت در تحصیل آن باید بودہ باشی
برای آنچہ در استی قلعہ محکمی و پردہ پوشندہ اگر نیز ہا در تفحص او فرو رود در خاطرش نرسد با وجہ مخفی بودن آن بر او و
کوشش فرا ندازی بر او در مکانیکہ دانا نیست بتو و انگذاری او را در بلاہا و رشک نبری بر او چون نعمتی با و رسد
و در گذری از لغزش او و بپوشانی زلہ او را و نگاہداری حلم خود را از او اگر او با تو جہالتی کند و بیرون نروی از انچہ
بودہ باشی منقاد او و برگردانی از او زبان شماتت کنندہ را و معاشرت کنی با او معاشرت مروتمندانہ و در کانی مروت
از عمر بن عکرمہ کہ گفت داخل شدم بر جناب صادق علیہ السلام پس گفتم کہ مرا ہمسایہ ایست کہ اذیت میکند مرا فرمود در حسن
او را گفتم خدا رحمتش کند او را پس روی خود را برگرداند از من گفت خوش ندا شتم کہ واگذارم آنجناب را پس گفتم فدایت شوم
او بمن چنین میکند و اذیت میدہد مرا حضرت بعد از کلماتی چند فرمود مردی از انصار آمد خدمت رسول خدا صلے اللہ
علیہ و آلہ و گفت خانہ خریدم در محلہ بنی فلان و نزدیکترین ہمسایہا بمن کسی است امید ندارم خیر او را و ایمن نیستم
از شرش پس امر فرمود رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ علی علیہ السلام و سلمان و ابو ذر و یکی دیگر را کہ فراموش کردم
و گمان میکنم کہ مقداد باشد پس امر فرمود ایشان را کہ ندا کنند در مسجد با واز بلند کہ نیست ایمان بر آکسی کہ ایمن نیست ہمسایہ
او از ظلم و شر او پس سہ مرتبہ فریاد کردند انگاہ فرمودند کہ ہر چہل خانہ ہمسایہ اند از پیش روی و از پشت سر و
از طرف راست و از طرف چپ و نیز مروی است در انجا از انجناب کہ فرمود مکارم یعنی اعمال و اخلاق کریمہ
دہ چیز است و یکی از انہا ندم جار یعنی دور کند از خود مذمت مردم را در محافظت نکردن ہمسایہ باینکہ دفع کند
ضرر را از او بجہت ملامت مردم و در اخبار بسیار رسیدہ کہ حسن مجاورت و نیکی ہمسایگان روزی را زیاد میکند
و بعمر می افزاید و باعث آبادی آندیار است و نیست از کہایکہ نیکو مجاورت نمیکند با ہمسایۂ خود و فرمودند
نیکی مجاورت نہ ہمان اذیت نکردن ہمسایہ است بلکہ صبر بر اذیتہای او مخفی نماند کہ این ہمہ اہتمام فرمودہ
کہ در رعایت حق ہمسایہ فرمودند چندان غریب نباشد بلکہ با تامل در خیر تیکہ از انہا میرسد معلوم میشود کہ ہر چہ نیکی کند
وفا نکند و باز برتری آنہا را باشد ہر چند ہمسایگی فریاد رس کے باشد کہ در مدت ہمسایگی ہر گز مالی از او بدو نرسیدہ
بلکہ ہر چند گاہی مالی خود یا بام را و بسبب او از او برودہ یا تلف شدہ چہ کمتر چیزیکہ از ہمسایگان بانسان رسد قوت او ست بجہت
آن مجاورت و محفوظ بودن از شر بسیاری از حیوانات و دزدان مال و جان و عرض او و سکونت نفس و
اطمینان او از تصور طرق آنمفاسد در حال ابتلای بوحشت تنہائی چنانچہ اگر خانہ یا خیمہ در بریہ وارد کہ در
اطراف کسے نباشد و او را مال و عیالی باشد ہر گز نفس او آسودہ نباشد و پیوستہ مترقب سریان بلائی باشد
پس اگر در آنحال کافر بخیل بدخلق بدکردار در ہمسایگی او منزل گیرد از وحشت و خوفش یکباردہ از شر بسیاری از حیوان
و راہزنان آسودہ شود و اگر اندکی از مال باختیار یا باکراہ و ستم بآنہا فرد ہد در عوض آن حفظ عرض و جان و
مال کہ از وجود او پیدا شدہ چیزے نباشد پس حقی بر گردن پیدا کند و اگر کسی باشد کہ بجہت بزرگی دینی یا دنیوی او قوی

در منافعی که از همسایه بانسان میرسد

گیرد که تواند جور ظالمان و تعدی حاکمان را از خود بردارد و حقی دیگر پیدا شود و اگر کسی باشد که در دفع مضار و جلب منافع که عام
باشد همسایه را با خود شریک کند و برای ایشان آن کند که خود بدست میکردند و بیا بسوی آن میرفتند حق بالا گیرد و
اگر در ملاذ دنیا از مأکول و ملبوس و مشروب و امثال آن همسایه را فراموش نکند و تا تواند آنها را بر خود مقدم دارد یا با خود
شریک کند یا خیر از آنها بایشان رساند حق عظیمی شویم و اگر در رای و تدبیر و کیاست دینی و فطانت دنیوی چنان باشد
که در توجه بمرشدات و مصائب دوای درد و تریاق زهر و آسوده کننده خاطر و سپر بلا و ملاذ و ملجا او باشد بر آن حق
فزاید و اگر کار او بالا گیرد و بقوت ایمان و دعای سحرگاهان شیاطین را از همسایه خود دور کند و نسبت او آنها را
ازو مغلول کنند و از کناهان او در گذرند و از آن الطاف خفیه ربانیه که باو رسد بهمسایه اش مرحمتی کنند در اینجا
مقام آن همسایه مقام روح و جان شود که هر چه با و کند بخود کرده غیری نیست تا ملاحظه حق و ادا آن شود چنانچه
در طبقات دیگر کاهی بمنزله چشم و کاهی بجای دست و کاهی بحوض و پوست از همه آنکه بمنزله احشاء و معا باشد که
کثافت و شرور را از انسان بردپس پوست ترچیزیکه باید رعایت نمود پوشاندن او باشد از آنچه او را ضرر رساند چنانچه
باحشاء کند و در عدة الداعی در ذکر ثواب دعا بیت المعمور گوید اول آن اینست یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح
از رسول خدا صلی الله علیه و آله خبری نقل کرده و در آنجا میفرماید که خداوند آزاد میکند پدر و مادر و برادر و خواهر و اهل و فرزند
و همسایگان او را از آتش جهنم و در امالی شیخ طوسی مرویست از آنجناب که فرمود به ابوذر ای ابوذر بدرستیکه خداوند
اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزند او فرزندان فرزندان او و اثر اصلاح او را رعایت میفرماید در اهل خانهای او و در
خانهای همسایگان او و ما دامیکه در میان ایشانست که بلاها را از ایشان رفع میفرماید و عذاب خود را بر ایشان نازل نمیکند
و در منهج الدعوات در شرح دعائیکه اول آن اینست اللهم انی اسئلک یا من اجتجب بشعاع نوره عن
نواظر خلقه الخ از آنجناب روایت کرده که فرمود می آمرزد خداوند بمرخوانندگان او و اهل بیت و همسایگان ایشان
و کسیکه در مسجد ایشانست و اهل بلدشان و در فلاح السائل مرویست از جناب صادق علیه السلام که هر کس بخواند یازده
مرتبه قل هو الله احد در وقت خواب آمرزیده شود کناهش و شفیع میکردند او را در همسایگانش و در
ثواب الاعمال از آنجناب روایت کرده در ثواب همین عمل که محفوظ میماند خانه اش و خانهای اهل او و در مجمع البیان
در فضل آیة الکرسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر کس بخواند آنرا در وقت خواب خدا تعالی او را امین
کند بر نفس خود و خانه همسایه و همسایه همسایه و در تفسیر شیخ ابو الفتوح چنین نقل کرده بر نفس خود و خانه خود
و خانه چند همسایه که پیرامن او باشد و در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر کس کوشش کند
در حاجت برادر مسلم خود محض رضای خدا بنویسد و واجب کرداند برای او هزار هزار حسنه که بیامرزد در آن حسنات
خویشان و آشنایان و همسایگان و برادران او را و از این قسم دعیه و اوراد و اذکار و قرائت آیات بسیار است
و کدام نعمت از این بزرگتر که انسان عاصی در بستر راحت خود شب آسوده بخوابد و از برکت دعا و تلاوت قرآن

در معنی جار و اقسام آن

همسایه کناهش آمرزیده و جان و مال و عیالش از شر همه سوانح محفوظ باشد بلکه وارد شده که چون مؤمنی بمیرد هفتصد
شیطان که بحبته او مأمور بودند بجانهای همسایها متفرق شوند پس چه اثر سبب آن شیاطین و مانع از
رسیدن شر آنها بهمسایها است و بسته چنین وجودیرا اگر این همه انتفاع از او برده میشود باید مقدم داشت بر نفس خویش
در هر احسان و خیر یکه متمکن است ازان چنانچه در مصباح الانوار از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فاطمه
زهرا علیها السلام هرگاه دعا میکرد برای مؤمنین و مؤمنات و دعا نمیکرد برای نفس خود پس گفته شد باو سبب آن پرسیدند فرمود
الجار ثم الدار یعنی در هر چیزی اولا همسایگان را مقدم دارد انگاه بخانه خود پردازد و در این کلام شریف اشاره است
بسری دقیق چه سائل پرسید از سبب تقدیم دعا برای مؤمنین بر دعا برای نفس مقدس خویش در جواب اجمالا فرمود بمطلب
معهود مسلم از تقدیم جار بر صاحب دار و این کلام آنگاه جواب شود که مؤمنین جار بمعظمه باشند و چون دعا اختصاصی
بمؤمنین ساکنین در همسایگی نداشت پس تمام مؤمنین را همسایه دانستند پس مراد از همسایه خصوص ساکن در خانه متصل
بخانه انسان نباشد بلکه دایره آن وسیع و مقصود از ان عام که هر مؤمنی مؤمنی را جار باشد نظر باینکه در عالم ارواح
همه جنودی بوده و هستند مجتمع و گرد هم آمده بلکه مکرر در اخبار رسیده که مؤمنین بمنزله یکجسدند که اگر بیکی صدمه رسد
باقی متالم میشوند و معلوم است که اعضای یکجسد همه مجاور یکدیگرند و در پاره اخبار فرمودند همه بمنزله یک بنا یند که
قوت هر یک بدیگریست و در قرآن نیز ایشانرا مدح فرمود که بنیانند مرصوص و نظر باینکه حفظ دین و جان و مال
و عرض هر مؤمنی بسته بدیگری است چنانچه دانستی چه اگر کسی در مکانی تنها منزل گیرد از جائی شد رحالی بجهت عمل معاش
خصوص شخص او خواهد شد و هم چنین عالمی محض هدایت یکتن از مجمع مسلمین کناره نکند و بسوی او نرود و در مخاطره نیندازد
او از تمامی آن چهار چیز معلوم و توقف آن بر وجود دیگری و دیگری واضح و حال دیگری نیز با و چنین پس وجود
هر یک دیگری چون درخت ایستاده بقوت یکدیگر پس مرخص است که اراده ایستادن کند خشت همسایه خود را اولا
باید بپا دارد تا از قوت او خود تواند ایستاد و از اینجا معلوم میشود که انسانرا اضافها از همسایگان باشند گاهی
ایشانرا ندیده و نخواهد دید و مامور است باحسان بایشان و اگر متمکن نیست اقلا کاری نکند که اذیت او بایشان نرسد و
از شر او مامون باشند و از جمله ایشانند ملکه موکل بانسان خصوص کرام الکاتبین روز و شب و حفظه از شرور و الام
نسنکان و همکذا چه ایشان همسایگان عزیز با نفع بی ضرر مرافب و فایند چنانچه خداوند میفرماید ان الذین قالوا
ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم
توعدون نحن اولیائکم فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة الآیه آنانکه گفتند پروردگار ما خداوند یکتائی مستحق
عبودیت و پناه آوردن باو در شدایدست انگاه باستقامت رفتار کردند و در عقاید و خطرات و حرکات و
گفتار و کردار از جادهٔ عدل قدمی بیرون ننهادند فرود می آید بر ایشان ملئکه هنگام بیرون رفتن روح از بدن چنانچه
از اهل بیت علیهم السلام رسیده که میرسند و میگویند بیا شید و بشارت باد شما را بهشتیکه شما را وعده میدادند ۷

در اینکه ملائکه از همسایگانند که باید بایشان احسان کرد

ما یاران و دوستان شما بودیم در دنیا و متوقع بودیم رسانیدن خیری را بسوی شما و حفظ کردن شما را از شرور و حوادث
و همچنین در آخرت و کمترین چیزیکه باید رعایت کرد در حق همسایگی ایشان اذیت نکردن و بمشقت نرسانیدن ایشانست
بکردن معصیت و کفار لغو و خوردن بدبو و نظائر آن از آنچه از آن متنفر و با الطبع گریزانند و گذشت از تفسیر امام که حضرت
جواد علیه السلام فرمود با شخص که صدقه بسیار داده بود و مدعی شد مقام تشیع را که خداوند میفرماید صدقات خود را
باطل نکنید بمنت و اذیت و نفرمود بمنت گذاردن هر مانکه بر او صدقه می‌دهید و به اذیت کردن بر او یا اذیت
کردن تو قومی را که تصدق کردی بر ایشان عظیم است یا اذیت تو حفظه و ملکه مقربین خداوند را که در حوالی تو اند و ما را
آنمرد گفت بلکه این باین رسول الله فرمود بآن کلام که گفتی و دعوای مقامیکه کردی هم ما را اذیت کردی هم ایشان را و
فرمودند چون انسان قصد کند بجا آوردن گناهی را نفسیکه از او بیرون می‌آید در آنحال متعفن است پس ملک شمال که
کاتب سیئات است میفهمد که او قصد گناه کرده و قطب راوندی و غیره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردند
که برای مؤمن هفتاد و دو پرده است چون یک گناه کرد پرده دریده شود پس اگر توبه کرد آن پرده باز شود با
هفت پرده دیگر و اگر اباکرد و جز اقدام در معصیت را تمامی پرده‌ها از او کشف می‌شود پس اگر توبه کرد خداوند آنها را باز
رد میکند و باهر پردهٔ هفت پرده است و اگر اباکرد و جز پیشی کرفتن در معصیت را شکایت میکند ملکه بسوی خداوند خود که
پرده‌ها پاره شده و باقی مانده بی پرده پس وحی میرسد بملکه که بپوشانید بندهٔ مرا بالهای خود و بدرستیکه بنی آدم سرزنش کرده
میشوند و تغییر نمیدهند و من تغییر میدهم و سرزنش نمیکنم و اگر اباکرد جز دلیری و پیشی کرفتن در معصیت را شکایت میکنند
ملکه بسوی پروردکار خود و بالها را بر میدارند و میکویند ای پروردکار ما این بندهٔ تو ما را آزار کرد از آنچه میکند از
معاصی ظاهری و باطنی پس خداوند میفرماید باز دارید از ایشان بالهای خود را پس اگر در ظلمت شب کناهی کند یا در روشنائی
روز یا در بیابان یا قعر دریا خداوند جار می‌نماید او را بر زبان مردم پس از خداوند بخواهید که پرده‌ها شما را نپوشاند و از
خوردن پیاز و سیر و کراث نهی فرمودند بجهة متاذی شدن ملکه و همچنین از جمیع چیزهای میان مفاصل انگشتان و نظائر
این بسیار است و فرمودند چون خواهی بخوابی نیت کن باین کار کم شدن تعب ملکه که با تو اند و سخن در اینجا در ذکر سایر
همسایگان و هم نشینان طولانیست و برای تنبیه و اشاره اینقدار کافیست و بسیار مناسب است که ختم
کنیم کلام را بذکر حکایتی که در اوست موعظه و ترغیب و کرامت و تشدید امر همسایه و آن چنانست که خبر داد ما را
جناب عالم جلیل و سید نبیل جامع مراتب تقوی و فضل سید مهدی نجفی یکی از ثقات ائمه جماعت حرم محترم نجف اشرف
سلمه الله تعالی که گفت شنیدم از جناب شیخ محمد آل حاجی داود خرعلی که در نهایت زهد و ورع و سخاوت کرم و دارا
بود صفات اهل الله را و راست کو بود در خبر و در اول امر از اغنیاء بود آنکاه فقیر شد و فرق نکرد در حالت شکر و
رضایش بسیار مراجعه میکرد در کتب اخبار و هم چنین خبر داد ما را برادر روحانی و فاضل صمدانی آغا علی رضا اصفهانی
حشره الله تعالی مع اجداده از جناب عالم علیم و مصداق آیه تعرف فی وجوههم نضرة النعیم صاحب کرامات باهرات

حکایت خشم کردن جناب بحر العلوم بر صاحب مفتاح الکرامه در مطلع نشدن بر حال همسایه

آخوند ملا زین العابدین سلماسی قدس سره باقی قلعه مبارکه سامره که صاحب سر و تلمیذ خاص آیة الله جناب سید بحر العلوم اعلی الله مقامه که هر دو نقل کردند که شبی جناب فقیه اهل و السید الاکمل سید جواد عاملی نجفی رحمة الله صاحب کتاب مفتاح الکرامة مشغول خوردن شام بود که کسی در خانه را کوبید و شناخت که کوبنده خادم بحر العلوم است پس خود شتابان آمد نزد خادم پس با و گفت شام سید را در پیش رویش گذاشتند و او منتظر تو است پس تعجیل روانه شد چون چشم سید براو افتاد فرمود آیا از خدا نمیترسی آیا از قصاص خدا و ندنیستی آیا حیا نمیکنی از خدا گفت چه روی داده فرمود با و مردی از برادران تو از بقال برای عیال خود هر شب و روز خرمای نا هدی بقرض میگرفت و بغیر او ممکن نبود و بر ایشان هفت روز است میگذرد که گندم و برنج نچشیدند و غیر خرمای نا هدی نخوردند دیروز رفت از ان خرما بگیرد بجهت شام پس بقال با و گفت قرض تو فلان مبلغ شده پس حیا کرد از بقال و از او چیزی نگرفت و خود و عیالش شب را بسر بردند با شام تو خوش میگذرانی و میخوری و او خانه اش بخانه تو متصل است و می شناسی او را و فلانست پس مرحوم سید جواد گفت والله مطلع نبودم باحوال او سید فرمود اگر مطلع بودی بحال او و شام میخوردی و التفات با و نمیکردی هر آینه یهودی بودی یا کافری و این غضب من بر تو بجهة تجسس نکردن تو است از حال برادرانت و عدم اطلاع بر امور ایشان پس بگیر این مجموعه را و خادم آنرا بر میدارد و بدست می سپارد در خانه او و با و بگو خوشدل شتم که امشب با تو شام بخورم و این کیسه را که در او تنخواهیست در زیر فرش یا بوریا یا حصیر او بگذار و مجموعه را بگذار برای او و برنگردان و این مجموعه بزرگی بود و در او بود از گوشت و مطبوخات نفیسه پخته و خورش از باب تنعم و شرو تست و سید فرمود من شام نمیخورم تا تو برگردی و خبر دهی که او شام خورده و شیره پس جناب سید جواد و خادم رفتند تا بخانه مؤمن رسیدند این مجموعه را از دست خادم گرفت و او برگشت پس در را کوبید مرد بیرون آمد سید با و گفت خوشدلشتم که امشب با تو شام خورده باشم چون خواستند مشغول خوردن شوند مؤمن گفت این غذای تو نیست زیرا که او طبعی است نفیس که عبور نتواند بسازد و من نمیخورم تا خبر ندهی مرا بامر او پس سید اصرار نمود در خوردن او و مصر شد در نخوردن پس ناچار قضیه را نقل کرد مؤمن گفت والله مطلع نشد بر قصه من احدی از همسایگان من چه رسد بانها که از من بدو راند و این امر نیست عجیب از سید و اسم آن مؤمن شیخ محمد نجم عاملی بود و بچه در کمال بود شصت عدد شوش که نام یکی از اقسام پولهای آن زمانست هر شوش دو قران و چیزی میشود

مؤلف گوید شیخ محمد خر علی را حقیر در آخر عمر درک کردم قریب بصد سال یا متجاوز داشت مردی زنده دل صالح مطلع در اخبار اهل بیت علیهم السلام و منفرد بود در اخلاص و محبت و غالب صحبت و ذکرش ذکر امام عصر علیه السلام بود بعضی از صلحا را اعتقاد آن بود که بشرف حضور مشرف شده بود و در آن باب قضیه داشت که مقام ذکرش نیست

طائفه چهارم ایتام و اخیار در فضل انفاق و صدقه بر ایشان متفرقا گذشت و در کتاب جعفریات از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود آخر چیزیکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکه میفرمود بسوی تو بسوی خدای صاحب عرش نه بسوی دنیا وصیت میکنم شما را بنیکوئی کردن بدو کس ضعیف یتیم و بنده و در

در رجح انفاق بر مساکین

نهج است که امیر المومنین علیه السلام در وصیت آخر وقات فرمود بترسید از خداوند در باره یتیمان پس گرسنگی ندهید
ایشانرا تا مجدید دهان ایشان بد بو شود و ملجای نگذارید ایشانرا که مکرر از شما سوال کنند و در نظر شما ضایع شوند و در
تفسیر شیخ ابو الفتوح و غیره مرویست که رجلی از انصار بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد فرمود بهترین خانهای شما خانه ایست که در او یتیمی بود که در او نیکی کنند
با و احسان کنند و بدترین خانهای شما خانه ایست که در او یتیمی بود که با و بدی کنند و ایضا فرمود من و متکفل یتیم
در بهشت هم چنین باشیم و بدو انگشت اشاره کرد و بسبابه و وسطی و ایضا فرمود هر که یتیم را با خود گیرد بطعام و شراب
تا چنان شود که از او مستغنی شود بهشت او را واجب گردد و در تفسیر امام علیه السلام مرویست از آنجناب که فرمود خداوند
تاکید نمود بر نیکی کردن بر یتیمان بجهت انقطاعشان از پدران خود پس هر که حفظ کند ایشانرا خدا و ندا و را حفظ میکند و هر که
اکرام کند ایشانرا خداوند را اکرام کند و هر که دست خود را بر سر یتیمی بمالد در مقام محمد صلی الله علیه و آله میکند خداوند برای او
در بهشت بهر موئیکه گذشت دست او بر سرش قصری فراخ تر از دنیا و آنچه در او است و در آن قصرست آنچه نفس بخواهد و چشم را
لذت دهد و در آنجا جاودانی خواهد بود و در الباب الرابع از ندی مرویست از آنجناب که فرمود چون کسی یتیمی را در زیر بگیرد
خدا تعالی میفرماید که بنده مرا گریانده و من پیش از خاک پنهان کردم قسم بعزت خود که هر کس او را خوشنود کند
بپاره کلمه داخل میکنم او را در بهشت و فرمود شیطان نزدیک تر شود مائده را که بر سر آن یتیمی باشد و گذشت در باب چهارم
چیزیکه مناسب اینمقام است **طائفه پنجم مساکین و فقرا** اگر چه فقر پریشانی و اتحاد و مهیج حرمتی دیگر از جهات بسیار
کردن انفاق در ایشان نباشد چون خویشی و علم و عجز و همسایگی و حقد اشتن و گذشت صدقه بر ایشان باز او یکی ده دهند
و در تفسیر شیخ ابو الفتوح از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود نیست مسکین آنکه میگردد یعنی بر در خانها سوال میکند
و آنکه باز گرداند او را یک خرما یا دو خرما و یک لقمه و دو لقمه بلکه مسکین آن باشد که از مردمان چیزی نخواهد و نداند بخواستن
و نشناسند او را مردم تا بر او صدقه کنند انگه گفت اگر خواهی این آیه بخوانی یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم
بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا حاصل فرموده آنجناب و مضمون آیه مراد از مسکین که در آیات بسیار امر باحسان
و تحریص بر اطعام او شده همان فقرا متعففین اند که ذلت سوال را بر خود راه نمیدهند و خدا تعالی ایشانرا معین فرموده برای
محل نفقه و خود آنجناب در دعا میخواست مسکنت را چنانچه میفرمود اللهم احیینی مسکینا و امتنی مسکینا
و احشرنی فی زمرة المساکین یکی از جمله زیانش گفت چرا چنین میکنی گفت برای آنکه ایشان پیش از تو انگران بهشت
شوند بچهل سال انگاه گفت نگر تا مسکین را چیزی دهی و اگر چیزی خواهد ردش نکنی و اگر چه بنیم خرمائی باشد مسکین را دوست داری
و نخویشتن نزدیکداری تا خدا تعالی تو را برحمت خویشتن نزدیک گرداند و ایضا در آن تفسیر از آنجناب روایت کرده که فرمود
روز قیامت منادی از قبل رب العزة ندا کند کجا اند آنانکه فقرا و مساکین را اکرام کردند در دنیا بهشت دیدار من بشما خوش
نیست و بحرمت و آنانکه بسیار پرستی و درویش داری کردند در دنیا ایشانرا بیارند و بر منبرهای نور بنشانند و مردمان
در حساب باشند و مؤید خبر اول که مسکین کسی است که سوال نکند آنکه در آیه شریفه لیس البر ان تولوا وجوهکم

در مدح صدقه بر حیوانات

بعد از مساکین ذکر فرمود و از اینجا معلوم میشود که مراد حضرت رد کردن سائل و ممدوح نمودن اکرام با و نیست در ان کلام شریف بلکه بیان محل انفاق که در ان تاکید و تحریص شده و الا سائل را بمجرد سئوال قطع نظر از پریشانی و فقر حقی پیدا شود که ادای آن جز باجابت مسئول نباشد چنانچه در آن تفسیر وغیره است که فرمود سائل را حقی است اگرچه بر اسب آمده و فرمود سائل را رد مکنید هر چند بسم کوسفند سوخته باشد و اگر سائل را هیچ حقی نیست جز آنکه کشف حال خود کند در پیش تو و آبروی خود بریزد و در مقام مذلت بایستد خود کفایت بودی هر روز اعرابی آمدی تا بر امیر المؤمنین علیه السلام سئوال کند امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا اعرابی چیزی توانی نوشتن گفت آری گفت حاجت خود را بر زمین بنویس یا بر چیزی و سئوال مکن تا مرا ذل سئوال در روی تو نیابد دیمن و گذشت که عطا که از پس سئوال بود بجها آبروی سائل بر نیاید و شاعری در این باب خوب گفته است ما اعتاض باذل وجهه بسؤاله ٭ عوضا و لو نال الغنی بسؤال ٭ و اذا السؤال مع النوال وزنته ٭ رجح السؤال و خف کل نوال ٭ و اذا بلیت ببذل وجهك سائلا ٭ فابذله للکرم المفضال ٭ ان الکریم اذا حبا بموعد ٭ اعطاك سلسا بغیر مطال ٭ و گذشت اخبار در فضل اعانت ابن السبیل و صدقه بر مساکین در مقامات متعدده و شرح تکلیف مسئول با سائل مشروحا خواهد آمد در باب بعد ان شاء الله تعالی **ششم** از موارد صدقه و انفاق حیوانات اهلی و وحشی و خانگی حلال یا حرام بری یا بحری حتی حشرات چون مورچه ما دامیکه مؤذی و امر بکشتن او نرسیده و چه از او نفعی ظاهر امر چند که بدفع دشمنان و کشتن موذیان باشد از او و بتوسد یا نرسد دارای حق همسائگی باشد یا نه در ثواب الاعمال مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود چون عیسی گذشت بکنار دریا انداخت یکقرص نان از قوت خود را در آب بعضی از حواریین عرض کردند یا روح الله چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود تا بخورد آنرا حیوانی از حیوانات دریا و ثواب آنرا در نزد خداوند بزرگست و در کتاب جعفریات مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود داخل شدم در بهشت دیدم مصاحب سگی را که او را آب داده بود از آب و نیز روایت کرده که وقتی آنجناب مشغول وضو بود که ناگاه گربه پناه آورد بحضرت پس دانست که آن گربه تشنه است پس ظرف آب را کج کرد بطرف او تا گربه از ان خورد آنگاه وضو ساخت بانچه از او باقی مانده و نیز از آنجناب روایت است که فرمود با امیر المؤمنین علیه السلام یا علی نمیخوانم بر تو آیه در انفاق بر اسبان الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة کسانیکه انفاق میکنند اموال خود را در شب و روز نهانی و آشکارا پس مزد ایشانست در نزد پروردگارشان و نیست ترسی بر ایشان و اندوهگین نمیشوند این آیه نفقه بر اسبانست در نهانی و آشکارا و صدوق در فقیه بعد از نقل نزول آیه در انفاق بر اسبان فرمود که اعتقاد ما این است که اصل نزول آیه در شان حضرت امیر علیه السلام وارد شده و جاری شده در نفقه بر اسبان و اشباه او چنانچه شایع است یعنی نزول آیه در باره کسی بجهة حالتی یا عملی از نیک و بد منافات ندارد شمول او مانند آنرام چند تفاوت بسیار باشد و در آداب معاشرت اسب و غیره در اخبار بسیار وارد شده که تا منزل کردند اول علف او را بدهند و در راه هر جا آب بیابند بر او عرضه دارند

ترغیب صدقه بر حیوانات

بار سنگین نکنند و دو اغ ابر رویش نگذارند و چون بنده بر چهارپائی سوار میشود میگوید بار خدایا او را بر من مهربان کن
و در محاسن مروی است که جناب صادق علیه السلام فرمود کسی با ذرّ را دید در ربذه که خر خود را آب میدهد با گفتند کسی نیست
خر تو را آب دهد گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت هیچ چهارپائی نیست مگر آنکه سؤال میکند صباح که
خدایا روزی کن مرا مالکی صالح که گرسنه نگرداند مرا و علف و سیراب کند از آب و زیاده از طاقتم مرا تکلیف نکند پس دوست دارم که
خود او را آب دهم و میری شافعی نقل کرده که عدی پسر حاتم که از خواص امیر المؤمنین علیه السلام بود نان خورد میکرد برای
مورچه و میگفت اینها همسایگان مایند و بر ما حق همسایگی دارند و در انجا و در کتاب بیره حلیه از بعضی زها د نقل کرده
که او هر روز نان بجهت مور خورد میکرد چون روز عاشورا می شد آن مورها از آن نان نمیخوردند و از غرائب امور آنکه مور
کوری شعور در نزد جمهور مثل عاشورا نگاه میدارد و انسان مدعی شعور چون برهان الدین حلبی صاحب سیره مذکوره
چنان خرف شده بما و سوی شده که این حکایت را مؤید برای استحباب روزه روز عاشورا قرار داده که عقاد اهل سنت
و حال آنکه اگر برای این بود در روز ماه رمضان نمیخورد که روزه اش واجب است و در مکارم الاخلاق از محمد بن الولید
روایت کرده که در خدمت حضرت جواد علیه السلام غذا خوردم چون فارغ شدم دو خوان را برداشتند غلام خواست بردارد
آنچه از خورده طعام افتاده بود پس بازو فرمود آنچه در صحرا ریخته بحال خود بگذار هر چند انسان کوسفندی باشد و در
بحار از بعضی کتب مناقب نقل نموده از نجیح که گفت دیدم حسن بن علی علیهما السلام را که غذا میخورد و در پیش روی او سگی
بود هر گاه لقمه میل میکرد لقمه مثل آن برای سگ می انداخت پس گفتم ای فرزند رسول خدا آیا در کنم این سگ را از طعام
تو فرمود بگذار او را بدرستیکه من حیا میکنم از خداوند اینکه صاحب روحی نگاه کند در روی من و من میخورم پس نخور انم
او را و در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که خداوند دوست میدارد سرد کردن کبد تشنه را و هر که
سیراب کند تشنه را از حیوانی یا غیر حیوان سایه می افکند خداوند بر او روزیکه سایه نیست جز سایه او و در کشف الغمه
مرویست که حضرت سجاد علیه السلام در سفری غذا میل میکرد و در نزد آنجناب مردی بود پس آهوئی رو آورد از طرفی با بچه خود
کباه میخورد و ایشان غذا میخوردند در کنار ره آنموضع پس حضرت فرمود بآن آهو بیا بخور تو در امانی پس آهو آمد و مشغول شد
بخوردن از سفره و در اختصاص مرویست که آنجناب در راه مکه بود با اصحاب خود ناگاه شغالی گذشت با ایشان
در حالیکه غذا میخوردند پس بانجا عاف فرمود آیا می شود برای شما که پیمانی دهید بمن و خدا را شاهد گیرید که این شغال را نترسانید
که من او را بخوانم بیاید نزد ما پس قسم خوردند برای او پس فرمود ای شغال بیا پس آمد تا افتاد پیش روی آنحضرت پس انحضرت
برای او گوشتی از استخوان جدا شده پس گرفت آنرا و فرمود که بخور پس حضرت آنکلام را اعاده فرمود آنها متعهد شدند
پس آمد پس یکی از آنها ترش روئی کرد در روی شغال و در گذشت لهذا چندان که دندانهایش سپید شد پس شغال رفت
و مید و پس حضرت فرمود کیست که با من غدر کرد و پیمان مرا شکست مردی از آنها گفت ای فرزند رسول خدا من در رای
او ترش روئی کردم و ندانستم پس استغفار میکنم حضرت سکوت کرد و خواهد آمد که آنجناب فرمود من زر را عیب نمیکنم

ها

نخوردن مور در روز عاشورا

مگر آنکه قبره از ان بخورد **ودر** اوصاف هاشم بن عبد مناف مذکورست که چون ولیمه میداد یا غذائی می ساخت و چیزی
ازان زیاد می آمد امر میکرد آنرا برای وحوش و طیور می انداختند تا بحدیکه معروف شد و مردم آنرا برای یکدیگر نقل
میکردند **واز** القاب شریفه حضرت عبد المطلب که از اوصیا بود مطعم طیر السماء است یعنی غذا دهنده مرغان هوا
سبب این لقب آن بود که همیشه از خوانش طعمه جدا میکرد برای طیور و وحوش و آنرا میبردند در سر کوهها میگذاشتند
ودر خبر وفات امیر المومنین علیه السلام مذکورست که آنجناب فرمود بدام کلثوم در شب شهادت چون مرغابیان
دور آنحضرت پر میزدند و فریاد میکردند ای دختر من بحق من بر تو که اینها را رها کن زیرا که حبس کردن چیزیرا که زبان ندارد
وقادر نیست بر سخن گفتن اگر گرسنه شود یا تشنه پس اینها را غذا ده و سیراب کن و گرنه رها کن بروند بخورند از گیاهای
زمین **ودر** علل الشرایع مرویست از رسول خدا و از امیر المومنین صلوات الله علیهما که فرمودند اکرام کنید گاو را
که او سید بهائم است سر خود را بلند نکرده بآسمان از شرم خدا از انروز یکه گوساله را پرستیدند **ومخفی نماند**
که وجه رجحان صدقه بر حیوان و حسن انفاق بر آنها شاید چند چیز باشد **اول** آنکه انفاق بر آنها خود سبب شود
برای تحصیل کرم و سخاوت و رفتن سجیه بخل و لئامت و آسان شدن بذل و احسان و شیرین شدن جود و عطا در
کام انسان چنانچه از اساتین در علوم الهیه است که هر که خواهد مرض بخل را از خویش دور کند چندی مور را سیر کند که
پاره از لقمه او را کافی انگاه مرغ را سیر کند چندی که بدو سه لقمه نان یا مانند آن قانع پس چند روزی گوسفند را
مواظب شود که سیر کند و هم چنین بالا رود پس بنا گذارد که روزی یکنفر را سیر کند که چون باو رسد تلخی عطا از کامش
برود و بر رغبت دهد آنچه را دهد و چون مواظب شود خود مایل کردد و بر کم و کیف آن کم کم بیفزاید تا بانجا رسد که تمام
سرورش در دادن و خوراندن باشد و این خود فائده ایست بزرک **دوم** آنکه نفع تمام ایشان بانسان رسد
یا بلا واسطه چون دفع عذاب الهی چنانچه فرمودند هر روز و شب ندا میکنند که اگر نبود بهائم چرنده و اطفال شیرخوار
و پیران عبادت کننده هر آینه فرو میریخت عذاب الهی بر شما و از این جهت انسان را چاره نباشد از مصاحبت
حیوان و بودن با بیکناهی چنانچه در شرع تاکید رسیده در نگاهداشتن جمله از انها چون بز و خروس و کبوتر و اسب
و غیر اینها و هم چنین خوردن کوشت و شیر و نتایج آن و پوشیدن مو و پشم و کرک و پر که عمده قوام معاش
بنی آدم است و سوار شدن و بکار بردن و شکار کردن و نظر کردن و آواز خوش شنیدن و دفع موذی و خشرات
و شیاطین کردن و غیر اینها یا بواسطه و در اخبار اهل بیت علیهم السلام رسیده که زیادتی یکیک سبب رفتن طاعون
است و ندانسته خوردن یکی که در غذاها می افتد سبب بیامدن جذام است و خود اینها از زمین و هوا کثیف متعفن
خلق شوند و مضرت آن دور ابر ندکه اگر نبود مورث بسیاری از امراض میشد و با اینحال غذا باشند برای حیوانی
دیکر که نفع آن بهتر و بیشتر تا برسد بانسان و هم چنین در ایشانست اخلاق حسنه از سخا و غیرت و شجاعت و
قناعت و سلامتی فطرت و صفات ذمیمه از بخل و ترس و حرص و طمع و غضب و حسد و تملق و دزدی کم ببینند

برای شوق و رغبت آدمی تحصیل آنها و تهذیب نفس از آنها بلکه بمقتضای آیکریمه الطیبات للطیبین والخبیثات للخبیثین طالب حق و سالک بکمال انسانیت را که باید دارا باشد تمام اوصاف نیک و خصال پسندیده مرتب پست تر از خود را از حیوان و نبات و جماد و مبرا باشد از تمام صفات مذمومه آنها چاره نباشد از تفحص و تفتیش در حالات آنها و بدست آوردن تمام خصال هر یک که بسبب آن طیب و حلال شده و سزاوار آدمی است که خواسته خود را از طیبین کند الکاه متصف شدن بآنها بلکه بتر و بیشتر از هر یک از آنها و هم چنین پیدا کردن خصال بهر یک که بسبب آن حرام یا نجس یا مکروه و مطرود شدند و آن خصلت از خبیثات شمرده شده تا اگر داری است از خود دور کند و اگر ندارد از او دور کند تا داخل نشود در خبیثین که دارایند خبیثات را و شایسته ایشانست زهی پستی فطرت که این رشته را از دست دهد و باین وادی نیفتد و در قدر بحیوانی نرسد و در مذمت با مذموم آنها در یک قطار نشمرده شود و بالجمله اگر کسی باندیشه رجوع کند بکسی که در حالات و صفات و حکایات آنها نوشته شده خواهد دانست که چه قدر نفع از آنها بانسان میرسد و مستحق چه مقدار احسان و تشکر ند سیم آنکه آنها مخلوقی هستند از مخلوقات خداوند و جندیند از جنود پروردگار عالم که معذب کند بسیار از اوقات بایشان بکشان و جبارن و گناهکاران را و امتحان و اختبار نماید اولیاء و ابرار را و بانواع مختلفه و السنه متفرقه تسبیح و تقدیس و تمجید کنند خدا تعالی را بغیر تسبیح ذاتی که در آن شرکت دارند تمامی موجودات حتی کافر و مشرک منکر در حال التفات بکفر و شرک و کوتاه نظران بی بصیرت در سلطنت و اقتدار حضرت احدیت جز آن مقام دیگر در آنها اعتقاد نکرده اند بلکه هریک را تسبیحی است مخصوص و ذکری معین که بزبان و دهان که در سر دارند گویند و از این جهت نمی رسیده از زدن سر آنها و اذن داده اند در زدن سائر اعضای آنها در وقت احتیاج بسیار بلغزیدن و در اخبار بسیار بذکر پاره از آنها اشاره شده و ما هم مختصرا بی ذکر ما خذ که کتب معتبره اصحابست اشاره کنیم بآنها ذکر اسب سبحان ربنا سبحانه و بروتی الملک لله الواحد القهار ذکر دیگر سبحان من سخر لنا هذا اللهم العن امرءة لها زوج فرنی و جلاله امرءة فیزنی ذکر دیگر لا الاله الا الله اللهم انصر احب الفریقین الیک و در اول روز اللهم وسع علی سیدی و در وسط روز اللهم اجعلنی احب الی سیدی من اهله و ماله و براوتی و اولاده و در آخر روز اللهم ارزق سیدک علی ظهری الشهادة و در وقت جنگ سر بلند کند و گوید سبحان الملک القدوس خر اللهم العن العثارین شتر حسبی الله و نعم الوکیل حسبی الله شتر نر سبحان ذل الجبارین سبحانه زرافه لا الاله الا الله وحده برذه کفی بالموت واعظا بزغاله عاجلنی الموت قبل ذنبی و از داد کاو مهلا مهلا یابن آدم انت بین یدی من یری ولا یری و هو الله ذکر دیگر لعنة الله علی مبغض آل محمد علیهم السلام شیر امر الله مهم ذکر دیگر انا مخلب الله یسلطنی علی من یشاء ذکر دیگر سبحان ربی سبحان الهی سبحان من اوقع المهابة والخافة فی قلوب عباده متی ذکر دیگر سبحان من البسنی

اب

خر شتر شتر نر زرافه برذه بزغاله کاو شیر

فیل فهد کرگ
شغال سگ
خرگوش روباه آهو
کرکدن پلنگ
مار عقرب کرم

المهابة وقذف فی قلوب عباده منی الخافة ذکر دیگر مرویست در جعفریات اللهم لا تسلطنی علی احد
من اهل المعروف فیل لا یغنی عن الموت قوة ولا حیلة فهل یا عزیز یا جبار یا متکبر یا الله
کرگ ما حفظ الله لن یضیع ابدا شغال الویل الویل للمذنب المصر سگ کفی بالمعاصی ذلا
خرگوش لا تهلکنی یا الهی لک الحمد روباه الدنیا دار غرور ا هو یغنی من الاذی کرکدن
غشنی لا تهلکت یا مولای پلنگ سبحان من تعزز بالقدرة سبحانه ما اشقی من عصاک
مار عقرب الشر شئی وحش کرم گوید که در میان سنگی در قعر دریا بود و موری روزی او را میبرد
نار دریا و نحوی او را بدهن میگرفت تا بورانج آشنا میرسید و بدهن او کرم میکذاشت و ذکر آنرا شنید و برای
جناب سلیمان نقل کرد یا من لا ینسانی فی جوف هذه الصخرة تحت هذه اللجة برزقک لا تنس عبادک
کرکس مؤمنین مور که جناب سلیمان در روز استسقا را دید گفت اللهم انا خلق من خلقک لیس بنا
طاؤس غنی عن رزقک فاما ان تسقینا و اما ان تهلکنا و برای بعد رزقک فلا تهلکنا بذنوب بنی آدم
کرکس عش ما شئت فاخر الموت باز یا عالم الخفیات و یا کاشف البلیات ذکر دیگر سبحان من
طاؤس بجلده طاؤس مولای ظلمت نفسی و اغتررت بزینتی فاغفر لی ذکر دیگر کما تدین تدان ذکر دیگر
دراج وحدوا الله یا جاهلین دراج الرحمان علی العرش استوی دراج حضرت در بیابانی دید فرمود دانه و
خروس آب از کجا میخوری گفت چون کرسنه میشوم صلوات بر اهل بیت علیهم السلام میفرستم سیر میشوم و چون تشنه میشوم
مرغ خانگی عاشق من میگویم بر ظالمین ایشان سیراب میشوم ذکر دیگر سبحان من یطعم و لا یطعم اللهم العن شارب الخمر خروس
زغن مرغ سنکخوار من عرف الله لم یئس ذکره ذکر دیگر سبوح قدوس رب الملئکة و الروح ذکر دیگر سبحان الملک
سبز قبا عقاب شاهین القدوس ذکر دیگر در سحر اذکروا الله یا غافلین ذکر دیگر سبحان من لم یلد و لم یولد و لم یکن له
جغد غراب کفوا احد اللهم العن قاطع رحم مرغ خانگی یا الله الحق انت الحق و قولک الحق یا الله یا حق
کلنگ تفلق یا شق امنت بالله و الیوم الاخر زغن توکل علی الله ترزق ذکر دیگر کل شئ هالک الا وجهه مرغ
مرغابی هدهد سنکخوار من سکت سلم سبز قبا ویل لمن الدنیا همته عقاب من اطاع الله لم یشق شاهین
قمری کبوتر سبحان الله حقا حقا جغد البعد من الناس انسه و در شب ناله و نوحه کری میکند بر جناب سید الشهداء علیه السلام
غراب یا رازق العباد ذکر دیگر العن بر عشارین ذکر دیگر ان فی البعد من الناس انسا کلنگ
حفظنی من عدوی تفلق من تخلی من الناس نجی من اذاهم مرغابی غفرانک یا الله هدهد
سبحان ربی الاعلی هدهد ما اشقی من عصی الله ذکر دیگر رحمک الله یا اباداود یعنی
قمری ذکر دیگر من لا یرحم لا یرحم یا عالم السر و النجوی یا الله ذکر دیگر استغفروا الله یا مذنبین
بحرائی که مائل بسیاهی است و بانگ میکند انت الله لا الا سوا الله یا الله ذکر دیگر لد و اللوت

قعی طوطی

واسوا للخراب **عقعق** سبحان سبحان من لا تخفی علیه خافیة **طوطی** من ذکر بدّ غفر نبه
ذکر دیگر کلّ حیّ میّت وکل جدید بال **کنجشک** استغفر الله مما یحفظ الله ذکر دیگر اللهم انا خلق
من خلقک لابدّ لنا من رزقک فاطعمنا واسقنا ذکر دیگر سبحان ربّی المذکور فی کلّ شیء صرد اتقوا الله
ودر نسخه استغفروا الله یا من نبین **بلبل** لا الله الا الله حقا حقا ذکر دیگر کما تدین کما تدان **کبک**
قرب الحق قریب **سمانی** یا بن آدم ما اغفلک عن الموت **چرخ** لا الله الا الله محمد والله خیر البریّة
فاخته یا واحد یا واحد یا احد یا احد یا فرد یا صمد ذکر دیگر لیت الخلق لم یخلقوا ذکر دیگر فقدتکم
ذکر دیگر سبحان من یری ولا یری وهو بالمنظر الاعلی اللهمّ العن من ترک الصلوة متعمّدا **شقراق**
مولای اعتقنی من النار **چکاوک** مولای تب علی کلّ مذنب من المذنبین ذکر دیگر اللهمّ العن
مبغضی آل محمد ذکر دیگر بورکتم اهل البیت وبورکت شیعتکم ولعن الله اعدائکم ذکر دیگر لعن الله
من بغض اهل بیت رسول الله علیهم السلام ونیز از ذکر **قمری** است ان لم تغفر لی شقیت ذکر دیگر
سبحان ربّی الاعلی ذکر دیگر لدوا للموت وابنوا للخراب ذکر دیگر قدّستم قدّستم **کبوتر** راعی که از

قمری

کبوتر راعی

قمری وکبوتر متولد می شود سبحان ربّی الاعلی ملاء سمواته ذکر دیگر لعن بر اهل تار و **کبوتر** و مزاروی و
دختر اواز خون ولعن بر قتله ابی عبد الله علیه السلام ذکر دیگر ده آیه از آخر سوره آل عمران **کبوتر** دشتی که صدای نیک

کبوتر دشتی

شترمرغ خزینی دارد لا قوة الا بالله العلی العظیم **شترمرغ** لا معبود سواک **پرستوک** سوره الحمد ذکر دیگر یا قابل
توبة التوابین یا الله لک الحمد ذکر دیگر سه آیه از اول سوره کهف وسه آیه از سوره سبحان الذی اسری که اول آن

شترمرغ

پرستوک

آیه فاذا قرأت القرآن است تا آخر سه آیه وسه آیه از سوره یس وجعلنا من بین ایدیهم سدا ذکر دیگر
قدّموا خیرا تجدوه ذخرا **زرزور** اللهمّ ارزقنی قوت یومی هذا سبحانک یا رزّاق ذکر دیگر **خفاش**

زرزور

انعام

خفاش

روز خراب شدن بیت المقدس اللهمّ سلّطنی علی البحر حتی نغرقهم **انعام** الحمد لله الذی لم یجعلنی
من ولد آدم **حمراء** که بفارسی اورا ژورک گویند بقدر کنجشک سر وگردنش تا نامارنج است باهیا یعنی لا الله

حمراء

الا الله **غوک** که بعربی ضفدع وبترکی قورعه گویند سبوح قدوس ربّ الملئکة والروح سبحان

غوک

المذکور لکلّ لسان ذکر دیگر سبحان من عبد فی قعر البحار سبحان من عبد فی جوف القفار اللهمّ
العن من یعقّ والدیه ذکر دیگر سبحان المعبود فی لجج البحار ذکر دیگر سبحان ربّی القدّوس ذکر دیگر
سبحان المذکور بکلّ مکان وگذشت که غوک بجناب داود عرض کرد که من تسبیح میکنم خداوندرا در هر شب هزار
تسبیح که منشعب می شود باهر تسبیح هزار حمد ودر مجموع اعرابست شیخ ابراهیم کفعمی مرویست که جناب داود ع
بیرون رفت پس آمد بکنار دریاکه ساعتی در آنجا عبادت کند خداوندرا ونماز کند پس غوکی آواز داد که ای داود نفس تو
بتو میگوید که ایستاده در عبادت در ساعتی که کسی ذکر نمیکند در او خداوندرا وما هفتاد هزار غوکیم که بر پا ایستاده تسبیح میکنیم

بیعت کردن جبرئیل از حیوانات برای امیرالمومنین علیه السلام

خداوند تبارک و تعالی را و تقدیس مینمایم او را و تمام اصناف مرغان و وحوش و درندگان چون روز جمعه شود و بهم دیگر
رسند گویند سلام علیکم سلام علیکم یوم صالح و بروایتی سلام علیکم هذا یوم صالح و بروایتی
سلم سلم یوم صالح و بروایتی سلام سلام یوم صالح و در روز جمعه جناب سلمان زیارت قبور کرد و بعد
ازان گفت آیا میدانید که امروز جمعه است ناگاه برگشت بمنزل خویش کسی با و گفت تو آمدی و بر ما سلام کردی و گفتی آیا
میدانید که امروز جمعه است و ما میدانیم مرغان چه میگویند روز جمعه میگویند سبوح قدوس رب الملئکة و الروح
سبقت رحمتك غضبك ما عرف عظمتك من حلف باسمك كاذبا و در شب جمعه ماهیان دریا و جنبندگان
روی زمین سرهای خود را بلند میکنند و نگاه میکنند بر یکدیگر فصیح بنالانعذبنا بذنوب الآدمیین و چون جناب سلیمان از رئیس
موران پرسید که چرا القتی به مورانی که داخل شوید در مسکنهای خود آیا ترسید که برسلیمان که از من جور بی رسد آنها در جواب گفت
نه ولیکن ترسیدم که مبتلا شوند بتماشای سلطنت تو و این شاغل شود ایشانرا از طاعت پروردگار ایشان و سید
جلیل القدر علی بن طاؤس در کتاب کشف الیقین از عمار یاسر روایت کرده که گفت من میرفتم در عقب امیرالمومنین
علیه السلام در بعضی از کوچهای مدینه که ناگاه کرکی را دیدیم که سرش سیاه و بدنش سفید بود و موهای دراز بسیاری داشت
و میدوید تا آمد بآنجائیکه آنحضرت و دو فرزندش حسنین علیهما السلام بودند پس کرک دو کوته خود را بر خاک میمالید و
بدست اشاره میکرد بامیرالمومنین علیه السلام پس حضرت گفت بار خدایا باز کن زبان این کرک را که با من سخن گوید
پس خدا تعالی زبان کرک را گشود پس دیدیم که کرک میگفت بزبان تیز فصیح السلام علیک یا امیرالمومنین و رحمة و علیک
از کجا می آئی گفت از بلد فجار کفره فرمود کجا اراده داری گفت بلد انبیاء بر ره فرمود برای چه کار گفت برای داخل
شدن در بیعت تو مرتبه دیگر فرمود گویا شما بیعت کرده اید با من گفت صیحه زد با صیحه زننده از آسمان که جمع شوید
پس جمع شدیم در یکی از دره های بنی اسرائیل پس افراشته شد در انجا علمهای سفید و رایتهای سبز و نصب شد راه و منبری
از طلای سرخ و بالا رفت بران جبرئیل پس خواند خطبه بلیغی که دلها از ان بتپید و چشمها از ان گریان شد پس گفت ای
معشر وحوش بدرستیکه خدای عزوجل خواند محمد صلی الله علیه و آله را پس اجابت کرد یعنی وفات کرد و قرار داد جانشین
خود را برای عباد پس از خود علی بن ابیطالب علیه السلام و امر کرده شما را که با او بیعت کنید پس وحوش گفتند قبول کردیم
و طاعت نمودیم جز کرکی او منکر شد حق تو را پس حضرت فرمود وای بر تو ای کرک گویا تو از جنی گفت من نه از جنم و نه از
انس من کرکیم شریف فرمود چگونه شریفی و حال آنکه تو کرکی گفت شریفم زیرا که از شیعیان توام و خبر داد مرا پدرم که
من از فرزندان آن کرکم که اولاد یعقوب با و رسیدند و گفتند برادر ما را دیروز او خورد و او تهمت زده شد
مؤلف گوید شاید آنکه کرکان منکر طایفه مخصوصی بودند یا انکار شان در زمان مخصوص بود و گرنه در اخبار بسیار
رسیده که می آیند خدمت ائمه علیهم السلام و متوسل میشوند و طلب دعا میکردند که فرزندان ایشان نریه و از دوستان
باشد چنانچه آنچه وارد شده در ذکر تسبیح و استغفار و طلب روزی و لعن و صلوات و گریه بر ای عبدالله علیه السلام کرده

حکایت عابد که در کوه الوند و کرامت بعضی از علماء

چون چندین برابر متواتر است و در محاسن برقی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود عالمیکه غلش را پنهان کند لعن میکند او را هر چیز جنبنده حتی حیوانات کوچک زمین و اگر نبود مگر آنچه در کلام مجید است در قصهٔ مورد هدهد با جناب سلیمان از تصریح بر معرفت بباریتعالی و علمش بدقایق امور و عظمت عرش بلقیس و کفر منکرین و معرفت به نبی وقت و سائر آنچه در مطاوی آن آیاتست هر آینه کافی بود برای آنچه مقصود است از اثبات بود نشان از بندگان مطیع ذاکر که پرستند خدا را بعبادات مخصوصه در شب و روز و در نزد او حکایت است از ایشان که ذکر آن مناسب است برای زیادتی وقوت ایمان و تصدیق آنچه وارد شده در پارهٔ ایشان و بعضی فوائد دیگر پس آنرا ذکر کنیم آنگاه نتیجه این کلمات را گوئیم **اوّل** حکایتیست که در آخر دار السلام نقل کردم و خبر داد مرا بآن سه نفر از اوثق ارباب فضل و کمال و تقوی مستغرق بحار یزدان آقا علی رضا اصفهانی همشیره زادهٔ فخر العلماء الکاملین حاجی محمد ابراهیم کلباسی اعلی الله مقامه که یگانهٔ عصر خود بود در بسیاری از صفات پسندیده و جنابان عالمان کاملان میرزا محمد باقر و میرزا محمد اسمعیل که امام جماعت است در مسجد بالاسر حرم مطهر کاظمین در خلف الصدق عالم جلیل و کامل نبیل صاحب کرامات باهره و مقامات ظاهره آخوند ملا زین العابدین سلماسی اعلی الله مقامه که در باقی تجسم و در حق جوار ذکری شد از ایشان در آخر جزوم که فرمود که چون از سفر زیارت جناب رضا علیه السلام مراجعت کردیم عبور ما افتاد بکوه الوند که قریب بهمدانست پس فرود آمدیم در انجا و موسم فصل ربیع بود پس همراهان مشغول زدن خیمه شدند و من نظر میکردم در دامنهٔ کوه ناگاه چشم افتاد بچیز سفیدی چون تامل کردم پیر مرد محاسن سفید پیرادیدم که عمامه کوچکی بر سر داشت بر سکوی نشسته که قریب بچهار زرع از زمین ارتفاع داشت و بر دور آن سنگهای بزرگ چیده که جز سر جائی از او پیدا نبود پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم پس من انسی گرفت و از جای خود فرود آمد و از حال خود خبر داد که از کروه ضالهٔ نیست که بحث بر و نرفتن از عهدهٔ تالیف نامهای مختلفه بر خود گذاشته اند و با شکال عجیبه بیرون می آیند بلکه برای اهل و اولاد بود پس از تمشیت امور ایشان عزلت اختیار کرده محض فراغت در عبادت و در نزد او بود رسالهای عملیه از علمای آن عصر و مجدده سالست که در انجاست و از جمله عجائبی که دیده بود پس از استفسار از انها آنکه گفت اول آمدن من در اینجا ماه رجب بود چون پنج شب از او گذشت شبی مشغول نماز مغرب بودم ناگاه صدای ولوله عظیمی آمد و آوازهای عجیبی شنیدم پس ترسیدم و نماز را تخفیف دادم و نظر کردم در اینوقت دیدم پرنده از حیوانات رو بمن می آیند پس اضطراب و خوفم زیاد شد و تعجب کردم از این اجتماع چون نیک نظر کردم در ایشان دیدم حیوانات مختلفه متضاده چون شیر و آهو و گاو و گوسفند و پلنگ و گرگ با هم مختلطند و صیحه میزنند بصدایهای غریبی و جمع شدند دور من در این محل و بلند کرده بودند سرهای خود را بسوی من و فریاد میکردند بر روی من پس نخوابیدم دور است که شب اجتماع این وحوش و درندگان که با هم دشمنند در بدن من باشد و حال آنکه یکدیگر را نمیدیدند نیستان گرد بجستم بزرگی و حادثهٔ عظیم چون تامل کردم بخاطرم آمد که امشب شب عاشورا است و این فریاد و فغان

حکایت عابد ملازم کوه الوند و معجزه از امیر المومنین علیه السلام

وجزع و نوحه گری برای مصیبت ابی عبدالله علیه السلام است چون مطمئن شدم عمامه را انداختم و بر خود زدم و خود را انداختم
از بیمکان و میگفتم حسین حسین شهید حسین و امثال این کلمات پس برای من در وسط خود جائی خالی کردند و دو مرا مانند حلقه
گرفتند پس بعضی سر بر زمین میزدند و بعضی خود را بخاک می انداختند و بهمین نحو بودیم تا فجر طالع شد پس آنها که وحشی تر از همه
بودند رفتند و بهمین ترتیب میرفتند تا همه متفرق شدند و این عادت ایشانست از آن سال تا حال که هیجده سال است
حتی آنکه گاهی روز عاشورا بر من مشتبه می شد پس ظاهر میشد از اجتماع آنها در اینجا آنگاه عابد برخواست و خمیری کرد
و آتشی افروخت که دو قرص نان برای افطار و سحر خود مهیا کند پس خواهش کردم که فردا مهمان من باشد که طبخی کنم و برای
او بیارم گفت روزی فقط مرا دارم اگر فردا چیزی نرسید روز بعد مهمان تو باشم چون شب شد بهمراهان گفتم طعام
نیکوئی بسازید بجهت مهمان عزیزی که سالها است طبخ نخورده پس شب مهیا شدند و صبح از برنج طبخی کردند و من بر بوی
سجاده نشسته مشغول تعقیب بودم تا آنکه نزدیک شد بطلوع آفتاب ناگاه مرد یرادیدم که بشتاب بکوه بالا میرود
پس ترسیدم و بخادم خود که جعفر نام داشت گفتم او را نزد من بیار پس او را آواز داد که بیاید گفت تشنه ام آبی
بمن برسان چون بنزد عابد رفتم انگاه می آیم نزد شما پس چون بنزد عابد رفت او فرود آمد و از آن شخص چیزی گرفت پس
برگشت و آمد و سلام کرد و نشست پرسیدم سبب این شتاب چه بود و چه کار داشتی و چه با و دادی و تو کیستی و از
کجا آمدی گفت اصل من از بلد خوی آذربیجانست در کوچکی مرا دزدیدند فلانحاجی دباغ همدانی مرا خرید و در نزد
معلم گذاشت پس خواندن و خط و مسائل دینی را آموختم پس مرا عیال داد و در امر خود مستقل نمود دوش در عالم خواب
امیر المومنین علیه السلام را دیدم پس من رفتم در برسان بعابد یکه در کوه الوند است پیش از طلوع آفتاب یکمن آرد حلال
پاکیزه گفتم فدایت شوم از کجا بشناسم حلیت و پاکیزگی او را فرمود در نزد فلانحاجی دباغ پس از خواب بیدار شدم
و مشتبه شد بر من وقت از شب پس از خانه بیرون آمدم از بیم آنکه مبادا بعابد نرسم در آنوقت که حضرت تعیین فرمود
و خانه دباغ را نیز نمی شناختم چون قدری رفتم عسس شب مرا گرفتند و بنزد داروغه بردند گفتا ای پسر این چه وقت
بیرون آمدن و حرکت بود گفتم مرا شغلی با فلانحاجی دباغ بود و با هم معاهده کردیم که در آخر شب او را ملاقات کنم از خواب
بیدار شدم و وقت نشناختم و بیخود از خانه بیرون آمدم از ترس خلف وعده پس شب گردان مرا گرفتند و نزد
تو آوردند و آن دباغ مذکور مردی بود معتمد و پس داروغه گفت در سیمای اینجوان آثار صدق و صلاح مشاهده میکنیم
ببرید او را بخانه حاجی دباغ پس اگر او را شناخت و بخانه اش برد از او بگذرید و گرنه او را برگردانید نزد من پس مرا
آوردند تا خانه حاجی و گفتند این خانه اوست و بکناری ایستادند پس در را کوبید خود حاجی بیرون آمد و در را
باز کرد پس سلام کردم جواب گفت و مرا در بغل گرفت و میان دو چشم مرا بوسید و داخل کرد در خانه و احترام
بگذاشتند پس گفتم یکمن آرد حلال میخواهم گفت بچشم و رفت و نانبائی آورد سر بسته و گفت این بمقدار است پس گفتم
قیمت آن چند است گفت آنکه تو را امر کرد باین مرا نیز امر کرد که از تو بهائی نستانم پس بدوش گرفتم و نماز صبح را بهنگام

بالا آمدن بکوه کردم بتعجیل از ترس فوت وقت واین فضلی است مر خدائرا که بهر کس خواست میدهد جناب آخوند
اعلی الله مقامه فرمود که در نزدیکی دامنهٔ آنکوه که ما منزل داشتیم جماعتی از صحرانشینان اهل کوسفند بودند کسی نزد ایشان
فرستادیم که قدری دوغ و پنیر بگیرد پس آنها از فروختن امتناع کردند واورا از میان خود بیرون کردند با دست
خالی وحال مهموم پس برگشت وساعتی نگذشید که جماعتی از ایشان رو بما کردند با اضطراب وگفتند چون ما با کردیم
از فروختن دوغ وماست و فرستادهٔ شما را بیرون کردیم از چادرهای خود در کوسفندان ما مرضی پیدا شد که بیتاده
میلرزند بخود ما آنکه مرده می افتند بزمین وگمان داریم که این جز بآنکار ما است پس شما پناه آوردیم که این بلا را از ما
بگردانید پس دعائی برایشان نوشتم وگفتم انیز ابر بالای چوبی بیاویزید و در میان کوسفندان نصب کنید پس
آنرا بردند پس از ساعتی تمام مردان ایشان برگشتند و باخود آوردند دوغ و پنیر و بره آنقدر که نتوانستیم جمع کنیم
آنگاه نزد عابد رفتیم گفت حادثهٔ عجیبی رویداد میان شما و ایجماعت یکی از جن ساکن اینمکان مرا خبر داد بر فتن
بعضی از شما نزد ایجماعت و امتناع ایشان از فروختن و اذیت کردن او و بیرون کردن او از میان خود و تعصب
کردن جن اینجا برای شما و غضب آنها بر ایشان و تلف کردن آنها کوسفندان ایشانرا و پناه آوردن ایشان بسوی
شما و کرفتن ایشان دعا از شما که مشتمل بود بر تهدید و وعید بر کرده جن پس عابد گفت آنها چون نوشتهٔ شما را دیدند
بیکدیگر گفتند که حال خودشان از اینها راضی شدند و ما را تهدید میکنند دست از کوسفندان ایشان بردارید
و عابد دست کرد در زیر فرش و آنها را بمن داد و نام آن عابد حسین زاهد بود **حکایت دوم** سید فقیر
از اهل طالقان قزوین سفر زشت کرد بجهت اصلاح حال و تحصیل معاش در زمان آبادی زشت و فراوانی زرد
سیم و ترقی ابریشم چندی در انجا ماند خداوند اعانت فرمود و قریب دویست اشرفی برای او جمع شد بهمراه خود برداشت
و از راه کنار دریا عزم ییلاق نور کرد و در سین خدمت علامه عصره و وحید الدهر والدماجد مؤلف اعلی الله تعالی
مقامه که در آنزمان صیت فضل و تقوی و کرم و زهدش اصقاع را پر کرده بود در بین راه سواری از راهزنان معروف
طائفهٔ خلیشه که ایشانرا عبد الملکی میگویند و غالب ایشان از غلاه و دزد و بیباک و خونریزند بسید رسید بر خورد که تنها
میرود اظهار مهربانی کرد و از حالش پرسید صادقانه شرح کرد دزد مسرور که لقمهٔ چربی بی تعب بچنگ افتاد از مقصد
پرسید گفت نور خدمت علامه نور ع گفت من نیز ارادهٔ آنجا دارم سید خوشحال شد نزدیک ظهر بعضی از چادرشان
کنار دریا که بجهت گرفتن ماهی در انجا ساکن بودند رسیدند و بر اینها وارد شدند آنها چون سید را با او دیدند
دانستند که بیچاره ندانسته خود را بهلاکت انداخته چون معرفت بحال آن خبیث داشتند ولیکن جرئت اظهار
نداشتند بعد از صرف غذا آمد بجهت قضای حاجت بیرون رفت پس آنجماعت بکدیگر گفتند تو این شخص را می شناسی
گفت در راه با من رفیق شد گفتند این از دزدهای خونریز معروف است و ناچار تو را خواهد کشت سید بگریه
و لابه افتاد که مرا نجات دهید گفتند ما را آن توانائی نیست و خود بجهت سلامتی از او در اینجا هر سال مبلغی با و میدهیم

دریدن شغالها دشمن سیدرا

ولیکن اینقدر تو نیم کردن که چون او بیاید تو بهانهٔ کاری بیرون روی و ما او را چند ساعتی مشغول کنیم و تا بتوانی
از راه غیر متعارف برو شاید خود را بجائی برسانی یا او تو را پیدا نکند پس چنین کردند و قریب بدریا جنگل است که
راه دران بآبادی باریک و مشتبه و منحصر دریکی که غیر اهالی آنجا کسی نمی شناسد و اگر کسی فی الجمله ازان منحرف شد
نجات ازان و از درندگانش مشکل است پس سید خود را بجنگل رساند و باشتاب تمام از غیر جادهٔ میرفت تا غروب آنگاه
درخت عظیمی را بنظر آورد که در جنگل انجا بسیار دیده میشود که چند نفر خود را در میان شاخهای آن پنهان کنند پس از ترس جانوران
بالا رفت و در میان شاخهٔ جا گرفت آنمرد چون قدری گذشت از حال سید پرسید عذری از کار یا خواب برای او
کرد نداند کی صبر کرد باز پرسید عذر آورد ند بدگمان شد بیرون آمد سید را ندید دانست که از دستش رها کرد ند پس آنها را
دشنام داد و تهدید کرد و سوار شد و از پی سید رو بجنگل کرد و رفت اتفاقا سرش در خطا افتاد که سید رفته بود
او نیز چون نزدیک شد که تاریک شود بماند درخت را بنظر آورد و رو بآنجا کرد و پیوسته بسید دشنام میداد و خطاب
میکرد که اگر بتو رسیدم چنین و چنان خواهم کرد چون سید از دور او را دید و صدای تهدید و وعید و دشنام او را شنید
از خود مایوس شد و از ترس حرکت نفس شیدن نداشت و آهسته که میکرد و متوسل باجداد طاهرین خود علیهم السلام شد
آن خبیث چون پائین آمد اسب را بکناری بست و زینش را گرفت در پهلوی خود گذاشت و شمشیر و تفنگ خود را نیز
در انجا گذاشت و غذائیکه همراه داشت خورد و در زیر آن درخت خوابید و سید بیدار مشغول تضرع و زاری چون پاسی
از شب گذشت شغالی صدا کرد پس شغالهای بسیار جمع شدند اما همه ساکت و ساکن پس یکی از انها چون دزدان آهسته آهسته
آمد و یکی از اسلحهٔ او را برد پس پوست او را خورند و خود شرا در زیر خاک پنهان کردند دیگری آمد چیز دیگر را برد همان کار را کردند و همچنین
لجام و زین چون از انها فارغ شدند تمام آنها بهیئت اجتماع آهسته و آرام آمدند نزدیک آن خبیث و یکدفعه بر سر او ریختند بنحویکه او را مجال
حرکت نشد و در اندک زمانی استخوانی خالی از پوست و گوشت از او باقی گذاشتند و رفتند و سید همه را
میدید و شکر الهی بجا می آورد چون صبح شد از درخت بزیر آمد و اسلحه را از زیر خاک گرفت و بران اسب سوار شد
و آمد در قریهٔ سعادت آباد که محل استقرار والد اعلی الله مقامه بود و از انجا دو فرسخ تا شهر آمل و قصهٔ خود را
نقل کرد و مؤمنین را سرور بر ایمانشان افزود این حاصل حکایت است و چون زمان تحمل آن طول کشیده
دور نیست که در بیان زیادتی شده که در عمدهٔ من نیست والله العالم و چون واضح و مبین شد که کرده
حیوان از عساکر فرمانبردار و زینت دهندهٔ زمین از تسبیح خداوند جبار ند پس انفاق بر آنها در نظر عقل راجح
و باقی داشتن آنها بر یاد داشتن عبادت خداوند است که پسندیده و ممدوح است در زبان تمام انبیا علیهم السلام
و اوصیا و کرام بلکه انفاق بر بسیاری از آنها بهتر است از انفاق بر بیشتر بنی آدم که پرورد کار خود را نشناسند و اگر
شناسند عبادت نکنند و اگر کنند درست نباشد و اگر درست باشد انقدر معصیت کنند که عبادت
در جنب آن نابود و مستهلک باشد و گذشت که حضرت صادق علیه السلام فرمود شتر مرا جانوران بخورند خوشتر است

در حسن انفاق بر حیوانات

در نزد من از آنکه اعراب بادیه بخورند و در کتاب جعفریات و غیره مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود قرار ندهید پشت چهارپایان خود را کرسی که چه بسیار مرکوبست که بهتر است از رکب خود و فرمانبردار ند مر خدایرا و ذکر کن و هیچ حیوان نباشد که خداوند خود را نشناسد چنانچه در کافی و فقیه و خصال از حضرت سجاد و صادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند که هر چه کنگ باشند بهائم کنگ نیستند از چهار چیز معرفت آنها بپروردگارشان یا آنکه برای ایشان خالقی است و شناختن ایشان نر را از ماده و شناختن چراگاه و شناختن مرگ خداوند در قرآن مجید میفرماید آیا نمی بینی ایمجمله که خدایرا سجده میکند برای او هر کس که در آسمانهاست و در زمین و آفتاب و ماه و ستارها و کوهها و درخت و جنبندگان یا چهارپایان و بسیاری از مردم و بسیاری واجب شده بر ایشان عذاب که سجده نکنند پس مستحق عذاب شوند از برای هیچ یک استثنای سرکشی از پرستش خویش نفرموده جز از بنی آدم و بالجمله در حسن صدقه و انفاق بر ایشان محتاج بر سیدن نفعی بواسطه یا بلا واسطه از آنها با انفاق کننده میت بآنکه میرسد چنانچه فرقی در مراتب صدقه و انفاقات نیست و اقل مرتبه آنکه هر کسی متمکن از آنست نگاهداشتن خود و دیگرانست از اذیت آنها بلکه از صفات مؤمن آنست که اذیت نمیکند بموری چه دلپست تر از ان و در فقیه مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بپرهیزید از خداوند در آنچه بشما داده و در زبان بستهای از اموال خود کسی گفت که است زبان بسته آنها فرمود که سفند و گاو و کبوتر و در اختصاص و غیره مرویست که ناقه حضرت سجاد علیه السلام بعد از وفات آنجناب آمد بر قبر و خود را بران میمالید و آنجناب بسفر حج و عمره براو سوار می شد و هرگز تازیانه براو نزد برو بیت حج و برد ایتی چهل حج براو کرد و وسیله رضی در مجازات نبویه روایت کرده که فرمود دشنام ندهید شتر را زیرا که باد خون بسته می شود در دیه دادن برای کشته که مانع است از خونریزی در مقام خونخواهی و در محاسن برقی مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود چون بلغزد چهارپا در زیر پای مرد پس باو بگوید که هلاک باد هر که ترا سوار شوی او میگوید هلاک و نگونسار شود هر کدام که از ما عصیان ش پروردگارش بیشتر است و در اخبار کثیره است که در پشت آنها نه نشیند مگر در راه خدا و بار نکنند ایشانرا زیاده از طاقتشان و تکلیف نکنند آنها را در رفتن مگر آنچه را طاقت دارند و رویشانرا نزنند و داغ نگذارند که تسبیح خداوند میکنند و سه نفر بر یکجا سوار نشوند و اگر شدند پیش ملعونست و اگر رم کردند زیرا که آنها می بینند آنچه را که شما نمی بینید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله شتر یرا دید که پالان بسته و جهازش بر پشتش فرمود بجاست صاحبش امر کنید او را که مهیا شود برای خصومت با او در روز قیامت و فرمودند هیچ حیوانی نیست که صاحبش اراده سوار شدن بر او را دارد مگر آنکه میگوید بار خدایا او را بمن مهربان کن و بر پشت او نخوابند و آنرا مجلس صحبت قرار ندهند و شیخ طوسی روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که مرد پیری از عبّاد بنی اسرائیل مشغول نماز بود که دید دو طفل خردسی اگر افتادند و پرش را می کشند پس او مشغول عبادت شد و ایشانرا منع نکرد پس خداوند بر زمین وحی کرد که او را فرو بر پس او فرو بردپس او فرو میرود تا آخر دهر و در خبر دیگر

در حسن انفاق بر حیوانات

مرویست که آنجناب فرمود ذیت نمیدید پرستوک را که او دوست میدارد ما اهلبیت را و در خصال مرویست که آنجناب مرد یرا دید که در دستش پرستوکی بود کشته شده پس حضرت از جای خود برخواست و آنرا از دست او گرفت انگاه بزمین انداخت و فرمود آیا عالم شما امر کرد شما را باین یا فقیه شما تحقیق که خبر داد مرا پدرم از جدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از کشتن شش حیوان مگس عسل مورچه غوک صرد که او را در کاک گویند و کنجشک را صید میکند و هدهد و پرستوک تا آخر آنچه گذشت در وجه سیم از طریق ثانی از فصل اول از باب چهارم و در فقیه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود از سوزانیدن چیزی از حیوانات تا او در نوادر راوندیست که آنجناب گذشت بقومیکه مرغ خانگی را زنده و داشته بودند و او را تیر میزدند پس فرمود که ایشانرا خدا لعنت کند و در شهاب قضاعی مرویست که آنحضرت فرمود هر کس عبث گنجشکی را بکشد می آید روز قیامت و برای او ناله و عویل عرش میکوید پروردگارا بپرس این را که چرا مرا کشته بغرض منفعتی و در ارشاد شیخ مفید مرویست که ابو حمزهٔ ثمالی چند کبوتر را از روی غضب کشت پس حضرت باقر علیه السلام باو فرمود آیا نمیدانی که چون از اهل زمین یعنی شیاطین را جنی با طفال ما باشد دفع می کنیم ضرر او را بپریدن کبوتر و ایشان خبر میدهند بوقت نماز در آخر شب پس صدقه بده از هر یک از انها بیک اشرفی زیرا که کشتی آنها را از روی خشم و برا ین مضمون که پریدن کبوتر سبب دور شدن جن و شیاطین است از خانه اخبار بسیار است و از این جهت امر فرمودند بنگاهداشتن او در خانه و در عقاب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که زنیرا عذاب کردند بجهة آنکه گربه را بست تا از تشنگی مرد و در کافی مرویست که آنجناب فرمود شخصی در حال احرام روباهیرا گرفت و آنرا نزدیک روی او میبرد روباه فریاد میکرد و ریچ از او بیرون میرفت و رفقایش او را نهی میکردند قبول نمیکرد پس او را رها کرد و خواهید پس ماری آمد و داخل شد در دهنش و نگذاشت او را تا آنکه چون روباه ریچ از او خارج شد پس واگذاشت او را و نیز روایت کرده از آنجناب در ضمن وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله بسر کرده لشکر چون بجائی میفرستاد که نکشند هیچ چهارپائیرا که گوشتش خورده میشود مگر انچه را که چاره ندارید از خوردنش و در مکارم الاخلاق از آنجناب مرویست که فرمود کثیف ترین گناهها سه چیز است کشتن بهیمه و حبس نمودن مهرزن و منع کردن مزد مزدور **هفتم** از موارد صدقه و انفاق نباتات و انفاق بر انها بکاشتن و آب دادن و حفظ کردن از آفات و غیر آنهاست چه از خود باشد یا نباشد و انفاق بر این قسم از دو راهست **اول** آنکه انفاق بر آن حقیقة انفاقست بر انسان چه نفع خوردن و تداوی و منافع جوبها و میوها و چوبها و کیاهها که حصار نتوان کرد و تصفیهٔ آنها هوا را از کدورت و مضرات که از بزرگترین نعمتهاست راجع است بایشان و بحیوان اگرچه در میان انسان باشد مستحق و غیر مستحق و مسلم و کافر و متقی و فاجر و لیکن منتفع شدن یکومن مستحق از ان کافی است در رجحان آن هر چند بطفیل او دشمنان خداوند نیز از ان منتفع شوند چنانچه در کافی از حضرت

در وجه رجحان صدقه بر نباتات

باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود پدرم میفرمود بهترین و نیکوترین اعمال کشت است که میخورد از او نیکان و بدکاران اما نیکان پس هرچه خورند از چیزی استغفار میکند برایتو و اما بدکاران پس هرچه از آن خورند او را لعن میکنند و میخورند از آن کشت بهائم و مرغان و در تفسیر عیاشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هیچ مسلمان نیست که آب دهد درخت بزرگیکه در ریگستان باشد یا درخت موز که همان طلح است که در قرآن مذکور است یا درخت سدر را پس کوبا که سیراب کرده مؤمنی را از تشنگی و شیخ طوسی در تهذیب از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود هیچ عملی محبوبتر نیست نزد خداوند از زراعت و هیچ پیغمبر یرا خداوند مبعوث نکرد مگر آنکه زراع بود مگر حضرت ادریس که خیاط بود و مفید ثانی از حضرت سجاد علیه السلام روایت کرده که فرمود من زرع نمیکنم آنچه را که زرع میکنم بجهت طلب زیادی در او یعنی منفعت کردن از آن و زرع نمیکنم آنرا مگر آنکه تناول کند از او فقیر و ارباب حاجت و برای آنکه تناول کند از او قبره مخصوصا از میان مرغان قبره همان قبره است که او را چکاوک میگویند و او بقدر گنجشکی است که کاکل بر سر دارد و شیخ برسی از محمد بن مسلم روایت کرده که با حضرت باقر علیه السلام بیرون رفتیم ناگاه بزمین خشکی رسیدیم که آتش از او مشتعل بود یعنی از بسیاری حرارت و در آنجا گنجشک بسیاری بود که دور سر آنحضرت پرمیزدند و چرخ میخوردند حضرت آنها را راند و فرمود نه دا کرامی نیست یعنی برای شما پس آنجناب رفت تا بمقصد خویش چون فرد ا رجوع کردیم و بهمانزمین رسیدیم باز آن گنجشکها پرواز میکردند و دور سر آنحضرت می گشتند و بر بالای سر میزدند پس شنیدم که آنحضرت فرمود بنوشید و سیراب شوید چون نظر کردم دیدم در آن بیابان آب بسیار یست گفتم ای آقای من دیروز منع کردی آنها را امروز سیر ایشان کردی فرمود بدانکه امروز در میان ایشان قبره مختلط بود پس آب دادم بایشان دا گر قبره نبود بایشان آب نمیدادم گفتم ای آقای من چه فرق میان قبره و گنجشک فرمود دوست برتو اما گنجشک پس آنها از موالیان فلانند زیرا که ایشان از دینند و اما قبره پس از موالی اهل بیت اند و ایشان در صغیر خود میگویند بورکتم اهل البیت و ببورکت شیعتکم و لعن الله اعدائکم و دیگر آنکه غرض حفظ و حراست و باقی داشتن و ترقی دادن و زنده داشتن خود نبات باشد از درخت و غیره چه نفعش بکسی برسد یا نرسد نظر باینکه نبات اقرب مقدار یست از شعور که بآن می شناسند خداوند و خداوند پرستان را و تسبیح میکنند و سجده میکنند خدایرا و منتظرند از گناهکاران و تا از ذکر خدا یتعالی غافل نشوند خشک یا شکسته نشوند پس باقی داشتن انها اعانت است در مرتبه بندگی ایشان و زیاد کردنست در عبادت و ذکر خداوند و پایه شعور آنها بجائی رسیده که حجت و واسطه فیض خود را شناسند و بملاقات ایشان خورسند شوند و منبسط شوند و در فراق و مصیبت ایشان اندوهناک و گریان شوند و در تفسیر علی بن ابراهیم از امیر المومنین علیه السلام مرویست که فرمود بدرستیکه تمامی درخت پیوسته بی خار بود تا آنکه خوانده شد برای خداوند رحمن ولدا یعنی خلق گفتند که خداوند را پسریست ارجمند و بزرگوارست آزانکه بوده باشد

مراد ورسیدن فرزندی پس نزدیک شد که آنجا نها از هم جدا شود و زمین پاره پاره کردد و کوهها از هم بپاشد پس در اینحال درخت
برخود لرزید و برای او خاری پیدا شد از ترس نزول عذاب **و در** علل الشرایع مرویست از جناب صادق علیه السلام
که خلق نکرد خداوند عزوجل درختی شیرتر از انکه برای او ثمری بود که از آن میخوردند چون مردم گفتند که خداوند بجهت خود
فرزند گرفته نصف شب آنروز و چون برای خداوند شریک گرفتند درخت خار برآورد **و در** تفسیر عیاشی از
آنجناب روایت کرده که فرمود هر گز غضب نمیکند برای خداوند چیزی مثل غضب طلح و سدر طلح مانند ترنجی بود و سدر مثل
خربزه یعنی بار این دو درخت چنین بود و چون یهود گفتند ید الله مغلولة دست خداوند بسته انچه باید بشود
نوشته و مقدر شده دیگر خدا را تصرفی نیست در خلقش کم کردند بار خود را پس بسته برای او شد و بسته سخت شد و
چون نصاری گفتند مسیح پسر خداوند است نرسیدند پس پرون آمد برای ایشان این خارها و کم کردند بار خود را و کردید
بنق که میوه سدر است باین مقدار و میوه طلح رفت و بار ندهد تا ظهور حضرت حجة امام عصر علیه السلام یا قیام قیامت
و مراد از طلح اکر درخت موز باشد پس مقصود آنکه ثمر معهودش رفت و اکر درخت مغیلان باشد چنانچه اهل لغت گفتند
و با خار مذکور هم مناسبت دارد پس مقصود ظاهر است **و در** کتاب خلاصة الوفا سید علی سمهودی شافعی از
جابر مرویست که کفت روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم در بعضی از باغهای مدینه و دست علی علیه السلام
در دستش بود پس کذشتیم بنخلی پس صیحه زد نخل که این محمد است سید پیغمبران و این علی است سید اوصیاء و اولیا
و پدر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم پس کذشتیم به نخلی پس صیحه زد که این محمد است رسول الله و این علی است سید امت
پس ملتفت شد پیغمبر به علی صلوات الله علیهما و فرمود نام او را صیحانی بکذار پس این بود سبب نامیدن این نوع
از خرما را به صیحانی یا مراد محل او بود و امروز در مدینه جائیست که او را صیحانی میکویند **و ابن شهر آشوب**
این خبر را چنین نقل کرده که کفت بودیم با حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در بعضی از کوچهای مدینه که ناکاه پنجه خود را
در پنجه امیر المومنین علیه السلام کرد و ندیدیم دو پنجه نیکوتر از آن دو پنجه پس کذشتیم بنخل مدینه پس آواز داد نخلی جفت خود را
که این محمد مصطفی است و این علی مرتضی است پس کذشتیم از نها پس دومی آواز داد بسیمی که این است نوح نبی و این است
ابراهیم خلیل پس کذشتیم از نها پس سیمی بچهارمی آواز داد که این است موسی و برادر او هرون پس از نها کذشتیم
پس آواز داد چهارمی به پنجمی که این محمد است سید نبیین و این علی است سید وصیین پس رسول خدا صلی الله علیه
و آله تبسم کرد و فرمود یا علی بنام نخل مدینه را صیحانی که صیحه زد بفضل من و بفضل تو ابن شهر آشوب میکوید من
روایت کردم که آن باغ از عامر بن سعد بود در عقیق سفلی **و در** مکارم الاخلاق از آنحضرت روایت کرده
که فرمود بخرید باد مجانا که دیدم درخت او را در بهشت کواهی داد برای خدا برراستی و برای من بپیغمبری و برای
علی علیه السلام بولایت و در روایت دیکر فرمود اقل درختی است که ایمان آورد بخدای عزوجل **و در** باب
عرض ولایت ائمه طاهرین علیهم السلام از این رقم اخبار بسیار است **و شیخ** ابن عیاش در کتاب مقتضب الاثر

روایت کرده که جناب موسی علیه السلام نظر کرد در شب خطاب یعنی شنید که خداوند در طور با او تکلم فرمود بسوی هر درختیکه در طور بود و هر سنگی و گیاهی که سخن میگفت بذکر محمد و دوازده اوصیاء او بعد از او صلوات الله علیهم **شیخ** کشی در رجال خود روایت کرده در احوال یونس بن یعقوب که از خاصان جناب رضا علیه السلام بود و در مدینه فوت شد و حضرت کفن و خنوط برای او فرستاد و امر فرمود جمیع غلامهای خود و غلامان پدر و جد شرا که در جنازه او حاضر شوند و فرمود این شخص مولای من بود و در عراق منزل داشت اگر منع کردید که او را در بقیع دفن کنیم با هم میگذاریم شما هم مولیان خود را در انجا دفن کنید و گویا انجناب تعریض کرد در لفظ مولی که بمعنی دوست و آزاد کرده شده و بنده هر سه آمده و در انجا مذکور است که موکل بقیع گفت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد من است پس هر گاه مردی از بنی هاشم بمیرد سر بر صدائی میکند پس میگویم که مرده از ایشان تا آنکه در روز مبعوث شود و در شبیکه بمیرد یعنی یونس مرد سر بر آواز داد گفتم چیزی ناخوش نمی بینم از ایشان پس گفت مرده از ایشان چون زور کشد آمدند و سر بر را از من گرفتند و گفتند آزاد کرده جناب صادق علیه السلام بود که در عراق منزل داشت **هشتم** جمادات یعنی زمین و آنچه در بر دارد و غیر از صناف گذشته و انفاق بران عبادت کردن و یاد آوردن خداوند و سجده کردن بر انست چه حقیقت انفاق و صدقه بغیر رسانیدن چیزی است باو و کردن کاری با او بزبان یا جوارح که در آن نفعی یا سروری و انبساطی برای او باشد و خداوند در آنها آنمقدار شعور قرار داده که تمیز دهند کنا هکار را از متقی و عبادت را از معصیت از آن خورسند و از این دلگیر و از آن مستریح و از این در رنج باشد مؤمن را دوست دارد و فاجر را لعنت کند پس جمیع کردار نیک احسانیست بر آن بقعه که انها را داشود **شیخ** طوسی و غیر او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردند که فرمود به ابوذر هیچ مرد نیست که بگذارد پیشانی خود را در بقعه از بقعهای زمین مگر آنکه گواهی میدهد برای او بآن سجده روز قیامت و هیچ منزلی نیست که فرود آیند در آن گروهی مگر آنکه صبح میکنند آنمنزل صلوات میفرستند بر ایشان یا لعنت میکنند ایشانرا ای ابوذر هیچ بامداد و پسینی نیست مگر آنکه بقعهای زمین آواز می کنند یکدیگر را که ای همسایه آیا گذشته بتو امروز یاد آور مر خدای عزوجل را یا بنده که گذشته باشد پیشانی خود را بر تو بجهت سجده برای خدای عزوجل پس بعضی گویند نه و بعضی گویند آری پس اگر گفت آری بخود می بالد و منبسط می شود و می بیند برای خود بهتری بر همسایه خود ای ابوذر چون بشنوید خداوند زمین را و فرمود آنچه در آن از درخت نبود در زمین درختیکه بنی آدم بسبب او میرفتند مگر آنکه نفعی از او میرسید پس بیرست درخت در زمین چنین بود تا آنکه تکلم کردند فجره بنی آدم بکلمه بد و گفتند که خدا فرزند گرفته منزه است خداوند از فرزند پس چون گفتند آنرا از زمین بخود کشید و منفعت درختان رفت **شیخ** حمیری در قرب الاسناد روایت کرده از جناب کاظم علیه السلام که فرمود چون مؤمن بمیرد گریه میکند بر او ملئکه و بقعهای زمین که بر او عبادت میکرد در آن و درهای آسمان که بالا میرود از آن عمل او و در کتاب مؤمن حسین بن سعید اهوازی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود ۷

هیچ مؤمنی نمی میرد در زمین غربتی که گریه کنند کان براو غائب انداز او مگر آنکه گریه میکند براو بقعهای زمینی که عبادت
میکرد خدایرا بر آنها و گریه میکنند براو جامهای او الخ و براین مضمون خبر بسیار رسیده چنانچه در جمله ازانها وارد شده که مردم
دو صنفند در مردن قسمی براحت می افتند و آن مؤمن است که از بلاها و مصائب و غموم دنیا براحت می افتد و قسمی
براحت می اندازند و از مردن آنها انسان و حیوانات و درخت براحت می افتند و آن کافر است **و قطب**
راوندی در خرایج روایت کرده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجانب تبوک تشریف برد بیست و پنجهزار مسلمانان
با آنحضرت بود سوای خدام ایشان پس گذشت آنجناب در سر خود بکوهیکه از بالای آن آب تشخ میکرد بپائین بجریان
پس گفتند چه قدر عجیب است تشخ این کوه فرمود او گریه میکند گفتند کوه هم گریه میکند فرمود آیا دوست دارید که
دانا شوید باین گفتند آری فرمود ایکوه گریه تو از چیست پس کوه جواب داد بزبان فصیحی که انجماعت شنیدند یا رسول الله
گذشت بمن عیسی بن مریم و او میخواند نار وقودها الناس والحجارة آتشیکه آتش افروزان او مردانند و سنگ
پس من از آنروز گریه میکنم از ترس آنکه مبادا بوده باشم من آنسنگ پس فرمود آرام گیر در مکان خود که تو از آنسنگ
نیستی آن سنگ کبریت است پس آن تشخات خشک شد از انکوه در همانوقت تا آنکه دیده نمی شد چیزی از ان
تشخ و رطوبتی که بود در آنکوه **و در** کشف الغمه و مناقب ابن شهر آشوب مرویست از اسماء دختر عمیس که گفت
شنیدم سیده من فاطمه علیها السلام میگفت شبیکه داخل شد بر من علی علیه السلام ترساند مرا در فراشم گفتم بچه
ترا ترساند ای سیده زنان عالم فرمود شنیدم زمین با او سخن میگفت و او باز زمین سخن میگفت پس صبح کردم
در حالتیکه ترسان بودم پس خبر کردم پدرم را پس سجده کرد سجده طولانی پس سر بلند کرد و فرمود ایفاطمه بشارت
باد تورا پاکیزگی نسل بدرستیکه خداوند فضیلت داده شوهر تورا بر تمامی خلق خود و مرکرده زمین را که خبار خود را برای
او نقل کند و هر چه جاری میشود بر روی او از شرق زمین تا غرب او **و در** امالی شیخ طوسی مرویست که چون
جنازه امیر المؤمنین علیه السلام را میبردند گذشتند به قائم و آن بنائی بود نزدیک نجف اشرف پس منحنی شد چنانچه
سریر را بر سر و قتیکه عبد المطلب برای او در خلشد کج شد و حال بجای آن بنا مسجدیست که او را خانه میگویند **و در**
لب لباب راوندی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود زمین افتخار میکند براه رفتن علی علیه السلام
بر پشت او **و در** کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود نیست محل قبری مگر آنکه هر روز سه مرتبه
سخن میگوید که منم خانه خاکی منم خانه کهنه کننده منم خانه کرم فرمود چون بنده مؤمن داخل شود در ان میگوید مرحبا
و اهلا آگاه باش قسم بخداوندی که تورا دوست میداشتم و حال آنکه تو بر پشت من راه میرفتی پس چگونه باشد هرگاه
داخل شوی در شکم من پس بزودی خواهی دید فرمود پس فراخ می شود برای او بقدر مد بصر او تا آنکه فرمود هرگاه
داخل شود کافر میگوید نه مرحبا و نه اهلا آگاه باش قسم بخدا که تورا دشمن میداشتم در انحال که بر پشت من راه میرفتی
پس چگونه است هرگاه داخل شکم من شوی بزودی خواهی دید پس او را فشار میدهد بنحویکه کوبیده می شود و باز بحال خود

برمیگردد الخ **ونیز** در بحار مرویست از آنجناب که برای قبر کلامی است در هر روز میگوید منم خانهٔ غربت منم خانهٔ وحشت منم خانهٔ کرم منم قبر منم روضه از ریاض بهشت یا گودالی از گودال دوزخ **ودر** علل الشرایع مرویست از آنجناب که خداوند وحی فرستاد بسوی خباب ابراهیم علیه السلام که زمین شکایت کرده نزد من بجهت حیا از دیدن عورت تو پس قرار داده میان خود و میان او مجالی پس ارداد چیزیکه او بزرگتر از جامهٔ و پست تر از سراویل بود پس آنرا پوشید و آن تا زانوی آنجناب بود **ودر** خصال مرویست از آنجناب که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و نالهٔ نکرده زمین بسوی پروردگار خود مانند فریاد او از سه چیز از خون حرامی که ریخته میشود بر او و غسل از زنا و خوابیدن بر آن پیش از برآمدن آفتاب **ودر** خرائج راوندی مرویست از جناب باقر علیه السلام که قرائت کردند سورهٔ اذا زلزلت الارض را نزد امیر المومنین علیه السلام پس فرمود منم انسان و بمن خبر میدهد خبرهای خود را و اشاره فرمود به آیهٔ وقال الانسان مالها یومئذ تحدث اخبارها **وشیخ** طبرسی روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود آیا میدانید چیست خبر دادن او گفتند خدا و رسول او دانا ترند فرمود خبر دادن او اینست که شهادت میدهد بر هر بنده و کنیز بآنچه کرده در پشت او میگوید چنین و چنان کرد روز فلان و فلان پس اینست خبر دادن او **ودر** کافی مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود شکایت کرد کعبه بسوی خدای عز و جل از آنچه میرسد باو از نفسهای مشرکین یعنی از بوی بد دهان ایشان پس خدا باو وحی فرستاد که ساکن باش ای کعبه که من بزودی خواهم کرد بقومیکه پاکیزه کنند یعنی دهان خود را شاخهای درخت چون خداوند مبعوث فرمود محمد صلی الله علیه و آله را وحی فرستاد بسوی او و با جبرئیل بمسواک خلال **ودر** خصال مرویست از حضرت سجاد علیه السلام که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون طالب علم بیرون رود از منزل خود نمیگذارد پای خود را بر تری و نه خشکی از زمین آنکه تسبیح میکند برای او و هفت زمین **ودر** دعوات سید راوندی مرویست که چون مؤمن بمیرد نمیکند بقعهای زمین بعضی بعضی دیگر را که مرد بندهٔ خدا که مؤمن بود پس گریه میکند بر او آسمان و زمین پس خداوند میفرماید بآن دو که چه شما را بگریه آورده بر بندهٔ من و خداوند داناتر است بآنچه بر سیده پس میگوید ای پروردگار ما راه نمیرفت در هیچ ناحیهٔ از زمین مگر آنکه ذکر میکرد تو را **ونیز** روایت کرده از مجاهد در تفسیر قول خدا تعالی فما بکت علیهم السماء والارض که نمیمیرد هیچ مؤمنی مگر آنکه گریه میکند بر او آسمان و زمین پس گفت که آیا تعجب میکنید چرا انکار میکنید زمین بر بنده که آباد میکرد او را برکوع و سجود و چرا آسمان نگریند بر بنده که بود برای او تسبیح و تکبیر او در ان آوازی مانند آواز مگس **ودر** قرب الاسناد مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود چون بمیرد مؤمن گریه میکند بر او ملکه و بقعهای زمینی که عبادت میکرد بر آنها و درهای آسمان که اعمال او را از آنجا بالا میبردند **ودر** بعضی اخبار رسیده که گریهٔ زمین بر مؤمن چهل روز است **ودر** امالی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود نماز کنید در مسجدها در بقعهای مختلفه زیرا که هر بقعه شهادت میدهد برای نماز گذار بران نماز روز قیامت **ودر** علل الشرایع و قصص الانبیاء مرویست از آنجناب در کیفیت خلقت آدم که خداوند

شعوری برای جمادات

فرستاد بسوی زمین جبرئیل را که بردارد از او چیزی اگر خواست پس زمین با و گفت پناه میبرم بخدا از اینکه برداری از من
چیزی پس برگشت و گفت ای پروردگار من تو پناه آوردی پس فرستاد خدا تعالی بسوی او اسرافیل را و او را مخیر کرد
پس با و نیز چنین گفت پس برگشت پس فرستاد بسوی او میکائیل را و او را نیز مخیر گردانید پس زمین گفت مثل آنچه با آنها
گفت پس برگشت پس فرستاد بسوی او ملک الموت را و او را امر حتمی نمود پس زمین بخدا پناه برد که چیزی از او
بگیرد پس ملک الموت گفت و من پناه میبرم بخداوندی که برگردم بسوی او مگر آنکه بگیرم از تو قبضه **وسیّد**
علی بن طاؤس در کتاب سعد السعود از صحائف ادریس نقل نمود در صفت خلقت آدم که زمین را خدا تعالی
ثنا ساند که از او خلقی بیافریند که بعضی از ایشان فرمانبردار و بعضی سرکش باشند پس زمین بخود لرزید و از خداوند
مسئلت کرد عطوفت را و سئوال نمود که نگیرد از او و سیر آنکه عصیان او کند و داخل دوزخ شود و جبرئیل آمد
نزد او که بگیرد از او طینت آدم را پس سئوال کرد از او بعزت خداوند که نگیرد از او چیزی تا آنکه تضرع کند بسوی
خدا تعالی پس تضرع نمود پس امر فرمود خدا تعالی جبرئیل را که برگردد از نزد او پس امر فرمود خداوند میکائیل را پس بخود لرزید
و تضرع نمود و سئوال کرد پس امر فرمود او را خداوند که برگردد پس امر فرمود اسرافیل را بهمان پس لرزید و مسئلت کرد
و تضرع نمود پس امر فرمود که منصرف شود از او پس امر فرمود عزرائیل را پس لرزید و تضرع نمود پس عزرائیل
گفت پروردگار من مرا امری فرمود که او را بجای خواهم آورد خوش آید تو را یا بد آید پس قبضه از او گرفت چنانچه
خدای فرمود آنگاه بالا برد آنرا تا موقف خویش پس خداوند با و فرمود چنانچه مباشر شدی قبض کردن او را
از زمین در جائیکه او کراهت داشت این را مباشر خواهی شد قبض ارواح هر کس که براو است در هر کسکه جاریشد
براو مردن از امروز تا روز قیامت **ودر** ثواب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود
انگشتر عقیق در دست کنید زیرا که او اول کوهی است که اقرار کرده برای خداوند بوحدانیّت و برای من به نبوّت و برای تو یا علی
بوصیت و برای شیعهٔ تو بجنّت **ودر** خصال مرویست از آنجناب که فرمود می آید روز قیامت سه چیز
و شکایت میکنند قرآن و مسجد و عترت قرآن میگوید ای پروردگار من سوزاندند و پاره پاره کردند مرا و مسجد
میگوید ای پروردگار من خالی گذاشتند و ضایع کردند مرا و عترت میگوید مارا کشتند و راندند و آواره
نمودند پس بدو زانو می افتم برای خصومت پس خداوند بمن میفرماید که من سزاوارترم برای خصومت **ودر**
قصص الانبیاء و تفسیر عیاشی مرویست از یکی از ائمه علیهم السلام که چون خداوند فرمود بعد از طوفان یا ارض
ابلعی ماءک ایزمین آب خود را بلع کن و فرو برزمین گفت من مأمور نشدم مگر بفرو بردن آنچه در و بس و مأمور
نشدم بفرو بردن آب آسمان پس فرو برد زمین آب خود را و باقی ماند آب آسمان پس کردید دریائی در آسمان
و در دنیا **ودر** کتاب حسین بن سعید اهوازی مرویست از جناب صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود بدرستیکه کوهها کردن کشیدند برای کشتی نوح وجودی فرو نشیش از همه بیشتر بود پس خداوند

گشتی را برو قرار داد و در کتاب اثنا عشریه سید محمد بن قاسم عاملی مرویست از سول خدا صلی الله علیه و آله که قبر منم میکند بهتر خانه‌ها
پس می‌گوید آری بسوی من و منم خانه مار پس می‌گوید آری بسوی من و منم خانه تاریکی پس چرا نمی‌خوابید بسوی من و منم خانه خاکی پس
فراشی ما خود آرید بسوی من و منم خانه فقر پس نمی‌آرید بسوی من و نیز در آنجا مرویست از آنجناب که فرمود نباشد روزیکه قبر فریاد میکند بپنج کلمه آن می‌گوید
ای پسر آدم بر پشت من راه میروی و منزل تو در شکم من خواهد بود خورسند میکنی در پشت من و محزون خواهی شد
در شکم من معصیت میکنی در پشت من و معذب خواهی شد در شکم من و خنده میکنی در پشت من ابکاء خواهی گریست
در شکم من میخوری حرام را در پشت من ابکاء میخورد تو را کرمها در شکم من و در سنه به الحاظ شیخ در ام
مرویست از آنجناب که فرمود میگوید قبر میت در آن حین که او را در قبر میگذارند وای بر تو ای پسر آدم چه تو را
مغرور کرد بمن آیا ندانستی که منم خانه بلا و خانه تاریکی و خانه تنهائی و خانه کرم چه تو را مغرور کرد بمن در آنحال
که بر من میگذشتی پس اگر آن میت صالح باشد کسی جواب میدهد قبر را پس میگوید خبرده مرا که اگر این شخص از آنها
باشد که امر میکرد بمعروف و نهی میکرد از منکر پس قبر میگوید بدست که من در آنحال سبز میشوم برای او و بسیار و
نوری میشود و روح او را بآسمان بالا میبرند و در کافی مرویست از عبد الله بن جعفر که او نوشت بحضرت
صادق علیه السلام که روایت شده از صادقین یعنی ائمه علیهم السلام که ختنه کنید فرزندان خود را در هفتم
که پاکیزه می‌شوند زیرا که زمین ناله میکند بسوی خدای عز و جل از بول ختنه نکرده و در کتاب صحیفة الرضا
علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در ضمن فضائل مجاهدین که چون اهل میتشان ایشان را
وداع کنند بگویند برایشان خانها و دیوارها و در جعفریات مرویست از آنجناب که فرمود هر که راه رود
برروی زمین از روی بکبر لعنت میکند او را زمین از زیر او و بر این مضمون آیات و اخبار بسیار است و قائل
در آنها با اینکه مراد زبان حال یا گوینده اهل آنها است نه ملکه یا جن شیاطین بی آنکه برهانی قطعی یا وجدان حسی یا ضروری
و اجماعی بر خلاف آن دلالت کند جز عدم ادراک شنیدن ایشان چنانچه خدا میفرماید وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم خلاف طریقه اهل شرع و فتح باب الحاد و زندقه است اگرچه در قلیلی از آنها چندان بعدی ندارد

باب دهم در بیان آنکه در انفاقات و صدقات گاهی مقصود شخصی است یعنی رسیدن خیر به آدمی
مخصوص و معین بجهت صفت و جهتی که در اوست مثل آنکه بزید چیزی میدهد و غرضش رسیدن انفع است
بشخص او هر چند محرک و داعی او بر انداد علم یا خویشی یا پریشانی یا پرستاری یا همسایگی باشد و گاهی نظر بشخص
معین نیست بلکه مقصود یا رسیدن خیریست به نوع مسلمین و مؤمنین چه بشناسد آنها را چه نشناسد چه ذی حق
باشند بر او یا نباشند یا غرض اصلاح مطلبی است مهم در نزد خداوند و برداشتن مفاسد از چیزیکه بزرگ
و محترمست در مقدس حضرتش باین انفاق هر چند بالآخره خیر آن برگردد بهمه جماعت و گاهی در یک عمل هر دو
غرض را توان ملاحظه کرد و مثال اول ساختن پلها در معابر و اصلاح راهها و سایه بان ساختن در

منلا

منازل مقصود برحمت افتادن برادران دینی است هر که از هر کجا باشد و مهیّا کردن آب در مکان حجّاج بآن بساختن حوضی یا آب انباری یا آوردن جوئی از نهری یا نجاو امثال آن چنانچه **صدوق** در عقاب الاعمال روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که بنائی بسازد در کنار راه منزلگاه برای عابری سبیل مبعوث میکند او را خداوند برشتر برگزیده از درّ و جوهر و نور خسارش میدرخشد برای اهل محشر تا آنکه مزاحمت کند ابراهیم خلیل را در قبّه اش پس اهل محشر میگویند این ملکی است از ملائکه خداوند که دیده نشده مانند او هرگز وداخل میشود در بهشت بشفاعت او چهل هزار هزار مرد و فرمود هر که چاهی کند برای آب تا آنکه بیرون آورد آب او را پس بذل کند آنرا بمسلمین برای او خواهد بود مثل اجر هر که از او وضو گیرد و نماز کند و برای او است بعدد هر موئی که از برای شاربین او است از انسان یا چهارپایان یا درندگان یا مرغان آزادی هزار بنده و وارد میشود روز قیامت و داخل میشود در شفاعت او عدد ستارها بر حوض قدس اصحاب گفتند حوض قدس چیست فرمود حوض من حوض من حوضی است مرتبه و **مثال دوم** تعمیر کعبه معظمه و قبور مطهره و سائر مشاعر عظام و آراستن آنها بانواع زینت دامن چند او خواسته که این امر اگرچه شریفه و بقاع مطهره معظم و محترم باشد و ساختن و زینت دادن آن یکی از اقسام تعظیم جوارحی است بالنسبه بآنها و در نهج البلاغه مذکور است که وقتی نزد عمر ذکر از زیور کعبه و زیادی آنرفت پس پاره از حواشی او گفتند اگر بگیری آنها را و صرف کنی در تهیّه اسباب جهاد کنندگان مسلمین تو اشبه بذکر است کعبه چه میکند با زینت و زیور پس عمر قصد کرد که چنین کند و از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کرد فرمود قرآن بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و اموال را بر چهار قسم نمود اموال مسلمین یعنی آنچه را که یک یک مالکند پس آنرا تقسیم کرد میان ورثه بحساب فریضه که معهود است و آنچه در جنگ مسلمانان فراگیرند و آنرا تقسیم فرمود بر مستحقّش و خمس و مقرّر فرمود آنرا خداوند در همان محلّیکه معیّن فرموده و زکوة و آنرا قرار داد در جاهائیکه مشخص نموده و زیور کعبه در آنروز زیور پس خداوند او را در احوال خود واگذاشت و انگذاشت از روی فراموشی و پوشیده نبود مکان او بر خداوند پس آنها را بجای خود بگذار چنانچه خداوند سبحانه فرموده پس عمر گفت اگر تو نبودی ما رسوا میشدیم پس آن زیورها را بجای خود گذاشت **و مثال سیم** مساجد چه شود که مقصود از بنا کردن و تعمیر آنها تعظیم خداوند باشد زیرا که سبب شود برای بندگی و پرستیدن او و در آنجا و بزرگی یاد نمودن و ظاهر شدن جلال خدائی بلکه ترویج شود دین او و ندا کنند باسم مبارکش در اوقات مخصوصه و بالجمله غرض ظهور عظمت و الوهیّت و جلال کبریائی است در آنجا بآنچه سبب او باشد از نماز و دعا و مناجات و مذاکره دین و تعلیم جاهلین و تخویف عاصیین و تنبیه غافلین و ممکن است که غرض تعمیر رسیدن مسلمین باشد بنماز و عبادت در آنجا چه دیدن و عبور بآنجا خود مذکر نماز است و نماز در آنجا فضیلتی باشد مخصوص و غالب آنکه بپا نشود جماعت مگر در آنجا و هم چنین سائر فوائد مسجد که باعث مسلمین میرسد پس او قصد کند بآن بنا رسیدن ایشانرا بآن فیوضات و مخفی نماند که انفاقات در این امور عامه بی نظر ثاقب و تامل در عواقب اگر خود از اهل رشد و خیر باشد

یا بمشورت دانای ناصح خبیر بدقایق امور دین نشود چه آن مختلف شود بحسب اختلاف زمان و مکان و کثرت انتفاع
مسلمین و قلت آن و رسیدن بمنفعت بایشان یا منافع بی پایان و حفظ و معزز شدن شعائر یا بمصارف یا
نبودن فائده در آن چه بسیار شده که کلی مصارف می کنند و مسجدی میسازند اما در محلیکه عبادت در آن نشود و مکرر
در کمی از اوقات دیگری عوض آن خرج کنند در محلیکه منقطع نشود عبادت در او و در شبانه روز یا در صحرای خشکی
آبی مهیا کند و جائی سازد که هر ساله جانها خرد و نفوسها حفظ کند از انسان و حیوان و حشرات و بعضی بیخبران
زیورهای سنگین و سنگهای قیمتی رنگین بمجرمهای مطهره فرستند که جای حفظی جز در مخزنی ندارند و از انها نه خیری
بمسلمی رسد و نه برای آئین آن حرمها زینتی فزاید و شیخ طوسی در امالی از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود بمفضل هر کاه خواستی بدانی که شقی است فلان مرد یا سعید پس نظر کن باحسان و نیکی او بکی میکند
اکر کرد و آنها را با نکه اهل است پس بدانکه انجامش نکو بیست و اکر بغیر اهلش کرد پس بدانکه او را در نزد خداوند خیری
نیست و در کافی از جناب صادق روایت کرده که فرمود چون خواهی بدانی که عاقبت مرد خیر است یا شر پس ببین
نیکی خود را بکجا میکذارد اکر کذاشت در نزد اهلش پس بدان بسوی خیر است او اکر کذاشت در نزد غیر اهلش پس بدانکه
در شر است برای او نصیبی نیست و بالجمله صاحبان مال و ثروت و ارباب نعمت و قدرت که باندازه زیادی آنها
متوجه میشود تکالیف خاصه بایشان و حقوق در این احوال پس ادای حق واجب چون خواهند خدمتی بر کزینند
و نام خود را بنیکی پس از خود باقی کذارند بفکر باتعلم اهم امور را در نزد خداوند بدست آرند که وجود و قوت
و نشر و کثرت و اعزاز و صرف آنرا پیش از همه خواسته و تاکید در آن زیاده از هر چیزی فرموده بلکه از مالها
و عرضها و جانهای عباد خود حتی خاصان و مقربان درکاه انبیا و اوصیا علیهم السلام که همه عالم طفیل وجود مبارک
ایشانند در سر خوان نعمت وجود کذشت بجهت بقا و قوت آن و آن دین است که اقامه و پاداشتن آنرا
بر همه مقدم داشته و چیزی را نخواسته مکر آنکه بواسطه یا بواسطه مقدمه اقامه و ترویج او است چنانچه از کفار
و کردار ابرار در جمیع اعصار معلوم می شود و در محاسن برقی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود یا علی وصیت میکنم تو را بخصالی پس حفظ کن انها را یا رخدایا او را اعانت کن تا آنکه فرمود بخشم آنکه بذل کند
مال خود را و خون خود را نزد دین خود یعنی در کذری از انها بجهت حفظ او و در کافی مرویست که حضرت امیر
علیه السلام باصحاب خود وصیت میکرد که چون بلیه بر شما نازل شود قرار دهید مالهای خود را پیش جانهای خود
و اکر فرود آید بلای سختی پس قرار دهید جانهای خود را پیش دین خود و بدانید که هلاک شده کسی است که دینش
هلاک شده و مال برده شده کسی است که دینش را برند آکاه باشید که نیست فقری بعد از بهشت یعنی آنرا که
بهشت دادند دارای همه چیز است و نیست بی نیازی بعد از دوزخ که آسایش در آن نشود و کوشش بجا نشود
و براحدی پوشیده نیست که قوام دین و حفظش و نشر و تقویتش از وجود علما و اهل دانش است منصوص در ایام

غیبت که باب دعوت تبشیر و مجاهده با کفار مسدود و منهدم شده مجاهده و مرابطه در سعی و کوشش علماء و حفظ ثغور دین و قلوب مسلمین از غارت شکوک منافقین و شبهات ملحدین بقوت رمح قلم و تیغ زبان و مشروحا گذشت که مجاهده اینجماعت از چند جهته بزرگتر و بانفع تر و مشکل تر از جهاد با کفار است و بیان کردیم مراتب ایشانرا در دین و جهات رسیدن خیر و منفعت ایشان را بعامه مسلمین پس آنرا که دست کوتاه باشد از تعلیم و تعلم و اعانت شریعت بخواهد مرقوم چاره نباشد از تقویت دین بتقویت این جماعت و فراهم آوردن اسباب تحصیل و اشتغال و معاش لازمه ایشان تا اختلال آن موجب نشود تعلق و صرف عمر در اصلاح آن منافی یاد گرفتن و نوشتن علوم دینیه است بسبب این خدمت شریک شود انجماعت را در فیوضات خاصه که ببرکت علم بایشان میرسد و از خوان نعمتی که آنها خورند او را نیز بهره رسد و برادر نکی که آنها نکنند او را نیز بسا دهند و اگر چنین نکنند از قسم چهارم است که هالکند چنانچه گذشت که فرمودند یا عالم باش یا متعلم یا محب ایشان و صنف چهارم مباش که هلاک میشوی و محب بر سببی نشود اگر از مال یا دست یا زبان مضائقه کند و بتوسط آنها بایشان خیری نرساند و چون در اینمقام برآمد در خصوصیات آن که چند نفر مستعدی را از همه جهت آسوده کند یا بسیاری را از همه بعضی جهات چون منزل و روشنائی و آب و کتاب و نظایر آن فارغ نماید و غیر اینها از مطالب جزئیه که بحسب زمان و مکان و اشخاص مختلف است باید رجوع کند بعالم زیرک ناصح که دامنش از لوث طمع و نفسانیت پاک و آنچه فرماید صدقه خود را در انجا صرف نماید که بآنچه وعده فرمودند خواهد رسید انشاء الله تعالی **باب یازدهم** چون خواهد صدقه دهد اگر بواسطه بیدا شد که طالب خیر و ساعی در احسان باشد و رساندن آنرا باهلش برای خویش فوزی شمارد خصوص اگر متمکن از آن نباشد و در دادن منت و اذیتی از او بگیرنده نرسد بتوسط شخص دیندار و از برکت آن صدقه بخیری رساند بلکه اگر زیاده از یکی باشد چنین کند چه جمع این شروط و بودن مخدوم در رساندن واسطه صدقه باهلش سبب زیادتی خیر گردد و چنین شخص بسا بیند و بسا نشنود و بسا نفعها و گنجها از دلها برداشته شده و الفتها پیدا شود و سبب رغبت و میل جمعی گردد در انفاق و گاه است دهنده را از آنمقدار رغبت کمی یا کوچکی شرم آید و لیکن با واسطه در آن ضرری نباشد **در ثواب الاعمال** از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود اگر صاری شود خیری بهشتاد دست هر آینه همه مزد میگیرند بدون آنکه از مزد صاحب خیر چیزی کم شود و **در عقاب الاعمال** از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هر که تصدق کند بصدقه از جانب مردی بیمکنی هست برای او از اجر هر چند فرا گیرند تصدق را از یکدیگر چهل هزار انسان انگاه برسد بانسان که برای هر یک یک اجر کامل است و آنچه در نزد خدا و است بهتر و باد وام تر است برای آنانکه پرهیزکار باشند و احسان کنند اگر شما بابید **و در خصال** از جناب باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده که دهندگان سه گروهند خداوند عز و جل و آنکه از مالش دهد و آنکه بر دستش جاری شود **و اما** آنچه وارد شده در مدح و فضیلت دادن صدقه بدست خود چنانچه **در کافی** از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود صدقه بدست نگاه میدارد مرد را بد و دفع میکند هفتاد قسم از بلاء و بها میشود

در ترغیب بر اینکه صدقه را باید برای حفظ وجود مبارک امام عصر ع داد

از لجه اعتقاد شیطان که همه امر می کند او را که ندهد و در تفسیر عیاشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
دو خصلت است که دوست ندارم که شریک شوند مرا در آنها احدی و قضوی من پس بدرستیکه آن از نماز من است یعنی بمنزله
جزو او است و صدقه من که او باید از دست من بدست سائل برسد که او میرسد بدست خداوند رحمن و در جمله از اخبار
است که چون صدقه را قبیل در هم یا نان و امثال آن بسائل میدادند بعد از رسیدن بدست سائل برمیگرداندند و آنرا
میبوسیدند و میبوئیدند آنگاه برمیگرداندند پس منافاتی با آنچه ذکر شده ندارد چه احتمال دارد که این اخبار در مقابل آن
باشد که انسان هیچ دست بصدقه نزند بلکه بفرزند یا غلام یا رفیق خود بگوید فلان چیز را بردار بفقیر بده بلکه شایسته
آنست که خود بدهد و در اصل بیرون کردن صدقه از مال خود شک نکند و احتمال دارد که دست واسطه بمنزله دست سائل
باشد چه هر کس نوعی وکالتی از فقیر دارد که هر جا تواند چیزی برای او تحصیل کند و دست وکیل دست موکل است و عمده
مجاهده مالیه دل کندن از آن و از دست دادنست و بعد از رسیدن بدست واسطه علقه منقطع و چنانست که ۷
بمجلس نرسیده و احتمال دارد که دادن بیواسطه در جائی باشد که واسطه را در گرفتن آن و دادن بغیر اعتقاد خیر و جای
ثوابی نباشد بجهت کمی یا بیقدری آن فقیر در نظر شرع یا گیرنده را ضرری رسد هر چند عرضی باشد از گرفتن از آنواسطه
یا دهنده را بر اطلاع آنواسطه ضرری باشد و بالجمله نبودن واسطه جامع شروط و احتمال میرود که دادن بواسطه در جائی
باشد که آنواسطه داناتر باشد از صاحب مال بمورد انفاق و طبقات مردم از غنی و فقیر و عالم و جاهل و متعفف
و معاش عاجز و مضطر و نظائر ایشان و تواند صدقه را بمحل محبوب خداوند تعالی رساند چه در این صورت معین است
دادن بواسطه چنانچه در باب سوم بیان کردیم و احتمال دارد که دادن بواسطه در جائی باشد که تحصیل خلاص از آن میسر
نشود باب دوازدهم در صدقه که انسان میدهد بهر کس برای هر فائده و هر غرضیکه در نظر گرفته یا برای نفس
خود است یا برای محبوب عزیز یکه کریمیست در نزد او و متوقف بحسب ظاهر بر اصلاح بسیاری از امور معاد و معاش او بوجود
و سلامتی او چون معلم ناصح و والدین و فرزند و عیال و اخوان و امثال ایشان مثلا در حالت مرض یا سفر یکی از ایشان صدقه
میدهد بجهت صحت و سلامتی او و خیر آن بالآخره راجع می شود بخود او چه صحت عالم سبب سلامتی دین او است و سلامتی فرزند
باعث راحت یا برطرف شدن زحمت و کلفت او است و چون بر میان عقل و نقل و وجدان هیچ نفسی عزیزتر و کریمتر
نیست از وجود مقدس حضرت امام عصر و منادر روح العالمین فداه بلکه محبوبتر از نفس خویش که اگر چنین نباشد در آن
ضعف و نقصان و در اعتقاد سستی و خللی است چنانچه با سانید معتبره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسیده
که فرمود ایشان زیاده احدی از شما تا اینکه بوده باشم من و اهل بیتم محبوبتر نزد او از پدر و فرزند و تمام مردم و چگونه چنین
نباشد و حال آنکه وجود ایشان سبب حیات و دین و عقل و صحت و عافیت و سایر نعم ظاهری و باطنی تمام موجودات
از پرتو وجود آنوجود مقدس است و چون ناموس عصر و مدار دهر و میزان ثبات و محو و صاحب بیقصر و بارگاه
و سبب کون زمین و حرکت افلاک و رونق دنیا از سمک سماک حاضر در قلوب اخیار و ... الناس مرتبک اغیار در این

در تقدیم وجود مبارک امام عصر در وقت دعا و صدقه

اشعار حضرت حجت علیه السلام است و جامه صحت و لباس عافیت اندازه قامت آن نفس مقدس و شمایله قدسی ذات اقدس است پس خود پر واضح است که تمامی اهتمام شان در حفظ وجود است خویش است چه رسد بآنانکه جز آن وجود مقدس کسیرا لایق هستی و سزاوار عافیت و تندرستی ندانند لازم و متحتم است که مقصود اولی و غرض اهم ایشان از چنان دعا بدامان هر وسیله و سببی که برای تمامی صحت و استجلاب عافیت و قضاء حاجت و دفع بلیت مقرر شده چون دعا و تضرع و تصدق و توسل سلامتی و حفظ آنوجود مقدس روحنا فداه باشد و بر متتبع در مضامین اوعیه تعقیب نماز و ماه مبارک و غیر اینها پوشیده نیست که ائمه اطهرین علیهم السلام تا چه حد اهتمام و تاکید فرموده اند در دعا برای حفظ و سلامتی آنوجود معظم از شر جن و انس و طول العمر و سائر نعم آلهیه دنیویه و اخرویه بلکه سالها قبل از ولادت آن مولود مبارک خود در عقب نماز و سائر اوقات چنین میکردند و فرقی در وسیله میان دعا و صدقه نیست و شاید تاثیر اخیر بیش باشد و از اینجاست که سید جلیل صاحب کرامات علی بن طاؤس در کتاب کشف المحجه بعد از وصایای بسیار بفرزندش و هر متمسک و استی در موالات آنجناب میگوید و مقدم دار حوائج آنجناب را بر حوائج خود در وقتیکه نماز حاجت میکنی و صدقه از جانب او را بر صدقه از جانب خود و از هر که عزیزتر است نزد تو و دعا برای او را پیش از دعای برای خود و مقدم دار آنجناب را در هر خیر که این وفاست برای او یعنی وفاست بتعهد بیعت و عهد بندگی که بستی با او و مقتضی آنست مرقبال او را بر تو و احسان او را بسوی تو و عرض کن حاجات خود را با او در هر روز دوشنبه و پنجشنبه از هفته و در کتاب امان الاخطار در ضمن دعائیکه برای صدقه دادن وقت سفر کردن ذکر کرده چنین فرموده اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ الدَّرَاهِمَ اِلٰی آخِرِهِ وَهِیَ صَدَقَةٌ عَنْ مَوْلَانَا مُحَمَّدٍ عَجِّلِ اللّٰهُ فَرَجَهُ وَصَلّٰی عَلَیْهِ وَبَیْنَ یَدَیْ سَفَائِرِهِ وَمَرْکَاتِهِ وَسَکَنَاتِهِ فِی سَاعَاتِ لَیْلِهِ وَنَهَارِهِ وَصَدَقَةٌ مِمَّنْ یَغْنِیهِ اَمْرُهُ وَمَا لَا یَغْنِیهِ اَمْرُهُ وَمَا یَضْمَنُهُ وَمَا یَخْلُفُهُ اِنَّکَ وَاین عمل علی است جلیل که اهل دانش از بزرگی قدرش نباید غفلت کنند **باب سیزدهم** در شمه از حاصل فضل صدقه بکلامی خوش و بیانی دلکش که ضبطش سهل و حفظش آسان و سزاوار است سپردن آن در سویدای مکنون جنان و نوشتنش بر رخسار حور جنان بدانکه خداوند کریم منان باعمل صدقه کاری کند چنانچه وعده فرموده که نکرده بهیچ کار نیک انسان و آن هشت مرحله است از مراتب لطف و احسان که با صدقه کند از روز دادن تا زمان رسیدن جزای آن **اول** اخذ **دوم** حفظ **سیم** تنمیه **چهارم** تزکیه **پنجم** اعلان **ششم** مدح **هفتم** مباهات **هشتم** مکافات **اول** اخذ یعنی گرفتن چنانچه فرموده اَلَمْ یَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَیَاْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَاَنَّ اللّٰهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ آیا ندانستید که خداوندست که قبول میکند توبه را از بندگان و میگیرد صدقات را و اینکه خداوندست پذیرنده مهربان و این از فضائل خاصه صدقه است چنانچه در تفسیر عیاشی مرویست که حضرت سجاد علیه السلام چون عطا میفرمود بسائل میبوسید دست سائل را پس کسی پرسید چرا چنین میکنی فرمود زیرا که صدقه می افتد بدست خداوند پیش از دست بنده و فرمودنیست چیزی مگر آنکه موکل است

در مناقب جمالیه صدقه

باو ملکی مگر صدقه پس بدرستیکه می افتد آن بدست خداوند و نیز انجناب روایت کرده که فرمود من ضامنم بر پروردگار
خود که صدقه نمیرسد بدست بنده تا آنکه برسد بدست خداوند پس آن آیه را خواند و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت
کرده که فرمود هیچ چیز نیست مگر آنکه موکل شده براو ملکی غیر از صدقه پس آن میرسد بدست خداوند و بر این مضمون اخبار بسیار
و پاره از آن سابقا ذکر شد و خواهد آمد دوم حفظ چه انسان بر هر چه ترساند از موالی از طرق حوادث و وقوع در
مهالک آسمانی و زمینی چون بخداوند شش دهد و بحضرت مقدسش بسپرد بدادن صدقه و انفاق براطلس آنمالرا نگاه میدارد
و از آن مهالک نجات داده در روز حاجت بآن باو میرساند چنانچه گذشت در شرط دهم از باب ششم در خبر سفر
جناب صادق علیه السلام با آن تجار و نیت دادن صدقه و حفظ از اشرار و در تفسیر امام علیه السلام مذکور است
که چون انسان از دادن زکوة کوتاهی کند خداوند میفرماید ای بندهٔ من آیا مرا بجل نسبت دادی یا مرا متهم داشتی بامکان
میکنی من جسنم تو انا نیستم بر آنکه بدهم تو زود است بر گردد تو روزیکه بوده باشی محتاج ترین محتاجها اگر بدهی زکوة را
و در تفسیر شیخ ابوالفتوح و غیره مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هیچ مال بصدقه و زکوة نگاه
ستیم تمیه یعنی ترتیب کردن و ترقی دادن چنانچه خداوند میفرماید یمحق الله الربوا و یربی الصدقات زائل
و تباه کرداند خدای مال ربا که از ربا حاصل آید و زیاد کند و فرستد بخود هر صدقات را و در تفسیر عیاشی از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که فرمود خداوند میفرماید نیست چیزی مگر آنکه موکل کردم باو غیر از که قبض کند آنرا غیر از من
جز صدقه پس بدرستیکه بخوشی میگیرم آنرا بدست خود گرفتنی حتی اینکه مرد یا زن صدقه میدهد بخرما یا پاره خرما
پس تربیت میکنم آنرا برای او چنانچه تربیت میکند کره اسب و کرهٔ شتر خود را پس ملاقات میکند او را روز قیامت و
حال آنکه مانند کوه اُحُد و بزرگتر از جهت ثواب و ایضا از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود بدرستیکه
خداوند تربیت میکند برای یکی از شما صدقه را چنانچه تربیت میکند یکی از شما فرزند خود را تا آنکه ملاقات کند او را
روز قیامت و او مثل احد است و در خبر دیگر بر این مضمون نقل فرمود و گذشت از تفسیر شیخ ابوالفتوح که
تر از دی عیسی بخدا از طاعت بی باشد پس چیست چون کوه در کفهٔ حسناتش نهند سنگین شود و بپرد آنرا
نشناسد و از حالش بپرسد خدای تعالی فرماید این آن نیم خرماست که تو فلان روز برای من بصدقه دادی من آنرا
برای تو میپرورانیدم تا بوقت در ماندگی تو فرستادم رسن باشد و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده
که فرمود بآن خدائیکه جان من بامر اوست که هیچ بنده نباشد که صدقه دهد از کسبی حلال و خدای تعالی جز حلال نپذیرد
و بر آسمان نشود الا صدقهٔ پاک و الا آنکه صدقه در دست کرم خدای می نهد صدقه از اولاد تا از او بسنده از او میپروراند چنانچه یکی
از شما کرهٔ اسبی پروراند تا یک لقمه که از برای خدا داده باشد مانند کوهی عظیم میشود انگاه خواند الم یعلموا ان الله
الآیه چهارم تزکیه و آن اگرچه بچند معنی است که همه آنها در اینجا موجود است چون تطهیر چه خداوند پاک میکند
صدقه را از جمیع ضرر و مفاسده الا کرداریست چون خواست که رد کند و تنمیه چنانچه گذشت الا آنکه مقصود در

در این عنوان بانتیجه گردن و ثمرات و فوائد غیر متناهیه بیرون آوردنست از این و این غیر تنمیه است چه مقصود از ادای ثمن
دادن شخص صدقه است بمقدار استعداد یکه داراست و آبیاری که از او میشود چون حبه که درخت شود و لقمه که
کوهی گردد و غرض از این بیرون آوردن درختان دیگر است مثلا از شاخه و حبه آن درخت دهم چنین درختان
دیگر از نتایج آن پس یک صدقه هزار صدقه شود مثلا چنانچه در اینجا یک مثقال هزار مثقال شد پس تنمیه بزرگ کردن
کوچک است و تزکیه زیاد کردن کم است و این در صدقه علم و کلمه حق بسیار ظاهر باشد چنانچه مکرر اشاره بآن شد
در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که شخصی هدیه آورد خدمت مجتبی علیه السلام پس فرمود کدام محبوبتر است نزد
تو بدل او بیست ضعف که بیست هزار درهم می شود یا مفتوح نمایم برات تو بابی از علم آنحضرت مفهوم کنی بان فلان ناصبی را
که در قریه تو است و دریابی و نجات دهی بآن ضعفاء اهل قریه خود را اگر بهترین این دو را بر گزیدی من هر دو را
برای تو جمع میکنم و اگر بیست را اختیار کردی تو را خیر میکنم در گرفتن هر کدام که خواستی پس گفت ای فرزند رسول خدا
ثواب من در مقهور کردن آن ناصبی و نجات دادن آن ضعفاء از دست او باندازه بیست هزار درهم است فرمود
بلکه بیشتر است از دنیا بیست هزار هزار مرتبه پس گفت ای فرزند رسول خدا پس چگونه بر گزینم بیست را بلکه اختیار میکنم بهتر
را اگلکه مقهور کنم بآن دشمن خدا را و دور کنم او را از اولیاء خدا پس حضرت فرمود نیک بر گزیدی و آن کلمه را با او آموخت
و با او داد بیست هزار درهم پس رفت و آنها در اعتبار کرد از جواهر و او بآنجناب رسید چون حاضر شد فرمود ای بنده خدا
هیچکس نفع نبرده مانند نفع تو و احدی از دوستان تجارت نکرده مانند تجارت تو خوب کردی سودت خداوند
را اولا و مودت محمد و علی صلوات الله علیهما را ثانیا و مودت طیبین از آل ایشان را ثالثا و مودت ملکه را رابعا و مودت
برادران مؤمن خود را خامسا پس کسی بی بعد هر مؤمنی و کافری چیزی را که آن بهتر است از دنیا هزار مرتبه پس کو را
بادتو را پنجم اعلان یعنی ظاهر کردن خداوند انچه را انفاق کرده در پنهانی برای ملاء اعلی از ملائکه و انبیاء و اوصیاء
علیهم السلام و مؤمنین و آن اعلان علاوه بر تشریف و احترام سبب شود برای محبت انجناب و دعا و استغفار و
شفاعت و در این عصر که وحی منقطع نبود بسیار شد که کسی براستی و خلوص نیت صدقه داد و اعطائی کرد پس خداوند
آنرا ظاهر نمود و آیه در حقش نازل فرمود که تا روز قیامت آنرا خوانند و آن نیکی را یاد کنند ششم مدح و
ستایش خداوند بنده ضعیف را بجهه دادن چیزی از مال لایه بندگانش و این جوهر کافیست در فضل صدقه بلکه
هر چه غیر از او باشد مرتبه اش پست تر است چه مدح بی رضایت نشود و بعد از مقام رضا چیزی نباشد و در
آیات شریفه آنقدر از انفاق کننده و صدقه دهنده مدح فرموده و با سامی مختلفه و اوصاف شریفه ذکر
فرموده که عقول حیرانست ایشانرا متقین شمرده و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات
والارض اعدت للمتقین الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
و در صفات متقین فرموده و ممارزقناهم ینفقون و صادقین و بارین و مخلصین الی آن تولوا

وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من امن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین واتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب و در آیه ست اولئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون محسنین نام نهاد انهم کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون وفی اموالهم حق للسائل والمحروم و مفلحین لقب داده فات ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل ذلک خیر للذین یریدون وجه الله واولئک هم المفلحون و صالحین دانسته وانفقوا من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق واکن من الصالحین و باولی الالباب نسبت داده انما یتذکر اولوا الالباب الذین یوفون بعهد الله تا آنجا که فرموده وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة هشتم مباهات کردن خداوند است بسبب شخص انفاق دهنده بر ملائکه وسایر عباد چنانچه محمد بن مسلم روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام فرمود شخصی از اهل ارمینیه در ضمن حجی که گذشت وهر کس بجای آورد آنچه بر اولاد ست یعنی از تفرقه نگذاشتن میان خود و برادران مؤمن در جان ومال مباهات میکند خداوند بسبب او ملائکه خود را ومباح میکند بر او بهشت خود را ومباهات در اینجا بهمان معنی است که شایسته ذات مقدس حضرت باریتعالی است ورجاهای بسیار استعمال فرموده اند چنانچه در موعظه رسول خدا صلی الله علیه وآله است به ابوذر بدرستیکه پروردگار تو مباهات میکند ملائکه را به نفر مردیکه صبح کند در بیابان بی آب وگیاهی پس اذان واقامه گوید ونماز کند پس میفرماید خداوند بملائکه نظر کنید بسوی بنده من نماز میکند ومی ایستد واز غیر از من کسی را نمی پرستد ومی آیند هفتاد هزار ملک و نماز می کنند در عقب او واستغفار میکنند برای او تا فردای آن روز ومردیکه برخیزد در شب تهنا نماز کند پس بسجده رود ودر سجده بخوابد پس خداوند میفرماید نظر کنید بسوی بنده من که روح او نزد من است وجسد او در طاعت من در سجده ومردیکه در جهادی باشد ورفقای او فرار کنند واو ثابت بماند ومقاتله کند کشته شود او ومردیکه صایم آنجناب بعبد الله بن مسعود است که ای پسر مسعود دوزخ برای کسی است که مرتکب جرمهای شده وبهشت برای آنکه واگذاشته حلال را وبرتو باد بزهد بدرستیکه این زهد چیزیست که مباهات میکند خداوند باو ملائکه را وقبال میکند بر او رحمت خود بر تو وصلوات میفرستد بر تو جبار و بالجمله اصل مباهات غلبه کردن بر دیگری است بشرطی که از مکان ومفاخر باشد وخداوند بقسمی با ملائکه در باره او سخن گوید ومدح وستایش نمایند که پنداری ملائکه در مقام مغالبه و مخاصمه خداوند بچون در مقام جواب تعداد محاسن ومفاخر خود یا آنچه بستگی دارند بآن ذات مقدس تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا هشتم مکافات در دنیا وبرزخ وقیامت وبهشت باقسام ومراتب ودرجات وانواع منافع دنیویه واخرویه از جاه وشرف ونیکنامی ومحبت در قلوب بندگان وتوجه ایشان بسوی او واز ازایشان کسب کمالات کردن بقبول وفضل وحال وکثرت اعتبار بی اعتباری دنیا وعظم نعم عظیمه حضرت وهاب العطایا

وغیره

اینها که بگذرد از اعتقاد بلکه مقصود و شاید در آیهٔ شریفه مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله
کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء اشاره بمطلب
وذکر جملهٔ از انها مشروحا گذشت فضل خدا تعالی نگاه دارد بملاحظهٔ کمی و بی قابلیتی دست آن و مکافات کند بانچه
ذکر فرموده از قسام نعمت و دفع کبت و در آخر باز اشاره نمود که و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا
کبیرا و گذشت بروایت شیخ طبرسی که این آیات جاری است در بارهٔ هر مؤمنی که این کار را بکند برای خدا و عمل
ومناسب ختم این باب ذکر خبریکه نازل است فائدهٔ لطیفه برای بسیاری از قسام صدقه و سئل محمل
شهر یار بن قاسم حسینی عاملی جزینی در کتاب اثنا عشریه روایت کرده از کتاب لباب الکتاب که شخصی خدمت رسول خدا صلی الله
علیه و آله آمد پس گفت آیا رخصت میدهی مرا که آرزوی مرگ را فرمود مرگ چیزیست که چاره از آن نیست و سفریست دراز
که سزاوار است برای آنکه آهنگ آن کرده بردارد با خود ده هدیه گفت چیست آن هدیها فرمود هدیهٔ عزرائیل و هدیهٔ قبر
و هدیهٔ منکر و نکیر و هدیهٔ میزان و هدیهٔ صراط و هدیهٔ مالک و هدیهٔ رضوان و هدیهٔ پیغمبر و هدیهٔ جبرئیل و هدیهٔ خدا تعالی اما هدیهٔ
عزرائیل پس چهار چیز است رضی کردن خصمان و قضای نمازهای فوت شده و شوق بسوی خدا تعالی و آرزوی مردن
و هدیهٔ قبر چهار چیز است ترک تنعیم و ستر از بول و قرائت قرآن و نماز شب و هدیهٔ منکر و نکیر چهار چیز است راستی گفتار
و ترک غیبت و حق گفتن و دروغ برای هر کسی و هدیهٔ میزان چهار چیز است خاموش کردن و ورع راست رفتن و
بجماعت و خواندن یکدیگر بسوی مغفرت خداوند و هدیهٔ صراط چهار چیز است اخلاص عمل و حسن خلق و کثرت ذکر خداوند
و تحمل آزار و هدیهٔ مالک چهار چیز است کریه از ترس خدا و صدقهٔ نهانی و ترک معاصی و نیکی بوالدین و هدیهٔ
رضوان چهار چیز است صبر بر مکاره و شکر نعمت و انفاق مال در طاعت خداوند و حفظ امانت در وقت یعنی کردن
نماز که امانت بزرگ خداوند است در وقت و هدیهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله چهار چیز است محبت آنجناب پیروی
سنتش و محبت اهل بیتش علیهم السلام و حفظ زبان از بسیار بیهوده و هدیهٔ جبرئیل چهار چیز است کم خوردن
کم گفتن و مداومت حمد و هدیهٔ خدا تعالی چهار چیز است امر بمعروف و نهی از منکر و نصیحت خلق و مهربانی بر هر کسی

باب چهارم در فضل اعانت سلسلهٔ جلیلهٔ سادات اگرچه عنوان این باب و فصول مقامات آن
شرح منافع و شروط و اقسام صدقه بود که واجب است بر سادات عظیم الشان حرام و بعضی اقسام سخت بر همه یا بعضی
از ایشان مکروه و باقی جایز پس محتاج شد ذکر ایشان در سلک گذشتگان بنوعی جزء احترام آن سلسلهٔ علیهٔ از
گذشتن اسم صدقه بر احسان و اکرام که بایشان شود چه این لفظ در مقابل خمس که مختص بایشانست ذکر شده و در
مقام ذکر اعانت بایشان کمتر این کلمه را استعمال فرمودند بلکه در بسیاری از اخبار صدقه زکوتی وارد شده که صدقه
چرکهای مردمست و فرمودند صدقه منزه فرمود نفس خود و بیت و اهلبیت رسولش را از آن پس فرمود صدقات
از آن فقراء و مساکین و سائر اصناف است که در قرابت بلکه نهی فرمودند از صدقه بر مؤمن که آنچه را بمؤمن

۲ چه در عوض سه قرصان به مسکین و یتیم و اسیر میدهی تا بدین بسنده نکند چون بالای پل صراط رسد زبان تمام ملائکه و مؤمنان

در ترغیب بر اعانت ذریه طیبه

میدهند صدقه نباشد چنانچه در تفسیر عسکری علیه السلام مذکور است که کسی عرض کرد یا رسول الله کیست مستحق زکوة فرمود مستضعفین از شیعه محمد و آل او علیهم السلام که قوت نکرفته بصیرتشان در دین و اما آنکه قوت کرفته بصیرتش در دین و نیکو شد معرفتش در دوستی اولیای خدا و دشمنی دشمنان او پس این برادر شماست در دین و چپیده عزیست بشما از پدران و مادران مخالفین پس باو ندهید زکوة و نه صدقه زیرا که دوستان ما و شیعیان ما از مایند مانند یک جسد و حرام است بر جماعت ما زکوة و صدقه و لیکن هر چه میدهید ببرادران با بصیرت خود همان نیکی است و بلند دارید قدر ایشان را از زکوة و صدقات و منزه دارید ایشان را از آنکه برسد بایشان چیزهای شما آیا دوست میدارید یکی از شما که بشوید چرک بدن خود را انکاه بریزد آنرا بر بدن برادر مؤمن خود بدستیکه چرک کناهان بزرکتر است از چرک بدن پس چرا نمیکنید بآن برادران مؤمن خود را و بالجمله فضل رعایت و احسان بر این طائفه بزرک و عظیم و ثواب آن جسیم و اخبار وارده در تاکید و ترغیب بآن بسیار و حکایات دیدن خیلی بزرکان در اعانت کردن بایشان بیشمار و تبرکا بذکر چهل عدد از هر دو صنف قناعت مینمایم **اول** در کتاب شریف صحیفة الرضا علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چهار نفرند که من شفیع میشوم برای ایشان روز قیامت هر چند بیایند باکناهای اهل زمین اکرام کننده ذریه من و بردارنده حاجتهای ایشان و کوشش کننده در کارهای ایشان چون ناچار شوند بآنها دوستدار ایشان بدل و زبان **دوم** در انجا از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود هر که کار نیکی کند بیکی از فرزندان عبد المطلب و او نتواند مکافات نکند آن کار را در دنیا پس من مکافات میکنم او را فردا چون ملاقات کند مرا روز قیامت **سیم** در تفسیر امام علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه رعایت حق خویشان پدری و مادری خود را کند داده میشود باو در بهشت هزار درجه که دوری مابین هر درجه بقدر دویدن اسب خوب لاغر میان مکلی است که صد سال بدود و یکدرجه آن از نقره باشد و درجه دیکر از طلا و درجه دیکر از لولو و درجه دیکر از زمرد و درجه دیکر از زبرجد و درجه دیکر از مشک و درجه دیکر از عنبر و درجه دیکر از کافور بهشت و اینها درجات از این اضافند و فرمود کسیکه رعایت حق قرابت خویشان محمد و علی صلوات الله علیهما نماید داده میشود او را از فضل و مرتبه درجات و زیادتی اجر بها بقدر زیادتی فضل محمد و علی علیهما السلام بر ابوین نسبی او **و امام حسن** در نسخه امام حسین علیهما السلام فرمود برتو باد باحسان بر خویشان ابوین دینی خود محمد و علی اکرچه ضایع نموده باشی رعایت خویشهای پدر و مادر نسبی خود را و بپرهیز و اجتناب کن از ضایع نمودن خویشان دینی خود بتدارک کردن خویشهای پدر و مادر نسب خود از جهت آنکه شکر کردن اقارب آن حضرت بسوی ابوین دینی تو محمد و علی علیهما السلام نفع بتو بیشتر دارد از شکر کردن اقارب نسبی نزد پدر و مادر تو بجهت آنکه خویشان ابوین دینی تو هر کاه شکر کنند تو را نزد محمد و علی علیهما السلام باندکی از قلیل نظر تو جیکه ظاهر کنند آن ابوین دینی را بتو بر طرف میکند از تو کناهان تو را بهر چند

پدری ما بین زمین باشد تا عرش و بدرستیکه اقارب ابوین نسبی تو چون شکر تو نکنند نزد ایشان و حال آنکه تو ضایع نموده
باشی حق خویشان ابوین دینی خود را نفع ندهند و دفع عذاب از تو نکنند بقدر قتیلی که مثل است میان عرب در
حقارت و آن پوست رقیقی است که میان شکاف هسته خرما است **و علی بن الحسین** علیهما السلام فرمود که حق
قرابات ابوین دین ما محمد و علی علیهما السلام و حق محبین ایشان احقست از حق خویشهای پدر و مادر نسبی ما زیرا که ابوین
دینی ما رضی میتوانند نمود از ما ابوین نسبی ما را و ابوین نسبی ما نتوانند ابوین دینی ما را که محمد و علی است خوشنود
کنند از ما **و محمد بن علی** علیهما السلام فرمود که کسیکه بوده باشد ابوین دینی او که محمد و علی است علیهما السلام
بهتر نزد او و خویشان او اکرم باشند نزد او از ابوین نسبی او و خویشان ایشان گفته خدا تعالی در حق ایشان
که تفضیل دادی بهتر را بحق خودم قسم که میکردانم تو را فضل و اختیار نمودی تو ان جمعی را که اولی بودند بحق اختیار نمودن
بحق خودم قسم که میکردانم تو را در دار قرار خود و هم صحبتی اولیای من اولی است **و جعفر بن محمد** علیهما السلام
فرمود که هر کسکه مقدور شن نباشد که قضای حق قرابات ابوین دینی و ابوین نسبی خود هر دو بکند بجهت آنکه
قضای حق قرابت هر یک مانع باشد از قضای حق دیگری پس مقدم دارد حق قرابت ابوین دینی خود را خدای
عزوجل میفرماید در روز قیامت چنانچه مقدم داشت قرابات ابوین دینی خود را مقدار دارد او را بسوی جنات
من پس زیاد میشود فوق آنچه آماده شده بود برای او از درجات هزار هزار ضعف او **و موسی بن جعفر** علیهما السلام
فرمود در حالیکه با حضرت عرض نمودند که برای فلانکس هزار درهم بود پس دو مال با و عرض شد که هر دو را میخواست
سرمایه او کجا بیش خریدن هر دو را نداشت پس گفت که کدام یک از این دو متاع انفع است برای من گفتند مراد را که
این متاع زیادتی دارد در بخشش بر آن متاع بهزار چندان حضرت فرمود آیا چنین نیست که لازم است در اینصورت
آنمرد را بنا بر مقتضای عقل خود که اختیار نماید افضل را گفتند آری فرمود پس چنین است بر کزیدن قربت ابوین دینی تو
یعنی محمد و علی علیهما السلام افضل است تو بشن با کثر از ان زیادتی نیز اکه فضل او باندازه فضل محمد است و علی علیهما السلام
بر ابوین نسبی او و کسی بجناب **مرضا** علیه السلام عرض کرد که آیا خبر ندهم تو را بزیانکار که از نفع و سرمایه دور مانده
فرمود آنکس کیست عرض کرد فلانکس که فروخت دینارهای خود را بدرهم که بعوض آن گرفت پس برگرداند مال
خود را از ده هزار دینار به ده هزار درهم حضرت فرمود بمن بگوئید که اینمرد ده هزار اشرفی خود را میفروخت بهزار
درهم آیا چنین نبود که تخلف نمودن او از نفع و حسرت او عظیم بود گفتند آری فرمود آیا خبر ندهم شما را به کسیکه
تخلف از ربح و حسرت او عظیم از این باشد گفتند آری فرمود بمن بگوئید اگر اینمرد هزار کوه از طلا میداشت و
بهزار جبه از درهم مغشوش میفروخت آیا نه چنین بود که تخلف نفع او عظیم تر و حسرت او عظیم از این خواهد بود گفتند
آری فرمود آیا خبر ندهم شما را بسخت تر از این در تخلف و بزرگتر از این در حسرت گفتند آری فرمود کسیکه مقدم
دارد در نیکی و احسان قرابت ابوین نسب خود را بر قرابت ابوین دینی خود محمد و علی علیهما السلام زیرا که فضل خویشان

در فضل رعایت سلسلهٔ جلیله

محمد و علی علیهما السلام که ابوین دینی او بند بر خویشهای پدر و مادر نسب او افضل است از فضل هزار کوه طلا بر هزار درم مغشوش
و محمد بن علی علیهما السلام فرمود هر کسیکه اختیار کند قرابت ابوین دینی خود محمد و علی علیهما السلام را بر قرابات
ابوین نسبی خود خدا تعالی اختیار نماید او را در روز قیامت در حضور خلایق و مشهور سازد او را انجلعتهای کرامات
خود و شرف او را ظاهر سازد بر بندگان جبرئیل که مساوی باشد با او در فضائل یا فضل او **و علی بن محمد** ۲
علیهما السلام فرمود بدرستیکه از جملهٔ تعظیم جلال خداوندست بر گزیدن قرابت ابوین دینی خود که محمد و علی علیهما السلام اند
بر قرابات ابوین نسبی خود و بدرستیکه از جملهٔ استخفاف بجلال خدا است بر گزیدن قرابات ابوین نسبی خود بر قرابات
ابوین دین خود که محمد و علی علیهما السلام اند **و حسن بن علی** علیهما السلام فرمود مردی عیالش کرسنه بودند پس از
خانه در آمد که چیزی بیابد و قوتی بر ایشان تواند خرید پس درهمی که تحصیل کرد و بآن نان و خورشی خرید در شارع راه گذشت
بمردی و زنی از خویشان محمد و علی علیهما السلام دیافت ایشان را که کرسنه بودند پس گفت ایشان سزاوارترند باین درهم
از خویشان من پس آن را بایشان داد و نان و خورش را نخورد نه دانست که چه عذری بر ای اهلش آورد پس آهسته راه میرفت و
فکر میکرد که ناگاه قاصد برادیدکه در تفحص او است و او را مطلب پس او را نشان دادند نزد او آمد و نامهٔ با و داد که از
مصر آورده بود با پانصد اشرفی در کیسه و گفت این بقیهٔ مال پسر تو است که در مصر متوفی شده و از او صد هزار اشرفی
مانده که بر تجار مکه و مدینه است و عقب بیا و ضعاف این مال در مصر دار و پس آن پانصد اشرفی را از او گرفت و
بر عیال خود توسعه داد و در همان شب که بخواب رفت رسول خدا و امیر المومنین علیهما السلام را در خواب دید که با و گفتند
چگونه دیدی تو انگر ساختن ما تو را چون بر گزیدی قرابت ما را بر قرابت خود و بعد از آن نماند احدی در مکه و نه در مدینه
از آنها که پسرم او از آنها طلبد الا که از وجه صد هزار اشرفی مگر آنکه محمد و علی علیهما السلام بخواب او آمدند و گفتند
که اگر صبح دمی حق فلانرا که از میراث پسرم او مانده با و میرسانی فبها والا ما در همان وقت تو را هلاک میسازیم و
مستاصل گردانیم و از اله نمائیم نعمتهایرا که خدا تعالی بتو داده و ترا از جمعیت دور گردانیم می اندازیم پس آن مقدار از اصل صباح
آنچه بر ذمتشان بود برداشته بنزد او آوردند تا آنکه جمع شد در نزد او تمام پانصد هزار اشرفی و نماند در مصر احدی
از آنجماعتیکه در نزد او مالی بود از شخص مگر آنکه حضرت محمد و علی علیهما السلام در خواب او آمدند و تهدید او را امر نمودند
که بهر نحو تعجیل کند او را و مقدور باشد مال او را ادا نمایند آنگاه محمد و علی علیهما السلام با آنمرد یکه ایثار قرابت رسول صلی الله
علیه و آله کرده بودند پس با و فرمودند چگونه دیدی احسان خداوند را نسبت بخود بتحقیق که ما امر کردیم کسانی را که در مصر
میباشند که بر دوی مال تو را بتو رسانند آیا میخواهی که بفرمائیم عالم آنشهر را که عقار و املاک تو را بفروشند و قیمتهای آنها را
از مال خود حواله کند که در مدینه بگیری و بدل آن هر چه خواهی در اینموضع خریداری نمائی گفت نمیخواهم پس محمد و علی علیهما السلام
بخواب حاکم مصر آمدند و امر نمودند که عقار او را بفروشد و قیمت آنرا بطریق سابق با و برساند پس او رفت برای او
از مال سیصد هزار اشرفی و چنانشد آنمرد در تمول که متموّل تری از او در مدینه نبود پس باز رسول خدا در خواب او

آمد و فرمود ای بندهٔ خدا آنچه شد برای تو بود در دنیا بر بر گزیدن تو قرب من را بر قربت خود و هر آینه عطا میکنم بتو در
درجات بعوض هر حبه از نیکان هزار قصر در بهشت که کوچکترین آنقصرها بزرگتر است از دنیا و ما در فضل پس جائی فرو رفتن
یکو زن آن بهتر است از دنیا و آنچه در او است **چهارم** کلینی و شیخ طوسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کردند که فرمود کسیکه نیکی از اهل بیت من نیکی کند من جزا و پاداش او را امید هم در روز قیامت **پنجم** صدوق
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای خلایق ساکت شوید
زیرا که محمد صلی الله علیه و آله با شما سخن میگوید پس ساکت می شوند خلایق پس میخیزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و میگوید ای گروه
خلایق هر کسکه از او در نزد من نعمتی یا منتی باشد پس برخیزد و مکافات کنم او را پس میگویند فدای تو پدران ما و مادران ما
چه نعمت و منت و نیکی است برای ما بلکه نعمت و منت و نیکی مر خدا را است و رسول او بر جمیع خلایق پس با ایشان
میفرماید بلی هر کس جای داده یکی از اهل بیت مرا یا او نیکی کرده یا پوشانیده او را از برهنگی یا سیر کرده گرسنه ایشانرا
پس برخیزد تا او را مکافات کنم پس برنخیزند مردمانیکه چنین کردند پس ندا می آید از جانب خداوند تبارک و تعالی
که ای محمد ای حبیب من قرار دادم مکافات ایشانرا بر تو پس جای ده ایشانرا در بهشت هر جا که میخواهی پس جا میدهد
ایشانرا در وسیله تا ملیکه محجوب نباشند از محمد و اهل بیت او علیهم السلام **ششم** مفید ثانی پسر شیخ طوسی
در امالی روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس کار نیکوئی کرده بمردی از فرزندان من پس او را
مکافات نکرد پس منم مکافات کننده مر او را بر ان صلهٔ نیک **هفتم** ایضا از انجناب روایت کرده که فرمود
هر کس اراده کرده که توسل جوید بسوی من و اینکه بوده باشد او در نزد من نعمتی که بجهت آن شفاعت کنم او را
روز قیامت پس احسان کند باهل بیت من **هشتم** ایضا از انجناب روایت کرده که فرمود هر کس صله دهد یکی
از اهل بیت من بقیراطی من مکافات میکنم او را بقیراطی و صدوق در امالی چنین نقل کرده که فرمود کسیکه برساند نیکی
از اهلبیت من در ایندنیا قیراطی پاداش و جزا میدهم او را در روز قیامت بقنطاری **نهم** قطب راوندی
در خرائج و ابن شهر آشوب در مناقب روایت کردند از هشام بن الحکم که گفت مردی بود از طوک اهل جبل و هر سال
خدمت جناب صادق علیه السلام میرسید در موسم حج پس حضرت او را در یکی از خانهای خود در مدینه فرود
می آورد و آمد نش بحج و منزل کردنش در خانهٔ انجناب طول کشید پس ده هزار درهم با انجناب داد که خانه بخرد برای او
در فلان بسوی حج چون برگشت گفت فدایتو شوم خریدی برای من خانه فرمود آری و قباله آورد که نوشته بود در او
بسم الله الرحمن الرحیم این چیزیست که خریده آنرا جعفر بن محمد برای فلان پسر فلان از فلان جبلی خرید برای او خانه در فردوس
حد اول آن رسول الله و حد دوم امیر المومنین علیه السلام و حد سیم حسن بن علی علیهما السلام و حد چهارم حسین بن علی
علیهما السلام چون آنرا خواند آنرا گفت راضی شدم خداوند مرا فدایتو کند پس حضرت فرمود من کرفتم آنرا و او را متفرق
کردم در اولاد حسن و حسین علیهما السلام و امیدوارم اینکه قبول کند خداوند از او و جزا دهد بتو بهشت را پس آنمرد بخانه

برگشت و بقبالہ با او بود پس مریض شد بمرض موت چون وفاتش نزدیک شد جمع کرد اہل خود را و قسم داد ایشانرا
کہ بقبالہ را باو بگذارند پس چنین کردند با مدادان کہ قوم بر سر قبرش رفتند دیدند قبالہ را بر روی قبر نوشتہ بود
در او وفا کرد برای من والله جعفر بن محمد بانچہ گفت و در بعضی نسخ وفا کرد والله جعفر بن محمد بانچہ گفت **دہم**
شیخ صدوق در امالی روایت کردہ از جناب صادق علیہ السلام کہ فرمود چون روز قیامت شود جمع کند خداوند
خلق اولین و آخرین را در یک مکانی پس فرو میگیرد ایشانرا تاریکی شدیدی پس تضرع و زاری میکنند بسوی پروردگار
خود و میگویند پروردگارا بردار از ما این تاریکی را حضرت فرمود پس میایند کروبی کہ برود نور و روشنائی
پیشاپیش ایشان چنانچہ روشن کند زمین محشر را پس میگویند اہل محشر ایشان پیغمبر انند پس می آید ندائی از جانب
خداوند کہ ایشان پیغمبران نیستند پس میگویند اہل جمع کہ ایشان ملئکہ اند پس میاید بایشان ندائی از جانب
خداوند کہ نیستند ایشان ملئکہ پس میگویند اہل محشر کہ ایشان شہدند پس می آید ندائی از جانب خداوند
کہ نیستند ایشان شہدا پس اہل محشر میگویند شما چہ کسانید پس میگویند ما ئیم علویون ما ذریہ محمدیم ما اولاد علی بن
ابیطالب کہ دیرا خدمت ما ئیم مخصوصان بکرامت خداوندی ما ئیم ایمن از عذاب و مطمئن کہ از اہل بہشتیم پس
بیاید بایشانرا ندائی از جانب خداوند عزوجل کہ شفاعت کنید در حق دوستان خود و اہل مودت خود و
شیعیان خود پس شفاعت کنند ایشان و شفاعت ایشان میپذیرند **یازدہم** شیخ منتجب الدین
علی بن عبید الله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن بابویہ قمی در اخر اربعین و شیخ شاذان بن
جبرئیل در کتاب فضائل و سید ضامن مدنی در تحفۃ الازہار و صاحب سبیۃ المآل باسانید متعدده روایت کردند
از ابراہیم بن مہران کہ گفت در ہمسایگی ما در کوفہ مردی بود فامی کنیہ او ابو جعفر داد و خوش معاملہ بود در
سوداد ہر گاہ شخصی علوی نزد او میرفت و چیزی میخواست منع نمیکرد اگر قیمت آنرا داشت میگرفت و گرنہ بغلاش
میگفت بنویس این مبلغی است کہ گرفتہ آنرا علی بن ابیطالب علیہ السلام و ہر دانیق بنویس چیزیکہ را کہ علی علیہ السلام گرفتہ
و باقی ماند آنرا بر ایشان تا وقتی کہ مدیت تا آنکہ فقیر و معسر شد و در خانہ نشست و در دفتر خود نظر میکرد پس اگر می یافت
یکی از بدہکاران خود را کہ زندہ است کسی نزد او میفرستاد کہ آنہا را از او بگیرد و اگر میدید کہ وفات کردہ و
چیزی ندارد خطی بر سرش میکشید پس در این ایام روزی بر در خانہ خود نشستہ بود و در دفتر نظر میکرد کہ
کودک برادر مردی از ما صبیان پس بطریق استہزاء و طعنہ باو گفت چہ کردہ کابزرگ تو علی بن ابیطالب
علیہ السلام پس مرد فامی بجہت سخن او غمگین شد و برخواست و داخل خانہ خود شد چون شب در آمد در خواب دید
حضرت رسول صلی الله علیہ و آلہ را کہ با او بود حسن و حسین علیہما السلام کہ در پیش روی آنحضرت راہ میرفتند پس حضرت
بایشان فرمود کجا است پدر شما پس امیر المومنین علیہ السلام جوابداد کہ اینک حاضرم یا رسول الله و در پشت سر
آنحضرت بود پس حضرت باو فرمود چہ شدہ تو را کہ نمیدہی حق ایتمی را گفت یا رسول الله این حق او است

در دنیا که آورده ام فرمود بده باو پس داد با نمرد گیسوی از صوف سفید و فرمود این حق تو است پس فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله بگیر این را و رد مکن هر که بیاید نزد تو از فرزندان او و بخواهد چیزی را که نزد تو است بروکه نیست بر تو قهری
بعد از امروز آنمرد گفت بیدار شدم و حال آنکه در دستم بود و بیدار کردم زوجهٔ خود را گفتم بیدار شو یاد خواب گفت
بیدارم گفتم چراغ را روشن کن پس روشن کرد چون نظر کردم هزار اشرفی در آن بود پس آن زن گفت ایمرد از خدا بترس
فقر تو را واندارشته باشد که فریب داده باشی بعضی تجار را و مالش را گرفته باشی گفتم نه والله ولیکن قصه چنین است
پس خواست دفتر پدر که حساب دران بود پس دید که نیست و لیکن آنچه نوشته بود علی بن ابیطالب علیه السلام نه کمی و نه زیادی
و در روایات اختلافی بود در کلمات بیکی از انها اکتفا نمودیم **دوازدهم** احمد بن الفضل بن کثیر در کتاب
وسیلة المال نقل کرده از کتاب تفویق عری الایمان که او روایت نمود از ابی الحسن علی بن ابراهیم بن عثمان
دقاق رقی که گفت وارد شد بر من روزی فقیری علوی از فرزندان حسین بن علی علیه السلام پس گفت صد من آرد
بمن بده گفتم قیمت آنرا حاضر کن گفت نیست با من چیزی بنویس بر ظلم رسول الله صلی الله علیه و آله پس انچه
خواست دادم و نوشتم قیمت آنرا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدند علویین این قضیه را پس می آمدند
و سئوال میکردند و من میدادم پس میگفتند بنویس بر جدّ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله پس نوشته بایشان
میدادم تا آنکه نماند برای من چیزی پس روزگاری بسر بردم با تنگی و تنگی انکاه رفتم خدمت سید عمر بن یحیی العلوی
و عرضه داشتم آنچه طرا بر ایشان و شکایت نمودم باو از پریشانی و سختی پس جوابی نداد چون شب شد دیدم
پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب و با او بود علی بن ابیطالب علیه السلام پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن فرمود
ای ابوالحسن مرا می شناسی گفتم آری تویی محمد رسول الله صلی الله علیک و سلم فرمود پس چرا شکایت از من کردی
و تو با من معامله کردی گفتم یا رسول الله فقیر شدم پس حضرت فرمود اگر معامله کردی با من در دنیا بده هم تو اگر
معامله کردی با من در آخرت پس صبر کن که من نیکو بده کاری هستم پس مرد سخت جزع کرد و از خواب بیدار شد
و گریه میکرد و پس از آن رفت بسوی کوهها و صحراها چند روزی گذشت که او را مرده یافتند در غار کوهی پس او را
برداشتند و دفن کردند پس در شب هفت نفر از صلحای کوفه او را در خواب دیدند که بر او بود علّها از استبرق
و او در باغستان بهشت راه میرفت پس با و گفتند تویی ابوالحسن گفت آری گفتند چگونه رسیدی باین
نعمت گفت هر که معامله کند با محمد صلی الله علیه و آله میرسد بانچه من رسیدم بدانید که من رفیق رسول الله
صلی الله علیه و آله شده ام این نعمت را بمن دادند بجهت صبر من بر سیزدهم باز در انجا از کتاب
مذکور نقل کرده که گفت علی بن عیسی وزیر که من احسان میکردم بعلویه و اجرا میداشتم برای هر یک در سال
در مدینه طیبه آنمقدار که کفایت کند طعام و لباس او را و کفایت کند عیالش را و این کار را در وقت آمدن ماه
رمضان میکردم تا سلخ او و از جمله ایشان شیخی بود از اولاد موسی بن جعفر علیهما السلام و من مقرر داشته بودم

حکایت علی بن عیسی وزیر و ردّ علوی

برای او در هر سال پنجهزار درهم و چنین اتفاق افتاد که من روزی در بستان عبور میکردم پس دیدم اورا که مست افتاده
و قی کرده و بگل آلوده شده و او در بدترین حالی بود در شارع عام پس در نفس خود گفتم من میدهم مثل این فاسق را
در سال پنجهزار درهم که آنرا صرف کند در معصیت خداوند هرآینه منع میکنم مقرری امسال او را چون ماه مبارک
داخل شد حاضر شد الشیخ در نزد من و ایستاد بر در خانه چون رسیدم باو سلام کرد و مرسوم خود را مطالبه نمود
گفتم نه واکرامی نیست برای تو مال خود را بتو نمیدهم که صرف کنی در معصیت خداوند آیا ندیدم تو را در بستان که
مست بودی بر گرد مزبلت و دیگر نزد من میا چون شب پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که مردم در نزد او
مجتمع بودند پس بشر فقیم اعراض نمود از من پس بر من شوار آمد مرا بدگفتن پس گفتم یا رسول الله بمن چنین میکنی
با کثرت احسان من بفرزندانت و نیکی من بایشان و وفور انعام من بر ایشان پس مکافات کردی مرا که اعراض
نمودی از من فی المور آری چرا فلان فرزند مرا بر گرداندی از در خانه ات بدترین حالی و ناامید کردی او را و جائزه
هر ساله اش را بریدی پس گفتم چون او را بر معصیتی قبیح دیدم و قصد نزدیک شدن کردم و گفتم جائزه خود را منع کردم تا اعانت
نکرده باشم او را در معصیت خدای تعالی پس فرمود تو آنرا بجهت خاطر او میدادی یا برای من گفتم بلکه برای تو فرمود پس
میخواستی بپوشانی بر او آنچه از او سر زند بجهت خاطر من و اینکه از جمله دوستان من است گفتم چنین خواهم کرد با او باکرام
و اعزاز پس از خواب بیدار شدم چون صبح شد فرستادم از پی الشیخ چون از دیوان مرا جعت کردم در داخل خانه
شدم امر کردم که او را داخل کردند و حکم کردم بغلام که بیاور نزد او ده هزار درهم در دو کیسه و گفتم او را که بجهت
چیزی کم آمد مرا خبر کن و او را خوشنود برگردان چون بصحن خانه رسید برگشت نزد من و گفت ای وزیر چه بود
سبب اندک دیروز در مهربانی امروز تو در مضاعف کردن عطیه من گفتم خیر خیر چیزی نبود برگرد بخوشی گفت
والله بر نمیگردم تا از قصه مطلع نشوم پس آنچه در خواب دیدم باو گفتم پس اشک از چشمش ریخت و گفت نذر کردم نذر
واجبی که دیگر عود نکنم بمثل آنچه دیدی و هرگز پیرامون معصیتی نگردم و محتاج نکنم جد خود را که با تو محاجه کند پس
توبه کرد و توبه اش نیکو شد **چهاردهم** نیز در انجا حکایت کرده از مقریزی از علامه سراج بن مهدی
که جمال محمد بن الحسن بن خالد مکی نقل کرد از بعضی قرا آنکه قرائت میکرد بر سر قبر امیر تیمور لنگ بعد از مردنش در شیراز
که من در وقت باقر آن حاضر شدم قرائت قرآن میکردم چون خلوت میشد میخواندم خالدین فیها ثم الجحیم
صلوها تا آخر آیات و بسیار تلاوت میکردم این آیات را تا اینکه شبی در خواب دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله را
که گذشته و تیمور لنگ در پهلوی آنجناب است پس ایستادم او را و گفتم رسیدگی تا اینجا ای دشمن خدا و خواستم دستش را
بگیرم و برخیزانم از پهلوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پس حضرت فرمود بگذار او را که ذریه مرا دوست میداشت پس
ترسان برخواستم و ترک کردم آنچه را که در خلوت میخواندم **پانزدهم** در انکتاب در کتاب عمدة الطالب
تالیف سید جلیل نسابه ابی العباس احمد بن علی بن الحسین الحسنی نقل کرد نماز ابی الحسن نصر الله بن عنین شاعر

معجزه صدیقه طاهره علیها السلام در خواب

دمشقی مشهور که او با مالی و قباشی بسمت مکه معظمه میرفت پس بعضی از سادات اشراف از بنی داؤد که در وادی صفا منزل دارند بیرون آمدند و پنجه داشت از او گرفتند و او را حبس نمودند پس نوشت قصیده و بسوی ملک عزیز ممتکن ایوب که والی یمن بود و برادرش ناصر که سلطان بود در شام اقامت داشت و او را طلبیده بود بجهت اقامت در سواحل که در دست فرنگیان بود او فتح کرد و گرفت آنها را و در ان قصیده ابن عنین او را بر غبت کرده از سواحل و ترغیب نموده او را در یمن و تحریص کرده بران اشراف گذشته و اول آن قصیده این است

اعیت صفاة نداك المصقع اللسنا من خلص الزبد ما ابقى لك اللبنا وما تريد بجسم لا حياة له
وجزت في الجود وحد الحسن والحسنا ما اينكفته ولا تقل ساحل الافرنج افتحه فما يساوي انا
قايسته عدنا وان اردت جهادا فارو سيفك من قوم اضاعوا فروض الله والسنناء طهّ
بسيفك بيت الله من دنس وما احاط به من خشة وخنا ولا تقل انهم اولاد فاطمة لو ادركوا
آل حرب جاروا الحسنا حاصل این ابیات اگر مقالیه شود سواحل فرنگیان برابری نکند با عدن و اگر میل بجهاد داری پس سیراب کن شمشیر خود را از قومیکه ضایع کردند فرائض و سنن خدا را و پاک کن بشمشیر خود خانه خدا را از کثافت و دنائت و لغو و گوئه ایشان فرزند فاطمه علیها السلام اند چه اگر آل حرب را درک میکردند با امام حسن علیه السلام جنگ میکردند چون قصیده را تمام کرد در خواب صدیقه طاهره علیها السلام را دید که دور خانه کعبه طواف میکرد پس سلام کرد بر آنحضرت جواب نداد او را پس تضرع نمود و تذلل کرد و از گناه خود که مستحق این اعراض شد سؤال کرد پس حضرت این ابیات را انشاد فرمود حاشا بنی فاطمة كلهم من خشة تعرض او من خنا
وانما الايام في غدرها وفعلها السوء اساءت بنا فقلت اني الله ومن يقترف اثما بنا يأمن ممن جنا
این اساء من ولدي واحد تجعل كل السب عمدا لنا فاكرم العين لمصطفى احمد ولا تهن من اله علينا
فكل ما نالك منهم غدا تلق به في الحشر منا ابن عنين میگوید از خواب بیدار شدم ترسان و هولناک و عافیت یافته بودم از تمام خشم و مرضیکه داشتم پس آن ابیات را نوشتم و حفظ کردم و توبه کردم بسوی خداوند از انچه گفته بودم و قطع کردم آن قصیده را و در مقام معذرت بر آمدم و ابن عنین تنها گفتم علنا الى بلت
نبي الهدى تصفح عن ذنب محب جنا وتوبة تقبلها من اخي مقالة توقعه في العنا
والله لو قطعني واحد منهم بسيف البغي او بالقنا لما رماه فعله مستبنا بل اند في الفعل قد احنا
و این قصیده مشهور و مسطور است در دیوان ابن عنین و ذکر کرده آنرا بادرای در کتاب النظیم شاذ تذکره هم
در تذکرة الخواص سبط ابن جوزی نقل کرده از کتاب التقاط جدش و در کتاب سیرة المال منقولست که
در شهر بلخ مردی علوی بود و او را چند دختر و نی بود پس آنمرد وفات کرد و عیالش از خوف شماتت دشمنان
پیاده بسمت سمرقند رفتند پس از شدت گرسنگی و کثرت سرما عاجز شدند پس داخل مسجدی شدند

حکایت علویّه که به بلخ رفته بود

دختر با ماندند و مادر شان بجهت تحصیل قوت بیرون رفت پس دید رئیس بلد را که نشسته و جمعیتی در دور او گرد آمده
پس پیش رفت و شرح کرد برای او بدی کار خود شان را و اینکه ایشان علویا تند رئیس گفت گواه بیاور که شما براستی
علویا تید علویّه گفت من در این بلد غریبم و شاهدی ندارم و خدا تعالی در سولش آگاهند که من راست میگویم پس
ملتفت او نشد علویّه از نزد او برگشت و میگفت یا جدّاه یا رسول الله پس در عبورش پیر برادید نشسته بر دکّه و گرد
او بودند جماعتی علویّه پرسید این کیست گفتند دارو غهٔ بلد و او مجوسی است گفت شاید برای من نزد او گشایشی
باشد پس پیش رفت و جرداد او را از حال خود و دختران و آنچه میان او و رئیس بلد گذشت و اینکه دختران در مسجد
و چیزی ندارند که قوت کنند پس خادم خود را آواز کرد و گفت بخاتون خود بگو که جامهٔ خود را بپوشد پس
بیرون آمد آن زن و با او بود کنیزانش پس با و گفت با ایزن برو بفلان مسجد و بردار دختران او را و بیاور بخانهٔ
پس با او آمد و دختران را آورد و برایشان اطاقی تنها مهیّا کرد و ایشان را بحمام فرستاد و از بهترین جامها بایشان
پوشانید و از فاخرترین فرشها برایشان فرش کرد و از لذیذترین طعامها نیکو برایشان حاضر کرد پس نشستند
علویّات با آن زن صحبت میکردند و بخواب نرفتند تا آنکه با مردان خود مسلمان شدند چون نصف شب
شد و رئیس بلد که مسلم بود در خواب دید که گویا قیامت برپا شده و علمی برافراشته شده بر سر رسول خدا و در آنمقام
قصری دید از زبرجد سبز و زمرد و لعل و در و یاقوت سرخ گفت پس گفتم یا رسول الله برای کیست این قصر
پس از من اعراض فرمود گفتم یا رسول الله چرا از من اعراض نمودی آیا من مسلم موحد نیستم از امت تو فرمود شاهد
حاضر کن گفتم خدا و رسولش داناترند پس فرمود آیا تو بفرزندم نگفتی شاهد بیاور این قصر مال کیست علویات
دختران در خانهٔ او بودند پس گفتم او مجوسی است فرمود او را بخواهید مگر آنکه با اهل بیتش مسلمان شدند گفت پس بیدار شدم
ترسان و هراسان گریه میکردم و بر رخسار خود طپانچه میزدم و بیرون آمدم جستجو میکردم از خانهٔ مردیکه علویات
در او بودند تا اینکه رسیدم بآنجا پس یافتم ایشان را از نزد او پس قصد کردم که بگیرم ایشان را از نزد او گفت ای تو
تو را با این بلای نیست مرا با اسلام خود نترسان قسم بخدا که من و اهل بیتم نخواهیدم مگر آنکه مسلمان شدیم
بر دست ایشان پس مکرر التماس کردم و هزار اشرفی با و دادم گفت والله نمیشود بصد هزار هزار اشرفی
و نه بمثل آن از دراهم بلکه اگر این اشرفیها را قبول کنم تو ایشان را بچشم خود نخواهی دید پس بسیار خضوع و
تذلل میکردم و دست و پای بشر ابوسیدم گفت بهیات بهیات آنکه تو او را در خواب دیدی و تو را
بسوی من فرستاد من او را دیدم و خداوند بر من منّت گذاشت ببرکت قدوم دختران رسول خدا صلی الله
علیه و آله و دیدم جدّ ایشان را در خواب او میگفت بفلان انتصر از آن تو و اهل بیت تو است بجهت آنچه با فرزندان
من کردی و شما در بهشت خواهید بود و خداوند فرشته بود شما را مؤمن از روز اول **مؤلف گوید**
که آیة الله علامه در کشف الیقین این حکایت را بنحو دیگر نقل کرده که ابسط از این و اختلاف در مواضع بسیار دارد

حکایت عبدالله مبارک با علویه

انجکایتیرا دارد چون ظاهر اتحاد واقعه و مآل هر دو یکی بود از ذکر آن اعراض کردیم هفدهم در کتاب عوالی اللئالی ابن ابی جمهور احسائی
و تحفة الازهار سید ضیاء من بن شدقم بن علی بن الحسن النقیب مدنی از سید علی سمهودی داودی و در تذکرة الخواص
سبط ابن الجوزی و وسیلة المآل احمد بن فضل مکی و کشف الیقین علامه حلی اعلی الله مقامه منقولست که عبدالله بن
مبارک پیوسته حج میکرد در سالی و سال دیگر جهاد مینمود و پنجاه سال بر این کار مواظبت داشت پس
بیرون نرفت در بعضی سالها که نوبت حج بود برای خریدن متاع سفر و تدارک حج و باد بود پانصد اشرفی و متوجه
بازار شتر فروشان گوفه شد که شتری برای سفر حج بگیرد پس در راه علویه را دید که در مزبله مشغولست بکندن
پرهای مرغ آبی مرده و آنرا پاک میکرد عبدالله گفت نزد او آمدم و پرسیدم چرا چنین میکنی گفت ای مرد آیا نخواندی
قول خداوند را که میفرماید ولا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم نپرسید از پاره چیزها که اگر ظاهر شود برای
شما اندوهگین کند شمارا تو را بخدا سوگند میدهم که بگذر از من و برو بسوی آنچه نفع میدهد تو را و بگذار آنچه را که نفع
نمیدهد تو را پس تعجب کردم از حسن استحضار و نیکی گفتارش گفتم بحق خدا و جدت محمد و علی علیهما السلام که مرا مطلع کن
بحقیقت امر را بگو گفت مرا معاف دار از آنچه خود بجهت کشف کردن سترم بر تو زیرا که نمیدانم آنرا جز
علام الغیوب و ستار العیوب و کشاف الکروب غفار الذنوب پس گفتم تو را قسم دادم و از تو نمیگذرم مگر آنکه
راستی خبر خود را بمن بگوئی گفت ای عبدالله ملجا و ملاذ ندیدی مرا که ظاهر کنم حال پنهان خود را نزد تو
بدانکه من زن سیده علویه ام و چهار دختر کوچک یتیم دارم و پدرشان در این نزدیکی وفات کرده
و این روز چهارم است که برایشان میگذرد که چیزی نخوردند چون کار باضطرار رسید خوردن میته برما
حلال است و من بغیر از این مرغ مرده چیزی دیگر نیافتم میخواهم که اینرا پاک کنم برایشان ببرم که بخورند اینرا
و دفع کرسنگی ایشان بشود عبدالله گفت پس با خود گفتم وای بر تو ای پسر مبارک کجا است آنکه بیفتد در
دستش چنین فرصت و فائده که برساند بشفاعت جد او سید مخلوقات بهنگام سؤال نزد صراط و دیگر
فرار کند مرد از پدرش و مادرش و برادرش و رفیقش و پسرش روزیکه نفع ندهد مال و نه اولاد مگر آنکه آید نزد خداوند
با قلب سالم از معائب ای علویه دامن باز کن بگیر آنچه خداوند بتو داده چنین کردم پس مسیر زر کشادم و مجموع
آن زر بسیار را در دامنش ریختم پس علویه سر در پیش افکنده بود ملتفت من نمیشد و من رفتم بمنزل خود و ندیدم
در خود هیچ حالت شوقی بسوی حج در این سال و مراجعت نموده آماده کار خود شدم در شهر خود و نشستم در
خانه خود تا اینکه حج کردند مردم و مراجعت نمودند پس بجهت استقبال حاجیان و همسایگان و مصاحبان
خود از شهر بیرون رفتم پس هر کس از ایشان را که ملاقات میکردم و میگفتم که خدا حاجی قبول کند حج تو را و پسندیده
نماید سعی تو را او نیز بمن همین دعا مینمود و میگفت ای عبدالله آیا بخاطر نداری که همراه ما بودی در فلان محل
و فلان موضع و بسیار شد گفتن مردمان اینرا پس متفکر شدم در کار خود از سخن ایشان و حج نکردن خودم و تمام شب

کرامت سید ابوالحسن طاهر بن الحسین

دراین فکر بودم پس حضرت رسالت پناه را در خواب دیدم که فرمود مرا ای عبدالله عجب مدار که تو را سیدی بفرزندی داده
درماندگان و صلاح آوردی سخنی فرزندان مرا پس خواستم از خدا تعالی که خلق کند بر صورت تو فرشته را که
حج کند برای تو هر سال تا روز قیامت پس اگر خواهی حج کن و اگر خواهی مکن که او حج خواهد کرد برای تو **هیجدهم**
ایضاً در تحفة الازهار مذکور است که سید ابوالحسن طاهر بن الحسین مردی بود عالم عامل و فاضل کامل با ورع و زهد
و صلاح و تقوی جلیل القدر عظیم الشان بلند همت میان او و مردی خراسانی رفاقت و دوستی بود و
خراسانی هر سال حج میکرد و بزیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمد و دولت اشرفی برای او می آورد
و این معین بود برای او در هر سال تا آنکه مردی بخراسانی برخورد و با او گفت تو مال را ضایع میکنی و صرف میکنی
در غیر محلش نمیدانم که طاهر صرف میکند آنرا در غیر طاعت خدا و رسولش و مکرر این سخن را با او گفت تا آنکه خراسانی
منصرف گردید از او و مال را بغیر او داد و او را ملاقات نکرد و هم چنین در سال دوم چون سال سیم و زمان سفر
حج رسید پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که با او میگوید ای فلان وای بر تو قبول کردی در حق فرزندم
سخن دشمنان او را و قطع کردی صله خود را و آنچه با او میکردی از نیکی قطع کن صله خود را از او و بده با او آنچه
فوت شد از او تا تو را توانائیست پس از خواب برخواست خوشحال و مسرور با نخواب و تدارک سفر حج خود را
کرد و آن مبلغ را با خود برد و آنست بنحویکه پیغمبر صلی الله علیه و آله با او امر نموده بود با هدایائی چون حج بجای آورد
و بزیارت حضرت مشرف شد رفت نزد طاهر و دست و پای او را بوسید و نشست در آن مجلس که
سادات و اشراف و فضلاء و اعیان بودند پس طاهر ابتدا کرد و فرمود ای فلان شنیدی در باره من سخن
دشمنانم را پس قدم پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب دیدی پس امر کرد تو را برسانیدن ششصد اشرفی که مقطوع
شده بود در طول سه سال با هدایائی و اگر امر نمیکرد تو را نمی آوردی آنرا و آنرا از مال خود جدا کردی در بلد خود
سوگند میدهم تو را که نه چنین بود گفت قضیه چنین بود و الله ای فرزند رسول خدا کسی دانا نبود بآن جز خدا تعالی
طاهر گفت در نزد من بود خبر تو در سال اول و دویم و سیم دلم تنگ شد پس دیدم جدم رسول خدا را صلی الله علیه
و آله که میگفت بمن غم مخور که من برای تو رفتم نزد فلان و امر کردم او را که بدهد بتو آنچه فوت شده و میتواند
صله خود را از تو قطع نکند پس حمد کردم خدای عزوجل را و شکر نمودم بر نعمت و احسانش چون تو را دیدم
دانستم نیاورده تو را مگر برای آنچه در خواب دیدم پس خراسانی دیگر بار برخواست و دست و پای او را بوسید
و التماس نمود که از او در گذرد بجهت کوشش دادن بسخن دشمن در حق او و مال را تسلیم او کرد و احمد بن فضل شافعی
بعد از نقل این حکایت از کتاب توثیق عری الایمان از سید علی سمهودی گفته که این طاهر طاهر بن یحیی بن الحسین بن جعفر
الحجة بن عبید الله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب علیهم السلام است جد امراء مدینه منوره ۷۰۵

نوزدهم در جلد دوم تحفة الازهار مذکور در ضمن احوال عالم جلیل سید مهنا بن سنان مدنی صاحب

مسائل که از آیة الله علامه حلی رحمه الله نقل کرده از سید علی بن داود حسینی سمهودی در جواهر العقیدین بسند متصل از شیخ شهاب الدین احمد بن یونس الفسطینی المغربی از بعضی مشایخ خود که گفت مردی از اعیان مغاربه از بلد خود عازم حج و زیارت شد پس مردی از اهل خیر صد اشرفی باو داد و گفت باو بگیر این مبلغ را و بمدینه برسان آنگاه بده بیکی از سادات اشراف بنی حسین که نسبش صحیح باشد تا بوده باشد این خدمت صله از من بجدشان سرور خدا صلی الله علیه و آله و فرزندی که نفع ندهد مالی و فرزندی جز آنکه با دل سالم بحضور خدای آید چون آنمرد وارد مدینه شد از سادات بنی حسین و از صحت نسب ایشان پرسید باو گفتند شبهه در صحت نسب ایشان نیست جز آنکه ایشان از شیعه در فضیانند که خر بیوه ندشمن دارند اهل سنت را و علانیه سب میکنند و قاضی و خطیب و امام المسلمین از ایشانست و امر بلد در دست ایشان برای کسی مداخله در آن نیست گفت پس خوشم نیامد که آنمال را بایشان دهم چند روزی مکث کردم و در کار خود فکر میکردم و در آنچه صاحب مال بمن وصیت کرده بود تا آنکه روزی با یکی از ایشان مجتمع شدیم پس باو گفتم ای سید من اگر تو از اهل سنت بودی هر آینه میدادم بتو آنچه با منست از مال و قدری فلان مبلغ است پس شکایت کرد بمن از شدت تنگی و کثرت فقر و خواست از من بعضی از آن را گفتم حاشا گفت هرگز نشود که بفروشم مذهب خود را بدنیای دنیه و از برای منست پروردگاری غنی که مرا کفایت میکند پس برفتم و در شب در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده و مردم میگذرند از صراط چون خواستم بگذرم امر فرمود سید نساء فاطمه زهراء علیها السلام که مرا نگذارند پس مرا مانع شدند پس استغاثه کردم کسی بفریادم نرسید پس دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله را که می آید پس بانجناب استغاثه کردم و گفتم یا رسول الله من از امت تو ام و دختر ترا منع کرده مرا از گذشتن پس حضرت بآن مکرمه فرمود چرا منع کردی او را گفت زیرا که او منع کرد روزی فرزند مرا پس حضرت ملتفت شد بمن و فرمود چرا مانع شدی روزی فرزند شرا گفتم چون او سبی مذهب بود و اهل سنت را دشمن دارد و علانیه سب میکند صحابه را فرمود تو را که داخل کرده میان فرزندان و اصحاب من پس سراسان و هراسان از خواب بیدار شدم و تمام مبلغ سپرده نزد خود را گرفتم و صد اشرفی از مال خود بر آن افزودم و رفتم بسوی سید و مولای خود مهنا بن سنان و بوسیدم دست او را پس حمد و ثنای الهی بجا آوردم بآنچه شایسته بود آنگاه فرمود این امر لیست عجیب سوگند میدهم تو را آیا دیدی جدم رسول الله و جده ام فاطمه زهراء علیها السلام را و امر کردند تو را که آنمال را بمن دهی بعد از آنکه مانع شدند تو را از گذشتن صراط گفتم آری قسم بخدا چنین بود ای فرزند رسول خدا پس سید مهنا گفت اگر نمیدیدی ایشان را نمی آمدی نزد من و اگر نمی آمدی نزد من هر آینه شک داشتی در صحت نسب و مذهب من مثل مذهب آن دو است یعنی رسول خدا و صدیقه علیهما السلام و ابو عبد الله محمد بن فرحون از سادات این قصه را در ضمن ابیاتیکه بخود خطاب کرده درج نمود لا تلف تمهم الاشراف هلبا وتمدح ضدهم باللجاب ، فقد قال الرسول مقال صدق ۷ فلا تؤذون ما فی اصحابی ۷ ففی

در دیدن خیر از اعانت علویات و حکایت مجوسی

الاشراف ایضا فخر قریبی ... وفخر بالولایة والصحاب ... الم یبلغک ایات فی اتاهم ... وقد اعطی وساهم فی جواب
یقسمها علی الاشراف طرا ... ویاتی بالجواب المستطاب ... فلم یدفع لهم منها نقیرا ... زعم لا یلیق بذی الباب
تراه ان الغنیمة قد اقیمت ... وان الحوض ملتطم الشراب ... وزهرا الرسول تقول مرا ... سوی من بر نسل ابی تراب
فاصبح ذاک یستفتی ویبکی ... بکاء المستقیل بالکتاب ... فهبنا قلتنا فی الاشراف حقا ... افیحسن ان یدنّسن فی کتاب
فیا الدین اولی بالترفق ... وارجی للنعیم وللثواب ... مهنّا الخیر جامع کل فضل ... ووالاه سنان الضراب
فقد اشفی علی القطان طرا ... بالفاظ محکّمة عذاب ... وانت حشوت یا هذا کتابا ... من التشنیع فی غیر الصواب
ورویدک یا ابن فرحون ورویدا ... ستجتمعون فی یوم الحساب ... ویحکم بینکم خیر البرایا ... امام الوقت فی یوم الحساب
وینظر من سیخطی فی نعیم ... ومن یشقی ویخلد فی عذاب ... بلیتم شمس الدین یوسف سبط ابو الفرج بن

جوزی در کتاب تذکرة الخواص نقل کرده از کتاب جوهری ابن ابی الدنیا که مردی دید رسول خدا صلی الله علیه وآله را
در خواب گفت یا رسول الله میفرماید برو بسوی فلان مجوسی و باو بگو تحقیق که آمد عاستجاب پس آن مرد امتناع کرد از ادای رسالت
تا آن مجوسی گمان نکند که او باین وسیله خواسته خود را باو بنمایاند و از او فایده بر دیا او را نزد آن مرد مسلمان وقعی و
اعتباری هست چون مرد مسلم با ثروت و مال بود پس دید رسول خدا صلی الله علیه وآله را در مرتبه دویم و سیم که همان سخن را
باو فرمود پس علی الصباح آمد نزد آن مجوسی در خلوت و گفت باو که من رسول رسول خدایم بسوی تو و آنحضرت تو
پیغام میرساند که آمد عا که برایتو کردند مستجاب شد مجوسی گفت آیا تو مرا شناسی گفت بلی گفت پس من منکر دین اسلام
و نبوّت محمد آن مرد گفت من ابرا میدهم و مع هذا او مرا فرستاده بسوی تو و مکرّر امر فرموده پس مجوسی گفت
اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و آل و اصحاب خود را طلب نمود و باایشان گفت که من تا حال
در ضلالت بودم و حال بمذهب حق باز گشت کردم پس شما نیز باسلام آورید که هر که از شما مسلمان شود آنچه
در دست اوست از مال من از آن اوست و هر که ابا میکند هر چه در نزد اوست از مال من باید دست
بردارد پس همه آن القوم داخل شدند مسلمان شدند و آن مجوسی را دختری بود که بپسرش تزویج کرده بود تفریق کرد میان
آنها انگاه گفت آیا میدانی آن دعا چه بود گفتم نه والله و حال میخواستم از تو بپرسم گفت چون دخترم را بپسرم
تزویج کردم طعامی ساختم و مردم را خواندم پس اجابت کردند و در همسایگی من جماعتی از سادات فقرا بودند
که ملبّی نداشتند پس من امر کردم غلام خود را که برای من حصیری در صحن خانه فرش نماید در این اثنا شنیدم که
دختر کی بمادرش میگوید یا مادر آزار میرساند این مجوسی ما را بوی طعامش پس طعام و جامه و اشرفی بسیار
برای ایشان فرستادم چون ایشان آن احسان را از من دیدند آن دختر بباقی دختران گفت قسم بخدا که نمیخوریم
تا دعا برای او نکنیم پس همه دستها را برداشتند بعضی گفتند خداوند محشور کند تو را با جداد رسول خدا صلی الله
علیه وآله و باقی آمین گفتند پس اینست آن دعوت که باجابت رسید بلیست و بلیم هم در انجا روایت

کرده

کرده از جدش ابی الفرج از ابن الخصیب که گفت من منشی سیّده مادر متوکّل بودم پس روزی در دیوان مشغول بودم
که ناگاه خادمی صغیر از جانب سیّده نزد من آمد و با او بود کیسهٔ که در آن هزار اشرفی بود پس گفت که سیّده میگوید
ترا که این زر را تقسیم کن در میان مستحقین که او از پاکیزه ترین مال من است و بنویس برای من نامهای آنانکه با ایشان میدهی
تا آنکه بعد از این هر چه از ینمال بدستم آید صرف ایشان کنم ابن خصیب گفت پس آمدم و رقعهای خود را جمع کردم و مستحقین را
از ایشان پرسیدم پس نام اشخاصی را برای من بردند سیصد اشرفی را بر ایشان تقسیم کردم تمهٔ آن باقی ماند نزد من
تا نصف شب که ناگاه شخصی در خانه را میزد پرسیدم کیست گفت فلان مرد علوی و او همسایهٔ من بود پس بخود گفتم
اینمرد مدتی است همسایهٔ من است و رو بمن نیاورده پس حضرت دادم داخل شد پس گفتم با دو مرحبا و پرسیدم از او
که چه کار داری گفت کرسنه ام پس با و یک اشرفی دادم آنگاه رفتم نزد زوجه ام گفت چه شخص بود که در این ساعت
تو را بر جمعاندخت گفتم وارد شد بر من شخصی از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و نبود نزد من چیزی که او را طعام کنم
پس یکصد اشرفی با و دادم آنرا گرفت و شکر کرد مرا و رفت چون بدر خانه رسید زوجه ام بیرون آمد و حال آنکه
گریه میکرد و میگفت آیا حیا نمیکنی که مثل چنین مردی رو بتو آورد و تو با و یک اشرفی میدهی و حال آنکه میدانی
استحقاق او را بده تمام آنچه مانده با و پس سخنش در دلم جا کرد و از عقب او رفتم و کیسه اشرفی را تمام ما و دادم آنرا گرفت
و رفت چون بخانه برگشتم پشیمان شدم و گفتم حال اینخبر میرسد بمتوکّل و او دشمن دارد علویّین را پس مرا خواهد گشت
پس زوجه ام بمن گفت که مترس و توکّل کن بر خدا و جدّ علویّین در این سخن بودیم که در خانه را زدند و مشعلها و چراغها
بدست خدام ظاهر شد و میگفتند سیّده تو را میطلبد پس ترسان و اندیشه ناک برخاستم و چون اندک راهی رفتم
رسولان بدر بی میرسیدند تا مرا در آوردند در پس پرده سیّده و خادم بمن گفت سیّده پشت این پرده است
پس شنیدم که گریه او بلند شده بود و میگفت ای احمد یعنی ابن الخصیب بخدا تو را جزای خیر دهد و زوجات را جزای نیکو دهد
در این ساعت خوابیده بودم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و گفت خدای تو را جزای نیک دهد و جزای خیر دهد زوجهٔ
ابن الخصیب را معنی این کلام چیست پس قضیه را برای او نقل کردم و او گریه میکرد پس بیرون فرستاد اشرفیها و جامه و گفت این
از علوی و این برای زوجات و این از تو است و آنچه فرستاد معادل صد هزار درهم بود پس مال را گرفتم و راه خود را
از در خانه علوی قرار دادم پس در خانه را کوبیدم پس از اندرون خانه آواز داد که بده آنچه با تو است ای احمد و بیرون
آمد و او گریه میکرد پس از سبب گریه اش پرسیدم گفت چون در منزل خود داخل شدم زوجه ام بمن گفت این چیست
که با تو است پس آگاهش کردم پس بمن گفت برخیز نماز بکنیم و دعا کنیم در حق سیّده و احمد و زنش پس نماز کردیم
و دعا نمودیم آنگاه خوابیدیم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که میفرمود شکر ایشان را بجای آوردم بر آنچه
بتو کردند و در این ساعت برای تو چیزی می آورند قبول کن آنرا **تمّت و تمّ** در تاریخ قم تالیف حسن بن
محمد بن حسن قمی که برای صاحب بن عباد نوشته در باب سیّم از این مذکور است که اوّل کسی از سادات حسینیه

که بقم آمد ابو الحسن بن علی بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق علیه السلام بود و از شیخ قم روایت است که ابو الحسن شب آب سکار اکردی بروزی قصد سرای احمد بن اسحق اشعری کرد بسبب حاجتی که او را بود احمد بقم وکیل وقف بود چون ابو الحسن بنزدیک سرای احمد رسید احمد او را راه نداد و او را از صحبت خود منع کرد ابو الحسن ملول و غمگین بمنزل خود مراجعت کرد بعد از ان احمد بن اسحق قصد خانه کعبه کرد چون بسر من رای رسید و مستوری خواست امام علیه السلام او را اجازت دخول نداد و او را از زیارت و صحبت خود منع کرد پس احمد متحیر شد و در ماند و نمیدانست که بچه سبب او را از صحبت و زیارت خود منع میکند احمد بسیار سر بر آستانه آنحضرت نهاد و بسیاری بگریست و گفت ای نور دیده هر دو عالم و ای برگزیده اولاد آدم چه بی ادبی از من صادر شده است که مرا بحضرت خود راه نمیدهی پس امام علیه السلام او را دستوری داد فرمود ای احمد یاد داری که فرزند زاده ما ابو الحسن در شهر قم بدر خانه تو آمد و تو را بار ندادی احمد بگریست و سوگند خورد که من او را از صحبت خود منع نکردم الا از برای آنکه ترک سر بر خیر کند و از ان توبه کند امام علیه السلام گفت ای احمد راست گفتی ولیکن باید حق سادات و علویه را شناسی و ایشان را احترام بداری در هر حالیکه باشند و بنظر حقارت در ایشان نظر نکنی که بزه مند شوی و کرفتار آئی چون احمد بن اسحاق بقم مراجعت نمود سید ابو الحسن در صحبت جمعی بسیار از مردم بدیدن احمد رفت چون نظر احمد بر سید ابو الحسن آمد از جای برجست و پیش او باز دوید و بسیار او را غاز و اکرام کرد تا او را در صدر بنشاند سید ابو الحسن چون این حالت بدیع و غریب دید از او سئوال کرد که در این مدت هرگز چنین لطف و ترحیب در باره من نکردی از این نوبت موجب چیست احمد قصه رفتن خود بصحبت امام حسن عسکری علیه السلام بسر من رای و منع کردن امام علیه السلام او را از صحبت شریف بسبب سید ابو الحسن باز گفت چون ابو الحسن این قصه بشنید بگریست و گفت امام علیه السلام تا بدین غایت مرا حرمت همی نهند پس و انباشد که من بغیر رضای خدا عمر و زندگانی گذارم پس گفت توبه کردم و بدرگاه حق رجوع نمودم و پشیمان شدم از فعالیکه از سر جهل و نادانی مباشر آن می شدم و برخواست و بسر منزل خود باز گردید و آلات شراب بشکست و در مسجد جامع اوقات اعتکاف گرفت تا آنگاه که او را وفات رسید و او را بمقبره باباویان دفن کردند

بیت و سیم نیز در آنکتاب روایت کردم از هذیل بن حسان واواز برادر خود جعفر روایت میکند که او گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام گفتم که مرا شیعه ایست از آل محمد علیهم السلام حق بود و بمن نمیداد و دفع و مطل مینمود پس بدان سبب من او را سخن درشت گفتم و من بر آن پشیمانم حضرت صادق علیه السلام فرمود که آل محمد علیهم السلام را دوست دارید و دوستهای ایشان را بری گردانید و ایشان را بجل شمرید و بغایت ایشان را کرامی دارید و چون با ایشان معاملات و آمیزش کنید و معامله خرید و فروخت نمائید با ایشان درشتی نکنید و ناسزا نگوئید **بیت و چهارم** و نیز در آنجا روایت کرده باسناد معتبر از ابی عبد الله که او فرمود که جد ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرموده است که زود باشد که من در قیامت از برای چهار طائفه و چهار صنف مردم شفاعت کنم اگرچه ایشان را بمثل کناه همه دنیا بود اول کسیکه برای ذریت من شمشیر کشد و ایشان را نصرت و یاری دهد دوم مردیکه ذریت مرا در حال فقر و فاقه

حکایت مرحوم حاجی میرزا خلیل طهرانی با علویهٔ هندیه

ودست تنگی بدانچه در دست او باشد از مال و منال سخاوت کند و با ایشان بخشش کند سیم مردیکه ذریت مرا بدل و زبان دوست دارد چهارم مردیکه چون ذریت من عاجز و درمانده باشند حاجتی از حاجات ایشان برآرد و در گذاردن حاجات ایشان سعی نماید بیست و پنجم عالم جلیل و خبر نبیل که دیده نشد در عصرش برای او در تقوی و زهد نظیر و عدیل مرحوم حاجی ملا علی طهرانی مجاور نجف اشرف علی الله تعالی مقامه که در غرهٔ ماه صفر سنهٔ ۱۲۹۷ مرحوم شد خبر داد مرا شفاها که والد مرحوم حاجی میرزا خلیل طیب رحمه الله که سابقاً ذکری از او شد همیشه میگفت که وجود من و وجود اولاد من جمیعاً از برکت علویه بود که در کربلا منزل داشت پرسیدم چگونه بود سبب آن گفت پیش از آنکه عیال اختیار کنم در طهران بودم شبی در خواب دیدم که خوشصورت و شمائل بود و جامهٔ سفید در بر داشت پس بمن گفت اگر قصد زیارت امام حسین علیه السلام داری پس تعجیل کن که بعد از دو ماه دیگر راه مسدود میشود بنحویکه مرغی پرواز نخواهد کرد در خاطرم زیارت آنجناب بود پس چون بیدار شدم مهیای زیارت مولای خود شدم پس بزیارتش مشرف شدم و تاریخ خواب را ضبط کردم پس نگذشت از نجف مگر آنکه معین کرده بود که راه مسدود شد پس دانستم که آنخواب راست و آنمرد در خبر یکه داد صادق بود و چون سید العلماء و المحققین میرسید علی صاحب ریاض از من معالجات نیکو دید در طبابت نفوس مردم را بسوی من ترغیب میکرد پس مدتی ماندم و مردم بمن رجوع میکردند تا آنکه روزی در محکمه خود نشسته بودم ناگاه زنی داخل شد با خادمه چون از مردم فارغ شدم و کسی نماند نزدیک من آمد و دست خود را بیرون آورد دیدم نمانده و ران جز استخوان بجهت مرض آکله چون آنرا مشاهده کردم طبعم مشمئز شد و با و گفتم اینمرضی نیست که بتوانم او را علاج کنم پس آهی حسرتانه کشید و بیرون رفت دلم سوخت خادمه را آواز دادم و پرسیدم این زن کیست گفت صاحبه بیگم از پدر و مادر علویه است و شوهرش علوی بود او را از هند آورد و با مالی فراوان که از اندازه بیرون بود و همه را آنرا صرف کرد برای عبد الحسین و الآن دستش خالی شده و مالی ندارد و باینمرض مبتلا شده که دیدی پس با و گفتم بگو بیاید تا معالجه کنم پس آمد و شروع کردم در علاج او را و فصد و حجامت و مسهلات و معاجین تا شش ماه پس از دستش و سائر بدنش که باینمرض مبتلا بود شروع کرد گوشت روئیدن و سال نشد که مرض بالمره تمام شد چنانکه گویا هرگز نداشت پس علویه پیوسته نزد من می آمد و چون مادر بفرزند مهربانی میکرد تا آنکه مدتی گذشت پس در خواب دیدم همان مرد پیر را که خبر داد که رابسته می شود و هر گردم را تعجیل در زیارت ابی عبد الله که میگفت ایفلان مهیا شو برای سفر آخرت که نمانده از عمر تو مگر ده روز پس بیدار شدم از خواب ترسان و هراسان پس گفتم لاحول و لا قوة الا بالله انا لله و انا الیه راجعون و گفتم این آخر ایام من است از دنیا پس در آنروز مرا تبی عارض شد سخت شدید تا آنکه بستری شدم و علویه پرستاری میکرد مرا و آنچه حاجت داشتم انجام میداد تا آنکه روز دهم شد و احبای من جمع شدند در کنار من پس در آن هنگام که ایشان نظر میکردند بمن و من نظر میکردم بایشان که ناگاه دیدم خود را که منتقل شدم از عالمی بعالمی دیگر و از جهانی که در دور بود ندا حدیر را نمیدیدم و من در اتعالم بودم که ناگاه دیدم دیوار خانه شکافته شد و دو نفر از انجا بیرون آمدند

که بغایت مهیب بودند یکی از آنها بالای سر من نشست و دیگری در زیر پای من و ایشان چیزی از بدن من لمس نمیکردند
ولیکن خود را چنان میدیدم که از عروق من چیزی متعلق و متصل است بایشان نمیتوانم که از وصف کردن آن عاجزم
تا آنکه جان خود را چنین دیدم که بحنجره رسیده در اینحال باز دیوار شکافته شد و مردی بیرون آمد و بآنها نفرین کرد
او را ایشان گفتند ما ماموریم پس بایشان گفت بدرستیکه حسین بن علی علیه السلام شفاعت کرد نزد خداوند که رجوع کنند
بدنیا پس برخواستند و رفتند و من برگشتم بعالم اول و آنحالت را که در اطراف من بودند دیدم که تهیه اسباب میدیدند
پس چشم خود را باز کردم ایشان سرد شدند و بشارت دادند که ناگاه علویه داخل شد و گفت بشارت باد شما
بشفای فلان زیرا که جدم حسین علیه السلام شفاعت کرد نزد خداوند در شفای او گفتند چگونه دانستی گفت من رفتم
نزد قبر جدم حسین علیه السلام پس تضرع کردم بسوی خداوند در شفای بیمار پس در بانجناب بی شفاعت نزد خداوند پس
خواب بر من مستولی شد در خواب جدم حسین علیه السلام را دیدم پس گفتم یا جداه از تو میخواهم شفای فلان را فلان مرد
عمرش منقضی شده گفتم ای آقای من من نمیفهمم این را شفای فلانی میخواهم پس فرمود من خداوند را میخوانم پس اگر حکمت را
در اجابت دید مستجاب خواهد فرمود آنگاه دستهای مبارک خود را بجانب آسمان بلند کرد و دعا نمود پس فرمود
بشارت باد تو را بدرستیکه خدا تعالی دعای مرا مستجاب فرمود در شفای فلانی جناب حاجی قدس سره میفرمود عمر والد او وقت
بیست و هفت یا هشت سال بود و روزها قریب نود سال داشت و من میگفتم ایفرزند از برای علویات شان
بزرگی است و من از ایشان عجایب دیدم و پاره از ان کرامات را نقل میکرد **مؤلف گوید** خداوند بیامرزد مرحوم پنج پسر
بعد از بعرض عطا فرمود دو از علمای متبرزین و سادات طباطبای ماهرین یکی از ایشان مرحوم مرفوم بود که آیتی بود از آیات خداوندی
در زهد و تقوی و کرامت و حسن خلق و معاشرت و نمونه بود از مخلص اصحاب ائمه علیهم السلام و کملین علماء گذشته در
سفر و حضر مدتی با او مصاحبت کردم و اگر بخواهم صفات حمیده و عبادات و رفتار و حالات اشراف کریم از وضع کتاب
بیرون خواهم رفت خلد الله تعالی مع والدیه **بیت و ششم** عالم ربانی و استاد در موز اخبار و اشارات
قرآنی المعلی الاجل جناب آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی ایده الله نقل نموده از یکی از ارحام خود که در نهایت تقوی
و سداد و مواظبت طاعات و عبادات و از اهل ورع بود که شبی در ایام گرانی در مسجد بودم پس از ادای نماز با جماعت
واعظی بر منبر آمده در ضمن موعظ شرعی از خمس سادات واعانت ذریه کرام بیان فرمود و مردم را تحریص و ترغیب نمود پس بخود
گفتم کنم میکه در خانه اندوخته و منتظر زیاد شدن قیمتی با این تنگی و کثرت فقراء را هی ندارد و هم چنین انتظار کشیدم سال
که شاید منافع دیگر پیدا شود و پس از ان خمس کنم باقی مانده را دادن حسنی ندارد چه بحسب ظاهر منافع تازه نیست و ما
یحتاج خانه تا آخر سال معیا پس با خود قرار دادم که اولا خمس کنم موجود را بدهم و باقی را بفروش و قرض دادن
بهر کس هر چند که ای آشنا باشد تمام کنم پس بخانه آمدم خواستند طعام حاضر کنند امتناع کردم که تا خمس این نکنم
نه هم چیزی نخواهم خورد گفتند بماند فردا راضی شدم پس فقراء سادات را که می شناختم حاضر کردم و حساب کردم

که در میان کند و با بود میدانستم پس چون آنها را بایشان دادم فرستادند نگاه غذا خوردم علی الصباح در مسجد حاضر شدم و فریاد کردم که هر کس گندم میخواهد بخرید یا بقرض بخانه آید مردم از شنیدن این مژده خورسند و بسوی خانه شتافتند آنچه بود بقیمت وقت یا قرض که هنگام درو دهند برند ظهر شد آمدم بمسجد پس از ادای فریضه چون بسمت خانه برگشتم در راه دیدم جماعت اکراد آنقدر کندم آورده اند که ازحصتی در مردم نمانده و از قیمت صبح زیاده از دو ثلث گاهیده پیش شکر آنهی بجای آوردم چون بخانه آمدم و مشغول حساب کنندم فروخته و قرضداده شدم دیدم باندازهٔ پیش از دادن خمس است که گویا ازان کندم باکه وزن کندم هریک معلوم بود چیزی برداشته نشده و باآنچه سادات برند نقصی درکندم بهمرسیدم پس دانستم که این کرامت باهره از خلوص اعانت بآن ذریهٔ طاهره بود **بیست و هفتم** عالم فاضل جلیل میرزا عبد الله اصفهانی معروف بافندی تلمیذ علامه مجلسی در کتاب ریاض العلماء در ضمن احوال سید اجل امیر کمال الدین فتح الله بن هبة الله بن عطاء الله الحسینی المدنی الشامی ذکر نموده که او را کتابیست نامش ریاض الابرار در مناقب ائمهٔ ابرار علیهم السلام و در انجا روایت کرده از اربعین از اربعین از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود هر که دیدیکی از فرزندان مرا برنجواست برای او واجب تعظیم پس تحقیق که مرا جفا کرده و هر کس مرا جفا کرده پس او منافق است **بیست و هشتم** نیز در انجا روایت کرده از اربعین سید علاء الدین از سلمان رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود هر کسیکه بیند یکی از فرزندان مرا نه ایستد برای او ایستادن تمام یعنی راست بایستد بجهة تعظیم او خداوند مبتلا میکند او را ببلائیکه نیست برای او دوائی **بیست و نهم** در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت میگوید خدا تعالی منم رحمن و اوست رحم کردم برای او اسمی از اسم خود پس هر که او را نیکی کند نیکی میکنم او را و هر که قطع کند آنرا قطع میکنم او را آنگاه علی علیه السلام فرمود آیا میدانید چیست این چیکه کسی او را وصل کند وصل میکند او را رحمن و هر که قطع کند قطع میکند پس کسی گفت یا امیر المؤمنین تفسیر فرموده خداوند باین کلمه هر قومیرا باینکه اکرام نمایند خویشان خود را و نیکی کنند رحام خود را فرمود آیا ترغیب میکنند ایشانرا باینکه نیکی کنند رحام کافرهای خود را و اینکه تعظیم کنند آنرا که خدای حقیر کرده و واجب نموده کوچک شمردن او را از کافرین گفتند نه ولیکن ترغیب نموده ایشانرا بر صلهٔ ارحام مؤمنین خود پس فرمود واجب کرده خدای حقوق ارحام ایشانرا بجهت اتصال آنها به پدران و مادران ایشان گفتند آری ای برادر رسول خدا فرمود پس ایشان در ایجاب او میکنند حقوق پدران و مادران را گفتند آری ای برادر رسول خدا فرمود پس پدران و مادران ایشان جز این نیست که غذا دادند ایشانرا از دنیا و نگاه داشتند ایشانرا از مکاره آن و آن نعمتی است زائل و مکروهیست که تمام میشود در رسول خود و نگاه ایشان نمانده است ایشانرا بسوی نعمتی که زائل نمیشود و نگاه داشته از کرده ابدی که تمام نمی شود پس کدام یک از این دو نعمت باد و جسم بزرگتر گفتند نعمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نه کند و جلیل تر و عظیم تر است

یعنی حاصل از جمله نفقه که کرده بودم از برای ایشان بعینه بهمان مقدار

از برای حاصل شدن بعینه بهمان مقدار

از برای حاصل شدن آن

موجود است

نفقه

فرمود پس چگونه روا است که ترغیب ننماید برادا حق آنکه حقش کوچک است و تحریص نفرماید برادا حق آنکه حقش بزرگ است
گفتند جائز نیست این فرمود پس در این هنگام حق رسول خدا صلی الله علیه و آله عظیم تر باشد از حق پدر و مادر و حق
رحم نیز عظیم تر است از حق رحم آنها پس رحم رسول خدا صلی الله علیه و آله اولی باشد که عظیم باشد و قطیعه پس ویل همه ویل
برای آنکه قطع کند آن را پس ویل همه ویل برای آنکه تعظیم نکند حرمت ایشان را آیا نه این است که حرمت رحم رسول خدا صلی الله علیه و
آله و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمت خدا تعالی است تا اینکه فرمود بدرستیکه رحم که مشتق فرموده او را
خدای از رحمت خود بقول خود که منم رحمن و او است رحم رحم محمد صلی الله علیه و آله است و بدرستیکه از اعظام خدا است
اعظام محمد صلی الله علیه و آله و بدرستیکه از اعظام محمد است اعظام رحم محمد صلی الله علیه و آله و بدرستیکه هر مؤمن و مؤمنه
از شیعیان ما او از رحم محمد است و اعظام ایشان از اعظام محمد است صلی الله علیه و آله پس وای بر آنکه سبک شمرد
چیزی را از حرمت محمد صلی الله علیه و آله و خوشا حال آنکه بزرگ شمرد حرمت او را و اکرام نماید رحم او را و آنرا وصل نماید

سی و هفتم در کتاب نخبة الازهار سید ضیاء الدین مدنی مذکور است که تقی عزی حکایت کرده از یعقوب بن یوسف بن علی بن
محمد مخزنی که گفت حکایت کرد بمن شیخ عالم فاضل کامل زاهد عابد ابو عبد الله محمد بن [illegible] فارسی در روضه نبویه
علی مشرفها السلام در سنه ۸۱۰ که گفت من دشمن میداشتم سادات اشراف بنی حسین اهل مدینه را بجهت شدت
تعصب ایشان در مذهب جود و بغض ایشان اهل سنت را و سب کردن ایشان علانیه پس در خواب دیدم که در مسجد نبویم مقابل
قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله پس من میگفتم بلی ای ابو عبد الله محمد چه شده تو را که دشمن داری فرزندان مرا گفتم
حاش لله یا رسول الله دشمنی ندارم با ایشان لیکن ناخوشدارم آنچه می بینم از شدت بغض ایشان اهل سنت
تو را و آشکارا است کردن نشان صحابه تو را پس فرمود که تو داخل کرده میان من و فرزندان و اصحاب من در تقدیر صحبت فعل تو
فرزند من عاقست آیا ولد عاق ملحق نمیشود به نسب پس گفتم بلی یا رسول الله و از تو خفه میطلبم پس بیدار شدم از خواب
ترسان و توبه کردم بسوی خدا همانساعت در نزد ضریح مقدس با اخلاص و نیت صادقه و ملاقات نمیکردم احدی
از ایشان را مگر آنکه بقدر استطاعت مبالغه میکردم در اکرام و اجلال و اعظام او و این شخص صاحب همان اشعار است
که در حکایت نوزدهم گذشت **سی و یکم** شیخ شهید اول در کتاب البهائه من الاصداف الطاهره روایت
کرده از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه اکرام کند فرزندان مرا پس بتحقیق که مرا اکرام کرده و فرمود کسیکه
دشمنی با اهانت کند فرزندان مرا پس بتحقیق که دشمن داشته مرا و کسیکه دشمن داشته مرا پس بتحقیق که دشمن داشته
خداوند را **سی و دوم** و نیز در انجا در کتاب جامع الاخبار از انجناب روایت کرده که فرمود دوست دارید
فرزندان مرا نیکوکار را برای خدا و بدکار را برای من و از بحر زخار سید العلماء المتبحرین میر سید حسین محقق کرکی
و خاله زاده میر داماد و داماد او در منهاج الصفوی ذکر کرده و نیز دولت آبادی از علماء هند در مناقب خود از
فوائد جلالیه نقل کرده باین عبارت اکرموا اولادی الصالحون لله و الطالحون لی چنانچه در فضائل السادات نقل کرده

نقل است از نسخه که در کتابخانه [illegible] بود

سی و سیم شیخ صدوق در معانی الاخبار روایت کرده که شخصی از جناب صادق علیه السلام پرسید از معنی حدیث علی خیر العمل فرمود بهترین عمل نیکی کردن فاطمه علیها السلام است و اولاد او سی و چهارم در جامع الاخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود که اکرام کنید یاکرمی دارید فرزندان مرا و نیکو بجا آرید روش مرا یا حسین کنید و نیکو شمرید آداب مرا یعنی آداب من سلوک نمائید سی و پنجم در آنکه از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود آمیزش مکن با احدی از علویین زیرا که اگر با ایشان مخالطه و آمیزش کنی همه ایشانرا مبغوض خود خواهی داشت و لیکن دوست دار ایشانرا بقلب و مهر ایشان بوده باشد دوستی تو ایشانرا از دور سی و ششم محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی در کتاب مناقب از محمد بن کعب قرظی روایت کرده که گفت در حجفه خوابیده بودم پس دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب پس رفتم خدمت آنجناب پس فرمود بمن که ایفلان مسرور شدم بسبب آنچه میکنی از احسان با اولاد من بمقدار دنیا پس گفتم که اگر ایشانرا دادکنم پس تمام احسان کنم که بهتر از ایشان باشد پس حضرت فرمود چون چنین است پس جبرئیل آمد و در عقبی یافت پس من نزد آنحضرت طبقی بود که در آن خرمای صیحانی بود پس از آنجناب طلب کردم از آنخرما پس قبضه از آن بمن داد که در آن هیجده دانه خرما بود پس تعبیر کردم آنخوابرا که من هیجده سال زندگانی خواهم کرد پس فراموش کردم این خوابرا پس روزی دیدم ازدحام مردم را در موضعی پرسیدم از مردم سبب ازدحام را گفتند حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام آمده پس دیدم آنجنابرا که نشسته در آنموضعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که در آنجا نشسته بود و پیش آنحضرت طبقی بود که در آن خرمای صیحانی بود پس طلب از آنحضرت پس کفی از آن خرما بمن داد که قدر آن هیجده دانه بود گفتم با آنجناب که زیاده بمن ده از آن فرمود اگر جدم صلی الله علیه و آله زیاده بتو داده بود ما نیز زیاده میدادیم سی و هفتم عالم فاضل متبحر بصیر سید محمد اشرف بن سید عبد الوهاب بن عالم جلیل میر سید حمید بن سید زین العابدین حسینی صفهانی در کتاب فضایل السادات که برای شاه سلطان حسین صفوی نوشته و تاریخ اتمام آن سنه ۱۱۳۰ است از بعضی کتب معتبره نقل کرده که در شهر بصره زنی فقیره علویه بود و چهار دختر نیک اختر داشت که همه از غایت افلاس بی غذا از سوء القضا متسلبل بلباس برهنگی گرسنگی بودند پس داخل شدا بام عید بر آن ام زن گفتند امشب سعیده صغیره او گریست و گفت از غایت گرسنگی و نیازمندی و نیاز ایام در آیام کامکاری و میبینی که ما در این عید از نان تهی تو نیم شیر پس مادر گریست و از غایت اضطرار از خانه بیرون آمد که از جهت ایشان تحصیل نانی کند پس رفت بخانه قاضی بصره قاضی ابو الحسین بصری پس گفت ایقاضی من زن علویه فقیره ام و از برای من چهار دختر خوان عریانست و این ایام آیام جبر است صدقه است پس لطف کن و مرا و اهل من برما از بیت المال یا از وجوه بر آنقدر که دفع شود بسبب آن عسرت و تنگی روزگار ما پس بتحقیق که روز قیامت سئوال کرده خواهی شد از ما اگر حقوق ما اهلبیت را بعقوق مبدل سازی پس قاضی از روی محبت و تکریم با و گفت که فردا بیا نزد من که بخوشی و نیکوئی تو را روانه خواهم کرد چون علویه برگشت یکی از زنان دختران گفت ایما در اگر قاضی تو چند درهم نقره دهد چه خواهی کرد برای من مادر گفت با و چه میخواهی

حکایت علویه در بصره با سیدوک مجوسی

گفت قدری پنبه میخواهم که ریسمان کرده باین بدوزم دختر دیگر گفت من از آنوقت که پدرم وفات کرده آرزوی نان بازاردارم دختر صغیره گفت من یکقرص نان درست میخواهم بامداد روز دیگر مادر نزد قاضی رفت و در گوشه بنشست تا مردم متفرق شدند بعد ازان گفت ایقاضی من آنزن علویه ام که دیروز وعده نمودی که بمن و دخترانم احسان کنی پس قاضی بانگ زد براودهم کرد غلامان خود را که این سیده را بیرون کنید پس آنعلویه بیرون آمد گریان و نالان و شکسته خاطر و باحسرت و ناله میکرد و بازبان فصیح و صوت ملیح و میگفت یه بگویم با فاطمه دختر کوچک و با زینب دختر بزرگ خود که امیدوار و منتظر مشند و بچه روی برگردم بسوی ایشان و بچه زبان عذر بخواهم پس گفت اللهم لا تخیب ظنی فانی رفعت الیک قصتی و منک سئلت حاجتی انک علی کل شیء قدیر ای سید من نا امید مکردان امید مرا پس بدرستیکه من بلند کردم بسوی تو قصه خود را و از تو سوال نمودم حاجت خود را بتحقیق که تو بر همه چیز قادر و توانائی پس در اینحال سیدو نام مجوسی مست لایعقل سواره با و برخورد این چون شنید صدای گریه و ناله آن سیده را گمان نمود در عالم مستی که آنعلویه بصدای بلند تغنی و سرود میسراید پس آنمجوسی گفت چه خوشست صوت تو و چه دردناکست قلب تو پس چه میشود تو را سیده گمان کرد که او هشیار و مسلمان و با ترحم نموده است احوال خود را برای او گفت پس مجوسی بغلامان خود امر نمود که آنزن را برداشته بخانه بیاورید چون بخانه رسید بر آنسیده صندوقی بیرون آوردند که در آن چهارصد اشرفی و پنجدست رخت بود و بآن سیده گفت این مال تو و دختران تو است پس سیده بمجوسی دعا کرد و برگشت فرخناک بسوی دختران خود چون دختران آنها را دیدند مجوسی را دعا کردند و گفتند ای آنکه حق احسان و نعمت بر ما داری ما کی کرد اند خداوند تو را در قصرهای بهشت و بتو عطا نماید فوز و رضوان و خدمتکار تو کرد اند در بهشت حور و ولدان و بکرد اند تو را از اولیا، و مجیین حسن پس در اینوقت قاضی در خواب دید که گویا داخل شد در فضای بوستانی و بنظر در آورد قصرهای دلکش نیکو پس آمد که داخل آنقصور شود رضوان که حاجب بود مانع شد قاضی از سبب ممانعت پرسید رضوان فرمود این از آن تو بود اگر به نیکوئی معاشرت کرده بودی با آن سیده ولیکن از تو گرفته شد و داده شد بسیدوک مجوسی پس قاضی ترسان و هراسان از خواب بیدار شد و فی الحال سوار شد و آمد تا در خانه سیدوک و داخل شد بر او و گفت چه عمل نیک در این ایام کردی مجوسی گفت هفت روز است که مستم از آنچه میگوئی خبری ندارم که کاری کرده باشم قاضی گفت نه چنانست فکری کن و تامل نما پس غلامان گفتند ای سید ما تو با آنزن علویه در این ایام چهارصد اشرفی و پنجدست رخت دادی قاضی گفت میفروشی ثواب اینعمل خیر را به ده هزار اشرفی مجوسی گفت چه باعث شده تو را بر این معامله گفت چون در خواب چنین و چنان دیدم مجوسی گفت هر عمل مقبولی کرا نبهاست هرگاه دانستم که عمل من مقبول شده مرا تمکن آن نیست که آنرا بفروشم دست خود را در ازن کرد من گواهی میدهم بوحدانیت خداوند و در رسالت محمد صلی الله علیه و آله پس شهادتین گفت و مسلمان نیکو شد و علویه را طلبید و نصف مال خود را باو داد راوی این حکایت گفت که این صنف مردم را خدای عزوجل

آنچه برای جنت و رحمت نبوی خصوصت و عبادت یعنی برای صنفی خاص از عبادت که دادرسی درماندگان و برداشتن اضطرار بیچارگان باشد کم از افضل عبادات است **سی و هشتم** در کتاب جامع الاخبار مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که استخفاف نکنید بفقرا شیعه علی علیه السلام و عترت او که مردی از ایشان شفاعت میکند در مثل دو قبیله ربیعه و مضر **سی و نهم** و نیز در بخاری روایت کرده از آنجناب که فرمود هر کس طعام بخورد با اولاد من حرام کرده شود خدای تعالی جسد او را بر آتش و ظاهر است که مراد این باشد که اولاد آنجناب را بر طعام خود حاضر نسازد و با او طعام نخورد **چهلم** در کتاب فضائل السادات از بعضی کتب انساب نقل کرده که آنجناب فرمود هر که نیکی کند بیکی از ذریه من بل الی صدر جده ما خواهد بود در بهشت همانا مقصود اصلی از این باب تحریص و ترغیب بر اعانت و رعایت و احسان بذریه طاهره و سلسله علیه عالیه سادات عظیم الشان و الدرجات بود نه شرح مقامات و خصایص و فضائل و مناقب ایشان لیکن چه آن بیشتر از آنست که در این مختصر گنجد و بسیاری از علمای متقدمین و متاخرین را تصانیف مستقله در این باب و اتقن از انها در متاخرین سیادت الاشراف سید المحققین العظام حسین مفتی کرکی دختر زاده محقق ثانی است و جمع آنها فضائل السادات سابق الذکر است و لله الحمد

باب پانزدهم در مدح و ترغیب بر شرکت در صدقه و انفاقات

بر هر عاقل هوشمند که خواهد از هر رقم زاد آخرت توشه و از هر خرمن خیرات خوشه گیرد لازم که چون بیند بعضی باجماعتی مالی فراهم کرده که در راه خداوند صرف کنند با جماع در حضرت مقدسش هدیه برند بستن مسجدی برای عابدان یا انباری برای تشنگان یا قنطره و جسری در معبر مسافران یا مقبره برای مردگان یا اصلاح راهی برای روندگان یا کاروانسرائی بجهت واماندگان یا مدرسه برای متعلمان یا قنات آبی در بیابان و امثال اینها از محل آسایش مسلمانان نخوی کند که خود را با آن جماعت شریک کند و خویشتن را از جمله آن هدیه قرار دهد هر چند بگذاشتن خشتی یا برداشتن مشتی از خاک باشد چه از فوائد جلیله این خدمت و برکت توسل باین شرکت آنکه شاید در میان آنجماعت کسی باشد که بجهت صدق نیت و خلوص عقیدت یا پاکی مالش از قذارت شبهه و حرمت هدیه او در حضرت مقدس جنابش مقبول افتد و نامش در دفتر متصدقین صادقین ثبت رسیده شود و باقی آن هدیه یکانه که بشرکت اشتنا و یگانه بوده اگر رد شود از ساحت کرمش هور که در یک محاط که باجتماع ابدی باجنابش کردند پاره را بخواند و بعضی را براند چه این عمل را از بندگانش ناخوشنود است با آن همه هوای و هوس و لئامت و بخل چه رسد بکرم جنابش که همه کرمست و فضل و چون قبول نماید از ان صدقه جزئی و مال کم که سرمایه شرکت بود نفع کلی برد و خیر عظیم باو رسد چه هر چه شریک بهمه آنچه بدیگران دهند رسد و با آن قلت و نداشتن بسیاری از شرایط صدقه از فیض تام کامل محروم نماند و این یکی از علت و اسرار شرکت در عبادتست در بسیاری از موضع چون نماز که عمود دین و اعظم و اشرف عبادات جوارحی مسلمین است و در شرع مقدس آنهمه تاکید و اصرار و ترغیب و وعده ثواب های بزرگ رسیده بر اجتماع در اقامه آن و بپا داشتن آن بجماعت یا پیشوائی که از اهل صلاح و سداد باشد چه در همه آن نماز ها که

شرکت در جماعت همه با یکدیگر بسته شاید نمازی بدرجهٔ قبول رسد و از برکت آن از عیوب و مفاسد سائر نمازها درگذرند
چنانچه جماعتی از علمای علام تصریح فرمودند بلکه بعضی از مفسرین و شیخ بهاء الدین در آخر مفتاح الفلاح در نکتهٔ اینکه
خداوند در سورهٔ مبارکهٔ حمد ایاک نعبد فرمودند بصیغه جمع که بنده میگوید ما پرستش می کنیم و حال آنکه مقام مقام
ذلت و انکسار است نه اظهار جلال و تعظیم پس باید بگوید ایاک اعبد بصیغه مفرد چند وجه گفتند یکی از انها آنکه
غرض نماز گذار از کلمهٔ نعبد عبادت خود و عبادات جمیع عابدانست از انبیاء و اولیاء و مؤمنین و ملکه جن و باین صیغه
عبادت خود را در تضاعیف عبادات انجماعت درج میکند و حاجت خود را در اثنای حاجت ایشان معروض میگرداند
تا ببرکت طاعت ارباب سعادات طاعت او مقبول و دعوات او مستجاب گردد پس گوئیا که بنده میگوید خداوندا اگر عبادت من
استحقاق قبول ندارد بسایر عبادات مقبوله تشفع میکنم مراد در دایرهٔ ایشان بطفیل قبول داخل گردان و همین نکته لطیفه
جاریست در ایاک نستعین که بنده استعانت میجوید برای جمیع کارهای دنیوی و اخروی مؤمنین و صلحاء و اخیار
و کارهای خود بطفیل ایشان و هم چنین در طلب هدایت خاصه در قول اهدنا الصراط المستقیم باز طایفه را شریک
کرده و هم چنین در سلام بر خود در آخر نماز داخل کرده ملکه و انبیاء و صلحا را تا از پرتو فرود آمدن سلام خداوندی
برآنکرده از شر و رجنّی و انسی و ارضی و سماوی و دنیوی و اخروی سالم ماند و از عبادات شراکتی قربانی عید اضحی است
که در مستحبّ آن فرمودند از هفت نفر میتوانند شریک شوند تا هفتاد و شتر یا گاوی یا گوسفندی در راه خدا
بکشند هر گاه هر یک متمکن نشوند چنانچه بنی اسرائیل چون مامور شدند بقربانی کردن گاوی مخصوص برای زنده کردن آن کشتهٔ
مجهول دیافت نشد جز نزد جوانیکه بحق نیکی کردن به پدر و صلوات بر پیغمبر و آل اطهار او علیهم السلام و تفضیل ایشان
بر تمامی خلائق خداوند وعدهٔ ثروت و بی نیازی باد داد و باو فرمود که نفروشد آنرا جز بامر مادر پس فرو خت آنرا به پر از
پوست آن از اشرفی و خداوند پوست را فراخکرد که به پنجهزار هزار اشرفی پر شد و ایشان اگرچه در اول لجاجت کردند و
لیکن در آخر کار همت نمودند و اینمال عظیم را که بقدر خزانهٔ سلطانیست بشرکت جمع کردند و هر کس از هر چه داشت و دست
داد برای یافتن باقی همه خود را فقیر کردند و آنقربانی را در منصهٔ قبول رسانیدند و از آن قربانی عجیب که در دنیا هرگز مثل آن
نیامده آن اثر عجیب و آن آیهٔ بزرگ خداوندی پدید آمد و از برکت آن مرده را زنده کردند و تهمتی را از میان برداشتند اگرچه
دیدن چنین آیه خود کافی بود در نفعیکه از آن صدقه باید بایشان برسد ولیکن خداوند باز تفضل فرمود و توسل بمحمد و آل طیبین
از درجهٔ اولیه و علیهم السلام بایشان تلقین کرد و بی تعب و مشقت و تاخیر مدت گنجی در خانه که ده هزار هزار اشرفی در آن بود
بایشان نمود و هر کس بآنچه داد رسید و بمثل آن نفع دید و ضایع را خوشنود کرد و جایز اخرید و آن آیهٔ بزرگ را دید
و از برای کشف کرب و دفع شداید بآن هدیهٔ خاصه فائز گردید و از برای ثبوت معاد و زنده شدن اموات کیفیت
رجوع ارواح باجساد برهان حسّی مشاهده نمود و آنرا بمقام اطمینان و یقین رسانید و از قیل و قال استدلال و شبهات
ارباب ضلال فارغ شد بلکه انجماعت برای عبادت تا روز قیامت برهانی محسوس برای اثبات صانع و توحید و معاد

در فوائد بقره که بنی اسرائیل آنرا قربانی کردند

وصدق حسن اعمال بمیراث گذاشتند و بانجمت هزار مرده حقیقی را زنده کردند و حیات جاودانی دادند و در مقام
تکالیف و اطاعت فرمان آنها ایشانرا بطاعت نزدیک کردند و از معصیت دور چه به عیان دیده شد و دیگران دانستند
که سلطان عالم عادلیست که کردارهای خلق و ظلمت شب بر خلوت براو پوشیده نیست نیکی را باضعاف آن نیکی جزا دهد
و بدکار را بتازیانه عذاب تادیب کند در یکساعت کرویی از تو انگر انرا بر خاک مذلت نشاند ساعتی دیگر همه را تاج
بی نیازی بر کنار و بوای یک عمل جزئی گرور ها در دنیا دهد و دعای بندگانرا چگونه وسیله نیل مقصود کند مظلوم را
یاری نماید و حاسد را باتشیکه خود افروخته سوزاند در مقام قدرت از ملاقات دو بیجان جان بخشد و در مقام
عدالت و امن بیجرم را از لوث تهمت گناه بیرون کشد و مقرر بار سوا نماید و ظاهرست که وجدانی شدن بمعارف
حقه و اضعاف امثال آن جز بدین چنین آیت و نظیر آن نشود و در آخر آیات این قصه خداوند اشاره بانیمراتب
فرمود کذلک یحیی الله الموتی و یریکم آیته لعلکم تعقلون خدا تعالی مردگانرا چنین زنده کند و آیات
دیگر خود را بر انچه اشاره شد و غیر آن بشما مینماید تا شاید شما عقل کار بندید و تفکر و تامل کنید و در اول و آخر
این قصه امر فرمود بیاد کردن آن که با تامل آن فوائد را از او بدست آورند از جمله خوشها چینند و اثر برکت آنقربانی
و صدقه مقبوله را ببینند و بشوق و رغبت افتند و بکره هم در آیند و در صدد زنده کردن مرده با موال بسیار
بر آیند مالی جمع کنند و قلوبی مجتمع در میان گذارند و از اعانت زبانی و بدنی مضایقه نکنند جمال مستعدین را
از هم معاش آسوده کنند که بفراغت نفوس مرده خود را از نادانی زنده کنند و با زنده شدن مردگان بسیار
زنده شوند عزایان تهیدست را از سادات و عیم از شر نفس و وحدت نگاهدارند و شبنده برای وجود تقویم
سنگین کنند زمین را بعبادت خداوند و بساهت که از یکنفر اینکار و نظیر آن صورت گیرد و لیکن از همت جمعی از اهل
و رغبت دیگران خود بابواسطه عقدها باز و مشکلها آسان شود بدون ظهور خسارت و خلل در رشته زندگی و این فائده
دیگرست از فوائد شرکت در عبادت چه بسیار از مهام دین و امور مهمه مسلمین است که بی اجتماع و تقویت صورت
نگیرد بلکه در حق جوار اشاره شد که همه در همه چیز محتاجند و بقوت و مظاهرت اصلاح امور معاد و معاش کنند
تفاوت در ظهور و خفای بعضی از ان امورات بالنسبه بعضی و در ظاهر آن تاکید در اجتماع بیشتر شده مثل رفع بلای
عام که از گناه خاص و عام نازل شده و لهذا امر باجتماع عام شده چنانچه در نهج البلاغه است که امیر المومنین
علیه السلام فرمود و لو ان الناس حین ینزل بهم النقم و تزول عنهم النعم فزعوا الی ربهم
بصدق من نیاتهم و وله من قلوبهم لرد علیهم کل شارد و اصلح لهم کل فاسد و اکرم دم
آنگاه که فرود می آید بر ایشان بلاها و برطرف میشود از ایشان نعمتها پناه جویند بسوی پروردگار خود با نیات صادقه
و دلهای مضطرب بر ترک معاصی تا بر گرداند خداوند بایشان هر فراری کرده را و بصلاح آرد بر ایشان هر تباه شده را
و از جمله بلاها قحط و غلاست که امر فرمودند باجتماع مسلمین در صحرا بجهت نماز و دعا و تضرع و استسقا از خلائق

تبارک و تعالی بلکه فرمودند میشود که چهل نفر از مؤمنین جمع شوند پس چیزی را بخواهند در امر کرآنکه مستجاب میشود و در صحیحه
مرویست که خداوند وحی کرد بعیسی علیه السلام که ای عیسی نزدیک بیار مؤمنین را و امر کن ایشان را که دعا کنند با تو و در
کافی مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود چون مؤمن میرود پس حاضر شوند در جنازه او چهل نفر مرد از مؤمنین پس
بگویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا فاغفر له و ارحمه فقد شهدنا شهادت شما را و آمرزیدم
برای او آنچه را که میدانم از چیزهائی که شما نمیدانید و فرمود از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که در بنی اسرائیل عابدی بود
که داود علیه السلام از او شکایت افتاد پس وحی فرستاد خدای سوی او که بتو جبرئیل نمیاید تو را چیزی از امور او
زیرا که او مرا نمیبیند پس آنحضرت امر فرمود داود علیه السلام که رفیق خود را دفن کنید و خود حاضر نشد چون او را شستند
پنجاه نفر ایستادند پس شهادت دادند بحق خداوند که نمیشناسند از او مگر خوبی چون نماز بر او گذاردند پنجاه نفر دیگر
برخواستند پس شهادت دادند بآن چون او را دفن کردند پنجاه نفر دیگر برخواستند پس شهادت دادند بهمان پس
وحی کرد خداوند به داود علیه السلام چه مانع شد تو را که حاضر شوی بجنازه فلان گفت پروردگارا بجهت آن امر که
مرا بر آن مطلع کردی پس خداوند باو وحی کرد که چنین بود ولیکن شهادت دادند قومی از احبار و رهبان که نمیشناسند از او
جز خیر پس نفاذ کردم شهادت ایشان را در او و آمرزیدم آنچه را خود دانا بودم که در او بود و در قصه مباهله
رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل نجران و بهمراه آوردن امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام با خود بجهت
نفسین بر ایشان با دارائی آنمقام از نبوت و قرب و کمالات که عقل از تصور آن عاجز و کفایت است برای ثبوت بزرگی
ایشان و انکار و شکست و اجتماع در مذلت و شکست پروردگار و در تفسیر علی بن ابراهیم مرویست که چون پسران
یعقوب گردند با یوسف آنچه کردند گفتند با پدر ایشان گفت ای قوم آیا نیستم با پسران یعقوب سه اسباط الله پسر اسحاق
نبی الله پسر ابراهیم خلیل الله آیا گمان میکنید که خداوند میشنود این را از پسران خود پس گفتند جمله چیست گفت مخیرم
و غسل میکنم و بجماعت نماز میگذاریم و تضرع میکنیم بسوی خداوند تبارک و تعالی که بشنواند این خبر را از پدر پس گریه
او را گرفت پس برخواستند و غسل کردند در سنت حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب چنین بود که نماز جماعت
نمیکردند تا برسند بیازده مرد که یکنفر امام و ده نفر دیگر در پشت سر او نماز کنند پس گفتند چکنیم که امام نداریم لاوی
گفت قرار میدهیم خدا را امام در پیش رو خود پس نماز گذاردند و گریه کردند و تضرع نمودند و گفتند پروردگارا ستوردار
برما آنچه را بر او مخفی نمانند که چنانچه در صلاح زاد معاد انسان محتاج است بگفتن باحیاء و نیکان بلاد که از
پرتو وجود ایشان از مفاسد و شرور و عمل خویش آسوده و بیرکت ثواب و عمل شکار رشید چنین در اصلاح امر معاش
او را از چنین شرکت چاره نیست در تجارت و زراعت و مواشی و بوستان چه از برای هریک از آفات و
مهالکیت بحیاتی سماوی و ارضی چون خشکی سال و قحط و غرق شدن و سوختن و امراض و بادهای سموم و حشرات
و درندگان و سلطان و کسادی و خسران و نظائر آن که سبب پاره سوء کردکار و پاره حفظ نظام روزکار و بهره مخلص لطف

و دفع مضار و بعضی بجهة امتحان و اختبار و بعضی برای دل کندن از اسباب و تقطع و توکل بر پروردگار است ولیکن
مشارکت و اختلاط با ابرار و اشوذ نما کرده در خیر که کارهایش میمون و امورش مبارک پیوسته و نعمت ریسته نه
پس از نکبت عمری به القمة نانی یا هزار زحمت و دوندگی رسیده فارغ کند دل را از هم نزول آفات و زوال برکات
چه برکت و یمن مجالست بزرگان و مخالطت با ارباب عزت و شان اون بیشتر است که خیر را بخود کشد و شر را
از شخص خویش دفع کند و اتفاق افتاد که من آنجا بودم و لکه سیاه بمجاورت نگین یاقوت نشسته شاهی منزل گزیند احرار
خسیس با عضای رئیسه از یک سفره در یکوقت غذا خورند و جلد جیوه از لحض مصاحبت کتاب جلد اوند بوسه زنند و
بر دیده گذارند و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود شرکت کنید با کسانیکه روی کرده
بایشان روزی زیرا که او شایسته تر است برای ثروت و سزاوار است باقبال خلق و در کافی و تهذیب از
جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود مخالطه و معامله نکنید مگر با آنانکه در خیر نشو و نما نموده اند و فرمود قرض
نکنید از کسانیکه تازه بنعمت رسیدند و حضرت صادق علیه السلام به ولید بن صبیح فرمود که نخر برای من
از محارف چیزی زیرا که برکتی نیست در مخالطه باو و فرمود مؤمن محارف نمیشود و فرمود نخر از محارف
که برکتی در معامله او نیست و محارف بی بخت بی روزیست مقابل مبارک چنانچه در خریده از مؤمن که
مبارکست برکت باشد بسته در شرکت بهتر و بیشتر خواهد بود و فرمود معامله نکنید با صاحبان عاهات
چون کور و لال و پیس و ابرص و امثال ایشان زیرا که ایشان از هر چیزی ستمکارترند و با اکراد و با سفله و پست
فطرتان زیرا که سفله از خیر برنمیگردد و فرمودند مشارکت نکنید با یهودی و نصاری و مجوس و بسیاری از مفاسد
از روی جهل و ندانستن احکام حلال و حرام برخیزد و بسبب مداخله و شرکت مؤمن دانا و واگذاشتن او در هر حال
و پیروی کردن او چون متابعت ماموم امام را باز نموده شود چه گاهی بجهت حرمت از یک جهتی از روی ندانستن
اصل حکم یا محل آن یا مسامحه در ان عذابهای سخت کنند و برای نزع در ملک وقفی از روی کشخی و نادانی اولاد
زارع را بکشند و زرع را خراب کنند چنانچه در تاریخ قم تالیف حسن بن محمد بن حسن بن قمی نقل فرموده از کتاب
مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین من مصنفات ابی جعفر محمد بن بابویه قمی باین عبارت باب حکایت بنای مسجد
جمکران از قول حضرت امام محمد مهدی علیه صلوات الله علیه الرحمن و علی آبائه المغفرة و الرضوان سبب بنای مسجد مقدس
جمکران و عمارت آن بقول امام علیه السلام این بوده است که شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی رحمة الله علیه
میگوید که من شب چهارشنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و تسعین و مائتین در سرای خود خفته بودم که
ناگاه جماعتی مردم بدر سرای من آمدند نصفی از شب گذشته مرا بیدار کردند و گفتند برخیز و طلب امام محمد مهدی
صاحب الزمان را اجابت کن که تو را میخواند حسن گفت من برخاستم بهم برآمدم و آماده شدم گفتم بگذارید تا پیراهن
بپوشم آواز آمد از درسرای که هو ما کان فیصلک پیراهن بپوش کن که از تو نیست دست فراکردم و سراویل خود را

حکایت حسن بن مثله و رسیدن او خدمت امام عصر ع

برگرفتم آواز آمد که لیس ذلک منک فخذ سراویلک یعنی آن سراویل را که برگرفتی از تو نیست ازان خود برگیر
آنرا اندختم و ازخود برگرفتم و درپوشیدم و طلب کلید درسرای کردم آواز آمد که الباب مفتوح چون بدرسرای آمدم
جماعتی بزرگانرا دیدم سلام کردم جواب دادند و ترحیب کردند یعنی مرحبا گفتند و مرا بیاوردند تا بدانجایگاه که اکنون مسجد است
چون نیک بنگریدم تختی دیدم نهاده و فرشی نیکو بران تخت گسترده و بالشهای نیکو نهاده و جوانی سی ساله بر آن تخت
تکیه برچهار بالش کرده و پیری پیش او نشسته و کتابی در دست گرفته و بر انجوان میخواند و فرو نمیگذارد که صحبت مرد برین
زمین کرد او نماز می کنند بعضی از جامهای سفید و بعضی جامهای سبز داشتند و آن پیر حضرت خضر ع بود پس آن پیر مرا
نشاند و حضرت امام علیه السلام مرا بنام خود خواند و گفت برود حسن مسلم را بگو که تو چند سال است که عمارت
اینزمین میکنی و میکاری و ما خراب میکنیم و پنجسال است که زراعت میکنی و امسال دیگر باره باسر گرفتی و عمارتش میکنی
رخصت نیست که تو دیگر بار زراعت کنی باید هر انتفاع که ازین زمین برگرفته رو کنی تا بدین موضع مسجد بنا کنند
و بگو این حسن مسلم را که اینزمین شریفی است و خدایتعالی اینزمین را از زمینها دیگر برگزیده است و شریف کرده
تو باز زمین خود گرفتی و دو پسر چون خدایتعالی از تو باز ستد و تو متنبه نشدی و اگر نه چنین کنی آزار دی بهم رسد
آنچه تو آگاه نباشی حسن مثله گفت یا سیدی و مولای مرا در این نشانی باید که جماعت سخن بی نشان و حجت
نشنوند و قول مرا مصدق ندارند گفت انا سنعلم هناک علامات اینجا بگذریم تا تصدیق قول تو باشد تو
برو در رسالت ما بگذار و نزد یک سید ابوالحسن برو و بگو تا برخیزد و بیاید و آمر و را حاضر کند و انتفاع چند ساله که گرفته
است از او طلب کند و بستاند و بدیگران دهد تا بنای مسجد بنهند و باقی وجوه از رهق بناحیه اردبال که ملک است
بیارد و مسجد را تمام کند و یک نیمه رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر ساله وجوه آنرا بیاورند و صرف عمارت
مسجد بکنند و مردم را بگو تا رغبت کنند بدین موضع و عزیز دارند و چهار رکعت نماز اینجا بگذارند و در رکعت نماز
تحیت و سه رکعتی یکبار الحمد و هفت بار قل هو الله احد و تسبیح رکوع و سجود و هفت بار بگویند و در رکعت نماز
امام صاحب الزمان علیه السلام بگذارند بر این نسق چون فاتحه خواند به ایاک نعبد و ایاک نستعین سه صد بار
بگوید و بعد از ان فاتحه را تا آخر بخواند و در رکعت دوم نیز بهمین طریق بگذارد و تسبیح در رکوع و سجود هفت بار
بگوید و چون نماز تمام کرده باشد تهلیل بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بخواند و چون از تسبیح فارغ شود سر
بسجده نهد و صد بار صلوات بر پیغمبر و آل او فرستد و این نقل از لفظ مبارک امام علیه السلام کردن صلیها
فکانما صلی فی البیت العتیق یعنی هر که این دو رکعت نماز بگذارد هم چنین باشد که دو رکعت نماز در کعبه
گزارده باشد حسن مثله حیران گفت که من چون این سخن بشنیدم گفتم با خویشتن که گویا این موضعی است
که تو می پندارد انما هذا المحل للامام صاحب الزمان علیه السلام و اشارت بدان جوان کردم
که در چهار بالش نشسته بود پس آنجوان با من اشارت کرد که برو من بیایم چون باره راه بیارم و دیگر باره مرا باز

الامام در نسخه بدل منم

نماند

خواندند و گفتند بزی در کلهٔ رجعفر کاشانی رعیت باید آن بزرا بخرد اگر مردم ده بهاء ندهند بخر و اگر نه تو از خاصهٔ خود بده ی و آن بزرا بیاری و بدین موضع بکشی فردا شب آنگاه روز چهارشنبه مسجد هم ماه مبارک رمضان فی گوشت آن بزرا بر بیماران و کسیکه علتی داشته باشد سخت انفاق کنی که حقتعالی همه را شفای دهد و بزرا بلق و موهای سیاه دارد و هفت علامت دارد بر جانبی و چهار بر جانبی کذا و الله هم سیاه و سفید همچون در بها پس برفتم پس مرا باز کردانید و گفت هفتاد روز یا هفت روز ما اینجائیم اگر بر هفت روز حمل کنی دلیل کنیم ترا شب قدر که بیست و سیم است و اگر بر هفتاد حمل کنی شب بیست و پنجم ذیقعدة الحرام دو روز بزرگوار است پس چون مثله گفت من بیامدم و تا خانه آمدم و همه شب در اندیشه بودم تا صبح اثر کرد فرض بگذاردم و نزدیک علی المنذر آمدم و آن احوال با وی گفتم او با من بیامد رفتم بدان جایگاه که مرا شب برده بودند پس گفت باشد نشان و علامتیکه امام علیه السلام مرا گفت یکی آنست که این زنجیرها و میخها بنجا ظاهر است پس نزدیک سید شریف ابوالحسن رضا شدیم چون بدر سرای وی برسیدیم خدم و حشم وی را دیدیم که گفتند از سحرگاه سید ابوالحسن در انتظار تو است تو از جگرانی گفتم بلی من در حال برفتم و سلام کردم و خدمت کردم جواب نیکو داد و اعزاز کرد و مرا بگمین بنشاند و پیش از آنکه من حدیث کنم مرا گفت ای حسن مثله من خفته بودم در خواب شخصی مرا گفت حسن مثله نام مردی از جمکران پیش تو آید بامداد باید آنچه گوید سخن او را مصدق داری و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ما است باید که قول او را رد نکردانی از خواب بیدار شدم تا این ساعت منتظر تو بودم حسن مثله احوال را شرح با وی بگفت و رحال بفرمود تا بها را زین بر نهادند و بیرون آوردند و سوار شدند چون نزدیک ده رسیدند جعفر راعی گله بر کناره راه داشت حسن مثله در میان گله رفت و آن بز را پیش همه گوسفندان می آمد پیش حسن دوید و آن بز را برگرفت که بها بوی ده و بز را بیاور جعفر راعی سوگند یاد کرد که من هرگز بز را ندیدم در گلهٔ من نبوده است الا امروز که می بینم هر چند که میخواهم این بز را بگیرم مستعنی شود و اکنون که پیش شما آمد پس بز را همچنانکه سفید بوده بود دران جایگاه آوردند و بکشتند و سید ابوالحسن الرضا رضی الله عنه بدین موضع آمدند و حسن مثله را حاضر کردند و انتفاع از او بستدند و وجوه ده بهق را بیاوردند و مسجد جمکران را بچوب پوشانیدند و سید ابوالحسن الرضا رضی الله عنه زنجیرها و میخها برگرفتند و بر در سرای خود گذاشت همه بیماران و صاحب علتان برفتند و خود را در زنجیر مالیدند خدای تعالی شفای عاجل میداد و خوش می شدند و ابوالحسن محمد بن حیدر گوید که با ستفاضه شنیدم که سید ابوالحسن رضا مدفونست در موسویان بشهر قم و بعد ازان فرزندی از ان دیرا بیماری نائل شد و وی در خانه شد و سر صندوق فرا برداشتند زنجیرها و میخها را نیافتند تمام شد حکایت این موضع شریف مشتمل بر اعجاب بسیار و مطالب و فوائد بیشمار که از جملهٔ آنهاست دیدن انجماعت نظیر بقعهٔ بنی اسرائیل را در بر این امت و بجهت کثرت فائده و قلت وجود آن در کتب بهمین سبب

شرح حال کتاب تاریخ قم

جزئی نقل کردیم **مخفی نماند** که مؤلف تاریخ قم شیخ فاضل بن محمد قمی است و او معاصر شیخ صدوق
است و در انجا از برادر صدوق حسین بن علی بن بابویه روایت میکند و اصل نسخه عربی است او در سنه هشتصد و
شصت و پنج حسن بن علی بن حسن بن عبد الملک بامر خواجه فخر الدین ابراهیم بن الوزیر الکبیر خواجه عماد الدین
محمود بن الصاحب خواجه شمس الدین محمد بن علی اصفی آنرا فارسی کرده علامه مجلسی در اول بحار میفرماید که آن کتاب
معتبر است ولیکن مبیّض نشد برای ما اصل کتاب و آنچه بدست ما آمده ترجمه او است و اینکلام محل تعجب است چرا که
فاضل المعنی میر محمد اشرف صاحب فضائل السادات در عصر آنمرحوم در اصفهان بود و از نسخه عربی نقل میکند چنانچه
در باب سابق اشاره شد بلکه مرحوم خلد آشیان آغا محمد علی کرمانشاهی در حواشی رجال میر مصطفی در باب اسم حسن
نام حسن مثله را برد و مختصر خبر سابق را از نسخه عربی نقل کرد و عجب از این آنکه اصل کتاب مشتمل است بر بیست
باب و عالم خبیر میرزا عبد الله اصفهانی تلمیذ علامه مجلسی در ریاض العلماء در ترجمه صاحب تاریخ گفته که من ترجمه
تاریخ را در قم دیدم و آن کتابیست بزرگ نیکو کثیر الفائده در چند جلد و الآن جز یک جلد که مشتمل بر
هشت باب بنظر نرسیده بعد از تفحص بسیار و خبر سابق از خط سید محدث جلیل سید نعمة الله جزائری
نقل شده در مجموعه که از انجا نقل کردم و پوشیده نماند که کلمه تسعین در صدر تخبر که بمعنی نود است مشتبه شده
برناسخ و ظاهر اصل سبعین بوده که بمعنی هفتاد است زیرا که فوت شیخ صدوق پیش از نود است و از اینقسم
اشتباه کم روی داده شده و لهذا اجماعی محض رفع اشتباه میگویند سبع یا سبعین تقدیم سبعین و الله تعالی اعلم

و تمام آنچه گفتیم در این فائده شریفه از منافع اشتراک و اجتماع و لزوم دین و دنیا داخلست در فرمان الهی که
تعاونوا علی البرّ و التقوی امریست از خدا تعالی مر جمله مکلفان را بر معاونت و مظاهرت و یاری دادن
یکدیگر را ببرّ و تقوی و پرهیزکاری که نیکو باشد و فضل و احسان در آن آنکه اصل اعانت از روی برّ و تقوی باشد
که انسان ببرّ و تقوی اعانت کند دیگر را بر برّ و تقوی چه شود که دیگر را بر برّ و تقوی اعانت کند و لیکن اعانت او
از روی گناه و معصیت و نیت فاسده و غرض باطله و بمال حرام بشبهه و بمذمت و اثمیت باشد پس رفع
حاجت و سدّ خلّت که محبوب الهی و معین بر تقوی بود حاصل شد و لیکن با خرابی دنیا و فساد اهل اعانت احسن
از آن آنکه این اعانت را بار مشقتی کند و افضل از همه آنکه شخص بار مشقتی از روی برّ و تقوی بر بار مشقتی
تقوی اعانت کند تا فارغ شود با علی درجه باب اعانت و بر سد بتمام آن

باب شانزدهم

در شرح حال جماعتی از شهیدان از جهاد کفار و ایمان که از ایشان دارایی صدق و امانت و از خدا تعالی
مالی تازه طلبند که اگر عطا فرماید از آن انفاق نمایند و چون عطا نماید ندهند پس بعقوبتی مبتلا شوند چنانچه
در سورهٔ توبه میفرماید و منهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین
فلما اتاهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه

در تفسیر آیهٔ مبارکه و منهم من عاهدالله

بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون پاره از مردمان یا منافقان کسی است که عهد کرد با خدا تعالی که اگر دهد ما را
از فضل خود هر آینه صدقه دهیم و هر آینه میشویم از شایستگان پس چون بداد ایشان را از فضل خود بخل نمودند
بآن و اعراض کردند و ایشان معتادند پس بازپی در آورد ایشان را بخل مرض نفاق در دلهای ایشان تا روزیکه رسند بجزای
خداوند بسبب آنکه خلاف کردند با خدای آنچه وعده کرده بودند با او بسبب آنکه بودند که دروغ می گفتند در اصل
عهد که با خدا تعالی کرده اند که منافق حقیقی بودند که در دل اقرار و تصدیقی بوجود مقدس او نداشتند یا داشتند
و لیکن بمقام یقین نرسیده و بنای آن بر پایهٔ محکمی نبوده که در همان حال معاهدهٔ بنای خلاف و عذر داشتند
و در دل بنای سر بردن آنعهد را داشتند یا در آنحال اگرچه بانی بر وفا شکستن عهد با خداوند بودند و لیکن بجهت
ضعف یقین و نهان بودن حب مال و جاه و عشیرت و اولاد و عیال و طول امل و خوف فقر و سوء ظن بخداوند
در مکنون خاطر و سویدای قلب بنحویکه بر صفحهٔ دل هیچ امر مشتبه و خود را خالی نیندازد از اضافات و منزه داند
از آلودگی بکثافت و قذارت آنها بلکه خویش را متصف بیند بخلاف آنها و اظهار کند نفاق و سوء عاقبت
آنها را لیکن بجهت امتحان و اختبار از پا در افتد و مکنون خاطر بر همه ظاهر گردد و از یک خواهش زن و انده و فرزند
و دیدن زینت و متاع و آلات زیادی همسر و رفیق و چشیدن غذای لذیذ و مشاهدهٔ جامهٔ جدید نه عهدی
در دل ماند نه وفا نه خودی بخاطر آرد نه خدا عقدهٔ عهدش را اگر بصد زنجیر آهنین محکم بسته بود بیک مثقالی
از هوی در هم شکند و پایهٔ پیمانش را اگر بر پشت ماهی زمین گذاشته بیک خواهش نفسانی از ریشه کند پس آن
نفاق کهن که با شعور اختیار کرده بود نفاق تازه برای او زاید و خداوند صاحب آنرا بانیم مرض عقوبت نماید
فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا مرض دوم که از جانب خداست جزای مرض اول است که خود برگزیده و بآن
امتحان ضعفش بقوت مبدل شود و اگر مستور بود آشکار گردد و اگر اندک بود زیاد شود پس هم تواند گفت آن نفاق
جلی یا نفاق ضعیف یا مستور که سبب خلف عهد و شکستن پیمان بود نفاق تازه آرد یا قوتی در آن فزاید یا پرده
از رویی بر دارد و تواند گفت که خدایش چنین عقوبت کند چه عقاب خداوندی منحصر بآتش جحیم و سموم
حمیم نیست برای دل نیز عقوبتها مقرر فرموده که در پاداش جرم شایان عصیان اعضا در اینجا باو کند چنانچه
گاهی ببلایای آسمانی و ارضی عقوبت نماید فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم فاما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم
رجسا الی رجسهم چون میل کردند از خداوند یا دین یا آخرت خداوند نیز برمیلشان افزود و آنانکه در دلهای
ایشان مرضی بود از نفاق و شک در آیات خداوندی بر اثر چنین قبایح و قذارت نفسانی رجسی تازه افزوده و
این کذب در معاهدهٔ با خداوند و نفاق در مرتبهٔ مذکوره را استکام بستن پیمان علامتی است واضح و
نشانهٔ بیّنست آشکارا که بدیدن آن هر خردمندی داند که او کاذبست یا صادق مؤمن است یا منافق پیمانشکن
بجهد در دل بندد یا بزبان در مقام هزل چیزی گوید و بامثال میزان شناختن صدق و کذب آن معاهده

میزان شناختن صدق و کذب معاهده که در آیه است

برای خودش اگر نفاقش پوشیده و در خود احتمال خلاف ندید و برای دیگران آنکه ببیند اگر آنچه را دارا است از انواع
اموال و اقسام ملاذ از ملک و عقار و مواشی و مرکوب و فرش و جامه و اثاث خانه و زر و سیم و غیرا نها هر کس
زیاده از آنچه با و احتیاج دارد و بی او رشته زندگیش از هم گسسته شود نگاه ندارد و آنرا هر کاه که بدستش آید
در راه خداوند انفاق کند چنانچه مکرر در اخبار رسیده که فضول معاش را نگاه ندارید و در صفات مؤمن فرمودند
آنست که فضول کلام را نگاهدارد و فضول معاش را انفاق کند بلکه در کتاب جعفریات مرویست از امیر المؤمنین
علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله که دخت بزنی داد و گریه میکرد پرسش فرمود چه میگفت الحمد لله که مرد بشهادت
یعنی شهید شد و معلوم میشود که این در باره آنحضرت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود باز دار
خود را ایزن یعنی مرده خود را بخاطر جمع ترکیه کن فلعله کان یبخل بما لا یعنیه و یقول فیما لا یعنیه پس شاید
بسبب بخل میورزید باینچه اگر انفاق میکرد ضرری با و نمیرسید چون از فضول معاش بود و سخن میگفت در آنچه
نفعی با و نمیرساند و معلوم میشود که این دو صفت و کردار که بنظر بیشتر اعتی دارد و نه قبحی در نزد خداوند چنان
بوده که مانع میشوند شهادت را از تاثیر و حال آنکه فرمودند بالای هر نیکی نیکی دیگر است تا برسد بکشته شدن
در راه خداوند که نیست برتر از آن هیچ نیکی مخصوصا اگر در رکاب همایون آنجناب باشد پس اگر در رفتار خود
چنین باشد در عهد خود صادق بلکه بجهد آرزوی مالی برای صرف خیری برای او اجر نویسند چنانچه در ماه مبارک
بقی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود بدرستیکه بنده مؤمن فقیر هر شبانه میگوید پروردگارا
روزی کن مرا تا چنین و چنان کنم از نیکیها در راههای خیر پس هر گاه دانست خداوند اینرا از او که در نیت
خود صادق است مینویسد خداوند برای او از اجر مثل آنچه مینوشت برای او اگر میکرد آنرا از برای آنکه خداوند
بسیار عطا و کریمست و نیز در اخبار رویت کرده که هیچ مؤمنی نیست که قرار داده بر نفس خود چیزی از خیرات را پس حائل شد میان او و آنعمل حائلی مگر آنکه مینویسد خداوند برای او آنچه جاری کرده بر
نفس خود در دنیا و اگر باز داشتن زیادی از اندازه احتیاج و دل نکندن از محبت آنها و انفاق نمودن در
راه خدا طلب مال دیگر کند که از آن بفقیر دهد در عهد خود کاذبست و در چنین معاهده بسستی بانی نیست بر وفا
چه آنکس که او را نگذارد حال بر انفاق آن زیادی که دارد و نیت دهد در نظرش نگاهداری آنرا باینکه شاید چندی
بعد از این با و محتاج شوی یا عیالت زیاد شود یا فرزندانت پس از تو بی نیاز باشند یا نشایسته نیست که
تو را دیگران چنین بینند و نظایر این از مرغبات حفظ و مخوفات انفاق همانکس بعد از رسیدن مال جدید
با او خواهد بود چه آن شیطانست که خلف وعده فرموده خداوند وعده فقر بانسان میدهد در وقت تصدق
که الشیطان یعدکم الفقر یا نفس آماره است که احضرت الا نفس الشح بخل و لئامت در او موجود و حاضر
و چنانچه حال از عهده این دو بر نیاید با ضعف آنها بجهت کمی ثروت که لازم دارد کمی حرص و قلت شیاطین

متوکلین برادر را بعد از آمدن مال جدید بر کز قوت مقاومت آنها را نخواهد داشت یا زیاد شدن حرص و طول امل
و کثرت شیاطین و بیشتر این جماعت از روی جهل بصنف ما یحتاج از غیر آن و تمیز دادن فضول معاش از ضروری
و توهم احتیاج داشتن بآنچه دارست در نزد خود فضول تصور نکنند و هر چه دارند آنرا از ضروریات زندگی
خود شمرند و ازین جهت پیوسته در وادی نفاق حیران و در مقام زیاد کردن منقصت و خسران و بسیار کم باشد
آنکه در احوال خود زیادی از احتیاج بینند پس برآنانکه اراده دارند که بسستی با خدای خود چنین معامله کنند
و از شکستن عهد امین و بعقوبت نفاق مبتلا نگردند لازم است اولا شناختن ما یحتاج از غیر آن پس
انفاق زیادی پس معاهده خدائی و اصدق از این است و از بعضی اصحاب بجناب ابوذر رحمة الله در کلام خود
که بالسنه منیه بود آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانی اجمالا بیان فرمود چنانچه گذشت در مقام اول از
باب هجم از جناب صادق علیه السلام که ابوذر گفت قراره دنیا را دو درهم که انفاق کنی یک درهم را بر عیال
خود و یک درهم را بفقیر پیش برای آخرت خویش و درهم سیم ضرر میرساند و نفع نمی بخشد پس آنرا مخواه و بگذار
دنیا را دو کله برای طلب حلال و کله برای آخرت و سیم ضرر دارد و نفع نمیدهد مخواه آنرا و غرض آنجناب از درهم
و کله مثالست نه اینکه دراین دو چنین کنند و در باقی ملاذ دنیا بی لجام هر چه خواهد کند پس باید خطرات قلبیه
و لحظات چشم و خطوات پا و سکنات و حرکات و اشارات بتائید حق جل و علا برای تحصیل نفعی از
منافع محلله دنیا برای خود یا غیر بوده بنحویکه مانع از یاد خداوند و باز دارنده از ذکر جنابش نباشد و یا برای
آخرت و شیخ ابن فهد روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بعیسی بن موسی ای عیسی
همه مالها مال خدای عزوجل است که ودیعت گذاشته نزد خلقش و امر کرده ایشانرا که بخورند از آن بمیانه روی و بیاشامند از آن بمیانه روی
و بپوشند از آن بمیانه روی و نکاح کنند از آن بمیانه روی و سوار شوند از آن بمیانه روی و ما بقی را بذل
کنند بر فقراء مؤمنین پس هر که از این تعدی کرد آنچه بخورد از آن حرامست و آنچه بنوشد از آن حرامست و آنچه
بپوشد از آن حرامست و آنچه نکاح کند از آن حرامست و آنچه سوار شود از آن حرامست و در کافی مرویست
که جناب صادق علیه السلام نظر کرد بسوی فراشی در خانه مردی پس فرمود فراشی برای مرد و فراشی برای اهل او و
فراشی برای مهمانش و فراشی برای شیطان و آخر خبر در خصال چنین است که فرمود چهارم مال شیطانست
و نظیر این خبر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت کرده و نیز در کافی مرویست از جناب که
فرمود کسیکه بنا کند فوق آنچه محل سکنای اوست روز قیامت تکلیف کنند که او را بردارد و نیز
از جناب روایت کرده که فرمود هر بنائیکه نیست برای کفاف پس او وبالست بر صاحب خود روز قیامت
و در صحیفه مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر که بسازد بنائی را محض ریا و سمعه میآورد
او را خداوند روز قیامت از زمین هفتم در حالتیکه او آتشی است که مشتعل است از او پس آنرا طوق میکند در

حکایت ثعلبہ انصاری و سوء عاقبت او

کریمش میگذارد و می‌اندازد او را در دوزخ پس چیزی او را حبس نمیکند پیش از قرآن کسی عرض کرد یا رسول اللہ چگونه بنا میکند بجهت ریا و سمعه فرمود بنا میکند زیاده از آنچه او را گفایت میکند مختصر تکبر کردن بعبادت او بیمبا یکدانش دیباچات کردن بر برادرانش در مجمع عموشیخ و تمام و غیره منقول است که سعد وقاص بعیادت سلمان رفته بود پس سلمان گریست سعد با او گفت چه تو را بگریه آورده ای ابو عبد اللہ رسول خدا صلی اللہ علیه و آله وفات کرد و حال آنکه از تو راضی بود و دوست خدا بهی شد بر آنجناب بر سر حوض پس سلمان گفت آگاه باش که من گریه نمیکنم بجهت ترس مردن و نه بجهت حرص بر دنیا و لیکن رسول خدا صلی اللہ علیه و آله وصیت کرد ما را پس فرمود بهر آینه بوده باشد قوت شما در آنچه بآن روز خود را کند نیه مثل توشه سواری و حال اینکه حمل من این اساود است و نبود حمل او مگر آنچه نزدیک و مهیا بود و این آنست جزئی در نهایت این حدیث را نقل کرده و گفت اساود جمع سواد است و هر شخصی از انسان و متاع و غیر آن سواد است و جائز است که اراده کرده باشد از اساود مارها که جمع اسود باشد که مار است تشبیه کرد آن متاع را بمارها بجهت سیدان ضرر باو از وجود آنها و اگر انسان عاجز باشد از درک اینمقام پس لامحاله طلب زیاده نکند و در مقام آنمعابده برنیاید که شاید بجهت امتحان باو دهند و او بخل کند پس حال او حال ثعلبة بن حاطب انصاری شود چنانچه شیخ ابو الفتوح و غیره روایت کردند که او بیامد نزد حضرت رسول صلی اللہ علیه و آله و گفت یا رسول اللہ خدا را دعا کن تا مرا مالی دهد رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله گفت ویحک یا ثعلبه بروده قناعت کن باینکه داری که شکر کنندهٔ باشد از بسیاری که شکرش نکند روزی چند برفت دیگر باره باز آمد گفت یا رسول اللہ از خدا بخواه تا مرا مالی دهد رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله گفت تو را بمن اقتدا نیست که اگر من بخواهم بعزتش خدای که کوههای زمین نزد و سیم شود برای من برفت پس از زمانی باز آمد گفت یا رسول اللہ از خدای بخواه تا مرا مالی دهد که من حق خدای از زمان بدهم و حقها از آن بگذارم باو دعا کرد رسول صلی اللہ علیه و آله گفت بار خدایا ثعلبه را مالی ده و ثعلبه گوسفندی چندی داشت خدای تعالی بزیادتی در او نهاد تا چنان موجه فزاید او میفرود چون مالش زیاد شد خویشتن بتعهد و رعایت مال داشت پس از زمانی نماز در مسجد با رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله کردی چنان شد که جائی ساخت بیرون از مدینه که گوسفندش آنجا بودی و نماز پیشین و دیگر با رسول اللہ صلی اللہ علیه و آله بکردی و نماز بامداد و شام و فقد آنجا کردی گوسفند زیاده شد پیشتر رفت وادی بزرگ بود از مدینه دور آنجا رفت و جای ساخت و پنج نماز از مسجد ببرد و آنجا بماند و از مسجد و نماز جماعت و اقتدا بر رسول صلی اللہ علیه و آله باز ماند آدینه و نماز آدینه بمسجد آوردی چون مال بیشتر شد از نماز آدینه نیز بماند و آنجا مقیم شد و اگر کسی آنجا بگذشتی احوال مدینه از او پرسیدی رسول صلی اللہ علیه و آله گفت ثعلبه چه کرد گفتند یا رسول اللہ ثعلبه چندان گوسفند دارد که در هیچ وادی نمیگنجد بفلان وادی رفته است و آنجا جای ساخته و مقام کرده رسول صلی اللہ علیه و آله گفت یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه سه بار

چون خدای تعالی آیهٔ صدقه فرو فرستاد رسول صلی الله علیه و آله مردی را از جُهَینه بخواند و دیگری از بنی سلیم و برای ایشان احکام و نسان صدقه بفرمود نوشتن و گفت بروید و از ثعلبه حق خدا بستانید و بفلانی مسلمی روید و او شتر بسیار دارد و ازو نیز زکوة بستانید و ایشان بیامدند و نامهٔ رسول صلی الله علیه و آله بر ثعلبه خواندند و از او زکوة خواستند او گفت این جزیه چیست این نیست الّا مانند جزیتی بروید بجای دیگر که خواهید رفتن تا چون باز آئید من رای خود به بینم ایشان برفتند و بنزدیک آن مرد مسلمی شدند و نامهٔ رسول صلی الله علیه و آله بر او خواندند او گفت سمعا و طاعة لامر الله و حکم رسول الله سمع و مطیعم فرمان خدای و فرمان رسول خدای را آنکه در میان افتاد و آنچه رسول صلی الله علیه و آله نوشته بود از سنان شتر گفت بگیرید خیار و بهترین آن این ساعین گفتند مار انفرموده اند که خیار مال بستانیم از عرض مال بده آنچه میخواهی گفت حاشا که من جز خیار و گزیده بخدای و پیغمبر او بدهم ایشان بستاندند و باز آمدند و بنزدیک ثعلبه فرستند گفتند چه میدهی بده تا ببریم او دیگر بار همین مقاله گفت که این جزیه است و مانند جزیه بروید جایهای دیگر چون از همه پرداخته باشید بنزدیک من آئید برفتند و صدقات بستدند و باز بنزدیک ثعلبه آمدند او گفت این نامه که دارید مرا دهید نامه بستد و دیگر باره برخواند و گفت این جزیه است شما بروید تا من در اینمعنی رای خود به بینم ایشان باز پیش رسول صلی الله علیه و آله آمدند و این حال بگفتند رسول صلی الله علیه و آله گفت یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه ابوای دعا ثعلبه انکه سلیم را دعا کرد بخیر و خدای تعالی در حق ثعلبه این آیه فرستاد و منهم من عاهد الله تا وهم معرضون این آیه در حق ثعلبه آمد رسول صلی الله علیه و آله بر صحابه خواند مردی از خویشان ثعلبه حاضر بود آن بشنید برخواست و بنزدیک ثعلبه آمد و گفت ویحک یا ثعلبه خدای تعالی در حق تو سه آیت قرآن فرستاد ثعلبه برخواست و بنزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد گفت من صدقه بیارم چنانکه فرمائی رسول صلی الله علیه و آله گفت بعد از اینکه گفتی این جزیه است خدای مرا فرموده است که صدقه تو قبول نکنم او برخواست و خاک بر سر کرد و فریاد کردن گرفت رسول صلی الله علیه و آله گفت این است که من ترا گفتم و تو فرمان نبردی او برخواست و بازگشت و بجای خود شد رسول صلی الله علیه و آله و سلم در آمدت باجوار رحمت خدای شد و صدقه او قبول نکرد و در عهد ابو بکر بیامد و گفت صدقه من قبول کن گفت رسول صلی الله علیه و آله صدقه تو قبول نکرد من نیز قبول نکنم چون عمر بخلافت بنشست بیامد و درخواست تا صدقه بیاورد عمر نیز قبول نکرد و در عهد عثمان نیز بیامد او نیز قبول نکرد و در آخر عهد عثمان از دنیا برفت **باب هفدهم** در بیان احوال از تکلیف فقراء و محتاجین و گیرنده نسبت باغنیاء و اهل ثروت و معرفت حکم سئوال از ارباب سوال بزبان حال یا مقال **پوشیده نماند** از آنجا که انسان بسته بضاعتی جز فقر و امکان و بستی ندارد چون بخود نگرد چیزی از خود نه بیند و خود را دارای هیچ نداند و آنچه را بصورت مالک است چون عاریه و امانتی است که تا اذن تصرف و قوهٔ آن ندهند

حدیث شریفی در حقیقت توکل

نتواند از نهالدتی برد و خیری بیندکاهی پس کسیکه بندکاهی کذارند اما بودیعت که از تصرف در آن محروم است
تعب حفظش از او و نفعش برای دیکران پس او را چاره نباشد از سئوال آنکه دارست دلی نیاز اکر خواهد بدهد از
خزینه اش چیزی کم نشود و اکر ندهد از روی مانع و عیبتی که در او نکرده بجهت لئامت و بخلیت که دستش را
کیرد سائل هر آنچه الحاح کند ملال نکیرد و از مسئلت فتی باز نرسد و آلی از خسارتش نریزد هر چه رد کند و محروم
نماید باز اجر بندکی و مزد عبودیت باقی است و اکر صادقانه کسی در کرمش را کوبید کفش از خیر خالی نیست مصداقی
ندارد که بخشش را در نظرش قبیح و امساک را نیکو نماید و خزانه نعمتش را اندازه و نهایتی نیست که چون بردارد
ازان چیزی بکاهد نه برای خود وقتی معین نموده که در غیر آنوقت حاجت خویش نشود نزد او برد و نه دربانی
دارد که بی دادن رشوه توان از او عبور نمود و نعمتی نباشد که بوهم اندر آید و در خزانه اش نباشد و در آن خزانه
چیزی نباشد که کاهی او را بآن حاجت افتد شیخ جلیل ابن بابویه بن موسی تعکبری روایت کرده از نوف
بکالی که کفت دیدم امیر المومنین علیه السلام را که پشت کرده و شتابان میرفت پس کفتم ایمولای من کجا قصد
کردی فرمود بکذار مرا که ارزدهای من پیش انداخته مرا بسوی محبوب کفتم ایمولای من آرزوهای تو چیست فرمود
دانسته آنها را آنکه ارزو از ذات دلی نیازم از ظاهر کردن آنها برای غیر او بنده را کافی است در ناز دلش
کرشمه قرار ندهد در نعمت او و حاجات خود غیر پروردکار خود را پس کفتم یا امیر المومنین من بر نفس خویش
ترسانم از حرص و نکریستن بسوی حطام دنیا پس مرا بمن کجائی تو از پناه دادن غالبین و کفایت مارنین کفتم دلالت کن
مرا بسوی او فرمود بدرستیکه خداوند عزوجل میرساند آرزوی تو را آنچه تفضل خود و نوازش او شود بنیت و قصد
خود و روی کردن از بلای سخت که در دل داری و اکر تو را مهلت داد در اجابت پس من فضا منم از ورود آن و منقطع شود
بسوی خداوند زیرا که میفرماید قسم بعزت و جلال خودم هر آینه قطع میکنم آرزوی هر که بغیر من امید دارد بنا امیدی
و هر آینه میپوشانم او را جامه خواری در میان مردم و هر آینه دور میکنم او را از ساحت قرب خود و هر آینه
جدا میکنم او را از وصل خود و کم و بیقدر نمایم یاد او را آنکاه که عابدیت کند غیر مرا آیا آرزومندست دای بر او
برای شدائید خود غیر مرا و حال آنکه برداشتن سختیها بدست من است آیا امید دارد سوای مرا و حال آنکه منم زنده و
باقی میکوبد درهای بندکان مرا و حال آنکه آنها بسته است و امید ندارد در مرا و حال آنکه بارست پس کیست آنکه
امیدوار شد بمن از برای جرمهای بسیارش پس من امیدش را نا امید کردانم آرزوی بندکان خود را
متصل بخویش کردانم امیدهای ایشان را ذخیره برای ایشان در نزد خود و پر نمودم آسمانهای خود را از کسانی که
ملالت نکیرند از تسبیح من و هر کردم ملئکه زورا که نه بندند روها را امیدشان در میان بندکان من آیا نمیداند آنکه کرفتار
کرده او را بلائی از بلاهای من آنکه مالک نیست احدی برداشتن آن را مکر باذن من پس ای بنده رو بر میکرداند
بسبب آرزوی خود از من و حال آنکه باو دادم چیزی را که از من سئوال نکرده بود پس از من سئوال نمیکند و از

غیر من

در شرح مطلبی که باید آنها را از خداوند خواست یا نخواست

(۳۱۴)

غیر من سؤال میکند آیا مرا چنین میداند که ابتدا عطا میکنم خلق خود را بدون مسئلت آنکاه از من سؤال میکنند پس
اجابت نمیکنم سائل خود را آیا بخیلم من پس بنده ام مرا بخل نسبت میدهد آیا دنیا و آخرت از آن من نیست آیا کرم و جود
من نیست آیا فضل و رحمت بدست من نیست آیا نه آنست که آرزوها باآخر نمیرسد مگر بسوی من پس که قطع میکند
آنها را از من و شاید که امیدوار شوند آرزومندان از غیر من قسم بعزت و جلال خود اگر جمع کنم آرزوهای اهل زمین و
آسمان را آنکاه عطا نمایم بهریک از ایشان کم نشود از ملک من مقدار پاره از عضو مورچه و چگونه کم میشود عطائیکه
من او را زیاد کردم ای چه عذاب که برای مایوسین از رحمت من است ای چه عذاب که برای کسی است که مرا عصیان
کرده و تعمد آورده بر حرام کردهای من و مراقبت نکرده مراد کشی کرده بر من آنکاه حضرت مناجاتی به نوف تعلیم
فرمود که آنرا در صحیفه ثانیه علویه ذکر نمودیم و همین خبر شریف کافی است از برای ترغیب و تشویق فقراء و محتاجین
بسوی درخانه رحمت خداوند غنی قادر دانا باحوال عباد و خواستن کشف مهمات و انجاح مرام خود را از جزئی و کلی
دنیوی و اخروی داخلی و خارجی از جناب احدیتش با صدق در سؤال چه اگر در مسئلت خود کاذب باشد ناچار
خائب برگردد و دانستن سؤال صادق و کاذب و تمیز دادن خواهش بجا از خواهش بجا امریست مهم و لازم
بر هر سائل مسلم و کاه شود که مطلب شایسته و بجاست ولیکن خواستن آنرا خصوص این سائل بجا است توضیح
این اجمال آنکه بصری از حوائج و مطالب انسانی چنانست که هیچ کس در هیچ وقت نتواند آنرا بخواهد از خداوند و
حرمت سؤال آن از حضرت احدیت چون طلب بلند مقام نبوت و امامت بلکه درجات عالیه از علم و معرفت
یا اغراض از جمیع مقدمات و اسباب تحصیل آن و مشغول بودن بانچه زیاد کند نادانی و ریبه و شک را و خواستن
تمامی انچه در شرع حرام شده و انچه سبب باشد برای اختلال نظام عالم و امثال انها از انچه سائل را قابلیت نباشد
یا حاجت حرام باشد و در خصال مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ایصاحب ۲ عاسؤال مکن
چیزی را که حلال نیست و چیزی که نخواهد شد و بعضی از انها چیزهائیست که هر کس در هر حال هر مکان باید آنرا بخواهد و
تضرع کند و الحاح نماید در انجاح و اجابت آن بهر وسیله و راه که تو ان بتوسط آن بآنها رسید و آسان کند
وصول بآنها را و برای آنها حدی نیست معلوم و مقداری مشخص و مقامی معین که چون بآن رسید برای سؤال دیگر
جائی نماند چون تشنه که آبی طلبد چون باو دادند و نوشید برای طلب او آن محلی نماند بلکه بهر درجه آن اگر رسد
باز برتر از آن درجه باشد که باید طالب باشد و سؤال نمود تا جان در بدن و روح در قالب است چون مغفرت
و رضا و خوشنودی خدا و محبتش و بهشت و درجات آن و برائت از دوزخ و درکات آن و هدایات خاصه و
سخن اخلاص و حقیقه توکل و صدق تسلیم و نورانی شدن دل و شرح صدر و قوت معرفت و زیادتی ایمان و کمال
یقین و تمام رضا و رقت قلب و نظائر آن و پاره از انها حاجاتی است که روی میدهد بانسان و مختلف میشود
سبب اختلاف زمان و حالات و اطوار و امکنه و در طلب آن نیز محذوری ۲ دایر پس در دو صنف است یکی آنکه

۲ نباشد

خداوند برای آن رهبای مخصوصه و اسباب معینه قرار داده که باید از آن راه آنها را بدست آورد مثل واجبات
از تکالیف و مستحبات و محرمات و مکروهات و مباحات و توابع آنها که بایست عامی از راه تقلید و عالم
از کتاب و سنت و عقل قطعی بر آنها ظفر یابند دوم آنچه که برای وصول آنها راهی مخصوص معین نفرمودند مثل شفاء
مرض و ادای دین و وسعت روزی و تخلص از دشمن و نجات از ممالک چون طاعون و وبا و گم شدن در بیابان
و مصاحبت دونان و مفارقت دانایان و روزی شدن فرزند و بقا نسل معرفت آن کار کیست و
اطلاع بر خبث امریکه اراده کرده آنرا و امثال اینها از حوائج که نه واجب است طلبیدنش غالبا و نه محذور است
در آن و اگر در مقام طلب برآید ماذ غیر خداوند نخواهد و اگر از خدای خواست چون قسم دوم که سؤالش واجب بود
باید از بابش درآید و با شرطش بخواهد و چنانچه بزبان آنرا میطلبد بکردار و رفتار خلاف آنرا طالب نشود و اظهار
کراهت و اعراض نکند چون طالب فیض زندگی عیال اختیار نکند و مشغول با نواع معاصی که در آنحال استغفار
کند و سائل مال که دل بدیگران بسته و چشم بر دست و لطف مثل خود نداشته و شب و روز با قسام توسل و
انواع تذلل خود را بر ایشان عرض نموده و فقر خویش بر آنها نمانده چه آنها عاجزند اگرچه بزبان خدا را بخوانند
اما بدل و بکردار بر در خانهٔ اغیار ایستاده اند بزبان با خدای راز گویند و بدل و جوارح برای ذات مقدسش
صدا نباز گیرند بلکه باید بدل از دیگران مأیوس و با خدای خود مأنوس همه را فقیر و عاجز داند از روی حقیقت و
وجدان و خدا را مالک قادر عالم حکیم داند بمشاهده و عیان در واسطه بودن رزق و رسیدن نعم الهی بشر را
چون کشتی و حیوان بار بردار بیند و مقلب قلوب و بخشنده میل و نفرت را بداند لهذا جز حضرت احدیت کسی را نداند
بخود و اعمال ناشایسته خود بدقت نگرد و حساب خود را از نفس چون شریک از شریک عدو و خائن مکار نگذارد
و خیانت خود را در امانت آلتیه از جوارح و قوی و اموال که باو سپرده بر خود معلوم نماید که تا چه حد تعدی
و تفریط کرده و از حدود شرع تا بکجا تجاوز نموده و مستحق چه مقدار سیاست و عقوبت شده و از ساحت
قرب و مقام لطف و احسان تا چه اندازه دور افتاده تا برا و مکشوف و هویدا شود که سزاوار حال و مناسب
افعالش رسیدن عقوبت است نه نزول رحمت و جزای کردار و نتیجهٔ اعمالش دیدن انواع نقمت است نه
الوان نعمت مقام شرا باین سرمایه خسران مقام دزدی بیند که بر در خانه صاحب مال بجهت سؤال ایستاده
و میداند که صاحب خانه از دزدیش مطلع و بر تعذیبش قادر ولیکن بامید وسعت کرم و عفو در می کوبد
و چیزی میطلبد که اگر داد جز کرم بی اندازه سببی ندارد و بقدر بال مگسی استحقاق نداشت تا آنرا ملاحظه
نماید و اگر نداد ظلمی نبود و مستقیراً محروم نگردد چون با یاسی چنان از مخلوق و خوئی چنین از رد بجهت شقاوت
نفس و کردار زشت و طمعی بی سبب از دریای کرم بی ساحل نعمت مالک الملوک اگر حاجتی خواست و
سؤالی کرد سائلی است صادق که وعدهٔ اجابتش داده بدادن همانچه خواسته یا بهتر از آن که حاجتش

بآن پیش و بحالش اصلح است در دنیا یا آخرت و بپذیرد مردم بجهت ندانستن اینحالت و دانستن خود را مستحق هر قسم
لطف و مرحمت و ندیدن در خویش چیزی قابل مواخذه و رفتن اگر باشد بر اندک استغفار بر زبان و پشت سر انداختن
تاثیر را در ادکار روا دعیه و ختوم مانند خواص اشیا از تدبیر و تخمین و ترتیب و تخفیف و تسمین و امثال آن که در تاثیر محتاج
نبود بوجود هیچ حالت نفسانیه و هیچ صفتی از صفات رذیله او را مانع نباشد ضرر ایشان از ادعیه و اوراد
پیش از نفعی است که در آنها معتقد و از انها متوقعند زیرا که از عالمی مثلا دعائی برای حاجتی مخصوص کنند
یا در کتابی معتبر بینند پس آنرا در احاجت خواهند با غذای حرام و لباس حرام و مکان حرام و شغل حرام
و اعراض از فرایض بسیار و قلب ناپاک خراب و ویران عاری از صفات اهل ایمان پس اجابت ظاهری در عقب آن
بلا فصل نه بینند پس کاهی بد عا بد گویند که من بفلان دعا اعتقاد ندارم که مکرر خواندم و اثری ندیدم و کاهی دعا را
دشنام دهند که چه دروغها گویند و مردم فریبند و بسا هست که در بالا تر از ایشان شک کنند و در اصل دین
سست شوند و از کثرت جهالت و غرور در خویش ما نعی نه بینند و از همه معایب خود را منزه دانند بالکه در
قسم اخیر از اقسام حاجات که غالبا ادعیه و اذکار را بجهت انجاح او خوانند علاوه بر بی قابلیتی محل و عدم استحقاق
اجابت در بشر ایشان موانع دیگر هست که با حسن حال و استحقاق او مر اجابت را جمع میشود مثل مضر بودن
آنچه خواسته بحال او اگرچه از نادانی چیزی در او پنداشته یا مالی خواسته و سبب طغیان او است و زنی
خواسته و مایهٔ بردن ایمان او است و فرزندی خواسته و دشمن جان او است و شفائی طلبیده و مرض
مورث غفران او است یا بحال نظام عالم چون جاهل از تحمل کرامکه در فصل آن سر ما خواهد که بجهت شخص او
از تمام منافع کرما از برای انسان و حیوان و نبات و جماد بلکه برای خود داعی دست کشند و بعکس در موسم
تشخیص صلاح و فساد و قعی این رقسم حوائج را علمی بایست کامل و بصیرتی تمام و تا پیدی سماوی و نفسی بی هوی تا ملی
با دقت و نظری در عواقب و در بزرکی مراد همین بس که نوح علیه السلام با آنمقام نبوت نجات پسر خود را
خواهد پس خطاب رسد انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک
ان تکون من الجاهلین قال رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم و الا تغفر لی و ترحمنی
اکن من الخاسرین ای نوح این پسر تو نیست صاحب عمل ناشایسته است پس نخواه از من چیزی را که دانا
نیستی بصلاح او و من پند میکنم ترا که نباشی از نادانان یعنی بصلاح و فساد آنچه را خواهی کفت پروردکار من
من پناه میبرم بتو از اینکه تو را چیزی را که دانا نیستم از او یعنی بصلاحش و الا هر باشعوری میداند که میخواهد
اکرم را نیامرزی و رحم نکنی میباشم از زیانکاران و همان تهدیدات و ایمعذرت و طلب عفو و ترحم
بجهت صورت آن دعا بود که باندانستن بصلاح معلق نفرمودند بصلاح و کرنه مقام انجا نه زمان بزرکتر است
را علم بصلاح منجر آنچیزی بخواهند چرسد بانجا که ندانند در این قضیه دستور العملی است برای تمهیدستان

در انجا که واجب است سؤال از مخلوق

از کوهر دانش و بینش که تا صلاح حاجت را بابصیرت تمام نفهمند نخواهند و بافهمیدن مغرور نشوند و منجر بسؤال نگردند که خطای ایشان بیش از صواب پوشیده از ایشان زیادت تر از ظاهر شده بر ایشانست و بالجمله باین دو مانع بزرگ که یکی ندانستن استحقاق و دیگری نبودن صلاح است و سائر موانع جزئیه که در باب آداب دعا ذکر شده اگر دعائی مستجاب نشود و سائلرا عطا فرمایند محل تعجب و استغرابست که چگونه سائل و سؤالش از چنگ این موانع رها شدند و از برای آنچه گفتیم شواهد از آیات و اخبار بسیارست که مقام ذکر آنها نیست و در وضوح بمکانیست که حاجت ندارد بدلیل و چون دانستی که انسان فقیر عاجز باید سؤال کند امّا از غنی کریم و حاجات خود را بخواهد امّا از قادر رؤف رحیم و این از لوازم و آثار توحید در ذات و صفات و افعال خداوند تبارک و تعالی است چه آنکه در دل از روی برهان و وجدان و مشاهده و عیان اقرار و اذعان نمود که نیست خالقی و رازقی جز ذات مقدس یگانه در صفات کمالیه منزّه از عجز و جهل و احتیاج و سائر نواقص که هر مضطر ناچار باو پناه برد و هر غریق از او نجات طلبد بسته از غیر جناب اقدسش چیزی نتواند خواست زیرا که او را مانند خود فقیر و عاجز داند و هر کز فقیر از مثل خود چیزی نخواهد کرد در انجا که بفرمان الهی او را حواله بر مخلوق کنند و از آن سؤال از غیر دهند که در انجا سؤال روا است بلکه گاهی واجب و گاهی مستحب شود باعرابت حالت قلبیه که در دل محض فرمانبرداری سؤالی کند نه آنکه او را مالک ضرر و نفعی داند و اگر فرمان نرسد حرام یا مکروهست که بالاخره خود را بآنجا کشاند پس معلوم شد که سؤال از خلق را احکام مختلفه باشد **اوّل** وجوب و آن در سؤال از علوم واجبه عینیه است که هیچ انسانی را چاره از آموختن آنها نیست چون معارف حقه و عقاید دینیه که جهل بآنها خلود ابدی آور در دوزخ و معرفت معاصی قلبیه و جوارحیه که در هر حال مکلف است بترک آنها و از تکاسل در خوان جهنم آرد یا عذاب برزخ و قیامت و معرفت واجبات عملیه قلبیه و جوارحیه هر آن یا روز یا ماه یا سال که در کتب فقه و اخلاق مشروح شد پس بر نادان واجبست تعلم این علوم از اهلش با دب و شروط و ترتیب که در محل خود از آیات و اخبار بسیار که امر فرمودند در این باب سؤال علم از علماء ذکر فرمودند و نیز واجب شود در حال اضطرار و خوف هلاکت نفس او کر سنگی یا تشنگی یا سرما یا گرما یا وا ماندگی در بیابان و بسته شدن راه چاره جز از باب سؤال که در آنوقت بقدر سدّ رمق واجب شود و در کتاب دعائم الاسلام مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود روزی بعضی از اهلبیت خود که رو نکنید سائلرا پس مردی از اصحابش که در انجا حاضر بود گفت ایفرزند رسول خدا گاهی سؤال میکند کسیکه مستحق نیست فرمود شاید رد کنند کسی را که اعتقاد کنند مستحق نیست و او مستحق باشد پس نازل شود از آسمان پناه میبرم بخداوند از آنچه نازل شد بیعقوب آنمرد گفت چه نازل شد بیعقوب فرمود که یعقوب میگفت هر روز برای عیال خود یک گوسفند و قسمت میکرد بر ایشان از طعام با این گوسفند آنقدر که ایشانرا کافی باشد و در عصر او

در ذکر جاهائیکه واجب است سئوال از مخلوق

پیغمبر بود از پیغمبران که عزیز بود در نزد خداوند و کسی با او غذا نداشت پس خود را گم نام و امر خود را پنهان نمود و مشغول سیاحت شد و دنیا را ترک کرد و مشغول نشد بهیچ چیزی جز آنکه اگر کرسنگی اورا بطاقت میکرد می ایستاد بر در خانه پیغمبران یا اولاد پیغمبران یا صلحا و سئوال میکرد چنانچه اهل سئوال سئوال میکنند پس اگر بقدر رانکه سد رمق خود کندی یافت از پی شغل خود میرفت و از مسئلت دست می کشید و عبورش شبی بخانه یعقوب ع افتاد و ایشان از خوردن طعام فارغ شده بودند و مانده بودند در نزد ایشان زیادتی بسیار پس سئوال کرد اورا نمودند نه باو چیزی دادند و نه اورا برگردانیدند و طول دادند ایستادن را با انتظار چیزی که نزد ایشان بود تا اینکه ضعف کرسنگی و ضعف طول ایستادن بر او غالب شد و از پا در افتاد و غش کرده پس بحال نیامد تا پاره از شب گذشت و دید او را کسیکه برادر گذشت و چیزی باو که بآن زنده ماند پس برگشت و در همان شب یعقوب ملکی را در خواب دید که نزد او آمد پس گفتای یعقوب پروردگار عالم میفرماید در معیشت تو وسعت دادم و نعمت را بر تو تمام کردم پس بیکدر بر در خانه تو پیغمبری از پیغمبران من که مکرم است نزد من و او بطاقت شده بود پس تو و اهلت از او اعراض میکنید و حال آنکه در نزد شما بود از زیادی آنچه بر شما انعام کردم آنقدر که اندکی از آن او را زنده میداشت پس باو چیزی ندادید و او را برنگردانیدید که از غیر شما سئوال کند تا آنکه غش کرد و افتاد و بزمین چسپید در پشت شب و تو بر فراش خود سیر و در آنچه بر تو انعام کردم یعنی فراش خواب لطیفی و شما هر دو در نظر من بودید قسم بعزت و جلالم که تو را مبتلا کنم ببلیه که داستان شود برای آیندگان پس یعقوب از خواب برخواست ترسان و بحراب در آمد و مشغول گریه شد تا صبح آنگاه پسرها آمدند و او را مسئلت کردند بردن یوسف را بهمراه خود پس حضرت آنقصه را تا آخر نقل فرمود و مقصود از این حدیث شریف اثبات بردن اضطرار است تمام خزانت و کریمان سئوال را تا آنجا که انبیاء متکب شوند آنرا و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون تنگ شود بر یکی از شما پس اعلام کند برادر خود را و اعانت نکند بر هلاکت جان خود و در خصال از آنجناب مرویست که روا نیست سئوال مگر در سه جا دیه خون که از همه جا منقطع شده و دینی که سنگین شده و حاجتی که از سختی بزمین چسپاند صاحبش او نظیر آنرا از جناب امام حسن علیه السلام روایت کرده که بسائل فرمود حلال نیست سئوال مگر در یکی از سه چیز و مثل آن بیاید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و در مستحب مثل سئوال از انواع علوم و کمالات و آداب و سنن که واجب نباشد دانستن آن عیناً و کفایة و تعلم پاره از صناعات و حرفه که در شرع ممدوح و مستحب است چون زراعت و سباحت و کتابت و کاشتن درخت و چرانیدن مواشی و غیر آن و شاید در پاره از موارد سئوال قائل فرض استحباب بتوان کرد چنانچه در مباح بیاید انشاء الله تعالی و سئوال از اسم رفیق و تعبش و حالش چنانچه در کافی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر گاه محبت پیدا کرد یکی از شما برادر مسلم خود را پس سئوال کند از او از اسم پدر و اسم قبیله اش

در ذکر جاهائیکه حرام است سئوال از مخلوق

وعشیره اش زیرا که از حق واجب او و صدق برادری آنست که بپرسد از این والا بمعرفت احقانه است و در قرب الاسناد از آنجناب مرویست که فرمود سه چیز است که از جفا است اینکه مصاحبت کند مردی با مردی پس بپرسد از اسم و کنیه او الخ و در کافی مرویست که آنجناب فرمود از عاجز ترین عاجزان مرویست که ملاقات کند مردی را پس او را از اسم و خویش او بپرسد از اسم و نسبش و موضعش سئوال حرمت چون سئوال از مال حرام یا عمل حرام یا علم حرام چون کهانت و تنجیرات و شعبده و سئوال از معصیت آنکه در خلوت مرتکب آن شده و سئوال غنی در غیر مقام اضطرار و حاجت باستور داشتن غنای خود و اظهار نمودن فقر در نزد آنکه چیزی ندهد او مگر بجهت فقر یکه از او فهمیده و در او اعتقاد نموده بتدلیس اول و در تفسیر عیاشی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر که سئوال کند از مردم چیزی را در نزد او است قوت آن روز او پس او از مسرفین است و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود سه نفرند که بلطف و مرحمت نظر نمیکند بسوی ایشان خداوند در روز قیامت و تزکیه نمیکند ایشانرا و برای ایشانست عذاب دردناک و دیوث از مردان و فحش کوکه از حد در گذرد و آنکه سئوال کند از مردم و در دست او است آنمقدار که اگر چیزی دهد باز غنی باشد و در عدة الداعی از آنجناب مرویست که هر که سئوال کند بی احتیاج پس کویا که شراب خورده و در عقاب الاعمال از آنجناب مرویست که هر که سئوال کند از مردم و در نزد او است قوت سه روز ملاقات میکند خداوند را روزیکه ملاقات میکند یعنی ثواب و عقاب او را و حال آنکه غنیست در روی او کوشتی و در کافی مرویست که آنجناب فرمود نیست بنده که سئوال کند بی حاجت پس بمیرد مگر آنکه خداوند او را محتاج میکند بآن چیز و جزا میدهد او را بحجة آنکار راتش و در سائر مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود محمد بن مسلم که آمی شد اگر بداند سائل که چیست در سئوال سئوال نخواهد کرد احدی از احدی و اگر بداند دهنده که چیست در دادن رد نمیکند احدی احدی را آنگاه فرمود آمی محمد هر کس سئوال کند و حال آنکه غنی است ملاقات کند خدایرا روز قیامت با روی خراشیده و شینی ابو الفتوح از قبیصة بن مخارق روایت کرده که گفت نزد یک رسول صلی الله علیه و آله آمدم در دیتی که بر ما لازم بود گفت باش نزد یک ما تا ما معاونت کنیم تو را بر آن و بدانکه کسیرا حلال نباشد که سئوال کند الا یکی از این سه سبب یا دیتی که بر او لازم بود و او آن قوه ندارد سئوال کند تا آن دیه بگذارد یا آنکه نیز سئوال کند تا کفافی آن عیش بیابد پس امساک کند و نیز سئوال نکند دیگر که درویش باشد و او را چیزی نباشد و سه کس از قوم او بر درویشی او کواه دهند او نیز سئوال کند تا قوامی آن عیش بدست آرد و آنکه نیز سئوال نکند و آنچه بیرون این باشد از سئوال حرامست خداوند شرا حرام خورده باشد آنچه از آن خورد و نیز آنحضرت فرمود سئوال کننده را بجای آرد که چون با پیش خدای شود بر روی او هیچ کوشت نبود و از اقسام سئوال حرام است سئوال کردن از علم و مال کسیکه سئوال کردن از او اذیت باشد او را بملاحظه بعضی جهات چون رسیدن

و کشف حال که در سؤال آن میکوشید و غیر آن چهارم مکروهات و آن از برای سائر اقسام سؤال است که
داخل در گذشته نباشد مگر اندکی از موارد که شاید بتوان حکم باباحهٔ آن کرد و چون شدت و خفت کراهت در سائر
موضع از روی شدت و خفت آن ضرارت و ضرر عقلی یا نفسی یا بدنیت که در جمیع افراد آنست یا پاره از آن که
که معین نیست مثل نسیان و قساوت و بی غیرتی که در خوردن یا آشامیدن یا استعمال نمودن بعضی چیزها است
و کم شدن وقر و احترام در نخستین آبرو و افتادن از قلوب که در کردن پاره از کارها است و جرئت و بیباکی
در ارتکاب جرم و احتمال رسیدن ضرر از حیوان یا شیاطین در جمله از حالات نخلی و غیره و احتمال آن در اولاد
در جماع در اوقات معینه و ضرر سؤال هم ضرر ناموسی و عرضی است و هم قلبی و دینی پس کراهت آن در
نهایت شدت باشد بلکه نهی از آن در کثرت و تهدید بیش از پارهٔ معاصی است بلکه در بعضی اخبار بصریح
بحرمت مطلق آن شده مثل آنچه ابن فهد در عدته روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود
لو یعلم السائل ما علیه من الوزر ما سئل احداً احداً اگر سائل بداند که چه قدر گناه بر او ثبت شود سؤال
نمیکرد احدی احدی را و بعد از معلوم شدن مفاسد او چنانچه بیاید مشکل خواهد شد جدا کردن اداء سلسلهٔ معاصی
و آن چند چیز است که بعضی از آن از مقدمات قریبه کفر و در حدود آنست **اول** افتادن خلل در بنیان توحید
و سست شدن ارکان او چنانچه دانستی و چگونه جمع می شود اعتقاد جازم و یقین ثابت بوجود یگانه دارای
تمام صفات کمال و سزاوار بنمودن احدی از برای عبادت و تذلل و استکانت و استعانت جز ذات
مقدسش و بنمودن خالقی و رازقی و مالکی و کاشف کربی و برطرف کنندهٔ همّی و غمّی و برآرندهٔ حاجتی
و اظهار این عقیده در شبانه روزی چندین مرتبه بر زبان در هر حال نماز که ایاک نعبد و ایاک نستعین
غیر از تو کسی را پرستش نمی کنیم و جز تو از احدی استعانت نمیجوئیم و با ایجاز و مقال متوسل شدن بغیر
چون خود و تذلل و استکانت کردن برای مخلوقی در مقام سؤال و دانستن او را برآرندهٔ حاجت در رفع بلیت
حاشا و کلا بلکه اقل آن اقل درجهٔ شرک خفی و آخر آن شرک جلی است در اعلی الشرایع مرویست از جناب
رضا از آبا طاهرینش علیهم السلام که خداوند از این جهت جناب ابراهیم علیه السلام را خلیل خود کرد زیرا
که او جبرائیل را در نکرد او را احدی سؤال نکرد غیر از خدای عزّ و جلّ **دوم** ضرر رسانیدن سؤال مقام توکل را
تا بآنجا که نماند از آن اثری در دل چه توکل از ثمرهٔ علم بیکانگی خداوند است پس برای مهمات کفیلی نباشد غیر او
و علم باینکه پوشیده نیست از او مثقال ذره در سموات و ارضین پس مخفی نخواهد بود مهمات بنده بر او
و علم باینکه آسمان و زمین و آنچه در آنها و میان آنهاست از ملک و حیوان و نبات و جماد مسخر امر اویند و بس
و بر همه آنها قادر و مقتدر پس از برآوردن چیزی از مهماتش عاجز نباشد و علم باینکه حکیم است در کارش
جور و عبث راه ندارد هر چه صلاح داند کند و آنچه نکند صلاح در نکردنش بود پس از بر نیامدن حاجت دلتنگ

مفسدهٔ سیم و چهارم از مفاسد سؤال

نباشد و با آنچه باو بکند راضی باشد و کارهای سخت بر او آسان شود پس ناچار کارهای خود را بخدا بش واگذارد
و از تدبیر خود دست کشد مگر آنچه او را بآن امر فرماید و هر وثوق و اعتمادش بخدا نه رحمتا و باشد نه با آنچه بنده
دست دیگران بلکه دلی نه بندد با آنچه او را دارا است چه رسد به تکیه کردن و امید داشتن با آنچه بودنش در نزد او
چون نقش در آب و خط بر هوا است در معانی الاخبار مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله که پرسید از
جبرئیل که چیست توکل بر خداوند عزّ و جلّ گفت دانستن آنکه مخلوق نه ضرر میرساند نه نفع نه عطا میکند نه منع
و مایوس بودن یا نمودن خود را از خلق پس چون بنده چنین شد کاری نمیکند برای احدی سوای خداوند و امید
ندارد و نمیترسد مگر از خدا و طمع ندارد در احدی سوای خداوند پس این است حقیقت توکل و سائل تا سؤال را نفع ده
و بخشنده نداند و بکرم و عطایش امیدوار نباشد و از بخشش خائف و در آن ضرر خود را نبیند هرگز پیرامون
سؤال نگردد و آنهمه خواری را بر خود راه ندهد پس هر متوکل نباشد **سیّم** نتیجه دادن سؤال سوء ظن
بخداوند را و گمان بد بردن بکارهایش چه اگر سائل نداند که عطا دادن خداوند با وچیزی را که بظاهر خود را محتاج بآن می بیند
و دادن بدیگران را از روی صلاح داند که اگر عکس بود مورث فساد بود می که هرگز باو راضی نبود تا چار با آنچه داده
شد خوشنود و قانع بود پس راضی نبودن بمقسوم خود و کوشش کردن در تحصیل زیادتی بکمائی و تملّق ناچار
از روی گمان بد بردن بخداوند است که آنچه مستحق بود باو نداده یا اگر عجز و لابه کند اجابت نکند یا بحالش
کما هو ظلاعی ندارد و یا دیگری را برای سبب یا ترجیح داده در منهج البلاغه در عهدنامه که امیر المؤمنین علیه السلام
برای مالک اشتر نوشتند مذکور است که جور و بخل و حرص سه صفت نفسانیه متفرق اند که جامع یعنی نشاندهٔ
آنها سوء ظن است بخداوند و منفی نماند که هر صفتی که مبدء و محرّک علمی و کاریست آن کار هم سبب زیادتی در
قوت آن صفت خواهد بود چنانچه در باب سیم بیان کردیم **چهارم** آوردن سؤال سوء ادب را بالنسبه بجمیع
انبیاء و خصوص نبی اکرم صلی الله علیه و آله که این همه اصرار و ابرام نمودند در پوشیدن جامهٔ تعفف و توکل و
ترک سؤال و توسّل حتی از خود ایشان با آنکه سؤال از ایشان سؤال از خداست و استکانت و تذلل
بر درخانهٔ ایشان همه اقسام سوء است **چنانچه** شیخ ابو الفتوح در تفسیر خود روایت کرده از ابو سعید خدری
که گفت مارا سال قحطی رسید من برخاستم پیش رسول خدای رفتم برای آنکه از و سؤال کنم دارا و چیزی
خواهم اوّل حدیث که کرد رسول صلّی الله علیه و آله چون مرا دید این بود که گفت هر که عفت کند خدا تعالی او را
عفیف گرداند یعنی هر که سؤال نکند خدا تعالی او را مستغنی کند و هر که خویشتن از مردمان بگیرد خدا تعالی
او را تو نگر کند و هر که از ما چیزی خواهد که مارا باشد برای او بخل نکنیم من گفتم اینکه رسول صلّی الله علیه و آله
گفت کار بندم و سؤال نکنم و تعفّف کنم تا خدا تعالی مرا مستغنی کند از سؤال و از رسول صلّی الله علیه و آله
هیچ چیز نخواستم و خدا تعالی کفایت کرد پس از آن چندان مال پدید آمد که ما و قوم ما در آن غرق شدیم

و نیز حاجت نبود کسیرا که از ما بسئوال کردن و شیخ ابن فهد در عدة الداعی روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود سخت شد حال یکی از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله پس زد چه اش با و گفت اگر میرفتی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله پس سئوال میکردی از او شاید چیزی بتو عطا فرماید پس آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس شنید که میفرماید کسیکه از ما سئوال کند عطا کنیم او را و هر کس استغنا کند خداوند او را بی نیاز میکند تا سه مرتبه چنین کرد پس مرد رفت و تیشه عاریه کرد پس بکوهی بالا رفت و هیزمی تحصیل کرد و آنرا فروخت بنصف مدی از آنرو پس فردا رفت و بیشتر آورد و آنرا فروخت پس پیسته کار میکرد و جمع مینمود تا آنکه تیشه خرید آنگاه جمع کرد تا آنکه دو شتر و یک غلام خرید آنگاه مالش افزود و حالش نیکو شد پس آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله پس خبر داد او را بآنچه بر او گذشته بود که چگونه آمد سئوال کند و چگونه شنید که میفرماید پس حضرت فرمود تو هرگز سئوال کن ما عطا میکنیم و هر کس استغنا کرد خداوند او را غنی میکند پس ظاهر شد که سئوال خلاف و سوء ادب باشد با ایشان بلکه اذیت چه تمام غرضشان از این ابلاغات تحمل مشقت و زحمات تکمیل معرفت مردم بود که عبادت آن توحید است پس آنچه منافی آن باشد نقض غرض ایشان را دربسته متألم شوند از این پنجم آنکه دست کشیدن از در خانه خداوند و رو آوردن بخانه مخلوق اذیت است مر ملکه موکلین بر او بلکه غیر آنها را خصوص اگر سئوال چنانچه متعارف است متضمن باشد در و غیر اگر ایشان مامورند بر لعن بر او چه این نفوس مقدسه بحبت پاکی ذات و مقام قرب و استغراق در انجام خدمتی که بر ایشان مقرر شده چون حفظ و حراست و ثبت عمل و بشارت و الهام و غیر آن بحیثی که تا ملائم طبع که نمیشود کمر نا شایسته در نزد خداوند متأذی شوند و بجزع در آیند و محبت ایشان مبدل بعداوت و استغفارشان مبدل بلعنت و شفاعت ایشان مبدل بخصومت بلکه طغیان کار بجائی رسد که الهام مبدل بغوایت کردد چنانچه شرح این جمله را در مقامش در دار السلام ذکر کرده ایم ششم مدد شیطان زیرا که بآن حاصل شود عمده مقصود او از اضلال و غوایت که دور کردن مردم باشد از ساحت بندگی و تذلل و عبادت خداوند چه اعتقاد ضعیف بوجود مقدسش که قابل نشد نگاه داری صاحبش را از رفتن نزد مخلوق و اعتقاد رسیدن ضرر و نفع از منع و عطای او قابل تقالیت و بردن او بر شیطان سهل و آسانست پس سئوال هم خود محبوب ذاتی او است هم از اسباب فریبه بیرون بردن او است سائلرا بالمره از حدود ایمان و اسلام هفتم آنکه سئوال سبب است برای عداوت سائل مسئولرا در صورت حرمان و در دم چند ردّ بخل و صاحبش معذور بلکه از اولیاء و مؤمنین باشد که عداوت ایشان از کناهان کبیره بلکه هر چند بی وجهت باشد که نتیجه عداوت جز غیبت نباشد چنانچه در امالی شیخ طوسی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود بمعلی بن خنیس شما او را بخدا کرا از من سئوال کنید پس عطا کنم بشما پس مرا دوست داشته باشید محبوبترست نزد من

مدّ قرمز است بجارف

هشتم و نهم از مفاسد سئوال

از اینکه سئوال نکنید از من پس عطا نکنم بشما پس مرا مبغوض داشته باشید و شیخ صدوق در کتاب اخوان
روایت کرده از جناب صادق علیه السلام که فرمود سئوال نکنید حوائج خود را از برادران کج شمار منع میکنند
پس غضب می آید پس کافر میشوید و باین ضرر در آیه شریفه اشاره شده که فرمود ومنهم من یلمزک فی
الصدقات فان اعطوا منها رضوا وان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون و از ایشان کسی است که
عیب جوید تو را در قسمت کردن صدقات پس اگر دهند شان از ان خوشنود شوند و اگر ندهند شان از انها
ناگهان ایشان ناخوشنود نمایند و در تفسیر عیاشی وغیره مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود
به اسحق بن غالب مقدار سبب نزول این آیه را ان اعطوا منها تا آخر بعد فرمود ایشان پسر ازدو ثلث
مردمند و همین مرض سبب قبول شهادت سائل بکف شده هر چند جامع باشد سایر شروط شاهد را چنانچه
در کافی مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود محمد بن مسلم که رد کرد حضرت رسول صلی الله علیه وآله شهادت
سائلیرا که سئوال میکند بکف خود پس جناب باقر علیه السلام فرمود زیرا که او امین نیست بر شهادت بجهت
آنکه اگر باو داده شود راضی میشود و اگر منع کرده شود بغضب می آید و در آیات و اخبار بسیار مرشده بجهت
مؤمنین و جلب اسباب آن و نهی فرموده از کینه و عداوت ایشان و سئوال هم برنده محبت است هم آورنده
عداوت **هشتم** آنکه سئوال علت شود عداوت مسئول مر سائل را که طلب کرده از او چیزی را که عمر
و بدن بلکه دین خود را صرف جمع آن کرده و از دست و خویش و آشنا، و ذوی الحقوق دست کشیده
تا آنرا بدست آورده و رشته محکم از دل با او بسته بنحویکه در قطع کردن آن جز حق بقلب او رسد پس
خواستن مفارقت چنین محبوب خود موروث کینه و دشمنی است چه رسد اگر از خود جدا کند و گذشت
از دیلمی در اعلام الدین که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود در جواب آنکس که گفت بیاموز مرا عملیکه خلق مرا
دوست داشته باشند که هر گاه خواستی خلایق تو را دوست دارند پس نیکی کن بایشان و اعراض کن از انچه
در دست ایشانست و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست از علی بن الحسین علیه السلام که فرمود
محمد بن مسلم زهری که بدان کرامی ترین خلق بر مردم کسی است که خیر او بر ایشان بسیار باشد و از ایشان بی نیاز
و متعفف باشد و کرامی ترین مردم نزد ایشان بعد از انها کسی است که از ایشان متعفف باشد هر چند که محتاج
باشد بسوی ایشان یعنی باز داشتن از ایشان چیزی نخواهد و جز این نیست که اهل دنیا عشق دارند مال دنیا را
پس کسیکه مزاحمت نکند ایشانرا در چیزی که عشق دارند باو مکرم است نزد ایشان و کسیکه مزاحمت نکرد ایشانرا
در انها ملاطفه و متمکن کرد ایشانرا از آن حوائج یا بواسطه آن یعنی اعانت کند ایشانرا در رسیدن بآن معشوقه عزت و احترامش
بیشتر است **نهم** سرایت کردن اینکه گفته که در عقب دارد معاصی بسیار را از سائل بدیکران که در مقام
سئوال نبودند و حیا و عفت یا خوف منع و حرمان مانع بود ایشانرا از سئوال پس چون ببینند سائلیرا که

دهم و یازدهم و دوازدهم از مفاسد سئوال

سئوال کرده و چیزی بدست آورده و پادر این مهلکه نهاده حیا برداشته شود و طمع زور آورده و شاید
از همه جهت خود را اولی برعایت بینند خصوص اگر دارای وسیله باشند نزد آن مسئول چون خویشی و مصاحبت
و جوار و تعلیم و اتحاد بلد یا شغل و حرفت پس سئوال اوّلی آتشی شود که از شعله آن دامنها سوزد و جانها گداز د و
عزیز ناخوار و متحققین را شهره بازار کند دروغها گفته و شنیده شود و فحشها داده و رد شود و غیبتها کرده و تلافی
شود و گاه شود که از این طبقه بطبقهٔ دیگر از غائبین و بازماندگان سرایت کند و در من آنسائل بلوث و قذارت همه
این بدیها ملوث شود چنانچه فسوق و ندر کس طریقهٔ بدی در میان مردم گذارد شریک است در وبال هر که بآن
عمل کند بدون آنکه از صاحب عمل چیزی کم شود **دهم** اندختن سائل مسئول را در معصیت دروغ چه بسیار
کم باشند آنانکه متمکن نباشند از برآوردن تمام حاجت متعارف ارباب سئوال یا بعضی از آنرا بنقد یا جنس
که زاید از ضروری معاش او است پس آنانکه فی الجمله رعایتی از آداب شرع دارند در جواب توریه کنند و خود را
در وادی هلاکت دروغ نیندازند و عامّهٔ ناس که قیدی ندارند یا دارند معتنی ندارند که چگونه توریه کنند
ناچار صریحاً دروغ گویند که چیزی نیست یا ندارم و حال آنکه چیز یا هست و دارد و گاهی آنرا بقسمهای مغلظه مؤکد
کند و در چاه ویل دیگر افتد و پارهٔ از مغرورین بجاه یا مال یا عاریهٔ از جامهٔ شرع و حیائی اظهار ندارائی بلکه
با افتخار برداشتن بدکنند و اجتماعاً از شرکذب آسوده و لیکن قلب سائل را بیش از دیگران برنجانند یا **یازدهم**
افتادن سائل در مهلکهٔ کذب و مبتلا شدن بوبال آن بلکه ملکه شدن آن برای او و رفتن قبح کذب و سوائی
دنیا و افتضاح اخروی آن در نظرش و وسیله کردن آنرا با قسمهای بی در پی بذات مقدس خداوند جل و علا و
اولیائش برای ظفر یافتن بر لقمهٔ نان یا عشر درهم و نظائر آن و گاه شود که تمام آنچه گفته دروغ و بسیار کم است
سائلیکه در تمام آنچه گوید در مقام بیان سوء حال و شرح حاجت و سبب احتیاج دروغی نباشد و لامحاله در اصل اظهار
احتیاج با آنچه ندارد و میخواهد کاذب باشد چنانچه اشاره شد سابقاً بمیزان محتاج و آنکه کمتر کسی آنرا فراگرفته
و امور خود را بآن سنجیده شیخ کلینی و صدوق از جناب صادق علیه السلام روایت کردند که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود قطع نکنید بر سائل مسئلتش را یعنی بگذارید هر چه میخواهد بگوید پس اگر نه آن بود که مساکین دروغ
میگویند رستگار نمیشد آنکه رد میکرد ایشان را **دوازدهم** اندختن سائل مسئول را در صدمات و مشقتهای
بسیار و ابتلای بسئوال و جواب با مردم که از آن سائل سئوال کردن از این مسئول را آموختند و بسبب بردرخانهٔ
این آمدند و بارهای حاجت خود را فرود آوردند و دادن بآنسائل را وسیلهٔ انجاح مقاصد خود قرار دادند
پس آن بیچاره بکردابی افتد که برای او خلاصی نباشد اگر خواهد همه را اجابت کند متمکن نباشد و اگر بر بعضی
قادر شد از عمل بآن و ترجیح بعضی بر بعضی عاجز باشد و اگر هیچ نتواند از او نشنوند و دادن بآن سائلرا شاهد
کذب گیرند پس مبتلا شود گاهی بدروغ گاهی ببد گفتن آن سائل که سبب این بلا شد گاهی باظهار بیچارگی از

سیزدهم و چهاردهم از مفاسد سؤال

صدقه اول که سبب حط اوساخت و گاهی ببدشیئی و غیر آنها از مفاسد سیزدهم مانع شدن سؤال از ادائی تکلیف بزرگ امر بمعروف و نهی از منکر که امیر المؤمنین علیه السلام در بزرگی شان او فرموده چنانچه در نهج البلاغه است و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کنفثة فی بحر لجی یعنی تمام کارهای نیکو و جهاد در راه خداوند در نزد امر بمعروف و نهی از منکر مثل دمیدنی در دریای بزرگ چه سؤال لازم دارد عجز و التماس را در اول و خضوع و ذلت و حقارت در نزد سؤل را پس از نیل مقصود و در ارشاد شیخ مفید و غیره مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود حاجت خود را ببر بسوی هر کس که میخواهی که اسیر او خواهی شد و استغنا جوی از هر که میخواهی که نظیر او خواهی شد احسان کن بهر که میخواهی که امیر او خواهی شد و عظم امیر در نظر اسیر و امید احسان جدید و قطع مرسوم مانع است از اقامه آن و اجب خصوص اگر متوقف شود بر سائر مراتب امر بمعروف و در مناجات انجیلیه وسطی که مرویست از جناب ستجاب علیه السلام تصریح شده براینمفسده باینکلمات و لا تجعل وجوهنا مبذولة لاحد من العالمین فانه من حمل فضل غیره من الآدمیین خضع لهم فیه عن باطل و لم یغضه علی معصیتک خداوندا نگردان روهای ما را خوار و ذلیل برای احدی از اهل عالم زیرا که هر کس که ببزرگیر و احسان غیر خود را از آدمیین خاضع می شود برای او پس نمی بندد او را از باطلی و ادر مبغوض ندارد بر کردن معصیتی **چهاردهم** کشاندن سؤال صاحب را بسبب مبغوض خدا و اولیائش از ظالم و فاسق و کافر چه فطری انسانست دوست داشتن آنکه باو احسان کرده چنانچه مشاهدست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود جبلت القلوب علی حب من احسن الیها و عادت سؤال و حرص بر قضای حاجت نگذارد سائل را بر اقتصار کردن بر سؤال از نیکان و اخیار و باشود که از اول سریت کند بزبان و در مقام دعا و ثنا و مدح برآید که هریک خود سببی است برای هلاکت دین و در رسالة الباهره شهید اول مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود چون فاجری را مدح کنند عرش بلرزه درآید و شیخ کشی روایت کرده از صفوان بن مهران جمال که گفت داخل شدم بر حضرت کاظم علیه السلام پس فرمود ای صفوان همه چیز از تو نیکوست مگر یک چیز گفتم فدیت شوم کدامست آن چیز فرمود کرایه دادن تو شتران خود را باینمرد یعنی هارون گفتم والله کرایه ندادم باو برای کبر و نخوت و نه برای صید و لهو و لیکن کرایه دادم باو برای این راه یعنی مکه و خود هم مباشر این کار نمی شوم و لیکن غلامان خود را با او روانه میکنم فرمود ای صفوان آیا کرایه تو میماند بر ذمه ایشان گفتم آری فدیت شوم فرمود آیا دوست داری بقای ایشان را تا کرایه تو برون بیاید گفتم آری فرمود پس هر که دوست دارد بقای ایشان را او از ایشانست و هر که از ایشانست بر آتش وارد شود صفوان گفت پس رفتم و فروختم شتران خود را تا آخر آنها پس خبر بهارون رسید مرا خواست پس گفت ای صفوان بمن رسیده که تو فروختی شتران خود را گفتم بلی گفت چرا گفتم من پیر شدم و غلامان

پانزدهم و شانزدهم از مفاسد سئوال

بکار نمیرسند گفت آیهات من میدانم کی تو اشاره کرده بایکار اشاره کرده تو را باین موسی بن جعفر
علیهما السلام گفتم مرا چه کار بموسی بن جعفر علیهما السلام گفت از این بگذر اگر نبود مصاحبت نیکوی تو هرآئینه
تو را میکشتم **مؤلف گوید** شنیدم از فخر الشیعه و ذخر الشریعه شیخ الفقهاء و مصباح الاتقیاء البدر الازهر
جناب شیخ جعفر شوشتری اطال الله بقاه که حاکم بود در وجرد روزی بدیدنی عالم جلیل جناب سید مرتضی طباطبائی
رفت پس از شرفیابی و قضای وطر و برخواستن چون بصحن خانه آمد آیة الله فی عمره و ناموس زمانه و دهره فرزند
ارجمند ایشان جناب سید مهدی بحر العلوم را که در آنوقت بحسب سن در شمار اطفال و قابل نشستن آن مجالس نبود
ملاقات کرد اشیانزاد بحاکم شناسانند ایستاد و اظهار مهربانی بسیار کرد و رفت پس جناب سید بخدمت
پدر رسید و گفت باید مرا از این بلد بیرون بری که میترسم هلاک شوم گفت چرا گفت میبینم قلب خود را
از نهاعتی که حاکم بمن مینماید کرد فی الجمله میلی در من باو پیدا شده و آن بغضیکه باید با او داشته باشم ندارم دیگر
در اینجا نباید ماند پس این شد سبب هجرت ایشان از آن بلد و بسته استحکام پایه باین نحو در بدایت امر
و صغر سن نتیجه چنان خواهد داد در بزرگی که پرده کرامت و فضل و عبادت و علم از جناب او اندکی از آن را
در دار السلام ثبت نمودم **پانزدهم** از مفاسد سئوال سبب شدن او است برای دشنام و نسبت
بخل و لئامت دادن سائل مسئول را بلکه انتشار کردن سایر معائب مستوره مجهوله او را از حب و نسب و
غیره بلکه بهتان زدن و افترا بستن باو و بسا هست که نداشت یاد داشت و واجب النفقه در پیش داشت
یا در او آنچیز با و اعتقاد مفسده و ضرری داشت و بر فرض بودن آنها و غیر آن از موانع نهایت مکروهی
کرده و او را بسخریه عرض نموده استحقاق اینهمه جزا از شخص او از کجا بهم رسیده و سبب نزول آیه حرمت غیبت
قضیه بود از این باب چنانچه شیخ طبرسی نقل فرموده در تفسیر خود که ابو بکر و عمر جناب سلمان را فرستادند
خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که برایشان طعامی گرفته بیاورد پس حضرت او را نزد اسامه و
که انبار دار آنحضرت بود پس اسامه گفت چیزی نزد من نیست پس سلمان نزد آنها آمد گفتند اسامه بخل
کرد و سلمان را اگر بفرستیم سوی چاه پر آبی آنرا خشک فرو میرود آنگاه فرستند نزد اسامه بجهة تجسس آنچه حضرت
حواله کرده بود برایشان پس حضرت فرمود چه شده که می بینم تیزه کی گوشت را در دهن شما گفتند یا
رسول الله ما گوشت نخوردیم امروز فرمود گردیدید که میخوردید گوشت سلمان و اسامه را پس نازل شد
آیه شریفه یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب
بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و اتقوا الله ان الله توّاب حکیم
شانزدهم سبب شدن سئوال برای پیدا شدن صفت ذمیمه بخل برای مسئول و بخیل دانستن دیگران
او را چنانچه در کافی مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود سئوال نکنید از احدی من

مفسدهٔ هفدهم از مفاسد سئوال

در مجالس که بخیل خواهید کرد اشیا نزاد ستر آن و صحت چه انسان بحسب فطرت اولیه و مقداری از حیا که با ایمان
مائل با نفاق و از رذائل شرم کند و عطار بسائل غالبا در مجالس مورث مفاسد بسیار است چون تحریک بعضی و رنجیدن
بعضی و کینه ورزیدن بسائل و کشف غنا که خوشد ثبت ستر آزاد امثال آن پس چیزی ندهد این پرده از حیا دریده
و غباری بر دل نشیند و چون کرّ مستولا شود حیا بالمرّه از رد بر طرف شود و زنگ دلرا فرو گیرد و حس عطا از
دلش محو شود و بانجا رسد که آنرا قبیح شمرد و این طریقه متقنه است برای تحصیل صفات حسنه قلبیه چون زهد و
حلم و کرم و شجاعت و تقوی و آمدن ملکات رذیله از بخل و حرص و جبن و غیر آنها چه این صفات اگرچه قلبیه اند
اما بتکلف آوردن افعال لازمه آن صفات کم کم متصف و قلب پیدا شود چنانچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام
مکرر تصریح رسیده که اگر حلیم نیستی تحلم کن و اگر زاهد نیستی تزهد کن که تو را بزهد و حلم میرساند و این تزهد و تحلم و
امثال آن که انسان آنرا راه برای پیدا کردن زهد و حلم خود قرار داده غیر از زهد و حلم ریائیست چنانچه بر بعضی
مشتبه شده و در این باب فرق میان صفات خوب و بدنیت چنانچه در اخبار نهی از مجالست فاسق
و فاجر و احمق و کذّاب و اهل ریب و شر و بخیل اشاره بآن شده **هفدهم** از مفاسد عظیمه سئوال
ذلیل و خوار شدن سائلست در نزد مسئول بلکه در نزد هر که مطلع شود بر سئوال او و رفتن عزّت و رنجیدن
آبرو و افتادن از قلوب و بی عظم شدن در نظار و دیدن ناملائمات بسیار و عتنا نکردن باو در مجالس و
گوش ندادن بسخن او و تاثیر نکردن وعظ و نصیحت او و رویت در شرع و عقل و عرف که انسان عزیز بدست
خود خود را چنین کند پس در ایجاد و مقام است **اوّل** در اثبات ذلیل شدن بجهت سئوال و ظاهر از کثرت
وضوح محتاج نباشد باستدلال جز آنکه من باب التبرک پاره از اخبار اهل بیت علیهم السلام اشاره باید کرد
کلینی روایت کرده از جناب باقر علیه السلام که فرمود اگر بداند سائل که چیست در سئوال کردن سئوال
نیکرد احدی احدیرا **و از** جناب صادق علیه السلام که فرمود میترسانم شمارا از سئوال زیرا که ذلت است در
دنیا و فقریست که شتاب کرده در آوردن آن و حساب طویلیست در روز قیامت **و از** حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که فرمود دستها سه دست خداوند که بالاست و دست دهنده که در پی
دست خداوند است و دست گیرنده که پست ترین دستهاست پس تعفف کنید از آنها بقدر تانکه قوّة
دارید بدرستیکه در پیش روزیها پرده هاست پس اگر خواهد حیای خود را نگاهدارد و روزی خود را بگیرد و هر که
خواهد پرده خود را بدرد و روزی خود را بگیرد قسم بآنکه جانم در دست اوست که اگر بگیرد یکی از شما ریسمانی
پس داخل شود در عرض این وادی سیمه کند آنقدر که دو طرف ریسمان بهم نرسد انگاه آنرا ببازار برد
پس بفروشد آنرا بچهار یک از خرما و بگیرد ثلث آنرا و صدقه کند دو ثلث آنرا بهتر است برای او از
آنکه سئوال کند مردم را بدهند یا او را محروم کنند **و از** جناب صادق علیه السلام که فرمود رحمت کند

در بردن سؤال آبروی سائل را

خداوند بنده که پارسا شود و بایستد از سؤال مردم پس نگاهدارد خود را از سؤال زیرا که او تعجیل میکند پستی را در دنیا و برویت صدق در ثواب الاعمال ذلت را در دنیا و مردم از جانب او کفایت چیزی نکنند آنگاه حضرت این بیت حاتم را بحجة شاهد خواندند اذا ما عرفت الیاس القیته الغنی اذا عرفته النفس والطمع الفقر و از انجناب که فرمود بفضل بن قیس میترسانم تو را از آنکه آگاه کنی مردم را بتمام حال خود که خوار می شوی نزد ایشان و از انجناب که فرمود شرف مؤمن ایستادن او است بعبادت در شب و عز او استغنا او است از مردم و در منهج البلاغه مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود رویت بهت منجد که سؤال آنرا بچکاند پس ببین در نزد کیست که آنرا بچکانی و در دیوان انجناب است لقلع ضرس وضنك حبس ونزع نفس وهدة تامس وحمل عار ونفخ نار وبیع دار بشر فلس وقرد قرد ونسج بود ودبغ جلد بغیر شمس وقتل عمد وشرب سم وحمل غمد ونقل مس اهون من وقفة بباب تلفاك بحجابها ابس حاصل مضمون هر آینه کندن دندان و تنگی زندان و بیرون رفتن جان و بر کردانیدن دیوار و تحمل عار و دمیدن آتش و فروختن خانه بشر فلس که ان پول نانک بسیار تنگ است و کشیدن میخ و بافتن برد و داغی پوست بی آفتاب و کشتن عمو و خوردن خون و برداشتن اندوه و نقل بکوه آسان تر است از ایستادن در خانه ایکه ملاقات کنند در بانهای او تو را بار دهای ترش و ابن فهد در عده خود رویت کرده از جناب باقر علیه السلام که فرمود طلبیدن حوائج از مردم خواستن رفتن عزت است و برنده حیات و یأس از آنچه در دست مردم است عزت است برای مؤمن و طمع بآن فقریست که حاضر شد و در مرکز افواد کراچکی مرویست از انجناب که فرمود کسیکه ظاهر کند برای مردم پریشانی خود را پس بتحقیق که رسوا کرده خویشتن را و بهترین غنا ترک سؤالست و بدترین فقر ملازمت تذلل است و در معانی الاخبار از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمود هر آینه باید جمع شود در دل تو افتقار بسوی مردم و استغنا تو از ایشان پس باشد افتقار تو بسوی ایشان در نرمی سخن گفتن و خوش روئی و استغنا تو از ایشان در نزد عرض خویش و بقای عزت یعنی در صحبت و مکالمه و ملاقات چنان نرم و خوش برو باش مانند کسیکه احتیاج دارد و تملق میکند و با اینحال هرگز خواهشی مکن و حاجتی مخواه که عرضت باقی و عزت محفوظ بماند و در سماء فقه الرضا علیه السلام مذکور است که حضرت کاظم علیه السلام فرمود یأس از آنچه در دست مردم است عز مؤمن است در دین او و مروت او است در نفس او و شرف او است در دنیای او و بزرگی او است در چشمهای مردم و جلالت او است در عشیره او و مهابت او است در نزد عیال او و او بی نیاز ترین مردم است در نزد خود و در نزد جمیع مردم و گذشت که فرمود خدا از هر که خواهشی کردی امیر اوئی و بهر کس احسان کردی امیر اوئی و در کافی مرویست که لقمان بپسرش گفت ای پسر من با بهر را چشیدم

در بردن سؤال عزت وجاه سائل را

دلپوست درخت راخوردم پس نیافتم چیزیرا که تلخ تر باشد از فقر پس اگر مبتلا شدی بروزی یا دیدی مردم را
مطلع مکن بحالت تو نزد خود هیچ کرده و نفع ندهند تو را بچیزی رجوع کن باکه تو را مبتلا کرده بآن پس او توانا تر است
برفتح توپس گوید که از او خواست پس عطا کرد و یا نکرد و باز پس نخواست خداوند او را و در تفسیر شیخ ابوالفتوح
مرویست که حضرت امیر علیه السلام فرمود نا امید از او باش و امیدوار بنده و از دنیا و آنچه با مام
حسن علیه السلام چنانچه در نهج البلاغه و غیره است که نباش بنده غیر خود که خداوند تو را آزاد قرار داده خیریست
آخر یکه رسیده میشود مگر بشر و آسان نیست آسانیکه رسیده نمیشود بآن مگر بدشواری و با عذر باش که سزاوار
تو را تو سن طمع دار تو انیکه نشود میان تو و خداوند صاحب نعمتی پس مکن زیرا که تو ظفر خواهی یافت بر قسمت
خود و خواهی گرفت سهم خویش را و بدرستیکه اندک از خداوند بزرگوار تر و بزرگتر است از فراوان از مخلوق
او و هر چند همه از جانب او هست پس اگر نظر کنی در حال آنکه بر او بندهٔ مثل او در رنج و مبتلای از دنیا
و از غیر ایشان از بیت قطران از هر آنچه بنده خواهی شناخت که بر او هست و در اندیکه گرفتی از سلاطین
افتخار و اینکه بر تو هست در آنچه طلبیدی از بیت قطران عار پس میاندوز مگر آن در هر خود که ستایش کرده
شود عاقبت علم تو بدرستیکه تو نزد بنده نیستی چیزیکه از دین و عرض خود را قیمتی بیش هیچ چیز قابل
قیمت نیست و زیانکار کسی است که زیان کرد نصیب خود را از خداوند و شیخ ابوالفتوح در تفسیر آیهٔ
شریفه للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء
من التعفف لا یسئلون الناس الحافا از حسن بن فضل نقل کرده که بلند همتی ایشان را منع کند که چرا از غیر
خداوند خود سؤال کنند و حاجت خواهند و این بلند همتی کاری عظیم است و در هر کس نیابند و آنرا که
آن باشد خود کمان برد که از او تواناتر در همه جهان کسی نیست دنیا و حطام او در چشم او وقعی ندارد
و چیزی نسنجد از سر همت خود اگر چه پادشاه کشور و غیرت بلند او را امیر بزداود همان و چشم بر او همان
او نیکا قدیم جل جلاله رسول خود را مدح کرد که چون شب معراج کون و مکانیان را او عرض کرد از بلند همتی
بگوشه چشم هیچ ننگرید عرش با آن عظمت و کرسی با بسطت و لوح با جلالت و قلم با هیبت و بهشت با
نعمت و دوزخ با سطوت نه باین طمع کرد نه از این بشکوهید لاجرم قرآن مجید در شأن چنین ستوده که
ما زاغ البصر و ما طغی و آنها که در او بودند اقتدا بدو کردند و همت بلند داشتند از آنکه از
هر کسی بل هر خسی چیزی خواهند که در آن وضیع قدر ایشان باشد و عمر نفیس صرف فانی بر بندند و بدان راضی
بودند پس هر که در نفسی باشد و خواهد که نفیس باشد نفاست یعنی بخل کند بنفس خود و تکرم کند از سؤال
لئام از سؤال اول زلت است و بمیانه خوف و با آخر منع یا منت و هیچ آدمی که او را نفسی باشد
در این عرض ننماید خود را لا تظلمن یا صدیق ما جئت من هضم علی جمیع الدنیا انت اطوق

در جائز نبودن ذلیل کردن مؤمن نفس خود را

ما رزقت کفایة فاذا طلبت ذالت ذلّ الخادم و در ین تفسیر بعد از ذکر بعضی ابیات گفته که در این معنی
بسیار گفته اند و نکوتر از انکه قاضی ابو الحسن بن عبد العزیز الجرجانی گفت کسی نگفته است من قصیدة و ما
زلت منها ارضی جانبا من الذل اعتدّ الهبانة مغنما اذا قیل هذا مشرب قلت قد اری ولکن
نفس الحر تحتمل الظماء ارمّیها من بعض ما لا یشینها مخافة قول العدی فیم اولما فاصبح عن عیب
اللئیم سلیما و قد رحت فی نفس الکریم مکرما فانعم ما عزّا مرء حسنت له مساءة الاطماع ان بات
معدما یقولون لی فیک انقباض و انما رایت اجلالا عن موقف الذل احجما اری الناس من داناهم
هان عندهم و من اکرمته عزّة النفس اکرما و لم اقض حق العلم ان کان کلما بدا طمع صیّرته لی سلما و
لم ابتذل فی خدمة العلم مهجتی لاخدم من لاقیت لکن لاخدما ارید بسعی نفعه و اجتنیه ذلّة اذا
فاتباع الجهل قد کان احزما و لو ان اهل العلم صانوه صانهم و لو عظموه فی النفوس لعظما و
لکن اذلوه فهانوا و دنسوا محیاه بالاطماع حتی تجهّما و انی اذا ما فاتنی الامر لم ابت
اقلب کفّی اثره متندّما و لکنّ ان بادرت قبلت معذری و ان سال لم ابسط لذلک معصما
و کم طالب رفدی بنعماه لم یصل الیه و کان الرّبین المطلبا و ما کلّ برق لاح لی یستفزنی
و لا کلّ اهل الارض رضاه منعما و لکن اذا ما اضطرّنی الامر لم اذل اقلب فکری منجدا ثمّ متهما
الی ان اری من لا اغصّ بذکره اذا قلت قد اسدی الیّ فانعما و کم نعمة کانت علی الحرّ نقمة
و کم منعم بعدّه الحرّ مغرما و ما ذا عسی الدنیا و ان جلّ خطبها ینال بها من صبر الصبر معصما

امّا مقام دوّم که روا بودن در او ذلّ نفس است در مقام ذلّت و خواری و کردن کاری که سبب شود
برای پست شدن در نظار و بد گفتن مردم پس آن نیز معلوم است در عقل و شرع شیخ کلینی از جناب صادق
علیه السّلام روایت کرده که خداوند تفویض کرده بسوی مؤمن همه کارهای او را و تفویض نکرده باو که بوده باشد
ذلیل آیا نشنیدی که خداوند میفرماید و للّه العزّة و لرسوله و للمؤمنین پس مؤمن عزیز است و ذلیل
نمیشود و در روایت دیگر فرمودند که تفویض نکرده باو که خود را ذلیل کند و در روایت دیگر فرمود
تفویض فرمود باو هر چیز را مگر ذلیل کردن نفس خود و در خصال از حضرت سجاد علیه السّلام مرویست
که فرمود دوست ندارم که برای من باشد بعوض ذلّت نفس شتر نر سرخ مو و در صفات الشیعه از جناب
صادق علیه السّلام مرویست که فرمود چه قدر قبیح است برای مؤمن که باشد برای او رغبت و طمعی که خوار کند او را
و فیها بسند معتبر روایت کرده که حضرت کاظم علیه السّلام دید مردی را از شیعیان که ماهی در دست داشت پس فرمود
بیندازد او را که من ناخوشدارم از شما که بردارد چیزیست را بنفس خود و در همین کافی مرویست از جناب
صادق علیه السّلام که فرمود سزاوار نیست برای مؤمن که ذلیل کند نفس خود و در او روایتی گفت بچه ذلیل میکند

در عدم جواز خوار کردن مؤمن نفس خود را

نفس خود را فرمود ذلیل نشود در کار یکه عذر جوید از آن و در نهج البلاغه در مکتوبیکه حضرت امیر علیه السلام
برای حارث همدانی نوشت اینفقره است و نکردن عرض خود را نشانه برای تجربهای گفتار و در کتاب
جعفریات از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود از اخلاق مؤمن آنست که مکرد طلب نکند و
از انجناب روایت کرده اند که هر که بر در خانه صاحب مالی پس تذلل کند برای او بجهت طلب آنچه در دست اوست امید
دوشش دیش و در نهج قریب باینمضمون مرویست و در یکی از دعاها مرویست از داود در قی که
گفت روزی داخل شدم بر مولای خود صادق علیه السلام و در نزد او بود جماعتی پس فرمود ای داود
کسی فروتنی نکند برای برادر مؤمن خود مگر بقدر طلبیدن دنیای او این تحقیق که باز کرده ریسمان عجبی که میان او و خداوند
گره خورده بود گفتم مولای من برای مؤمن ریسمان عزیست که گره خورده بغیر خداوند فرمود ای داود آیا نشنیده که خداوند
میفرماید و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین گفتم مولای من هلاک شدند شیعیان تو در اینحال فرمود ای داود
مگر صاحبان اضطرار نیز که ایشان بخلاف ارباب اختیارند و اگر بمیرد دلی من بار و زگذار از روزی که
از خواستن مستغنی کند بهتر است در نزد من که دنیا برای او باشد تمامه شیخ جلیل حسین بن سعید
اهوازی از اصحاب رضا علیه السلام در کتاب مؤمن از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
برای جناب موسی بن عمران برادری بود که برادریش در راه خدا بود و موسی علیه السلام او را مکرم میداشت
و دوست میداشت و معظم بود در نظر او پس مردی نزد او آمد و گفت من دوست دارم که برای من حاجتی
کوئی باین جبار دانجبار ملکی بود از ملوک بنی اسرائیل آنمرد گفت والله او را نمیشناسم و هرگز از بهر حاجتی
نخواستم گفت بر تو ضرری نیست در این شاید که خدای عزوجل حاجت مرا بدست تو روا کند
پس دلش بر او سوخت و با او رفت بدون خبر دادن بجناب موسی پس با او رفت نزد آن جبار
چون جبار او را دید نزدیک خود خواند و تعظیم کرد او را پس حاجت آنمرد را از او خواست جبار آنحاجت را
بجهت او برآورد پس جبار در نگی نکرد که بطاعون مبتلا شد و مرد پس جمعی شدند در جنازه او و اهل مملکتش
دلبستند برای مردن او در های بازارها که حاضر شوند در جنازه او و از قضای الهی آنچنان مؤمن برادر
موسی علیه السلام مرد در روزیکه آنجبار مرد و عادت برادر جناب موسی آن بود که چون داخل منزل خود
میشد در خانه را بر روی خود می بست پس کسی نجدمتش نمیرسید و چون موسی علیه السلام قصد او میکرد
در را بر روی او باز میکرد و او داخل میشد و جناب موسی سه روز او را ترک کرد چون روز چهارم شد
بخاطر آورد او را پس گفت سه روز است ترک کردم برادر خود را و بزد او نرفتم پس آمد در را باز کرد
و داخل شد برادر ناگاه دید که آنمرده و حشرات زمین بر روی او راه میروند و تاسن او را میخورند چون
موسی این را دید عرض کرد بپروردگار دشمن خود را جمع میکنی برای او مرد مرا و دوست خود را میکشی

مفسدهٔ هیجدهم از مفاسد سؤال

وحشرات زمین را برو مسلط میکنی که از محاسن روی او بخورند پس خدای عزوجل فرمود ایندوست من سؤال کرد
این جبّار را برای حاجت خود پس آنرا برآورد برای او پس جمع کردم اهل مملکت او را برای نماز برو تا مکافات کنم
او را از جانب مؤمن بجهت برآوردن حاجت او تا بیرون رود از دنیا و نباشد برای او حسنه که جزا دهم او را
بر آن و بر این مؤمن مسلط کردم حشرات زمین را که بخورند از محاسن بی خسار او بجهت سؤال کردن او این جبار را
و این سؤال بی رضائیت من بود تا اینکه بیرون برود از دنیا و نباشد برای او نزد من کنایه **ودر اخبار**
مذمت کثرت مزاح نیز تصریح فرمود در باب مطلق که او سبب است برای رفتن هیبت و بها و آبرو **وهیجدهم**
از مفاسد عظیمه سؤال آنکه باعث مستجاب نشدن دعای سائل است در حق خود بلکه در حق مسؤل چه از شرایط
لازمهٔ اجابت دعا نا امیدیست از مخلوق و متوسّل نشدن است بایشان بمکارم و رود شدید و نزول
بلا و پیدا شدن حاجت چنانچه در عدة الداعی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که خداوند
عزوجل فرمود نیست مخلوقی که چنگ نزند بمخلوقی غیر من مگر آنکه قطع میکنم اسباب آسمانها و اسباب زمین را از او پس
اگر سؤال کند مرا عطا نمیکنم او را و اگر بخواند مرا اجابت نمیکنم **ودر** کافی و امالی شیخ مفید و غیره مرویست
از جناب صادق علیه السلام که فرمود هرگاه خواهد یکی از شما ها که سؤال نکند از خداوند چیزی را مگر آنکه عطا کند
با و پس مأیوس شود از جمیع مردم و نباشد برای او امید مگر از خداوند عزوجل پس اگر دانست خداوند این را
از قلب او سؤال نخواهد کرد از خداوند چیزی را مگر آنکه عطا خواهد کرد با و **ودر** عدّه مرویست که خداوند وحی
کرد به عیسی که بخوان مرا خواندن حزین غرق شده که دادرسی ندارد ای عیسی سؤال کن مرا و سؤال مکن
غیر مرا پس حبس خواهد شد از تو دعا و از من اجابت **ودر** کافی مرویست از حضرت سجاد علیه السلام که
فرمود دیدم همهٔ خیر را که جمع شده در قطع طمع از آنچه در دست مردم است و کسیکه امید ندارد بمردم جمیع
و برگردانده امر خود را بسوی خداوند عزوجل در جمیع کارهای خود خداوند اجابت مینماید برای او **ودر**
خصال مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چون عطا کردید بسائل چیزی پس سؤال کنید
از او که دعا کند برای شما زیرا که با جابت میرسد دعای او در بارهٔ شما و مستجاب میشود در حق خود ش
بجهت آنکه ایشان دروغ میگویند و شیخ کلینی از جناب کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود حقیر
شمرید دعای احدی را زیرا که مستجاب میشود برای یهودی و نصرانی در بارهٔ شما و مستجاب نمیشود در بارهٔ
نفس خودشان و نیز روایت کرده که فرمود چون بسائلها عطا کردید پس بیاموزید دعا بایشان
زیرا که مستجاب خواهد شد در بارهٔ شما و مستجاب نمیشود در حق خودشان و بر این مضمون اخبار بسیار است
و ظاهر آنست که این اجابت دعا در حق مسؤل مختص باشد بکسانیکه لامحاله دعای ایشان مشوب نباشد
بریاء و سمعه و غفلت قلبیّه و امثال آن و با اینحال این از ثمره و نتیجهٔ آن صدقه خواهد بود و اما دعای غافل

اینجاعت پس دارست اکثر مفاسد و موانع دعا را علاوه بر جمعت و سیلهٔ سئوالش کم و روغ باشد پس میان
او و اجابت مسافت بسیار باشد نوزدهم از مفاسد سئوال بسته شدن راه احسان و خیرات
است باایتام و بیوه زنان و گوشه نشینان و متعففین این سئوال قلیل که بسیه صدمات فقر و
عقبات مسکنت راضی و از چشیدن زهر مسئلت و کشیدن بار منت گریزانند چه اهل سئوال بهر قسمش
پیوسته در صدد و پیدا کردن کسانیند که در مقام احسان و دادن صدقه واجبه یا مستحبه یا مائلند بآن
بانواع کوشش و سعی و حرکت و مسافرت و پس از شناختن بالتماس یا شفاعت یا تذلیل یا الحاح
یا تخویف هتک عرض و غیر آن تمام یا بعض آنرا خواهند کرفت و با قراء واسطه شوند در رسانیدن باهل
که جز باهل خودشان بکسی ندهند و دانایان باهوش باثروت که بتوانند اولا خود را حفظ کنند از
دامها و مکرهای اینجاعت برهانند و انکاه مرتضی منش خود از ریاش در کوشها و زیر پرده های عفت تعیین را
پیوسته در میان هزار خیر شاید یکی نباشد چنانچه از هزار نفر یکی با خیر نیست پس آن بیچاره با بسیار کوشش
سر صول نکرده بسوزند چنانچه اینکروه بنار قهر جبار و شطار ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما
انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا آنانکه مال ایتام را بستم میخورند در شکمشان آتش
و بزودی بر سند آتشی افروخته را بسته خواهند سوخت چه این مالها نیز جنب امر الهی از ایتام و
رفقای او هست چنانچه در تفسیر کبیر زیاده از پنجه آدمی بمیانه روی خورد و نوشد و پوشد و زن کیرد
و سوار شود و باید حرام و باید صرف نماید بر مساکین و ایتام هر چند جمع کرده آنرا کرکه حلال و اکر کسی
فی الجمله در حالات مردم تفکر کند خواهد دانست که چه قدر ضرر از وجود این اشخاص هر سال بمستحقین
میرسد مخصوص در نسبات عالیات که اهل استحقاقش از همه جایش و طریق معاش ایشان منحصر در
خیرات و نذور و تردد غیر باکه نزد ایشان را شناسند و نماز ناصح بغرضی پرسند در اول ورود
چنان بچنک کرکان و بدام صیادان افتند که بسان کوریکه در غل شند دکر نه برکردد هزار بار زور
سیم هر ساله از اطراف در این بقاع آید و چه از این بهتر خواهد بود اهل خیر نیاید خدا از ندا نها انصاف و
باینها عقل و کیاست و بمستحقین رضا و قناعت عطا فرماید بلیته احتیاج شدن سائلست در
بسیاری از موارد بتوسل با فعال قبیحه و اقوال حرام بمیت نیل مرام و کرفتن اندکی از طعام از مسئول
که شایق و طالب آنست و سرور و فهم او بدیدن و شنیدن و نشر کردن آن کردارها و رفتارها
پس سبب شود برای مسئول قلبی و بمیت مسئول او را بیش از تاثیر کردن رشوه بحال و قلوب بحکام جور عرفی
و میل ایشان بسماع داد و دادن بحکم مطابق خواهش او بلکه بمال او در بدی سخت تر باشد از حال رشوه
کرفتن حلال است رشود بر سند مصرفش بر هم باشد زیرا رشوه اینها هم خود حرام و هم مصرفش حرام

مفسدهٔ بیست و یکم و دوم و سیم از مفاسد سئوال

چون بد گفتن و غیبت کردن و تهمت زدن و دشنام دادن و حکایت کردار و گفتار کردن دشمن و نیوی
مسئول را که شاید از یکانهٔ دهر باشد در تقوی و ایمان و علم و مثل آنست مدح کردن و ثنا گفتن در ضمن نثر
و نظم مسئول یا وصافیکه دارا نیست و بکار را نیکه مبغوض خداوند است و جلوه دادن او آنها را در
نظرش بلکه مرافقت او در آنها و شریک شدن با او در حرکات و سکنات و اطوار ناشایسته و
گاه شود مسئول بمیرا هر چند کند از یکه ماند و سائل مصاحب عظم آنرا از قلبش بردیا کار یرا
حرام دانسته بجا آرد و او شمیر کند در حق آن و بر جرئتش بیفزاید و بسا شود که بانواع حیله و مکر مانع
شود او را از عطا و بخشش و دستگیری فقراء و مساکین محض احتمال نقص و کسر در حظ و نصیب خویش و
همه اینها و بیشتر از این دیده و شنیده شده و در کتب بیان آثار و احکایات ایشان مذکور است و تمام
آنچه باین وسیله بدست آرند خوردن مال است بباطل که خدا تعالی از آن نهی فرموده لا تاکلوا
اموالکم بینکم بالباطل و سبب آنها در ابتدا سئوالهای جزئیه بی این مخذور است که چون
عادت کرد و ملکه شد بانجا کشاند بیست و یکم از مفاسد سئوال خصوصا اگر با الحاح و اصرار باشد
بردن او است قصد تقرب را آنرا مسئول و بی ثمر کردن او است صدقات و انفاقات صاحبانرا
چه اگر مسئول از دیدن سائل و کشف شدن حالش در نزد او از بیمار و هیئت یا از چگونگی مسئلت و قیتی
در دلش پیدا نشد و داعی الهی او را محرک نگشت که بمیل نفس و رغبت چیزی دهد ناچار آنچه با الحاح و اصرار
دهد از روی کراهت و حفظ عرض و دفع شر و دور کردن سائل که مضیع وقت و مانع شغل اوست
باشد پس او را رفته و تجارتی نشده و از جانب سائل این خسارت باو رسیده بیست و دوم
آنکه اصل سئوال و اظهار حاجت بمخلوق و طلب کردن قضاء آن از ایشان خیانت است در امانت
باریتعالی که لازم بود در ادای آن بمقدس حضرتش چنانچه شیخ کلینی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمود حاجات امانت است از خداوند
در سینهای عباد پس هر که گمان کند از او شته می شود برای او عبادتی و در ثواب الاعمال مرویست
از آنجناب که فرمود یا علی بدرستیکه خداوند قرار داد فقر را امانت در نزد خلق خود پس هر که بپوشاند
آنرا خواهد بود مانند روزه دار که شب بعبادت ایستاده و هر که افشا کند آنرا در نزد کسیکه تواناست
بر برآوردن حاجت او پس نکرده پس او در گشته آگاه باش که نکشته او را بشمشیر و نه بنیزه ولیکن با پنجه زخم
کرده از دل او بیست و سیم از مفاسد سئوال سبب بدن او است برای باز شدن درهای از فقر
بر روی سائل از جانب خداوند که تمام مخلوق بتمام قوت قادر نباشند بر بستن یکی از آنها پر کردن
با پنجه او از فرار میکرد برای دفع او هر ذلت و منت را بخود میپذیرفت و لقمه نانی گرفته و از غرضها محروم

در ترغیب بر استغنا از مخلوق

و در بهی بدست آورد و کنهای باسناد برباد داود و در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود پیروی کنید قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمود هر که باز کند
بر نفس خود دری از سئوال باز میکند خداوند بر او در فقری و در عدة الداعی ابن فهد از جناب
مرویست که حضرت باقر علیه السلام فرمود قسم میخورم بخداوند و آنقسم حق است که هیچ مردی
باز نکرد بر نفس خویش باب مسئلتی مگر آنکه باز کرد خداوند بر او باب فقری و دینی از سوی خدا صلی الله علیه
و آله روایت کرده که فرمود هر که باز کند بر نفس خود در مسئلتی باز میکند خداوند بر او هفتاد در از فقر که
که نمیبندد پست ترین آنها چیزی و از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود نا امیدی
از آنچه در دست مردمست عزتست برای مؤمنین و طمع آنفقریست حاضر شده و در مرآة البلاد
از جناب رضا علیه السلام مرویست که فرمود سئوال کلید فقریست و در فرائج قطب راوندی مرویست
که شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت دو روزست غذائی نخوردم فرمود بر تو باد برفتن
بازار چون روز دیگر شد آمد و گفت یا رسول الله رفتم بازار روزی نیافتم پس شب را
بسر بردم بی شام فرمود بر تو باد برفتن بازار پس از آن آمد آنجناب فرمود بر تو باد برفتن بازار
پس رفت ببازار ناگاه کاروانی را دید که آمده و متاعی با آنها ست و باو فروختند پس یکدینار
زیاد آورد یعنی در فروختن منفعت کرد پس مراجعت کرد و آمد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و گفت چیزی نیافتم فرمود آیا یافتی از فلان کاروان چیزی گفت نه فرمود بلکه همی بر تو دران زده شده بود
و تو از آنجا بیرون آمدی با یکدینار گفت آری فرمود چه داشت تو را که دروغ بگوئی گفت شهادت
میدهم که تو رسول خدائی و داشت مرا بر این قصد اینکه بدانم که آیا تو میدانی آنچه مردم می کنند و
بیفزائم چیزی را بر چیزی پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی هر که استغنا کند خدا تعالی او را
بی نیاز کند و هر که باز کند بر نفس خویش در مسئلتی باز میکند خداوند بر نفس او هفتاد در از فقر که سد
نمیکند پست ترین آنها چیزی پس بدیدند که آمد و سئوال کند بعد از آن روز پس فرمود صدقه حلال نیست
برای غنی و نه برای صاحب اندام یا توانائی معتدل خفته حلال نیست بر او اینکه بگیرد آن را و مثال آنکه قادر
است که باز دارد نفس خود را از صدقه و در عدة الداعی مرویست از محمد بن جبلان که گفت بر نبود
بمن پریشانی سخت و تنگی و صدیقی نبود برای تنگی کار من و ملازم من شد دینی سنگین و بزرگ که
الحاح میکرد صاحبش در مطالبه پس متوجه شدم بسوی خانه حسن بن زید که در آن روز امیر مدینه بود
بجهت آشنائیکه میان من و او بود و مطلع شد بر احوال من محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین علیهما السلام
و میان من و او آشنائی قدیمی بود پس مرا ملاقات کرد در راه و دست مرا گرفت و گفت بمن رسید

خبر شریفی در تحریص بر یأس از مخلوق

انچه تو در اندیشهٔ آنی پس بکه امید دارشدی برای کشف انچه بر تو نازل شد گفتم حسن بن زید گفت پس در ایخال
حاجت رو نشود و مقصودت برآورده نگردد و بر تو باد بانکه تو اناست و او کریم ترین کریمهاست پس
بطلب انچه آرزو داری از نزد او زیرا که شنیدم پسر عمویم جعفر بن محمد علیهما السلام خبر میداد از پدرش
از جدش از پدرش حسین بن علی علیهم السلام از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه
و آله که خدا تعالی وحی فرستاد بسوی بعضی پیمبرانش در بعضی از وحی خود که قسم بعزت و جلالم اهر اینه
قطع میکنم آرزوی هر آرزومندی که امید دارشده بغیر من بنا امیدی و هر اینه در برش کنم لباس
مذلت در میان مردم و هر اینه دور کنم او را از فرج خودم و فضل خودم آیا امید دارد بنده من در سختیها
غیر مرا و حال آنکه سختیها در دست من است و امید دارد غیر مرا و منم غنی جواد بدست من است کلیدهای درها
و آنها بسته است و باب من باز است برای هر که بخواند مرا آیا نمیداند که هر کس ابرسد بلای مالک
نیست کشف آنرا از او غیر من پس چه شده که می بینم او را که امید دارد غیر مرا و اعراض کرده از من
و حال آنکه عطا کردم با و بجود و کرم خود چیز یرا که از من نخواسته پس اعراض کرده از من و از من سؤال
ننموده و سؤال کرده در بلای خود غیر مرا و منم خدائیکه ابتدا کنم بعطیه پیش از پرسش پس آیا از من
بخواهند و جود نکنم نه چنین است آیا بیت جود و کرم از من آیا نیت دنیا و آخرت از من پس اگر
اهل هفت آسمان و زمین همه سؤال کنند از من و عطا کنم هر یک از ایشان را انچه خواسته کم
نکند این از ملک من مثل بال مگسی و چگونه کم میشود ملکی که منم قیم بر او پس وای بر بنده که مرا عصیان کند
و مراقبت نکند مرا پس گفتم الیفرز ندرسول خدا اعاده کن این حدیث را بر من پس سه مرتبه انرا اعاده کرد
پس گفتم نه قسم بخدا که نخواهم بعد از این حاجتی از احدی پس درنگی نشد که خداوند رسانید بمن رزقی
از نزد خود و در اول این باب خبر دیگر قریب با یمضمون گذشت و در دعای سیزدهم صحیفهٔ
کاملهاست وَمَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ نُجْحِهَا دُونَكَ فَقَدْ تَعَرَّضَ
لِلْحِرْمَانِ وَاسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَوْتَ الْإِحْسَانِ و در دعای سیم است وَلَا تَفْتِنِّي بِالِاسْتِعَانَةِ
بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرِرْتُ وَلَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ وَلَا بِالتَّضَرُّعِ إِلَى مَنْ دُونَكَ
إِذَا رَهِبْتُ فَأَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ خِذْلَانَكَ وَمَنْعَكَ وَإِعْرَاضَكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ چون
مکشوف شد پاره از ضرر و مفاسد سؤال و ظاهر شد کثرت مضرت بزرگی و مفسدهٔ آن که در هیچ
کرده یافت نشود معلوم میشود سبب تشدید آن در شرع و اصرار و ابرام در ترک آن شیخ
صدوق در صفات الشیعه از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود بجابر شیعه علی علیه السلام
کسی است که بنگ کند چون بنگ سکان و کمتر نکند چون طمع غرب و سؤال نکند از مردم هر چند

در تهدید در سؤال از مخلوق

بمیرد از کبر سنگی و بهمین مضمون در مشکوة طبرسی از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که به محضر
فرمود و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که گروهی از برادران و تبار انصار خدمت
رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند پس سلام کردند جواب داد پس گفتند یا رسول الله ما را نزد شما حاجتی
است فرمود بیارید حاجات خود را گفتند آن حاجتی است بزرگ فرمود بیارید آنرا چیست
آنحاجت گفتند ضامن شوی برای ما بهشت را بر پروردگار خود پس حضرت سر مبارک بزیر انداخت
آنگاه متفکرانه بر زمین نشانی میکد اشت پس سر مبارک بلند کرده فرمود بجای آورم آنرا برای شما بر این شرط
که سؤال نکنید از احدی چیزی. راجناب صادق فرمود پس چنان بود که مردی از ایشان در سفری
بود پس تازیانه اش می افتاد پس کراهت داشت که بگوید کسی بمن ده آنرا بجهة فرار از سؤال کردن پس فرود
می آمد و میگرفت آنرا و بر سر سفره طعامی حاضر میشد و بعضی اهل مجلس نزدیکتر بود به آب از او پس
نمیگفت بمن ده تا آنکه خود برمیخواست و میشنید. وصادق از جناب رسالت روایت کرده که فرمود
در وصیتش بعلی علیه السلام یا علی اگر داخل کنم دست خود را در دهان اژدها خوشتر است نزد من از آنکه
سؤال کنم کسیرا که چیزی نداشت آنگاه دارا شد آنگاه فرمود به ابوذر ای ابوذر زنهار از سؤال
کردن زیرا که او ذلتی است حاضر و فقریست که شتاب کردی در آمدنش و در او حسابیست طولانی
در روز قیامت ای ابوذر سؤال مکن بکف خود و اگر چیزی بسوی تو آمد قبول کن آنرا و نیز
فرمود استغنا کنید از مردم هر چند پاک کردن دندان باشد بمسواک و شنیدم مفید روایت
کرده از سلمان که گفت وصیت کرده مرا خلیل من رسول خدا صلی الله علیه وآله بهفت چیز که ترک نخواهم کرد
آنها را در هر حال اینکه نظر کنم بسوی پست تر از خود و نظر نکنم بآنکه از من برتر است یعنی در مال و
اینکه دوست داشته باشم فقرا و نزدیک شوم بایشان و اینکه بگویم حق را هر چند تلخ باشد و اینکه
صله رحم کنم هر چند اعراض کرده از من و اینکه سؤال نکنم از مردم چیزی. و اینکه زیاد بگویم قول
لاحول ولا قوة الا بالله که او گنجی است از گنجهای بهشت و در نهج البلاغه مذکور است که امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود از دست رفتن حاجت آسان تر است از طلب کردن آن از غیر اهلش و در عدة الداعی
مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود روزی با اصحاب خود آیا بیعت نمیکنید بمن گفتند
بیعت کردیم تو یا رسول الله فرمود بیعت کنید با من بر اینکه سؤال نکنید چیزی را از مردم پس
بعد از آن چنان شد که می افتاد از دست یکی از ایشان عصا و مانند آن پس فرود می آمد برای او و نمی گفتند
باحدی که آنرا بمن ده و شنیدم در تنبیه الخواطر روایت کرده از مالک بن عوف النصری که
گفت آمدم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله نه نفر یا هشت یا هفت نفر پس فرمود آیا بیعت نمیکنید

بودیم ۲

رسول خدا را گفتیم آیا بیعت نکردیم با تو یا رسول الله آنگاه فرمود آیا بیعت نمیکنید پس گشودیم
دستهای خود را پس یکی گفت بیعت کردیم با تو اما بر چه بیعت میکنیم با تو فرمود اینکه بندگی کنید
خدا را و شریک نگیرید با او چیزی را و پنج نماز بشنوید و اطاعت کنید و پنهان کرد کلمه را باهستگی
و سؤال نکنید از مردم چیزی را و آن کلمه خفیه ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام بود بعد از جناب
بخلافت اما چون راوی کراهت داشت ذکر نمود و در جامع الاخبار مرویست که آنجناب فرمود
هر کس سؤال کند از مردم اموالشان را محض زیاد نمودن مال پس آنخورده است از آتش پس میخواهد کم طلبد
از آن یا زیاده طلبد از آن و در خصال صدوق مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند
عافیت داده شیعیان ما را از شش چیز از جنون و جذام و برص و ابنه و زائیده شدن از زنا و اینکه
سؤال کند از مردم بکف خود و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود خداوند پناه داده شیعیان
ما را از شش چیز اینکه طمع کنند چون طمع غراب یا بانگ زنند مانند بانگ سگ یا با ایشان
لوط کنند یا متولد شوند از زنا یا متولد شود برای ایشان از زنا یا صدقه طلب کنند بر درخانها و نیز
از آنجناب روایت کرده که فرمود چهار خصلت است که در مؤمن نیست نمیشاید مجنون و سؤال نکند
بر درخانها و متولد نمی شود از زنا و با او لوط نمیکند و نیز از آنجناب روایت کرده که بهر چه خداوند
شیعیان ما را مبتلا کند پس هر گز مبتلا نخواهد کرد بچهار چیز اینکه از زنا باشند یا سؤال کنند بکف خود
یا با ایشان لوط کنند یا در ایشان باشد سبز چهره ازرق و شیخ طوسی در امالی روایت کرده
که شخصی عرض کرد بحضرت رسول صلی الله علیه و آله که بیاموز مرا عملی که عائلی نباشد میان او و بهشت
فرمود غضب مکن و سؤال مکن از مردم چیزی را و راضی باش برای مردم آنچه را که رضا میدهی
برای نفس خود و در تفسیر شیخ ابوالفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا تعالی
کاره باشد از شما سه چیز را گفت و گوی و سؤال بسیار کردن و مال ضایع کردن و نیز او و غیر او
از آنجناب روایت کرده اند که فرمود خدا تعالی دوست دارد که اثر نعمت خود را بر بنده ببیند و کاره باشد
اظهار بؤس و حاجت را و مرد حلیم متعفف را دوست دارد و فاحش بلید زبان بسیار سؤال
الحاح کننده را دشمن دارد و در کتاب من لایحضر مرویست که حضرت سجاد علیه السلام شنید
روز عرفه سائلی را که سؤال میکرد از مردم پس فرمود با او وای بر تو باد آیا از غیر خدا سؤال میکنی
در امروزیکه امید است آنانکه در شکم زنان اند سعید شوند و در علل مرویست که کسی عرض کرد
بآنجناب که اگر نزد ولید پسر عبدالملک میرفتی و آنحضرت در مکه بود و ولید هم در آنجا بود هر آینه
حکم میکرد برایتو بر محمد بن الحنفیه در صدقات امیرالمؤمنین علیه السلام پس فرمود وای بر تو

در تهدید در سؤال از مخلوق

آیا در حرم خدا سؤال کنم غیر خدا را من ننگ دارم که سؤال کنم دنیا را از خالقش پس چگونه سؤال
میکنم آنرا از مخلوقش زهری گفت لاجرم خدا تعالی هیبت او را در دل ولیدانداخت که حکم کرد برای
او بر محمد بن الحنفیه و در تحف العقول و بشارة المصطفی مرویست که امیر المومنین علیه السلام فرمود کمیل
ای کمیل بدرستیکه محبوبترین چیزی که طاعت کنند آنرا بندگان برای خدا تعالی بعد از اقرار باو و
باولیاء او علیهم السلام تجمل و تعفف و صبرست ای کمیل نمایان بمردم احتیاج و بی چیزی و اضطرار
خود را و صبر کن برا و بجهت تحصیل اجر بعزت و تستر و در بعضی نسخ گشاده خواهی شد به ستر و در
اخبار بسیارست که کنمان حاجت از گنجهای بهشتی است و در اعلام الدین مرویست از عسکری
علیه السلام که فرمود دفع کن از خود سؤال کردن را مادامیکه قدرت داری بر تحمل زیرا که برای هر روز
روزی جدیدیست پنجم از اقسام احکام سؤال اباحه است و آن در جائیست که خالی باشد از جمیع
محذورات حرام و مکروه گذشته پس باید انچه میخواهد حرام و مکروه نباشد و در خواستن نیز ضرر و
مفسده برای خودش و سؤول دیگران نباشد و اگر متوقف است بر دخول خانه یکی از اقسام اذن
صریح یا فحوی یا شاهد حال قطعی ماذون باشد و در سؤالش زیاده از اظهار حال و اگر تواند بلا توسط
مقال چیزی نباشد از مرا و ابرام و الحاح و قسم دادن و شکایت و تکذیب و کذب و غیرها
و ندانستن او را سبب برای منع و عطا بلکه با مشاهده قلب مسؤل در میان دو انگشت قدرت و نعمت
و قبض و بسط خداوند که اگر خواهد مائلش کند باو و اگر نخواهد مکروهی از جانب اوست و بارعایت
تمامی این شروط و آداب باید احتراز کند در سؤال چند چیز را اول اسلام چنانچه در نهج البلاغه است
که امیر المومنین علیه السلام فرمود هر کس شکایت کند حاجت خود را بسوی مؤمنی پس مثل آنست که شکایت
کرده آنرا بسوی خدا تعالی و هر که شکایت کند آنرا بسوی کافری پس چنانست که شکایت کرده
از خداوند دوم ایمانرا پس سؤال نکند از مخالفین چیزی را چنانچه در کافی کراچکی مرویست از
جناب باقر علیه السلام که فرمود بجا بر استعانت مجو بدشمن ما در حاجتی و نطلب از او غذائی و سؤال
مکن از او شربت آبی و در علل الشرایع مرویست از آنجناب که فرمود سؤال نکنید از ایشان که
ما را بمشقت خواهید انداخت در برآوردن حاجت ایشان روز قیامت و نیز در انجا از آن جناب
مرویست که فرمود مخواهید حاجات خود را از ایشان یعنی مخالفین پس میشوید برایشان وسیله نزد
پیغمبر صلی الله علیه و آله روز قیامت و ایندو خبر اشاره است بآنمطلب که در اخبار بسیار رسیده
و پاره از انها گذشته که خداوند در قیامت مخصص گردانیده است مؤمن هر کس برا و حقی دارد هر چند
بدادن آب وضوئی باشد تلافی کند و جزا دهد مؤمن را در زیر دست او نگذارد پس خواستن حاجت

در اوصاف آنکه میشود از او سئوال کرد

از مخالف سبب شود برای تخفیف عذاب در پاره از ایشان یا رفع آن در بعضی و فرق این دو طائفه در محل خود گذشته سیم رقت قلب و عطوفت و مهربانی مسئول باحال استحقاق که احتمال برود تاثیر کردن سئوال در قلبش که برانگیزاند او را از برای قضای حاجت در اختصاص شیخ مفید مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود خداوند کریم رحمت را در دل حریص ترین از خلق خود پس طلب کنید حاجات را از ایشان و طلب کنید حاجات را از سخت دلان که قساوت دارد دلهای ایشان پس بدرستیکه خداوند واجب کرده غضب خود را برای ایشان یا فرود آورده غضب خود را در ایشان و در اعلام الدین دیلمی مرویست از جناب که فرمود بخواهید نیکی و فضل را از حریص ترین امت من که زنگی خواهید کرد در پهلوی ایشان و تمامی خلق عیال خداوندند و محبوب ترین ایشان نزد او آنکه نفعش بخلق او بیشتر باشد و عطایش نیکوتر و بدرستیکه خیر بسیار است و بجا آورنده آن کم چه بسا مرد آنکه غنا و ثروتش تازه نباشد چنانچه گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر دست خود را در دهان اژدها کنم مرا خوشتر است از آنکه سئوال کنم از کسیکه دار نبود آنگاه دار باشد و در تهذیب شیخ طوسی مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود مثل حاجت داشتن بسوی کسیکه تازه مالی پیدا کرده مثل مردیست که در دهان افعی باشد که تو باندرهم محتاج باشی و از آن افعی در خطر و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود به داود رقی داخل مکن دست خود را در دهان اژدها تا مرقی بهتر است برای تو از طلب کردن حوائج از آنکه ندانست پس دار باشد و نیز روایت کرده که پیشکار جناب قرض کرده بود از مردی طعامی برای آنحضرت پس الحاح کرد در مطالبه آن پس حضرت فرمود با او آیا نمی نگردم تو را از آنکه قرض کنی از کسی چیزی دار نبود پس دار باشد پنجم آنکه از خانواده کرم و نجابت و امجاد خیر و برکت باشد چنانچه دیلمی در اعلام الدین روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود بفرزند خود امام حسن علیه السلام

يَا بُنَيَّ إِذَا نَزَلَ بِكَ كَلْبُ الزَّمَانِ وَحَطَّكَ الدَّهْرُ فَعَلَيْكَ بِذَوِي الْأُصُولِ الثَّابِتَةِ وَالْفُرُوعِ النَّابِتَةِ مِنْ أَهْلِ الرَّحْمَةِ وَالْإِيثَارِ وَالشَّفَقَةِ فَإِنَّهُمْ أَقْضَى لِلْحَاجَاتِ وَأَمْضَى لِدَفْعِ الْمُلِمَّاتِ وَإِيَّاكَ وَطَلَبَ الْفَضْلِ وَالِاكْتِسَابَ الطَّائِيَّ وَالْقَرَارِيطَ مِنْ دُونِ الْأَكُفِّ الْيَابِسَةِ وَالْوُجُوهِ الْعَابِسَةِ فَإِنَّهُمْ إِنْ عَطَوْا أَمْنُوا وَإِنْ مَنَعُوا كَدُّوا ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ وَاسْئَلْ تَعِشْ إِنْ سُئِلْتَ كَرِيماً لَمْ يَزَلْ يَعْرِفُ الْعُلَا بِالسُّؤَالِ فَسُؤَالُ الْكَرِيمِ يُورِثُ عِزّاً وَسُؤَالُ اللَّئِيمِ يُورِثُ عَائِلْ وَإِذَا لَمْ تَجِدْ مِنَ الذُّلِّ بُدّاً فَالْقَ بِالذُّلِّ إِنَّ لُقْيَتَ الْكِبَارَا لَيْسَ إِجْلَالُكَ الْكِبَارَ بِعَارٍ إِنَّمَا الْعَارُ أَنْ تُجِلَّ الصِّغَارَا حاصل مضمون چون فرو آید بتو سختی زمانه و خشک سالی روزگار پس بر تو باد بآنانکه اصلشان قدیم و نتایج آن اصل کریم از خانواده مهمانی و مکرمت و بخشش و شفقت زیرا که ایشان حاجات را بیشتر یابند و تر برآرند و شدائد را

زود تر دفع کنند و زنهار از خواستن عطا و کسب کردن طوع و قیراط که هر طوع چهار دانگ یک حبه است
و هر قیراط سه حبه و مثقال شرعی بیست قیراط پس کنایه باشد از طلبیدن چیز بسیار اندکی از نزد صاحبان
کفهای خشک و روهای ترش زیرا که ایشان اگر بدهند منت گذارند و اگر ندهند بشقت اندازند سئوال
کن نیکیرا اگر سئوال میکنی از کریمیکه شناخته پیوسته بی نیازی و نرود ترا که سئوال از کریم عزت آرد و
از لئیم ننگ دارد هر زمان که از کشیدن بار مذلت چاره نداری برو ابزرگان ذلت کن که در آن ننگی نیست
بلکه ننگ در بزرگ شمردن پست فطرتانست ششم آنکه عاقل و فهمیده باشد چنانچه در تحف العقول مرویست
از جناب کاظم علیه السلام که بهشام فرمود که حسن بن علی علیهما السلام فرموده هرگاه خواستید طلب نمائید حوائج
خود را طلبین نمائید آنرا از اهلش گفت یابن رسول الله کیستند اهل او فرمود کسانیکه خداوند خبر داد از ایشان
و ذکر فرمود ایشانرا پس فرمود انما یتذکر اولوا الالباب جز این نیست که پند میگیرند و بیاد می آورند اولوا الالباب
فرمود ایشان صاحبان عقولند هفتم آنکه دراو باشد یکی از ین چهار خصلت که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود چنانچه در تفسیر نیشابوریست که اعرابی سئوال کرد از حسین بن علی علیهما السلام حاجتی را و گفت شنیدم
جدت فرمود هرگاه حاجتی میطلبید از ین طلبید آنرا از چهار راه یا از عربی شریف یا از عجمی کریم یا حامل قرآن
یا صاحب جمال اما عرب پس شرافت یافتند بسبب جدّ تو و اما کرم پس داب و سیرهٔ شماست و اما قرآن پس در خانهٔ
شما نازل شده و اما وجه پس بدرستیکه من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرمود هرگاه خواستید
که نظر کنید بسوی من پس نظر کنید بسوی حسن و حسین و تتمه خبر بیاید در باب آینده انشاء الله تعالی هشتم
داشتن صفت اخوت چنانچه در بعضی نسخ نهج البلاغه و بشارة المصطفی مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود
بکمیل بعد از نهی از ظاهر کردن افتقار خویش چنانچه گذشت ای کمیل باکی نیست بر تو که مطلع کنی برادر خود را بر حاجت خود
کیست برادر تو برادر تو کسی است که داند که تو را در سختی و اعراض نکند از تو چون کناهی کردی و با تو خدمه
نکند چون از او سئوالی کردی و داند که تو را بحال خود تا آنکه او را از حال خود مطلع کنی یعنی باید همیشه در صدد
اطلاع بر حال تو باشد و ظاهر این کلام شریف آنست که با وجود همه این صفات که کمتر در کسی پیدا میشود باز چنان
ندارد سئوال چه این کلمه لا باس که در صدر اینجر است و ترجمه اش نیست غذاب و خزازت است در جائی گویند
که مقام توهم آن باشد که آنکار کار بدیست پس گویند لا باس و در مقام ذکر کار نیکو این کلمه استعمال نشود
پس بعد بنده این خبر مراد بامر کردن بسئوال در اخبار گذشته نیز همان اذن و رفع کراهت و حرمت باشد
مگر اخوت و سخاوت بمقامی رسد که صاحب خود را مهیا کند برای قضای حاجت و بذل و بخشش بنحوکه
در سئوال ابتذالی نباشد و سبب سرور و خوشحالی او باشد خصوص اگر مالی مخصوص امثال او کرده که اگر
بداند محتاج است و نخواسته ملول شود و بالجمله چون مفسدهٔ آن بزرگ و ضررش عظیم و باندک زمان عادی

دعیا برداشته شود ناچار در رعایت شروط آن اهتمام تمامی باید شود تا محل رجحان ان از روی بصیرت و تدبر معلوم گردد و چون نادر است بمحذور آن مبتلا نشود در تحف العقول مرویست از حضرت سجاد علیه السلام که فرمود حق مسئول بر تو آنست که اگر عطا کرد قبول شود از او و هر چه داده باشکر کردن برای او و شناختن فضل او و طلب نمودن عذر برای منع او و نیکو نگمان خود را باو و بدانکه او اگر منع کرد مال خود را منع کرده آنچه را که برای او است که منع کند و براو گناهی نیست و نیز فرمود اما حق صاحب تو بر تو پس آنست که شکر کنی او را و ذکر نمائی نیکی او را و منتشر کنی برای او سخنی را که نیک باشد و با اخلاص دعا کنی برای او میان خود و خداوند تبارک و تعالی پس اگر چنین کردی شکر او را بجای آوردی در نهانی و آشکارا از آنجاه اگر ممکن شود تو را که او را مکافات کنی بآن احسان بکن و گرنه در انتظار تلافی باش و نفس خود را مهیا کن برای آن **باب پنجاه و هفتم** در شمه از تکلیف مسئولین بملاحظه سئوال سائلین برایشان وارد شده علاوه بر آن حق که پیش از سئوال داشتند چه سائل مستحق عطا اگر قبل از سئوال از چندین جهت حقی داشت که باید از عهده آن برآید بمجرد سئوال باز حقی تازه دارد که باید وفا شود هر چند در شدت و سختی نباشد بلکه با غنا و ثروت باشد چنانچه در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود جناب باقر علیه السلام که بده سائل هر چند بر پشت اسب باشد و در تفسیر شیخ ابو الفتوح مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود سائل را حقیست اگر چه بر پشت اسب آید پوشیده نماند که اگر مسئول بر استی اعتراف نموده به بندگی خداوند و معنی بندگی را در نفس خویش یافته بنحویکه بسهل و آسانی در مقام بجا آوردن آثار و لوازم آن در آمده ناچار خویش را مالک حبه نداند و آنچه دارد از مالک خویش داند و سائل را چون نزدش آید رسولی از جانب او پندارد که از آنچه در دستش داده و او را خلیفه خود نموده بر انفاق چنانچه میفرماید و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه انفاق نماید از آنچه گردانیده شما را خلیفه بر آن پاره ستاند پس اولا سپاس او را بجای آورد که بمن نظر رحمت دارد که رسول نزد من فرستاد و روزی عیال خود را بمن حواله کند و ثانیا اظهار مسرت و خورسندی کند که بهره از امانت خویش خواسته و تکلیف حفظ و حراست آن از من برخواسته و ثالثا در رسول نظر نکند که کیست و از کجاست دشمن است یا دوست اجنبی است یا خویشاوند حقی بر او دارد یا نه رنجی و آزاری باو رسانده یا نه توقع تلافی از او هست یا نه نشان این حال را خواهد کرد یا نه حاجتی قبل از این نزد او برده یا نه برآورده کرده بود یا نه بعد از این باو محتاج خواهد شد یا نه چه او حقیقة بسائل چیزی ندهد تا این ملاحظات را کند بلکه بآنکه او را فرستاده واز مال خود طلبیده که جز اطاعت و تسلیم در رضا چیزی شایسته فرمان او نیست و در آن راهی ندارد پس آنکه بی عذر مقبول سائل را از نوال خویش براند لا محاله یا خود را بنده نداند یا داند ولیکن شریک خود را مالک یا شریک یا صاحب حق در آنچه در تصرف اوست نداند یا داند ولیکن سائل را رسول پروردگار نداند

وبدی حال وکردار وکفتار او در امتثالی رسالت داند یا رسول ملک الملک دانی امّا عداوت دنیوی او بخجل نفسانی او رانکذارد امّا عذر اوّل و دوّم که با ایمان و اقرار بعبودیت نسازد و مابقی بر طرف شود از تدبّر در اخبار صادقین علیهم السلام و ما شمه از آنرا ذکر کنیم آنکاه حکم مسئول را که چون حکم سائل بر پنج قسم می شود شرح دهیم با شرح آداب با سائل در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که منع نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله هرکز سائلیرا اکر چیزی نزدش بود میداد و کرنه میفرمود خدا میرساند و نیز از آنجناب روایت کرده که جبرئیل علیه السلام آمد نزد حضرت ابراهیم علیه السلام پس کفت فرستاد مرا پروردکار تو بسوی بنده از بندکان خود که بکیرد او را خلیل خود یا ابراهیم علیه السلام کفت مرا خبر ده که کیست او تا خدمتش کنم کفت او تو نیی کفت از چه چنین کردکفت زیرا که تو سئوال نکردی از احدی چیزی هرکز و سئوال نکرد از تو هرکز کسی چیزی پس کفتی نه و نیز از آنجناب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود رد نکنید سائل را هرچند بسم سوخته کوسفند باشد و نیز از جناب باقر علیه السلام روایت نمود که خدای عزّوجلّ بموسی علیه السلام فرمود که ای موسی اکرم کن سائل را بعطائی اندک یا بردّی نیکو زیرا که می آید بسوی تو کسیکه نه از انس است نه از جن نه ملکیست از ملائکه رحمن که امتحان کند تو را در آنچه عطا نمودم تو و سئوال کند از تو از آنچه احسان کردم بتو پس نظر کن که چه خواهی کرد ای پسر عمران و نیز از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که سائلی آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله پس آنجناب نظر فرمود بسوی اصحابش پس عطا کرد باو مردی از صحابه میلی از طلا پس آمد سائل کفت اینهمه کفت آری کفت بکیر طلای خود را بدرستیکه من نه از جنّم نه از انسم ولیکن من رسولم از جانب خداوند برای آنکه خبر بارکنم تو را پس فرستاد تو را شاکر پس خداوند تو را جزای خیر دهد و نیز از سعید بن یسار روایت کرده که کفت حاضر شدم روزی خدمت علی بن الحسین علیهما السلام در آنحال که از نماز بامداد فارغ شده بود پس ناکاه سائلی بدر خانه آمد پس حضرت فرمود بدهید باین سائل و سائلیرا رد نکنید و در قرب الاسناد مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود برکردانید سائلرا بعطائی اندک یا بزمی و مهربانی زیرا که می آید نزد شما و می ایستد بر در خانه شما کسیکه نیست از جن و نه از انس که نظر کند که چکونه است عطا و کرم شما در آنچه عطا فرموده خداوند بشما و در نهج البلاغه مذکورست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدرستیکه مسکین رسول خداوند است بسوی شما پس هر کس او را منع کرد خدا را منع کرده و هر کس باو عطا کرده بخداوند عطا کرده و در وصیت آنجنابست بکمیل که تصدق کن بر مساکین اکمیل رد مکن بسته سائلیرا هرچند بنصف خرما یا بنصف دانه انکوری باشد و در کافی و عیون مرویست که حضرت رضا علیه السلام نوشت بجناب بزواد علیه السلام که ای ابا جعفر همن رسیده که غلامان وقتی که سوار می شوی بیرون می آورند

در فضل اجابت مسئلت سائل

تو زاندر کوچک و این بجمیه بجل انسان است که نرسد از تو خیری یا حدی پس سؤال میکنم تو را بحق من بر تو که بیاشی
در خانه من و بیرون آمدن تو مگر از در بزرگ و هر گاه سوار شوی پس باشد با تو زر و سیمی یا گاه سؤال کند از تو صدی مگر آنکه عطا کنی
او را از عموما یت که سؤال کند از تو که نیکی کنی با و پس عطا کن با و کمتر از پنجاه درهم و زیاده از آن با تو است و از عنایت که
از تو سؤال کند مده با و کمتر از بیست و پنج درهم و زیاده از آن با تو است من قصد ندارم مگر آنکه خداوند تو را بلند کند پس
انفاق کن و مترس از صاحب عرش تنگ کردن را و شیخ ابو الفتوح در تفسیر خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود بار خدایا مرا زنده دار مسکین و بمیران مسکین و محشور کن در زمره مساکین یکی از جمله زنان گفت یا رسول الله
چرا چنین میگوئی گفت برای آنکه ایشان پیش از تو انگران بهشت میروند بچهل سال انگه گفت نگر
نا مسکین را رد نکنی و اگر چیزی نخواهد رد شش نکنی اگر چه به نیم خرما باشد مسکین را دوست داری و نخویشتن
نزدیک داری تا خدا تعالی تو را برحمت خویشتن نزدیک کند و نیز روایت کرده که سائلی
یکرد بر سؤال میکرد حسین ابن علی علیهما السلام گفت دانید که چه میگوید گفتند نه یا ابن رسول الله
گفت میگوید من رسول تراز شما یم اگر م چیزی دهید بگیرم از شما و بآنجا برم و الا دست تهی آنجا روم
و شهید اول در دروضة البا هره روایت کرده که آنجناب فرمود بدرستیکه حاجتهای مردم تو
از نعمتهای خداوند است بر تو پس طلاب نگردید از نعم و در قرب الاسناد مرویست که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسیکه بزرگ شد نعمت بر او سخت میشود بر او این بار کلفت مردم
بر او پس اگر او ایستادگی کرد در تحمل آن زحمات جلب خواهد شد زیادتی نعمت بر او از نزد خداوند
و اگر نکرد در آورده آن نعمت را در معرض زوال و در کتاب تحصین مرویست از جناب امیر علیه السلام
که فرمود فقیر هدیه خداوند است بر غنی پس اگر حاجت او را بر آورد پس قبول کرده هدیه خداوند را
و اگر بر نیاورد حاجت او را پس تحقیق که رد کرده هدیه خداوند عز و جل را و در کتاب شریف
جعفریات مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر گاه بر در خانه شما بیاید مرد سائلی
در شب پس او را رد نکنید و نیز فرمود سائل رسول پروردگار عالمیانست برای آنکه
اختبار کند او را پس هر که عطا کرد با و پس عطا کرده خداوند را و کسیکه رد شش کند پس تحقیق که رد
کرده خداوند تبارک و تعالی را و نیز فرمود قطع نکنید بر سائل مسئلت او را بگذارید او را
که از پریشانی خود شکایت کند و از حال خود خبر دهد و در دعائم الاسلام مرویست از امیر المؤمنین
علیه السلام که فرمود رد نکنید سائل را هر چند به نیمه خرما باشد و بدهید بسائل هر چند آمده باشد
بر شتر است و رد نکنید سائلی را که بیاید نزد شما در شب زیرا که کاهی سؤال میکند کسیکه نه از
انس است نه از جن و لیکن برای آنکه زیاد کند بآن سؤال خیر شما را و در کتاب تحف العقول

در ترغیب برا جابت سائل

مرویست از حضرت سجاد علیه السلام در حدیث حقوق که فرمود اما حق سائل پس دانست باو هر که
یقین داری بصدق او و قادری بر حاجت او و دعا کردن برای او در آنچه نازل شده باو اعانت
کردنش در حصول مقصودش پس اگر شک کردی در صدق او و پیشی گرفت بسوی تو متهم بودن او
عزم نکن بر این و ایمن مباش که بوده باشد این از کید شیطان که قصد کرده باز دارد تو را از حظت
و حائل شود میان تو و میان متقرب شدن تو نزد پروردگار تو پس واگذار او را باسر حال او
یعنی ظاهر کن دروغ او را بر گردان او را بر گردن خود نیکوئی واگر غالب شدی بر نفس خویش در بارهٔ
او و عطا کردی او را با اعراض از آنچه عارض شده در نفس تو از او پس بدرستیکه انکار ها از کارهای
صاحبان عزم است و در کتاب اختصاص مرویست از جناب کاظم علیه السلام که فرمود که
هر کس که بیاید نزد او برادر مؤمنش بجهت حاجت خویش پس آنرحمتی است از خداوند که کشانده بسوی
او پس اگر بجای آورد آنرا پس وصل کرده خود را بولایت ما که آن وصل است بولایت خداوند
عزوجل و اگر رد کرد حاجت او را و حال آنکه قادر بود بر آن بتحقیق که ظلم کرده بر نفس خویش و بدی
نموده باو و در امالی مفید ثانی مرویست از جناب کاظم که فرمود هر آینه رد میکند بمن صاحب حاجتی
پس مبادرت میکنم بسوی انجاح آن از بیم آنکه بی نیاز شود صاحب حاجت از من و در عدة الداعی
مرویست از جناب کاظم که فرمود هر مؤمنیکه سؤال کند از او برادر مؤمنش حاجتی را و او قادر باشد
بر برآوردن آن و نکند آنرا برای او مسلط میکند خداوند بر او مار بر قبر او که میگزد انگشتان او را
و در کافی مرویست از اسمعیل صیرفی که گفت گفتم بجناب صادق علیه السلام فدای تو شوم مؤمن حرمت
بر مؤمن فرمود آری گفتم چگونه است این فرمود هر مؤمنی که برود نزد برادر خود بجهت حاجتی پس
نیست آن اگر رحمتی از خداوند که فرستاده آنرا بسوی او و قرار داده آنرا سبب آمرزش و بلندی
مرتبهٔ او پس اگر برآورد حاجت او را قبول کرده آن رحمت را بقبول کردن آن حاجت و اگر رد کرد
حاجت او را با قدرت بر برآوردن آن پس جز این نیست که رد کرده از خود رحمتی را از جانب
خدای عزوجل که فرستاده آنرا بسوی او بسببی مقرر فرموده برای او ذخیره میکند خداوند عزوجل
آن رحمت را تا روز قیامت تا آنکه صاحب آن حاجت حاکم می شود در آن رحمت اگر خواست
میگرداند آنرا بسوی خود و اگر خواست صرف میکند بسوی غیر خود ای اسمعیل پس اگر روز قیامت شد
و او حاکم شد در رحمت خدا که ظاهر و کواره شده برای او پس بسوی که میبینی صرف کند آنرا گفتم
گمان ندارم که برگرداند آنرا از نفس خود فرمود گمان مدار بلکه یقین کن زیرا که او رد نخواهد کرد آن
رحمت را از نفس خود ای اسمعیل کسیکه بیاید برادر دینی نزد او برای حاجتیکه قادر است بر انجاح آن

پس بجا نیاورد آنرا مسلط میکند بر او خداوند مار یرا که بگزد ابهام او را در قبرش تا روز قیامت چه آنکه
آمرزیده شده باشد یا معذب و در بحار از کتاب قضاء الحقوق صوری نقل کرده که انجناب فرمود
مؤمن محتاج رسواخداوند است بسوی غنی قوی پس اگر بیرون آمد رسول بدون قضاء حاجت آمرزیده
میشود کنایان رسول و مسلط میکند خداوند بر غنی قوی شیاطینی را که بگزند او را فرمود تخلیه میکند میان
او و میان اهل دنیا پس راضی نمی شوند بانچه در نزد اوست تا اینکه متعب بیفتد بر ایشان یعنی مال خود را
بکلفت و تعب بایشان دهد داخل میشود بر او شاعر پس کوش میدهد با و پس عطا میکند او را پس اینها ایند
شیاطینیکه میگزند او را و فیض از رفاعه روایت کرده که انجناب با و فرمود آگاه باش ای رفاعه
که ایمان نیاورده بخداوند و نه بمحمد صلی الله علیه و آله و نه بعلی علیه السلام کسیکه باید نزد او برادر مؤمن او
بحجت حاجتی خنده کند در روی او پس اگر هست مقصود نفس در نزد او بشتابد بسوی برآوردن آن
و اگر نیست در نزد او زحمت بکشد در تحصیل آن از نزد غیر خود تا آنکه برآورد آنرا برای او پس اگر باشد
بخلاف آنچه توصیف کردم پس نیست ولایتی میان ما و او و در کتاب تحیص مرویست که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود کامل نمیکند مؤمن ایمان خود را تا آنکه دارا شود صد و سه خصلت را آنگاه شمرد
تمام آنرا که از جمله آنها است سخاوت کف و رد نکردن سائلی و بخل ننمودن به نائلی و شیخ ابراهیم
کفعمی در مجموع الغرائب نقل کرده از کتاب جواهر شیخ فاضل محمد بن محاسن بادرائی که مشتمل است بر هفتاد
و پنج جوهره که او روایت کرده که جناب عیسی علیه السلام فرمود هر که سائل را محروم برگرداند هفت روز
ملکه داخل آنخانه نمی شوند و در کتاب تعازی شریف زاهد ابی عبد الله محمد بن علی بن الحسن بن
عبد الرحمن علوی حسینی مرویست باسناد او از محمد بن منصور از رشید طویل از ابی شریح که گفت
شنیدم جعفر علیه السلام را که او میفرمود به ازدی غلام ابی بکر ای ازدی آیا در نزد تو چیزی هست که
آنرا صدقه دهی گفت ای سید من چیزی بدست نیاوردم از صدقه که آگاه هم بآن از کجا صدقه دهم
فرمود مردی رو بمن آورد در مسجد و ذکر کرد که خود و عیالش دو روز است طعامی نخورده اند ازدی
گفت پس برخاستم رفتم پس دیدم مردی را از دوستان آل بیتم از کسانیکه افترا می بستند بر آل رسول خدا
علیهم السلام پس داخل شدم بر انجناب و گفتم شما را اندوهناک دیدم بجهت این سائل آیا مژده ندهم شما را
فرمود بگو گفت او از دشمنان شما است پس غم مخور بجهته او پس انجناب فریاد برآورد که یا محمد پس محمد
بشتاب داخل شد پس فرمود بیاورد دو انگشتر را پس آورد آن دو انگشتر را آنگاه فرمود آن شخص را
بنزد من آر پس او را نزدش آوردم پس آنداد انگشتر را گرفت و باو داد آنگاه بمن فرمود ای ازدی
بدرستیکه صدقه فریضه است از جانب خداوند هر کامیکه موجود باشد خصوصا بر کسیکه تو گمان

در محلیکه واجب است اجابت سائل

دارد ودر تفسیر شیخ ابو الفتوح رحمه الله مرویست که خدا یتعالی روز قیامت گوید بابعضی بندگان
بنده من از تو طعام خواستم ندادی وشراب خواستم ندادی وجامه خواستم ندادی بنده گوید بار خدایا
کی بود وچگونه بود گوید فلان بنده کرسنه از تو طعام خواست ندادی وفلان تشنه از تو آب خواست
ندادی وفلان برهنه از تو جامه خواست ندادی فلا منعتک الیوم فضلی کما منعتنی من امروز فضل
خود را از تو باز گیرم چنانکه تو از او باز گرفتی وچون معلوم شد که اجابت مسئول از عظم تکالیف الهیست
ورد سائل از اقبح منکرات است پس شروع کنیم بانچه وعده کردیم از ذکر احکام وآداب مسئول اما
اوّل پس مخفی نماند که اجابت را نیز عارض شود احکام پنجگانه اوّل وجوب وآن در اقسام سوال
از سه جا پیدا شود چه اگر جاهل باحکام شرعیه که مبتلا است بآن از طهارت ونجاست و
نماز ومقدمات آن وماکول ومشروب وامثال آن از عالمی حکم مسئله را بپرسد وغیر او کسی نباشد که از
عهده جواب برآید وخوفی بر کوینده نباشد دران جواب البته جواب واجب وردّش حرام خواهد بود
در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود یافتیم در کتاب علی علیه السلام که بدرستیکه خدا
عهد نگرفت بر جاهلان در طلب علم تا اینکه عهد گرفت بر علماء به بذل علم بر جهال وفیز از جناب روایت
کرده که زکوة علم تعلیم اوست بر بندگان خدا وفیز فرمود که عیسی فرمود به بنی اسرائیل منع نکنید حکمت را
از اهلش که ظلم خواهید کرد بایشان وبدهید مانی مفید مانی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود
هر مردیرا که خدا یتعالی علمی بخشید پس کتمان کند او را با اینکه دانا است بآن ملاقات میکند خدا ئرا در
روز قیامت در حالتیکه بلجامی از آتش او را الجام کرده باشند ودر محاسن برقی مرویست از آنجناب که فرمود
بدرستیکه عالمیکه کتمان کند علم خود را مبعوث می شود در حالتیکه عقوبتش پیشتر از جمیع اهل قیامت است
ولعنت میکند او را هر جنبنده حتی جنبندگان کوچک زمین ودر تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مرویست
از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود هر آن کسیکه بپرسند
از او از علمی پس کتمان کند آنرا در حالتیکه واجب است اظهار آن علم وتقیه از او برطرف شده باشد
می آید روز قیامت لجام کرده شده بلجامی از آتش وامیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر گاه کتمان کند
عالم علم خود را از اهلش فکر کند جاهل در آموختن آنچه را که چاره از یاد گرفتن او نیست وبخل در زد مالک
بسیکی کردن خود وبفروشد فقیر دین خود را بدنیای غیر بزرگ میشود بلاء وعظیم میشود عقاب ودر
رجال شیخ کشی مرویست از حضرت کاظم علیه السلام که نوشت بعلی بن سوید سائی از حبس که از واجبات
حق برادر تو آنست که پنهان نکنی از او چیزی را که نفع میدهد او را نه از دنیای او ونه از آخرت او ودر
علل الشرائع مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر آنکه محتاج باشند مردم بسوی او

در موضعیکه واجب است اجابت سائل

کبر بفرماند بایشان امور دین ایشانرا پس از ایشان اجابت نخواهد سزاوار است بر خدا تعالی که داخل کند او را در آتش جهنم **ودر** نوادر سید فضل الله راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود کسیکه بشکند بیعتی را یا بلند کند علم گمراهیرا یا کتمان کند علیرا چنین کند ما علیرا بسنم یا اعانت کند ظالمیرا بر ظلمش و حال آنکه میداند که او ظالم است پس بتحقیق که بیزار شد از اسلام **ونیز** واجب شود اجابت در آنچه که حفظ جان یا ناموس برادر مؤمن موقوف شود بر آن چنانچه در عقاب الاعمال از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که فرمود کسیکه سیر بسر آرد شب را و در محضر او باشد گرسنه چیز نخورده خدا تعالی میفرماید ای ملائکه من گواه باشید بر این بنده که من او را امر کردم پس عصیان کرد مرا و اطاعت کرد غیر مرا و من او را واگذاشتم او را بسوی عمل خودش قسم بعزت و جلال خود که هر گز او را نخواهم آمرزید و این تهدید نباشد مگر در آنجا که گرسنگی مورث هلاکت یا مضرتهای سخت باشد چنانچه مراد همین است آنچه در چند خبر رسیده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود قسم بآنکه جانم در قبضهٔ قدرت اوست که ایمان نمی آورد بمن بندهٔ که شب را بسر برد بسیر و برادر دینی همسایهٔ مسلمانش گرسنه باشد یا مراد از ایمان پارهٔ از مراتب اوست **ودر** کافی مرویست از سماعه که گفت پرسیدم از جناب صادق علیه السلام که گروهیند که در نزد ایشانست زیادتی و برای برادران ایشان حاجت شدیدست و زکوة ایشانرا کافی نیست آیا آنها را میرسد که سیر باشند و برادرانشان گرسنه باشند پس فرمود برادر شخص مسلمان او را ظلم نمیکند و یاری او را واو نمیگذارد و او را محروم نمیکند پس واجب است بر مسلمانان کوشش در آن و مواصلت و یاری کردن یکدیگر بر آن کار و مواسات با اهل حاجت و ملاطفت از شما تا که خواهید بود بر آن طریقه که خدای امر فرموده در بارهٔ ایشان **ونیز** از جناب رویت کرده که فرمود هر مردی از شیعیان ما که بیاید نزد او مردی از برادرانش پس طلب اعانت کند او را در حاجت خود پس اعانت نکند او را و حال آنکه قدرت دارد مبتلا میکند او را خداوند بآنکه برآورد حاجت دشمنی از دشمنان ما را که خداوند بآن اعانت عذاب کند او را روز قیامت **ونیز** از جناب رویت کرده که فرمود واجب میگذارد مردی اعانت برادر مسلم خود را که کوشش کند در آن و مواسات کند با او مگر آنکه مبتلا می شود باعانت کسیکه گناهکار شود در آن و واجب نباشد او را **ونیز** از جناب کاظم علیه السلام رویت کرده که فرمود کسیکه رو کرد بسوی او مردی از برادرانش که پناه برده باو در پارهٔ از حالاتش پس او را پناه ندهد با آنکه قادر است بر آن پس بتحقیق که قطع کرده ولایت خدای عز وجل را **ونیز** از جناب صادق علیه السلام رویت کرده که فرمود هر مؤمنیکه منع کند از مؤمنی چیزیرا که بآن محتاج است و حال آنکه قادر است بر آن از نزد خود یا از نزد غیر خود بپا میدارد او را خداوند روز قیامت در حالتیکه سیاه

روی او و بر گردیده چشمان او بنحویکه ظاهر شود سپیدی او و مغلوط شده دستهای او در گردنش پس گفته
میشود که این خائنی است که خیانت کرده خدا و رسول او را انگاه امر میشود که او را باتش ببرند و فیز
فرمود کسیکه خانه دارد و محتاج شود مؤمنی بنشستن در آن پس منع کند او را از آن خدا تعالی میفرماید
ای ملئکه من آیا بخل ورزیده بکسی در دنیا قسم بعزت خود که ساکن نخواهد شد هرگز در بهشت من و در
عقاب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کسیکه شکایت کند بسوی او برادر مسلمانش
پس قرض ندهد او را حرام میکند خداوند بر او بهشت را در روزیکه جز امید نیکوکار را نداد کسیکه منع کند
حاجت طالب حاجت را و حال آنکه قادر است بر برآوردن آن پس بر او است مثل گناه عشار پس برخواست
مالک بن عوف و عرض کرد یا رسول الله بچه مقدار است گناه عشار فرمود بر عشار در هر روز و شب
لعنت خدا است و ملئکه و همه مردم و کسیرا که خداوند لعنت کند هرگز نخواهی یافت برای او یاوری و از
برای شما باد در آنچه نقل کردیم کفایت است **دوم** حرام چون اجابت سائلیکه بترسد از چیزیکه گفتن و
ظاهر نمودن آن برای او جائز نباشد چه آنکه آنچیز از اسرار الهیه باشد که افشا و تعلیمش بغیر اهلش حرام است
یا در جواب ضرر جانی یا عرضی و مالی باشد برای سئول یا سائل یا برادر مؤمن و یا غیر بلکه هر کسکه جان و مالش
در شرع محترم باشد و بهترین موارد داخلست در عنوان تقیه و محل طفره از جواب در رد مسائل
بسخن نرمی یا توریه در کلام چه تقیه که در شرع مطهر از بزرگترین واجبات است منحصر نیست در کتمان همان
اصل مذهب از مخالف در آنجا که بترسد از او بلکه لازم است کتمان بسیاری از علوم حقه اهل بیت علیهم السلام
و نکات و اسرار و لطائف کلام خداوند را از هر کسکه پایه ایمانش بر بنای محکمی نباشد که بتواند آنها را
تحمل نماید در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود نگشته ما را بخطا آنکه فاش کند احادیث
ما را بلکه گشته ما را بعمد و در محاسن برقی مرویست که آنجناب فرمود بچند نفر از اصحاب خود که فاش
نکنید امر ما را و خبر ندهید بآن مگر باهلش زیرا که فاش کننده بر ما امر ما را سخت تر است کشتش بر ما
از دشمن ما و در اختصاص مرویست از آنجناب که فرمود به ابی سعید مدینی که سلام برسانید بدوستان ما
و اعلام کنید ایشانرا که قرار ندهند احادیث ما را مگر در قلعهای محکم و سینهای فهمیده و صاحبان عقول
کرانمایه قسم بآنکه دانه را شکافت و جانرا آفرید که نیست شتم کننده عرض ما و آنکه خود را در مقام محبت
با ما در آورده و رحمتش بر ما شدیدتر از فاش کننده بر ما حدیث ما را در نزد کسیکه نتواند او را تحمل کند
و در غیبت نعمانی مرویست از آنجناب که فرمود هر آینه خبر میدهم مرد بر اجدیتی پس میرود در دولت میکند
آنرا از من بنحویکه شنیده پس حلال میکند بسبب آن بر خود لعن خدا و بیزاری او را و مراد آنحضرت روایت
کردن او است برای آنکه شائسته شنیدن و تحمل آن نباشد و فیز در آنجا مرویست که امیر المؤمنین

علیه السلام

در موضعیکه حرام است اجابت سائل

علیه السلام فرمود بحذیفه بن الیمان که ای حذیفه خبر نمده مردم را بچیزیکه دانا نیستند بحقیقت آن پس طغیان می کنند
و کافر میشوند زیرا که بعضی از علوم سخت و مشکلست و سنگین بارکه اگر او را بارکنی بر کوهها عجز می آورد
از بسیار شنیدن و برتمضمون اخبار بسیار است و در جمله از آنها وعده چشیدن حرارت آهن در دنیا
دادند بآنکه فاش کند اسرار اهلبیت علیهم السلام را و از این قسم است اجابت سؤال از آنچه خود
حرام باشد چون زنا و لواط و تقبیل و نظر جنبه یا مقدمه باشد برای حرام بتفصیلی که در فقه مسطور
است چون دادن زهر بآنکه خواسته خود یا غیر را بکشد و دادن سلاح بدشمنان دین هنگام جنگ
و دادن انگور بآنکه داند که او شراب میکند یا چوب بآنکه بت میسازد یا برای همین بخواهد و او بدهد
یا حربه بدست ظالم دهد آنگاه که اراده ظلم دارد و نظایر اینها از اعانت بر ظلم و عدوان و عصیان در
کافی مرویست که مردی از شیعیان عرض کرد خدمت جناب صادق علیه السلام فدایت شوم
بسا هست مردی از ما در تنگی و سختی می افتد و کار معیشت بر او سخت میشود پس او را میخوانند یعنی امراء
و ولاة بنی عباس برای بنا کردن جائیکه او را بسازد یا برای خرجی که بکند او را یا بند آب که اصلاح کند
آنرا پس چه میفرمائی در این پس حضرت فرمود دوست ندارم که برای ایشان کرمیرا کره زنم یا بند بر
مشکیرا ببندم و از برای من باشد از مال دنیا بقدر ما بین دو کوه مدینه بلکه نمیخواهم اعانت ایشان
بقدر سیاهی مرکب که بقلم چسبد زیرا که اعانت کنندگان ظلمه در روز قیامت در سراپرده از
آتش خواهند بود تا حکم فرماید خداوند میان بندگان و در خبر دیگر است که هر کس سیاه یزد تازیانه را
در پیشروی سلطانی خداوند آن تازیانه را در روز قیامت اژدهائی کند از آتش که در درازی آن هفتاد ذراع
باشد و او را سلط میکند بر آن شخص در آتش جهنم که بدجایگاهست و در خبر دیگر وعده عذاب شدیده
برای آنکه برای ظلمه قلمی بتراشد یا لیقه در دوات ایشان بگذارد و مسجدی برایشان بنا کند و برایشها باید
قیاس کرد سائر انواع اعانت را و نیز حرامست اجابت کردن سائل اگر ناصبی باشد چنانچه
در کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود اطعام مکن کسیرا که اظهار دشمنی کند بچیزی
از حق یا دعوت کند بسوی چیزی از باطل و در کتاب سابق مرویست از حضرت هادی علیه السلام
که نوشت محمد بن علی بن عیسی که هر کس صدقه دهد به ناصبی پس آن صدقه برای ضررش خواهد بود نه برای نفعش
و در ماهیه صدوقت که حلال نیست صدقه بر ناصبی و در کتاب صفات الشیعه مرویست
از جناب صادق علیه السلام که فرمود هر کس کند دشمنی از ما را پس تحقیق که کشته دوستی ما را و
در کافی مرویست که عمر بن یزید پرسید از آنجناب از صدقه کردن بر ناصبیها و برزیدیه پس
فرمود صدقه مکن بر ایشان بهیچ چیز و آب مده ایشانرا اگر بتوانی و زیدیه از ناصبیها و در تفسیر

در موضعیکه مکروه است اجابت سائل

حضرت حسن عسکری علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود صدقه دهنده به دشمنان ما
مانند دزدیست در حرم خداوند بلکه ودد کافی مرویست از جناب امام علیه السلام که فرمود شخصیکه پرسید
که اگر برای زکوة اهلی پیدا نکردم تا چهار سال در کجا صرف کنم فرمود اگر برای او اهلی پیدا نکردی آنرا کیسه کن
و بیندار در دریا زیرا که خدا تعالی حرام کرده اموال ما را و اموال شیعیان ما را بر دشمنان ما و خواهد آمد
در ضمن مورد هفتم از اجابت مکروه که اگر ناصبی از گرسنگی و تشنگی بمیرد نباید باو طعام و شرابی داد
و کسیکه ناصبی را پرسند شکمش را از آتش در روز قیامت هر چند آمرزیده شده باشد و نیز از این قسم
است اجابت کردن فاسقی و ظالمی در رفتن بخانه او برای ولیمه و مانند آن و غذا یا آلات و متاع یا
منزل او از مال حرامی باشد که نتواند مسئول برای تصرف در آنراه مباحی پیدا کند یا در رفتن تقویتی باشد
برای او که سبب زیادتی فسق یا ظلم او شود و غیر این از اقسام اجابت محرمه که بر متامل پوشیده نیست
سیم مستحب چون اجابت سؤال طالب علوم حقه که تعلیمش بر او واجب عینی نباشد و بر آموختن سائل
فسادی مترتب نشود و اجابت مستشیر در بذل رأی و اجابت محتاج باعانت بدنی یا زبانی یا مالی که در آن
ضرر دنیوی یا دینی بر او نباشد بانچه مقدور او است و اجابت برادر مؤمن چون بضیافت دعوت
نماید ودد کافی از رسول خدا صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود وصیت میکنم امتان خود را از حاضرین
و غائبین که اجابت کنند دعوت مسلم را هر چند بمسافت پنج میل باشد زیرا که از جمله دین است و نیز
فرمود که فرض است برای مؤمن بر مؤمن که چون او را بخواند اجابت و از جناب صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود از حق واجب مسلم بر برادرش اجابت دعوت اوست ودد کنز الفوائد گراجکی
مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود مسلم را بر برادرش سی حقست که از عهده آنها بیرون
نیاید مگر بادای آنها یا آنکه از او درگذرد و یکی از آن سی حق اجابت دعوتست و مراد از دعوت یا خواندن
بضیافت است یا برای همه و بعضی از علما گفتند مراد جواب دادن او است چون او را آزد بدو
این احتمال بعید است و اجابت برادر مؤمن در تزویج کردن با و آنرا که خواستگاری کرده چنانچه ودد
مشکوة الانوار شیخ طبرسی مرویست که جناب صادق علیه السلام فرمود به عبد الملک که دوستان مرا
از جانب من سلام برسان و خبر ده ایشانرا که من ضامنم بر ایشان بهشت را مگر هفت طائفه از ایشان
و شمردیکی از انها کسیرا که خواستگاری کند از او مؤمنی پس تزویج نکند با و ودد کتاب حسین بن
حسین بن سعید اهوازی مرویست از انجناب که فرمود در مقام بیان مذمتال و صاحبش آنکه
کمتر چیزیکه بر او داخل میشود آنکه می آید بنزد او برادر مسلمش و از او خواستگاری میکند پس باو میگوید تو
مال نداری و غیر اینها از موارد اجابت مسئول که بر متامل در ابواب سابقه خصوص باب نهم پوشیده نخواهد

چهارم مکروه ومحل آن بسیار است ولیکن متفرق در احادیث اهلبیت علیهم السلام وما بذکر بعضی ازان قناعت میکنیم اوّل اجابت شارب خمر در دادن دختر باو وقبول شفاعتش چنانچه در کافی وفقیه وغیره مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود شارب خمر اگر مریض شود اورا عیادت نکنید واگر مرد بر جنازه اش حاضر نشوید واگر شهادت داد او را تزکیه نکنید واگر خواستگاری کرد پس باو تزویج نکنید واگر سؤال کرد از شما امانتی را پس او را امین نسازید وباو چیزی نسپرید و بچند سند روایت کرده اند از انجناب که فرمود کسیکه خمر نوشد بعد از انکه خدا تعالی او را محترم نموده بر زبان من پس اهلیت ندارد که چون خواستگاری کند باو تزویج کنند وچون خبر دهد او را تصدیق کنند وچون شفاعت کند شفاعتش را بپذیرند ودر کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست هر کس دختر خود را بشارب خمر تزویج کند پس بتحقیق که قطع کرده رحم او را ودر فقیه از انجناب مرویست که فرمود شارب خمر اگر خواستگاری کرد پس باو تزویج نکنید زیرا که کسیکه تزویج کند دختر خود را بشارب خمر پس خیانت کرده او را در شیره بسوی زنا دوم اجابت کسیکه اطلبد برای ولیمه عروسی در روز سیم چنانچه در کتاب جعفریات مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود ولیمه روز اول حق است روز دوم نیکی است پس هر چه زیاده از این شد ریاست حضرت صادق علیه السلام که راوی این خبر است فرمود که پدرم مرا خبر داد که پدرم را یعنی حضرت سجاد علیه السلام را بولیمه دعوت کردند پس اجابت فرمود تا نگاه روز دوم خواندند باز اجابت فرمود پس در روز سیم دعوت نمودند پس امر فرمود که آنرا سوار کرده اند تا آنکه از نظر مبارکش متواری شدند چند خبر دیگر تصریح شده که ولیمه عروسی در روز سیم ونباید بر آن ریا وسمعه باشد دوم عقاب الاعمال مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود هر کس طعام کند طعامی را از روی ریا وسمعه بخواند خداوند با او مانند آن طعامی را از جهنم وبکرداند آن طعام را آشی در شکم او تا آنکه حکم کند میان مردم یعنی تا آخر روز باز پسین سیم اجابت کردن دعوت مهمانی برای جنبه کردن دختر چنانچه در کافی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود اجابت کن در ولیمه عروسی وجنبه کردن واجابت نکن در جنبه کردن دختر چهارم اجابت کردن کافر یا فاسق یا منافق در دعوت مهمانی ایشان چنانچه در کافی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود اگر بخواند مرا مؤمنی برای خوردن ذراع گوسفندی هر آینه اجابت خواهم کرد او را واین از اجزای دین است واگر مشرکی یا منافقی بخواند مرا بسوی گوسفندی یا تری اجابت نخواهم کرد او را واین از دین است ودر فقیه مرویست که آنحضرت نهی فرمود از اجابت کردن فاسقین چون دعوت کنند بسوی طعام خود شان پنجم اجابت کردن در رفتن بمهمانی کسانیکه اغنیا را دعوت میکنند بمهمانی خود نه فقرا را چنانچه در دعوت شیخ فضل الله راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود مکروهست اجابت کسیکه حاضر میکند در

در مواضعیکه مکروهست اجابت سائل

ولیمهٔ خود اغنیارا دعوت میکند فقرارا و در نهج البلاغه مرویست که عثمان بن حنیف راکه والی بصره بود از جانب
امیرالمؤمنین علیه السلام بولیمهٔ یکی از خویشانش دعوت کردند و او اجابت نمود پس حضرت باو مکتوبی نوشت
که یکی از فقرائش اینست و ماظننت انک تجیب الی طعام قوم عائلهم مجفوّ وغنیّهم مدعوّ و گمان
نداشتم که تو اجابت کنی بسوی طعام قومیکه فقیر و درویش ایشان ستم رسیده اند که ایشانرا در سفرهٔ طعام خود
حاضر نمیسازند و مالدار و بی نیازشان خوانده شده اند بمیانها ششم اجابت سئوال آنکه قبل از سلام
کردن سخن گوید چنانچه در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود کسیکه نخست تکلم کند پیش
از آنکه سلام گوید پس جواب نده او را و فرمودند نخوانید احدی را بسوی طعام خود تا آنکه سلام گوید هفتم
اجابت سائل غیر قائل بحق و امامت ائمهٔ اطهار علیهم السلام زیاده از آنچه رخصت دادند و مقرّر فرمودند مکروه است در آنجا
که دادن زیاده از آنحد و کثرت احسان سبب باشد برای تالیف قلب و میل بحق و قلت عداوت و دست
برداشتن از آزار کردن مؤمنین شیخ کلینی و صدوق و مفید در روایت کردند که شخصی از جناب صادق علیه السلام
پرسید از سائلیکه سئوال میکند و حالش معلوم نیست که چه مذهب دارد پس فرمود بده بآنکس که در دولت
رفیق افتد برای او و فرمود بده کمتر از درهم راوی پرسید تا چه مقدار میتوان داد باو فرمود دو ثلث درهم
و آن بحساب حال کمتر است از نیم قرن و نیز از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده که گفت گفتم بآنجناب
فدیتو شوم چه میگوئی در زکوة که برای چه کسانست فرمود زکوة برای رفقای تو است یعنی شیعیان گفت
گفتم اگر از ایشان زیاد آید فرمود باز برگردان بایشان تا سه مرتبه چنین پرسید و بهمان قسم جواب داد آنگاه
پرسید بسائلهای ایشان یعنی خلاف مذهب داده میشود از این چیزی فرمود نه والله مگر خاک مگر آنکه ترحم کنی
براو پس اگر رحم کردی براو پس بده باو پاره از نان آنگاه اشاره کرد بدست مبارک پس گذاشت انگشت ابهام
را بر بیخ انگشتان یعنی آن پاره اینقدر باشد و نیز از آنجناب روایت کرده که نهی فرمود از دادن صدقه بکسانیکه
موی سر ایشان زیاد است که از بناگوش نیز تجاوز کرده باشد و در تفسیر عسکری علیه السلام مرویست از رسول
صلی الله علیه و آله که فرمود در مقام بیان محل زکوة و اما مخالفان پس ندهید بایشان از زکوتی و نه صدقه پس کسی
عرض کرد یا رسول الله مستضعفین از مخالفین که جاهلانند نه در مخالفت ما بصیرتند و نه دشمنی و معانده
دارند با ما حکم ایشان چیست فرموده داده میشود بیک نفر از درهم کمتر از درهم و از نان کمتر از یک قرص
و در کتاب زید نرسی مرویست که از جناب صادق علیه السلام پرسید که اگر نیابیم از اهل ولایت یعنی از
شیعه کسیرا آیا جائز است برای ما که صدقه خود را بدهیم بغیر ایشان پس فرمود اگر نیافتید اهل ولایت را
در آنشهر یکه هستید بفرستید زکوة واجب را بسوی اهل ولایت که در غیر شهر شما یند و اما آنچه هست از
صدقه که واجب نیست پس اگر نیافتید اهل ولایت را پس حرجی نیست بر شما که بدهید آنرا باطفال و

در مواضعیکه مکروهست اجابت سائل

مرد انیکه در عقل مانند اطفالند کسانیکه ناصبی نیستند و دشمنی ندارند و نمی شناسند دینی را که شما بر آن هستید
پس با شما دشمنی نکنند و نمی شناسند دین غیر شما را که آنرا پیروی کنند و باو متدین شوند و ایشانند مستضعفین
از مردان و زنان و اطفال فرری ندارد که عطا کنید بایشان کمتر از درهم و کمتر از یکقرص نان امّا درهم تمام را
پس نه مگر باهل ولایت زید گفت پس گفتم فدایتو شوم چه میگوئی در سائل که سؤال میکند در درخانها و در
کوچها و نمیدانیم که او چه مذهب دارد فرمود مده باو و اکرامی کن و مده بغیر اهل ولایت مگر آنکه دلت رقت
کند برای او پس بده باو پاره از نان و پاره از نقره امّا ناصبی پس دلت برا و رقت نکند و او را طعام مده
سیم اگر چه هر چند بمیرد از گرسنگی و تشنگی و بفریاد او نرس اگر چه غرقه شده یا می سوزد پس استغاثه میکند پس
او را بپوشان بآن یعنی بآب یا آتش و بفریاد او نرس زیرا که پدرم میفرمود کسیکه کشته ناصبی را پر میکند خدا او را
جوف او را از آتش روز قیامت چه از اهل عذاب شمرده او را و آمرزیده باشند **هشتم** اجابت صاحب خانه
در نشستن بر صدر مجلس چنانچه مرویست که چون داخل شوی بر کسی در خانه اش پس اطاعت کن او را در نشستن
بهر جا که تعیین کند جز در صدر مجلس **و دهم** تحف العقول مرویست از جناب کاظم علیه السلام که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود نه نشیند در صدر مجلس مگر مردیکه در او سه خصلت باشد جواب گوید
هرگاه از او چیزی پرسند و سخن گوید انگاه که قوم از سخن گفتن درمانند و اشاره کند بآنرا که در او است
صلاح باشد پس هر کس که نباشد در او چیزی از این خصلتها ننشیند پس او احمق است و اینجز در کافی چنین است
که ننشیند در صدر مجلس مگر مردیکه در او این سه خصلت باشد یا کی از این سه و شاید مراد از فقره اولی علم
باحکام حلال و حرام باشد و از ثانی علم بمعارف و حقایق و اخلاق باشد و از ثالث علم بسیاسات
عامّه و خاصّه و معاملات و معاشرات باشد **نهم** اجابت صاحب خانه مهمانرا در اعانت بر مقدمات
حرکت و مراجعت از منزل او چنانچه در کتاب خصال مرویست که وارد شد بر حضرت صادق ۷
علیه السلام گروهی از قبیله جهینه پس ایشانرا ضیافت کرد چون اراده کردند که رحلت کنند بایشان توشه داد
و عطا کرد و احسان نمود انگاه بغلامان فرمود دور شوید و اعانت نکنید چون انجماعت فارغ شدند آمدند نزد
آنجناب بجهة وداع پس عرض کردند ای فرزند رسول خدا ضیافت کردی پس نیکو ضیافت نمودی و عطا کردی
پس فرمودی غلامان را که اعانت نکنند بر رحلت حضرت فرمود ما اهل بیتیم
که اعانت نمیکنیم مهمانرا بر مفارقت کردن از ما **و دهم** مجالس بر قچ مرویست که جماعتی بر جناب کاظم
علیه السلام وارد شدند بر سم مهمانی چون خواستند که رحلت کنند غلامان آنحضرت از اعانت ایشان
دست کشیدند پس انجماعت عرض کردند یا بن رسول الله چه شود اگر امر فرمائی غلامانرا که ما را اعانت کنند در
نوازم سفر پس حضرت بایشان فرمود امّا در انحال که از ما جدا میشوید پس اعانت نخواهیم کرد **دهم**

در موضعیکه مکروهست اجابت سائل

اجابت زن در خواستن چند چیز که بآن تصریح فرمودند چنانچه در ما کافی مرویست از جناب صادق علیه السلام
که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود کسیکه اطاعت کند زن خود را برو می اندازد او را خداوند در آتش جهنم
کسی عرض کرد این چه اطاعت است فرمود زن طلب میکند از شوهر از ان رفتن بحمامها و عروسیها و عیدگاهها
و عزاخانها و پوشیدن لباس فاخر یق را و در من لا یحضره بهمین نحو روایت کرده ولیکن ذکر کرده که سائل امیر المؤمنین
علیه السلام بود و بر اینمضمون اخبار متعدده باسانید معتبره وارد شده و همه آنها حمل بر کراهت شده مگر در حال
ضرورت و احتیاج که در آنوقت محذوری نیست یا بر صورت مقارنه با مفاسد و محرمات دیگر از تهمت
غیبت و فتنه و تعلیم و تعلم مکر و حیله و ضرر و امثال اینها که کمتر مجلسی هست هم آباد از طائفه زنان و خالی باشد از
مفاسد مذکوره **یازدهم** اجابت کردن ظالم در کردن کار مباحی برای او بشرط آنکه از عون و خواص
و انصار او شمرده نشود چه اعانت ظالم بر سه قسم است **اول** اعانت او در ظلم و مثل او در است اعانت
هر فاسق و عاصی بر فسق و عصیانش و این از کبائر گناهانست و برای اعانت مراتب و درجاتیست که حکم بعضی
واضح و بعضی مشتبه است و در کتب فقهاء مبین شده **دوم** اعانت او بر مباحات که معین
از عون و انصار او شمرده میشود مثل طباخ و سائس و حجام و بناء و معمار باشی هر چند برای اصلاح
و قناطر باشد و نظائر ایشان این قسم نیز حرام و کنشت پاره از اخبار آن مستفیض است
نه بخود مذکور مثل فروختن باو چیزی و کردن باو کاری برای او و در بعضی اوقات بدلالت بعضی از آن پیشه ها گفت
و این قسم مکروه اگرچه ظاهر جمله از اخبار حرمت است ولیکن چون خلاف پاره از اخبار دیگر میدانگاه
میکند بر جواز و سیره قطعیه و طریقه فقهاء چاره آن نمی که در این قسم اخبار رسیده حمل بر شدت کراهت شده
و الله العالم **دوازدهم** اجابت کردن سائل در فعلیکه مکروه باشد برای مردو و حاجت سائل آن بحدی
نرسیده باشد که بردارد کراهت آنفعل را در حق او چه اگر با نمقام رسیده دو نیست که بمقتضای مطلق
اخبار یکه دلالت بر استحباب اجابت و اعانت برادر مؤمن میکند کراهت را از سئول نیز بردارد و امثال
این قسم بسیار است چون صید کردن در روز جمعه و ذبح کردن در شب و خواندن شعر لغو یا مطلق شعر در روز جمعه
و ماه رمضان و خواندن لوح قبور و سخن گفتن در میان اذان و اقامه و سوار شدن در دریا هنگام اسیجان
و اضطراب آن و خوابیدن در بالای بام که محجری ندارد و در اطاق خالی و سخن گفتن با مجذوم بفاصله
یکذراع و داخل شدن در خانه تاریک بی چراغ یا روشنائی آتش و نظائر اینها که بسا شود مورد سئوال و
محل حاجت گردد و بعض سئوال خوارت کراهت از انکار بطرف شود و بهتر آنکه در صورت حاجت
اگر متمکن شود مسئول تدبیر و موعظه بدلی بی محذور برای انکار معین کند و او را از ان مقصود منصرف نماید
و بسیار شود که بدلی بهتر و مجبوتر موجود باشد و سائل از ان غفلت کرده و تو هم انحصار رفع غرض در انکرده

اول و دوم و سیم از آداب مسئول با سائل

(۱۳۸۹)

او را طالب شود پنجم مباح و آن در جائی باشد که در آن مقتضی یکی از این احکام چهارگانه نباشد اگرچه فرض آن بعید است و مخفی نماند که گاه شود که در مورد واحد جمع شود بجهة رجحان وجوب یا استحباب و جهة حرمت یا کراهت اجابت و توضیح ترجیح بعضی از انجهات بر بعضی محتاج بشرحی است که مناسب مقام نیست اما دوم که آداب مسئولست با سائل پس آن بسیار است بعضی از انها باید رعایت شود پیش از فعل و بعضی مقارن آن و بعضی بعد از آن و بعضی از آن قلبی و بعضی زبانی و بعضی جوارحی و بعضی کردنی و بعضی نکردنی و بعضی مختص قادر بر اجابت و بعضی مختص عاجز از آن و بعضی مشترک و بیشتر آنها گذشت متفرقا در طی ابواب سابقه لیکن برای سهولت آن موخر و حفظ و ضبط برای آنکه اراده دارند عمل کنند بآن هر چند بسیار تمند در میان خلق مختصر بمقداری از آن اشاره میشود اول اختیار کردن آنست راه که در راه فقرا و اهل سؤال باشند چنانچه گذشت در اول باب که حضرت رضا علیه السلام نوشت بجناب جواد علیه السلام که غلامان تو را از در کوچک بیرون میبرند که نرسد خیر تو باحدی پس در دن مرد و داخل شو مگر از در بزرگ و با تو باشد زر و سیم و احدی از تو سؤال نکند مگر آنکه عطا کنی و از اینجا میتوان فهمید مذمت و داشتن حاجب و دربان برای سائل و ارباب حاجت علاوه بر نهی از ان در اخبار بسیار در اختصاص مفید مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود سیکه برود نزد برادر مؤمن خود یا مسلمی بجهة حاجتی پس خود را در پرده نگاهدارد و منع کند از او پیوسته در لعن خدا خواهد بود تا او را مرگ در رسد و بروایتی خداوند میان او و آن مؤمن در بهشت هفتاد هزار قلعه قرار دهد که ما بین هر قلعه تا قلعه دیگر هزار سال باشد و در اخبار ضرار بن ضمره است که چون برای معویه شمه از خصال امیر المؤمنین علیه السلام را بیان میکرد آنجناب در برو ما نمی ایست و حاجبی در را از او نمیکرد و پرده برای جنابش نمی آویختند دوم نرانده سائل از خود چنانچه خدای میفرماید و اما السائل فلا تنهر سائل را نران و راندن کاهی بزبان شود و کاهی بدست و کاهی باشاره و کاه بپشت کردن و در پرسش نمودن بلکه سکوت کردن درباره کسانیکه نفشان عزیز و قدرشان رفیع است و بعضی مفسرین گفته در اینجا که خدای در حق آنانکه کج نمیکنند زر و سیم را فرماید ایشانرا بشارت ده بعذاب دردناک آنروز که آن سیمها و زرها تابیده شود در آتش دوزخ و داغ کنند بآن پیشانیهای ایشان و پهلوها و پشتهای ایشانرا که سبب تخصیص دادن خداوند پیشانی و پهلو و پشت را برای آنکه چون سائلرا ببینند که بر پیشانی زنند آنکه پهلو از او گردانند آنکه پشت براو کنند سیما دانند و اعتقاد کنند باینکه سائل فرستادهٔ خداوندست و از جانب او رسولست چنانچه گذشت در اخبار متعدده پس کمتر رفتار یکه مسئول با سائل باید بکند از اکرام و تبجیل و احترام آنکه رفتار کند با او با نحو رفتار میکند با رسول سلطان عظیم الشان که غالب و قاهر است بر او و الا مقدم داشتن رسول بندهٔ ذلیل را بر رسول

چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم از آداب مسئول با سائل

پروردگار عالمیان و چنین کس از صدود حقیقت بندگی بیرون و پست تر از آنکه خداوند در حقشان فرموده
و بر تو هم بعد لون چهارم دانستن و اعتقاد داشتن حاجت او را هدیه از جانب خداوند بدست
آنرسول برای او چنانچه در چند خبر تصریح فرمود و پست تر چیزیکه لازمهٔ این اعتقاد است قبول این هدیه
و گرنه حالش هزار بار بدتر باشد از آنکه هدیهٔ سلطانیرا کم شمرد و رد کند که سالها او را از انواع نعمت خود
چشانده و بهر چه محتاج بود باو رسانده پنجم بزرگ دانستن این هدیه در دل که از آثار بزرگ دانستن
و داشتن خداوند عظیم است که دارای عرش عظیم و ملک عظیم و ثواب عظیم و عذاب الیم و عفو عظیم را
در سر وصایای امیر المومنین علیه السلام است به امام حسن علیه السلام که اندک از خداوند تبارک و تعالی
بیشتر و بزرگتر است از بسیار بنده از خلق میرسد و اگر نظر کنی در آنچه میطلبی از ملوک و غیر ایا خواهی دانست
که برای تو در اندکیکه از ملوک بتو میرسد افتخار است و بر تو در آمال فراوان که از دونان بتو میرسد عار است
و لازم تعظیم این هدیه قبول کردن و گرفتن او است بجد و عزم ثابت و سرور و افتخار و مباهات بر
غیر خود که چنین خدایش برگزیده و باین هدیهٔ سنیهٔ العلیه رسیده ششم محبت داشتن میان آنچه
سابقا شرح کردیم و گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بعایشه در مقام ذکر ادب با سائل
که نگذار مسکین را دوست داری و بخویشتن نزدیکداری تا خدا تعالی تو را برحمت خویشتن نزدیک کند
هفتم شکر بر رسیدن این نعمت جزیله و هدیهٔ جلیلهٔ السنیه بدل و زبان و جوارح چون شکر بر سائر نعم الهی
بهمان نحو که در محلش مبین شده هشتم بشاشت و انبساط و ملاقات در رد و عبوس و قرش
روئی نکردن بروی سائل که داخل است در زجر و نهر سائل و خداوند در مقام توبیخ و سرزنش بعضی از صحابه
میفرماید عبس و تولی ان جائه الاعمی روی ترش نمود و اعراض کرد و روبگردانید از اینکه آمد نزد
او کوری و گذشت که اول صدقات تو ملاقات رخسار است نهم خندهٔ کردن بروی سائل چنانچه
گذشت که فرمود ندا کرخنده نکند بروی او ولایتی نیست میان ما و او دهم آنکه اگر تواند نگذارد
صاحب حاجت سخن کوید و خجلت کشد بلکه چون فهمید که حاجت دارد امر کند او را بنوشتن حاجت خود
چنانچه در ارشاد دیلمی مرویست که مردی بخانهٔ امیر المومنین علیه السلام می آمد باو
میفرمود که بنویس حاجت خود را بر زمین که من کراهت دارم شکر مذلت سوال را در رخسار سائل
و صدق در امالی روایت کرده که مردی آمد نزد امیر المومنین علیه السلام گفت یا امیر المومنین مرا بسوی
حاجتی است فرمود بنویس حاجت خود را بر زمین که بد حالیرا در تو هویدا میبینم پس نوشت بر روی زمین
که من فقیر محتاجم حضرت بقنبر فرمود که او را و جمله بوشان پس آنمرد این ابیات را انشاء کرد و بگفت

کسوتنی حلة تبلی محاسنها فصرت اکسو الناس من حسن الثنا حلا ان الثنا الحسن یکسو فتی شرف مکرمة

ولست تبغی بما قد نلته بدلاً ان الثناء لیحیی ذکرها صحبه کالغیث یحیی نداء التهل والجبلا
لا تزهد الدهر فی عرف بدأت به فکل عبد سیجزی بالذی فعلا پس حضرت فرمود صد شتر بوی باو
بدهید پس کسی گفت یا امیر المؤمنین بتحقیق که او را بی نیاز کردی مرد بدرستیکه شنیدم که رسول خدا صلی الله
علیه وآله میفرمود فرود آرید مردم را در منازل خودشان یعنی باهر کس بقدر مرتبه اش رفتار نمائید انگاه فرمود یا علی
بدرستیکه من عجب دارم از کریمی که میخرند مملوک را با موال خود و نمیخرند آزاد کان را به نیکی خودشان **مؤلف**
گوید این خبر را دیدم بخط عالم جلیل صاحب کرامات شمس الدین محمد بن علی بن حسن جباعی جد شیخ بهائی
در مجموعه که تمام آن بخط او بود و پیشتر آنرا از خط شمس الفقهاء شهید اوّل نقل کرده بود بانی بالجمله خلافیکه
مقتضی تکرار نقل آنست نقل کرد در آنجا از سید تاج الدین محمد بن معیّه که از علماء معروف شیخ شهید
اوّلست که او روایت نمود از غوث سنبسی که او گفت گذشت بما جابر بن عبد الله انصاری با کله از
شتران خود پس از او خواهش کردیم که در نزد ما فرود آید پس فرود آمد و شب را با ما بسر برد چون صبح شد
و دانستم که با سود کی انس گرفته گفتم ایجابر آیا خبر نمیدهی ما را بچیزی از مکارم اخلاق امیر المؤمنین علیه السلام
پس گفت که من و قنبر و علی علیه السلام نشسته بودیم که ناگاه اعرابی فریاد کرد که السلام علیک یا امیر المؤمنین
و رحمة الله و برکاته پس علی علیه السلام فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا اخا العرب پس اعرابی
گفت یا امیر المؤمنین مرا بسوی تو حاجتی است که آنرا بنزد خدا بردم پیش از انکه بنزد تو آورم پس اگر از دن
فرمائی بقضای آنحاجت همت کنیم خداوند را و شکر تو بجای آوریم و اگر بجا نیاری آنرا شکر کنیم خدایرا و معذور
داریم تو را پس علی علیه السلام فرمود بنویس حاجت خود را بر زمین که من اثر فقر را در تو آشکار می بینم پس تو
بر زمین که من فقیرم پس علی علیه السلام فرمود ای قنبر بده باو حلّه مرا پس آنرا حاضر کرد و بر او پوشانید
پس اعرابی ان ابیات گذشته بخواند در جواب اخیر چون حضرت کلام اعرابی را شنید فرمود یا اخا العرب
هر گاه با تو ستاین یعنی دارای چنین جمالی پس نزد یک من آی در اینجا پس نزدیک آنجناب آمد پس حضرت
فرمود بقنبر عطا کن باو از بیت المال مسلمین پنجاه اشرفی جابر گفت پس گفتم یا امیر المؤمنین امر فرمودی او را
که بنویسد در پشیر و تو پس نوشت من فقیرم پس فرمودی حلّه ترا باد دهند پس بر او پوشاندند پس بر تو
ابیاتی خواند پس منزلتش از نزد خود بلند کردی و امر فرمودی که پنجاه اشرفی باو دهند حضرت فرمود بلی
اینجا بر شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله میفرمود انزلوا الناس منازلهم باهر کس بقدر شانش
رفتار نمائید و بباید که اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد پس حاجت خود را بر زمین نوشت و
مثل نوشتن بست خاموش کردن چراغ چنانچه خواهی دانست **یازدهم** آنکه چون خواست سخن
گوید و از پریشانی خویش شرح دهد سخنش را قطع نکند و بگذارد که از حال خود آنچه خواهد بگوید چنانچه گذشت

ومعالم العلماء ابن شهر آشوب مختصری کرده
مجموعه الفضل ابن حسن طبرسی نقل کرده
از کتاب مناقب ابی الفتوح رازی نقل نموده
انجناب آنرا بخط خود نوشته
حاجی ملا کریم بردوی آنرا از خط صاحب فرج نقل نموده
واکثر آنرا در مزار بحار آورده
دامر فرمود حاجب خود را که بنویسد
نوشت فقیر و مسکین و کالا حاجتی
فاذا انت فیها ما فاقع صانع
فان انت لم تقضها آک بالذی تآکا
فان نکل ما حضرنی مانق فانع
پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بنویس
پس حلّه مرا کرد و در جواب
فرمود باو و آن حلّه مرا کرد و در جواب
وعده باو بیست هزار درهم آنرا آورد
اعرابی چون آنرا دید او را نوش آمد و
گفت یا امیر المؤمنین آن جامه
در بدن تو زینت بیشتر داشت
و امّا حلّه برای تو شایسته تر است
فرمود صدق الله تعالی اذ یقول
لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون

دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از آداب سؤال با سائل

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز در تفسیر شیخ ابو الفتوح رازی مرویست از عبد الرحمن سلمی از انجناب
که فرمود چون سائل سؤال کند قطع سؤال او نکنی تا از ان فارغ شود انگه جوابی کنی او را باد قار و لین بگیری
اندک یا بردی نیکو که وقت باشد که سائلی بشما آید که نه انسی باشد و نه جنی تا بنگرند تا خود شما در نعمت نگرند
خدای با شما کرامت کرده است چگونه میکنید **دوازدهم** آنکه بد نبرد بسائل که آنچه میکوید از
فقر و درویشی خویش دروغ پندارد بلکه اگر در نفس خود شک کرد در صدق سائل آنرا از شیطان داند
که قصد کرده مانع شود او را از خیر پس از او استعاذه برد بسوی خداوند و پیرویش نکند و در خبر تحف العقول
تصریح فرمود که این از حقوقست **و در** جامع الاخبار مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود
مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله آیا در مال حقی است سوای زکوة فرمود
آری بر مسلمست که طعام کند کرسنه را هر گاه از او سؤال کند و بپوشاند برهنه را هر گاه از او سؤال کند
گفت میترسد که او دروغگو باشد فرمود آیا میترسد که او صادق باشد **سیزدهم** آنکه فرض یقین
بکذب تمام یا بعض از انچه میکوید بر او مستر کند و با و نکوید که چنین نیست که میکوئی چنانچه گذشت از حضرت
سجاد علیه السلام در خبر حقوق **و در** آیه شریفه قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی
گفتار نیک و پوشاندن و آمرزش سائل بهتر است از صدقه که از پی در آید او را رنجی نیز باین ادب اشاره
شده چه مراد از مغفرت مسئول سائل را اظهار نکردن اوست انچه داند از معائب باطنی سائل که مربوطست
با نیکار و آن نباشد جز بودن او بر خلاف انچه میکوید از درویشی و پریشانی و ابتلای بعیال و قرضخواه و غیره
یا گذشتن از انچه می شنود از سائل از سخنان زشت و کلمات درشت چه پیش از راندن و محروم کردن
کوید یا بعد از ان که ابتلای بآن زیاد است **چهاردهم** عطا کردن بسائل خصوص سائل اول و دوم
و سیم را با آنمقدار که لامحاله صدق رد نکند هر چند به نیم خرما یا حبه انگور یا سیم سوخته کو سفند باشد چنانچه
مفصلا گذشت **و در** سکانی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود طعام دهید سه نفر را و اگر
خواهید زیاد کنید و گرنه ادا کرده اید حق روز خود را **و نیز** از ولید بن صبیح روایت کرده که گفت
بودم خدمت آنجناب که سائلی آمد پس او را عطا کرد پس دیگری آمد پس عطا فرمود پس دیگری آمد پس عطا نمود
پس دیگری آمد پس فرمود **یا ولید** الله تعالی خدا روزیت را فراخ کند **پانزدهم** آنکه از این حد بالا رود
و با او مواسات کند در انچه دارد و با او برادری نماید خصوص با اجتماع شروط اخوت و وفای آن سائل
بحقوق برادری که لازمه آن مشارکت و مشاطره است در مال او و اخبار مواسات متفرقا گذشت
و در تفسیر عیاشی مرویست از معلی که او دید جناب صادق علیه السلام را که شب بدوش مبارک انبانی را
پر از نان کرده بود داشت و بر آنرا در مکانیکه جمعی از فقرا خوابیده بودند پس هر یک یکنان در دهان او

تا تمام شد پس معلّی پرسید که اینها از شیعیانند فرمود نه اگر بودند واجب بود بر ما که مواسات کنیم با ایشان حتی در نمک

شانزدهم آنکه علاوه بر آن ایثار کند بر سائل آنچه را خواسته و باو محتاج است هر چند خود در نهایت احتیاج باشد بآن چنانچه سیره و سلوک ائمه علیهم السلام و مخلصان اصحابشان بود و بسیاری از اخبار این دو مطلب با بیان مراد و سر آن گذشت و کافی است در اینمقام قضیه نزول سوره هل اتی و دادن امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام و فضه نان افطار خود را در هر سه شب بسائل مسکین و یتیم و اسیر با شدت احتیاج بآن و گذراندن روزه سه روز را با آب

فرمودند هر که کند آنچه ایشان کردند برای او است آنچه در سوره وعده شده و مهیا فرمودند **هفدهم** آنکه مبادرت و تعجیل کند در انجاح مرام سائل و قضای حاجت او چنانچه گذشت از جناب کاظم علیه السلام که فرمود

رومی آورد بمن صاحب حاجت پس مبادرت میکنم بسوی انجاح آن از بیم آنکه از من مستغنی شود و در **منهج البلاغه** مرویست که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مستقیم نمی شود قضای حوائج مگر بسه چیز یکی از انها تعجیل در آنها تا آنکه کوارا شود بلکه در خبر معلی از جناب صادق علیه السلام در ذکر هفت حق واجب مؤمن بر برادر مؤمن گذشت

در باب هشتم چنین فرمود که هر گاه دانستی که برای او حاجتی است مبادرت کن بسوی قضاء آن و ملجأ مکن او را که از تو سؤال کند آنرا بلکه مبادرت کن بسوی آن و در مناقب ابن شهر آشوب مرویست که نمی نشست احدی در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه نماز میکرد مگر آنکه نماز خود را تخفیف میداد و رو میکرد باو و میفرمود آیا

برا تو حاجتی است **هیجدهم** سعی و کوشش کردن در انجام کار سائل بنحویکه در کار لازم و حاجت ضروری خود جد و جهد میکنند و این نخیزد از مسارعت و تعجیل است چه شود که مبادرت کند اما با ملالت و کسالت و بی اعتنائی

بآن و سعی نشود مگر با عظم آن در قلب و عزم ثابت در انجاح آن بقدر میسور در بحار نقل کرده از کتاب قضاء الحقوق صوری که او روایت کرده از ابن مهران که گفت نشسته بودم در خدمت مولای خود حسین بن علی علیهما السلام پس مردی بنزد آنجناب آمد و گفت ای فرزند رسول خدا بدرستیکه بسبب فلانی مالیت بر ذمّه من و اراده کرده که مرا حبس کند پس حضرت فرمود والله در نزد من چیزی نیست که آن دین را ادا کنم گفت پس با آن شخص سخنی بگو

فرمود مرا با او انسی نیست ولیکن شنیدم پدرم امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله هر کس سعی کند در حاجت برادر مؤمن خود پس چنانست که عبادت کرده خداوند را نه هزار سال که روزهای آنرا روزه داشته شبها بعبادت ایستاده و نیز در انجاد و غیر آن مرویست از صدقه جلوانی که گفت در زمانیکه

مشغول طواف بودم مردی از اصحاب ما یعنی شیعیان از من سؤال کرد و دو اشرفی قرض خواست پس باو گفتم که بنشین تا طواف خود را تمام کنم و من پنج شوط کرده بودم چون داخل شوط ششم شدم حضرت صادق علیه السلام مشغول شد و بر من تکیه کرد و دست مبارک را بر کتف من گذاشت پس شوط هفتم را تمام کردم و داخل شدم با آنحضرت در طواف یعنی قصد طواف دوّم کردم چون خوش نداشتم که از آنجناب جدا شوم و حال آنکه تکیه بر من

نوزدهم و بیستم از آداب مسئول با سائل

کرده بود پس هر زمان که میکرد شرم با نمرد و او نمی شناخت حضرت را چنین گمان میکرد که من بسامحه میکنم در حاجت او
پس اشاره میکرد بمن و بدست طلب مبارعت مینمود پس حضرت فرمود چه شده که می بینم اینمرد با دست خود اشاره
میکند گفتم فدایتو شوم انتظار دارد که من طواف کنم و نزد او روم چون بر من تکیه کرده ی خوش نداشتم که بروم و تو را
واگذارم فرمود برو از نزد من و مراد اگذار و برو و با او آنرا بده صدقه گفت چون فرد ای آنروز شد یا روز بعد از او
داخل شدم بر آنجناب در حالیکه با اصحاب خود صحبت میکرد و چون نظر مبارکش بر من افتاد سخن را قطع کرد و فرمود ای فلانی
اگر سعی کنم با برادرم در حاجتی تا بر آورده شود خوشتر است در نزد من از اینکه هزار بنده آزاد کنم و بر هزار اسب
زین کرده لجام نموده سوار کنم در راه خدا و اخبار تحریص و ترغیب بسعی بسیار وارد شده است ما قبل همین دو خبر کافیست

نوزدهم اقتصار نکردن بر آنچه سائل خواسته بلکه ملتفت شود و تامل کند در حال او بحسب مزاج و زمان و
مکان و سن که با نچه خواسته بدان محتاج است یا چیز دیگر و در آنچه میطلبد ضرر دین یا بدن یا مزاج یا عقل او
پس آنرا باو ندهد و آنچه خود داند که احتیاج سائل در آنست و بدهد بیستم انفاق بمحبوب اگر احتیاط در چیز
مخصوصی نباشد و ایندو مطلب مشروحا گذشت در باب هشتم بیست و یکم آنکه در خطاب ملاحظه کند
شان و مقام و قابلیت سائل را و بحسب قدرش در کیفیت و کیفیت عطا و تقدیم بر غیر و تاخیر از آن اگر متعدد باشند
رعایت نماید چنانچه گذشت که امیر المؤمنین علیه السلام بجهت فرودن بر عطای عبد الله بن یزید استشهاد فرمود
بکلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود فرود آرید مردم را در منازل خودشان و در عیون و معانی الاخبار
وغیره در حدیث شمائل معروف میان خاصه و عامه مذکور است که از سیره آنجناب بود در میان امت که
مقدم بود اهل فضل بامر آنحضرت و قسمت کردن آنحضرت بود در میان ایشان بحسب قدر فضل ایشان در دین
پس بعضی از ایشان صاحب یکحاجت و بعضی دو حاجت و بعضی حاجتهای متعدده پس مشغول میشد بایشان و
ایشانرا مشغول میکرد با نچه اصلاح کند کار ایشانرا و در تفسیر عیاشی بسوی مروایست که اعرابی نزد امام حسین
علیه السلام آمد و حاجتی خواست چنانچه گذشت در آخر باب سابق پس حضرت فرمود چیست حاجت تو پس حاجت
خود را بر زمین نوشت پس حضرت فرمود شنیدم پدرم علی علیه السلام میفرمود قیمة کل امرء ما یحسنه قیمت
هر مردی کاریست که نیکو کند آنرا یا چیزیست که داند آنرا یعنی کسیکه صنایع و باطل شده و چیزی نداند و کار نیکی
از او بر نیاید پس کو یا از بیقدری و بوجودی قیمتی ندارد بلکه قدر و قیمت هر کسی بقدر کاریست یا چیزیست که
نیکو تواند کند یا داند آنرا و شنیدم که جدم صلی الله علیه و آله میفرمود المعروف بقدر المعرفة نیکی هر کس
باندازه معرفت و دانش اوست پس من از تو سئوال میکنم مسئله را اگر نیکو جواب دادی میگیرم پس برایتو
باشد نزد من ثلث آنچه خواستی و اگر از دو جواب دادی پس برایتو باشد دو ثلث آن نزد من و اگر جواب دادی
از هر سه پس تمام آن نزد من است و آورده بودند برای آنجناب [illegible] پس از عراق پس اعرابی گفت سئوال کن

ولا قوة الا بالله پس حضرت فرمود کدام عمل افضل است اعرابی گفت ایمان بخداوند فرمود پس چیست نجات دهندهٔ بنده گفت وثوق و اعتماد بخداوند فرمود چه زینت میدهد مرد را گفت علمیکه با او باشد حلمی فرمود اگر براه خطا رفت یعنی این خصلت بدستش نیامد گفت مالیکه با او باشد کرمی فرمود اگر بدستش نیامد گفت فقریکه با او باشد صبر فرمود اگر این بدستش نیامد گفت پس صاعقه از آسمان فرود آید و او را بسوزاند پس حضرت خندید و آن کیسه را بطرف او انداخت و در جامع الاخبار از کتاب مقتل اخطب خوارزمی بسیار بطریق متقل نقل کرده که اعرابی آمد نزد آنحضرت و گفت که ضامن شدم دیه کامله را و از ادای آن عاجز شدم پس در نفس خود گفتم سؤال میکنم کریمترین مردم را و نمیدانم کریمتر از اهلبیت رسول خدا علیهم السلام پس حضرت فرمود یا اعرابی سؤال میکنم از تو مسئله پس اگر جواب دادی از یکی عطا میکنم بتو ثلث آنمال را و اگر جواب دادی از دو میدهم بتو دو ثلث آنمال را و اگر از همه جواب دادی عطا میکنم بتو همه را اعرابی گفت یا فرزند رسول خدا آیا مثل تو سؤال میکند از مثل من فرمود آری شنیدم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود المعروف بقدر المعرفة اعرابی گفت بپرس از هر چه خواهی اگر جواب دادم فبها و گرنه از تو می آموزم و لا قوة الا بالله پس حضرت از او پرسید بر تیمی که در خیبر بود پس کیسه بجانب او انداخت که دران هزار اشرفی بود و انگشتری با او دادند که در آن نگینی بود که قیمت آن دویست درهم بود و فرمود ای اعرابی آنرا بما بده بطلبکارهای خود و انگشتری را صرف کن در مخارج خود پس اعرابی آنرا گرفت و گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته خدای داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد و در کافی از مسمع بن عبد الملک مرویست که جناب صادق علیه السلام در منی بود پس سائلی نزد آنجناب آمد پس امر فرمود خوشه انگوری باو دهند سائل گفت مرا حاجتی نیست در این اگر در همی باشد پس حضرت فرمود خداوند وسعت دهد بر تو پس رفت و باو چیزی عطا نفرمود پس برگشت و گفت آنخوشه را برگردانید حضرت فرمود خدا بتو وسعت دهد و باو چیزی نداد پس سائل دیگر آمد حضرت سه حبه از انگور گرفت و باو داد پس سائل گفت الحمد لله رب العلمین الذی رزقنی حمد خدایرا که مرا روزی داد پس حضرت فرمود بجای خود باش پس دو کف مبارک پر نمود و باو داد پس سائل گفت الحمد لله رب العلمین پس حضرت فرمود بجای خود باش ای غلام چه باقیست از درهم راوی گفت با او بود قریب بیست درهم پس فرمود بده آنرا باو پس سائل آنرا گرفت و گفت الحمد لله رب العلمین هذا منك وحدك لا شریك لك این از جانب جناب مقدس تو است و بس پس حضرت فرمود بجای خود بایست پس او را مخلع فرمود بپیراهنی که در بدن مبارکش بود و فرمود بپوش این را پس آنرا پوشید و گفت الحمد لله الذی کساني وستر علي سپاس خدائراست که مرا جامه داد و پوشانید ای بندهٔ خدا خداوند تو را پاداش نیک دهد دعا نکرد برای آنحضرت مگر باین اندازه برگشت و رفت مسمع گفت پس گمان کردیم که اگر او دعا نمیکرد برای آنحضرت پیوسته باو

باو میداد زیرا که هر گاه وعده میکرد خدا را حضرت باو عطائی میفرمود **بیست و دوم** آنکه آنچه خواست بسائل دهد بدست راست خود دهد چنانچه در مکارم الاخلاق وغیره مرویست در صفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله که دست راست آنجناب برای طعام و شراب و گرفتن و دادن بود و نمیگرفت مگر بدست راست و عطا نمیفرمود مگر بادست راست **و در** دعائم الاسلام مرویست که آنجناب دو دست میداشت طرف راست را دو چیزی و از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود نخورد مرد مگر بادست راست خود و ننوشد مگر بآن و عطا نکند مگر بآن مگر آنکه او اعلی و اقوی باشد یعنی در دست راست دشوار باشد و صاحب کتاب فردوس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر گاه کسی میگیرد پس بگیرد بدست راست و هر گاه عطا میکند عطا کند بدست راست پس بدرستیکه شیطان میگیرد بدست چپ و میدهد بدست چپ **بیست و سیم** بوسیدن آنچه میدهد بعد از رسیدن بدست سائل چنانچه در خصال صدوق در حدیث اربعماه مرویست که امیر المومنین علیه السلام فرمود در ضمن آداب عطا که هر چیزی که بر گردانند آنچه را بر دستش داده تا بدهان خود پس او را ببوسد زیرا که خداوند میگیرد آنرا پیش از آنکه بدست سائل برسد و در این ضمن اخبار متفرقه ذکر شد **بیست و چهارم** بوئیدن آنچیز چنانچه در تفسیر عیاشی از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود چون پدرم چیزی صدقه میداد میگذاشت آنرا در دست سائل آنگاه آنرا بر میگردانید از نزد او پس آنرا میبوئید و میبوسید آنگاه بر میگرداند آنرا در دست سائل **بیست و پنجم** بوسیدن دست سائل چنانچه در آن تفسیر مرویست از جناب باقر یا صادق علیهما السلام که حضرت سجاد علیه السلام هر گاه عطا میفرمود بسائل میبوسید دست سائل را پس باآنجناب گفت چرا چنین میکنی فرمود زیرا که الصدقة تقع بید الله قبل ان تقع بید السائل پس بوسیدن دست سائل بوسیدن دست خدا است بنده **بیست و ششم** بوسیدن دست خود بعد از دادن صدقه چنانچه ابن فهد در عدة الداعی روایت کرده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام دست خود را میبوسید چون صدقه میداد پس از سر آن پرسیدند همانوجه سابقا ذکر فرمود **بیست و هفتم** دادن بسائل بنحویکه در او ذلتی و اهانتی نباشد برای او پس پرهیز داده آبرویش چیزیکه مقابله نکند با او هزار یک آنچه باو داده و این غالبا میسر نمیشود مگر به تخفیف داشتن آنچه میدهد از غیر سائل بلکه از خود سائل اگر میسر شود و اگر نشد لا محاله مواجه نباشد که از آنچه از شرمندگی و خجلت او بکاهد و آیات و اخبار مدح اخفاء صدقه که پاره از آن مربوط باینجا است گذشت در باب ششم و در اخبار حاجی خراسانی بود که چون خرجیش تمام شد و متوسل شد بحضرت رضا علیه السلام آنجناب بحجره تشریف بردند و بیست اشرفی آوردند از بالای در باو دادند و فرمود که بیرون برو که من تو را نه بینم و تو مرا نه بینی چون اصحاب سبب آنرا از آنجناب پرسیدند فرمود از بیم آنکه بینم ذلت سئوال را در روی او بجهت برآوردن حاجتش و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پنهان کردن

بیست و هشتم و نهم از آداب مسئول با سائل

عمل نیک معادل نهاد حج است آنگاه به بیتی استشهاد فرمود که مضمونش آنکه ممدوح من کسی است
اگر برای حاجت روزی نزد او روم برخواهم گشت بسوی اهل خود در حالتیکه آبروی من بجای خود و قیمت
یعنی چنان میدهد که بذلت سؤال کرفتار نمی شوم و حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز چهار هزار اشرفی با اعرابی
سائل داد از شکاف دروکه گشت که جناب صادق علیه السلام شب تشریف میبرد در آنجا که فقراء خوابیده بودند
و با آنحضرت انبانی بود پر از نان پس در زیر سر آنها میکذاشت بنحویکه آنها نمی فهمیدند تا آنکه از خبر معلوم میشود
که از موالیان نبودند و در خصال مرویست از جناب باقر که حضرت سجاد علیه السلام شبهای تاریک انبان
بدوش میکرفت و دران بود کیسه ای زر سیم و کاهی طعام و هیزم بدوش میکشید و می آمد بدر خانها پس میکوبید آنکاه
میداد بکسیکه بیرون می آمد نزد انجناب و روی خود را میپوشانید هرکاه بفقیر چیزی میداد تا آنکه او را نشناسد و در کافی
مرویست از صارش همدانی که کفت شبی با امیر المؤمنین علیه السلام صحبت میکردم پس کفتم یا امیر المؤمنین مرا حاجتی روی داد
فرمود آیا مرا اهل و یدی برای انحاجت کفتم بلی یا امیر المؤمنین فرمود خداوند تو را از جانب من جزای خیر دهد آنکاه
برخواست و چیزی نکفت و خاموش کردید پس فرمود برای این خاموش کردم که نه بینم ذلت حاجت را در رخسار تو پس
سخن کوی بدرستیکه من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را که میفرمود حاجات امانت خدا است در سینهای بندکان
پس هر که او را کتمان کند نوشته می شود برای او عبادت یکسال و هر که او را فاش کرداند است بر آنکه شنید آنرا
اینکه اعانت کند او را بقضیه و هشتم آنکه خواهش کند از سائل که برای او دعا کند چنانچه در کافی
مرویست از یکی از ائمه علیهم السلام که فرمود چون بفقراء و سائلین چیزی دادید ایشان را تلقین کنید دعا را زیرا که
آنرا عاجت می شود برای ایشان در حق شما و در ثواب الاعمال مرویست از جناب صادق علیه السلام که
علی بن الحسین علیهما السلام فرمود نیست مؤمنی که صدقه دهد بر مسکین ضعیفی پس دعا کند آن مسکین برای او بجهت چیزی
در آن ساعت مکر آنکه مستجاب می شود برای او و در عدة است که آنجناب بغلام میکرد غلام را که چون داد بسائل
امر کن او را که دعای خیر کند و میفرمود بنجادم قدری مکث کن تا او دعا کند و در خصال در حدیث اربعماه مرویست
که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هرکاه عطا نمودید بسائل چیزی پس سؤال کنید از او که دعا کند برای شما زیرا که
آن دعا باجابت میرسد برای شما بقضیه و نهم صغیر دانستن و حقیر شمردن آنچه بسائل میدهد برای او
میکند هم چند در نظار بسیار و عظیم باشد چه مقام برادر مؤمن و حق او از آن بالاتر و عظیم تر است بلکه از
عهده اندک آن نتواند برآمد چنانچه در باب هفتم در شرح من دانی توضیح شد و در نهج البلاغه است
که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مستقیم نمیشود قضای حوائج مکر بسه چیز بکوچک شمردن آن تا بزرک شود و
بخفی داشتن آن تا ظاهر شود و بتعجیل در آن تا کوارا شود و در خصال مرویست از جناب صادق علیه السلام که
فرمود دیدم نیکی را که شایسته نمی شود مکر به سه خصلت تصغیر آن و ستر آن و تعجیل در آن زیرا که تو چون آنرا

صغیر شمردی بزرگش کردی در نزد آنکه آن نیکی را باد میکنی و چون مستورش کردی تمام کردی آنرا و چون تعجیل کردی کوارا کردی آنرا و اگر غیر این شد سخت و نابود نمودی آنرا و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است که اگر همه دنیا را یک لقمه کنند و من آنرا در دهان کسی گذارم که باخلاص خداوند را عبادت میکند هر آینه خود را امنی بینم که مقصرم و در امالی مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمود مؤمن مؤمن نمیشود تا اینکه عقلش کامل شود و عقلش کامل نمیشود تا اینکه در او ده خصلت باشد خیر از او امید دار باشد و شر از او مأمون کوچک شمرد خیر بسیار را از نفس خود و بسیار داند خیر اندک را از غیر خود و بسیار داند شرّ کم را از نفس خود و اندک شمرد شرّ بسیار را از غیر خود ملالت نگیرد از طلب حاجات از نزد او و ملول نشود از طلب علم در همه عمرش ذلت محبوبتر باشد نزد او از عزت و فقر محبوبتر باشد نزد او از ثروت اکتفا کند از دنیا بقوت و درهم و چه درهمی ملاقات نکند احدیرا مگر آنکه بگوید او بهتر از من است و پرهیزکارتر خواهد این نیست که مردم دو مردند یعنی دو صنف مردی بهتر از او و پرهیزکارتر و دیگری بدتر از او و پست تر پس هرگاه ملاقات کند آنرا که بهتر از اوست فروتنی کند برای او تا ملحق شود باو و هرگاه ملاقات کند آنرا که بدتر از اوست و پست تر بگوید شاید شر این برادر و خیر او مخفی است پس هرگاه چنین کرد قدرش بالا گیرد و بهتر و مهتر اهل زمان خود شود سی ام آنکه آنچه باو دهد از خاطر خود محو کند بخوبیکه چنین داند و رفتار کند که گویا چیزی باو نداده و کاری برای او نکرده پس حقّی بر او ندارد که مترقب تلافی و منتظر مکافات آن باشد و در مجموعه معتبری دیدم که از خط شهید نقل شده که گفت لقمان حکیم به پسرش خدمت کردم چهار هزار پیغمبر را در چهار هزار سال و اختیار کردم از کلمات ایشان هشت کلمه را هرگاه در نماز شدی قلب خود را حفظ کن و هرگاه در میان مردم شدی پس زبان خود را حفظ کن و هرگاه در سر خوان شدی پس طبق خود را حفظ کن و هرگاه در خانه غیر شدی پس چشم خود را حفظ کن باید خود دارد و چیزرا و فراموش کن دو چیز را اما آن دو که باید نگاه داشته باشی آنرا پس حد تعالی است و مردن و اما آن دو که باید فراموش کنی آنرا پس احسان تو است در حقّ غیر و بدیهای غیر است در حق تو سی و یکم خورسند و خوشنود بودن در آنچه داده و مسرور بودن باینکه برای سائل کرده تا داخل نشود در آنزمره که خداوند خبر داده که ما صدقاتشان را قبول نمیکنیم زیرا که ایشان کارهند در انحال که انفاق کنند و لا ینفقون الا وهم کارهون بلکه در دل مضطرب و هراسان باشد که مبادا این هدیه ناقابل قبول نشود و الذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم وجلة و بیقام میتر نباشد برای احدی مگر آنگاه که از داشتن چیز و رسیدن مالی باو کاره و اندوهگین باشد چه در دل جمع نتوان کرد میان سرور و شادی از داشتن مال و سرور و بضد آن که دادنست مگر آنکه داشتن که مقدمه باشد برای دادن و در تفسیر امام علیه السلام مرویست که شخصی داخل شد بر حضرت جواد علیه السلام داد و مسرور بود حضرت از سبب سرور او پرسید گفت از پدر شنیدم میفرمود سزاوارترین

روز یکه بنده باید مسرور باشد در ان روز است که خداوند روزی کرده او را در آن روز صدقات و نیکیها و نفعها که ببرادران مؤمنین خود رسانده و امروز روی آورد بمن ده نفر از برادران من که فقیر بودند و عیال داشتند و از بلد دور رو بمن آوردند پس بهر یک از ایشان عطائی کردم و سرور من از نتیجه است **سی و دوم** شکر گذاری سائل که رسول پروردگار و حامل هدیه از حضرت مقدّس و رساننده او بود برحمت الهی با نچه لایق شکر گذاری عباد است در آنجا که واسطه نعمتی شوند چه فرمودند هر که شکر بنده نکند شکر خدا تعالی نکرده و حق سائل بر مسئول اعظم است از حق مسئول بر او چه مسئول مال دهد و سائل نعمت بر زوال مسئول او را از نکبتی که مدتش اندکست در آرد و سائل او را از عذاب طولانی برهاند و در محاسن برقی مروی است از حسین بن نعیم که گفت فرمود بمن حضرت صادق علیه السلام آیا دوست داری برادرت را گفتم آری فرمود منفعت میرسانی بفقرای ایشان گفتم آری فرمود آگاه باش که واجب است بر تو که دوست داشته باشی کسیرا که خداوند را دوست دارد آگاه باش قسم بخداوند منفعت نمیرسانی احدی از ایشانرا تا اینکه او را دوست داشته باشی مینوانی ایشانرا بمنزل خود گفتم نمیخورم مگر آنکه باشد از ایشان دو نفر و سه نفر پس فرمود فضل ایشان بر تو اعظم است از فضل تو بر ایشان گفتم ایشانرا بمنزل خود میخوانم و میخورانم ایشانرا از طعام خود و سیراب میکنم ایشانرا و بر فراش خود می آورم که پایمال کنند و با نجال افضلند از من فرمود آری زیرا که ایشان چون داخل میشوند در منزل تو داخل میشوند بآمرزش تو و آمرزش عیال تو و چون بیرون روند از منزل تو بیرون میروند با گناهان تو و گناهان عیال تو و شنیده در روسی گفته واجب است شکر منعم بصدقه و حرام است کفران او **سی و سیم** شکر خداوند بر توفیق ادای این عبادت که از اعظم قربات و اجلّ مثوبات و اشقّ تکالیف و سدید اعمال است چنانچه بر ناظر این اوراق مکشوف و هویدا و در کتاب و سنّت منصوص و مصرّح است **سی و چهارم** منّت نگذاشتن بر سائل در وقت دادن و بعد از ان **سی و پنجم** آزار نکردن و رنج نرسانیدن بسائل زمان عطا و پس از ان چنانچه در باب هشتم هر دو مشروح شد **سی و ششم** ردّ نکردن آنمال که برای سائل مهیا کرده در مال خود اگر آنسائل رفت یا از انچه خواست مستغنی یا هلاک شد چنانچه در عدة الداعی مرویست که امام علیه السلام پرسید از شخصی که پیرونرفت با صدقه که بدهد آنرا بسائل پس یافت آنرا که رفته فرمود پس بدهد آنرا بغیر آنسائل و برنگرداند آنرا در مال خود **سی و هفتم** آنکه انچه را داده دوباره برنگرداند آنرا در مال خود و تصرّف نکند در آن هر چند بخرید از سائل یا غیر او یا ببهه یا بنحو دیگر از اسباب انتقال شرعی باشد مگر آنکه بمیراث باو منتقل شود چنانچه شیخ طوسی در تهذیب از جناب صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود هر گاه مردی صدقه داد پس حلال نیست برای او اینکه بخرد آنرا یا خواهش کند که باو ببخشد و طلب نکند برگشتن آنرا مگر بمیراث و در کافی از انجناب مرویست که فرمود بمنصور بن حازم هر گاه تصدق

کردی بصدقه برنمیگردد بتو و نخر آنرا مگر آنکه بمیراث مالک شوی و ظاهر اینست و خبر اگرچه حرمت است چنانچه ظاهر
شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در نهایت فتوی بر طبق آنست الا آنکه معروف بین فقهاء کراهت است
و حمل اینها و خبر بر آن **سی و هشتم** دلالت کردن سائل بحلیکه حاجتش را برآورد و زنجه خواسته باو دهد
برغبت اگر خود متمکن نباشد از اجابت هرچند بسئوال از غیر باشد چنانچه گذشت از سوال خدا صلی الله علیه و آله
که فرمود اگر نیست در نزد او رحمت کند در تحصیل آن از نزد غیر خود تا آنکه برآورد آنرا و این باید در اذلت
محذوری نباشد بدتر از رد کردن سائل باشد تهی باینکه ضرری و اذیتی بآنشخص رسد از این دلالت کردن بسوی
او هرچند کشف حال او دادن بجبر رد باشد نه از روی غیبت و رضا **سی و نهم** آنکه اگر ندارد بحسب ظاهر حال
خود متمکن است که بعد از زمانی حاجتش را برآورد وعده نیکوئی باو دهد و برمی او را برگرداند و نیست مراد از
معروف در آیه شریفه قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی سخن نیک و آمرزش
لغزشهای سائل بهتر است از صدقه که از پی آن آید آزاری نه بر تفسیر بعضی و در مکارم الاخلاق مرویست
که مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی خواست پس حضرت فرمود چیزی نزد من نیست ولیکن در پی من
طلب کن آنرا پس هر زمانکه رسید بما او را میدهیم آنرا پس عمر گفت یا رسول الله خداوند تو را تکلیف نکرده بآنچه
قدرت نداری پس حضرت را ناخوش آمد این سخن پس آن مرد گفت انفاق کن و مترس از ساحب عرش
کم کردن پس حضرت تبسم کرد و شناخته شد سرور در رخسار مبارکش و ورد جلد از اخبار متعلق بوفات
آنجناب مذکورست که در مرض وفات عباس را خواست و فرمود وصیت مرا قبول کن باینکه دین مرا
ادا کنی و آنچه وعده دادم وفا کنی قبول نکرد و گفت من عیال دارم و بضاعت در دست ها نمانند باد بهوی
یعنی از عهده آنها بر نیایم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را خواست و با و فرمود و قبول کرد و همه
آنها را ادا نمود و در کتاب قضاء الحقوق سوری مرویست که آنجناب فرمود وعده مؤمن کرفتن
است بدست یعنی هر کاه وعده داد اطمینان بوعده او مثل اطمینان بچیزیست که در دست او دیده و در
کشف الغمه مرویست که فرمود وعده مؤمن نذریست که کفاره ندارد پس اهم دعا کردن در حق او اکر
از وعده نیز عاجز باشد بلکه با وعده نیز مناسبت چنانچه خداوند میفرماید و اما تعرضن عنهم ابتغاء
رحمة من ربك ترجوها فقل لهم قولا میسورا حاصل ترجمه بنا بر بعضی از تفاسیر و اکر اعراض کنی
بجهت شرم داشتن از خویشان و مساکین و رهکذران چون از تو سئوال کنند بجهة طلب کردن وسعت
و فضل از پروردکار خود که بآن بتوانی بر ایشان بذل کنی پس کوی بایشان قول نرمی و سخن سهل آسانی
در مرحله احاجت که نشود مکر خواستن از خداوند برای او بمقدار اندازه و قابلیت و رفع ضرورت
و حاجتش و بعضی کفته اند که مراد از قول میسور وعده نیکوست بسائل و بعضی کفته اند برکرداندن نرمی

فضیلت انفاق در روز عید غدیر

و ملائمت و شیخ طبرسی روایت کرده که چون این آیه نازل شد حضرت بآن سائل میفرمود یرزقنا الله و ایاکم من فضله و بعضی گفتند قول معروف دعاست در حق سائل و چون از اهل عصمت علیهم السلام تفسیری بنظر نرسید و کشف توضیح نشده و کلام گنجایش هر دو مطلب را دارد لهذا در پیش شایسته شمول هر دو است هر دو مطلب یعنی وعدهٔ نیکو و دعا بلکه برگرداندن نرمی و شفقت و مهربانی و موعظه و دلداری را بآن نحو که با دل خوش برگردد نه با خاطر شکسته باب نفرزدهم در ذکر پاره از زمان و مکان که سبب بر زیاد شدن اجر و ثواب صدقه و انفاق در آنها و سزاوار است اهتمام نمودن در بعضی نمازها از فیوضات خاصه که برای منفقین در آنها مهیا نموده اند و ما بترتیب آنها را ذکر میکنیم با بعضی از اخبار متعلق بآنها چه استقصاء آن موجب تطویل و کلالت بی همتانست و ابتداء باید نمود بعروس ایام و تاج روزها روز غدیر شیخ طوسی از فیاض ابن محمد روایت کرده که گفت در روز غدیر در مرو در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم و آنحضرت در آنروز مخصوصان خود را جمع کرده بود و اشیاء را که داشته بود برای افطار و نجانها بایشان طعام و زر و خلعت و ستاد حتی انگشتر و کفش و بایشان خلعتهای فاخر شفقت فرمود و ملازمان و خدمتکاران خود را باحیای نوبسیار نفیس پوشانید و فضیلت این روز را برای مردم نقل میفرمود از انجمله فرمود که در بعضی سالهای خلافت امیر المؤمنین علیه السلام جمعه با غدیر جمعه شد پس او از جماعت که از روز گذشت حضرت بر بالای منبر برآمد و خطبه طولانی خواند و فضائل این روز را بیان فرمود و برای او نامهای بسیار ذکر نمود آنگاه فرمود بعد از انقضای این جمعه بر شما باد توسعه دادن بر عیال خود و احسان و نیکی کنید نسبت برادران دینی خود در خانهای خود برادران مؤمن را جمع کنید و نیکوئی کنید بایشان و یکدیگر را مبارکباد تهنیت بگوئید و نیکی و احسان کردن در این روز مال و عمر را دراز میکند و مهربانی با یکدیگر کردن موجب مزید رحمت الهی است تا توانید بخشش و احسان کنید بعیال و برادران مؤمن خود و هر که امید احسان در حق شما دارد در حق او تقصیر مکنید و ضعیفان و فقیران و غلامان و کنیزان را با خود برابر کنید بدستیکه دادن یکدرهم در این روز برابر است با دویست هزار درهم در جمعهای زیاده نیز عطا میکند تا آنکه فرمود هر که در شب مؤمنی را افطار دهد چنان باشد که هزار هزار پیغمبر و صدیق و شهید را افطار داده باشد پس چگونه نباشد ثواب کسیکه متکفل باشد احوال چندین نفر از مؤمنین و مؤمنات را و هرگاه چنین کند من ضامنم بر خداوند که امان یابد از کافر شدن و فقیر شدن و اگر بمیرد در شب یا در آن روز یا بعد از آن تا عید غدیر آینده بدون آنکه گیرهٔ بسیکدی کند البته آمرزیده است و هر که قرضی بگیرد در این روز برای برادران خود من ضامنم بر خداوند که اگر او را از دنیا ببرد یا بمیراند آنقدر ضرر از ذمهٔ او تحمل شود و از دوش او برداشته شود و در حدیث دیگر از جناب صادق علیه السلام مرویست که فرمود روزهٔ روز غدیر برابر است با روزه عمر دنیا تا اینکه فرمود هر که در این روز مؤمنی را افطار دهد ثواب کسی را دارد که قیام طعام کند که هر قیامی صد هزار رکعت است و ثواب کسی را دارد که طعام دهد و آب دهد باین عدد

فصل انفاق در غدیر دوم و مولود و فطر و عرفه

که مذکور شد از پیغمبر و اوصیا ایشان و شهیدان و صالحان در سال قحط و یکدرهم که در این روز تصدق کند برابر است
با صد هزار درهم که در روزهای دیگر تصدق کند مروی من غدیر دوم شهر ربیع الاول سید جلیل
علی خلف رضی الدین علی بن طاؤس در کتاب زوائد الفوائد از احمد بن اسحاق قمی روایت کرده که امام علی نقی علیه السلام
نقل فرمود از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود جذیفه در ضمن فضائل این روز که خدا تعالی فرمود ای محمد این روز را
عید کردند پدران تو و اهلبیت تو و برای هر که تابع ایشان باشد از مؤمنان و شیعیان ایشان و سوگند یاد میکنم
بر خود بعزت و جلال خود و علو منزلت و مکان خود که عطا کنم فردا که عید کند این روز را از برای من ثواب آنها که بحمل
عرش احاطه کرده اند و قبول کنم شفاعت او را در خویشان او و زیاد کنم مال او را اگر کشادگی دهد بر خود و عیال خود در این روز
انگاه از حضرت امیر علیه السلام هفتاد و دو نام برای او نقل فرمود و از جمله آنها است که فرمود روز زکوة بزرگ
است روز فطر دوم است روز پیش فرستادن تصدق است روز زیادتی مثوبات است روز نحله و عطا
روز زیارت کردن مؤمنان است روز محبت کردن ایشان است و شیخ مفید در کتاب مسار الشیعه
روایت کرده که هر که در روز نهم ماه ربیع الاول چیزی انفاق کند حق تعالی کنایان او را بیامرزد و مستحب است
در این روز طعام برادران مؤمن فراخ کردن ایشان و توسعه دادن بر عیال و دیگران مروی من عید دوم شیخ مفید هم ربیع الاول
روز ولادت باسعادت حضرت خاتم النبیین شیخ مفید در کتاب مذکور فرموده مستحب است در این روز تصدقات
بارباب حاجات بدهند و مؤمنین و مؤمنات را شاد گردانند مروی من عید فطر که خداوند وعده داده بر شکافتن
آنکه در او صدقه دهد و پروردگار خود را یاد کند چنانچه میفرماید قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی
و حضرت صادق علیه السلام مستحب دانسته خرج خود فرمود بردن فطره جمیع غلامان و کنیزان ما را بده و یکی
از شیعیان ما را مگذار که زکوة او را ندهی زیرا که اگر یکی یک گندمی کم دهد میترسم که در عوض سال ببرد و این زکوة فطره سبب
قبول شدن روزه و حفظ بدن و پاکیزگی از بخل و سایر کثافات معنویه است و از برای آن آداب و شرایطیست
که در رساله مبین شده مروی من عرفه در ثواب الاعمال و فقیه مرویست که جناب پیغمبر علیه السلام چون روز عرفه
میشد شیخ علیه الرحمه میگوید که حضرت رضا علیه السلام تمام مال خود را در روز عرفه در خراسان بفقرا تقسیم
کرده و در مناقب ابن شهر آشوب مرویست از عبد الرحمن عنبری که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله
علیه وآله روز عرفه و تحریص کرد بر صدقه پس مردی گفت یا رسول الله این شتر من برای فقرا باشد و آن ناقه
غضبا بود که آخر با آنجناب سید و نزدیک وفات آنحضرت عرض کرد مرا بکو وصیت میکنی بعد از خود فرمود
ای غضبا خداوند مبارک گذارد در تو توازن دختر من فاطمه که سوار شود بر تو در دنیا و آخرت پس از وفات
شب آمد خدمت فاطمه علیها السلام و گفت السلام علیک یا بنت رسول الله نزدیک شده زمان
مفارقت من از دنیا قسم بخدا که کوار انشده ام نه بدلفی و نه بآبی بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله و مرده ام روز

فضل انفاق در روز قربان و جمعه

بعد از انجناب سرود عید قربان از صدقات مقرره مؤکده این روز قربانیست که سبب آمرزش صاحب اوست
چون اول قطره از خون بریزد و تفصیل شروط قربانی و آداب و کیفیت تقسیم آن در محلش مذکور است و بعضی علماء آنرا
واجب دانسته اند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود قرض کن برای قربانی که خدا میدهد مر تو را در جمعه در ثواب
الاعمال مرویست که سائلی خدمت جناب صادق علیه السلام آمد عصر پنجشنبه پس سؤال کرد او را رد نمود پس متوجه
کسانی شدند که در مجلس نشسته بودند و فرمود آگاه باشید که در نزد ما هست چیزیکه در نزد شما نیست و لیکن صدقه در روز جمعه
مضاعف میشود چندین ضعف و نیز از انجناب روایت کرده که فرمود پدرم مالش از همه اهل بیتش کمتر بود
و اعانت و تحمل جمعیتش از همه بزرگتر و صدقه میداد در هر روز جمعه یک اشرفی و میفرمود صدقه روز جمعه
مضاعف می شود بجهت فضل روز جمعه بر غیر او از روزها و شیخ مفید در مقنعه از انجناب روایت کرده
که فرمود صدقه در شب جمعه و روز او برابر است با هزار و صدوق علل الشرایع از ابو حمزه ثمالی
روایت کرده که گفت نماز کردم با حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بامداد در مدینه در روز جمعه پس چون فارغ شد
از نماز و تسبیحش برخواست و روانه شد بسوی منزلش و من با انجناب بودم پس او را داد کنیز خود را که نامش سکینه بود
و فرمود باد عبور نکند بر در خانه من سائلی مگر آنکه طعامش دهید پس بدرستیکه امروز روز جمعه است پس عرض
کردم با انجناب که هر که سؤال میکند مستحق نیست فرمود ای ثابت میترسم بعضی از انها که سؤال می کنند
مستحق باشند پس طعامش ندهند در دشش کنند پس نازل شود بما اهل بیت انچه نازل شد بیعقوب و آل او طعام
دهید ایشانرا طعام دهید ایشانرا و در دعائم الاسلام مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود اعمال
مضاعف می شود روز جمعه پس زیاد کنید در او از نماز و صدقه و دعا و در خصال مرویست از هشام بن
حکم که از جناب صادق علیه السلام پرسید از مردیکه قصد کردن چیزی دارد از خیرات چون صدقه و روزه و نحو
آن فرمود که مستحب است که بوده باشد این در روز جمعه زیرا که عمل مضاعف میشود در روز جمعه و در
عدة الداعی مرویست از جناب باقر علیه السلام که هر گاه اراده داری تصدق کنی بچیزی پیش از جمعه بکن و پس
تاخیر کن آنرا تا روز جمعه و گذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بمردی در روز جمعه امروز روزه
گرفتی گفت نه فرمود صدقه دادی بچیزی گفت نه فرمود برخیز و با اهلت نزدیکی کن که آن صدقه است از تو
براو و در کتاب عروس مرویست از انجناب که صدقه در شب جمعه هزار و در روز جمعه هزار است و وارد
شده که چیزی تازه برای اهل خود در روز جمعه بهر یکه خورسند شوند بامدن جمعه و در فقه الرضا علیه السلام
مرویست که انجناب فرمود روز جمعه روز عید است برای امت من بسیار صدقه دهید در آنروز ماه
مبارک رمضان در نوادر سید فضل الله راوندی مرویست از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود
هیچ نفقه نیست مگر آنکه بنده را از آن سؤال میکنند مگر نفقه در ماه مبارک رمضان زیرا که صله است مر بنده را

فضل انفاق در ماه مبارک رمضان

در رفتار حضرت سجاد با بندگان در ماه رمضان

نعمت که عطا و بذل شما کنید و موصل گردانید برادران خود را و طعام دهید فقرا و مساکین از برادران خود را
پس بدرستیکه هر کرا خدا روزی داده بر این همای او است مثل اجر او بدون آنکه از اجر او چیزی کم شود و
سعید بن علی بن طاؤس در کتاب مضمار روایت کرده از جناب که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام چون
ماه مبارک داخل میشد نمیزد بنده خود را و نه کنیز خود را و چون غلام و کنیز گناهی میکردند با لبشته تا جناب میفرمود
در جائیکه فلان گناه کرده یا فلانه گناه کرده در فلان روز او را عقاب نمیکرد بر آن گناه تا آنکه جمع می شد بر ایشان
گناهان بسیار تا آنکه شب آخر ماه مبارک رمضان میشد ایشان را احضار میکرد و جمع میکرد در درود و خود آنگاه ظاهر میفرمود
آن قدر را که میخواست و میفرمود ای فلان چنین و چنان کردی و من تو را ادب نکردم آیا بجهت خاطر داری پس میگفت آری ای سید
رسول خدا تا آنکه چنین میکرد تا آخر ایشان نگاه می ایستاد در وسط ایشان و میگفت با بلند ایشان صداهای خود را
بلند کنید و بگوئید ای علی بن الحسین بدرستیکه پروردگار تو احصا کرده بر تو هر چه بجای آوردی چنانچه احصا کردی
تو آنچه ما کردیم و در نزد او است کتابیکه شهادت میدهد بر تو براستی که دانکه نگذاشته کوچک و نه بزرگ را
از آنچه کردی مگر آنکه احصا کرده و خواهی یافت آنچه را که کردی حاضر در نزد او پس عفو کن و درگذر چنانچه امیدداری
از او سلطان عفو را چنانچه دوست داری که عفو کند آن پادشاه از تو پس عفو کن از ما تا خواهی یافت او را
عفو کننده و مهربان بتو و آمرزنده مر تو را و ظلم نمیکند بر تو در کار تو احدی را آنچنانکه در نزد تو نوشته است
که شهادت میدهد بر ما براستی و دانکه نگذاشته کوچک و بزرگ را از آنچه کردیم مگر آنکه احصا نموده آنرا پس یاد آور
ای علی بن الحسین خواری ایستادن خود را در حضور پروردگار خود که عالم عدل است و ظلم نمیکند مثقال حبه از
خردل و خواهند او را روز قیامت وکفی بالله حسیبا و شهیدا و خدائی عزوجل خود کافیست
در کشیدن حساب و گواهی دادن پس عفو کن و درگذر که عفو میکند از تو آن پادشاه و دور میکند روز را
که میفرماید ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم هر آینه عفو کنند و درگذرند آیا
دوست نمیدارند که بیامرزد خداوند مر شما را و حضرت نمیکرد با یکلمات نفس خود را و اشیا را می آموخت
و ایشان نیز فریاد میکردند بر جناب و او میان ایشان ایستاده و میگریست و نوحه میکرد و میگفت
بار خدایا تو ما را امر کردی بعفو کنیم از آنکه ما را ظلم کرده و عفو کردیم ما از آنها که بر ما ستم کردند چنانچه و تو میدانی
پس عفو کن از ما که تو سزاوارتری از این کار از ما و از آموزین و از این قسم کلماتی در مناجات میفرمود آنگاه
رو میکرد با جماعت و میفرمود من شما را عفو کردم آیا شما عفو کردید از من و از آنچه صادر شده از من بالنسبه
بشما از بدی آقائی بدرستیکه من آقائی بد لئیم ستمکارم که مملوک مر سلطان جواد عادل محسن متفضل را پس میگفتند
که ما عفو کردیم از تو از آقائی ما و تو بدی نکردی پس میفرمود با یشان که بگوئید بار خدایا عفو کن از علی بن الحسین
چنانچه عفو کرده از ما و آزاد کن او را از آتش چنانچه آزاد کرد ما را از بندگی پس میگفتند اینرا پس میفرمود اللهم

خبر شریفی در فضل ماه شعبان

آمین رب العلمین بروید پس بتحقیق که عفو کردم از شما و آزاد کردم شما را بامید عفو کردن از من و آزاد شدن
رقبه‌ام پس ایشانرا آزاد میکرد و چون روز فطر میشد جائزه میداد بایشان آنقدر جائزه که ایشانرا از سؤال
نگاهدارد و بی نیاز کند ایشانرا از آنچه در دست مردم است و هیچ سال نبود مگر آنکه آزاد میکرد در او در آخر
شب ماه رمضان ما بین سیصد نفر و کمتر و بیشتر و میفرمود برای خداوند است در هر شب از ماه رمضان در وقت
افطار هفتاد هزار هزار آزاد شده از آتش که همه مستحق دوزخ شده اند پس چون شب آخر ماه رمضان شود آزاد
میکند در او مثل آنچه آزاد کرده در جمیع آنماه و بدرستیکه من میخواهم که به پیوندد خداوند مرا در حالتیکه آزاد کرده ام
در ملک خود در دار دنیا بامید آنکه آزاد کند مرا از آتش و هرگز بنجدست و نمیدانست خادم میرا زیاده از یکسال هم
بنده را که مالک میشد در اول سال و در وسط سال چون شب فطر میشد آزاد میکرد آنها را و بدل ایشان میگرفت
در سال دوم آنکاه آزاد میکرد بهمین نسق کارش چنین بود تا ملحق شد بجوار حق تعالی و گاه بود که میخرید سیاهان
و حاجتی بآنها نداشت دمی آورد ایشانرا بعرفات پس می بست بایشان کشادگیها و رخنها و سوراخهای جامه‌ها
پس چون حرکت میکرد از آنجا آزاد میکرد ایشانرا و هر میکرد برای آنها بجائیها از مال خود

شعبان

فضائل شعبان سید علی بن طاؤس در کتاب اقبال از دارقطنی روایت کرده که گفت پرسیدم از جناب
صادق علیه السلام که چیست ثواب کسیکه روزه بگیرد یکروز از شعبان را فرمود بهشت و الله گفتم چیست
بهترین عملی که بجا آورده میشود در او فرمود صدقه و استغفار و هر که تصدق کند بصدقه در شعبان تربیت
میکند آنرا خدا چنانچه تربیت میکند یکی از شما کره شتر خود را تا آنکه می آورند آنرا روز قیامت و حال آنکه
گردیده مانند کوه احد و در عیون مروی است از جناب رضا علیه السلام که فرمود هر که تصدق دهد در ماه شعبان
بصدقه هر چند بنیم خرمائی باشد حرام میکند خداوند جسد او را از آتش و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور
است که گذشت امیر المؤمنین علیه السلام بر قومی از آنجمله شده بسلمین که نبود در ایشان مهاجری و نه انصاری
و ایشان نشسته بودند در مسجدی در روز اول شعبان و دید ایشانرا که فرو رفته اند در امر قدر و غیر آن از آنچه
اختلاف کردند در آن مسلمین و بلند شده آوازها ایشان و سخت شده لجاجت و جدال ایشان پس ایستاد
نزد ایشان و سلام کرد بر ایشان پس جواب دادند و برای آنجناب مجلس خود را وسعت دادند و برخواستند و
خوابش کردند نشستن را در نزد ایشان پس تبسم کرد بایشان و فرمود و ندا کرد ایشانرا که ایکروه سخن کوی
در آنچه نفعی نمیرساند بایشان آیا ندانستید که برای خدا تعالی است بندگانیکه مالک کرده ایشانرا خوف
بدون آنکه عاجز باشند از کفتن بلی یا شنیده باشند بدستیکه ایشانند فصیحان عاقلان با خردان دانایان
بخداوندند و روزهای خدا یعنی روز نعمت و نقمت و روز جزا و روز عقوبت و روز امتحان یا روز دنیا
و روز رجعت و روز آخرت و لیکن ایشان در گاه بخاطر آرند عظمت خداوند را شکسته میشود زبانهای ایشان

خبر شریفی در فضل ماه شعبان

وکنده میشود دلهایشان و میرود عقلهایشان و مبهوت میشود خردهایشان بجهت اعزاز و اعظام و جلال خداوند
پس هرگاه بخود آمدند از آنچه الت رومی آورند بسوی خدا بکردارهای پاکیزه میشتابند نفسهای خود را باستکاران و
خطاکاران و حال آنکه ایشان منزهند از تقصیر و تفریط مگر آنکه ایشان راضی نمیشوند برای خدا بکردار اندک بسیار
نمیشمرند برای او عمل زیاد را و پیوسته مشغولند باعمال پس ایشان چنانند که هر وقت نظر کنی بایشان ایستاده گانند
بعبادت ترسان و هراسان در بیم و خطر هستند پس کجایند شما از ایشان ایکروه تازه کارها آیا ندانستید که
داناترین مردم بقدر ساکت ترین ایشانند از آن و اینکه جاهلترین مردم بقدر سخن گوترین ایشانند در او ایکروه
تازه کارها امروز غره شعبان کریم است نامیده است او را پروردگار ما شعبان بجهت پراکنده شدن خیرات
بتحقیق که یاد کرده پروردگار شما را در راههای حسنات خود را و جلوه داده بشما قصرهای خیرات او را بقیمت اندکی
و کارهای آسانی پس بخرید آنرا و جاده داده برای شما ابلیس لعین شعبهای شرور و بلاهای خود را و شما پیوسته
میکوشید در گمراهی و طغیان و متمسک میشوید بشعبهای ابلیس و رو میکردانید از شعبهای خیرات که باز شود
برای شما درهای او و این غره ماه شعبانست و شعبهای خیرات او نماز است و روزه و زکوة و امر بمعروف
و نهی از منکر و بر والدین و خویشان و همسایگان و اصلاح ذات البین و صدقه بر فقرا و مساکین بر خود تکلف
مید هید چیزی را که برداشته شده از شما یعنی امر قضا و قدر و چیزیکه نهی کرده شده اید از فرو رفتن در آن از
کشف سترهای خدا که هر که تفتیش کند از آنها از تباه شده کانست آگاه باشید بدرستیکه اگر شما وقف شوید بر
آنچه مهیا فرموده پروردگار عز و جل برای مطیعین از بندگانش در امروز هر آینه باز خواهید داشت خود را از آنچه در او
هستید و شروع خواهید کرد در آنچه امر کردند شما را بآن گفتند یا امیر المؤمنین و چیست آنکه آنرا خداوند مهیا فرموده
در این روز برای مطیعین خود پس امیر المؤمنین فرمود آگاه باشید که خبر نمیدهم شما را مگر بآنچه شنیده ام از رسول خدا صلی الله
علیه و آله بتحقیق که فرستاد رسول خدا روزی لشکری بجانب قومی از سخت دلان کفار پس خبر ایشان طول کشید و
قلب آنجناب متعلق شد بایشان و فرمود کاش کسی عارف بود باخبار ایشان و خبر میداد ما را باحوال ایشان و در این
گفتگو بودند که ناگاه بشیر بنزدش آمد که ایشان ظفر یافتند بر دشمنان خود و مستولی شدند بر ایشان و کردانیدند
آنها را مابین کشته و زخم دار و اسیر و غارت کردند اموال ایشانرا و اسیر نمودند اطفال و عیال ایشانرا پس چون
لشکر نزدیک مدینه رسید پیغمبر و رفت بسوی ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش برای استقبال
پس چون ملاقات نمود ایشانرا و رئیس ایشان زید بن حارثه بود که آنجناب او را بر آنها امیر کرده بود چون
حضرت را دید از ناقه فرود آمد و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بوسید پا یا آنکه دستهای آنجناب را
پس حضرت او را گرفت و سر او را بوسید آنگاه از ناقه فرود آمد عبد الله بن رواحه و بوسید دست و پای
آنحضرت را و حضرت او را در بغل گرفت آنگاه فرود آمدند سایر لشکریان و ایستادند و صلوات بر آنجناب فرستادند

خبر شریف در فضل ماه شعبان

و حضرت رد خبر نمود بر ایشان آنگاه فرمود خبر دهید مرا بقصهٔ خود و حالتان با دشمنان و با ایشان بود آن
آنقوم و اولاد ایشان و عیال و اموال ایشان از طلا و نقره و اصناف امتعه مقدار فراوانی پس گفتند یا رسول الله
اگر میدانستی چگونه بود حال ما هر آینه بزرگ می شد تعجب تو پس حضرت فرمود من نمیدانستم تا آنکه آگاه کرد مرا بان
جبرئیل الآن و شنودم که بدنم چیزی از کتاب خدا و دین او را نیز تا اینکه بیاموزد مرا بان پروردگار من خدای متعال
و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان الی قوله
صراط مستقیم ولیکن خبر دهید باین این برادران مؤمنین خود را تا من تصدیق کنم شما را پس بتحقیق که
خبر داد مرا جبرئیل بصدق شما پس گفتند یا رسول الله چون ما نزدیک دشمن شدیم جاسوسی بر آنخود فرستادیم که
مطلع شود بر حالات ایشان و عددشان پس برگشت بسوی ما و خبر داد ما را که ایشان مقدار هزار نفرند و ما
دو هزار نفر بودیم و ناگاه آنقوم بیرون آمدند تا پشت بلد خود بقدر هزار نفر و سه هزار نفر را در بلد گذاشتند
که ما را از پشت سر نگذارند ما هزار نفریم و جاسوس ما خبر داد که ایشان در میان خود میگفتند ما هزار نفریم و ایشان
دو هزار نفرند ما طاقت نداریم روبرو جنگ کردن را و نیست جایز برای ما جز اندختن یکدیگر را در بلد
تا بینیم ایشان بتنگ آیند از مکر لهای ما پس منصرف شوند از ما پس [illegible]
و حمله آوردیم بر آنها پس داخل بلد خود شدند و [illegible]
و گمان بردیم که بیتوته میکنند پس [illegible]
زید بن حارثه در جانبی از اطراف لشکر ما که نماز میکرد و قرآن میخواند و عبد الله بن [illegible]
میکرد و قرآن میخواند و قتادة بن النعمان در جانب دیگر نماز میکرد و قرآن میخواند [illegible]
دیگر نماز میکرد و قرآن میخواند پس بیرون آمدند در شبی که شب تاریکی بود و ما را تیرباران کردند [illegible]
در بلد ایشان بود که آگاه بودند بر اهها و مواضع آن ما تا داد پس خود کفیم بسعی [illegible]
این شب تاریک قدرت نداریم که بهیچ چیز از تیرها زیرا که نمی بینیم آنها را [illegible]
بیرون آمد از دهان قیس بن عاصم منقری مانند تنور شعله در آمده و روشنائی بیرون آمد از دهان او مانند
روشنائی زهره و مشتری و روشنائی بیرون آمد از دهان عبد الله بن رواحه مثل شعاع [illegible]
و نوری ساطع شد از دهان زید بن حارثه روشن تر از آفتاب طالع شده و این نورها روشن کرد تاریکی شب را
ما تا اینکه روشن تر شده بود از نصف النهار و گمان میکردیم که [illegible]
و ایشان نمیدیدند پس زید ما را بر ایشان پراکنده نمود تا آنکه [illegible]
ایشان نمیدیدند ما را [illegible]
[illegible]

کرامت زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه و قیس و قتاده

(۱۰۶)

دیدیم اموال ایشان و ندیدیم یا رسول الله عجیب تر ازین نور ها در دهنهای ینکرد و که کردانیده تاریکی شب بر شمایان
ما تا آنکه قادر شدیم بر ایشان پس رسول خدا صلے الله علیه و آله فرمود با ایشان بگوئید الحمد لله رب العلمین بیمار
فضیلت داده ایشانرا باو از ماه شعبان و تحقیق که بگذشت از ایشان ماه حرام یعنی رجب و این نور ها بجهة اعمال بد
شما است در غرهٔ ماه شعبان که پیشی داده بایشان در شب خود پیش از انکه صادر شود از ایشان آن اعمال پس گفتند یا رسول الله
چیست آن اعمال که ما هم پوشیده شویم بر آن فرمود انا قیس بن مقدری پس او امری کرد بمعروف در غرهٔ شعبان و نهی کرد
از منکری و دلالت کرد بر خیری پس از انجهة پیش داده شد برای او این نور در شب آن روز و او در وقت خواندن قرآن
و اما قتادة ابن نعمان پس او ادا کرد دینی را که بر او بود در غرهٔ روز شعبان پس باین سبب پیشی داد با و آن نور را
در شب آن روز و اما عبد الله بن رواحه پس او نیکوکار بود بوالدین خود و غنیمت او در شب زیاد شده بود پس چون
چنین شد پدرش گفت با و من و مادرت تورا دوست میداریم و این زن تو فلانه ما را آزار میرساند و رنج میدهد و ما
ایمن نیستیم که تو شهید شوی در این جنگها پس مداخله کند با ما اینزن در اموال تو و زیاد شود بر ما ستم و رنج او پس عبد الله
گفت من مطلع نبودم بر ستم او بر شما و ناخوشداشتن شما او را و اگر میدانستم اینرا هر آئینه جد میکردم او را از خود
و لیکن الآن او را از خود جدا کردم تا آنکه در امان باشید از انچه از من میرسید و من دوست نداشتم که شما کاره باشید
پس این سبب شد که بسلف داد با و نور یرا که دید و اما زید بن حارثه که بیرون می آمد از دهان او نوریکه روشن تر بود
از آفتاب طالع شده و او سید آن قوم است و افضل ایشان پس تحقیق که خداوند میداند که چه از او سر میزند
پس اختیار فرمود او را و فضیلت داد او را از روی دانستن باینچه از او می شود بدرستیکه او در آنروز نزدیکه در پس این شب
بود که در او ظفر یافته بسبب آن آفتاب طالع شده از دهان او مردی از منافقین عسکر او اراده کرد بر انگیختن بدی
میان او و میان علی بن ابیطالب علیه السلام و افسادی میان این دو پس با و گفت به صبح کردی که نظیر نداری
در اهلبیت رسول خدا صلے الله علیه و آله و اصحاب او این رنج و مشقت تو و این چیز که مشاهده نمودیم نور تو است پس
زید با و گفت ای بنده خدا بترس از خداوند و افراط نکن در گفتار و بالا مبر مرا زیاده از قدم پس بدرستیکه تو بسبب
این گفتن مخالفی و حجت او کافری و اگر قبول کنم گفتار تو را من نیز چنین میشوم ای بندهٔ خدا آیا خبر ندهم تورا
بانچه بود در اول اسلام بعد از او تا آنکه رسول خدا صلے الله علیه و آله داخل مدینه شد و فاطمه علیها السلام را
تزویج نمود و متولد شد برای او حسن و حسین علیهما السلام گفت آری گفت چونکه رسول خدا صلے الله علیه و آله مرا
بغایت دوست میداشت تا آنکه مرا به پسری خواند پس مرا میگفتند زید پسر محمد صلے الله علیه و آله تا آنکه متولد شد
برای علی حسن و حسین علیهما السلام پس کراهت داشتم اینخواندن را بملاحظهٔ آنکه بزرگوار و گفتم تا آنکه مینخواند مرا دوست دارد
که بخوانی مرا زید مولی رسول خدا صلے الله علیه و آله زیرا که کراهت داشتم که شبیه شوم حسن و حسین علیهما السلام را
پس پیوسته چنین بود تا آنکه خداوند تصدیق کرد ظن مرا و فرستاد بر پیغمبر صلے الله علیه و آله که خدای فرا زنده

خبر شریفی در فضل ماه شعبان

برای مرد و دل در باطن او یعنی دلیکه دوست دارد محمد و آل او را علیهم السلام و تعظیم کند ایشانرا و دلیکه تعظیم کند غیر ایشانرا مثل تعظیم کردن ایشان یا دلیکه دوست داشته باشد بآن دشمنان او را بلکه کسیکه دوست دارد دشمنان ایشانرا این بغض دارد مر ایشانرا و دوست ندارد مر ایشانرا آنگاه فرمود و ما جعل ازواجکم اللائی تظاهرون منهن امهاتکم و نگردانید آنزنهارا که مظاهره کردید از ایشان مادران شما و ما جعل ادعیاءکم ابناءکم و نگردانید پسر خواندهای شمارا پسران شما تا آنجا که فرمود و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی حسن و حسین علیهما السلام سزاوارترند به پیری رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتاب خدا و فرض او از مؤمنین و مهاجرین مگر آنکه بموالیان خود نیکی و احسان کنید که نرسد محل اولاد و کان ذلک فی الکتاب مسطورا پس ترک کردند آنرا و میگفتند زید برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس پیوسته مردم چنین میگفتند بمن و من کراهت داشتم آنرا تا آنکه برکرداند رسول خدا صلی الله علیه و آله برادر پرامیان خود و علی بن ابیطالب علیه السلام انگاه زید کفتای بنده خدا بدرستیکه زید مولای علی بن ابیطالب است چنانچه او مولای رسول خدا است پس نگردان اورا نظیر آنجناب و بلند نگردان اورا فوق مرتبه اش پس بشوی چون نصاری چون بلند کردند عیسی را فوق مرتبه او پس کافر شدند بخداوند عظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پس از آنجهت فضیلت داد زید را بآنچه دیدید و شرافت داد او را بآنچه مشاهده کردید قسم بآنکه مبعوث کرده مرا براستی پیغمبری بدرستیکه آنچه خداوند مهیا کرده آنرا برای زید در حضرت پروردگارش بهتر است از آنچه دیدید در دنیا از نور او بدرستیکه می آید او در روز قیامت و نور او سیر میکند پیش روی او و پشت سر او و طرف راست او و طرف چپ او و بالای او و زیر او از هر جانبی مسافت هزار سال انگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود آیا خبر ندهم شمارا در هر چیزی که رسید او بشیطان و پراکنده شد عساکر او سخت تر از آنچه واقع شد در این دشمنان شما گفتند آری یا رسول الله فرمود قسم بآنکه مرا براستی بپیغمبری بدرستیکه چون روز اول شعبان میشود پراکنده میکند ابلیس لشکر خود را در اطراف زمین و آفاق آن و میگوید بایشان که سعی کنید در زمین بعضی از بندگان خدا بسوی خود در این روز و بدرستیکه خدای عزوجل پراکنده میکند ملائکه را در اطراف زمین و آفاق او و بایشان میفرماید براستی نگاه دارید بندگان مرا و ارشاد کنید ایشانرا پس هر که ایشان نیکبخت میشوند بشما مگر آنکه متتابع و سرکش کند پس بدرستیکه او از حزب ابلیس و جنود او بدرستیکه خداوند عزوجل چون روز اول ماه شعبان میشود امر میکند بدرهای بهشت پس باز میشود و امر میکند درخت طوبی را پس نزدیک میکند شاخهای خود را باین دنیا انگاه ندا میکند منادی پروردگار ما عزوجل ای بندگان خدا این شاخهای درخت طوبی است پس درآویزید با و که بلند کند شما بسوی بهشت و این شاخهای درخت زقوم است پس نرسید از او که نبرد شما بسوی دوزخ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قسم بآنکه مرا براستی برسالت مبعوث نموده که هر که فراگیرد دری از خیر و نیکی را در این روز پس بتحقیق که درآمده بشاخه از شاخهای درخت طوبی پس او کشاننده است او را بسوی بهشت و هر که فراگیرد دری از شر را در این روز پس بتحقیق که

درآویخته بشاخه از شاخهای درخت زقوم پس آن کشاننده است او را بسوی آتش آنگاه فرمود رسول خدا صلی الله علیه
وآله پس هر کس نماز مستحبی کند امروز برای خدا پس درآویخته بشاخه از آن و هر که روزه گیرد در اینروز پس تحقیق که درآویخته
بشاخه از آن و هر که صلح دهد میان زن او شوهرش یا پدر و فرزندش یا خویشاوندش یا مرد و زن همسایه آش یا مرد و زن یکخانه
پس تحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه تخفیف دهد پریشانیرا از طلبیکه از او دارد یا کم کند از آن پس تحقیق که درآویخته
از آن بشاخه و کسیکه نظر کند در حساب دیگری پس بپیوندد قرض کننده را که حبس شده از زن مایوس شده پس ادا کند آنرا پس تحقیق که
درآویخته بشاخه از آن و کسیکه کفالت کند یتیمی را پس تحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه بازدارد سفیهی را از عرض
مؤمنی پس تحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه بخواند قرآن یا چیزی از آنرا پس تحقیق که درآویخته از آن بشاخه
و کسیکه یاد آرد خدا را او بشمرد نعمتهای او را و شکر کند پس تحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه عیادت کند مریضی را
پس تحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه نیکی کند پدر و مادر خود یا یکی از آنها را پس تحقیق که درآویخته از آن بشاخه
و کسیکه پیش از اینروز بغضب آورده بود ایشانرا پس خوشنود شان کرد در اینروز پس تحقیق که درآویخته از آن
بشاخه و هر که تشییع کند جنازه را پس تحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه تسلیه دهد در آن مصیبت زده را
پس تحقیق که درآویخته از آن بشاخه و هم چنین هر که بجا آورد چیزیرا از ابواب خیر در اینروز پس تحقیق درآویخته
از آن بشاخه آنگاه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله قسم بآنکه مرا براستی بپیغمبری مبعوث فرموده که هر که
فراگیرد دری از شر و کناه را در اینروز پس تحقیق که درآویخته بشاخه از شاخهای درخت زقوم پس آن کشاننده
است او را بسوی آتش آنگاه فرمود قسم بآنکه مرا براستی بپیغمبری فرستاده که هر کس تقصیر کند در اینروز نماز واجبی
خود را و ضایع کند او را پس تحقیق که درآویخته از آن درخت بشاخه و هر که بیاید در نزد او فقیری ضعیف که میداند
بدی حال او را و قادر است بر تغییر حالش بدون آنکه ضرری باو برسد و کسی هم نیست که از او نیابت کند و نشیند
بجای او پس واگذارد او را که ضایع شود و هلاک گردد دست او را نگیرد پس تحقیق که درآویخته بشاخه از آن و
کسیکه عذر خواهی کند از او بکاری پس نپذیرد عذر او را آنگاه عقوبت نکند او را بقدر بدی او بلکه بیفزاید
بر آن پس تحقیق که درآویخته بشاخه از آن و کسیکه جدائی اندازد میان شوهر با زنش یا پدر یا فرزندش یا برادر با برادر
یا خویشی با خویشش یا میان دو همسایه یا میان دو رفیق یا دو خواهر پس تحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه
سخت بگیرد بر تنگدستی و حال آنکه میداند تنگدستی او را پس بفزاید بر غیظ او و بلای او پس تحقیق که درآویخته
از آن بشاخه و کسیکه بر او دینی باشد پس منکر شود آنرا بر خبث و تعدی کند بر او تا آنکه باطل کند دین او را
پس تحقیق که درآویخته از آن بشاخه و کسیکه جفا کند یتیمی را و آزار رساند او را و مال او را تباه کند پس تحقیق که
درآویخته بشاخه از او و کسیکه داخل شود در عرض برادر مؤمن خود و وادارد مردم را بر آن پس تحقیق که درآویخته
بشاخه از او و کسیکه اوازه خوانی کند بقسمی از خوانندگی که بر انگیزاند در آن خواندن بر معاصی پس تحقیق که

در فضل خیر و انفاق در ماه شعبان

درآویخته بشاخه ازاو و کسیکه بشنید بشم و کارهای قبیح خود را در جنگها و انواع ستم خود را بر بندگان خدا و قتها
کند بر آن پس بتحقیق که درآویخته بشاخه ازان و کسیکه همسایه اش مریض شده پس او را عیادت نکرد محض استخفاف
بشان او پس بتحقیق که درآویخته بشاخه ازآن و کسیکه همسایه اش مرد پس متابعت نکرد جنازه او را و بگریه خوار
بودن او در نظرش پس بتحقیق که درآویخته ازان بشاخه و کسیکه عرض کند از مصیبت زده و بخنداند او را بمحض حقارت
دو چشم او و در نزدش پس بتحقیق که درآویخته بشاخه ازآن و کسیکه عاق کند پدر و مادر خود یا یکی ازآن دو را پس بتحقیق
که درآویخته بشاخه ازآن و کسیکه پیش ایشان عاق کرده بود و خوشنود نکرد ایشان را امروز و حال آنکه قدرت
دارد بر آن پس بتحقیق که درآویخته بشاخه ازان و همچنین هر کس بکند کاری از سائر اقسام شر پس بتحقیق که درآویخته بشاخه ازآن
و قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که درآویخته گان بشاخهای درخت طوبی بلند میکند ایشان را آنشاخها بسوی
بهشت الگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خود را بجانب آسمان انداخت اندکی و میخندید و مسرور بود الگاه نظر
مبارکرا بزیر انداخت بسوی زمین پس پیشانی مبارکرا در هم کشید و روی مبارکش ترش شد الگاه رو کرد بما خطاب
خود و فرمود قسم بآنکه فرستاده محمد را براستی به پیغمبری که دیدم بتحقیق درخت طوبی را که بلند شد و بلند
میکرد آنانکه با و درآویخته بودند بسوی بهشت و دیدم بعضی از ایشان را که درآویخته بود بیک شاخه ازان و بعضی
درآویخته بودند بدو شاخه ازان یا بچند شاخه بر حسب قرب و اکرفتن ایشان مر طاعت را و بر ستیکه مر آنرا می بینم
زید بن حارثه را که درآویخته بیشتر شاخهای ازان پس آنشاخها بلند میکند او را با علی علیین بهشت پس از انجهت
خندیدم و خوشحال شدم پس نگاه کردم بسوی زمین پس قسم بآنکه مرا براستی به پیغمبری فرستاده که دیدم
درخت زقوم را که پائین میرفت شاخهای او و پائین میبرد درآویختگان با و را بسوی دوزخ و دیدم پاره
از ایشان را بیک شاخه و دیدم پاره از ایشان را که درآویخته بدو شاخه یا بچند شاخه بر حسب قرب و اکرفتن او مر طاعت را
و بر ستیکه مر آنرا می بینم بعضی از منافقین را که درآویخته بیشتر شاخهای او و آنها فرو میبرند او را با سفل
درکات او پس از انجهت روی خود را ترش کردم و پیشانی را در هم کشیدم آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله
معاودت فرمود نظر خود را بسوی آسمان پس اندکی نظر فرمود بسوی آن و او میخندید آنگاه نظر خود را بزیر انداخت
بجانب زمین و روی ترش شد و پیشانیش در هم کشیده شد پس روی کرد باصحاب خود و فرمود ای بندگان
خدا آگاه باشید که اگر ببینید آنچه را می بینم محمد صلی الله علیه و آله بهر آینه در اندیشه خود در آینه خواهید کرد از
برای خدا در روزها جگرهای خود را و کرسنه خواهید داشت شکمهای خود را و بهر آینه بیدار خواهید بود در
شبها خود و بهر آینه بتعب و زحمت خواهید انداخت قدمهای خود را و بدنهای خود را و بهر آینه بیرون
خواهید کرد برای صدقه اموال خود را و در معرض تلف خواهید در آورد در راه ها جانهای خود را عرض کردند که
آن چیست یا رسول الله فدا شویم با پدرها و مادران و پسران و دختران و خویشان و عیال یا رسول خدا صلی الله علیه و آله

در فضیلت انفاق در ماه رجب و شعبان

فرمود قسم بآنکه مرا براستی بپیغمبری فرستاده که بتحقیق که دیدم این شاخهای از درخت طوبی را که برگشت بسوی بهشت پس ندا کرد منادی پروردگار ما خزنه بهشت را که ای ملئکه من نظر کنید هر کسی را در آویخته بشاخه از شاخهای طوبی در این روز پس نظر کنید بسوی مقدار سایهٔ این شاخه پس عطا کنید او را از جمیع اطراف مثل مساحت او قصرها و خانها و حوریان پس دادند این را پس عطا شد بپارهٔ از ایشان مسافت هزار سال زیر هر جا داده شد بپارهٔ از ایشان ضعف آن و داده شد بعضی از ایشان سه مقابل و چهار مقابل آن و بیشتر از آن بر حسب قوت ایمان ایشان و بزرگی اعمال ایشان و بتحقیق که دیدم صاحب شما زید بن حارثه را که داده شده هزار ضعف آنچه داده شده بجمیع ایشان بر حسب فضیلت او بر ایشان در قوت ایمان و بزرگی اعمال پس از این جهت خندیدم و خورسند شدم و بتحقیق که دیدم این شاخهای از درخت تو قوم را که برگشت بسوی جهنم پس ندا کرد منادی پروردگار ما خزنه او را که ای ملئکه من نظر کنید کسیرا که در آویخته بشاخه از شاخهای درخت زقوم در این روز پس نظر کنید بسوی منتهای رسیدن حرارت این شاخه و تاریکی او پس بسازید برای او نشیمن گاه از آتش از هر طرف مثل مسافت او قصرهای آتش و بقعها و غارها و مارها و عقربها و زنجیرها و غلها و قیدها و بندهای آتشین که عذاب کنند او را بآنها پس آماده شده برای پارهٔ از آنها مسافت یکسال یا دو سال یا صد سال یا بیشتر بر حسب اندازهٔ ضعف ایمان و بدی کردار ایشان و بتحقیق که دیدم برای بعضی منافقین هزار ضعف آنچه بتمام ایشان دادند باندازهٔ کفر و شر پس از این جهت عبوس کردم و روی خود در هم کشیدم از نکاه رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر کرد بسوی اطراف زمین و آفاق و پس گاهی تعجب میکرد و گاه بی آرامی مینمود از نکاه رو کرد باصحاب خود پس فرمود خوشا برای اطاعت کنندکان که چگونه اکرام میکند ایشانرا خداوند و ملئکه و وای بر فاسقین که چگونه مخذول کرده و واکذاشته بشیاطین خودشان و قسم بآنکه مرا فرستاده براستی برای پیغمبری بدرستیکه من پسنم او نخستان بشاخهای درخت طوبی را که چگونه توجه کرده بسوی ایشان شیاطین که ایشانرا اغوا کنند پس حمله کرده بر ایشان ملئکه میکشند ایشانرا و مجروح میسازند و دور میکنند از ایشان و ندا میکنند ایشانرا منادی پروردگار ما که ای ملئکه من نظر خائید بسوی هر ملکی که در رسیدند تا منتهای رسیدن نسیم این شاخه که در آویخته باو احدی پس مقاتله کنید با شیاطین از جانب این مؤمن و دور کنید آنها را از او پس بدرستیکه من پسنم بعضی از ایشانرا که آمده اند نزد او ملئکهائی که یاری کنند او را بر شیاطین و دفع کنند از او کشنده‌ها ان تعظیم نمائید این روز را از شعبان پس تعظیم نمودن شما ماه شعبان را پس چه بسیار رند از نیک بختان در او و چه بسیار است او بدبخت شده در او تا اینکه بوده باشید از نیک بختان در او و نباشید از شقیا در او

ماه رجب

شیخ صدوق در کتاب فضائل الاشهر الثلثه و غیره روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود کسیکه تصدق کند بصدقه در رجب برای طلب خوشنودی رضای خدا کرمت کند او را خداوند

در فضیلت انفاق در راه کربلای معلی و مکه معظمه

روز قیامت در بهشت از ثواب چیزی را که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و خطور ننموده بر قلب هیچ بشری کربلا
و راه زیارت حضرت ابی عبد الله علیه السلام و آنچه صرف شود در آن برای خود یا غیر در کامل الزیارة از
عبد الله بن سنان مرویست که گفت گفتم بجناب صادق علیه السلام که فدایتو شوم بدستیکه پدر تو میفرمود
در حج حساب میشود برای حاجی بهر درهمیکه خرج میکند هزار پس چیست برای کسیکه خرج میکند در زمان سیر
بسوی پدرت حسین علیه السلام فرمود ای پسر سنان حساب نمیشود برای او بهیچ درهم هزار و هزار تا آنکه شمرده
و بلند میکند برای او از درجات مثل او و خوشنودی خداوند بهتر است برای او و دعای محمد صلی الله علیه و آله
و دعای علی علیه السلام بهتر است برای او و نیز از هشام بن سالم روایت کرده که گفت عرض کردم خدمت
آنجناب کسیکه برای انفاق کننده در وقت پر و نرفتن بسوی آنحضرت و انفاق کننده در نزد او فرمود
درهمی بهزار درهم و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود خداوند عطا میفرماید برای آنحضرت بهر درهمیکه
خرج کرده آنرا ده هزار شهر که برای او است در کتاب محفوظ و نیز از آنجناب روایت کرده که فرمود قرار میدهد
خداوند برای او بهر درهمی ده هزار درهم و ذخیره میشود این برای او پس چون محشور میشود میگوید مرا دارا که برای تو است
ده هزار درهم و بدستیکه خداوند ذخیره کرد آنرا برای تو در نزد خود و بسندهای معتبر روایت کرده از
معویة بن وهب که شنید که حضرت صادق علیه السلام در سجده دعا میکرد برای زوار ابی عبد الله علیه السلام
که مالهای خود را خرج میکنند و بدنهای خود را برحمت میاندازند بدعائیکه معویه را بشگفت آورد و عرض کرد
فدایتو شوم اگر آنچه شنیدم از تو برای کسی بود که نمیشناخت خدا را بهراسیدم گمان دارم که آتش نخورد چیزی از او را
و در اخبار زیارت بر اینمضمون بسیار است و فرمودند هر آنکه دیگری را بفرستد و خود نرود خطا میکند خداوند
با و بهر درهمیکه انفاق کرده مانند کوه احد از حسنات و چندین برابر بعوض باو میدهد و بیکی دیگر انداز او بلا
آنچه نکاسته شده پس دفع میکند او را و مال او را و حفظ میکند مکه معظمه و راه بسوی آن بجهت آمدن
مناسک حج در کامل الزیارة مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمود که حرم خدا است و حرم رسول
او و حرم علی علیهما الصلوة و السلام نماز در آن بصد هزار نماز و درهم در آن بصد هزار درهم و نیز طوسی
از ابو بصیر روایت کرده که گفت شنیدم از آنجناب که میفرمود یکدرهم در حج بهتر است از ده هزار هزار درهم
در غیر او از راه خدا و نیز از آنجناب روایت کرده بعلی بن ابی حمزه فرمود یکدرهم که آنرا خرج کنی در حج بهتر است از
بیست هزار درهم که صرف کنی آنرا در حق و نیز صدوق از آنجناب روایت کرده که فرمود کسیکه انفاق کند درهمی
در حج بهتر است برای او صد هزار درهم و نیز روایت کرده که یکدرهم در حج بهتر است از ده هزار هزار
درهم سوای آن از سبیل الله و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هیچ نفقه
محبوبتر نزد خدا از نفقه که میان دو کوه باشد و آن از اسراف و اقتار در حج و عمره و نیز از آنحضرت روایت

در فضل انفاق در مدینه طیبه و کوفه

کرده که فرمود کسیکه بیرون رود برای حج یا عمره پس برای او است بهر گامی تا برگردد صد هزار حسنه و محو میشود از او هزار هزار سیئه و بلند میشود برای او هزار هزار درجه و برای او است نزد خداوند بهر درهمی هزار هزار درهم و بهر دیناری هزار هزار دینار و بهر حسنه که بجای آورد در آنرا هزار هزار حسنه تا برگردد مخفی نماند که چون در سیر سبوی که معظمه برای ادای مناسک و اعمال عمره و حج تعظیم است از اعظم شعائر اسلام که بآن امتیاز تام پیدا کنند از سائر فرق و ملل باطله ترویج و نشر است از سیره و آثار انبیاء و ائمه که جز این چیزی از ایشان بظاهر باقی نمانده و ابتلاء است بمعاشرت با اصناف خلق از عالم و جاهل و ضعیف و فقیر و عاجز و مریض و میت و اصناف حیوان از مرکوب و غیره که هر یک حسب حیکه گذشت مورد ندبرای انفاق و صدقه از خلق و علم و مال و جوارح و عفو و صفح و غیر آن ناچار اهتمام در تحصیل این سفر زیاده بر استطاعت ظاهره که شرط وجوب بایست نمود تا بنحو این سفر بپیوده و از این محل فیوضات غیر متناهیه بادست تهی جز تعب طاقی برنگردد بلکه بی تحصیل آن استعداد بسا که بر وبال افزوده و از انجا مخذول و مطرود بخانه خود برگشته و در حصال و غیره مرویست از جناب باقر علیه السلام که فرمود عسی نیست بآنکه قصد این بیت کرده در وقتیکه نباشد در او سه خصلت و عیکه منع کند او را از معاصی خداوند و حلیکه مالک شود بآن غضب خود را و نیکو رفیق کردن با آنکه با او مصاحبت میکند و پنج که گفتیم در این سه خصلت مندرج است مدینه طیبه در کافی الزیاده مرویست از جناب صادق علیه السلام که فرمودند مدینه حرم خداست و حرم رسول او و حرم امیر المؤمنین صلوات الله علیهما نماز در مسجد او به ده هزار نماز و درهم در او به ده هزار درهم

کوفه در الکتاب از آنجناب علیه السلام مرویست که فرمود انفاق یکدرهم در کوفه مساوی میشود با ده درهم

الحمد لله وله المنه که آنچه مقصود بود حاصل و بار بمنزل رسید باندازه بضاعت معرفت و سرمایه دانش و قلت اسباب و کثرت موانع از برکت مجاورت دار الولاده امام عصر روحی و روح العالمین له الفداء سمر من برای کسی مبتدی و منتهی و عالم و جاهل از هر طبقه و صنفی از او بهره برند و منتفع شوند اللهم اجعله لنا فی صحیفة الحسنات ولا ترنا اعمالنا علینا حسرات

وکتب بیمناه الداثرة الخاسرة الجانیة الفانیة العبد المذنب

المسیء حسین بن محمد تقی النوری الطبرسی فی لیلة الخمیس الرابع عشر من

المحرم من سنة ۱۳۰۱ و تمام شد مبیضه آن تا بیاید مؤلفه جز خمسه جز او اول

کتاب در شب شنبه یازدهم جمادی الثانیه سنه ۱۳۰۲ در بلده طیبه

وفقه الله علی ما یرضیه الاف التحیة والثنا جلداً

مصلیاً مستغفراً

بسم الله الكريم

ولطفه العميم كه باد فور اشغال واشتغال
بال ودل شكسته وخاطرى خسته وغمى در دل
نهفته ودلى از غم آشفته كه هم آشفته بهتر وهم نهفته چه آشفتنى
وكدامين نهفتنى كه هرچه پريشان سازدش مجموع تر كردد وچندانكه
پنهان دارمش پيداتر شود آتش اندر پنبه پنهان چون شود
ودر هاى هير ردر هم وديز از حساب ديب بر نه هر شب ظلمت شب كى تواند سر نور
هرچه افزون پوشش افزون خود نمايى مى كند
هم ز نزديك است پيدا هم ز دور وانجوم هموم وبجرت سموم از عالمى دنامى
اشنا وبومى مشرك وموحد مسلم وكافر مؤمن وفاسق صالح وطالح اشقى وسعيد موافق
ومنافق تاجر وفاجر قريب وبيكانه رفيق وهمسايه ومعونه بمبئى بتوفيق ايزد منان وتائيد
رسول انس وجان اين كتاب مستطاب كلمه طيبه را بزينت طبع محلى داشتم
ومستدعى از الطاف خاصه مؤمنين ومؤمناتى كه ازين كتاب باصواب
مستفيض وبهره مند مى شوند اين حقير را بدعاى خير ياد وشاد
نمايند كه اهم مهمات آنها عاقبت بخير است و
والسلام على من اتبع الهدى به قدرت معتدیا
بحق وقد جلبت نفسى عن كروب وانا العبد
المفتقر الى الله الغنى الوفى المولى اقل ابناء
العباد الحاج شيخ على الحلائى
الجائرى وكان اختتام الطبع فى العشر الاخير
شهر الله المعظم سنه ١٣٠٣
من الهجرة

BOMBAY

CALL No { ۲۹۷٫۱۲۲۶ (K) / ح ۷۲ ک ACC NO. ۱۲۹۵۱

AUTHOR حسین، احمد مفتی

TITLE (۲) ۱۲۹۵۱ Acc No کلید طیبہ

Class No ۲۹۷٫۱۲۲۶ Book No. ح ۷۲ ک

Author حسین، احمد مفتی

Title کلید طیبہ

Borrower No	Date

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Rs. 1-00 per volume per day shall be charged if the book is recalled within 10 days per volume per day for a non-recalled book kept over due.